سفرنامهٔ رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه

رضاقلی میرزا قاجار

سفرنامهٔ رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه ، دربارهٔ احوال خود و عموها و برادرانش در ایران و اروپا
بکوشش اصغر فرمانفرمائی قاجار [تهران ، انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۳۴٦]

۷٦۲ص. ۲٤ س. (انتشارات دانشگاه تهران ، ۱۱۵۷ گنجینهٔ سفرنامه‌های ایرانی ش ۳)

۱ - سفرنامهٔ رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی‌شاه ۲ - فرمانفرمائی قاجار ، اصغر
۳ - قاجار ، تاریخ

بیادگار کنگرهٔ بین‌المللی هنر و باستانشناسی ایران

تهران - فروردین ۱۳۴۷

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۱۵۷

گنجینهٔ سفرنامه های ایرانی

شمارهٔ ۳

تهران ۱۳۴۶

سفرنامهٔ

رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلی شاه

دربارهٔ احوال خود و عموها و برادرانش در ایران و اروپا

و وقایع سالهای اوّل سلطنت محمّدشاه

بکوشش

اصغر فرمانفرمائی قاجار

شمارهٔ مسلسل ۱۲۴۵

چاپ و صحافی یکهزار و دویست نسخه از این کتاب در بهمن ماه ۱۳۴۶
در چاپخانهٔ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

بها: ۲۲۰ ریال

مقدمه

یکی از فصلهای بسیار جالب توجه تاریخ جدید ایران که تا کنون هنوز تاریک مانده است پیش آمدهای پس از مرگ فتحعلی شاه و سالهای نخستین سلطنت محمد شاه است. در کتابهایی که تا کنون انتشار یافته تنها چند سطری در این زمینه می‌توان یافت و حال آنکه زدو خوردها و کشمکش هایی که در میان مدعیان تاج وتخت در گرفته است در خور فصلی جداگانه از تاریخ این روزگاراست.

تا کنون اسنادی که دربارهٔ تاریخ ایران انتشار داده‌اندعبارتست از آنچه تاریخ نویسان رسمی نوشته‌اند و پیداست که این گروه ازمردم وظیفه‌ای جز این ندارند که هرجا ممدوحشان خطا کرده است نادیده و ناشنیده بگیرند وهرجا که مخالفان این ممدوح هنری وشجاعت وحمیتی نشان داده اند آنراهم فروگذار کنند. هنگامی در تاریخ حقایق مسلم میشود که هردو خصم در پیشگاه داوری عادل بنشینند وهریک سخنی بگویند و این گفتهٔ دیگری را رد کند تا حقیقت ازین میان آشکار شود. این کاریست که در تاریخ ایران ما کمتر کرده‌ایم و هر که دراین راه قدمی بر دارد قطعاً خدمت شایسته‌ای بتاریخ کرده است.

ازین نکتهٔ اساسی هم که بگذریم همیشه در تاریخ اسنادی که

از معاصران حوادث مخصوصاً کسانی که دست اندرکار بوده اند مانده است معتبرترین سندومدرك شمرده میشود، زیرا اگر این نویسنده غرض و مقصودخاصی داشته این غرض را همه‌جا بکار نبرده وعلل واسباب بروز حوادث را مکتوم نگاه نداشته واگرهم اندك اشاره‌ای باوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آن روز کرده باشد باز حقیقت بدست می آید. بهمین جهتست که درمیان تاریخ نویسان امروز کتابهایی که به آنها عنوان خاطرات یا سفرنامه میدهند از مهم‌ترین اسناد برای روشن کردن تاریخ هرزمان و مکانیست.

کتابی که درین صحایف از نظر خوانندگان خواهد گذشت همهٔ این فوایدرادربر دارد ومن ازدانشمند مکرم آقای اصغر فرمانفرمائی قاجار که آنرابدین صورت پسندیده برای بهره جویی پژوهندگان فراهم آورده‌اند سپاسگزارم. پیش از انتشار، نسخهٔ خطی آنرا بدقت خوانده‌ام و درهرسطر و هر صحیفهٔ آن از تحسین فرو ننشسته‌ام و یقین دارم خوانندگان نیز درین ستایش بامن همداستان خواهند بود.

متن کتاب شامل سفرنامهٔ بسیار جالب و شیرین رضاقلی میرزا پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی شاه قاجارست و ضمایم آن یادداشتهایی از[زندگانی رضاقلی میرزا وبرادران وفرزندان اوست که آقای اصغر فرمانفرمائی] نوشته ونکات بسیار جالب نیز در آنها هست. روی همرفته این کتاب قطعاً از اسناد مهمی خواهد بود که تاریخ یک دورهٔ

پرآشوب و منقلب زندگی ایران را در قرن گذشته روشن خواهد کرد و یقین دارم هرچه دربارهٔ اهمیت کاری که در این زمینه آقای اصغر فرمانفرمائی قاجار کرده‌اند بگویم خوانندگان همینکه بمحاسن آنها پی بردند مرا مصاب خواهند دانست و مبالغه‌ای در آن نخواهند دید .

تهران فروردین ماه ۱۳۴۳

سعید نفیسی

شناسائی کتاب

بنام پاك آفریدگار

چند سال پیش در مجلهٔ یغما مقاله‌ای بقلم جناب آقای محمود عرفان مستشار دیوان عالی کشور که از نویسندگان و دانشمندان ارجمند میباشند درج شده‌بود که تصادفاً از نظرم گذشت و در نتیجه به وجود سفرنامه‌ای مربوط به مسافرت جداعلای خودم مرحوم رضاقلی میرزا نوهٔ فتحعلیشاه قاجار که در سال ۱۸۳۶ میلادی به‌لندن رفته‌است آگاه شدم. از آنوقت، همواره در صدد بودم که در مقام طبع و انتشار آن بر آمده از این راه خدمتی به تاریخ کشورعزیز بکنم شاید که روح جدم‌را نیز شاد کرده باشم.

در این مورد بخصوص از جناب استاد سعید نفیسی [که اکنون روی درنقاب خاك کشیده است] سپاسگزارم [و آن مرحوم را بدعای نیک یاد میکنم] که نسخهٔ خطی سفرنامه را با ترجمهٔ انگلیسی آن بقلم « اسعد خیاط » - که در دوجلد در لندن چاپ شده- دراختیارم گذاردند و کارم را آسان فرمودند. معظم‌له در پشت جلد این نسخه که بقلم میرزامصطفی پسرحاج محمد رضای شیرازی، وشایداز روی نسخهٔ اصلی، در سال ۱۳۱۱ قمری در شیراز تحریر شده‌است چنین یادداشت کرده‌اند:

«نسخهٔ گران بهائیست از کتابی که رضاقلی میرزا نایب الایاله پسر حسینعلی میرزا فرمانفرما پسرفتحعلیشاه از شرح حال خود وسفرهای خویش

از سال ۱۲۰۰ قمری تا سه شنبهٔ پنجم رمضان ۱۲۵۲ باکمال تفصیل نوشته است».

اینک خوشوقتم که سفرنامه‌را پس از تصحیح و مقابله بانسخهٔ اصلی تقدیم هم‌میهنان عزیز مینمایم.

این نسخه بانسخهٔ عکسی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه هم (که اصل آن متعلق بکتابخانهٔ مجلس شورای‌ملی‌است‌و درسال ۱۳۲۰ هجری قمری در شیراز نوشته شده است) تطبیق و موارد اختلاف مهم در زیر صفحات قید شده است. مقصود از نسخهٔ دیگر که در زیر بعضی صفحات به‌آن اشاره شده نسخه‌ایست که بانونام آور نوهٔ مرحوم نوذرمیرزا فرزند رضاقلی میرزا در اختیار اینجانب گذارده‌اندوبخط نجفقلی‌میرزاوالی برادررضاقلی‌میرزامیباشدوچندصفحهٔ اول‌آن ازبین‌رفته است. این نسخه‌را نوذر میرزادرسال ۱۲۶۰ ه.ق که بایران میآید همراه‌میاوردونسخه‌ای که بقلم میرزا مصطفی‌شیرازی‌تحریر شده‌و به نام نسخهٔ‌اصل یانسخهٔ نفیسی قید شده باحتمال زیاد از روی‌آن استنساخ شده است هرچند که مختصر اختلافاتی‌هم باآن دارد. نکتهٔ دیگری که‌دربارهٔ این کتاب باید گفت این است که کتاب حاضر خلاصه ای است از کتاب مفصل تر بنام روزالسیاحة که یک نسخه‌از آن درلندن ونسخه‌ای دیگردرکتابخانهٔ دانشکدهٔ الهیات و احتمالاً نسخه‌ای‌هم درکتابخانهٔ ملی‌وجود دارد و نسخهٔ عکسی‌آن‌هم در اختیار دانشگاه‌طهران می‌باشد که درچاپ‌این کتاب مورد استفاده قرارگرفته‌است.

اصغر فرمانفرمائی قاجار

فهرست مطالب کلی



فتح علی‌شاه

اقتباس از کتاب «ایران» تألیف «لوئی‌دوبو» چاپ ۱۸۸۱


(۷) حسینعلی میرزا فرمانفرما



نجفقلی میرزاوالی　　　تیمور میرزا　　　رضاقلی میرزا

تابلونقاشی کارجان پارتریج (۱۸۳۶)

اصل آن در سرسرای ادارهٔ مرکزی بانک ایران وخاورمیانه

درلندن است



عالمشاه میرزا
پسر مرحوم رضاقلی میرزا

محمد کاظم میرزا
(پسر عالمشاه میرزا)



پسر برادر
تیمور میرزا

سرور میرزا سرورالسلطنه
پسر تیمور میرزا

تیمور میرزا
[redacted]
حسام الدوله

فغفور میرزا پسر
بزرگ تیمور میرزا

مشکور میرزا پسر
تیمور میرزا



شیخ سیف‌الدین



مرحوم عبدالعلی‌میرزا پسر مرحوم نوذرمیرزا



نوذر میرزا



اعضاء انجمن سعادت خراسان در اوان مشروطیت

نفر وسط متین السلطنه مدیر عصر جدید رئیس انجمن

ردیف اول ازچپ براست: سالار ممتاز رئیس نظمیهٔ مشهد . . . دکتر فتح علی خان مسیح - منوچهر منوچهریان . . . شاهزاده محسن میرزا - دکتر حسین خان وپسرش دکتر علی اکبر شریف - مصدق السلطان تفضلی .

ردیف دوم ازراست بچپ: عماد روضه خوان - بشارت الدوله رئیس تلگرافخانه - جراح باشی - شاهزاده محمد حسین میرزا پدرناشر کتاب - شاهزاده جلال السلطان پسرر کن الدولهٔ بزرگ - شاهزاده جلیل میرزا - شاهزاده ارفع السلطان . . . . علی اکبر کاشف

ردیف سوم ازراست بچپ: حاجی محمد جعفرمیلانی مؤسس مدرسهٔ معرفت - دکتر غلامرضاخان . . . میرزا اسماعیل خان معاون مالیه معروف به موسیو - میرزاصادق خان خورشید - محمد باقرخان سرتیپ پدر محمود صبائی - حاجی ابوالقاسم خان بازرگان . . . . میرزا تقی خان معاون الایاله . . . .

ردیف چهارم از راست بچپ : اقبال التولیه پدر دکتر منوچهر اقبال - معاون الصنایع معمار باشی . . . آقا سید حسن یاآقاسیدحسین اردبیلی . . .

ردیف پنجم از راست بچپ: محمدابراهیم میلانی - حاجی عبدالرحیم صراف - میرزا ابراهیم خان برادر میرزا اسماعیل خان [illegible] .

ذکر وقایع وفات خاقان مغفور فتحعلیشاه

و ادعای سلطنت شاهزادگان ایران و وقایعی که درسنهٔ ۱۲۵۰ روی داد

بعداز ورود موکب خاقانی به دارالسلطنهٔ اصفهان سرکاراقدس **فرمانفرما** را از مملکت فارس احضار فرمودند. سرکار فرمانفرما نیز شرفیاب حضورشهریاری گشته واین جانب را مأمور به بندربوشهرفرمودند که در آنجا رفته جمعیتی فراهم آورده چنانچه حضرت شهریاری بطریق تمنا وخواهش ایشان‌را مورد التفات فرموده فنعم المرام والا که مطالبهٔ بقایا فرمایند و بعلت باقی مالیات بخواهند ایشان‌را نگاه داشته باشند و شاهزاده دیگر مأمور به مملکت فارس کنند بعد از رجعت وانصراف موکب خاقانی این جانب جمعیت کرده وآن شاهزاده منصوب‌را خارج ازمملکت نمایم.

احضار فرمانفرما از فارس

این جانب نیز تدارك خود را دیده روانه بوشهر گردیده و برادر عزیز **حسام‌الدوله** در رکاب فرمانفرما به خاکپای شهریاری مشرف گشتند. بعد از ورود به اصفهان بعلت یک کرور متجاوز بقایای فارس سرکارفرمانفرما درکشمکش محصلین پادشاهی گرفتارگردیده و سرکار شهریاری نیز بعلت ناخوشی‌قدیم و درد سینه هر روز بد احوال‌ودرآزار میبودند تا اینکه روز بروز ناخوشی‌شدت کرده و بنیه مبارك تحلیل رفته آثارموت‌را خاقان مغفور درناصیهٔ مبارك‌خود مشاهده فرمودند. ازاینکه

بیماری‌شاه

مرحمت قلبی راحضرتشان نسبت به سرکار فرمانفرما داشته بتوهم اینکه مبادا دروفات ایشان بسرکار فرمانفرما صدمه‌ای وارد شود بقیه تنخواه دیوانی‌را دست آویز کرده **محمد تقی میرزای حسام‌السلطنه** را محصل بقایای فارس فرموده و باتفاق فرمانفرما روانه فارس و **عبدالله‌خان ـ امین‌الدوله** را با ده هزار نفر سوار و پیاده و چهار عرادهٔ توپ در عقب ایشان فرستادند که بعد از ورود بمملکت چنانچه تنخواه باقی‌را سرکار فرمانفرما در عرض ده روز کارسازی نمودندفبها والا بسرکارشهریاری عرض شود که موکب همایون خود حرکت کرده باشند و تشریف فرما گردند.

مأموریت حسام‌السلطنه بفارس

سرکار فرمانفرما وحسام‌السلطنه باتفاق رخصت انصراف‌ازدربار شهریاری یافته متوجه فارس شدند وامین‌الدوله بسبب تدارك نوکر و ابوابجمعی در خارج شهر اصفهان نقل‌مکان کرده توقف نمود که‌بعد روانه شود و دو روز بعد از روانه شدن مرحوم فرمانفرما یوم پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی‌الثانی ۱۲۵۰ طلوع آفتاب، خاقان جنت مکان از حرم بیرون آمده بارعام دادند و در سلام مقرر داشتند تاکه ابوابجمعی امین‌الدوله‌زودتر روانه گشته‌جمعی ازسرکردگان نوکررا احضارفرموده بلفظ مبارك اظهار التفات در بارهٔ ایشان مبذول فرمودند. قشعریره و آثار لرزه دروجود مبارك ملاحظه کردند. ازسلام تشریف‌فرمای‌اندرون گشتند بگرمابه تشریف برده تنویر و تغسیل بعمل‌آورده بیرون آمدند. طرف عصر احوال مبارکشان متغیر شده **آغابهرام**خواجه‌را مقررفرمودند که نشسته براو تکیه دادند و پای مبارك درد امن **تاج‌الدوله** گذاشته

تغییرحال‌و مرگ‌شاه

ساعتی باین‌حال بودند بعد به‌تاج‌الدوله گفتند که روزگارمن گذشت و شما هریک فکر کار خودرا کرده باشید[1] و بارهنگ نباتی طلبیده وچند قاشق که میل فرمودند سررا ببالین نهاده روی مبارك‌را بقبله کرده در نهایت فصاحت بذکر کلمهٔ طیبه مشغول گشته بدرود تاج وتخت کرده عالم فانی‌را وداع وسلطنت باقی‌را اختیار نمودند[2].

درذکروفات خاقان مرحوم و بردن جنازهٔ او بمعصومهٔ قم

بعدازآنکه خاقان مغفور رحلت‌ازسرای فانی نمود شاهزادگانی که در رکاب مستطاب ملتزم بودند قریب بیست نفر از شاهزادگان میبودند ولی شاهزاده‌ای که همه کوچکی او میکردند واز فرمایش او بیرون نمی‌رفتند منحصر به **علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله** بود که درحیات خاقان مرحوم صاحب اختیار دارالسلطنه قزوین بود. چندی میبود که پسرخودرا مأمور بحکومت قزوین نموده شب و روز درسفر و حضر در آستان و پیشگاه آنحضرت مقیم و مستقیم‌بوده دقیقه‌ای ازالتفات حضور محروم نبوده دراین مقدمه بجهة حفظ اردو و محارست حرم‌و خزائن بمشورت **اللهیارخان آصف‌الدوله** و سائرامنایان [کذا] دولت قاهره و

۱- درمقابل این عبارت درحاشیه‌باخطی‌دیگر نوشته شده است«پادشاه ایران دراصفهان مرد »تاریخ فوت‌است.

۲- درمقابل این عبارت‌درحاشیه باخطی دیگر نوشته شده است«شصت و پنج‌سال عمرخاقان‌بوده » .

سلطنت خواهی رکن الدوله

شاهزادگان دارالخلافه تاج سلطنت برسر گذاشته نقاره‌خانهٔ پادشاهی را بقرار سابق کوبیده جمیع شاهزادگان و امراء ایران و اولیاء دولت‌قاهره بدستور خاقان مغفور بر او سر فرود آورده امور لشکر و سپاه منظم و منسق گردید. در این مصیبت عظما و واقعه کبری نفس احدی بیرون نیامده سه روز بعداز این مقدمه دراصفهان توقف، امین الدوله که وزیر پادشاه و هواخواه دولت فرمانفرمائی بود بمنظور اینکه اورا بدست آورده پایه سلطنت‌را پاینده دارند.

امین الدوله که در خارج شهر مأمور بمملکت فارس بود بعد از استماع وفات خاقان مغفور لشکر او متفرق شد. اوضاع خودرا مغشوش دیده از خارج داخل شهرشده و در خانهٔ جناب مقتدائی **آقاسیدمحمد-باقر رشتی** جمعیتی بمحارست خود فراهم آورده مستعد و مضبوط نشست **سیف الدوله** شاهزاده که صاحب اختیار اصفهان میبود او نیز از رکن الدوله توهم کرده بطرف بختیاری رفته رکن الدوله و آصف الدوله و سایرین هر قدر کردند که بتوانند امین الدوله را بچنگ آورند میسر نشد.

حرکت دادن جنازهٔ شاه

روز چهارم بعد از وفات خاقان مرحوم اردوی سلطانی بقانون هنگام حیات خاقانی حرکت کردند از اصفهان وتوپخانه در جلو، سرباز نظام بسته عقب توپخانه، اهالی حرم عقب سرباز، نعش خاقان مرحوم در تخت روان مرصع عقب حرم، رکن الدوله و امراء عقب تخت. **کشیکچی باشی** با سایر شاهزادگان و لشکریان در تیپ سواره به آئین هرچه تمامتر بهمین قسم منزل بمنزل طی مسافت کرده تا ورود بمعصومه قم نمودند. همگی شاهزادگان و امراء قاجار لباس سیاه پوشیده سینه را

چاک کرده سرها برهنه خاک برسر کنان پای برخاک و گریبان چاک در جلو تخت سی آمدند تا روضهٔ مقدسه . در مکانی که در حیات خاقان مغفور مقبره بجهة خود معین نموده و سنگ مرمر بسیار خوبی از اشعار دررها خود نقر و حجاری نموده آن گوهر پاک را در آن خاک و تربت پاک سپرده و روی آن حضرت‌را نیز بتربت جناب خامس آل‌عبا حضرت سیدالشهداء(ع) که در حیات خود خاقان مغفور بقدر یکصد من تبریز ذخیره کرده و جمع نموده پوشانیدند ودر دخمه کردند .

عزاداری شاهزادگان و امراء

سر دخمه کردند سرخ و کبود　　　تو گفتی که خاقان به گیتی نبود

آصف‌الدوله که ازسرکار **علیشاه ظل‌السلطان** مخوف بود وهمواره هوا خواه دولت **محمد میرزای** پسر **نایب السلطنه** میبود از تشویش ظل‌السلطان همراهی بشاهزادگان نکرده و در معصومه قم برسر تربت خاقان مغفور مجاور، ظاهر بتلاوت قرآن و باطن بفساد کارظل السلطان مشغول گشته، رکن‌الدوله وسایر شاهزادگان وامراء با جواهر وخزائن و اسباب سلطنت بالتمام وارد دارالخلافه، جمیع جواهر و اسباب سلطنت بره گذارو نثار، ظل‌السلطان از مشاهدهٔ کوه نور[1] و تاج ماه و نورالعین

۱- صحیح نیست و باید دریای‌نور باشد . کوه‌نور بعدازقتل نادربوسیلهٔ احمدخان ابدالی سرکردهٔ سپاهیان افغانی بتاراج رفت و به افغانستان و سپس به هندوستان برده‌شد و درسال ۱۸۵۰ میلادی (دوسال پس از فوت محمد شاه) کمپانی هند آنرا بملکهٔ ویکتوریاتقدیم کرد و فعلازیب تاجی‌است که بمناسبت تاج گذاری ژرژ ششم برای مادر ملکهٔ الیزابت دوم ساخته‌اند ومیتوان آنرا در برج لندن‌تماشا کرد. ف .

جلوس ظل‌السلطان

ظل‌السلطان ظل سلطنت‌را در خود مشاهده لوای سلطنت‌را برافراخت و در یوم سه شنبه ۱۴ شهر رجب‌المرجب ساعت سعد تعیین نموده بر **تخت طاوس** نشست . بار عام درداده شاهزادگان دارالخلافه وامراء قاجار و سرکردگان لشکر پادشاهی و نوکر عراقی و مازندرانی جمله بالتمام سر فرودآورده تهنیت سلطنت گفتند و سکهٔ دارالخلافه را باسم ایشان زدند وخطبهٔ سلطنت‌راباسم‌ایشان خواندند وحضرت‌ظل‌السلطان دست سخاوت و بخشش بآن مال فراوان گشاده هریک از شاهزادگان و امراء وسرکردگان لشکریان‌را واهالی‌طهران‌را انعام و احسان‌فراخور حال خود نموده چنانچه در عرض چهل روز دو کرور از آن دولت خدادادرا بمردم دادودهش نمود .

کمال حسن‌سلوک رادر بارهٔ شاهزادگان وعیال خاقان‌جنت‌مکان و سایر اعیان و اهالی ایران مرعی داشت و کوس سلطنت بنام نامی ایشان بلندآوازه گردیدوبهریک از شاهزادگان واسباط خاقان‌جنت‌مکان اطراف مملکت ایران فرمانی‌مرعی‌داشته‌نصایح مشفقانه‌درحفظ سلطنت ورعایت صله رحم که ودیعهٔ پروردگار است مرقوم و بدلجوئی مردم‌و تربیت سپاه مشغول ، خزانه‌را بیرون ریخته از هرجهت ساز لشکر و سپاه و توپخانه نمود .

گفتار در ذکر سلطنت محمد شاه

بعداز فوت خاقان خلد آشیان،محمدشاه در تبریز بخدمات محوله بخود مشغول . **محمدرضامیرزای** شاهزاده‌که پیوسته در هوای رضای

محمدشاه پرواز مینمود. بعداز این واقعه بنه و اسباب خودرا دراصفهان سپرده خود به چاپاری چهارده روزه به‌تبریز رفته و بیان واقعه‌را نموده محمد شاه ازعدم رضایت اهل آذربایجان و نرسیدن یک سال مواجب نوکر و نداشتن دیناری نقد وجواهر،استطاعت سلطنت‌رادر خودندیده وهوس این امررا نداشته عاقبت باصرار قائم‌مقام و ایلچیان انگریز و روس در دوشنبه هفدهم‌شهر رجب‌المرجب[1] جلوس‌نموده سکه‌تبریزرا باسم خود زده خطبهٔ سلطنت‌را باسم‌خود خواندند.

جلوس محمدشاه درتبریز

این خبرکه به‌ظل‌السلطان علیشاه رسیدبنا به‌رعایتی که‌مهتران‌را بر کهتران و زیردستان است خواست که ناصحی را نزد او فرستاده که‌اورا به نصایح مشفقانه براه آورده خیالات بیهوده را از سر او بیرون‌کنند. رکن‌الدوله متعهد این خدمت شده خلعتی فاخر مشحون بجواهرآلات نفیسه ولآلی‌قیمتی‌بجهت محمدشاه‌آراستند وفرمانی‌درغایت مهربانی و دلجوئی‌مشعربرنصایح و اندرز نوشته بمضمون اینکه‌بیهوده اختلال در دولت کردن چه صورت‌دارد، ازمیان پنجهزار ذریّه واحفاد خاقان مغفور لازم است که یکی متقلّد امر سلطنت گشته سایر اطاعت اورابجهت حفظ مال وعیال خود کنند. اینک باعتباراجماع شاهزادگان و امراء قاجار و سرکردگان لشکر و اکثر اهالی مملکت من‌ادعای‌این امررا کرده و سایر شاهزادگان نیز می‌باشند که هریک در این امربرتو اولویّت دارند چنانچه تصورات باطله‌را ازخود رفع کرده سر اطاعت را پیش آوری بقانون سابق منصب ولیعهدی و مملکت آذربایجان و

پیام ظل‌السلطان به محمد شاه

۱- در ناسخ‌التواریخ شب یکشنبه ۷ رجب ۱۲۵۰ ضبط شده.ف.

خراسان‌را بتو واولاد نایب‌السلطنه مرحوم واگذار نموده دولت خداداد و مملکت اجدادرا باهم خواهیم خورد و الا آمادهٔ حرب و جدال باش که اینک لشکر بی پایان بر سرتو خواهم فرستاد. و مبلغ سیصد هزار تومان انعام به رکن‌الدوله دادند و اورا مأمور بآذربایجان نموده.

بعد از ورود رکن‌الدوله به تبریز، ابتدا کمال رعایت‌را ازاومنظور داشته بعد باشاره قائم‌مقام نواب معزی‌الیه‌را با همراهان او بالتمام در حلقهٔ محاصره انداخته که احدی از آنجا خبر بیرون‌نیاورد. درهمان‌روز بهوای تسخیر دارالخلافه از تبریز حرکت نموده و هفت عرادهٔ توپ بی‌اوضاع و هفت‌هزار سوار و سرباز بی‌پارا مصحوب خود گردانیده سپاه و لشکریانش بعلت سفر زمستان‌وآنگهی‌مملکت خراسان[1] قدرت‌حرکت از آذربایجان‌را نداشته مستمسک به بعضی از معاذیر شدند. قائم‌مقام به تدابیرچند که در حقیقت منظور و رأی پادشاه برآن بود مبلغ یکصد هزار تومان[2] از ایلچی انگریز و روس قرض کرده و ایشان‌را بجهت رد تنخواه استقراضی همراه آورده و تنخواه‌را قرار داده که بعد از ورودبه دارالخلافه رد نموده لشکرحرکت داد.

وام گرفتن از سفرای روس و انگلیس

از تبریز حرکت کرده وارد اردبیل‌شدند. و دو برادراز محمدشاه بود که یکی را بسن نوزده سال و اوراخسرومیرزامی گفتند ویکی‌پانزده ساله که اورا **جهانگیرمیرزا** میگفتند هردو از یک مادرو مادر ایشان

۱- در نسخهٔ مجلس آذربایجان.

۲- در ناسخ‌التواریخ سی‌هزارتومان ضبط شده که سفیر انگلیس بوسیلهٔ گرفتن وام ازبازرگانان تهیه کرده است. ف.

هردو ازاهل آذربایجان بوده و ازمادر محمدشاه نبودند واهل آذربایجان بسبب ایلیت، بسیار بسیار راغب و مایل آن دو شاهزاده بودند و میان آن دو برادر با محمد شاه چندان الفتی نبود .

در این وهله که باردبیل آمد خسرو میرزا که حاکم اردبیل بود و در حسن وکمال و جوانی عدیل نداشت و حسب الامر خاقان مغفور به پایتخت روس رفته و در فرنگستان هنرها بظهور رسانیده که تصویر آن را درهرصفت بالفعل جماعت روسیه مثل تصویر پادشاه نقش مینمایند ، با برادر خود جهانگیر میرزا استقبال کرده وکمال خدمت را بظهور رسانیدند .

کور کردن خسرومیرزاو جهانگیرمیرزا

محمدشاه بتحریک قائم مقام خیال بر این داشته از اینکه اهالی آذربایجان راغب بر این شاهزادگان باشند واینها را بعد از این خیال فسادی بهمرسد، شب هنگام آن دوجوان بیچاره رااحضار وبعد ازملاقات حکم نموده که چشمهای آن نورالعین را بیرون آورده در قلعه اردبیل محبوس نمودند و بجهت حبّ دنیا قائم مقام بعد از اینهمه مرحمتهای نایب السلطنه مرحوم، چنین ملامتی بزرگ را از خرد و بزرگ برخود گذاشت و بعد از این متوجه خمسه گردید .

اطاعت فتح اللهمیرزاو منوچهرخان گرجی

شاهزاده خمسه **فتح اللهمیرزا** گزیر ، از خدمت ندیده سر انقیاد پیش آورد و پس از ورود به زنجان جمیع اسباب و دواب فتح الله میرزا را مصلحت رفت که ضبط شود و آن قلیل اسباب بعلت نبودن در زنجان مزید براسباب سلطنت فرموده از زنجان متوجه قزوین شده، نرسیده بقزوین **منوچهرخان گرجی** که ازجانب خاقان مرحوم به حکومت رشت و گیلان

و منصب معتمدالدوله سرافراز بود با پانصد سوار و پنجاه هزار تومان پیش کش وارد اردوی محمد شاه گردید و ملحق به اسباب سلطنت گردید وسوردالتفات بی اندازه گشت. الله یارخان آصف الدوله که بتزویر و حیله در آستانهٔ معصومه خزیده بود، بعد از اینکه از حرکت لشکر محمدشاه اطلاع یافت علم هواخواهی برافراشت. از حوالی قم وساوه و نوکر قلمرو و کمره قریب به دوهزار سرباز و سوار فراهم آورده بعداز وصول منوچهرخان ملحق به اردوی محمدشاه شد. از وصول منوچهرخان و آصف الدوله ناتمامی سلطنت تمام گشته وقوتی در امر سلطنت بهمرسیده حرکت خودرا تعجیل داده، خارج از قزوین نزول نمود. نوکرقزوینی دسته به دسته ملحق به اردو میشدند. این خبر که به دارالخلافه و عرض ظل السلطان رسید لشکر خودرا سان دیده سی هزار سوار و پیاده بسرداری شاهزاده امام ویردی میرزای سرکشیکچی باشی شاه مرحوم، در مقدمةالجیش به استقبال محمدشاه فرستاده و سهراب خان گرجی رانیز با دوهزار سوارو بیست عرادهٔ توپ متعاقب سرکشیکچی باشی روانه کرد. کیومرث میرزای ملقب به ابوالملوك رابا سه هزارجمعیت دیگرمتعاقب فرستاده و یک یک آن لشکر و سپاه را بنفسه خود سان دیده و مواجب سال گذشته را تمام وکمال با مواجب سال آینده بعلاوه سواری بیست تومان و پیاده ای ده تومان انعام بدست خوددر دست ایشان گذارده و سرکردگان سپاه را هریک فراخور احوال اسب واسلحه ویراق وانعامات فرسوده اسبهای توپخانه راهریک پنجاه تومان چهل تومان ابتیاع کرده با اسبابی بزرگ و تهیه ای عظیم چنین لشکری راکه هرگز در ایران

لشکرفرستادن ظل السلطان برسر محمدشاه

باین آراستگی مهیّا نشده بود سان دیده روانه نمودند وخودظل السلطان در شهر تهران با جمعی از شاهزادگان دارالخلافه و **محمد باقر خان قلعه‌بیگی** برادر آصف‌الدوله توقف نموده امام وردی میرزا منزل بمنزل می‌آمد تا نزدیک قزوین رسید.

پناهنده شدن امام‌وردی‌میرزا بچادر سفیر روس

از اینکه رکن‌الدوله برادر او در قراول بود هر روز تهدید باو مینمودند که اگر برادرتو باما کج نزاع کند[1] چشمهای تورا خواهیم کند. از این‌طرف‌هم رکن‌الدوله به برادرش نوشتجات نوشته منع در نزاع و وجدال می کرد وترغیب در خدمت محمدشاه‌مینمود. آن نمک‌ناشناس مجنون نیز بنوشته جات برادر فریفته شده شب هنگام بدون اطلاع سرکردگان و امیران لشکر، ده دوازده هزار سوار برداشته رو باردوی محمدشاه روان ودرچادر ایلچی روس پناهید.

تدبیرلنجی صاحب

بعد از اطلاع محمدشاه بروصول کشیکچی‌باشی، **لنجی‌صاحب**[2] انگریز توپچی باشی خودرا باچهار عرادهٔ توپ مأمورکرد. لنجی بدون اطلاع چهار عرّاده توپ‌را آورده بحواله اردوی بی‌صاحب. اهل‌اردو بجهت سردی هوا در درّه نزول نموده لنجی‌توپ‌ها را ساچمه پرکرده بالادست اردوبرسر بلندی استوار نمود و دهن‌توپ‌را به‌اهل‌اردو کرده صبح که اهل اردو برخاسته سرهای توپ‌را روی برخود دیده وسردار‌را ندیده،آواز لنج بلندشد که سردار شما دیشب ملحق به‌اردوی ما شده خدمت در اطاعت محمد شاه نمود. شما هر یک که سر اطاعت‌دارید

۱- درنسخهٔ مجلس کج‌تابی کند.

۲- منظور سره.ب. لیندزی Sir Henry Bethun Lindsay میباشد.ف.

بسم‌الله شرفیاب خدمت شوید وهریک هم که بتهران میروید رفته باشید وهر کدام که بخانهٔ خود میروید بروید. اگر درآورید[1] وبخواهید نزاع کنید چهار توپ ساچمه را یک دفعه آتش میدهم دیاری از شما باقی نخواهد ماند.

لشکریان بی‌سردار وصاحب ناچار شده بعضی بخدمت محمدشاه رفته، برخی به خانه های خود رفته، وپاره‌ای که عیال در دارالخلافه داشتند رو بطهران روان گشتند. درلحظه‌ای لشکریان بآن استعداد وآراستگی چون بنات‌النعش متفرق و هر کدام بطرفی روان گردیدند.

محمد شاه بعد از افتتاحی چنین بدون نزاع سرعت در حرکت داده از قزوین متوجه دارالخلافه گردید. سهراب خان و ابوالملوک هریک درآن منزل که بودند بمحض استماع این خبر توقف کرده عریضه ارسال داشتند که ما منتظر ورود موکب همایونی میباشیم. نزدیک به دارالخلافه محمد شاه وآصف‌الدوله درخفیه نوشتجات به محمدباقرخان قلعه بیگی نوشتند که به ورود موکب فیروزی کوکب باید ظل‌السلطان وشاهزادگانی که سرکش میباشند مقید ومحبوس نموده نگذاری که بطرفی بیرون رفته باشند.

فریفتن ظل‌السلطان

این خبر وحشت‌اثر که به ظل‌السلطان رسید ازاینکه تمام سرکردگان و یاران خودرا باستقبال محمدشاه فرستاده بود، کسی را نداشت که یاری و مددکاری به او نماید، با محمد باقرخان مشورت نمود. محمدباقرخان ازراه ملعنت آن شاه ساده‌لوح رافریفته گفت قلعه تهران حصنی است حصین

۱- در نسخهٔ مجلس اگرصدادرآورید.

دوسه هزار تفنگچی مستعد بالفعل در تصرف من میباشد که یکدل و یک جهت با من میباشند. بقدر یک دو ماه می‌توانیم با همین استعداد خودرا نگاه داشت ودارالخلافه‌را بتصرف آنها نداد. عریضه‌ای خدمت سرکار فرمانفرما نوشته **شجاع السلطنه** را با لشکر و توپخانه استدعا خواهیم کرد. البته سرکارفرمانفرماشجاع السلطنه‌رامأمورخواهندفرمود. ایشان نیزبعلت عدم‌سیورسات و مخارج ناچار شده کاری ازپیش نخواهد برد و سرکار فرمانفرما بفریاد ما خواهند رسید. بیچاره ظل السلطان بسخنان آن شیطان فریفته شده عزم رحیلش به اقامت تبدیل یافت و بمحمد باقرخان و نوکر متفرقه وی فریفته و مستظهر گشته توقف در دارالخلافه نمود. هرچند بعضی از شاهزادگان و خیر خواهان او را تکلیف بفرار وخروج ازدارالخلافه نمودند مفید نیفتاد اذاجاٰء َالقَدَرُ عَمیَ‌البَصَرُ برجای فرار مستقیم گشت.

اردوی محمد شاهی و کوکبه خسروانی قریب گشته، درشب چهارشنبه بیست و یکم‌شهر شعبان ۱۲۵۰ چهارساعت از شب گذشته در حالیکه ظل‌السلطان در اندرون حرم مقدمهٔ خواب و استراحت را داشته، محمدباقرخان‌قلعه‌بیگی جمعیت خودرا مکمل آراسته ابتدابدرب خانه درباغ مرحوم خاقان بعمارت بلور آمده **محمد جعفرخان کاشی** را که سابقاً درنزد علیشاه و در این اوقات مشارالیه ومدار علیه میبود گرفتار زنجیر غفلت ساخته بعداز انجام کار وزیر بسلطان پرداخت[1]

۱- درمقابل این‌عبارت در حاشیه‌باخطی‌دیگر این دوشعرنوشته‌شده‌است:

دنبالهٔ حاشیه درصفحه‌بعد ←

دستگیری علی‌شاه و وزیر او

آن بی‌حیای نمک ناشناس سرزده در اندرون رفته علیشاه‌را دربستر راحت مقید ساخته جمعیت خودرا بدور او قراول کرد.

صبح بسیار زود دروازه شهررا گشود. صلای حضور شهریاری‌را دستور داد. هریک بمضمون اَلسّابِقُونَ السّابِقُونَ أُولئِکَ المُقَرَّبُونَ در شرفیابی حضور محمد شاه برخاسته گوی مسابقت از خود ربوده باشند، سبقت بریکدیگر می گرفتند. شاهزادگان و امراء و اهالی مملکت فوج فوج دسته دسته هریک بدست آویزی خودرا باستقبال رسانیده بزبانی تهنیت سلطنت می گفتندو هریک بوسیله[ای] ازوسائل تقرب جسته در آن سرکار خودرا جلوه‌خدمت میدادند. محمدباقرخان صندلی مرصع خاقان مغفور را با اسباب سلطنت و فروش وظروف‌واوانی طلا و نقره با اسباب جلالت و عظمت قدغن نمود که به باغ نگارستان برده از هر جهت آرایش بباغ دهند. اهالی شهر باغ را از حلویات و مأکولات و انواع خوردنیها مملوکرده‌تدارکی عظیم وشایان وبساطی بزرگ و نمایان پیراستند.

جلوس محمدشاه‌درباغ نگارستان

محمد شاه در یوم بیست و دوم شهر شعبان بآئین نمایان وارد نگارستان شد. برصندلی مرصع خاقان مرحوم نشستند جمیع شاهزادگان وامرایا ن[کذا] ولشکریان سر فرود آورده‌تهنیت سلطنت گفتند. بیچاره ظل‌السلطان از خوف جان برخود پیچان دقیقه[ای] آرام وقرارنداشت.

← ز تأکیدات رکن‌الدوله نز تأیید یزدانی
ورامین تا کرج زیر نگین ظل سلطان‌شد
بسی پرداخت گنج و رنجها بردوولی آخر
نشدظل‌الله وخودظل‌سلطان‌بود، نی‌آن‌شد

جمعی از حرم خاقان مغفور مثل **ضیاءالسلطنه** و **فخرالدوله** وپاره‌دیگر از زنان و دختران، ظل‌السلطان‌را برداشته با **خازن‌الدوله** و کلیدخزانه و تاج شاهانه با جواهرآلات وکوه نور[1] و تاج ماه و جواهرات نامی بحضور محمد شاهی شتافته،ظل‌السلطان در غایت ذلت و معذرت همان تاجی که برسر گذاشته با جواهرات نفیسه بدست نیاز گرفته خدمت محمدشاه برگذار نمود . بلی خواست پروردگار چنین است که چنان دستگاهی‌را بدون نزاع و جدال قسمت برچنان کسی نماید ودیگری را باوجود آنهمه اسباب و بذل اموال وقبول عامه چنین مسخر می کند .

ظل‌السلطان‌را بحضور محمدشاه میاورند

بسی دهقان که صد خرمن بکارد
زصد خرمن یکی جو بر ندارد
بسی ناکشته را کز در درآنند
سپهر دوربین تا در چه کارند

محمد شاه از غرور جوانی وسلطنتی چنین بدون زحمت زبان حالش مترنم باین فرد میبود:

دولت آن است که بی خون دل‌آید بکنار
ورنه با سعی و عمل باغ جنان‌اینهمه نیست

محمد باقر خان قلعه بیگی، محمد جعفرخان کاشی را در زنجیر کشیده بحضور محمد شاه حاضر نمود و محمد شاه‌در ازاء خدمت،محمد جعفرخان‌را بمحمد باقرخان‌با خانه و اموال و اوضاع بخشید . بیچاره‌را بعدازاخذ اموال اقراری بداغ و شکنجه کشیده معادل یک کرور از او

عاقبت وزارت محمدجعفرخان کاشی

۱ـ غلطاست وباید دریای نور باشد ف

بازخواست نمودند . خلاصه هفت روز اردوی محمد شاه در نگارستان توقف بعد از هفته مذکور بساعت نیک وارد دارالخلافه ، در عید فطر سنهٔ ۱۲۵۰ مجدداً بر تخت طاوس جلوس کرده ، شاهزادگان صغیر و کبیر سراطاعت درپیش گرفته در سلام عام حاضر. ظل السلطان بعداز آن کوکبه و جلال پادشاهی بذلّت فرمان‌بری در مذلّت وتباهی در هنگامی که در حیات خاقان مغفور بسلام حاضر می گشت درخدمت محمد شاه در کمال خفض جناح بسلام ایستاده ، بهیچ وجه اعتبار و اعتنائی نسبت باو ملحوظ نبود . الحق در این جزء اززمان انقلاباتی چنان هیچ کس مشاهده نکرده بلکه از کتب تاریخ سلف نیزنخوانده . بلی :

روزگار است آنکه گه عزت دهد گه خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه‌ها بسیار دارد

شاهزادگانی که هریک شمشیر ایشان بر آسمان دولت مجره و کهکشانی بود درین وقت بطریق ذلت وحقارت بنظر می آمدند که گویا هیچ روستا و برزگری باین مذلّت و خواری نبود . کسانی که نور چشم خاقان مغفورمحسوب بودندا کنون احدی ازحقارت بر ایشان نظرنمیکرد . ظل السلطان همینکه ازسلام محمدشاه بیرون میآمد سربازاورا درحلقه قراول انداخته ، مطلقا متحرك بالاراده نبود . شاهزادگان دیگرمثل رکن الدوله و هریک که باوجود بودند همگی درقراول سرباز گرفتار ، احدی باراده خود متحرك نبوده مگر امام وردی میرزا که در پناه دولت روس بود کسی به او متعرض نمیشد وباقی گرفتار بودند.

خواری و گرفتاری شاهزادگان

دربیان آمدن شاهزادگان هر ولایت و گرفتاری ایشان

بعدازاستقرارمحمدشاه بدارالخلافه واطاعت شاهزادگان پای تخت واسراءقاجاریه وتصرف خزاین وجواهرواساس سلطنت که درعرض شصت سال شاه مرحوم[1] وخاقان مغفور درمملکت ایران وانگلستان وهندوستان فراهم آورده بود با جواهرات سلسله سلاطین گورکانیه که از شاهرخ شاه ونادر سلطان باز یافت شده بود هر یک از شاهزادگان ناچار د راطاعت و انقیاد گردیدند.

باطاعت آمدن ملک آراء

اول محمدقلی میرزای ملک آراء که ازهمه اسباط خاقان مغفوربحسب طول عمر بزرگتر وبرهمه مهتر بود و ازجانب خاقانی بحکمرانی مملکت طبرستان واستراباد سرافراز ولی بعلت ضعف بنیه و علل جثه هوس دارائی سلطنت نجسته و باوجود کبرسن و کثرت اولاد واحفادوحصانت مملکت طبرستان و استراباد وبیست هزار نفر نوکرآبائی واجداد ، گردن انقیاد در پیش نهاده هوای خدمت کرده هرچند اهل آن مملکت و بزرگان آنولایت جمعیت وشورش کرده او را بخدمت گزاری وهواخواهی خود وصعوبت و حصانت مملکت مستظهر وامیدوار کردند مفیدنیفتاد . عاقبت به تحریک وترغیب پسرش بدیع الزمان میرزای صاحب اختیار ابتداء میرزا جعفر وزیرش رابخدمت فرستاده بعد خود وچندنفر از اولادش به

---

۱ - مقصود آقا محمدخان است ف.

پایه سریر سلطنت حاضر گشته مورد ذلّت و خفّت بی‌اندازه گردید و درکمال ابتذال مورد طعن کبار و اطفال آمد.

اطاعت حشمت‌الدوله

و همچنین **محمدحسین میرزای حشمت‌الدوله** که در عهد خاقان خلد آشیان بحکومت و اختیار ولایت کرمانشاهان و لرستان فیلی و عربستان سرافراز میبود وزارتش بامیرزا **ابوالقاسم همدانی**. بعلت سابقه و خصوصیت او با قائم‌مقام ابتدا او را بدارالخلافه فرستاده قائم‌مقام نیز اطمینان کلی باو داده وعده منصب ولیعهدی باو نمود. وزیر جاهل را فریفته، او نیز نوشتجات موکّده به محمد حسین میرزا نوشت. آن بیچاره طماع با وجود کثرت سپاه و وسعت مملکت و قرب جوار بدولت عثمانی و نزدیکی باماکن مشرفه و خصومت شاهزاده مرحوم **محمد علی میرزا** باعباس میرزای نایب‌السلطنه بی‌اختیار بطمع منصب ولیعهدی برخاسته جریده به دارالخلافه روان گشت. تا حیات قائم‌مقام بر دوام بود اگر چه **بهرام میرزا** برادر محمدشاه را مأمور بحکومت ولایتش کردند و اموالش را بتصرف آوردند ولی بهتر از شاهزادگان دیگر میبود. اما بعد از کشتن قائم‌مقام آنهم جزء اردبیل گشت.

اطاعت حسام‌السلطنه

و براین قیاس محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه که از زمان دولت خاقان جنت مکان بحکومت ودارائی ولایت بروجرد و بختیاری و اهواز و لرستان فیلی مامور [بود] در این مقدمه از محمدشاه هراسان گردیده خوانین بختیاری و نوکر عراقی که در آن مملکت بودند اورامستظهر نمودند. قبول پاداری ننمود و اهالی مملکت عرض نمودند که اگر پای اقامت نداری ما اینقدر میتوانیم تورا با عیال واموال صحیح وسالم بخاک

بغداد و عراق عرب رسانیم. بازمتقاعد نگشته قبل از حرکت خود ابوالفتح میرزای پسر خود را بخدمت محمد شاه فرستاد و از تعاقب او خود بدارالخلافه روان گشت و در نزد اخوان برادروار نشست تا اینکه با قافله اردبیل همسفر گشت. ولایاتش با اموال واسباب بیکی از برادرهای محمدشاه بخشیده شد.

اطاعت شیخ الملوك

و باین طریق نیز **شیخ علی میرزای** ملقب به **شیخ الملوك** که در دولت خاقان مرحوم، حاکم دولت آباد و تویسرکان میبود در آن هنگامه با عدم اسباب و بضاعت خودسر ادعای فرماندهی نمودند، ازعلامات پادشاهی و نشانهٔ خسروی بکوبیدن نقاره صبح اکتفا کرده چندی که میدان سلطنت را از فارس خلافت خالی دید جولانی نموده و اطفاء حرارتی از دود مشعل کرد[1]. بعدازاینکه طایفه زندیه راکه ازایل مادرش بودند بدور خود جمع کرده در عرصه خیال تصورات محال مینمود غوغا طلبان زندیه نیزاوراستظهر کرده بمضمون اولی قُوَّةٍ وَأُولى بَأسٍ شَدیدٍ، مایعرفی که بود صرف میکردندتااینکه کوکب جلال محمدشاهی از افق تبریز بخونریزی طلوع نمود. آنهمه تصورات وخیالات خام بیک باره معدوم گردید. اجماع زندیه به تفرقه مبدل وهوس فرمانروائی به اطاعت و فرمان بری تبدیل یافت. ابتداء **نظرعلی میرزای** پسرخود را با دویست سوار در عرض راه زنجان باستقبال فرستاده وبعدازورود موکب شاهی خود نیز برسوم طاعت وبندگی بدارالخلافه شتافت. منظورش اینکه کمره و قلمرو راکه درتحت اختیار غلامحسین خان سپهدارخاقان مغفور

---

۱ - نسخه مجلس مشتعل.

میبود اکنون پیش کش مضبوطی به محمدشاه داده و گرفته باشد وعلاوه بر ولایت تحت اختیارش کند. ولی غافل از اینکه او نیز باتفاق یاران وبرادران دراجزای اردبیل خواهد شد. چنانچه هنگامی که شاهزادگان را بر قاطرهای بی پالان سوار کرده باآنهمه خفت روانهٔ اردبیل میکرد ندا این بیچاره از بابت پیش کش قلمرو دوازده هزار تومان اشرفی تحویل میکرد و از یکطرف قاطرهای بی پالان آورده که او را سوار کرده و به اردبیل برده باشند. خلاصه او نیز شرفیاب خدمت محمد شاه شد در حلقه برادران نشست.

اطاعت سیف الدوله

دیگر سیف الدوله **سلطان محمد میرزای** حاکم دارالسلطنه اصفهان که از فوت خاقان مرحوم توهم از رکن الدوله کرده بسمت بختیاری رفت، جماعت بختیاری او را حمایت و یاری کرده جمعیتی بهمراه او آمدند. بعد از رفتن اردوی سلطانی از اصفهان باصفهان آمده ولایت خود را متصرف گردید. در هنگام سلطنت ظل السلطان عریضه وبارخانه بخدمت فرستاد. بعد ازظل السلطان وسلطنت محمدشاه نیز عریضه وبارخانه با پیش کش لایق بدربار شاهی ارسال داشته سکه وخطبه راد راصفهان بنام محمدشاه نامی نمود ولی از دربار شاهی بجزاز شرفیابی حضورش حکمی نرفت. او نیز پای اقامت در آنجا افشرده شرفیاب حضور نشد و بمعاذیر غیر موجه متمسک گردید. آخرالامر اولیاء دولت **خسروخان** گرجی را باسم سرداری با پنجهزار لشکر مامور باصفهان، در باطن مشارالیه رفت که بورود باصفهان سیف الدوله را گرفته وبسته بسریر سلطنت اعلی فرستد خسروخان نیز حسب الامر باابوابجمعی راهی گشته و ورود بدارالسلطنه

اصفهان چند روزی بعد سیف‌الدوله را گرفته و در تخت‌روان نشانیده با جمعی سوار بحضور محمدشاه فرستاد. از اینکه تاج‌الدوله‌مادرش بسبب تعلق خاطر خاقان مرحوم نسبت بوی جواهر زیاده از حدبوی مرحمت شده بود، بعلت اخذ جواهرات از تاج‌الدوله او رانگاه داشته متعرض نشدند.

مخالفت اسمعیل‌میرزا و گرفتاری او

دیگر **اسماعیل‌میرزای** شاهزاده دامغان که ازطفولیت‌دست‌پرورده سرکارشجاع السلطنه و کمال اخلاص را بآن‌دولت‌داشته‌الحق بشجاعت از سایر اخوان ممتاز و در رزم روسیه درسال **یرملوف** هنرهانموده‌فتوح نمایان ورزمی‌شایان درپیشگاه‌خاقانی بعرصه‌ظهور رسانید. در این‌اوقات بعلت مخالطت و ارادت نسبت‌بسرکار شجاع السلطنه همواره‌منتظرظهور کوکب اقبال آن بی‌همال و از خدمت‌محمدشاهی تغافل‌جسته واهمال مینمود تا اینکه**قهرمان‌میرزا** برادر محمدشاه که‌والی‌خراسان‌میبود‌لشکر بسر او فرستاده و از اینطرف الله‌یارخان‌آصف‌الدوله بالشکر گران مأمور بسرداری واعظام خراسان وارددامغان گشته[1] تلاقی عسکرین شد. آن بیچاره را از دو طرف گرفتند. گریزی از خدمت ندیده ناچار بچادر آصف‌الدوله شتافت. او را با جمعی سوار روانه دارالخلافه نمودند او نیز با اخوان پیوست و از جمله مجاورین اردبیل محسوب شد.

اطاعت بهمن میرزا

دیگر **بهمن‌میرزای** حاکم سمنان است که بدو عمر به‌مرحوم نائب السلطنه و همچنین به محمدشاه کمال‌اخلاص را داشته‌مادرش خازن‌الدوله است که از طفولیت بخزانه‌داری شاه مرحوم‌وخاقان‌مغفور

۱ - در نسخه مجلس‌مأمور بسرداری خراسان و دامغان گشته.

سرافراز بوده بجز آن مخدره احدی از جواهرات و خزانه نهائی خاقانی مطلع نبود. در ظهور سلطنت ظلّ السلطان در خفیه ونهان عریضه بمحمدشاه نوشته اظهار مخالصت مینمود. در این اوقات بهمن میرزا نوکر سمنانی را برداشته شرفیاب حضور شد. بعلت خدمات مادرش و بروز پاره[ای] کنوز و دفائن مورد التفاتی اندك گردید.

داستان حیدرقلی میرزا و آشفتگی کار او

دیگر از جمله شاهزادگان صاحب ولایت **حیدرقلیمیرزا** ی صاحب اختیار ولایت گلپایگان و قلمرو است. اگر چه بحسب وسعت ولایت محل اختیار شاهزاده معظم الیه، قابل پاره[ای] خیالات نبوده ولی بعلت عقل معاش وتحصیل مداخل ومنافع از طرق متعدده شاهزاده مذکورصاحب الوف و کرور بودند و از اینکه ازطرف مادر شاه وارث بحسب ارث مادری خالی از ادعا و سرش بی غوغا نبود. جمعی از خوانین بختیاری را بسیار محبت و سهربانی کرده فدوی و فریفته خود نموده بود که بمحض اشاره هرقدر لشکر میخواست میسر ود روقت وفات شاه مغفور د رگلپایگان بود. بعد از استماع آن قضیه هایله باخود اندیشید که خزانه مملو از زر و جواهر، نوکربختیاری آماده وحاضر، دارالسلطنه اصفهان که سواد اعظم مملکت ایران است خالی و خالی از دلیران است[1]؛ مجالی بهتر از آن نخواهد بود که آن مملکت را بتصرف درآورده از هرطرف لشکر و نوکر عراقی را جمع آوری نموده اگربضاعت سلطنت میسر گردد چه باك از اینکه متقلد آن امر خطیر گردم والا عریضه بسرکار اقدس فرمانفرما

۱ - نسخه مجلس: نوکر بختیاری آماده وحاضر دارالسلطنه اصفهان شده که سواد اعظم مملکت ایران است وخالی از دلیران.

نوشته انقیاد و اطاعت آن حضرت را خواهم نمود یقین است که بعد از استقرار آنحضرت در امر سلطنت مملکت اصفهان را بمن خواهند گذاشت و مفوض خواهند داشت.

کمک گرفتن حیدرقلی میرزا از بختیاریها

پس از این تصورات ارقام باطراف نوشته باحضار سرکردگان کمره و قلمرو و طوایف بختیاری فرمان داده بفاصله سه روز **خسروخان** نام **چهارلنگ** که از جمله خوانین معروف بختیاری است با چهارهزار سوار و هزار پیاده بخدمت سرکار شاهزاده حاضر گشت. بعداز پنج روز دیگر **بهرامخان** نام **بساك** که از جمله بزرگان بختیاری هفت لنگ است با سه هزار سوار و پیاده شرفیاب گردیدند. نوکر قلمرو و عراقی نیز هرروزه فوج فوج دسته به دسته جمع گشته در عرض ده روز بیست هزار لشکر مستعدفراهم آورده سراپرده شاهزاده را بصحرا کشیدند. نقارخانه خسروانی و دارائی را کوبیدند. سرکار شاهزاده معزی الیه خزانه را گشوده زر و جواهر بیرون ریخت، از هر جهت تهیه لشکر و سازعسکر نمود. جمع خوانین و سرکردگان سپاه را از اعلی و ادنا پیروبرنا بخلاع فاخره وانعامات وافره خورسند وخوشنود نمود.

دریوم پنجم شهر رجب المرجب سواران لشکربمیدان درب خانه آمده و جمع گشته اسب شاهزاده را حاضر نمودند که سوار شود وروبراه شوند. درسنوات قبل یک رأس مادیان مفلوکی از یکنفر از طایفه خسروخان چهار لنگ در صحرا سرقت شده صاحب مادیان، مادیان را درین وقت بزیرپای یکی از طایفه بهرامخان دیده مطالبه مال خود

نزاع و کشتار بر سر یک مادیان

را بعینه نمود. آنمرد آنکار و از این طرف اصرار منجر به نقار، از نقار گذشته منتهی بفساد و نزاع شد. از دو طرف بحمایت قبایل وعشائر خود گرد آمده و آواز گیردار بلند شد. لشکرمستعد با اسلحه‌آماده‌دست به تیر و تفنگ کرده قیامتی در آن میدان برپا گردید که دود تفنگ و خاك سم‌شبرنگ‌رنگ‌از رخسار آفتاب‌برده وبرق شمشیرآبدار درمیانهٔ آن دود وشرار «چو برقی که از ابردارد گذار»، بنظرجلوه گر شده‌مختصر اینکه یکدفعه ده‌دوازده هزارلشکردرهم ریخته‌شمشیرقتل دریکدیگر گذاشته و بفاصله ده دقیقه چهارصد نفر کشته و زخمی گشته بهرام‌خان بساك نیز مقتول، طایفه بهرام‌خانی منهزم. لشکر خسروخان ایشانرا تعاقب کرده از حصار بیرون‌نموند. بقدر دوفرسنگ آن جماعت راتعاقب کرده و مال وسر بسیار و اسلحه بیشمار از آنها گرفته مراجعت بشهر کردند. شاهزاده بیچاره در بالای برج در خانه‌ایستاده‌بی‌سروسامانی آن طایفه ضاله را ملاحظه میکرد وبرکشته های بی‌ثمر خود افسوس میخورد که خسروخان با فتح نمایان‌رسیده بخدمت‌عرض کرد که چه‌احتیاج بوجود غیر است من خود همه خدمات‌و تمام مهمات را کفایت خواهم کرد. آنروز بسبب این فساد حرکت شاهزاده موقوف بروز دیگر گردید و از آن طرف طایفه وکسان بهرام‌خان نعش‌او رابرداشته‌رو به طرف‌طوایف هفت‌لنگ روان گردیده وبقانون‌ایلیت خوانین هفت‌لنگ بخون خواهی بهرام‌خان برخاسته لشکرها آراستند.

این خبر که باهل گلپایگان وقلمرو و کمره که رسید توهم نمودند که اگر لشکر بختیاری باین نواحی رسد آبادی باقی نخواهد ماندوتمام مردان مقتول و نسوان اسیر وبی‌سامان خواهندشد . در خفیه مجلس مشورتی آراستند. بزرگان ایشان بایکدیگرمصلحت کرده بالاخره‌وجود خسرو خان‌را منشأ فساد یافتند و در همان شب جمعیت خودرا جمع‌آوری کرده نزدیک بصبح در حالتی که طایفهٔ خسروخان درخانه های خود نزدیک بحصارشهر درخواب غفلت بودند که‌جماعت‌اهل ولایت حصار قلعه وسر کوبهای آنخانه‌هارا از ایشان گرفته آغاز تیر و تفنگ کردند. ایشان هریک متفرق، بیدارشده مفرّی بجزفرارندیده، برخاسته بعداز کوشش بسیار فرار کرده ازشهر بیرون‌رفتند. شاهزاده‌ازآن حرکت بسیار متغیرواندوهناك هوای کاررابد دیده بجهت‌مآل کارخودتنخواهی که نقد داشت در باغ نزدیک بعمارت درنصف شب بایک‌نفراززنهای خود رفته باتفاق پیرمردی باغبان‌آن تنخواه‌را دفن‌نموده و بجهت‌عدم ابراز خواست که آن پیرمردرا بقتل رساند عاقبت بالتماس و استدعای حرمش از خون آنمرد گذشته و تأکید زیادی در اخفای‌آن سرّنمود .

راندن‌اهل کمره و گلپایگان بختیاریهارا

اهالی مملکت که ازکار خسروخان پرداختند باز مجلس‌شوری درمیان آورده با یکدیگر گفتند که خسروخان را با وجود آنهمه التفات قلبی شاهزاده و سبقت خدمتش بجهت مصلحت حال خود وعیال‌خوداوراز شهر بیرون کردیم البته از تغیّر و غضب شاهزاده درین مقدمه ایمن نخواهیم بود . بهتر آن باشد که با شاهزاده هم یک رو کرده عذر آنراهم بخواهیم. بنابراین استعداد خودرا مضبوط کرده‌طلوع صبح اطراف

بلندیهای خانه‌شاهزاده‌را تفنگچی گرفته رسولی خدمت شاهزاده فرستادند که از تو مخوف شده ایم و ممکن نیست که بتو خدمت کرده باشیم همین امروز عیال خودرا برداشته ازاینجا بهر کجا که خواسته باشید بروید. شاهزاده متحیر گشت هرقدر ابرام نمود که یک روز مهلت به‌او بدهند ممکن نشد. عاقبت دید که بافتضاح می‌رسد ناچار عیال خودرا بی‌اسباب و اوضاع برداشته با چند نفری از نوکرهای قدیم بطرف اصفهان روان گشته و اهل ولایت تمام اوضاع واسباب اوراغارت نمودند. باغبان مذکور را بدست آوردند با جمعی از نزدیکان درب خانه که خدمت میکردند مطالبه اموال و سراغ اسباب مینمودند. باغبان بیچاره بعداز خوردن چند چوب و تازیانه، تاب نیاورده، دفینه‌را ابراز داد. آن تنخواه وافر رااهالی‌ولایت درمیانهٔ خود قسمت کردند وپس‌از استقرار محمدشاه بازیافت و جزو خزانه شد.

بیرون کردن اهل گلپایگان و کمره حیدر قلی‌میرزا را

خلاصه‌شاهزادهٔ بیچاره بعد ازخروج از ولایت درعرض‌راه، خود- بخود اسبش‌افتاد و ازروی اسب با کله درغلطید. بطریقی که‌اعضایش درهم‌شکست که احدی تصور نمیکرد که چگونه میشود اسب در راه رفتن و کمال آرامی بغلطد و اعضای سوار اینقسم مجروح و شکسته شود. من خود شاهزاده‌را درسنوات‌قبل دیده بودم. بعد ازاین مقدمه که بخدمتشان‌رسیدم‌نشناختم. صورت ایشان از دو گوش بحسب‌عرض و از پیشانی تا زنخ بحسب طول بیست ویک بخیه خورده بود. دماغ هفت‌پاره شده وضع غریبی که بدون دیدن تصورش ممکن نیست. غرض به‌آن حالت خراب و اوضاع پریشان آن شب را درآن‌بیابان بجان کندن وزحمت بسر برد.

افتادن حیدر قلی‌میرزا از اسب ومجروح شدنش

پناه بردن حیدرقلی‌میرزا بخانهٔ آقاسید محمد باقر رشتی

روز دیگر شاهزاده‌را بر اسبی بسته بطریقهٔ نعش‌وجنازه‌آوردندش باصفهان و در خانهٔ جناب مقتدایی مجتهدالزمانی منزل نمودند. دوماه متوالی در بستر ناتوانی‌افتاده بود الحق‌اگر دیدهٔ بصیرت باشد از این فقرات وگزارشات [کذا] می‌توان یافت که اورنگ سلطنت بجد وجهد و زحمت میسر نخواهدشد وتاج خسروی باسباب‌و تلاش ونیروی‌ممکن نیست. یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَاللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ اَلْمُشْرِکُونَ بلی چون خواست پروردگار بظهور اقتدار دیگری قرار یافته بود کوشش همگی بیفایده و سعی ایشان بیهوده گردید.

باری بعداز دوماه که شاهزادهٔ معزی‌الیه بحال آمد در هنگامی بود که از جانب محمد شاه،فیروزمیرزا و منوچهرخان بالشکری‌بی‌پایان مأمور به‌اصفهان و از آنجا بدست بردی از مملکت فارس مأمور بودند واز این‌طرف نیز حسب‌الامر اقدس فرمانفرما سرکار شجاع السلطنه با شاهزادگان فارس مأمور بعراق و در مقدمةالجیش فیروز میرزا،لنجی - صاحب توپچی باشی با هفت هزار سرباز نظام و شانزده عرادهٔ توپ وچهار هزار سوار مأمور بود. یوم ورود لنجی‌صاحب باصفهان‌شاهزادهٔ مذکورتوهم کرده ازاصفهان بطرف مملکت فارس عنان‌عزیمت معطوف و در «آباده» و «سورمق» که یکی از بلوکات‌فارس‌است بحضورسرکار شجاع السلطنه مشرف وقایع‌احوال خودرابا گزارش‌عراق بعرض‌رسانید و در هرجا ملتزم رکاب بود ودرشکست «قمشه» بقیةالسیف اموال و اسبابش رایک‌دونفر نوکر برداشته بطرف‌اصفهان فرار کردند. شاهزاده

ملحق‌شدن حیدرقلی‌میرزا به‌شجاع‌السلطنه

پناه‌بردن حیدر قلی میرزا به خانهٔ شیخ ابوتراب

باسه‌نفر از پسرانش تنها مانده در رکاب شجاع وارد شیراز و بعد از پریشانی‌امور مملکت فارس و ورود فیروز میرزا باتفاق شاهزادگانی‌چند در خانهٔ جناب شیخ ابو تراب پناهید و بجهت حرمت شیخ معظم‌الیه کسی‌را یارای و قدرت نبود که تواند متعرض وی شود و پس ازانجام امورات ووفات حضرت فرمانفرما یکی از حضرات شیرازی بلباس دوستی با او در میان آمده پیمان محبت‌را بتأکیدات اکید مؤکده نمود و بعد از مدتی مدید که عهدمودت و رشتهٔ مواحدت فیمابین استحکام پذیرفته شبی از شبها شاهزادهٔ مذکوردلتنگ نشسته رفیق ابلیس‌سیرت بصورت دوستان از اندوه‌شاهزاده سئوال کرد. شاهزاده پریشانی احوال وغربت و کثرت غموم و کربت خودرا بزبان عجز بآن ملعون در میان آورد. آن حیله‌باز گفت هرنوع محبت از من بتو در دوستی میتواند ظهوریافت توخود مایل بچه‌امر از امور می‌باشی و من در دوستی بتو چه نوع خدمت کنم که خرسند باشی.

شاهزاده گفت حق مطلب هیچ توقعی از تو در دوستی و حقوق صحبت ندارم مگر اینکه اگر بتوانی بطریقی‌مرا ازشهر بیرون کن بلکه بتوانم خودرا بعتبات عالیات رسانم ودر آن تربت پاك مجاور باشم. آن شیطان خیال گفت که این امردر نهایت سهولت میسراست. خودامشب اسب از برای شما و سه نفر از پسرهاتان بیرون دروازه مهیا میکنم سوار بلدی نیزهم همراه‌بدرقه میفرستم که دلیل باشد و خودم می‌آیم و شمارا خواهم‌برد. شاهزاده عجزو الحاح زیاد نموده شکردوستی و حق صحبت آن مردرا بجای آورده و آن مرد از آنجا بر خاسته و بخط

مستقیم آمده نزد منوچهرخان مراتب را چنانچه گذشته بود درمیان آورد و منوچهرخان این معنی‌را مغتنم‌شمرده شبانه دیگر پنجاه‌نفرسرباز درکوچه ، در گذرگاه شاهزاده پنهان نشانیدند و آن شخص بخدمت شاهزاده رفته که اسب و اسباب موجوداست برخیز تا پای‌داری گریز شاهزاده حمد خداوندرا بجا آورد برخاست و بادلی شاد و خاطری‌آزاد باتفاق سه‌نفر از پسرانش روی براه آورده همه‌جا میآمد تادرکمین گاه سرباز رسید . سربازان ازکمین گاه درآمده یکی از پسران اوگریخت و بخانهٔ شیخ مراجعت نمود وشاهزاده‌را بادو پسر گرفتند و نزد منوچهر- خان بردند . اورا درقلعهٔ ارگ کریم‌خانی محبوس وپس‌ازچندی روز[1] باچند سوار روانه تهرانش نمودند .

دستگیر شدن حیدرقلی‌میرزا و دوپسرش

ازاینکه عیال اودرخانهٔ حضرت مولائی‌آقا سیدمحمد باقرمیبود سید معظم‌الیه وساطت اورانزد محمدشاه کرد . بعلت وساطت جناب سید تابحال که شهر ذیقعده می‌باشد خبری نیست که سیاستی شده باشد بعد ازاین العلم‌عندالله .

۱- کذا و در نسخه مجلس چندروزی.

در بیان قتل قائم‌مقام و انجام کار آن نافرجام

سابقاً سمت ذکر یافت که پس از اشتهار فوت خاقان خلد آشیان بواسطهٔ محمدرضا میرزا شاهزاده در تبریز، محمد شاه‌را چندان هوس سلطنت و این امر خطیر در ضمیر نبود. عاقبت باصرار قائم‌مقام دعوی سلطنت فرموده مجملاً اینکه قائم‌مقام در خفیه با او قرارداد که‌ازسخن او در هیچ امری از امور بدر نرود و بدون اذن او حرکتی ننماید تا دیهم خسروی و اورنگ فرمان[1] بروی مسلم گردد.

محمد شاه‌این عهد رابه پیمان مؤکد گردانید ووثیقه‌دراین خصوص نوشته و قائم مقام بعد از اطمینان‌خاطر ازنزد محمدشاه برخاسته‌بجهت عوام فریبی‌اهالی‌ایران خواست که‌پای دول خارجه‌را درین خصوص درمیان کشیده باشد. این بود که یکصد هزار تومان از ایلچیان روس و انگریز قرض کرده و بجهت رد تنخواه ایشان‌را همراه آورده خلق ایران که شنیدند ایلچیان مذکور همراه می‌باشند تصور کردند که دولت‌روس و انگریز هردو حمایت محمد شاه خواهند کرد. بیشترازاین حسن تدبیر، کار محمدشاه بالا گرفت‌و همچنین لشکر کشیدن‌ازآذربایجان و حرکت لشکر را از آن سامان همگی از جزئی و کلی قائم‌مقام باعث بوده محاسن تدبیررا درهر امری ازامور بظهور میرسانید. وهر کس‌از اعیان و بزرگان ایران که خدمت محمدشاه آمدند تمام بکاغذ ونوشتهٔ قائم‌مقام بود.

۱- کذا ودر نسخهٔ مجلس فرمانروائی.

از آنجمله منوچهر خان معتمدالدوله بعلت خصوصیت و اطمینان اوبود که ملحق گردید وچنان خدمتی بظهوررسانید. وهمچنان نگاهداری رکن‌الدوله که رکن رکین پیشرفت امور سلطنت او بود و امورات دیگر بحسن تدبیر او میگذشت و چنان کارهارا منظم ومنسق کرده که پایانی برآن انتظام متصور نبود.

از عهد کیومرث که بنای سلطنت در ایران شد چنان وزیری باتدبیر و دستوری بی‌نظیر به‌نظر ارباب بصیرت نرسیده. الحق که از جمیع علوم و کمالات آراسته. در علم عربیت و حکمت الهی استاد و و در علم ریاضی رایض میدان بلاغت و استحضار عروض و قافیه اش در غایت فصاحت، اشعار دری و تازیش درّ شاهوار و درّ وگوهر از افکار ابکارش پیوسته درکنار.

شمه‌ای از محاسن قائم‌مقام

گویند که پنجاه‌هزار شعر عربی با معنی و ترجمه‌از حفظداشت. باری باوجود کثرت مشاغل نهایت غرابت‌را دارد که شخصی باین‌قسم بتواند از هر علمی از علوم با بهره‌باشد[1]. بجز قدرت پروردگار در این آفرینش چیزی دیگر متحقق نمیشود.

خلاصه از هنگام حرکت محمدشاه از آذربایجان تا پنجماه توقف در دارالخلافه طهران قائم‌مقام باقتدار گذرانیده بطریقی که احدی بدون اذن وی قدرت رفتن‌خدمت محمدشاه را نداشته و محمدشاه بدون‌اذن‌او

۱- شاهزاده رضاقلی‌میرزا بحدی منصف‌و راستگو بوده که بخاطرحقیقت گوئی ازکسی که پدر و خاندانش را نابود کرده تا این حد تعریف و تمجید می کند. ف.

دیناری بکسی نداده چنانچه اگرهم مایل به بخشش بود هر آینه موجب ملامت قائم مقام می گردید . درین موارد که گرفت و گیر قائم مقام از حد اعتدال گذشت جمعی دوستان بدو گفتند که اینقدر بر پادشاه تنگ گرفتن وقدغن نمودن که هیچکس نزد او آمد و رفت نکند و پادشاه معاشرت با احدی ننماید درست نیست. عاقبت بتو کم مرحمت خواهد شد . در جواب گفته بود که این امور سلطنت را پادشاه درست مطلع نیست چونکه اول دولت است میترسم غافل شوم و غفلتی بهمرسد و کارهای پخته خام گردد. دلم بجهت زحمت های خودم خواهد سوخت باری پادشاه را از رفتار قائم مقام کینه در دل بهمرسیده روز بروز بر کینه میافزود و او برفتارخود برقرار بود؛ تا اینکه بتحریک میرزا آقاسی نام ایروانی مجهول النسب آنچنان وزیری بی نظیررا بقتل رسانید .

معرفی میرزا آقاسی

مجمل از مفصل اینکه میرزا آقاسی ایروانی مردی دیوانه وشریر مطلقا عقل در سرش جای نگرفته و با وجود عدم عقل افلاطون حکیم راطفل دبستان خود محسوب نداشته و فاسدالعقیده ای که بهیچوجه از مبدء و معاد تصوری نمینموده از عرفانیت فقط باسم تصوف قناعت ودعوی این مرحله را بقانون سوفسطائی [کذا] کفایت میدانست . در بدو حال از اجامره و اوباش ایروان محسوب میشد . بتقریبی در سن صبی با محمدشاه مجالس و شاه را در عدم امتیاز که مقتضی سن است تسخیر نمود . اعتقادی تمام شاه را بوی بهمرسید . در نهایت ارادت، بهرحال، درخدمت جناب میرزا کوتاهی وتغافل نمینمود . دراین وقت که فیض پرورد گار والطاف حضرت جبّاری اسباب وسبب من حیث لا یحتسب اورنگ خسروی

و دیهیم فرماندهی و قسمت دارائی‌را محول باو داشته ، بیشتر باعث اعتقاد شاه در باره آن مرشد گمراه گشته به‌مضمون هذا من برکة ـ البرامکه ، این عطیه را نیز از انفاس کثیر الانجاس مولانا دانسته ولی از خوف قائم مقام نمیتوانست که ارادت خود را نسبت به وی ظاهرسازد ودست بوسیش در خفیه دست بهم میداد و زبانش‌را در ثنا خوانی پنهانی میگشاد. عاقبت وفور ارادت و کثرت نیاز ، شاه‌را برآن داشته که در حق مولانا خدمتی‌شود. مستوفیان‌را روزی‌امر فرمودند که رقم سیصد تومان وظیفه باسم جناب میرزا از دفترخانه گذرد و رقم‌را نوشته بنظر قائم‌مقام که رسید مهر رقم برداشته رقم‌را پاره کرده گفت با سیصدتومانی که بمیرزا آقاسی دیوانه میدهم میتوان سی نفر سرباز گرفت که مبلغی بکار نوکری آید.

این کیفیت که بعرض شاه رسید مزید علت‌شده و میرزاآقاسی‌نیز محرك گردید ، فساد کار قائم‌مقام‌را بزبان ارشاد و بیان ضلالت نهاد بعرض شاه رسانید. عاقبت در میان مرید و مراد مراتب قتل واستیصال دولت آن‌سید نیکوبنیاد قرار واستقرار یافت[1].

۱ـ به‌نظر اینجانب سبب واقعی‌قتل قائم مقام سیاست خارجی‌بوده‌است که از اوائل سلطنت فتحعلی‌شاه مبتنی برتضعیف ایران‌بود . جنگهای‌باروسیه و قتل گربایدف سفیر روسیه، مرگ نا بهنگام عباس میرزا ، قتل قائم‌مقام ، بعداً از بین بردن امیرکبیر تماماً توطئه خارجی بوده‌و بدست ایادی‌ای که در دربار داشته‌اند انجام گرفته؛ اعقاب این‌ایادی هنوزهم‌ازخدماتی که‌اسلافشان کرده‌اندبرخوردارند. ف.

لهذا در یوم یکشنبه نهم‌شهر صفرالمظفر [۱] صبحگاهی محمدشاه بتماشای باغ نگارستان محفل‌آرا و از اسباب جلالت و دستگاه سلطنت در آن گلزار رشک افزا از هرنوع بساط خسروی آراسته صلای عام در داد . شاهزادگان و امراء ایران به پایهٔ سریر سلطنت حاضرشدند قائم مقام بیچاره بعادت هرروزه باکوکبه و جلال درکمال استقلال آمده و گفتگوئی که باید و عرایضی که شاید نمود و مرخص شدو بعداز ساعت دیگردوباره اورا درخلوت احضار و بدست‌آویزی چند شاهراباوی بنای پرخاش و مؤاخذه شده ازفحوای کلام مکنون ضمیر شاه‌را قائم‌مقام درك نمود . عرض کرد میدانم که چه میخواهی کرده باشی .

آخرین گفتگوی قائم مقام با محمدشاه

معلوم‌است که با مثل‌منی که بنای بی مرحمتی‌شد اکتفای بهتک حرمت نمیشودومراخواهی کشت وبعد پشیمان‌میشوی ومن چنان نوکری بودم که باوجود تنفر اهل‌مملکت آذربایجان و توهم خلق ایران‌وعدم دیناری درخزانه و نداشتن سرباز و توپخانه و باکثرت شاهزادگان وسلطنت ظلّ‌السلطان و سرکار فرمانفرما در مملکت فارس‌وکرمان ، تورا آورده و بر تخت طاوس نشانیدم و چنین سلطنتی عظیم بتو ارزانی داشته اکنون بی سبب و جهت‌خودرا موردملامت مکن و خون مرا به بیگناهی مریز که باعث دوری خلق ازتو خواهدشد و من روزی که‌از مملکت آذربایجان حرکت کردم یکدسته کاغذ سفید در بازار خریدم

۱- درناسخ التواریخ شب یکشنبه بیست‌وچهارم‌صفر ضبط وجریان‌قتل هم بصورت دیگری‌شرح دادهشده‌است ودرروضةالصفاسلخ صفرتاریخ حادثه‌است .ف.

و ثلث آنرا بمصرف رسانیده مملکت ایران‌را باوجود اینهمه دشمن بجهت تو مسخر کردم و خیال من چنین بود که ثلثی از آن دسته‌را بمصرف روم و ترکستان و ثلثی‌را بمصرف فرنگ وهندوستان رسانم اینقدر شاه مهلت دهد که آن خدمات‌را به تقدیم رسانم حسرتی عظیم رابخاك نبرده باشم. از آن‌جائیکه تغیرشاه نسبت باو بسیار بود خود از جای جسته دست بخنجر برده و بسوی او دویده خنجری بشانهٔ اوزده فرمود اورا گرفتند و درسردابه حبس نمودند وجمعی‌را تعیین بشهر کرد که خانهٔ اوراضبط کرده متعلقان وپسرانش را گرفته بسیاست رسانید. بفرمودهٔ شاه دقیقه[ای] خانوادهٔ اورا برچیدند نه مالی ونه کاشانه[ای] از اوباقی نماند وخود اورا درهمان شب درسردابه، کرباس بسیار بحلقش کردند و بضرب سنبه تفنگ زدند تا نفسش قطع شد و نعش اورا درشب به تخت روانی گذاشته و درشاهزاده عبدالعظیم مدفون گردید. ماه‌جاه قائم‌مقام غروب نموده وکوکب اقبال میرزا آقاسی از افق اقبال وفیروزی طلوع کرد. قتل قائم‌مقام

دربیان بردن شاهزادگان بقلعهٔ اردبیل و کیفیت آن حصار ومحبوسین آن قلعه

مذکور گردید که درشب گرفتاری قائم‌مقام جمعی معیّن نمودند که بخانهٔ وی رفته متعلقان ومُخلّفات وی‌را ضبط کنند. آنجماعت که روان شدند بشهر که رسیدند بجهت اخذ وعمل خود، هرکسی‌راهی با قائم‌مقام داشت اورا متّهم کرده، دست اندازی میکردند. اکثرلشکر

محمدشاهی بسته به قائم‌مقام و اهل شهر و بازاری بعلت اینکه مرجع عام بود اغلب بعلت تردد با او در توهم بودند و اهالی دارالخلافه نیز در مقام بهانه میبودند.

باین علت‌ها آشوبی در شهر بهم‌رسیده، درشب تفنگ بسیاری در شهر بلند گردید. هر کس بجهت محارست و محافظت خود در بالای بام خانه برآمده سنگری مرتب ساخته آغاز تفنگ انداختن نمود. محمد شاه در نگارستان خائف شده توهم کرد که شاهزادگانی که در شهر هستند آغاز فتنه وفساد کرده، آن هم توپخانه را که در بیرون بود وقریب پنجاه عرادهٔ توپ مستعد با توپچی واسباب امر فرمود که بحصار شهر بستند و بنای توپ انداختن نمودند و یکطرف بدنه شهررا بضرب توپ خراب کردند.

آشوب در طهران

در آنشب تا روز غوغای عظیمی خود بخود درآن شهرواقع گشته ولیکن چون مؤسس نداشت وخود بخود بهم‌رسیده بود، خود بخود نیز رفع گردید.

صبح مردم آرام گرفتند. ازاین مقدمه محمد شاه از شاهزادگان خائف گردید. اگرچه قبل ازاین هم منظورش براحتباس و اتلاف ایشان میبود ولی این مقدمه بیشترباعث براین مرحله گردید.

مقارن این حال وبائی در شهر تهران و آن نواحی واقع و خلقی هرروزه بواسطهٔ این ناخوشی تلف میشدند و شاه بسبب ناخوشی ارادهٔ نقل وحرکت ازدارالخلافه تهران ومصمم بود لیکن بعلت وجود شاهزادگان در تهران جرأت برحرکت وخروج را نداشت. عاقبت در یوم پنجشنبه

پانزدهم شهر صفرالمظفر بتحریک وترغیب میرزا آقاسی بعداز صرف نهار روز ، در پنهانی دویست نفر سوار و پانصد سرباز با قاطرهای بی افسار آماده در میدان درب خانه نمودند وبیک دفعه هشت نفراز شاهزادگان را سیاهه کرده بدون لباس سواری با کفش مأمور اردبیل نمودند . هرقدر از ایشان جزع و فزع بظهور رسید مفید نیفتاد . خواهی نخواهی ایشانرا کشیده بر قاطرهای برهنه سوار کرده بدون نوکر وخدمتگار روانه کردند اسامی ایشان بدین ترتیب بود :

علی نقی میرزای رکن الدوله ، امام ویردی میرزای سر کشیکچی باشی ، محمد تقی میرزای حسام السلطنه ، شیخعلی میرزای ملقب به شیخ الملوك ، محمدحسین میرزای حشمت الدوله، اسمعیل میرزای حاکم بسطام ودامغان ، دیگر محمود میرزا و سرکارشجاع السلطنه که هردو چشم جهان بینش را بیرون آورده در برج بیرون شهر محبوس بود . آنوقت در تخت روانی نشانیده وبآن حالت باتفاق شاهزادگان روانه اردبیل که از بناهای مرحوم عباس میرزای نایب السلطنه است فرمودند .

وصف قلعه اردبیل

اما قلعه اردبیل مکانیست محکم وحصاری است مستحکم اصل آن زمین ربع فرسنگ در ربع فرسنگ . پست ترازسایر زمین ها میباشد تخمیناً صد ذرع پستی این زمین سی باشد ودرآن زمین پست عباس میرزا دوقلعه میان هم در نهایت استحکام ساخته که پهنای دیوار آن هفت ذرع شاه میشود ویک راه بیشتر ندارد ومنحصر به یک راه است ودر آن زمین چشمه ایست که قدری دور از چشمه میشود، سنگ مرمر منجمد میشود وآب محبوسین

آن قلعه ازآن چشمه است و هوای آنجا اغلب وبائیت[1] دارد بمرتبه[ای] که کشیکچیان و مستحفظان آنجا هروقتی از اوقات که پانصد سرباز در آنجا معین شود یک ماه که گذشت بالمرّه پانصد نفر بعضی مرده وبعضی از ناخوشی وبدحالی بحالت مرگ افتاده، باید پانصد نفردیگر معین کنند و بجز اهل اردبیل که فی الجمله عادت به آن آب و هوا دارند دیگری ممکن زیست درآنحدود ندارد و خانهای آنجا با دیوار قلعه ازبسکه بلند ساخته اند واز پستی زمین وبلندی دیوارها یکساعت ونیم بلکه دوساعت بغروب مانده لازم است که چراغ روشن کنند. اگرچراغ نباشد یکدیگررا نمی بینند و در زمستان که آفتاب قریب افق حرکت میکند اصلا آفتاب در آن قلعه بچشم قلعگیان نمیرسد. خلاصه شاهزادگان بیچاره رادرچنین جائی بدون پرستارو غمخوار محبوس نمودند.

گفتاردربیان بردن ظل السلطان بمراغه واز آنجا به اردبیل

بعداز بردن شاهزادگان باردبیل محمد شاه روز وشب در تفکر و تصور کار ظل السلطان بود و هرقدر که ملاحظهٔ این کار می نمود بهیچوجه در آینه تصورش چارهٔ این کار عکس پذیر نمی شد زیرا که نگاهداری او در طهران ممکن نبود. باوجودآنهمه ریزش وبخشش که ظل السلطان را درحق صغیرو کبیر خلائق شده بود جمیع مردم علانیه

۱- نسخهٔ مجلس دمائیت.

روی خدمتشان باوری می‌بود و نمی توانست[1] که اورا روانهٔ اردبیل کند و میترسید که شورش عام در این مقام برپای گردد ونیز سیف الملوک میرزای پسرش چندین سال ازقبل نایب السلطنه مرحوم حکمران اردبیل بود. عام وخاص اردبیل راضی وخوشنود ازاو میبودند این فقره نیزقوتی بروا همه‌اش داده نمی‌توانست چون سایرشاهزادگان اورا باردبیل فرستند و در هلاکش نیز از بدنامی عظیم اندیشه داشت ولیکن شب و روز سرباز وقراول بدورش مستحفظ می‌بودند که قدمی باختیارخود نمیتوانست حرکت نماید وبرآن بیچاره شب‌وروز اوقات تلخ میبود وزندگی خودرا نمی‌فهمید . یکطرف وصول از تاج و تخت خسروی بذلت و گرفتاری یکجانب قراول هرروز و شب وتلخی روزگار و از جانبی خوف جان و پریشانی عیال‌واطفال وملاحظهٔ برادران و عیال خاقان مغفور. بیچاره از زندگانی خود سیرشده نزدیک بآن بود که قصد جان خود نماید وتا مدت یکسال بدین پریشانی و صعوبت روزگار گذرانیده و پس ازیکسال استدعا نمود که مرا باین ذلت وخواری نگاه داشتن چه‌صورت‌دارد ، یا مرابکشند وفارغ سازند یا مرخص کنند بعتبات عالیات رفته بقیه‌عمررا دراماکن طیبه مجاورباشم .

بیچارگی ظل السلطان

ایشان نیز اینمعنی راصرفه دولت ومغتنم شمرده اورامرخص کردند. بیچاره بادلی خرم وخاطری آزادازغم، عیال خودرا برداشته پروازحوالی بقاع متبرکه وطواف مراقد واماکن مشرفه را بمضمون وَ عَلَیٰ مَلَائکَةَ اللهِ الْحَافِیْنَ حَوْلَ حَرَمِهِ الشَّرِیْفِ در ضمیر خود نقش بسته از

۱ ـ نسخهٔ اصل و نسخهٔ مجلس «که نمی‌توانست» .

دارالخلافه حرکت و از عراق عجم گذشت رو بعراق عرب آورد. پس از ورود به همدان یکی از غلام پیشخدمتهای شاهی با دویست سوار از تعاقب چون بخت نافرجام بافرامین و ارقام وارد؛ مضمون اینکه اکنون بجهات چند مصلحت شما دررفتن بعراق عرب وولایت روم نیست. چندی در مرغزار مراغه چون مرغ زار دور از آشیان ودیار منزل ساخته بعد که اولیای دولت را مصلحتی در رفتن شما به نظر آید شما را با تدارک درست روانه خواهیم کرد.

خلاصه بجز تسلیم چاره ندیده اورا طوعاً وکرهاً بمراغه برده در آنجا محبوس[1] واز آنجا باردبیل روان گشت اللهُ اَعْلَمُ بِعَوَاقِبِ الْاُمُوْرِ.

گفتار در بیان سلطنت حضرت علیین منزلت اقدس والا فرمانفرما وبرخی از مقدرات الهی در تباهی آن سلطنت و شهریاری

قبل از حرکت خاقان خلد آشیان بسمت دارالخلافه[2] اصفهان هرروزه بجهة بقایای فارس ومالیات آن مملکت امنای دولت اساسی برپا کرده محصّلی شدید العمل مأمور مینمودند. از آنجا که بقایای مذکوره بی پا ومجهول المؤدّی بوده ومستوفیان دیوانی، برف انبار کرده بودند سر کار اقدس دست بدست کرده بامروز و فردا میگذرانیدند.

۱- نسخهٔ اصل «واز آنجا محبوس»

۲- در یک نسخه: دارالسلطنه.

از آنجائیکه یکی از علامات رویه در سوترا اطبا و حکماء میل بدولت و حرص در مکنت یافته‌اند طبع مبارك پادشاهی در کمال جدوجهد راغب باخذ تنخواه فارس گردید و بهمین جهت رایت ظفرآیت رامتوجه دارالسلطنهٔ اصفهان ساخته بورود کاشان چاپاری بسرعت تمام باارقام و فرامین قضا نظام باحضارسرکار اقدس و تأکید درباب آوردن یک کرور متجاوز روانه فرمودند و عرایض مؤکد بتأکیدات چند درین باب از امین‌الدوله و سایر اولیاء دولت قاهره رسید بمضمون اینکه اگربوصول فرمان و ورود مقرب‌الحضرة **آقاعلی‌اکبر پیشخدمت**، خودسرکاراقدس بایک کرور شرفیاب حضور خاقانی نگردد، موکب همایون بنفسه خود متوجه مملکت فارس خواهدشد. معلوم است که‌ورودموکب همایون چقدرها ضرر و خسران بمایه وسود خواهدرسید وخلقی در مرارت‌ومشقت خواهند افتاد.

بعدازآگاهی، سرکاراقدس بمضمون فرمان خاقان مغفورو ملاحظهٔ احوال نزدیک ودور زحمت خودرا برآسایش و رفاه رعیت ترجیح داده باوجود بقایای چنین و تصورات بمرارت قرین، خود مصمم شرفیابی حضور خاقان‌جنت مکان گردیده و ازشاهزادگان **تیمورمیرزاحسام‌الدوله واباقاخان**[1] **فروغ‌الدوله** و **شاهرخ میرزا** را ملتزم رکاب فرمودند.

حرکت فرمانفرما باصفهان

میرزا محمد علی وزیر که بلباس تلبیس چون ابلیس اشتغال به‌شغل وزارت سرکار داشت اورا نیز ملتزم موکب نصرت‌آیت نموده، در یوم پنجشنبه هجدهم شهر جمادی‌الاولی باجمعی ازغلامان‌وغلام

۱- در نسخهٔ مجلس ونسخهٔ اصل آقاخان.

پیشخدمتان بطریقهٔ اختصار از دارالعلم شیراز حرکت و رو به اصفهان عزیمت نمودند؛ و در حین حرکت از شیراز بباغ فرمانفرما که در خارج شهراست بجهت مرخصی پسران و چاکران نزول فرموده شب جمعه را در آن باغ فردوس‌نشان توقف فرموده و این جانب را در محل خاصی احضار و بلفظ مبارك فرمودند که حق مطلب از هنگام وفات نایب ـ السلطنه مرحوم عباس میرزا که بعلت تضمین یک کرور باقی مطالبهٔ دولت‌روس که ناچار منصب ولیعهدی را خاقان گیتی‌ستان به‌محمدمیرزا واگذار فرمود ازمابد مظنه شده و مأیوسی‌ما را دراین‌باب که بهرجهت وهر حیثیت اولویت‌داشتیم ملاحظه فرموده اند. بنابرین اعتمادی که سابق برماوکسان‌مابود اکنون نیست وهم‌چنان که تکیهٔ‌مرحوم نایب ـ السلطنه بدولت روسیه میدانستند و خزائن بیکران از این جهت تهی میفرمودند، اکنون بستگی وتـولای مارا بدولت انگریز میدانند بدین جهت اعتمادی برما و براموراتمانمی‌فرمایند.

یحتمل دراین‌سفر بعداز شرفیابی‌ما بحضور کیمیااثر حکایات بقایای سنواتی و صوادر مملکتی را دست آویز کرده بطریق ناصوابی باما رفتار نمایند. بعدازظهور عدم التفات شهریاری لازم‌است که سر کارما از کار مملکت شانه خالی کرده بی‌سوالاتی در امورنمائیم گاه باشد که بجهت تجربه موکب همایون تشریف‌فرمای فارس‌شده بخلاف رای‌ما بخواهند قراری در امور مملکت داده باشند.

توصیه‌بفرزند

بنابرین مصلحت برآن‌است که آن فرزند به بندر «ابوشهر» رفته و بورود به‌بندر ابوشهر قراری محکم و عهدی مستحکم با دولت علیّه

انگریز داده و قلعهٔ بوشهر را از حیثیت[1] آذوقه وستحفظ وتوپخانه آراسته لشکر «دشتی» ودشتستان و «کوهکیلویه» با «عربستان» راجمع آوری نموده مستعدو مضبوط نشسته چنانچه برحسب تمنا از دربار پادشاهی مراجعت نمودیم فبهاوالا که موکب همایونی تشریف فرسای فارس گردیدو بخلاف رأی ما مقرر فرمودند، بعداز انصراف موکب همایون آنفرزند لشکرآراسته چون آتش سوزان از جای حرکت کرده و خشک وتررا درهم سوخته از همه جهت عرصه را برسا کنین آن مملکت بلکه برسایر بلاد تنگ سازد تابعد دستورالعمل سر کاری[2] به آن فرزند رسد .

اینگونه فرمایشات را فرموده این جانب روانه بندر ابوشهر شدم وسرکار اقدس روانه اصفهان گردیدند .

بعداز ورود اصفهان و شرفیابی حضور حضرت خلدآشیان بطریقی که سابقاً مورد التفات همایون میشدند درین وهله بعلت همان تصورات مورد تفقدات شهریاری نگشته هوای کاررا بدیدند ومزاج مبارك شاهی بعلت ناخوشی قدیم هرروزه متغیر وسوء اخلاقی که در طبع مبارك راه یافته ، همه روزه محصلان تنخواه تشددی در باب وصول مالیات کرده اوقات را تلخ داشتند و حضور نداشتن سرکار شجاع السلطنه در پایهٔ سریر اعلی و رفتن اینجانب رو بدولت انگریز و توقف در بوشهر و وجود سایر شاهزادگان در فارس مقتضی وقت را در کم التفاتی سرکار اقدس نمیدیدند . وبطریق مدارا رفتار مینمودند آخرالدوا بعد ازقیل- بی اعتنائی شاه

۱- نسخه مجلس از حیث .

۲- نسخهٔ مجلس سر کارما .

وقال بسیار قرار امر سرکار اقدس را براین قراردادند ، که سرکاراقدس باتفاق محمد تقی میرزا حسام‌السلطنه از پیش رفته و حسام‌السلطنه‌را محصل ششصدهزار تومان تنخواه فرمودند که ده روزه ازسرکاراقدس وصول نماید.

امین‌الدوله‌را نیزبا ده‌هزارسوار و پیاده‌و چهارعراده توپ‌محصل حسام‌السلطنه فرمودند از تعاقب روانه کردند و قرار برین‌شد که اگر ده روزه مبلغ مذکور ازسرکاراقدس تحویل امین‌الدوله نشود و قبض مشارالیه بحضور پادشاهی‌واصل نگردد ، موکب شهریاری باصدهزار لشکر متوجه فارس شود. قرار برین نهج مقرر گشته بهمین جاختم‌شد.

در این بین‌مزاج مبارك‌خاقانی متغیرشده‌آثار رحلتی دروجود خود ملاحظه فرمودند. بعلت‌اینکه درآن واقعه‌مبادا صدمه‌و گرفتاری بسرکار اقدس رسد ، غلامحسین خان‌سپه‌داررامحصل‌فرموده واصرار درحرکت دادن سرکار اقدس‌فرمودند بطریقی که بدون اخبار چاکران وملتزمین رکاب سرکار اقدس و حسام‌السلطنه‌را در یوم سه شنبه هفدهم شهر جمادی‌الثانی از اصفهان‌متحرك‌ساختندو امین‌الدوله نیز خارج‌ازعمارت «سعادت آباد» چادر زده ابوابجمعی خودرا جمع‌آوری کرده درجناح حرکت‌بود و سرکار اقدس‌باتفاق‌حسام‌السلطنه‌می‌آمدند تا به«قمشه». روز پنجشنبه را در قمشه . یوم جمعه از آنجا آمدند بمنزل مسمی به «امین‌آباد» . **محمدکاظم‌خان جبه‌دار باشی**سرکاراقدس که بعلت سی‌- هزارتومان تنخواه در نزد تحویلداران پادشاهی ضامن میبود در شب جمعه نوزدهم که‌این‌واقعه بظهور رسید اگرچه غوغا طلبان‌واشراراهل

حرکت‌دادن فرمانفرماماز اصفهان

اردورا برهنه کرده بودند ولیکن زرنگی وچابکی نموده‌خودرا باتن برهنه براسب بسیار خوبی انداخته چهار چل همه‌جا تاخته تا زوال جمعه خودرا بحضور اقدس رسانیده در خفیه کیفیت وفات خاقان مغفور را بعرض رسانید.

رسیدن خبر فوت‌شاه بفرمانفرما

چون وقوع آن حادثه امری بود بسیار صعب و دشوار سرکار اقدس بملاحظات دور ودراز فرو رفته ساعتی‌نیک تاسل وتفکر فرمودند و بجهت اینکه‌مبادا جمعیت حسام‌السلطنه که‌اغلب از طایفه‌بی‌سروپای بختیاری میباشند خودبخود ازواهمهٔ خود آشوبی کنند از روی مصلحت پیغامی‌نزد حسام‌السلطنه فرستادند که پاره[ای] مطالب بخاطرما رسیده که باید توخود مراجعت بخاکپای شهریاری کرده عرض کنی وجواب آنرا از عقب‌ما برسانی واکنون قدغن‌نموده که اردوی خودرابارکرده ما درچادر تو میآئیم و مطلب را حالی خواهیم کرد .

حسام‌السلطنه اطاعت کرده اردوی خودرا قدغن کرد که کوچ نمودند واز اردوی سرکاراقدس بیرون‌آمده، آنوقت‌سرکاراقدس بچادروی رفته‌حقیقت‌مطلب رابه تفصیل حالی‌نمودندوفرمودند که‌درین‌مرحله‌خیال توچیست؟ وتوچه‌خواهی کرد‌عرض کرد که‌درزمان‌حیات‌شاه‌مغفورهمیشه اوقات چشم‌اهل ایران‌بسرکاراقدس‌روشن‌بوده وهمگی برادران خودرا درسلک‌چاکران‌حضرت اقدس‌میدانستیم اکنون‌بطریق اولی اطاعت و بندگی کرده‌بجزازچاکری‌وانقیاددرضمیرمخالصت‌تخمیرتصوری‌نداریم . اگرمقررسی‌فرمائید که‌دررکاب‌ملتزم‌خواهم بودواگر سرخّص‌میفرمائید

که برسرعیال ومملکت خود رفته ودرتهیهٔ خدمتگزاری وجان‌نثاری باشم .

سرکاراقدس که مرحلهٔ مخالصت وصداقت رااز او استنباط فرمودند به تصور اینکه در مملکت وولایت از او بیشتر خدمات بظهور میتواند رسید اوراسرخص فرموده پیمان و عهد بندگی ونوکری را به ایمان مؤکد گردانیده پای مبارك سرکاراقدس را بوسیده وداع کرد ، بطرف «عراق» روانه ، و سرکار اقدس عنان عزیمت‌را بفارس معطوف فرمودند .

بعد از ورود بمنزل « ایزد خواست » که اول خاك فارس است شاهزادگان[1] و ندمای ملتزم رکاب‌را احضار فرمودند . زبان مشورت‌و غور در عواقب امررا گشاده هرکس بقدر پایه و مایهٔ خود عرضی نموده پاره‌ای رااعتقاد براین بود که‌ازهمین جاسرکاراقدس مراجعت باردوی شاهی کرده اغتشاش در اردو انداخته اصفهان‌را متصرف شوند وبنای هیاهوی‌را از آنجا بگذارند تا خواست پروردگار چه‌باشد . بعضی را اعتقاداین بود که درهمان‌ایزدخواست توقف کرده‌لشکرسرحدات‌فارس‌را جمع‌آوری کرده سرکار شجاع السلطنه‌را ازکرمان احضار بالشکرفراوان روبعراق توجه فرمایند . جمعی‌را مذهب اینکه خودسرکار اقدس تشریف فرمای‌شیراز شوندشاهزاده[ای] راباقلیل جمعیتی روانه قمشه کرده که‌در آنجا باستصواب‌اخلاص‌امین الدوله‌اگر ممکن شوددست تسلط براصفهان گشاید . آرای مختلف‌را هریك بعرض رسانیدند .

مشورت کردن فرمانفرما

سرکار اقدس بجهات عدیده و ملاحظات چند هیچیک را ازاین افکار صائب ندیده مقرر فرمودند بهتر آنست که حال بفارس رفته‌ابتدا

۱- فرزندان فرمانفرما . ف.

خانهٔ خود را مضبوط کرده پس از انتظام مملکت فارس وحضور بهمرسانیدن شجاع السلطنه بااسبابی شایسته بتصرف مملکتی پرداخته باشیم. همگی رای مبارك را مستحسن شمرده تصدیق بفرمایشات سرکار اقدس نموده از منزل ایزد خواست کوچ کرده به «صفاد» تشریف فرما گردیدند.

در منزل صفاد، برادر گرام والی، که از جانب حضرت فرمانفرمائی بحکومت سرحدات فارس سرافراز بود، با جمعیتی شرفیاب حضور مبارك از قضیه هایله با خبر و از ضمیر سرکار اقدس مستحضر گشته، ملتزم رکاب گردید. روز دیگر از صفاد کوچ کرده فرموده بمنزل «اقلید» تشریف فرما گردیدند.

حسن خان بختیاری سواران بختیاری که ملازم رکاب وحارس شوارع سرحدات میبودند[1] بر کاب بوسی مشرف ومورد التفات گردید ولیکن در هرقدمی که سرکار اقدس راه میپیمود وطی مسافت مینمود منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبود وآن بعلت گرفتاری بهیچوجه اخباری نفرستاد واطلاعی نداده، باری از اقلید، شاهرخ میرزا مامور به کرمان وفرمانی بافتخار شجاع السلطنه مرقوم فرمودند که هنگام آسایش در مملکت کرمان و سیستان نیست بوصول افتخار فرمان هرقدر جمعیت کرمان وسیستان که مقدورشود بلاتأمل ودرنگ برداشته ودرشیراز بحضور اقدس حاضر گردد.

در انتظار خبر امین الدوله

شاهرخ میرزا از آنطرف روانه و موکب اقدس از اقلید متوجه «چمن اوجان» گشته، واز آنجا بجهت اخبار مقرب الخاقان آقابابا خان لله باشی و سردار[2]، از غلامان حضور را یکنفر مأمورفرموده شفاهاً باو

۱- درنسخه مجلس میبود. اما در سواران بختیاری را ندارد.

۲- در نسخه مجلس سرداری

فرمایش کردند که مطلب را به‌آقابابا خان گفته هرقسم که‌اوصلاح داند رفتار نماید و غلام‌را از منزل اوجان پیش از خود روانه ساخته وخود متعاقب تشریف فرمای شیراز گردیدند.

پس‌از وصول این‌خبر با آقا باباخان سردار، در خفیه نوکردرب‌خانه وسرباز همیشه کشیک‌را با توپچیان و عملجات ابوابجمعی خودرا جمع‌آوری، دروازه و میدان توپخانه درب‌خانه‌را به بهانه استقبال‌آراسته درکمال استعداد بتدارك ورود مسعود مشغول. اهل شهر و بازاری را با فارسیها باستقبال فرستاده سرکار اقدس در یوم پنجشنبه بیست‌وهفتم وارد شهر گردیدند ولیکن از بابت تعزیه عبای مشکی بردوش مبارك گرفته بعضی که صاحب فراست بودند از ورود بیوقت و لباس سیاه استنباط کرده با عتقاد خود هرکس خیالی مینمود لهذا همهمه‌درمیان مردم افتاد تاسرکار اقدس ورود بشهر فرموده و درکاخ همایون قرار گرفتند. پاره [ای] ازالواط‌بنای شورش خواسته‌نمایند. بعد کم کم خلق آرامی گرفتند.

ورودفرمانفرما بەشیراز

روز دیگر جمیع‌سرکردگان مملکت و عمال‌های[1] هر ولایت را و تجارشهری را بحضور مبارك طلبیده بارعام دادند وهریک‌را علی‌قدر مراتبهم مورد التفات فرموده بمناسبت احوال هریک فرمایشی که باعث امیدواری بوده باشد فرمودند. تمام اهل مملکت خوشنود و خرم بدعای دولت مشغول گشته، یوم جمعه سیم شهر شعبان‌را ساعت جلوس معین کرده امنای دولت قاهره در تدارك و تهیهٔ اسباب‌سلطنت

۱- نسخهٔ مجلس : عمال. نسخهٔ دیگر عمالان.

مشغول همه روزه دسته دسته نوکر جدید گرفته، بانتظام امر سرباز و توپخانه پرداخته ، دقیقه [ای] آرام و قرار نداشته و لیکن شب و روز سرکار اقدس منتظر اخبار از جانب امین الدوله و چشم براه آمدن شجاع السلطنه می بودند .

اما سرکار شجاع السلطنه در کرمان توقف داشته بجهة ورود موکب شهریاری چاپاری بدارالسلطنه اصفهان روان و بعداز قضیهٔ خاقانی همان چاپار از اصفهان بیرون آمده ملحق بر کاب اقدس در منزل صفاد گردید. شاهرخ میرزارا که مأمور باحضار شجاع فرموده بودند ،آن چاپار را نیز مصحوب او گردانید .

مأموریت شاهرخ میرزا

شاهرخ میرزا میآمد تا حدود «بونات» . درقلعهٔ مسمّی به «بزم» منزل نموده میرزا محمد حسین نام که ازاعاظم آن ولایت بود باجمعی از طوایف اتراك سابقه مخاصمتی داشته ودر پی فرصت بودند . دراین وقت که فوت خاقان مغفور گوشزد اهالی گشت ،غوغا طلبان وقت راغنیمت شمرده پنج شش هزار جمعیت فراهم آورده بمخاصمت میرزامحمد حسین لشکر کشیده شب هنگام دور آن قلعه احاطه کرده بنیاد نزاع کردند. میرزا محمدحسین ملتجی بهشاهرخ میرزاشد. آنهم پای ثبات درآن قلعه افشرده بجهة محافظت جمعی از مسلمانان، رفتن کرمان را موقوف، مراتب را بجهة استمداد و رفع شر این طایفهٔ بدنهاد باولیاء دولت سرکار اقدس عرض و سلیمان بیک چاپار شجاع السلطنه را با نوشته جات و فرامین روانه کرمان نموده بعداز ورود سلیمان بیک به کرمان واطلاع شجاع ازقضیه هایله ایشان نیز بعد از تعزیه داری بانتظام ولایت پرداخته ، سکّه

دارالامان کرمان‌را بنام حضرت اقدس مزین و مبلغ یک‌هزار تومان‌از پول جدید بسکه مبارکه‌را بجهت تهنیت سلطنت و پاره[ای] از امتعه نفیسه‌و مهر ثبتی با جواب فرامین‌واحکام قضا نظام ، بواسطهٔ معتمدی از خود انفاذ دربار معلی داشت و مضمون عریضه اینکه :

«لله‌الحمد و المنه حضرت پروردگار ، اورنگ سلطنت ایران را سابقاً و لاحقاً بالارث و الاستحقاق بحضرت ملک بسطت اقدس روحی فداه ارزانی داشته و همهٔ شاهزادگان و اسباط خاقان خلدآشیان‌واسراء ایران غاشیهٔ اطاعت و بندگی آنحضرت را بر دوش ارادت انداخته تغافلی در شاهراه اطاعت‌ندارند اگرلطف‌الهی مددکاری کند وقوهٔ‌طالع فیروزی مطالع حضرت اقدس یاری نماید عنقریب چشم خاقان چین و قیصر روم از خاکروبی‌آن آستان روشن و منور خواهد شد. اگراحضار من بنده درآن پایهٔ پاینده بجهت‌خدمتی از خدمات مملکت ایران‌باشد انتظام‌اینگونه خدمات تحصیل‌حاصل و تطویل بلاطائل است. ازمراحم بی‌قیاس حضرت‌اقدس‌امید زیاده از این‌عنایت درخود میدانم،وچنانچه از احضار کمترین بدربار سپهر احتشام ، پیشنهاد خاطر همایون تسخیر و تصرف ممالک ترکستان و مملکت بنی عثمان است‌زهی سعادت . اینک با لشکر بلوچ و کرمان و سپاه سیستان و خراسان مانند آتش سوزان و برق تابان، سر قدم‌ساخته، بخاک‌پای اقدس مشرف ،خدمت هر مملکت‌را از تصدق فرق مبارک منتظر و آماده خواهم‌بود» .

عریضهٔ شجاع‌السلطنه

عریضه‌وپیش کش‌را بر این قیاس ارسال دربار داشته و خود مشغول تهیه نوکرولشکر گردید .

نظام العلماء که بشغل وزارت شجاع اقدام داشت الحق نظام الملک طفل دبستانش و افلاطون حکیم در سلک تلامذهٔ سخندانش محسوب نبودند ، دقیقه[ای] از دقایق مملکت را فروگذاشت و تغافل نداشت. باستصواب رای باصوابش **هلاکوخان** ولد ارشد اکبر سرکار شجاع با ده هزار لشکر مأمور به تسخیر دارالعباد یزد گردید.

تسخیر یزد

اهالی یزد که خبر ورود هلاکوخان را استماع نموده سیف الملوک میرزای پسر ظل السلطان که حاکم یزد میبود اورا عذر خواهی وبه دارالخلافه نزد پدرش راهی نموده، خلقی از نوابان و اعیان دارالعباده ازشهر بیرون آمده، هلاکوخان را استقبالی لایق وخدمتی شایسته نموده وارد یزد گردانیدند.

درقلعه که تاریخ آن[1] مشهور بزندان اسکندر است قرار یافت و در انتظام امور آنسرحد پرداخت. سکه دارالعباده[2] رابنام نامی سرکار اقدس و خطبه آن نواحی را باسم مبارك آنحضرت قرار داده مبلغ یک هزار تومان نیز از پول جدید و سایر متاع یزد پیش کش فرستاده و معروض اینکه :

۱- دراصل ونسخهٔ مجلس چنین واشتباه است. درنسخهٔ دیگر (نارنج قلعه» و این صحیح و تلفظ عامیانهٔ «نارین» یا «نارن» قلعه است.

۲- H.I. Rabino de Borgonale درصفحهٔ ۹۶ کتابی که دره ۱۹۴ درلندن بنام سکه ها و مدالها و نگین های سلاطین ایران از ۵۰۰ ۱ تا ۱۹۴۱ میلادی بطبع رسانده مینویسد که حسین علی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلیشاه در تاریخ سوم شعبان ۱۲۵۰ مطابق سوم دسامبر ۱۸۳۴ میلادی بنام حسین علی شاه جلوس کرد وسکه های طلاونقره در شیراز و کرمان و یزد به نام اوضرب شد.

«از تصدق فرق مبارك ساحت دارالعباد یزدرا متصرف واهالی این مملکت‌را ازمراحم بیکران خسروانه امیدوار و جان‌نثار ساخته‌ام. لشکر بی‌پایان در این‌سامان بی‌کار وسرگردان دارم، اگرحکم‌محکم شهریاری شرف نفاذ پذیرد بعزم دارالسلطنه اصفهان حرکت وعنقریب سکه و خطبه مملکت عراق را بنام نامی شهریاری بلند آواز خواهم گردانید.

بعداز وصول عریضه‌و پیش‌کش هلاکوخان بدربار عدالت‌بنیان مقرر فرمودند که« تا ازامین‌الدوله خبری نرسد چنین حکمی را نخواهم فرمود. آنفرزند مرخص نیست که ازیزد حرکت کرده روی بسمتی‌آورد و همان حدود یزدرا منظم داشته جمعیت خودرا مهیا دارد که در هنگام حرکت شجاع‌السلطنه تکلیف آنفرزندرا مقرر خواهیم داشت». بدین‌قسم‌جواب‌عریضه هلاکوخان‌راسرقوم فرموده وخلعتی فاخر بجهت اوفرستادند.

گفتاردربیان مأمورفرمودن برادرمکرم والی با جمعیت رکابی بسرحدات عراق واتفاقی که درآن‌اوان‌روی‌داد

سابقاً مذکورگردید که شاهرخ میرزا در قلعهٔ‌بزم به نگاهداری میرزامحمدحسین و کسان‌او پاداری کرده مراتب‌را بعرض‌اقدس رسانید.

۱ - درنسخه دیگر اوازه.

تصرف ابرقو

بعداز اطلاع حضرت اقدس برفساد طوایف اتراك ، مزاج مبارك متغیر گردید؛ بنابرین والی‌را بادوهزار سوار مأمور به‌آن نواحی فرموده مقرر فرمودند که بعداز سیاست آن طایفه انتظام کلی در امر سرحدات‌داده ولایت «ابرقو» که‌مأمنی‌است حصین و جزء جمع اصفهان‌است بتصرف در آورده متصل بهم چاپار نزد امین‌الدوله فرستاده بنویسد که من با دوهزار سوار مأمورم که درین‌جا آمده منتظرامر و مصلحت توهاشم اگر مصلحت دانی باصفهان آمده آنسامان را تصرف کنم واگر صلاح دانی بعراق روم. بهرقسم که مصلحت دانی و دستورالعمل داده از آن قرار معمول دارم .

متصل بهم چنین نوشته‌جات نوشته هرروز آدم روانهٔ اصفهان‌نموده و بهرقسم امین‌الدوله مصلحت داند رفتار نموده اگر احیاناً اهالی آن ولایت بدون صلاح امین‌الدوله بخواهند آنفرزندرا برده باشند مرخص نیست که رفته باشد.

غرض، تدارك والی‌راتمام‌وکمال دیده‌دردهم شهررجب‌المرجب اورا از شیراز روانه و از این طرف **علیخان** نام **قنفری**[1] و **محمد حسین خان لشی**[2] وبرادران **میرزاقاسم‌خان** کوراطراف قلعه بزم‌را گرفته عرصه بر قلعه‌گیان[کذا] تلخ کرده‌سنگرراقریب به‌دروازه قلعه‌زده‌اهل‌قلعه‌را پاره[ای] رو بخود کرده قریب التصرف میبودند . برادر مکرم والی بعد از حرکت از شیراز هزار سوار ابوابجمعی خود را بایلغار در جلو

۱- دراصل چنین است ودرنسخه مجلس ودیگر «قنقری»

۲- دراصل چنین است ودرنسخهٔ‌مجلس‌ودیگر«لشنی».

فرستاد. شب هنگام در میان آن طایفهٔ بد فرجام ریخته آغاز قتل و کشتن نمودند.

قلعگیان که مطلع شده از قلعه بیرون آمده آغاز تفنگ انداختن و کشتن نمودند. اغلب ایشان کشته و بزرگان قلعگیان زنده دستگیر و اسیر قلعگیان گردیدند. روزانه دیگر خود والی وارد قلعه بزم گردیده وآنچه لازمهٔ سیاست بود درحق ایشان نموده چند روزی که بانتظام کارآنسامان پرداخت اهالی واعیان ابرقو عریضه بسرکار والی نوشته استدعای خدمت باین دولت نمودند. ازآنکه خود والی در آن نواحی پاره[ای] مشاغل داشت شاهرخ میرزای برادرکهتر خودرا با **مرتضی قلی‌خان** یزدی که‌از جمله خدمتگاران این‌دولت بود و ساکن در «مهرآباد» ابرقو، بحسب استدعای اهالی آنولایت‌روانه ابرقووخود درآن سرحدات مشغول بجمع‌آوری نوکر وارسال رسل نزد امین‌الدوله و خدمات دیگر گردید.

فتح قلعه بزم

بعد از ورود شاهرخ میرزا به ابرقو اهالی آنولایت ابتدا کمال خدمتگزاری را بظهور رسانیده قبل از ورود شاهرخ میرزا یوسف نام نایب سیف‌الدوله شاهزاده اصفهان را مقید ساخته اموالش را بتاراج حوادث دادند و کمرخدمتگزاری این دولت‌را در میان بسته مشغول خدمات گردیده مقارن این حال حسن خان بختیاری که همیشه هوس حکومت ابرقورا نقش خیال بسته مشق ریاست آنجارا مینمود بهوس تصرف آنجابقدر هزارنفر سوار و پیاده از نوکر بختیاری جمع‌آوری نموده وارد شهر ابرقو گردید. ازورود شاهرخ میرزا که مطلع گردیدچاره[ای]

بجز تسلیم و انقیاد ندیده بخدمت شاهرخ میرزا شتافت و اظهار خدمت نمود و به بهانه خدمت در ابرقو ساکن شده در خفیه اهل شهر را ترغیب و تحریک نموده رو بخود کرد.

بعضی را از بیم و برخی را بامید مطیع خود گردانید که شاهزاده را جواب گفته آغاز سرکشی نمایند. شاهرخ میرزا نیز بر اسرار و ضمایر حسن خان مطلع گشته و لیکن از نداشتن نوکر و استعداد و جمعیت حسن خان و روی اهل شهر باوی جسارت برسیاست مشارالیه نمی‌نمود. عاقبت اهل شهر بنا را به هرزگی گذارده.

شاهرخ میرزا که کار را مغشوش دیده کار از تأمل و قرار از تکاهل گذشته، در نهم شهر شعبان حسن خان را با نوکر بختیاری بحضور طلبیده و چهار پنج نفر از نوکرهای خود را در برج بالای سر عمارت جای داد.

کشته‌شدن حسنخان بختیاری

سابقاً مذکور گردید که علیخان نام برادر زادهٔ میرزا قاسم خان از دور قلعهٔ بزم فرار نموده یکسر آمد بقلعهٔ «فراغه» نزد حسن خان و او را واسطهٔ امر خود نمود. در اینوقت که حسن خان خدمت شاهرخ میرزا آمد در همان روز علیخان را آوردند نزد شاهرخ میرزا وساطتی از او میکرد و شاهرخ میرزا در اثنای صحبت روی بحسن خان نموده گفت ای ناپاک تورا چه عرضه که بعضی تصورات کرده بنای فساد گذاری حسن خان که بنای کار را بد دیده دست بشمشیر کرده، شاهرخ میرزا با تفنگ که در پیش داشت حسن خان را آماج تیر ساخته، حسن خان از ضرب گلوله علیخان را با دیگری تشخیص نداده شمشیری که در دست داشت انداخت بر سر علیخان، یکطرف کله علیخان را با صورتش بزیر انداخت. علیخان در

غلطید و حسن خان شمشیر از دستش افتاد و حضرات بختیاری دست درآورده ازبالای بام برج زدند. چند نفری ازبختیاری و آدم های شاهرخ‌میرزا کشته شد.

جماعت بختیاری روی بفرار نهاده و در بین فرار چند نفری را تعاقب کرده و گرفته بحضورشاهزاده آورده ایشان راسیاست نموده باستقلال بعداز قتل حسن خان در ابرقو نشسته و برادر مکرم والی برحسب امر سرکار اقدس هرروزه نوشته وچاپار روانه اصفهان نزد امین الدوله داشته مطلقا خبری ونوشته [ای] که ثمری داشته باشد نمیرسید و اگر گاهی میرسید مضمونش اینکه «... شما اکنون سرحد و ثغور خودرا مضبوط داشته شوارع وطرق راایمن سازید که روی اهل ایران به جانب شماست؛ احتیاجی بلشکر کشی ندارد و آنگهی در فصل زمستان و عدم غله اگر عزیمت این حدود را نمایند خلق مملکت بعلت زمستان وعدم آذوقه، متفرق خواهندشدواخلاص ایشان مبدل بدور کشی [کذا] ونفرت خواهد شدومن مصلحت دولت سرکاراقدس رادراین حرکت نمی‌بینم» بسیاری از این مقوله نوشته و بمعاذیر ناموجه منع از رفتن خلق مینمود وسبب عذرش بعد که معلوم گردید بسبب سلطنت ظل السلطان بود. نیت اود رمخالصت تغییر یافته و سبب ارادت امین الدوله بخدمت ظل السلطان: بعد ازوفات خاقان خلد آشیان و توقف امین الدوله در اصفهان و عیال و اطفال او وکسان او که قریب دوسه هزار نفر[1] میشدند تمام راظل السلطان بحضور

پیام امین الدوله

1- درترجمهٔ انگلیسی پانصد نفراست وصحیح تربنظرمیرسد. ف.

مبارك احضار فرمود و هریک‌را التفاتی مبذول داشت وپس‌ازآن مبلغ پنج هزارتومان بجهت اخراجات بایشان مرحمت کردو گفت‌شمامختارید خواهید بطهران بمانید و الا مایل برفتن اصفهان باشید مانعی نیست این تنخواه بجهت اخراجات و بقدر کفایت اسب و قاطر بشما داده روانه اصفهان شوید و ایشان مایل برفتن اصفهان شده‌آنچه مال بجهت حمل‌وسواری ایشان ضروربود از طویله مرحمت شدورقمی به‌امین‌الدوله بدین مضمون نوشته :

التفات ظل‌السلطان به امین‌الدوله

«اینکه حقوق خدمت‌شما اباعن‌جد بر ذمهٔ این‌دولت علیه‌بسیار است ، رعایت سلسلهٔ شما برطبقه سلاطین این دودمان لازم. اینکه آنجناب بطوع والرغبه‌مایل بخدمت مانبوده، نواب مانیز حسب‌التمنای آنجناب معمول داشته عیال و متعلقات‌را از دارالخلافه مرخص وروانهٔ اصفهان نمودیم. هروقت که به تمنای خود بخواهی مشغول خدمت‌ما باشی همان منصب صدارت و التفاتی که در عهدخاقان‌مغفور از برای آنجناب بود، کما کان بنحو اعلی‌برقرارخواهدبود؛ تااین‌دولت بخواست حضرت رب‌العزه بر دوام‌است نقصان‌پذیر نخواهدبود» .

بعدازوصول‌این‌نوشته‌وعیال‌امین‌الدوله باصفهان، حیرتی [کذا] از مراحم ظل‌السلطان وسرکار اقدس مردّدشد. خیالش اینکه‌دراصفهان توقف نموده هردوطرف‌رامنظور دارد وخود دراین میانه از هردوجانب مقرر باشد ولی‌غافل از اینکه گفته‌اند:

هست آئین دوبینی زهوس   قبلهٔ عشق‌یکی‌باشد وبس

همچنانکه کار هردوطرف بهمین‌علت منهدم گردید وثالثی‌درامر

سلطنت استقرار یافت. باری تصورات باطله اینقدر شد که رفتن شاهزاده‌را از فارس بعراق موقوف و عاطل گذاشت تا نواب شاهزاده **سلیمان‌میرزا** از دارالخلافهٔ طهران بفارس آمده و خبر غلبهٔ محمدشاه برظل السلطان و ورود اورا بطهران رسانید.

آمدن شاهزاده سلیمان میرزا بفارس

مجمل این مفصّل اینکه سلیمان میرزا شاهزاده ایست که برازندگی از حثیت جوانی و شجاعت از سایر شاهزاده‌های دارالخلافه ممتاز بود و روی نیازش پیوسته بخدمت حضرت اقدس و شجاع السلطنه بوده وهمیشه نوازشات برادرانه نسبت بوی بظهور میرسید. درشب گرفتاری ظل السلطان، نواب معظم‌له، از محمد شاه بسبب اخلاص بدولت فرمانفرمائی متوهم گشته، در وقتی که محمد باقرخان قلعه بیگی دروازه‌را گشاده مرخص نموده بود که شاهزادگان دارالخلافه باستقبال محمدشاه روند، نواب معزی الیه چندنفر از نوکروغلامان خودرا با اسبابی خفیف برداشته بعزم استقبال از دروازه طهران بیرون آمده‌رو بفارس ودر اصفهان امین الدوله‌را ملاقات و سخنی که مثمرثمرباشد ازوی نشنیده ازاصفهان حرکت کرده در هنگامی که برادرمکرم والی و شاهرخ میرزا درسرحد «سورمق» منتظر اخبار از جانب امین الدوله میبودند سلیمان‌میرزاملحق به ایشان گردید.

برادران‌را از کیفیت ظل السلطان ومحمدشاه و اوضاع دارالخلافه و مملکت ایران مطلع گردانید و در همان‌شب والی، چاپاری‌را بحضور اقدس فرستاد وورود سلیمان میرزا ووقایع دارالخلافه‌را اظهار وایشانرا آگاه و مستحضر نمود و خودنیز باتفاق سلیمان‌میرزا بعد از دو روزوارد

بحضور اقدس گردید. نواب سلیمان میرزا که برادر و میهمان بود مورد التفات گوناگون گردید.

گفتار در ذکر جلوس سرکار اقدس فرمانفرما

مخفی نماناد که ذات مقدس حضرت اقدس بحسب اخلاق باطنی که لازمهٔ ودیعه خسروی و سروری است و باسباب ظاهری که باعث ادعای خلافت و شهریاری است از جمیع اسباط و احفاد خاقان جنت مکان خلدآشیان مرتبهٔ مهتری و برتری را داشته ، اما اخلاق نیک ورحمت برزیر دستان و برادران و قاطبهٔ اهالی مملکت ایران در میان خاص وعام مشهور است و ضرب المثل نزدیک و دور شده محبوب القلوب هر محبوب وشیوه دل آزاری نزدشان منکوب. خُلق خوشش سرشته از بهشت و قامت نهال نیکویی را بدست قدرت دست گشت :

صفات فرمانفرما

سرشته گلش ازبهشت خدای   نه گل نو گُلی دست کشت خدای
رخ روشنش خواجهٔ آفتاب   زپاکی خداوند دریای آب

و اما بحسب اسباب ظاهر که مایهٔ اتکاء بر اورنگ شهریاری است اولاً دارای مملکت فارس واهواز ودر مدت چهل سال[1] درسلطنت خاقان مغفور بخلاف سایر شاهزادگان بهیچوجه عزل و نصبی بجهت ایشان اتفاق نیفتاده بلکه بقدر سرموئی خاقان جنت مکان بدل آزاری و ملال آن بیهمال نکوشیده وبرادر کهتر والا گهری مثل شجاع السلطنه که دیدهٔ روزگار و گردش لیل ونهار چنان خسروی دیهیم جوی وخاقانی

۱- مدت صحیح سی و هشت سال است . ف

بهرام خوی بنظر نیاورده. برازندهٔ اورنگ خلافت و خسروی، فرازندهٔ تاج و سروری، چنگیزبخت هرفتنه انگیز، یکران شوکت‌را بانک‌اسبش مهمیز، افراسیاب لشکرکش هنگام لشکرکشیش دست کرده بکش[1] و تیمور کورکان بجهت کشتگان رزمش گورکنی‌خوش، رزم‌ماوراءالنهرو خراسانش مشهور جهان، و طوایف افاغنه از دست مردیش در افغان.

صفات شجاع‌السلطنه

به‌تن زنده پیل و بجان جبرئیل
بکف ابر بهمن بدل رود نیل

چندین سال درعهد خاقان بیهمال، فرمانروای عراق ویزدو کرمان بوده ومردانگی بظهور رسانیده و خزائن بیکرانش بحری بی‌پایان‌وآکنده ازجواهرات ولآلی‌بیکران.

اهالی مملکت ایران خاصه عساکرشاهی ونوکر رکابی الطاف حضرت اقدس‌چون مهرپدرو مادر شمرده وشبهارا بخیال ارادت‌وبندگی آنحضرت‌بروزرسانیده و روزهارابتصورچاکری و فدویّت آن‌فلک‌بسطت بشب آورده روی خلق ایران بآن آستان وامناء پادشاهی درپاس‌دولت فرمانفرمائی پاسبان، از هرجهت اسباب شهریاری آماده ، و ازهر طرف تهیهٔ دارائی مهیا ونهاده در یوم جمعه سیم شهرشعبان‌المعظم بساعت سعد محفلی چون‌بستان ارم و مجمعی از بزرگان ارادت شیم آراستهٔ‌تاج سلطنت‌را از فرق مبارك تزیین ولآلی شاهوار ار شك نورالعین ساخته سکهٔ مملکت و خطبهٔ سلطنت‌را بنام نامی آنحضرت بلندآوازه کرده‌مزین نمودند وجمیع سرکردگان سپاه و اهالی مملکت‌را بخلاع فاخره والبسه

تاجگذاری فرمانفرما

۱- دراصل چنین است. نسخهٔ‌مجلس تکش وظاهراًاین صحیح است. نسخهٔ دیگر نکش

شایسته مفتخر و مخلّع فرموده و بدست مبارك از سکهٔ جدید بهر کس ازسپاهی و رعیت ارزانی داشته درآن روز عیدی بزرگ و جشنی عظیم برپا گردید . صغیروکبیر، برناوپیر باندازهٔ خودمورد فیوضات وعنایات گردیده و تمام اهل مملکت قلاده اطاعت وفرمانبرداری حضرت اقدس را برگردن نهاده بدست ارادت بیعت درسلطنت حضرت اقدس نمودند .

گفتاردرذکر رفتن اینجانب بصفحه گرمسیرو بندر ابوشهر و تسخیر ولایت دشتی و بعد از

استماع وفات خاقان مغفور آمدن بشیراز ورفتن دررکاب سرکارشجاع السلطنه بسفرعراق

سابقاً مذکورگردید که سرکار اقدس در حین رفتن سفراصفهان و شرفیابی حضور خسرو خلدآشیان این جانب را به بندر ابوشهروصفحات گرمسیر مأمور فرمودند که چنانچه بخلاف رأی مبارك، امناء دولت پادشاهی را خیالی باشداین جانب هنگامه اغتشاش راگرم کرده ولایت را آرام نگذارم مادام آنکه سرکار اقدس با نیل مرام وتمنا ازحضورپادشاهی معاودت نمایند .

اینجانب بهمین عقیده و نیّت مرخص شده، منزل بمنزل آمده تا وارد «دالکی» درآنجا **میرزاعلیخان بهبهانی** وزیر برادر مکرم تیمورمیرزا که بشغل نیابت بندرابوشهر و مضافات سر فراز بوده از بندر مذکوروارد حضور گردید . بیان نمود که **جمال‌خان دشتی** که همواره بجزدور کردی

خدمت و ملعنت، خیالی وتصوری بخاطرش نرسیده و مبالغی معتدٌ به[1] از تنخواه مالیات دیوانی در عهده‌اش باقی‌مانده اکنون که میان رؤسای دشتی اختلافی بهمرسیده چنانچه بجهت انتظام ولایات دشتی وبقایای مالیات دیوانی متوجه آنساسان شوید وقت و بموقع میباشد. عرایض مشارالیه مقرون بحساب دیده، عزم سفر دشتی‌را مکنون خاطر ساخته باحضار جمعیت دشتستانی ونوکر ایلغاری[2] و عساکر رکابی که دربوشهر بودند فرمان داده از «دالکی» حرکت ووارد «برازجان» وحاجی‌محمد خان‌برازجانی با جمعیت خود ملتزم رکاب گردانیده و از آنجا به «اهرم» آمده، پنج‌شش‌روز در آنجا توقف کرده قریب شش‌هفت هزار جمعیت، از همه بابت مهیا و آماده کرده وسان‌دیده و جمعی دیگراز قبیل «فارسی مدان» و «مال‌احمدی» و جمعی‌از ایلات فارس که کلاً جمعیت‌بقدر هشت‌هزارنفر میشد فراهم آمده واز اهرم حرکت و درمحال «خرموج» رحل اقامت افکنده.

قصد تنبیه جمال‌خان‌دشتی

از آنجائی که خلق‌دشتی از جمال‌خان رنجیده بودند و به مادر عبدالله‌خان دست‌بیعت داده بودندو مرحمت مارا دربارهٔ خودشان‌بسرحد کمال میدیدند، مشارالیها با اتباع وهواخواهان خود که قریب‌به‌دو هزار جمعیت بودند بحضور مشرف و مستعد خدمات کلی گردیدند و روز دیگراردورا حرکت داده رو بقلعهٔ «خجابوا»[3] که از جملهٔ‌موافقین

۱- نسخهٔ مجلس ونسخهٔ دیگر «به» ندارد.
۲- نسخهٔ دیگر«ایلجاری».
۳- در نسخهٔ مجلس «خجانوا».

جمال خان بودند رفته ابتدا قلعگیان دربرجها رفته بنای غوغارا داشتند بعد که اینجانب وارد گردید و ملاحظهٔ استعداد اردورا کردند از در عجزوانکسار درآمده قرآنها شفیع خود ساخته استقبال نمودند، اینجانب وارد وازخود مستحفظ بجهت آنقلعه گذاشته تعیین کرده استقرار یافت.

جمال خان که تصرف قلعه خجابوا را استماع کرده تمام قلعه جات را تخلیه نموده هر کسی که بااو موافقت کرده کوچانیده با اموال واسباب خود بقلعه «شنبه» که بحصانت مشهور بود کشیده اسباب قلعه داری رامهیا ومضبوط نمود وکسانی که مرافقت بمشارالیه دررفتن بقلعه شنبه مینموده بخدمت شتافته قلاع وقراء خودراتسلیم کردند. این جانب نیزسر کردگان چند با عمله تعیین و معین کرده که جمیع قلاع را کوبیده و اثری از آن قلعه جات باقی نگذارند. بعد از کوبیدن قلاع دور قلعه شنبه، اردو ازقلعه خجابوا حرکت داده که بدور شنبه فرودآئیم و محاصره نمائیم. ابتدا جمال خان وبستگان او که قوت اینطرف و ضعف خودرا ملاحظه نموده از در استیمان درآمده در جزو هریک در پی واسطه و شفیع می بودند وجمال خان که امر خودرا پریشان دیده عریضه فرستاد؛ شفیع برانگیخت که از جرم او این جانب گذشته آنچه منظورما است معمول داردو اینجانب ازجهت اینکه موقع بدست افتاده میخواستم امر دشتی را که سالها انتظامی نمی یافت درین مرحله مضبوط کرده ولایت را بکلی مفوض بکارگذاران خودوا گذارم، بنابراین عجز جمال خان را قبول نکرده و اسباب قلعه گیری و بدست آوردن جمال خان را فراهم آورده وغافل از مقدرات الهی بوده تصورات خام بحسب ظاهر ترتیب میدادم که بعدازظهر آنروز نواب **محمد**

امان خواستن جمال خان

رسیدن خبر فوت خاقان

صادق‌خان و وهاب بیگ للهٔ اسکندر میرزا او ارد و د رخفیه قضیه هایله خاقان مغفور و مراجعت سرکار اقدس را از اصفهان بآن دستور بیان ساخت.

هوش از سراین جانب بدر رفته هرقدر تصور کردم که با این لشکر رجاله و این اغتشاش و این هنگامه چه سازم و چه نوع این قضیه را مستور دارم فکرم بهیچ جا نرسیده وچنان بود که اگر باد صبا چنین خبری را بگوش آن بی‌سروپایان که منقسم به هفتاد ودو گروه بودند میرسانید شمشیر قتل در یکدیگر گذارده، دیاری ازآن گروه بیرون نمیرفت و هنگامه طلبان ولایتی بخصوص حضرات دشتی دست بتاراج اردو گشاده هنگامه غریبی برپا میشد.

جمال‌خان نیز از طرفی درآمده آنچه مکنون ضمیر فتنه تخمیرش بود بظهور میرسانید.

باری بعداز ورود محمد صادق‌خان هرکس از نوکر و اهل ولایت جستجوی اخبار نمودند هریک را جوابی داده و بشارت از انتظام امور سرکار اقدس در حضرت مقدس شهریاری بیان نموده و بعادت هرروزه ازسراپرده بیرون آمده سربازرا حکم مشق نموده قدری درنظام سرباز گردش، بعد مادر عبدالله خان و روسای دشتی‌را که خدمتگزار بودند طلبیده گفتم خبر صریح رسیده است که امشب جمال خان بطرف بندر «کنگان» اراده فرار دارد؛ اگر جمال خان بیرون رود تمام زحمات و خدمات بیهوده و ضایع خواهدشد لامحاله باید جمعیت دشتی و اتباع خودرا برداشته وبروی و راه گریز اورا مسدود کرده اورا گرفته بحضور حاضرسازی. ایشان نیزقبول خدمت‌را نموده جمعیت خودرا بکلی برداشته

پراکنده کردن سپاهی لشکر

بطرفی روان شدند. بعداز آن اشراروبی سروپایان اردو «فارسی مدان» و «سال احمدی» و «شش بلوکی» و پاره[ای] از ایلات که بجهت اخذ وعمل خود دراردو جمع گشته بودند و بقدر سه چهار هزارنفرمیشدند ایشان‌را طلبیده گفتم که شما خدمتی دراین‌سفر بما کرده‌اید لازم است که بانجام آن پردازید.

بعرض‌ما رسیده‌است که‌ا سوال بسیاری ازجمال‌خان دیشب روانه بغلان کوه کرده است که بجهت او ذخیره شود این اموال‌را بشماانعام دادیم جمعیت خودرا برداشته تنخواه جمال‌خان‌را بجهت‌خود تاراج و غارت کرده باشید.

رجاله اردورا بدین‌طمع خام‌ازاردو بیرون کرده ایشان‌نیزجمعیت خودرا برداشته روان شدند، منحصر شد قشون ما به « دشتستانی » و « تنگستانی » وقشون رکابی. **محمد باقرخان تنگستانی‌را** که کمال اطمینان از وی حاصل بود یک ساعت از شب گذشته احضار واین‌رازرا باوی در میان آورده مشارالیه تعهد خدمات و اظهار ارادت نمود. همان ساعت تفنگچی تنگستانی ونوکر رکابی‌را دور خود جمع کرده توپخانه و سربازرا در جلو روانه بعدازسه ساعت‌ازشب گذشته اردورا حرکت‌داده رو به بندرابوشهر همه‌جا بانتظام تمام‌می‌آمدیم وهیچ جا توقف ننمودیم‌تاوارد‌بندرابوشهر گشته. درعرض‌راه هرچند غوغاطلبان دشتسانی خواستندچشم زخمی باردورسانند نتوانسته‌وبعداز ورود به‌بندر ابوشهر برج و باروراب‌هقسمی که باید، نسق‌ومضبوط کرده کیفیت‌رابجهت اطلاع حضرت اقدس همایون اعلی معروض داشتم‌وازسرکار اقدس‌حکم

حرکت‌به بوشهر

محکم باحضار اینجانب شرف صدور یافته که در خدمت شجاع السلطنه بعراق رفته باشم وخلعت آفتاب طلعت را بالقب ومهر فرمانفرمائی بجهت اینجانب مرحمت فرمودند.

چون اینجانب وقت رامقتضی ندیده خلعت را پوشیده ومهرمبارك را برارقام نزده منتظر فرصت ووقت می بودم ولی حسب الامر اقدس تدارك خودرا دیده از بوشهربنای عزیمت شیراز را نموده که در ین بین اخبار رسید که خانعلی خان رستمی که ازطوایف ورئیس «ممسنی» میباشد، جمعیتی فراهم آورده قریب شش هفت هزار کس از پیاده و سوار ازغوغاطلبان و فتنه‌جویان «ممسنی» و الوار «کوه کیلویه» فراهم‌آورده و از «ماهور مهلاتون»[1] برسر مضافات آمده بقلعه «شول» حیات‌داود که رسید اهل قلعه پاداری کرده اوراجواب گفتندو مشارالیه‌بر روی قلعه اسب تاخته و تفنگچیان یورش برده در حملهٔ‌اول یکصد و پنجاه‌نفراز الواروا‌تباع او مقتول و کرهٔ اخری روز روشن نیز به یورش پیاده آن‌قلعه رابتصرف درآورده و شمشیر انتقام برقلعگیان گذارده و چهارصد نفر از زن و مرد مقتول ساخته؛ نسوان آن جماعت را بی سیرت کرده و اموال ایشان را غارت نموده اهالی‌مضافات وحیات داود از خوف جان وعیال براوجمع شده جمعیتی کامل بهم بسته ارادهٔ تسخیر بوشهر درنظر دارد.

غوغای خانعلی‌خان رستمی

بعد از استماع این مقدمه دفع آن ناپاك فتنه جورا اهم از رفتن شیراز دانسته باحضار خوانین «دشتستان» و جمعیت آن سامان اشاره نموده از هرطرف جمعیت وافر بجهت دفع آن ظالم فراهم‌آمده ولیکن از

۱- نسخهٔ مجلس ماهور میلاتی.

حرکت خانعلی‌خان هر کس خیالی خام درنظر گرفته تصوراتی‌چند بر لوح خاطرنقش می‌بستند.

باری پس ازاجماع عساکراز« برازجان » حرکت کرده وروبه « مضافات »و خانعلی خان روان شدیم. حضرات‌حیات داودی واهالی مضافات که حرکت مارا با استعداد استماع نمودند از دورخانعلی‌خان متفرق شده مشارالیه خائف گشته الوار بی سر و پا که غارتی وافر بدست آورده هریک بجهة بردن تنخواه و مالیه مایل به خانه ، و جمعیت خانعلی خان ازهم پاشیده و خود نیز بطرف ممسنی گریزان گشته یک دو منزل اورا تعاقب کرده مراجعت به «برازجان» نمودیم و برادر کامکار حسام‌الدوله درکازرون توقف‌داشته **ولیخان ممسنی** که بفتنه‌انگیزی مشهورجهان بود در قضیه‌وفات خاقان‌مغفورفرصتی‌شمرده لشکری بسیار از الوار بدور خودجمع کرده ، آغاز فتنه انگیزی نمود.

فتنه ولیخان ممسنی

حسام‌الدوله‌نیزهرروز باولیخان درمقام‌نزاع وجدال بود. مشارالیه نیزدرپی‌فرصت‌بوده‌تااینکه یک‌روزحسام‌الدوله باسواران رکابی‌خود بعزم شکاربطرف «نقش تیمور» بیرون تاخته‌ولیخان نیزفرصت‌راغنیمت‌شمرده‌و جمعیت خود را برداشته یکسر بکازرون تاخته ، فقرای کازرونی که گوسفندوارهمیشه‌ازالوار دربیم‌وآزار میبودند،تسلیم کرده ولیخان قصبه کازرون‌رابتصرف درآورده‌ولی‌نارین‌قلعه که‌چندنفرازعملۀ‌حسام‌الدوله‌در آن بودند آغاز به تیرو تفنگ کرده خودرانگاه‌داری کردند که این‌خبر درشکارگاه به حسام‌الدوله میرسد.

۱- نسخه دیگر: گرگان‌الوار

از اتفاق آهوئی زده میخواست کباب نماید . بمحض استماع این فقره بر سر کب سوار وخود روی بکازرون تاخته واز عقب غلامان و همراهانش تادوساعت بغروب مانده خودرا بکازرون رسانیده آغازنزاع و جدال نموده ولیخان که از آمدن حسام الدوله اطلاع یافت جمعیت خودرا برسنگرها وبلندیها نشانیده بنای زدوخورد گذاردند . بعدازفضل الهی آن جماعت بی سروپارا شکست معقولی داده ایشان را ازقصبهٔ کازرون بیرون کرده تاقریب به «ماهورات» «خشت» ایشانرا دوانیده وجمعی از طرفین کشته وزخمی گشته اینقدر شد که الواررا از کازرون و توابع کازرون گذرانیده که اهل آن بلد بفراغت مشغول رعیتی خود گشته درآن وهله که اینجانب از تعاقب خانعلی خان مراجعت به «دالکی» کرده بجهت اغتشاش راه «کمارج» وفتنه ولیخان ازکوه بالای سردالکی که راهیست بسیار صعب با سرارت و مشقت تمام و زحمات مالاکلام وارد «جره» شده اینقدر تصدیع و مرارت در آن راه کشیده که مافوق بران متصور نبود . بعدازورود جره برادر گرام تهمتن رادر آن کنام ملاقات کرده از آنجا بکازرون و ازکازرون بشیراز بحضور اقدس مشرف گشته بیان احوال خودرا معروض داشته سرکار اقدس نیز وقایع مسافرت و گزارش خودرا بجهت آگاهی اینجانب ابلاغ فرمودند وپاره [ای] شکایت ازنیامدن شجاع السلطنه ونرسیدن اخبار از امین الدوله نمودند ومقرر داشتند که اینجانب تهیه نوکرادیده لشکررا روانه اصفهان وعراق فرمایند .

درذکر شرفیابی سرکارشجاع السلطنه بحضور اقدس ومأمور فرمودن ایشانرا

به عراق و خاتمهٔ احوال

چون تأکید سرکار اقدس دراحضارشجاع السلطنه ازحد گذشت عرضه‌داشت نمود که:

« بر سرکار ظاهر است که ولایت کرمان و صفحات بلوچستان و سیستان بعداز شرفیابی این چاکر آستان خالی‌از مهتر وحکمران است از آنجائی که ملاحظهٔ این سرحد لازم ومتحتم است چنانکه رأی ملك آرای اقدس مقرر گردد ، اباقاخان میرزای فروغ الدوله را مأمورفرمایند که به کرمان آمده اورا با نظام‌العلماء بانتظام و سرپرستی مملکت گذاشته خود شرفیاب شوم» .

بعداز وصول عریضهٔ شجاع ، سرکار اقدس تدارك فروغ الدوله‌را دیده روانه فرمودند.

آمدن شجاع‌السلطنه بحضور فرمانفرما

سرکار شجاع السلطنه فروغ را باتفاق نظام‌العلماء در کرمان گذاشته خودبچاپاری‌وایلغار روی بفارس آورده در یوم‌جمعه پانزدهم شهر شعبان در شیراز شرفیاب حضور اقدس گشته بعداز ملاقات درباب امورات بایشان مشورت نموده سرکار شجاع که از فقاع غرور وتهور سرمست وسرور بود، بهیچوجه خصمی‌چنان‌را داخل‌موجودنمی‌شمرد. آنهمه خزاین و دفاین که با لشکر محمد شاه مجتمع گشته مطلقا پروا

نمی‌نمود. امورات مملکت و اخذ پایهٔ سلطنت‌را باسهل وجهی بعرض اقدس میرسانید. و سرکار اقدس نیز هر روزه چشم براه و منتظر اخبار از جانب امین‌الدوله میبودند.

سابقاً قلمی شد که امین‌الدوله بسبب ملاطفت ظل‌السلطان چندان بحرکت از اینطرف مایل نبوده و میانه‌را از دوطرف داشته بعدازاینکه محمدشاه ظل‌السلطان‌را مغلوب [کرده] براو غالب آمده[1] کار اوراتباه دید، مضطرب گشته بتاکید تمام‌عریضه بسرکار اقدس نوشته وتاکید در خصوص مامور فرمودن شجاع‌السلطنه رابعراق نمود. بخلاف گذشته هر روزه چاپار و قاصد او رسیده‌وبهدین منوال تاکیداکیده قلمی‌میداشت و معروض داشته که احتیاج بلشکر زیاده واستعداد کلی نیست بمحض ورود شجاع‌السلطنه باصفهان از عراق و مازندران و خراسان از هرجا لشکرهای بیکران فراهم خواهد آمد.

باری سرکار اقدس نیز تهیهٔ مامورشدن شجاع‌السلطنه راشغول و ماه مبارك رمضان‌را در شیراز به تهیه نوکر و توپخانه پرداخته در یوم پنجشنبه سیم ماه شوال[2] سرکار شجاع‌السلطنه ازقرار دستورالعمل امین‌الدوله‌با دوهزار سوار و دوفوج سربازو چهار عراده توپ از شیراز حرکت فرمودند.

اینجانب وبرادر مکرم‌والی باغلامان و عملجات خوددرخدمت ایشان بخدمت گزاری مشغول بودیم. سرپرستی سوار را به اینجانب

۱- درنسخهٔ دیگر: برظل‌السلطان غالب آمده. ۲- درحاشیه: ۱۲۵۰

و پیاده را به برادر عزیز والی مفوض فرمودند و چنین قرار شده بود که دوهزار تفنگچی از سرحدات فارس و پنجهزار سوار و پیاده از کرمان و بلوکات نیز ملحق باین لشکر گردد.

حرکت شجاع السلطنه از شیراز

سرکار شجاع باین تهیه و اوضاع از شیراز حرکت فرموده دوروز در خارج شهرشیراز در باغ فرمانفرما بجهت اجماع عساکر وسپاه توقف ونواب سلیمان میرزا نیز ملتزم خدمت گردید . بعدازآن در پنجم شهر مذکور حرکت از خارج شهر فرموده درمنزل زرقان نزول نمودندولیکن عدم آذوقه و سیورسات در منازل عرض راه از شیراز الی ایزد خواست حواس ملتزمین رکاب را مغشوش داشته هرکس بقدرقوه آنچه میتوانست حمل نموده بجهت زمستان و وفور برف و باران و عدم آذوقه بقدرده هزار قاطر و شتر ومال بند زیاده همراه بودو برف بطریقی در چند منزل عرض راه را مسدود کرده بود که ممکن عبورنبود . سرکار شجاع السلطنه بآن چرب زبانی و عوام فریبی ها مردم را چنان دل گرم میداشت که اگر کوه آتش میبود خوش دلانه قدم جسارت پیش می گذاردند و درجان نثاری و جان ستانی بی پروا هنگامهٔ جنگ را بزم عشرت و آوای چنگ پنداشته دغدغه بخاطر نداشتند .

و یک روزرا بعلت نرسیدن نوکر در زرقان توقف فرموده یوم هفتم که بنای حرکت بود صبح بسیار زود اینجانب برخاسته که به تصفیه و تسویه تیپ پردازم ملاحظه کردم که بشدت تمام باران میآید ولیکن با عزم شجاع دانستم که اگر آتش بارد امکان اختلاف رأی نخواهد بود . درآن شدت باران اینجانب ووالی برخاستیم از دو طرف

سوار و پیاده‌را بنظام و قرار خود آراسته درآن وفور باران باز داشته و عالیجاه **شکرالله‌خان نوری** که از جملهٔ ملتزمین و ریش‌سفید نوکربود و محاسن خدمات و کاردانی بظهور میرسانید. یک ساعت‌از روزگذشته در شدت برف و باران سرکار شجاع السلطنه از زرقان حرکت فرموده ساعت بساعت برف و باران شدت میکرد. درمیانه زرقان« و پل خان» تمام صحرا آب گرفته و دریای عظیمی‌شده تا کمر و سینه اسب در گل فرو رفته امکان حرکت باحدی باقی نبود. توپخانه بکلی درآن وحل مانده سربازبیچاره با چهارپایان وامانده در آن باتلاق وباران‌از کارشده و نظامشان متفرق و هریک‌راهی در پیش گرفته رفتند و سرکار شجاع بهمان قسم که سابق بودند مطلقا در احوالشان تغییری بهم نرسیده‌آن برف و باران را تماشای باغ و بوستان تصور کرده به تمکین تمام طی مسافت میفرمودند وتمام‌نوکر ازسردی هواقریب بهلاکت‌رسیده‌بودند بهمین قسم پنج فرسنگ طی مسافت کرده قریب به «**تخت جمشید**» در قریه خرابی که مسمی‌به« کناره» بودنزول فرمودند و تمام نوکرازسوار و پیاده متفرق شده هریک بطرفی رفته و بسیاری در عرض‌راه و باتلاق خسته و مانده بیست و دونفر ازسرباز در آن سه روز بهلاکت رسیدند و معادل پنجاه رأس اسب و قاطر از اهل اردو اسقاط شد ازجمله هشت رأس قاطر از اینجانب با بارخانه در زیر باتلاق رفته اسقاط گردید و بسیاری از اموال واسباب اهل اردو ضایع وتمام گردید. خسرانی گران و چشم‌زخمی کلی‌روی‌داد وتابحال هیچکس بخاطر نداشت که آدمی درآن صحرا تلف شود هوایش گرمسیر وهمین معنی دلیل بر برگشتگی

باران‌رحمت
اسباب زحمت

تلفات و
پراکنده‌شدن
سپاهیان

اقبال است ولیکن بمضمون : إِذا جاءَ القَضاءُ ضاقَ الفَضاءُ و بحکم إِذا جاءَ القَدَرُ عَمِیَ البَصَرُ احدی متنبه نگشته .

باری ، در آنروز شجاع السلطنه در خرابهٔ «کناره» باعدم آذوقه وعسرت مکان توقف فرموده محل توقفی نیز نبوده در آن خرابه باتلاق تا سینهٔ اسب آب میآمد . به هرقسم بود بسربرده غوغای عظیم درآن خرابه بعلت عدم مکان ونزول سپاه بلند گردید .

آنشب را به تلخی اوقات گذرانیده، روز دیگراین جانب وشکرالله خان را مأمور که جمعی سوار برداشته سوارو سرباز متفرقه را از قراء حول و حوش جمع آوری کنم و اسباب مردم را بانعش سربازان از آن باتلاق بیرون آورده باشیم . اینجانب چند اسب یدك برداشته در آن دریای بی پایان روان گشتم . جمعیت متفرقه راجمع آوری کرده بصدهزار زحمت ومرارت پاره[ای] ازاسباب مردم ونعش مردگان را از میان آب بیرون آورده تا عصر درآن مخمصه گرفتار، عصر فارغ گشته اموات را بخاك سپرده بخدمت شجاع السلطنه رسیدم . فرمودند که منزل فردا کجا است . عرض کردم که قریهٔ « سیوند » فرمودند که بجهت سیورسات والی باید پیش رفته سیورسات آماده کنند . والی را در منازل پیش مأمور فرمودندولیکن بعلت قحطی و ملخ خوارگی درآن منزل سیورسات متعذر بود . به هزار مرارت قلیل سیورساتی در بعضی از منازل آماده شده بودوالی درجلواردو پیش رفته بقدر مقدور سعی مینمود .

روز دیگر از «کناره» حرکت فرموده وارد «سیوند»شدند . بعلت

عدم سیورسات درمیانه نوکر نزاعی واقع شده جمعی راسرکار شجاع السلطنه سیاست فرمودند.

در آن منزل چاپاری از امین الدوله رسید و تأکید در آمدن شجاع السلطنه نموده بود. جواب عریضهٔ امین الدوله را مرقوم فرموده آدم اورا روانه کردند و روز دیگر از آنجا حرکت فرمودند. توپخانه را مصحوب این جانب فرمودند که از راه رودخانه به «کمین» آورده و خود سرکار شجاع از راه «تنگ فاروق» که تنگی است بسیار صعب با سوار و سرباز تشریف بردند. باوجودی که مسافت منزل زیاده از سه فرسنگ نبود تا غروب آفتاب گرفتار گذرانیدن سرباز و بنه گشته بارها را بدوش از تنگ صعب و کمرلعل[1] عبور داده یک ساعت ازشب گذشته به منزل کمین رسیده اینجانب توپخانه را همه جا ازراه سنگ لاخ آورده تارودخانه «سیوند». سیلاب زیاده آمده که عبور ممکن نبود. ناچار توپخانه بآب زده چهار ساعت بمرارت تمام توپخانه را از آب گذرانیده و تا غروب آفتاب همه جا از طرق صعب و سنگلاخ قلب، خود، پیاده گشته توپخانه را میآوردم. اسبهای توپخانه از کارشده اسبهای یدك را با اسبهای غلامان بتوپ بسته میآوردم. دو ساعت ازشب گذشته بدو فرسنگی «کمین» رسیده همه نوکر و چاکر از کارمانده و خسته شده ناچار جمعی سرباز برسر توپخانه گذارده وخود بمنزل آمده سرکار شجاع فرمودند که لامحاله باید فردا راهم تو متوجه توپ باشی وبه «مشهدام النبی» برسانی. درآن شب هم سیورسات درستی بملتزمین رکاب نرسید.

۱- نسخهٔ مجلس «بعل».

روز دیگراز کمین حرکت کرده سرکارشجاع السلطنه اراده کردند تشریف فرمای «مشهدسرغاب» شوند . این جانب توپخانه را برداشته از راه تنگ همه جا بزحمت و مشقت توپخانه را گذرانیده چهار ساعت ازشب گذشته از رودخانه مشهد عبور نموده وارد منزل گردیدیم و در آنجا دیّاری نبود و بهیچوجه سیورسات وجود نداشته نوکر هجوم عام نموده ازعدم آذوقه عرض حال نمودند .

سرکار شجاع از صندوقخانه سیورسات را نقد مرحمت فرمود . روز دیگر از مشهد حرکت فرموده پنج فرسنگ قطع مسافت نمودند بکاروانسرای «خانه کرکان» نزول کرده جزئی سیورساتی بمردم رسید ولیکن هوا بشدتی سرد گشته که احدی را یارای دم زدن نبود . کمبود آذوقه

روزدیگرازآنجاحرکت بکاروانسرای «ده بید» که منتهای سرحدیت را دارد نزول نمودند . در مملکت فارس بلکه در اغلب ممالک ایران بان سردی مکانی ممکن نیست در چله زمستان وعدم معموره وقلّت آذوقه بسیاری ازمردم تلف گردیدند .

باری روزدیگرازآن منزل حرکت کرده بکاروانسرای «خانه خوره» نزول نمودند ودر آنجا برادر مکرم والی سیورسات معمولی روانه کرده بطریقی گذشت و روز دیگر از آن منزل حرکت کرده بقریه «سورمق» نزول فرموده برادر عزیز والی که درمقدمهٔ سرکارشجاع رفته بود ، در بلده آباده توقف داشته چاپاری از امین الدوله به آباده رسیده برادر معظم الیه اورا با نوشتجات روانه حضور سرکارشجاع نموده در آنشب

سرکار شجاع بمنزل اینجانب تشریف آورده بودند. کتاب دیوان حافظ در پیش اینجانب، به مطالعه آن و تفکر در عواقب امور مشغول بودم مقرر فرمودند که تفألی از خواجه گرفته شود، این جانب تفألی زده این غزل آمد که مطلعش این است، فال حافظ

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید
که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید

بحضار مجلس فرمودند که یکی بیرون رفته آدم امین الدوله را بحضور برساند. یکی از پیشخدمتان بیرون رفته چاپار امین الدوله را داخل مجلس نمود. از آن حسن اتفاق حیرتی کامل ظاهر گشت.

نوشتجات امین الدوله را که مطالعه فرمودند معلوم شد فیروزمیرزای برادر محمدشاه به پیشکاری منوچهرخان معتمدالدوله با دوهزار لشکر و هیجده عرادهٔ توپ از دارالخلافه بعزم تسخیر مملکت فارس حرکت کرده و در مقدمه ایشان لینجی صاحب انگریز با توپخانه مذکوره و پنج فوج سرباز با دو هزار سوار به «مورچه خورد» رسیده که آدم امین الدوله از اصفهان بجهت اخبار بیرون آمده است و امین الدوله بازتاکید در آمدن سرکار شجاع نموده بود و معروض داشته که همینقدر موکب همایون به اصفهان برسد، شاهزادگان عراق و نوکر عراقی اجماع نموده اوضاع محمد شاه را برهم خواهند زد. بعد از اطلاع سرکار شجاع از گزارش، روز دیگر از سورمق حرکت فرموده بعزم منزل آباده تشریف فرما گشتند. خبر آمدن فیروزمیرزا

سابقاً قلمی گردید که حیدرقلی میرزای شاهزاده گلپایگان، در اصفهان آمده درخانه جناب مجتهدالزمانی‌حاجی سید محمد باقر ساکن گشته. در آن اوان که خبر آمدن فیروز میرزا و ورود لینجی صاحب در اصفهان اشتهار یافته متوهم گردید خود با سه‌نفراز پسرانش روی‌توجه بفارس نمود. درعرض راه‌سورمق وآباده شرفیاب حضور شجاع گردیدند و نیز از آمدن لینجی‌صاحب ومأمورشدن‌فیروزمیرزا و منوچهرخان آنچه میدانست بعرض رسانیدودررکاب‌شجاع وارد آباده‌شد ودرآباده‌بعلت‌نزول رحمت و تهیه نوکر سه روز توقف فرموده و در روز دوم سلیمان میرزا درمقدمهٔ‌لشکر با دویست سوار بعزم قراولی مأمور فرمودند که تاحوالی «قمشه» رفته اخباری که باشد یوماً فیوماً بعرض برساند. بعداز سه‌روز توقف در آباده موکب شجاع السلطنه حرکت کرده درمنزل موسوم به «شل کستان»[1] نزول فرمودند. توپخانه را از راه «کود ملوان» به «امن آباد» روانه و خود از راه شلکستان حرکت و تشریف فرمای «ایزدخواست» گردیدند.

آمدن حیدرقلی‌میرزا بحضور شجاع‌السلطنه

در آنجا چاپاری ازامین‌الدوله رسید و عریضه آورد و مضمون عریضه اینکه لینجی‌با سرباز و توپخانه‌وارد «سعادت آباد»شده وبعلت تشریف آوردن سرکار و توهم داشتن ازاهالی عراق واصفهان‌مصلحت خودرا در بودن اصفهان و آمدن سرکارندانسته بنابراین یک‌شب زیاده درعمارت سعادت‌آباد و«هفت‌دست» توقف نکرده و بعزم«قمشه»ومقابله شما به«مهیار»آمده‌ونیزفیروزمیرزاو منوچهرخان‌باعساکربه«مورچه‌خور»

نامه‌ای‌از امین‌الدوله‌و راهنمائی‌وی

۱- نسخه مجلس شولکستان.

رسیده‌اند و سیف‌الدوله شاهزادهٔ اصفهان چاره بجز فرمانبرداری ندیده جمعیت خودرا مصحوب علی‌اکبرخان‌وزیر ومعیارخان‌سرهنگ باتوپخانه بر سر راه‌شما فرستاده از طرف«جرقویه» ومصلحت شما نیست که‌دعوای روبرو با ایشان کرده بعلت اینکه اولاً توپخانه ایشان از شما بیشتر و کاملتراست‌و اگربجهت ایشان سستی واقع‌شود مثل قمشه واصفهان‌را درعقب دارند و فیروزمیرزا بااستعداد تمام دراصفهان‌میباشدومیتوانند یک‌سال خودداری کنندوشمااز‌عدم آذوقه‌دوروز نمی‌توانید درآن‌بیابان تاب آورید و اگر بجهت شما چشم زخمی بهم رسد سوای شیراز یک روز نمیتوانید دریک‌جا توقف کرده‌باشید در این‌صورت بهیچوجه‌مصلحت شما در مقابلهٔ باایشان نیست . از راه«لنجان» خودرا بحوالی اصفهان برسانید همین‌قدر که شما باصفهان رسیدید اگر فیروزمیرزا صدهزارلشکر در اصفهان داشته‌باشد که اهالی اصفهان اورا برهم خواهندزد وبعداز فساد کاراو لینجی‌هم در بیرون بی‌پا خواهدشد.خار وسنگ صحرالشکر اورا تمام‌میکنند .

سرکارشجاع عریضهٔ امین‌الدوله‌را پسندیده از امناء دولت و ریش سفیدان لشکر مشورت‌فرمودندوهمگی برطبق عرایض امین‌الدوله تصدیق نمودند.

روز دیگر از منزل ایزد خواست‌متحرك گشته به امن‌آباد‌تشریف فرما و درآنجا محمد باقرخان بختیاری که ساکن حوالی قمشه بود بادویست سوارکارآمد بخدمت شتافته ملحق باردو گردید وموردالتفات و انعام بی‌شمار آمد .

واینجانب رااز آنجا با معادل سیصد سوار رکابی وعالیجاه شکرالله‌خان نوری و محمد باقرخان بختیاری مامور فرمودند که تا حوالی قمشه رفته دست بردی زده از آمدن لینچی و معلومات او کیفیتی که باشد معروض دارم. از آنطرف نواب سلیمان میرزا که بادویست سوارمامور گشته بود بحوالی قمشه در جائی که موسوم به «قدمگاه» میباشد که رسیده‌بود لینجی‌وارد قمشه گردیده اهالی قمشه نیز اطاعت کرده متقبل سیورسات و خدمات شده بودند ولیکن بعلت **اسدالله‌خان** پسر امین‌الدوله که حاکم قمشه بود لینجی‌صاحب مطمئن نگشته که وارد قمشه شود یکسره آمده در پوزه[1] قمشه که بجهت سنگر ومدار اردو جائیست متین و حصنی‌است حصین‌قرار گرفته سلیمان میرزا که خبرآمدن لینجی‌راشنید در همان قدمگاه توقف گزارش‌را معروض داشت.

ورود لینجی به قمشه

اینجانب بعد از مرخصی از حضور شجاع میامدم تا دوفرسنگی اردوی لینجی بقریه موسوم به « قصرجم » که رسیدم آن قلعه را بجهت مامن‌ومدار خودوسواران معین کرده سوار زبده‌رابرداشته بحوالی‌اردوی ایشان رفتم. نواب سلیمان میرزا که ازآمدن این‌جانب مطلع گشته از قدمگاه قدم بیرون نهاد و با ابوابجمعی که داشت ملحق بما گردید. قدری راه‌که آمدیم اردوی ایشان نمایان بانتظام تمام اردورا انداخته ودامنه کوه‌را سنگرساخته، توپخانه‌و نظام‌سربازرادر سرراه آماده‌ومستعد نموده که‌عبور ازآنجامحال مینمود و بقدردویست سیصد سواری‌ازاردوی ایشان خارج شده روی باین‌طرف می‌آمدند. ما نیز روبه آن‌سواران روان

۱- نسخهٔ‌دیگر «پوره».

گشتیم نزدیک که رسیدیم اسب انداخته ایشان تاب مقاومت نیاورده

نخستین برخورد

ازجلوما بیرون رفتند پاره[یی] از دور و نزدیک کمّلین[1] سپاه، کهنه‌سپاهی کرده چند تیر تفنگ ردوبدل‌شد ایشان‌را تعاقب قریب بسنگر واردو رسانیدیم ومراجعت کردیم. چون‌شب بود زیاده ازاین مجال نبود. شب را مراجعت کرده درقلعه «قصرجم» عریضه بسرکار شجاع نوشتم ودر انتظام و استعداد ایشان‌آنچه بود و نبود عرض کردم‌وعرض نمودم که اگررأی مبارك قرار گیرد من باهمین‌سوار درجلو ایشان دراین‌مکان آنهاراسر گرم و مشغول کرده سرکار شجاع راهی پیدا کرده و برحسب عرایض امین خودرا باصفهان رسانند ومقابل شدن با ایشان باین توپخانه بهیچوجه مصلحت‌سرکار نیست. دیگراختیاردارید. ازآنطرف‌عریضه‌را ارسال داشته وخود سوار شده آنشب‌راتا بصبح بقراولی‌مشغول بودم.

شب چهارشنبه بیست وچهارم‌را در«امن‌آباد» توقف‌فرموده طرف عصری آقاباقر نام اسفرجانی با جمعی رعایا وسیورسات یک روزه بخدمت مشرف گشته ملتزم رکاب گردیدند و پس‌از وصول عریضهٔ این جانب سرکار شجاع از آقاباقرنام[2] استفسار راه «لنجان» را فرموده عرض‌نموده بود که بعلت زمستان تمام‌راه را برف گرفته که امکان عبور نیست مگر از «قصرجم» راهیست که راست میرود بحوالی قمشه یعنی یک‌فرسنگ مقابل قمشه و از آنجا گردنه ایست که میرود به «لنجانات» و راه منحصراست. وازجمعی دیگرسئوال کرده همگی بدین‌طریق عرض نمودند رأی مبارك بدین قرار گرفت که بقصرجم‌آمده‌از آنجا به لنجان‌رفته‌باشند

تصمیم رفتن به لنجان

1- اصل کلمین مجلس «کمین». نسخهٔ دیگر «کملین» 2- نسخهٔ مجلس بدون کلمهٔ نام

و خودرا باصفهان رساند. آدم امین الدوله که در خدمت بود آنهم بهمین طریق عرض نمود و قرار برهمین فقره مقرر گردید.

و در آنشب سه نفر از توپچیان محمد شاهی خودرا در خفیه به اردوی شجاع رسانیده و بواسطهٔ کشیکچیان در آن نصف شب بحضور شجاع مشرف گشته مضمون عرضشان اینکه تمام لشکر محمد شاه مایل بخدمت شما می باشند وجدال بالشکر شما نخواهند کرد وهمین قدر که مقابل شوند همگی بخدمت شما رسیده اطاعت و انقیاد خواهند نمود وما نیز از جانب توپچیان بخدمت شما آمده ایم که سبقت اظهار خدمت ما مشخص و معلوم برسر کار گردد.

سرکار شجاع ازین معنی خورسند گردیده ایشانرا نوازشات فرمودند و بدست عباس خان توپچی سپرده و در رعایت آنها حکم رفت. اگرچه ظاهر عرض ایشان چنین بود ولی درباطن بعلت اینکه توپچیان ما از اهل آذربایجان و توپچیان مرحوم نایب السلطنه می بودند که در جنگ کرمان وتسخیر آنسامان بخدمت سرکار اقدس فرمانفرما آمده نوکر گشته بودند اکنون لینجی بسبب سابقهٔ الفتی که با حضرات داشته ایشان را فرستاده درظاهر باین لباس و در باطن پیغام داده بود که به شما چنین و چنان احسان خواهم نمود که مشروط باینکه در وقت مقابله شما اسب هارا از توپخانه رها کرده سوارشوید و ملحق بما گردید.

حیله توپخانهٔ آذربایجان

آن سه نفر فرصت یافته مطلب را با توپچیان در میانه نهادند. ایشان نیزاز آنجائی که خباثت ونمک بحرامی جبلی ایشان بوده قبول این معنی را کرده وعده مخالفت باین طرف و موافقت بآن طرف را دادند.

یوم چهارشنبه بیست و چهارم سرکار شجاع از امن آباد حرکت کرده بمنزل قصرجم می‌آمدند. این جانب با همراهان آنشب را خواب و خوراك ننموده بقراولی مشغول بودیم. صبح بسیار زود بعد از نماز باز جمعیت خود را جمع کرده بحوالی اردوی ایشان رفتیم. خرابه و گودالی را پناه کرده که از آنطرف قراول ایشان بیرون آمد. باز چند سر بآنها در آمیخته ایشانرا برداشتیم وقریب باردو رساندیم و بهمین قسم دعوای جزئی درمیانه گرم بود که گرد لشکر شجاع السلطنه از دور پیدا شد. اینجانب که دانستم اردو رسید، نواب سلیمان میرزا ونوکررا در آنجا گذاشته وخود بخدمت شجاع رسیدم. عرض کردم که آمدن شما بهیچوجه لازم نبود. تا ما سرگرم داشته‌ایم آنهارا، شما خودرا باصفهان رسانیده باشید. فرمودند که راه‌را برف گرفته بجز همین راه قصرجم راهی دیگر نیست. امروزرا در اینجا توقف کرده دوساعت از شب گذشته برمیداریم که فرداظهر به اصفهان رسیده باشیم و تو باید امشب پانصدسوار برداشته پشت سرما و جلو اردوی ایشانرا داشته باشی که اگر خبر شوند وبر سر راه‌ما آیند در شب تار بی‌خبرچشم زخمی‌واقع نگردد. این جانب اطاعت نموده‌بهمین قسم سواره جای اردووسنگررا معین کرده از هرطرف بقدر قوه بلکه زیاده از اندازه جد وجهد در خدمات و انتظام در امورات بظهور میرسانیدم و از آنطرف قریب باردوی ایشان هنگامهٔ جدال گرم گشته گاهی اینها آنهارا برداشته و قریب بسنگر میرسانیدند واز آنطرف امداد بجهت آنها بیرون آمده آنهارا تعاقب میکردند. آنها که ضعیف میشدند ما امداد میفرستادیم وبهمین قسم هنگامه گرم بود ولیکن دویست سوار آنها در مقابل

گرم‌شدن هنگامه‌جدال

پنجاه سوارما نمی‌ایستادند و هردفعه هزیمت از آنطرف بود.

باری بهمین قسم مجادله داشتند تاغروب آفتاب قراول ما مراجعت باردو نموده، سرکار شجاع ریش سفیدان سپاه‌را احضار فرموده مقرر فرمودند چهارساعت از شب گذشته اردو بار کرده به راهنمائی محمدباقر خان بختیاری و آقاباقر اسفرجانی وآدم امین الدوله از راه لنجانات روان شوند و هردسته از سوارو فوجی از سرباز و توپخانه‌را بلدی معین کرده بدست دادند و مقرر داشتند که اینجانب و شکرالله خان پانصد سوار زبده برداشته در جلو اردوی ایشان وپشت سراین قشون بقراولی مشغول باشیم تاصبح که این اردوگذشته و رفته‌باشد اگر سواری بمقابله درآید جنگ‌وگریز کرده خودرا روزانه دیگر باردو رسانیم.

اینجانب سوارهارا باابوابجمعی که بود بهمراه برداشته ازاردوبیرون رفته درکناری خودرا کشیده، که قریب بحرکت این اردو نزدیک اردوی ایشان رفته قراولی کنم، چندنفر پیاده بقراولی درجلو فرستاده وخودم از اینکه چند شبانه روز بود که خواب به چشمم نرفته بود بیهوش گشته درآن صحرا افتادم که ابری از آسمان پیدا شده و هوا بشدت هرچه تمامتر سرد گردید وبنای برف آمدن گذاشت ودراین بین اردودست به بار زده از هرطرف در آن باد و برف آواز مردم به آسمان بلند شده شب تاریک و ولایت نابلد حرکت این همه‌مال و آدم درمیان برف‌وباد روبه[1] غوغای محشر از آن جمعیت بلند گردیده‌برف بطریقی شدت نمود که دردو ساعت یکذرع برف در زمین افتاد و از سرما دست احدی

یک صحرا ودوهوا

۱- طبق نسخه اصل - نسخه مجلس ندارد.

آشنای بکار نمیشد. بجای حرکت فریاد ازهرطرف از مردم بیچاره بلند میشد وقدرت حرکت باحدی باقی نماند.

پیاد گانی که بقراولی نزدیک اردوی ایشان فرستاده بودیم اخبار آورده که صدای های وهوی بگوش ایشان رسیده و ایشان به جنبش آمده اند. از برف سؤال کردم گفت در اردوی ایشان یکذره برف نباریده است با خود گفتم سبحان الله بجز برگشتگی بخت وافول کوکب اقبال چه میشود که در مسافتی قلیل در اینجا یک ذرع برف افتد و در آنجا یک ذره نبارد. همان پیاده را برداشته سواران را در همان خرابه ها گذاشته و بخدمت شجاع آمدم. بعداز تفحص بسیار درآنشب تار شجاع را دیدم در میانه برف و باد روبه تاسینه در گل نشسته گاهی برسرتوپخانه و گهی بر سر نظام سرباز و بعضی اوقات برسرسوار میرود و گهی فریاد میکند. غریب اغتشاشی بنظرم رسید و هرقدر سعی[1] درآن برف و سرما احدی قدرت رفتار نداردوممکن نیست که کسی تواند بار کرد. من که بخدمتشان رسیدم فرمودند چه خبراست عرض کردم پیاد گانی که بقراولی فرستاده بودم نزدیک اردوی ایشان، های وهوی این اردورا شنیده اند و آنهارااز این مقدمه و عزم شما آگاه و باخبر یافته پیاده را آورده و آمده ام که مراتب را عرض کنم. فرمودند در آن صورت واین حالتی که می بینی چه باید کرد. عرض کردم اختیار با سرکاراست. ریش سفیدان اردوراطلب فرموده کیفیت را باایشان در میان نهاده همگی عرض کردند که امکان حرکت دراین شب تار و سرما و برف نیست خاصه در صورتی که خصم

نشانهٔ برگشتگی بخت

شورای ریش سفیدها

۱-نسخه دیگر« وهرقدرسعی که میکنند»

مطلع باشد یک نفرازما درین بیابان و برف بی پایان در این شب بیرون نخواهد رفت و اگر ده سوار به‌سرما آید بکلی مارا داغان میکنند وحال اینکه باید از کنار اردوی خصم گذشته‌واین معنی محال می‌نماید. ما اگر بکلی کشته شویم بهتراست که‌درشب تار از برف وسرما وصدمه شبیخون متفرق گشته. امشب را توقف می‌کنیم فردا را روز روشن ترتیب سپاه کرده براه راست می رویم. اگر درجلو ما آمدند و عزم مقابله و مقاتله را دارند بقدر قوه خواهیم کوشید والا راهی داریم خواهیم‌رفت.

سرکارشجاع چاره جز توقف درآنشب، ندیده مجدد حکم‌بتوقف نمودند. اینجانب‌را بهمان خدمت سابق مأمور فرموده وخود باسایرین دراردوگردش میفرمودندو کشیک میکشیدند. قیامتی دراردو برپا بود و ساعت بساعت برف و سرما شدت کرده کسی نمیدانست چه باید کردو فردا چه خواهد شد. خداوند عالم کراخواسته وکدام‌فرقه‌را ذلیل خواهد نمود. درآن چند شب خواب به‌چشم احدی نرفته بود.

باری این جانب‌از خدمت شجاع سرخصی حاصل نموده سواران‌را برداشته قریب اردوی‌ایشان تا بصبح قراولی میکردیم ولیکن ازاردوی ایشان احدی بیرون‌نمی‌آمد. توپخانه‌را مستعد کرده روی براردوی‌ما بسته‌بودند. قریب بصبح اینجانب سواران‌را برداشته وارد اردو شدم برف موقوف شده ولی باد وشمال برخاسته چنان سرد است که نفس‌ها یخ بسته تکلم نمی‌توانستیم‌نمودو بعداز ورود باردو قیامتی بنظرم رسید

سرکار شجاع سوار گشته لشکرآرایی میفرمودند.

آن روز که یوم پنجشنبه بیست و پنجم شهر شوال بود[1] بانت[2]. آرائی کردند دوساعت از روز گذشته توپخانه را درجلو و سربازرا عقب توپخانه برادرمکرم والی را برسرباز و توپخانه مأمور فرمودند و تیپ سواررا باینجانب سپرده در عقب سرباز بازداشته و خود شجاع گاهی بر سر توپخانه وگهی در فوج سرباز وبرخی برتیپ سوار گردش مینمودند و بنده را بر دست چپ جنب دامنه مقرر داشتند. بهمین ترتیب میآمدیم ولیکن بجهت فصل زمستان و عدم آذوقه سرحدات فارس که هرکس آذوقه بارکرده بود وبالاپوش برداشته از چهار قسمت لشکر ماسه قسمت آن مال و دواب بود ویکی مرد کارزار و از آنطرف بعلت اینکه از نیت و اندیشهٔ ما اطلاع داشته صبح زود بر خاسته بنه و اسباب خودرا برآنکوه کشیده دو عراده توپ و چهارصد سرباز در آن سقناق برسربنه و اسباب گذاشتند. لشکر خودرا در زمین پستی کشیده وتیپ آرائی نموده توپخانه را درجلو وسوارراعقب توپخانه و سربازرا عقب سوار داشته منتظر ورود ما میبودند و نگهبان ایشان دربالای تیغ کوه دوربین گرفته اخبار میداد وراه عبورما چنان بود که باید از مقابل اردوی ایشان آمده باشیم.

صف آرائی و نبرد

قریب بفرسنگی نزدیک باردوی آنها شده که بگذریم وراه لنجان را

۱- در حاشیه اصل رقم ۱۲۵۰ نوشته شده‌است.

۲- این کلمه دراصل ونسخهٔ دیگر بهمین صورت است ودرنسخهٔ مجلس نیست و خوانده نشده است. احتمالا تیپ یا یدباشد ف.

گرفته ردشویم. همه جا آمده تا بجائی که اردوی ایشان نمایان بود حرکتی ازایشان معلوم[1] از مقابل اردوی ایشان که گذشتیم ودر بلندی درآمده ملاحظه شد که تیپ آرائی کرده‌اند وروبجلو ماسیان بر می‌آیند و توپخانه ایشان بابلغار رو بروی مامی آید.

جمعیت ما بعلت بنه و اسباب درهم شده سرکار شجاع ملاحظه فرموده بودند قلعه در مقابل پیدا شد مقرر کردند که سرباز و توپخانه خودرا بقلعه رسانده بنه را درآنجا بگذارند وجمعیت سیبه[2] رابرداشته مقابل خصم شوند. بنه و سرباز زور آور شدند که خودرا بحصار برسانند که توپخانه ایشان در عقب درآمد وآتش خورد. هنگامه اشتعال درگرفت چند گلوله در میان بنه فرودآمد که بنه متفرق گشته واز توپ ما بجهة خیانت توپچیان نمک بحرام صدائی برنخاست.

این جانب اوضاع راپریشان دیدم ناچاراسب برروی خصم انداختم که دو تیپ ما اسب انداختند که از آنجا توپی آتش خورد. سواری از غلامان که اسم آن **افراسیاب بیک** پسر **بهمن خان** غلام بودوپهلوی این جانب اسب میانداخت گلوله اسب برکفل اسبش خورد که مرد و مرکب بهم غلطید. توپ دیگر چهار پاره در میان تیپ آمده که یک طرف تیپ را خالی نمود. چند توپ دیگر چهار پاره یک دفعه آتش خورد که سوارها برگشت. روی به آن قلعه رو بهزیمت نهادند وایشان توپخانه را گرم جولان ساخته به تلافی برف دوشینه آتش براطراف مامی باریدند

۱- نسخهٔ دیگر «معلوم نشد».

۲- نسخهٔ دیگر «سیه».

و متصل بهم‌آواز توپ‌و گلوله چنان‌بود که نفس منقطع نمی گشت‌ودر آن هنگامه سرکار شجاع خودرا برسر توپخانه رسانیدند. از چهارعراده توپ که همراه ما بودتوپچیان سه عراده که آذربایجانی بودند بوعده‌خود وفا کرده‌اسب‌ها را ازتوپ رها نموده سوار گشته بلشکر خصم پیوستند. یک‌عرابه که توپچیان او ازاهل فارس‌بودند برجای‌مانده سرکارشجاع برسر آن توپ پیاده گشته خودآن توپ‌را آتش‌دادند که‌از آنطرف توپی آتش‌خورد در مقابل وگلوله آن بردهن توپ ما آمد، از آنجا گذشته عرابه‌را شکست، بریک طرف توپچی گرفته برشکم‌اسب توپ‌خانه رسید همه‌را در یکدیگرغلطانید.

از کارافتادن توپخانهٔ شجاع‌السلطنه

سرکارشجاع چاره ندیده ناچار سوارگشته‌از آنجا گذشتند وایشان آمده توپخانهٔ مارا تصرف کرده در آن هنگامه بنه و اسباب ازآن قلعه گذشته اند کی جلو افتادند وسرباز که پای‌قرار نداشتند فوجی خود را بدامنه کوه رسانیده و فوجی‌دیگر خرابه[ای] ازقلعه‌را سنگر کرده پای اقامت افشردند .

توپخانه و لشکر ایشان همه جا توپ زده بنظام می‌آمدند و مارا تعاقب میکردند و سوارمارا بضرب گلوله‌توپ جنبانیده متفرق‌میساختند که دونفرقریب بیکدیگرنبودند .

سرکارشجاع رسیدند به آن قلعه که توپخانهٔ آنها زورآور شد رسید به سربازی که درجلوآن قلعه، آن خرابه‌هارا سنگرکرده بودند . پاره[ای]سربازها دعوا کرده که چندتوپ‌برآن خرابه ها بسته‌آن حصاررا با زمین یکسان کرده و چهار پاره درمیان سربازها‌بسته بیچاره‌هارابسته‌وه

آوردند و بکلی آن سربازها دستگیر شدند. شجاع السلطنه اینطرف قلعه درفکر واساز و پاداری بود میخواست بجهت سرباز امداد فرستد که دید سرباز گرفتار و توپخانه برسرش رانده ازشعله توپ وباریدن گلوله مجال توقف ندیده گذشتند. بازتوپخانه هارا[1] تعاقب کرده اینقدرتوپ زدند که هر سواری بطرفی متفرق گشته بعد از اینکه از تفرقهٔ سوار خاطرجمع گشته دانستند که این سوار امکان واساز واتفاق ندارد، آنوقت لینجی صاحب سوارنظام را اذن داده که بجهت چپاول بنه و دستگیری سوار و پیاده اسب انداخته به یکدفعه پانصد سوار ازعقب توپخانه اسب انداختند.

نبرد سواره نظام

اینجانب درد بردلم پیچیده بشکرالله خان گفتم بعد از این مقدمه زندگی از برای ما عاریست کلی بهتر این است که این سر پرننگ را بردم گلوله توپ داده ازین زحمات فارغ شویم واینها سوار میباشند توپ نیست که ازجلوآنها باید فرار نمود. سراسب را ازهمانجا برگردانیده شکرالله خان نوری ومرادقلی خان نانکلی با بیست سی نفر ازغلامان کارآمد اتفاق نموده بیدقی را برافراشتیم وروی مخاصمت بآن گروه گذاشتیم. جمعی ازپردلان لشکر بـاینجانب ملحق گشته معادل پنجاه نفر سوار بهم بسته شد و آن پانصدسوار سه دسته شده دسته‌ای که زبردست[2] انداخته بودندوبی خبر از توقف ما بودند دست غارت وشمشیر قتل براهل اردو گشاده بودند که از تعاقب برسر ایشان اسب تاخته دروهلهٔ اول ازآن دسته سوار بقدرسی سوار از ایشانرا از اسب انداخته و ایشان رو بهزیمت نهادند ایشانرا تعاقب کرده و بدو دسته سوار زده آنها را هم برداشته بهمین طریق تا

۱- دراصل چنین است. نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر توپخانه ما را.
۲- درنسخه دیگر: زبردست اسب انداخته.

قریب به‌نظام سرباز و توپخانه برده که باز توپها را آتش دادند. سر سوار اینجانب برگشت ولی متفرق نگشته اینجانب با چهار نفرسوار که یکی از آن‌سوارها اللهبخش‌خان‌نانکلی بودودیگرحسینعلی‌خان‌سنهٔ‌اردلانی ودو غلام سیاه بطرفی از آن کار زار افتاده که هفت‌نفر از آن گروه‌جمعی سرباز را اسیر نموده رو بتیپ خود میرفتند.

رزم‌آزمائی مؤلف

اینجانب باچهار سوار برسر آنهااسب تاخته اللهبخش‌خان ابتدا یکی را بخاك هلاك انداخت و حسینعلی‌خان دیگری را واینجانب هم سواری راتعاقب نمودم که‌اسب بسیار خوبی‌سوار بود تاقریب بسواران ایشان خودرا رسانیده واو را از اسب انداختم. قریب سی سوار از تیپ ایشان جداگشته اینجانب را تعاقب نمودند این جانب بایشان جنگ گریز نموده قریب بگرفتاری بودم که اللهبخش‌خان رسید و مرا تقویت نمود وباتفاق مشارالیه جنگ گریزنموده تاخودرا بشکرالله‌خان وسواران خود رسانیده وایشان حمایت کرده دوباره سرآن‌سوار برگشت وما تعاقب کردیم‌قریب به‌توپخانه که رسیدند دویست سیصدسوار بحمایت ایشان آمد که مراجعت کردند. آتش فتنه مشتعل‌شد واز هرطرف گلوله تفنگ چون باران نیسان برسر مردان میدان می‌بارید وبرق شمشیر آبدار درآن کارزار و میان دود وغبار چشم پردلان معرکه‌را تیره وتار میگردانید. قریب یکساعت ونیم آتش جدال اشتعال داشته چهار پنج سوار از این طرف‌وقریب شصت هفتاد سوار ازآنطرف‌بخاك هلاکت‌افتادند. دیدند که چاره سوارمارا نمیکنند توپخانه‌را برسر ما کشیدند. ازآنجائی که ازرفتن

بنه وهمراهان بجهت ما اطمینان بهم رسیده بود بنا را بجنگ گریز گذاشته همه جا جنگ گریز میکردیم ومی آمدیم همینقدر که سوار آنها از توپخانه جدا می گشت برسرشان اسبی تاخته وتیری می انداختیم بازکه توپخانه می آمد هزیمت کرده جنگ گریز می کردیم ولیکن نمی دانستیم که بکجا می رویم وراه ما کدام است واز بسکه کوشش کرده بودیم برسرد وسرکب احوالی باقی نمانده تمام بحالت مرگ افتاده زبانها از کثرت عطش در دهن افسرده ، هوشی باقی نبوده ، وهمه جا آنگروه با جمعیت انبوه مارا تعاقب کرده مجال دم زدن نمی دادند وبهمین قسم توپخانه آتش فشانی می کرد و ازعقب ما می تاخت تا چهار فرسنگ ما را تعاقب کرده سینه مارا بکوه پر ازبرفی دادند وداخل درتنگه کرده دهن تنگ را باتوپخانه وسرباز گرفتند ودر آنجا زمینش گودال وجدول بسیاری بوده که توپخانه آمد وشد نمودنش اندکی اشکال داشت واز اینکه می دانستند مارا راه گریز نیست دست ستیزشان بسته گردید ، عنان گرفته بغارت و تاراج وامانده گان و متعاقبان مشغول گشتند. ثلث بیشتر بنه و از اسباب[1] که قورخانه و بارشتری والاغی و پاره‌ای اسباب که راندنش میسر نبود به تاراج رفت واگر اینجانب درآنروز معاودت[2] نمی‌نمودم مشکل بود که احدی بتواند جان از دست آنقوم بیرون کند باری بعد از تأمل ایشان شجاع السلطنه عنان کشید. شکستگان بهم پیوستند. اینجانب ازتعاقب آمده بسرکارشجاع ملحق گشتم. قدری تحسین بی فایده فرمودند. گفتند چه

گرفتارشدن در تنگنا وبغارت رفتن اموال

۱- دراصل ونسخه مجلس چنین است. درنسخهٔ دیگر «ازبنه واسباب»
۲- درهرسه نسخه چنین است. باید مقاوست یا معاونت باشد. ف

باید کرد و بکجا باید رفت . تدبیر چه‌چیز است جمعی که بودند گفتند راه فارس را از ما گرفته دست ما از طرف فارس و کرمان ویزد وخراسان بریده گشته وباین صورت شکسته هرکجا که بگذریم خارهای بیابان طمع در مال ما می کنند اگر بطرف عراق واصفهان بخواهیم رفت بااینحالت پریشان لینچی از عقب و منوچهرخان با استعداد از جلو درآمده یک نفر سالم نخواهیم کرد[1] .

بهتر این است که در همین حوالی گردش کرده از خاك فارس چندان دور نشده باشیم و راه بختیاری را در دست داشته اگر برف راه دهد ازجبال بختیاری گذشته بلکه راهی ازفارس بدست افتد . درین باب متفق گشته طرف دست‌چپ را گرفته راندند . اکنون‌این بنه بی‌صاحب متفرق گشته بعضی به لنجانات رفته گرفتار شدند و برخی همان راه را گرفته باصفهان رفتند ازآنجمله بنه شجاع السلطنه وحیدرقلی‌میرزا یکسر باصفهان رفته که بجهت ایشان بالاپوشی‌باقی‌نماند که شب برروی‌خود انداخته باشند و نوکرهای سلیمان میرزا اسب واسباب او را برداشتند ازهمان‌راه بدر رفتند . غرض‌ثلث بیشتر اهل اردو که ازاهل عراق‌بودند هرچه‌توانسته برداشته و فرار نمودند . محشری بود که پدر بفرزندنمی‌پرداخت . آفتاب نزدیک بغروب رسیده که این سوار شکسته رسیدند به قریه مسمی به « طاغون »[2] و از تشنگی و خستگی در حوالی آن قریه

۱- در هر سه نسخه چنین است .

۲-درنسخه مجلس «طاعون» .

پیاده شده اهل آن قریه خبر آمدن شجاع را شنیده بودند ولی اطلاع از شکست نداشتند. جمعی از اهل آن قریه بعزم استقبال بیرون آمده همینکه از شکستگی قشون مطلع شدند در قلعه را بسته برروی برجها با تفنگ برآمدند واظهار جلادت بکار ساميکردند. باری هرکس بجهت طهارتی وقضای حاجتی بطرفی پیاده گشته درکاری مشغول بود که از برابر باز سیاهی توپخانه و گردسوار خصم از دور نمایان گشت. غوغا ازمیان لشکر شکست خورده برخاست هرکس خود را برروی اسب انداخته سنگینی بار را ریخته وخودرا برمرکب درآویخته راه گریزپیش گرفت ومکاریانی که حمل مردم را بکرایه گرفته بودند این مقدمه را ملاحظه کرده هریک کفهٔ قاطر را بریده تمام بارها را ریخته قاطرهارا سوارشده بدر رفتند ولی احدی بلدیت آن کوهسار را نداشت ونمیدانست که بکجا میرود. برادر گرام والی یکدفعه از آن راه ازکوهکیلویه به اصفهان آمده بود ولی فصل تابستان وهوای خوش بود غافل ازاینکه اکنون تمام راه وگردنه را برف گرفته که کلاغ امکان پرواز درآن کوهسار را ندارد. بخیال سابق والی درجلو افتاده ، تمام این سوار وبنه ازعقب او روان شدند. درآنشب بقدر ده هزار مال و سواره درهم ریخته ، چشم ، چشم را نمی‌دید رفقا یکدیگر را گم کرده ازاطراف آواز حسین حسینی[1] بآسمان می‌رسید. هر - کس بطرفی می‌دوید ونمی‌دانست بکجا می‌رود. یکجا تاریکی شب و عدم بلدیت، یکطرف وفور برف وسرما که خاشاك ودرخت بکلی در زیر برف رفته‌جادهٔ راه نمایان نبود، ویکجا بی‌خوابی و گرسنگی‌چندشبانه روز

غوغا وفرار

۱- در نسخه دیگر حسن حسین.

مرگ گوارا

یکطرف خوف دشمن چنان که تعاقب کرده ، در آنصورت چه گوارا بود مرگ ولی نمی‌رسید . باری ، ساعت بساعت برف زیاده گشته وسرما زور آور شده ازخستگی وبی‌حالی رمقی براحدی باقی نمانده وپاهای حیوانها از رفتار بازمانده تاشش ساعت ازشب گذشته می‌راندیم تابجائی رسیده که برف را مسدود نموده ستوران در آنمکان ایستادند . سرکار شجاع باینجانب رسید . فرمود فلانی من که هلاک شدم بگذار همین‌جا سرا بکشند . قدری باید توقف کرد . درآنجا عنان کشیده میان برف ایستادیم شجاع فرمودند چه داری که ازگرسنگی نزدیک بهلا کتم . عرض کردم هیچ ومن نیز صورت شمامی باشم . فرمودند بالاپوش چه‌داری که ازسرما مردم . گفتم نمداسب موجود است . نمد را گرفته درآن برف غلطید وتمام آن گروه درمیان آن برف انبوه بحالت مرگ افتادند . بازماندگان بر کشتگان ومقتولین خود از هرطرف بنای زاری و سوگواری را گذاشتند دل سنگ خاره بر احوالشان کباب می‌شد (بجزآن برفها که بهیچوجه در آن اثر نکرده وآب نمی‌شد[1]) وهرقدر که سرما زورآور گشته بوته خاری نبود که آتش کنند . تمام مردم بهلاکت رسیده طاقتشان بطاق رسید . قنداق تفنگ و پاره غلاف شمشیر و بعضی زین اسب می‌سوختند وشدت سرماتسکین نمی‌یافت . یکنفر ازطایفه قاجار افشار که دردسته مذکور چهار برادرنوکر بودند وهمگی درآن سفر آمده بودند یکنفر ازایشان درآنروز کشته شده

سرما وهلاك وسوگواری

۱- چنین است در اصل ونسخهٔ مجلس ولی درحاشیه نسخهٔ اصل نوشته شده است که اینکه میان پرانتز است الحاقی است دخلی باصل کتاب ندارد .

ویک برادر دیگر درمیان دعوا بدست لشکر خصم افتاده دوبرادر دیگر در آن شب به گوشه‌ای افتاده ازشدت سرما اسباب خود را سوخته بدور آتش افتاده در عزای برادران نوحه وگریه می‌نمودند. تفنگی چهارپاره پر بوده خواستند قنداق تفنگ را شکسته بسوزانند که تفنگ در دست برادر بزرگتر آتش خورده برسینه برادر کوچک آمده وهمان ساعت جان بداد. بیچاره از فراق سه برادر دیوانه‌وار در آنهنگامه لباس های خود را دریده بـر جراحات خستگان و غمدیدگان نمک می‌پـاشید. باوجود آن خستگیها و بی‌خوابیها از شدت برف و سرما احدی را خواب نمی‌برد. این‌جانب اندکی که آمد چشمم گرم شود دردی عظیم در قلمهای پایم بهمرسید که بی‌اختیار برجستم گفتم بلکه قلمهای مرا بریده‌اند. پارا در زیر تنه انداخته زور آوردم اندکی تسکین یافت قدری که گذشت بـاز بنای درد را گذاشت تا صبح علاوه بر دردهای دیگر آرام ازمن قطع گردید. باری ازسرمای آنشب پای چپ‌را برف برده که اکنون نیز درفصل زمستان بشدت آزار میدهد واین یکپا معیوب گشته. برادر عزیز والی نمد آبداری برروی برف انداخته و خرقه برروی خود کشیده خوابیده بود که شبنم از روی هوا ریخته ویخ کرده او را با خرقه و نمد وبالاپوشها بایکدیگر بهم بسته بود. ازتاب سرما از جای جسته که با خرقه و نمد درغلطیده که هرقدر کرده بود رهائی ممکن نبود. آدمهای خود را فریاد کرده کسی برسر او قدرت رفتار نداشت. صفرقلی بیگ نوری ازجمله نوکرهای قدیمی اینجانب بود که درآنحوالی صدای والی بگوشش می‌رسد و براثر آواز

والی و نمد و خرقهٔ بهم یخ بسته

رفته دید والی است که در یخ بسته شده او را بهزار سعی رها کرده . غرض آنشب را درآن سرما وماجرا در آن کوه گذرانیده یوم جمعه بیست و ششم صبح زود سرکار شجاع برخاسته فریاد کرد . ایهاالناس کسی باشد که هرچه بخواهد من باو بدهم واین گروه حیران را راهنمائی کرده ازچنگک دشمن نجات دهد وبمنزل رساند. ازنوکر رکابی احدی بلدیت آن راه را نداشت. راهی‌را هم که والی میدانست برف گرفته بود که امکان عبور از آن راه نبود . جمعی از حضرات بختیاری که چون گرگ گرسنه در آن اردوی همچون گله می‌بودند و منتظر فرصت کمین کرده بودند یکنفر از آنها بخدمت شجاع آمده گفت راهی را من بلدیت دارم و یکک دفعه از آن راه آمده‌ام میرود بالای سر ایزدخواست و بزیر می‌آید و ۱۲ فرسنگک می‌شود . شجاع تحسنات[۱] وتملقات بآن سوار بختیاری کرده جبه برخود را در آن سرما بدر آورده بدوش او انداخت. آن سوار را در جلو انداخته اردو و بنه از عقب او روان گشتند. از آنطرف لینجی صاحب بعد از شکست و رفتن اردوی ما خود را از پوزه قمشه آورده در محل رزمگاه درهمان تنگه افتاده اهل اردویش به یغما وغارت دست گشاده سرباز و توپخانه را تا طاعون عقب ما فرستاد و بعلت جبال و سنگلاخ وتاریکی شب اهالی قمشه در آنحدود باو گفته که درین شب خود را زحمت دادن صورتی ندارد . ایشان در جائی رفته‌اند که اگر صد هزار جان داشته باشند یکی‌را بیرون نخواهند برد . تمام راه را برف گرفته وراه

رسیدن لشکر لینجی

۱- نسخهٔ مجلس «تحسینات».

منحصر بدو راه است یکی همین تنگ ودیگری نیم فرسنگ پائین تر است. این دو تنگ را که بر ایشان به بندی تمام زنده و آدم و مالشان بدون عیب و نقص بدست تو خواهد افتاد. لینچی صاحب این فقره را پسندیده جمعیت و توپخانه خودرا نصف کرده نصفی درهمان تنگ نزد خودنگاه داشته توپ و سرباز بر دهن تنگ گذاشته که عبور مورچه ممکن نبود ونصف دیگررا مصحوب شیر[1] صاحب سرهنگ کرده بردهن تنگهٔ دیگر فرستاد او نیز تنگه‌را مستحکم کرده منتظر گرفتاری ما بودند و اردوی ما به راهنمائی آن سوار بختیاری میرفت وبرف می برید. سه فرسنگ که آمدیم بکوهی عظیم رسیدیم بختیاری گفت که باید از این کوه رفت. هر قدر تصور میگردیدیم راهی نبود ولی از خوف جان بآن کوه زده بالا رفتیم. این سال های مانده و آن سربالائی قلب همه جا افتان و خیزان راهی بسیار تنگ ومحلی صعب که طول این سوار و بنه سه فرسنگ دراز کشیده بمرارت هرچه تمامتر دو فرسنگ دیگر سربالائی را قطع مسافت کرده وبرف بریده تا بسر کوه رسیدیم.

اینجانب ووالی و شکرالله‌خان و جمعی که اسبهای تواناداشتیم باتفاق بلدبر جلوافتاده برف میبریدیم. بالای کوه که برآمده طرف نسار آن[2] کوه زیاده از حد برف بنظرآمد. گفتم که راه کدام است بختیاری گفت از روی همین برف باید رفت.

۱- مراد کلنل شیل Colonel sheel است. ف.

۲- کذا در اصل. نسخهٔ مجلس «نساء» ودرنسخهٔ دیگر «نسر» واین آخری صحیح است.

اینجانب اسب رانده که تا گوش اسب در برف فرو رفت. هریک از سواران که در برف راندند همگی فرو رفته غلطیدند، وسراشیب کوه زیاده برف داشت که درختهای کهن درزیربرف رفته مطلقا مشخص نبود. بسوار بختیاری گفتم بر پدرت لعنت این چه راهی بود که مارا آوردی گفت در چهارماه قبل ازین من یکدفعه از این راه گذشته بودم چه دانستم که حال برف گرفته و راه نیست. ازعقب، جمعی از غلامان رسیده هرقدر سعی کردند پیاده و سواره بلکه برف را کوبیده راهی بدست افتد ممکن نشد. کیفیت را که به شجاع السلطنه عرض کردند قبض روحش شده فرمودند رِضاً بقَضاءالله و تَسلِیماً لِاَمرِه چه باید کرد اهل اردو بعداز این مقدمات که پنجفرسنگ چنین راهی را طی کرده بودند اکنون برگشتن این مال و دواب، ازهمه کارها از آن راه باریک دشوارتربود. شجاع السلطنه محمد باقرخان بختیاری را طلبیده اصرار بسیار و الحاح بیشمار نمودند که راهی پیدا کنند و بطرفی بیرون روند، بیان کرد والله العظیم راهی بجز همان تنگ قصر جم که محل نزاع بود سراغ ندارم و تنگی دیگر در نیم فرسنگی زیردست آن تنگه میباشد اگرجرئت میکنید که خودرا برآن تنگ زده از یک فرسنگی اردوی لینجی بگذرید تاشمارا راهنمائی کنم اما خبر ندارد آن تنگ راهم شیرصاحب بسته است وراه سفرنیست.

زندگی و تلاش

ناچار شجاع فرمودند که تاآدمی زنده است لازم است تلاش خودرا کرده باشد وخودراازمهلکه رهاند. دوباره سر اردو برگشت وبصدهزار

زحمت همه‌جا بار افتاده و دواب مانده تا قریب بزوال بمنزل شب گذشته رسیدیم .

شجاع السلطنه اینجانب ووالی وشکرالله خان را با پنجاه سوارقراول سقرر داشتند وفرمودند شما ها با بلد بختیاری پیش رفته اگر جمعیتی دیدید مارا اخبار کنید وحضرات باسوار بختیاری درجلوافتاده همه‌جا می‌آمدیم تا اینکه دو فرسنگ دیگر که آمدیم در بلندیهای کوه جمعیتی پیاده بنظرمان آمده گفتم البته سرباز لینجی میباشد و لشکرشان درین حوالی است . ناچار سوارما بر سرشان اسب تاخته تیرو تفنگ کردند آنها ازجلو بدر رفتند مشخص شد که اهل قریه طاغونند که بجهت اموال ریختهٔ اردو از عقب آمده غنیمتی بدست آرند .

از آنجا نیز گذشته سه فرسنگ قطع مسافت نموده سوار بختیاری گفت راه این است و ما باید ازاین راه وتنگه عبور کنیم لازم است که در اینجا زنگ‌های قاطررا بازکرده نفس از احدی بیرون نیاید که اردوی لینجی قریب به نیم فرسنگ می‌باشد ولازم است که این سوار و بنه جمع گشته یکدفعه از این تنگه بیرون روند و بنه را در جلو انداخته و سوار درعقب بماند یقین است که آنها اطلاع یافته خواهند آمد با ایشان[1] جنگ گریز[2] کرده همه‌جا تاخودراها یزدخواست و خاك فارس رسانیده سوای این چاره نیست .

اینجانب بهمین‌قسم سواری بخدمت شجاع فرستادم و کیفیت را

۱- اصل ونسخهٔ مجلس بایشان .
۲- اصل . ونسخهٔ دیگر جنگ‌وگریز .

عرض کرده که زنگهای قاطر را باز کرده و همهمه در جمعیت نباشد، سوار و بنه متفق گشته یکدفعه از آن تنگه بیرون روند و خود در اول تنگه عنان کشیده سواران را نگاه داشتم. خان بابا خان غلام پیشخدمت را با آن سوار بختیاری در دهنهٔ تنگه فرستادم که قراولی کرده از اردوی خصم باخبر باشند.

عبور از تنگه

این جانب باتفاق والی آهسته آهسته در عقب آنها روان شدیم قراول که قریب بانتهای تنگ رسید بر بلندی آمده کلاه را برداشته اشاره کرد که برگردید و مراجعت کنید. ازهمان جا عنان را پیچیده برگشتیم که قراولها برگشته گفتند اردوی بسیاری بر دهنهٔ تنگ افتاده توپخانه و سرباز چنان دهنه تنگ را گرفته اند که باد شمال یارای گذشتن ندارد و بقدر دوهزار سرباز بنظر آمد که در صحرا بجهت غارت اردوی شکسته گردش میکردند و بازمانده اردو را جمع آوری مینمودند.

ازین خبر اینجانب حیران و مضطر مانده بسوار بختیاری گفتم که سوای این تنگه دیگر دراین حوالی راهی باشد؟ گفت اگر بتوانیم در وسط این تنگه گردنه ایست چنانچه برف راه بدهد آن گردنه را که گذشتیم کوره راهی است همه جا دربرف و جبال صعب میرود تا «باسفرجان» گفتم در جلوباش که اگر من در برف و هلاک شوم واسبم بماند لامحاله پیاده از آن راه خواهم رفت. والی را گفتم برادر من میروم تو هم اگر میائی بیا. والی فریاد برآورد راه نابلد پر از برف کجا میروی؟ قدری تأمل کن تا ببینم چه میشود. گفتم جای تأمل نیست اینک تمام خلق گرفتار خواهندشد. اسب را حرکت داده سوار بلد را جلو انداخته

دربرف و کوهستان بسوی اسفرجان

بعزم گردنه برف روان شدم . والی و چند نفر از غلامان در عقب اینجانب آمدند و متصل فریاد میکردند که کجا میروی و من میگفتم درعقب من بیائید . همه جا اسب تاخته تانصف تنگ به گردنهٔ پراز برفی رسیدیم که طایر تصور امکان پرواز از آن کوهسار را نداشت و کرك[1] اندیشه‌ا گر خیال عبور از آن جبال مینمود البته در آن برف تلف میگردید . والی از خوف جان و ننگ گرفتاری توکل بر حضرت باریتعالی کرده اسب را بدان گردنه و کوه پراز برف رانده پائین گردنه تا سینهٔ اسب برف می‌آمد . فوری سواره رفتم دیدم اسب تا سینه نشست . پیاده گشته اسب را بیرون آوردم و چکمه ها رو ازپا کشیده برآن کوه زدم چندین دفعه اسب در برف غلطیده بعون خداوند کریم اسب را بیرون آورده میرفتم والی با چند نفر از غلامان عقب این جانب می آمدند شکرالله خان و سایر در آن تنگه توقف کردند .

این جانب به صد هزار زحمت و مرارت که تحریرآن دراین اوراق نمی گنجد همه جا افتان و خیزان تا غروب آفتاب به بالای گردنه برآمدم سه نفر از قاطرچیان و بار یخدان خود را همه جا رانده همراه میاوردم . بالای گردنه که رسیدم در آنجا نشسته قاطرچیان را هریک انعامی داده نمد سرکش قاطرها را آورده چند نفر در روی نمد خوابیدند و چند نفر دیگر نمد را کشیده از بالای گردنه بسرازیر کشیدند تا مکانهائی که برفش زیاد بود که بجهت بار و بنه عبور دادن ممکن نبود برفها را بدین طریق هموار نمودیم .

۱ـ در هرسه نسخه چنین وصحیح گرگ است .

سرکار شجاع السلطنه باسایر که درآن تنگه رسیدنداز بودن شیر صاحب مطلع شده از همین راهی که اینجانب آمده بودم ایشان نیز می‌آمدند و بنه از عقب ایشان روان گشت . سرکار شجاع که بوسط گردنه رسیدند پاره[ای] پیش‌وپاره[ای] از عقب که چهار عرابه‌توپ و هزار سوار و سرباز از تنگه بعزم گرفتاری این طرف پیدا شد . لشکر این طرف روی بهزیمت نهاده به‌صعود آن گردنه زورآور شدند . لشکر خصم در ایشان ریخته سواران این‌طرف ناچارباخصم دوچار گشته .

وقت ضرورت چه[1] نماند گریز

دست بگیرد سر شمشیر تیز

هنگامه جدال گرم گشته تیغ تیزبریکدیگر گذاشتند. جمعی کثیر از طرفین برخاك هلاك افتادند و لشکر فارس جنگ و گریز میکردند تا خودرا بر سر گردنه رسانیده و بسیاری از بنه بدست خصم افتاد وبتاراج رفت . اینجانب قبل از آنکه منازعه صورت وقوع یابد همینقدر که راه‌را کوبیده و بجهت سهولت معبر برف را شکسته، باتفاق‌والی از آنجا روی به اسفرجان همراه‌سوار بختیاری رو براه شدیم وچنان دانستیم که بازماندگان خواهندرسیدو نزاعی صورت وقوع نخواهد پذیرفت. قدری که راه آمدیم در زیر چمن بیدی نماز کرده نجات خودرا از حضرت عزت خواسته‌قریه[ای] درآن حوالی‌بود. برادرعزیز و والی گفت اسبهای من مانده اند اگر امشب در اینجا خوراکی باین‌حیوانها نرسد امکان

۱- درنسخهٔ مجلس چو.

حرکت را ندارند[1] باید بهرقسم است از اینجا گذشت و رفت والی مانده و من رفتم. همهٔ جبال صعب و راه قلب راطی کرده تا پنج ساعت ازشب گذشته به اسفرجان رسیدیم اکنون جائی را بلدّیت ندارم و نمیدانم کجا باید رفت از گرسنگی و بی خوابی هوش برمن باقی نمانده قریب بهلاکت بودم و در هر معموره و خرابه میگذشتم و طالب مکانی امن میبودم که بلکه دمی آسایش کنم.

در آن حیرت و سرگردانی بمضمون هرچه میکاری روزی بدروی شخصی درکوچه باغ عنان اسبم را گرفت. اول واهمه نمودم که مگراز خصماء و معاندین کسی باشد تفنگ را بر سینه اش دراز کرده نزدیک به هلاکش بودم که اظهار خصوصیت نمود. گفتم تو کیستی و اظهار خصوصیت ازچه راه است؟ گفت اگر شما مرا نمی شناسید من شما رامیشناسم و حقوق محبت های شما راتازنده ام منظوردارم. اکنون لازم است بخانهٔ من آمده وشام میل کرده استراحت کنید و صبح روانه شوید. گفتم تا خود را آشنا ومعرفی نکنی بخانهٔ تو فرود نخواهم آمد. گفت من فلان شخص سید میباشم که کسب من تجارت است وقتی بسواحل فارس سفر کرده از بندر ابوشهر بکازرون میآمدم در تنگ ترکان طایفهٔ ولی خان ممسنی قافله را زده مرا در آن میان عورو برهنه کرد. معادل پانصد تومان از تنخواه من در آن میانه بردند و من درآن حالت زار درکازرون آمدم. برادرشما تیمور میرزا درکازرون بودمراتب را درهنگامی که آن شاهزاده

برخورد به آشنا پس از آنهمه بلا

۱- نسخهٔ مجلس گفتم باید. نسخهٔ دیگر اینجانب گفتم بودن در این مکانها صورت ندارد باید..

عادل از شکار مراجعت میکرد برسر راه او نشسته عرض کردم. دلش برحال من سوخت. سواران ملتزم رکاب را باجماع حکم فرمود که تا فردا ظهر قافله را و دزدهارا از شما می‌خواهم و مرا بعمارت خود برد و از لباس خود بجهت من سرتا پای رخت فاخر فرستاد. شام مرحمت فرمود کمال نوازش را مبذول داشت.

روز دیگر طرف عصری مأمورین برگشته چند نفر از آن گروه را گرفتار ساخته بحضور شاهزاده آوردند ولی ولیخان اموال راضبط کرده بود. دیناری از آن مال بدست نیفتاد. سرکار حسام الدوله حکم به سیاست سارقین کرده پانصد تومان مال مرا بعد[1] از صندوقخانه مرحمت فرمودند و گفت مال تو بتو رسید و ماخود دانیم و دزدان و عریضه درشیراز خدمت نایب الایاله نوشته و من درشیراز عریضهٔ اوراخدمت شما آوردم. اگر شما مرا نمی شناسید من معرفت سرکار را دارم و امیدوارم که امشب بخانه[2] آمده باشید. اینجانب که سید را شناختم باتفاق وی افتاده بخانه‌اش درآمدم. بعداز زحمات چشمان برف زدهٔ ما به آبادی و آتش ودودی افتاده خداوند عالم را هزار بار شکر کرده برسر آتش فرود آمدم. قدری علیق در پیش اسب ها ریخته ومتعلقان سید مشغول طبخ گردیدند ومن از کثرت غلبهٔ خواب تاب نیاورده بیهوش افتادم.

از آن طرف سرکار شجاع بعداز نزاع ویغمای خصم برسر گردنه که اسب های بلدی را جلو انداخته و عنان اسب را رها کرده همه جا باتفاق حیدر قلی میرزا تاخت کنان آمده تا اول صبح خود را بقلعهٔ

۱- درنسخهٔ دیگر نقد.

۲- درنسخهٔ دیگر بخانهٔ من.

ایزدخواست رسانیده در کاروانسرای ایزدخواست آسوده گشتند . والی که در عرض راه توقف کرده بود اطلاع از نزاع و لشکر خصم بهمرسانیده سوار گشته همه‌جا تعاقب اینجانب می‌آمد وسراغ اینجانب را گرفته به خانه سید فرود آمد درهنگام صرف غذا بآنجا رسید . باتفاق او از غذای لذیذ بیدادی رفت و کیفیت آمدن جمعیت را والـی بیان کرده گفتم اگر صدهزار لشکر برسر ما آید امشب از اینجا امکان حرکت را نخواهد داشت . غذائی خورده وآشی‌خورده[1] خوابیدیم . بعد از دوساعت شکر ـ الله‌خان وجمعی از غلامان تعاقب ما آمده درآنمکان آسایش کردند و صبح از شکرالله‌خان استفسار روزگذشته را نمودم بیان نمود که شصت قاطر بابنه واسباب من را بکلی بردند . بسیاری ازمال مردم در زیر گردنه بغارت رفت ، چنانچه ثلثی از آنهمه مال باقی نماند و شکرالله‌خان گفت شجاع السلطنه وسایرشاهزادگان دیشب خودرا به‌ایزدخواست رسانیده ولیکن بجهت ما امروز درین راه خالی از خطر نیست باید باحتیاط رفت . سواری که بودقدغن کردیم ازده بیرون آمده یکطرف ایستادند بنه‌مردم آنچه بود درجلو انداخته روانه گردیدیم . معادل دویست سوار میشدیم سوارها را بنظام برداشته عقب بنه می‌رفتیم .

دوفرسنگی که از اسفرجان دور شده از جلو فریـاد بـرخاست که بنه را زدند . رفتیم ملتفت جلو شویم که از دست راست فریاد برخاست . دست راست‌را نگاه کردیم ، که‌ازدست چپ «تغوی[2] ترکمان» که همیشه

۱- نسخه مجلس غذائی وآشی خورده.   ۲- درنسخه دیگر تغو

کشیک شجاع السلطنه بود اسب انداخته آمد و بزبان ترکمانی بلغور می کرد. محقق شد که در آنحوالی سواری دیده است. نزد این جانب آمد واسب یدك خواست. اینجانب اسب «سرافراز» یدك خودرا به تغو دادم و پرسیدم چند سوار دیده و کیستند؟ بیان نمود دیشب که سوار شکسته و بنه ازاین راه گذشته ازجمعیت آنها هرسواری پیاده[ای] ردیف خود ازسرباز نشانیده و ازعقب آمده‌اند. اینک تمام این صحرا مملو از سرباز وسوار است ودر کار اینند که بازماندهٔ بنه را غارت کرده و مردم را اسیرنمایند. نمی دانم برسر شجاع السلطنه چه آمده است، اورا گرفته‌اند یا بسلامت است. بعد ازاستماع، اینجانب اسب را برانگیخته والی وشکرالله خان باچهل نفرسوار همراهی کردند. سایر اتفاق نکرده هریک ازگوشه‌ای بدر رفتند. تغو درجلو وما ازعقب اسب تاخته نظر کردیم زیر هر بوته خاری و دره‌ای و برسرهرسنگی سوار وسرباز است و چند سوار درزیر ریشه کوهی سقناق کرده. تصور کردیم که شاید ازجماعت خودمان باشند که به‌ستوه آمده خودرا بکوه کشیده‌اند. اکنون باید رفت وایشان را مصحوب خود گردانید وبخصم پرداخت. نزدیک بآن کمر که رسیدیم یکدست شلیک درسا کرده که اطراف اسب ما را پنجاه گلوله گرد کرد. چون اجل نرسیده بود حفظ خدائی بخیر گذرانید. عنان اسب را رها کرده از دامنه کوه دور شدیم.

زیر دست مادوسوار وسرباز بودند وتغو بجهت ایشان اسب تاخته یک سوار بدر رفت. رسید بیک سواری دیگر. نیزه را دراز کرده بسینه‌اش

خودرا ازاسب انداخته اسب را تسلیم کرد . تغو اسب را گرفته برگشت بقدر بیست قدم که دورشد که تفنگ آن نامرد آتش خورد . گلوله گرفت بر ران تغو که از سرینش بدر رفت . اسب ازدستش رها شد . دست را بر گردن اسب سرافراز چنبر ساخته بر گردن اسب افتاد . اینجانب از دور ملاحظه کردم دانستم تغو زخم برداشته گفتم نامردها تغو را دریابید و قاتلش را فرصت ندهید که جهانگیرخان بجهت آن پیاده اسب تاخته آن پیاده تفنگی پر کرد . سنگی را پناه خود کرده نشست وبجهت جهانگیرخان انداخت . بدو نگرفت . تفنگ جهانگیرخان بجهت اودرازشد وآتش نگرفت که یکنفر از غلامان ابوابجمعی شکرالله خان رسید و بضرب گلوله او را از پای درآورد سرش را بریده و اسبش را گرفته آورد . اینجانب دیدم تغو بحالت بد است او را سوار قاطری نموده روانه ایزدخواست نمودم .

قدری پیشتر آمده دیدم بقدر یکصد وپنجاه نفر سوار برسر تلی جمع گشته‌اند گویا تاراجی کرده وانتظاری دارند . افسوس بسیار خورده که چرا بیست نفر همراه نداشتم که ایشانرا دستگیر نمایم . با آن قلیل جمعیت چه می‌توانستم کرد . قدری بدور ایشان اسب تاخته وجولان نموده شاید از آن تل بزیر آیند و مبارزت جویند اصلاً از آن تل حرکت نکرده و مبادرت بجنگ نکرده ما نیز از ایشان گذشته پاره‌ای راه که آمدیم چند نفر قاطرچی ملاحظه نمودیم که در آن صحرا نزد ما آمده‌اند . قاطرچیان اینجانب بوده‌اند[1] گفتند هفت رأس قاطر با بار را جمعی سوار و سرباز

۱ـ نسخه مجلس و نسخه دیگر بودند .

گرفته و براین کوه وکمر زده‌اند و بالفعل درآنجا میباشند. براه‌نمائی مکاریان برآن کوه زدیم قدری با آنجماعت تیر وتفنگ کرده سه رأس‌از آن قاطرها را گرفته و دونفر را بخاك هلاك انداخته وایشان بالای تیغ کوه راگرفته‌چون اسبهای ماازکار شده قدرت رفتار درکوه را نداشتند و تمام صحرا را جمعیت ایشان فرا گرفته بود هوای کار را پست دیده از آنها نیز درگذشتیم. همه‌جا فوج‌فوج سوار وسرباز ملاحظه میکردیم وبا هریک نبردی کرده میگذشتیم تا دو ساعت بعد ازظهر به کاروانسرای ایزدخواست رسیده سرکارشجاع درآنجا تشریف داشته مراتب‌را عرض کردیم فرمودند امشب‌را باید احتیاط داشت که البته ازایشان لشکری به‌تعاقب ماخواهد آمد واگر بالای سر مارا بگیرند یکنفر ازاینجا بیرون نخواهد رفت.

رسیدن به ایزدخواست

کوهی بلند مشرف برکاروانسرا بوده درآنشب هرقدرکردیم از شدت سرما وسفلوکی‌مردم، هیچکس نتوانست که برآن کوه رفته قراولی مردم‌راکند. آخرالامر اینجانب ده نفر از غلامان شکرالله‌خان را نفری پنج باجغلی[1] داده تارفته قراولی‌نمودند وکسی ازایشان‌آنشب متعرض ما نگردید و صبح یکشنبه بیست وهشتم ازایزدخواست حرکت‌کرده بقریه «صفاد» نزول نموده اهل آنقلعه درقلعه را برروی مابسته ازبالای

۱- پول طلائی که دولت عثمانی ازمتصرفات خودش دربالکان پس از استقلال داخلی آنها بعنوان باج میگرفته ودرحدود ۱۸ نخود وزن دارد و هنوز هم در صرافیهای طهران مانند لیره عثمانی‌به قیمت طلا خرید و فروش می‌شود. ف

برج طناب وجوال بزیر میکردند ومیور سات وآذوقه میفروختند. بقسمی گذشت. صبح دوشنبه بیست ونهم از صفاد حرکت کرده به «سورمق» نزول نمودند. اهالی سورمق درقلعه را بسته اینجانب باشجاع السلطنه در پشت دروازه قلعه برآمده هرچند کردیم نه درقلعه را باز نمودند ونه سیورسات فروختند. روز سه‌شنبه غره ذیقعدة الحرام را بجهت خستگی در آن مکان خراب توقف کرده یوم چهارشنبه دویم را از آنجا حرکت وبه کاروانسرای «ده بید» آمده برف وشدت سرما چنان بود که بسملین[1] اردو را تمام کشته وبه‌احدی احوالی باقی‌نبود. آذوقه به‌احدی نرسید ذخیره که بود مصروف گشت. یوم پنجشنبه سیم ازده بید حرکت بکاروانسرای «خانه کرکان»[2] نزول نموده آنجا نیز آذوقه بدست نیامد. یوم جمعه چهارم از آنجا بمنزل «مشهدام النبی» آمده درآنجا هم آذوقه بهم نرسید یوم شنبه پنجم وارد «کمین» گشته رعایای آنجا نیز ننکشته[3] یوم یکشنبه درمنزل «کناره» وارد، یوم دوشنبه هفتم به «زرقان» وارد گردیدیم و یوم سه‌شنبه هشتم از زرقان حرکت کرده باران بسیار شدیدی میآمد. در آن شدت باران باوجود ابتذال وشکستگی بی‌پایان تا قریب بشهر رسیده سرکار فرمانفرما جمعی از شاهزادگان را باستقبال فرستاد. بدان احوال سرکار شجاع السلطنه و حیدر قلی‌میرزا بخدمت سرکار فرمانفرما مشرف شدند.

بی‌آذوقگی وهمراهی‌نکردن مردم

۱- یعنی آنها که مشرف بموت بودند.

۲- نسخه مجلس خان کرکان.

۳- اصل ونسخه مجلس - نسخه دیگرشکسته.

سرکار اقدس پاره [ای] ایشانرا دلداری داده به امداد مجدد و اعادهٔ تهیهٔ لشکر در ثانی ایشان را مستمال و مستظهر گردانید . پس از ورود لشکر شکسته به شیراز سرکار اقدس امناء دولت را جمع آوری فرموده و مجلس مشاوره آراستند که در تدارك و تلافی آن چشم زخم چه باید کرد . حضرات فارسی از قبیل ایلخانی و میرزا محمد علی که بعلت جراحات قدیمه چنین روزی را از حضرت رب‌العزه طالب بودند ، سایر فارسیان رافریفتهٔ خود گردانیده‌در مخالفت و نمك بحرامی همداستان گردیدند ومیرزامحمدعلی‌وزیر که کمال وثوق واعتماد را سر کاراقدس بوی داشتند مدتی‌بود که در خفیه با مرحوم نایب‌السلطنه اظهارارادت غایبانه مینمود و نیز پس‌از فوت خاقان در دارالسلطنه اصفهان توقف نموده رسل و رسایل او بطهران رفته در دولت محمد شاهی نان خودرا در تنور تزویر و حیله پخته بود .

دلداری فرمانفرما

قبل از اینکه سر کاراقدس در مجلس مشاورتی تشریف آورند ، اینجانب را در خلوت طلبیده فرمودند که در عواقب امور و مصلحت حال جمهور بخیال تو چه میرسد . عرض کردم که بعد از این مقدمه و چشم زخمی که واقع گشته مردانگی و مآل اندیشی ، تهیه علیحده و اعادهٔ تازه‌را مقتضی‌است باید ازهر گوشه سازلشکر و تهیهٔ سپاه نمود . اگر خداوند عالم نصرت کرامت فرماید فبها والا در نزد عقلا آدمی را خجالتی نخواهد بود و اگر شما بخواهید که به تصورات باطله

نظرمؤلف راجع‌بکار

۱ـ اشاره‌است بآیهٔ شریفهٔ وَلاٰتُلْقُوا بِاَیْدِیکُمْ إِلَی التَّهْلُکَةِ

القاء ید به مهلکه کنید[1] و چنان دانید که پس از این خصومت در میانه دولتین خصوصیتی بهم خواهد رسید این معنی از جملهٔ محالات است .

و اما تهیهٔ وتدارك لشکر مشخص است که بعد ازاین چشم زخم و شکستگی چه بر لشکر رکابی رسیده ، درین اوقات بتدارك ایشان چنان بسته نخواهد شد که از آنها کاری ساخته شود . لازم آنست که حکام واهالی مملکت در این مقدمه شما را امداد واعانت نمایند واین معنی بفرستاده وفرمان صورت نخواهد گرفت مگر اینکه خود سرکاراقدس بنفسه بعزم محال گردی ولشکرآرائی تشریف فرما گردند وهر یك ازحکام وسرجوقگان طوایف را مشرف سازند تا درجمع آوری لشکر تعویقی واقع نگردد وایشان نیز از راه ارادت اقدامی درخدمات نمایند وسرکارشجاع السلطنه درشیراز بجهت انتظام امور مقرر داشته وسرکار اقدس از هرجا لشکر روانهٔ شیراز فرمایند واگر ازجانب محمد شاه لشکری مأمور شود که بقدر قوه کوشش بعمل خواهد آمد والا پاس مملکت را نگاهداشته تا بازی روزگار چه کند و نیز بجهات دیگر وجود سرکار در خارج از ولایت مصلحتش بیشتر است و اگر برفرض تصور امری واقع شود که سرکار اقدس نتوانند تشریف فرما شوند ولابد درتوقف شیراز باشند سرکار شجاع را مأمور براین خدمت کرده باشند که لازم و واجب است .

بعد ازاستماع این فقرات سرکاراقدس کمال تحسین را فرموده این فقرات دلنشینشان گردید ومکررفرسودند که فکرت صایب است ولی باید بیان

مطلب را با امناء دولت بقسمی کرد که ایشان حمل این حرکت را بر سستی وپاره[ای] خیالات نکنند.

مشورت فرمانفرما با اطرافیان

باری بعد ازآن بمحل مشاوره حاضر گشته این جماعت نمک‌ناشناس را در حضور احضار فرموده استشاره فرمودند و هریک بنا بر خیالات و تصورات خود چیزی میگفت بجز از خیرخواهی سرکار اقدس. بهرقسم صحبت در میان آمد. سرکار اقدس فی‌الجمله درآمدی از عرایض این‌جانب فرمودند که میرزا محمد علی وزیر رأی مبارك را منحرف ساخته وصریح درحضور اهل‌مملکت عرض کرد که اگر سرکاراقدس میخواهند وجود خود را بنفسه از بلیه سالم کنند وتمام عیال ومتعلقان وچاکران قدیمه‌را در آتش سوزان گذارند[1] ودر میان دشمن گذارند مضایقه نیست والا هرگاه سلامتی همه را با دولت خود و صحت خود را با آسایش متعلقان تمنا دارند لازم‌است که‌توقف کنند. و باین نیرنگهای فریبانده و چرب زبانیهای بمکر آمیخته سرکار اقدس را ازمدعا ساکت نموده و عاقبت قرار براین شد که حاجی‌اکبرنواب[2] را به ایلچی گری و رسالت نزد محمدشاه فرستاده ازاینطرف نیزلشکری آراسته کنند. اگر امورات بدوستی بگذرد فبهاوالا احتیاط خصومت را داشته باشند.

پاره[ای] از این تصورات بیهوده کرده به سرهم‌بندی و شیطان‌خیالی آن مجلس را گذرانیده از آنجا برخاسته مجلس مشاورت را در

۱- نسخه مجلس گدازند.

۲- حاجی‌اکبرنواب: مصنف کتاب تذکره دلگشا از فضلاء و شعرای شیراز وداماد فرمانفرما. ف

مخالفت ولینعمت قرار دادند و قرارفیمابین دادند که راه اصفهان وعراق را بسته نگذارند که اخباری از جانب مخاصمین بسرکار اقدس رسد و اگر خبری باشد اول بخودشان رسیده تا برطبق مدعا معمول دارند و یوم چهارشنبه نهم وپنجشنبه دهم و جمعه یازدهم رانیز سرکاراقدس را بتدابیر باطله و مصالح پرحیله، امناءدولت بمسامحه و تردید گذرانیده گاهی خیال رفتن وپاره[ای] تصورات ماندن وگهی فکر مأمورفرمودن شجاع السلطنه را باطراف مملکت ولشکر آراستن مینمودند ولی ازملعنت و نمک بحرامی امناء دولت هیچ یک میسر نمی‌شد از اینکه کوکب اقبال در زوال بود همه‌اوقات بحیرت میگذشت.

گفتاردر بیان آمدن لشکرعراق و آذربایجان درخدمت فیروزمیرزاومنوچهرخان بفارس

وگرفتاری سرکار اقدس و شجاع السلطنه

مجمل از وقایع آنکه بعداز شکست یافتن شجاع و گمراهی در آن برف و نزاع که مذکور شد چون مشیت ازلی قرار در گرفتاری ایشان در آن‌وادی نگرفته بود ، بدان‌طریق که نگارش یافت استخلاص بجهت ایشان حاصل گردید تا خود را بدان زحمت و مرارت از چنگ دشمن رهانیده بخاك فارس رسانیدند. لینجی صاحب بعدازآن مقدمه تصورنمود که با قلیل جمعیت لشکر کشیدن به مملکت فارس خالی ازاشکال نیست.

بنارا بر توقف در قمشه گذارده فتح نامهٔآن جنگ‌را به دربار محمدشاهی ارسال داشت و نیز به‌نواب فیروز میرزا و منوچهرخان نگاشت و منتظر اخبار میبود . منوچهرخان که ازآن فتح نمایان اطلاع یافته دراصفهان درنگ ننموده با دوازده‌هزارلشکر ابوابجمعی خوددر خدمت‌فیروزمیرزا بقمشه آمده ملحق به لینجی‌صاحب گردید و چند روزی‌درقمشه درتهیه لشکر کشیدن بفارس مشغول بودند . درآن اثناءرسول ونوشتجات‌پاره[ای] فارسیان و معتمدان دولت فرمانفرمائی بایشان رسید که هنگام حرکت است تأمل و تکاهل بسی بی جهت ، هرقدرکه زودتر آئید بهتر است ایشان نیز فرصت را غنیمت شمرده به تعجیل تمام آمدند و همه‌جا بر شجاع ولشکر شکست خورده میراندند وبهرقلعه و حصاری که‌میرسیدند اهالی آن‌جا قلعه‌جات‌را گشوده و استقبال‌نموده تا به مشهدام‌النبی وارد گردیدند .

آمدن منوچهرخان به قمشه

منوچهر خان به‌تصور اینکه شاید تاب مقاومت نیاورده یا اینکه سرکاراقدس وشجاع از شیراز بدر رفته‌درممالک ایران شورش‌وغوغائی عظیم برپا کنند،بنا براطمینان‌ایشان عریضه [ای] درغایت‌دولت خواهی و مصلحت اندیشی نگاشت و به مصحوب رستم خان یوزباشی ارسال خدمت حضرت اقدس داشت . مضمون عریضه اینکه:

« بعداز وفات خاقان خلد آشیان اینگونه غایله و مخاصمت‌نباید درمیان شاهزادگان و بلاد ایران اتفاق‌افتد . همانا اینگونه اموراتاز نمک بحرامی و شیطنت پاره[ای] از مفتنین بوده است و سرکار محمد شاهی راضی براین‌واقعات و اتفاقات نیست . من که سالها نمک‌پروردهٔ

نامهٔ منوچهرخان به فرمانفرما

این دودمان میباشم واز جمله خانه زادانم، مأمورم که ازجانب محمدشاه با شما قرار ومدار داده اگر امورات فیمابین برطبق رضای طرفین بگذرد که بسیارخوب، والا امریست علیحده، و لینجی صاحب بالشکرابوابجمعی مأمور بجنگ و نزاع خواهد بود. مرا درین خصوص رجوعی نیست و انشاءالله بعدازشرفیابی خدمت شما امورها بطریق خاطر[1] خواهیم گذرانید که شما راضی باشید».

رستم‌خان یوزباشی همه‌جا آمد تا یوم‌چهارشنبه یازدهم هنگام عصری که سرکار اقدس بجهت خیالات سوارشده تشریف فرمای باغات حوالی شهر بودند که رستم‌خان وارد گردید. از اینکه صاحب خبران حضرات فارسی برسر راه بودند ایشان ازورود رستم‌خان اطلاع یافته میرزا محمدعلی‌وزیراورا نزد اینجانب آورده اینجانب رستم‌خان را برداشته بخدمت سرکار شجاع رفتم.

سرکار شجاع السلطنه بازبهمان الفاظ مغلظه وفرمایشات مشدده با رستم‌خان فرمایش وگفتگو فرمودند. درین اثناء سرکار اقدس تشریف آورده رستم‌خان بخدمت رسیده و عریضهٔ منوچهرخان را داده وبنظراقدس رسانید وامناءدولت که منظورایشان برتوقف ونگاهداری سرکاراقدس و شجاع السلطنه میبود درآن‌وقت مضمون عریضه منوچهرخان رادست‌آویز کرده مرغبات ومرحجات[2] چند بجهت توقف سرکار اقدس وسازش

۱- نسخهٔ مجلس و نسخهٔ دیگر خاطرخواه.

۲- نسخهٔ مجلس ودیگر کلمهٔ مرحجات ندارد ودرنسخه اصل هم مرجهات نوشته شده است.

با منوچهرخان بیان مینمودند. باری پس از ورود رستم‌خان وخبرآمدن منوچهرخان و لشکر عراق و آذربایجان غوغای عظیم در شیراز افتاده هرکسی بجهت حفظجان خودش بطرزی وطریقی حرکت مینمود وخائنین دولت در حرکت و جنبش آمده بودند. در آن وقت اجماعی بسیار از خلق ولایت و نوکر رکابی، درمیدانهای درب خانه جمع شده هیچکس نمیدانست که چه خواهد شد.

سرکار اقدس جمعی ازامناء دولت واهل مملکت را بجهت مشورت احضار کردند. ایلخانی و پاره[ای] دیگر که خیانت خودرا ظاهرساخته بودند جرأت حضور را نکرده عذر آوردند. میرزای وزیر باجمعی دیگر در مجلس شورا حاضر گشته آخرالامر قرار دادند که سرکار اقدس توقف کرده اکبرمیرزارا با حسن‌خان قاجار، ایشیک آقاسی‌باشی‌را نزد فیروز میرزا و منوچهرخان فرستند و بطریقی سازش و آمیزش کرده باشند.

تشویق به سازش

اینجانب در گوشه[ای] ایستاده مقالات هریک‌را برطبق مدعای ایشان شنیده دانستم که بسرکار اقدس که[1] تابحال تجربهٔ این گونه امورات دست نداده عاقبت، الامرآن نمک بحرامان سرکار اقدس را بحیله فریب داده بدست خصم گرفتار خواهند کرد و پیش خود تصور کردم که باید کاری کرد که سرکار اقدس روی توقف و آشتی‌را با خصم نداشته باشند ونتوانند تأمل کنند. درچارهٔ این کار بودم که در این اثناء غوغائی از درارگ بلندشد. رفتم که ملاحظه کنم دیدم جمعی حمال و خدام درارگ ریخته‌اند هرکس پلاس و اسبابی دارد، این خبررا که

۱- نسخهٔ دیگر «که» ندارد.

شنیده‌اند مخلفات خود را بدوش حمال داده از ارگ بیرون می کشند[1] که در خانه‌های شهر پنهان کنند و خلق شهر بدر ارگ هجوم کرده از ملاحظه حمال ایشان را اضطراب زیاد شده غوغائی عظیم بر پای گردیده است.

از ملاحظهٔ آن احوال بر این جانب حالی باقی نمانده چند نفری را سیاست کردم و آن مقدمه‌را دست آویز کرده بدر باغ ایستاده نظارهٔ نظاره گیان‌را مینماید ودر حضور سرکاراقدس فضاحی تمام نموده بعدبر درب باغ آمده رستم‌خان‌را دیدم که در جزو خنده و تمسخری مینماید. ریش‌اورا گرفته و چندمشت بر کلهٔ وی‌نواخته جمعی‌خودرا انداخته‌اورا از چنگ من رهانیدند. این فقره‌را که خلق ولایت دیدند اندکی از اضطراب برآمده و پاره [ای] خیالات باز داشتم و قرارشد فردا سان سپاه دیده خود بعزم مقابله و مقاتله فیروز میرزا و منوچهر خان بیرون روم و نیز سرکار اقدس که از مجلس برخاسته میرزای و زیربخانهٔ ایلخانی رفته پسر کلانتر و کدخدایان شهر را با جمعی از خوانین درب‌خانه و سرکردگان لشکر رکابی و غلامان قدیمی سرکار اقدس و شاهزادگان‌را احضار نموده‌فرمان محمدشاه‌را ونوشتجات‌منوچهرخان‌را در آن شب بجهة ایشان خوانده و بیان کرد که فردا صبح بایدسرکار اقدس و شجاع و سایر شاهزادگانرا تمام و کمال گرفته واموال‌ایشانرا ضبط کرده تا منوچهرخان وارد شود و نوکرهای قدیمی و جان‌نثاران حقیقی که پوست و گوشت ایشان و دودمانشان در عرض پنجاه سال

تصمیم‌مؤلف بجنگ

1ـ نسخهٔ دیگر میکنند.

از نمک آن دولت پرورش یافته وبجهت گذران هریک و آسایش ایشان سرکار اقدس و شاهزادگان چه قدر زحمت و خسارت کشیده بودند، در آن وقت پروردگی و نمک خوارگی پنجاه ساله‌را فراموش کرده بر آن خباثت تن در داده با مخالفین متّهد و همداستان گردیدند وهر کس دیگر از اقارب و همسایگان و آشنایان خود سراغ داشته، در ساعت ایشان‌را فریفته در نزد اصحاب ثقیفه[1] میآورند وبعلاوه نمک بحرامی خود، اصراری در حرامزادگی دیگران داشتند.

غرض درآن شب از نوکر و شهری دوازده هزار کس ازلشکریان بجهت ایشان مهیا گردید. آن جمعیت‌را فوج فوج دسته بدسته کرده وهر دسته‌را بسرکرده‌ای سپرده ایشانرا در میدانها وبرسر بروج مدینه تقسیم کرده قرار دادند که صبح بسیار زود هر کس برسر محله خود رفته اقدام برآن جسارت کنند. ازاینطرف سرکاراقدس اینجانب را احضارفرموده گفتند چه باید کرد. این جانب عرض کردم که این روزها عرض و اصرار کردم که خودرا بیرون‌ها کشیده از بعضی مفاسد ایمن باشید بسخن نمک ناشناسان فریفته شده توقف کردید. کار کشید باینجا که کشید و این اوضاعی که ملاحظه میشود مرا یقین است که تا طلوع آفتاب فردا کوکب اقبال ما همگی غروب کرده هریک بدست هزارنفر گرفتار خواهیم‌شد و من مصلحت شما دراین می‌بینم که شاهزادگان و نوکرهائی که در واقع از ایشان اطمینان باشد و من ایشانرا امین دانم

پیشنهادفرار

۱ـ نسخهٔ مجلس «سقیفه» واین صحیح واشاره است به اجتماع در «سقیفهٔ بنی‌ساعده» که بعداز رحلت پیغمبر اکرم خلافت ابوبکررا باعث شد.

بقدر یکصد سوار زیاده و کمتر بهم خواهد رسید اکنون ایشان را حاضر میکنم وبیست رأس قاطرتوانا در طویلهٔ خود آماده دارم. آنچه ازجواهر و پول نقد واسبابی که بقیمت بیش و بوزن کمتر باشد برآن بیست رأس قاطر در همین شب حمل نموده کلید دروازه‌را در دست دارم باآن مال و سوار بهر کجا که بخواهیم میرویم و اگر توانستیم ازهرجا لشکرجمع کرده و تهیه دیده بقدر قدرت، فساد درکار خصم خواهیم کرد و اگر نتوانستیم راه ما در دولت‌ها و اماکن مشرفه گشاده است بهر کجا که صلاح دانیم خواهیم رفت.

سرکار اقدس این رأی‌را پسندیده گفتند که چنین خواهیم کرد. در آن باب با شجاع السلطنه مشورت کردند. از اینکه گرفتاری ایشان امری مقدر بود شجاع عرض کرد که معاذالله که چنین خیالی بخاطر شما رسد که دولت و مملکت شما از دست بیرون رفته بدنام عام خواهید شد و من از منوچهرخان اطمینان کلی دارم که بطور خاطر خواه در خدمت شما رفتار خواهد کرد.

مخالفت شجاع السلطنه بافرار

سرکار اقدس مرا احضار کرده، فرمودند که شجاع راضی برفتن ما نمیشود چه باید کرد؟ این جانب که معاینه گرفتاری خودرا میدیدم و از جانب خداوند عالم همه آلام وشدت[1] را و جراحات و خفت‌وذلت در آن شب بر من محسوس شده بود[2] رعبی عظیم در خواطرم [کذا] بهم‌رسیده بود. از آن فرمایش بی اختیار گشته گریبان خودرا چاک زده عرض کردم شجاع نمیفهمد عاقبت خون تو و مارا خواهد ریخت‌وگردن

۱- نسخهٔ دیگر «شده». ۲- دراصل چنین است.

مارا بزنجیر ذلت گرفتار خواهد نمود . از وفور اصرار و ابرام من سرکار اقدس حیران گشتند با آقابابا خان[1] و میرزاحسن ناظر مشورت کردند ایشان نیز دست و پای خود را گم کرده نمی دانستند چه گویند وچه حرکت کنند . در عمر خود هر یک دولتی جمع کرده و تعلق ها بهمرسانیده یک دفعه در آن مصیبت ومخمصه گرفتار گشته چون بیدمولة لرزه براندامشان افتاده عرض کردند: درین شب مصلحت سرکار نیست بسبب اینکه مارا قوهٔ حرکت نیست و بنای حرکت را اگر فردا گذارند شاید که توانیم تدارکی کرده در رکاب بوده باشیم. تمام خیال ایشان بجهت چهار دینار مال دنیابود .

باری این جانب ناچار گشته رفتم شکرالله خان نوری را باخود متفق ساخته بحضور اقدس بردم . دامن سرکار اقدس را گرفته باِبرام تمام اورا ترغیب وتحریص برفتن مینمودم. دراین اثنا سرکار شجاع درآن مجلس حاضر گشته اصرار مرا دید زبان بهرزه گشوده و دشنام چندبرمن داد که می خواهی دولتی راتمام کنی. چقدراصرار درتباهی کارمی کنی. بعداز ملاحظهٔ آن رفتار گفتم که من تکلیف خودرا بجای آوردم. اکنون که از من نمی پذیرید باشد تافردا که به بینید دست شما از حیله و چاره گسیخته شود. اکنون که بنای شما برهلاک خوداست من نیز از شما عزیزتر نخواهم بود. در خدمت شما خواهم ایستاد تا عرایض من از خاطر شما محو نگردد . این را گفتم چون شب بانتها رسیده بود بجهت تدارک فردا بخانه رفتم.

۱- ترجمهٔ انگلیسی بعداز آقابابا خان لله باشی اضافه دارد. ف.

در آنشب شاهزادگانی که بودند از جمله والی و **سپه سالار**[1] وتیمور میرزا حسب الامراقدس عمله‌جات وغلامان خودرا بنا براحتیاطات یراق واستعداد درخانها جمع کرده ایشانرا بمواعید مشفقانه نگاهداری میکردند. آخرالامر از جانب اصحاب ثقیفه اخبار و رسولان متعدده نزد هریک از ایشان در خفیه آمده آنجماعت‌را بکلی پریشان نمودند واز آن بدطینتان یک نفر باقی نمانده بلکه اخبار آن داستان ونیت مفسدان را بما اظهار نکرده با دوشمنان[2] همداستان گردیدند و درآنشب غوغاوقیامتی درخانه های ما بهمرسیده بود که پایانی برآن متصور نبود. جمیع مادران و همشیرگان و متعلقانی که در مدت عمر سوای دولت و عزت ندیده بودند و ذلتی ملاحظه نکرده بودند، در آن وقت غفلةً ، چنان مصیبتی را ملاحظه کرده آن جمعیت‌را بآن حیثیت پریشان و بی سامان میدیدند ، گریه وبی‌قراری وسوگواری ایشان‌را ازکار کرده، آرام وقرارآن بیچارگان ضعیف‌النفس زایل گردیده‌بود. حالتی از ایشان ملاحظه‌میگردید که دل‌سنگ خاره بر بیچارگی و نالهٔ آنها کباب میشد و مانیزبعلت‌جراحات و خستگی های آشکار و شکستگی و آزاریکه متصل بهم روی میداد ، و صدماتی که متعاقب یکدیگر رسیده بود ، هروقت که تصور سواری و دربدری‌را میکردیم قبض روح‌شده هردقیقه مرگ را وهلاک خودرا از از حضرت باری میخواستیم . یکطرف ملاحظهٔ اقربا و متعلقان ، یک

پریشانی کار فرمانفرما

دوران سختی و بی‌سامانی

۱ـ کیخسرو میرزا سپه‌سالار یکی از پسران فرمانفرما .ف.

۲ـ دراصل چنین است و درنسخهٔ مجلس و دیگرد شمنان.

جانب گرفتاری در چنگ دشمنان و ملاحظه گسستن از دوستان وپیوستن با خصماء و معاندین ، حالتی برما دست داده بود که تقریری نیست . چنان حالتی را نمیتوان تصور کرد غیر اینکه هر شخص وارد شود و معاینه گردد .

خلاصه اینجانب وتیمورمیرزا قریب به صبح بخانه آمده نوکرها را متفرق دیدم . دانستم فردا بجهة ما چاره نیست . درصندوق خانه خود رفته چیزی که قابل بود علیحده کرده پاره[ای] در میان عیال وبازماندگان تقسیم نموده وپاره[ای] رادرمیان دو یخدان پیچیده آماده گذاشتم که اگر فرداشب سالم مانم وسرکار اقدس مایل برفتن باشند آماده و مهیا باشم . بعداز تدارك این فقرات عیال خودرا یک بیک بدرقه نموده و اخراجات داده هریک را بخانهٔ یکی از مجتهدین وپیشوایان دین برده محفوظ داشتم . در آن وقت صبح پنجشنبه دوازدهم اینجانب و تیمور میرزا اسلحه و رخت سواری پوشیده اسبهای خود را تا هوا تاریک بود بحصار ارگ کشیدم ودو یدك نیز بعلاوه اسبهای خود نیزآوردیم که اگر دعوا اتفاق افتد احتیاج نباشد وبه **ابوالحسن بیک** آدم خود گفتم که قاطر حاضر کرده در مرحلهٔ ثانی که اورا خبردهم دفعی آن یخدانهارا بقاطر بار کرده بدر ارگ حاضر گردد . بعدازسفارشات بلیغ جبه بر روی اسلحهٔ خودپوشیده بخدمت سرکار اقدس رفتم . درفکرفرار

سرکار اقدس که درآنشب تا بصبح بیدار بوده به **نواب حاجیه**[1]

---

۱ - **نواب حاجیه** دختر محمد قلی خان افشار بیگلر بیگی ناحیه اروس: مادر رضاقلی میرزا . ف .

قدغن فرموده که پاره[ای] از جواهر و اسباب‌را پیچیده و در یخدانها نهاده اراده داشتند که در آنشب بطرفی روانه شوند. اینجانب وتیمور میرزا که بخدمتش رسیدیم سؤال‌فرمودند درچه کارمیباشید‌عرض کردیم که عرایض‌ما بجائی نرسید و امروز احوال ما خالی از خطر نیست. فرمودند که شما طفل و نا آزموده میباشید فکر رفتن صحیح است ولیکن نه باین زودی. اگر امشب مجالی شود خواهیم رفت. شما در تدارك خود باشید. اینجانب با سرکاراقدس درگفتگوبودم که یکی‌ازخواجه‌سرایان آمد و گفت فلان غلام‌بردر ارگ بشما عرض‌دارد. این جانب بدرارگ رفته میرزاخان‌نام‌وبرادر مشارالیه که غلام اینجانب بوداورابداحوال دیدم. گفتم چه مطلب‌است؟ بیان کرد دیشب‌حضرات فارسی و جمع نوکرهای قدیمی شما با یکدیگر متّهد و همداستان شده اند که امروز اجماع کرده شمارا گرفته‌باشند و بدست منوچهرخان‌دهند. ازآنجمله‌آدم ایلخانی درعقب من آمده که مرا نزد ایشان برده باشد. حقوق نعمت شما بر ذمه من ثابت‌بود باآدم ایلخانی همراهی نکرده گریبان‌مرابدست آورده پاره کرد ومن‌از دست‌او بدر رفته خودرابجهت اخبار‌بشمارسانیدم که در عرض راه‌تفنگچی‌ولشکر شهری از نوکر و رعیت‌دیدم که‌باتفاق پاره[ای] از فارسیها برسر برج و دروازه میدوند و جمعیتی بی پایان با ایلخانی و سایر فارسیها اکنون رو به ارگ میآیند اگر دقیقه[ای] تأمل کنید همگی گرفتارخواهیدشد. من‌حق نمك شمارااز گردن‌خودبرداشته عرض کردم.

ایلخانی‌درپی گرفتن فرمانفرما

این جانب بعد از شنیدن این مقدمه سراسیمه بخدمت سرکار اقدس شتافته شاهرخ میرزا و اکبر میرزا[1] را دیدم که بخدمت سرکار اقدس میروند و اکبر میرزا لباس سواری پوشیده بجهت رسالت نزد منوچهرخان برود. اسبش را زین ولجام کرده آماده و مهیابود. کیفیت اجماع حضرات فارسی را با ایشان گفته تأکید درآمدنشان کردم و ایشان بخانه خود رفته اسبهای خودرا سوار شده بدر ارگ حاضر گشتند. اینجانب آدمی دیگر نزد والی فرستاده که زود خودرا رسانیده باش. دراثنای راه بخدمت شجاع السلطنه رسیدم دیدم با اضطراب تمام در میدان میدویدند عرض کردم عرضهای من اکنون بر شما ظاهر خواهد شد. و بعد من بخدمت سرکار اقدس رفته مراتب را عرض کردم. سرکار اقدس همینقدر فرمودند که تو برو دروازهٔ اصفهان را نگاهداری کن همینقدر کاری بکن تا چند دقیقه دیگر دروازه بدست دشمن نیفتد که خود را خواهم رساند. اینجانب از خدمت سرکار اقدس بیرون آمده و سرکار اقدس سراسیمه رخت پوشیده بیرون آمدند.

اینجانب بدر ارگ آمدم پسرولیخان[2] که اورا جان محمد خان میگفتند در روز پیش باسی‌سوار بخدمت سرکار اقدس مشرف گشته بود و سرکار اقدس از راه مرحمت منزل اورا درعمارات حواشی ارگ مقرر فرموده بودند. درآنوقت با سوارانش آماده و مهیابود. اینجانب اورا درآنجا دیده اسکندر میرزا برادر خودرا که بسن چهارده سال بود همراه

۱ - شاهرخ میرزا و اکبر میرزا فرزندان فرمانفرما. ف.
۲- ولیخان رئیس ایل ممسنی. ف.

او کرده گفتم شما در خدمت اسکندر میرزا رفته دروازه باغ شاه را که قریب بارگ میباشد تصرف نموده تامن خودرا بشما رسانیده باشم . ایشان نیز اطاعت کرده باتفاق اسکندرمیرزا روان شدند . دراین اثنا **میرزامهدی خان** داروغه را دیدم که باضطراب هرچه تمامتر روی بباغ میدود . گفتم مهدیخان تورا چه حالت است . گفت ازایلخانی و میرزا محمد علی وزیر و سایرفارسیان بخدمت سرکاراقدس پیغام دارم . گفتم بگو . گفت که حضرات گفته اند که شما گرفته و بستهٔ محمد شاه میباشید . درارگ رفته محصور گشته دست از پای خطانکنید . اگر ازارگ بیرون آمدید خون شمادر گردن شما میباشد . در همانجا باشید تا نواب فیروز میرزا و منوچهرخان وارد شوند . در پیش خود ملاحظه کردم که پیغام خوبیست همین پیغام سبب وحشت و بیرون آمدن سرکار اقدس میشود . به مهدیخان تأکید کردم که سرکاراقدس درباغ میباشند . بروعرض کن . مهدیخان بخدمت سرکار اقدس رفته ، تیمور میرزا را بتأکید تمام خدمت سرکار اقدس فرستادم . عرض کردم ای بیمروت بچه جهت توقف داری چراسوارنمیشوی اسب آماده همینقدر پای تو برکاب برسد بهرقسم است بیرون خواهیم برد . به تیمور میرزا گفتم که من درعقب اسکندرمیرزا و سواران ممسنی میروم برسر برج . تو ، بهر قسم است سرکار اقدس را سوار کرده آورده باش .

پیام فارسیان

تیمور میرزا که بخدمت سرکار فرمانفرما رفته بود بعداز رسالت مهدیخان سرکار اقدس حبیب الله خان را احضارفرموده فرمایش مینمودند که برو ایلخانی را خاطر جمع کرده بحضور آورده باش واورا اطمینان بده

فکر خام

که خوفی نداشته باشد و بحضور آید . تیمور میرزا که بخدمت سرکار اقدس رسیده و الحاح بسیار نموده بود ، فرموده بودند که من منتظر شجاع السلطنه میباشم ،شما ها بروید ودروازه‌را نگاه بدارید که اینک من و شجاع السلطنه هردو خواهیم رسید . تیمور میرزا را تاکید برفتن دروازه فرمودند روانه کردند. تیمور میرزا به اینجانب رسیده وفرمایش سرکاررا بیان نمود .

اینجانب و تیمور میرزا سوار گشته درعقب اسکندر میرزا رفته و حضرات ممسنی که به‌دروازه رسیده بودندمقارن آن‌حال **علی‌اکبرخان نفر وعباس‌خان عرب واحمدخان باصری** با هزار نفر تفنگچی برسربرج دروازه برآمده بودند. سواران ممسنی که ایشان‌را برسربرج دروازه‌دیده و دروازه‌را گشاده دیدند، فرصت‌فرار را غنیمت شمرده جلورا جمع کرده و اسکندر میرزارا در آن غوغا گذاشته، اسب‌انداز از دروازه بدر رفتند پاره[ای] تیر و تفنگ درعقب ایشان کرده بیرون رفته بودند. طفلی اسکندر میرزا که اورا بضرب گلوله گرفته ، آن طفل درحالت پیاده‌ناچار مراجعت نموده.

رسیدن‌فارسیان به‌دروازه

این‌جانب بعد از اینکه فرمایشات سرکار اقدس‌را شنیده روبراه نمودم . اکبرمیرزاو شاهرخ میرزارادر نزدخود سوار حاضر یافتم .ایشانرا باتفاق‌تیمور میرزا روانه دارک نمودم قدری جواهر و قلیل پول‌نقدی که ممکن بود بیرون آورده و بترك اسبها انداخته رو براه شدیم قریب به دروازه که رسیدیم اسکندرمیرزا را پیاده‌دیدم که همه‌جا میدود همینقدر بیان کرد که دروازه‌را گرفتند وسواران ممسنی‌رفتند و آنوقت گلوله‌تفنگ

مثل باران از سر برج دروازه برزمین میریخت . این جانب که کار را تباه دیده متحمّل به دروازه باغ شاه نشدم و روی به دروازهٔ اصفهان اسب انداختم . هرقدر اخوان گفتند که کجا میروی و چه میخواهی بکنی گفتم که جای تأمل نیست بهر کجا که من میروم شما آمده باشید . تصور کردم که این دروازه‌را از دست ما گرفته‌اند باید به دروازهٔ اصفهان رفت اگر اورا هم گرفته باشند انالله وانااليه راجعون . چاره مرگ است والا اگر آن دروازه بدست آید میتوان از شکرالله خان نوری[1] و قاجاریه که در آن محله هستند استمدادی نمود تا اینکه سرکار اقدس خود را بما رسانند و دروازه‌را نگاه داشت . اینقدر فرصت نداشتم که اسب یدك خود را به اسکندر میرزاداده باشم که سوار شود ، آن طفل را روانهٔ طویله کردم که برو اسبی سوار شده به زودی به دروازهٔ اصفهان آمده باش . همه جا اسب تاخته دسته به دسته فوج به فوج نوکرهای خودرا در راه میدیدم که یراق و اسلحه برخود ترتیب داده روی به دروازه‌ها میروند . ما نیز پایه های تفنگ را کشیده مستعد درروی خانه زین نشسته بودیم که اگر[2] دست اشاره بجانب ما کند شکمش را سفره کرده باشیم و درهمه جا اسب تاخته و فریاد میکردیم که اینک در جلو منوچهر خان و لشکر آذربایجان رفته چنین و چنان خواهیم کرد . عنقریب کله منارها از رؤوس سرداران و رؤسای ایشان در این میدان برپا خواهد شد . وبهمین منوال میآمدیم تاقریب به دروازه که رسیدیم ملاحظه کردیم که دویست سیصد نفر تفنگچی والواط شهری ایشان نیز رو به دروازه میآیند . اسبی درمیان آن جماعت انداخته وپایه های

۱ - درنسخهٔ دیگر و طوایف نوری اضافه دارد .

۲ - درنسخه دیگر کسی اضافه دارد .

تفنگ را کشیده که سلک جمعیت ایشان متفرق گردید . دروازه‌را متصرف شدیم .

تصرف یک دروازه‌بدست مؤلف

و از آنطرف،صبح که‌آدم‌اینجانب نزد والی رفته‌بود برادرمعزی الیه بمحض وصول این‌خبر سوار شده و با بابا مهدیقلی میرآخور برادر معزی‌الیه، باتفاق،درهنگامی که دروازه تصرف شده بود رسیدند .مزید برقوت شد و اسکندر میرزا هم‌از تعاقب‌رسید . در آنوقت**محمدرضابیک** میرآخور خودرا با اسب سرافراز سوار بود خورجینی اشرفی برترک **داشت** روانه خدمت سرکار اقدس کردم که بطالع سرکار دروازهٔ اصفهان را گرفته‌ام‌تا دشمن زور آور نشده‌است خودرا برسانید ویک نفر ازآدمهای شکرالله خان‌را در آن هنگامه دیدم گفتم برو به شکرالله‌خان[1] بگو:

مرا گفته بودی که از صد هزار
زره دارو برگستوانه سوار
چو بر گرددت روز یار توام
بگاه چرا مرغ زار توام

وهمیشه تورا ادعای مردی و اعانت خدمت وارادت باین دولت می‌بود . اکنون من با این‌چندنفر از برادران دروازهٔ اصفهان‌را گرفته‌ایم و منتظر فرمانفرما و شجاع می‌باشیم .از هرطرف دشمن زورآورشده‌است که دروازه‌رااز دست‌ما گرفته رنج‌مارا بیهوده کند . اگر تورا‌آدمی‌وطایفه

۱- شکرالله‌خان نوری فرزند میرزا اسدالله خان لشکر نویس و برادر میرزا آقا خان نوری اعتماد الدوله (صدر اعظم بعدی) وشوهرخواهر رضاقلی‌میرزا بوده است. ف.

باشد ده نفر، پنج نفر تفنگچی، که بما برسانی ما می‌توانیم دروازه را داشته وجان فرمانفرما را ازچنگ دشمن خلاص کرده بیرون برده‌باشیم.

وما خود در میان دروازه سواره ایستاده بودیم تصور کردیم که اگر اسبها را رها کرده بربالای برج برویم اسب را بدست هرکس که بدهیم بطمع مالیه که برترکها می‌باشد خواهند برد واگر بدست برادرها بدهیم هرلحظه تفنگچی شهری حمله‌آور می‌گردند و دست برادرها که گرفتار لجام اسبها باشد ونتوانند تفنگ انداخت دروازه ازدست میرود. ودر آنوقت همچنان صدای نالهٔ تفنگ وغوغای خلق ازاطراف بلند شده بود که از دود باروت چشم جائی‌را نمیدید وما را از بالای سر که برج دروازه باشد بسیار تشویش بود که مبادا غفلةً برج را گرفته مارا هدف تیر بلا سازند. جمعی از عمله‌جات و فراشان شاهزاده‌ها پیاده در آنجا ایستاده بودند پاره[ای] اظهار دلسوزی واخلاص‌می‌کردند. یک نفر از ایشانرا گفتم که تو دربالای برج رفته ملاحظه کن تفنگچی وجمعیتی هرگاه بخواهند از روی بدنه برسر برج آیند ما را خبرده تا اینکه بدفع آنها بکوشیم. آنشخص بربالای سر دروازه برآمده هردم او را فریاد می‌کردیم که کسی را می‌بینی جواب می‌داد که خاطر شما جمع باشد احدی نیست. شما بکار خود مشغول باشید در آن بین جمعیتی از بازار پیدا شده حمله آوردند به‌دروازه وبنای تفنگ‌انداختن نهادند وباشمشیر وخنجر برسر ما ریختند وازطرف خارج‌شهر نیز بقدر سیصد چهارصد رأس چهارپا والاغ ازدهات وقراء شهر غله آورده درمیان دروازه بطریقی

ریخته بودند که امکان عبور ممکن نبود واز دو طرف راه عبور ما بسته گردید ناچار پایه های تفنگ را کشیده اسب انداز برسر آنجماعت تاخته یکدست شلّیک تفنگ در میان ایشان کردیم و آنجماعت را برداشته مسافتی چند بردیم. ایشان نیز پاره[ای] دکان وخانه را سنگر ساخته مارا به باد گلوله گرفتند ومامراجعت به دروازه کردیم. کثرت چهارپایان هردم ما را از عقب آورده در جلو خصم می‌انداخت لابد وناچار جدال و کارزار می کردیم.

تیمور میرزا در آن گیرودار بجهت احتیاط و از اینکه می‌دانست عاقبت بیرون باید رفت به دکان خبازی رفته یک اشرفی بخباز داد ونان خواست. سه نان خباز بوی داده زیاده مطالبه کرد بیمروت خباز نداد. در آن اثنا، یک نان از دستش افتاد و نان دیگر را گلوله از بازار آمده در دستش متفرق ساخت. نان سیم را پیچیده درشلوار نهاده مراجعت بدروازه نمود. ازآنطرف آدم شکرالله خان که پیغام مارا باو رسانید درحالتی بود که اطراف خانه مشارالیه را الواط وجمعیت شهری احاطه نموده بودند و او خود با چند نفر از طایفهٔ نوری بام خانه را سنگر ساخته شعلهٔ تیر وتفنگ نائره جنگ را درمیان ایشان اشتعال داشته، بعد از وصول اخبار ازجانب ما جواب داده بود که من نیز بهمین بلیه درچنگ ارباب کینه گرفتارم. اگر دقیقه[ای] تغافل کنم یکنفر از طایفهٔ خود را دور کنم سینه‌ام آماج تیر وخانه‌ام تاراج و دستگیر خواهد شد و از آن‌جانب که محمدرضا بیک میرآخور را بااسب سرافراز بجهت آوردن سرکارفرمانفرما

سه نان به یک اشرفی

ازدم دروازه روانه نموده بودیم، قدمی چند که اسب رانده بود جمعی از اهل عناد درجلو او برآمده چون او را ازجمله نوکرهای اینجانب دانسته واسب او را شناختند او را ازاسب درانداخته وسر اورا شکسته، اسب را با یراق طلا و خورجین اشرفی نزد ایلخانی و میرزا محمد علی بردند جزو خزانه گردید.

اینجانب و اخوان بعد ازاخبار مأیوسی از استمداد شکرالله‌خان در دروازه اصفهان ایستاده منتظر سرکار اقدس درجدال با اشرارشهری و نوکرهای قدیمی خود مشغول بوده هر لحظه آنشخص قراول راکه برسر برج فرستاده بودیم فریاد می کردیم که اگر کسی از روی بدنه بر سربرج دروازه دید ما را اخبار داده درجواب می گفت که شما مشغول کار خود باشید. هرقدر سرکار اقدس را انتظار کشیدیم[۱] آثاری بظهور نرسید و صدای های وهوی و ناله تفنگ از شهر و خانه ها بلند گردیده هرلحظه جمعیت اعدا زیاده گشته جمعی از عمله‌جات و فراشان پیاده یک یک متفرق شده دفعه دیگر بقاعده معهود آنشخص قراول را بر سربرج فریاد کردیم که اگر کسی آید ما را خبر داده باش درجواب ما فریاد کرد که خاطر خودرا جمع دارید زیاده ازچهل پنجاه‌نفر تفنگچی برسر برج بیشترنیستند که به یکدفعه ازسربرج ودروازه چون درج ژاله [کذا] برسر ما گلوله تفنگ بارید. آنچه ملاحظه کردیم مجال توقف و درنگ را ندیده باخوان روی کرده گفتم که درمیان ما ومتعلقان وبستگان وپدر جدائی ومفارقت افتاده زیاده از این تأمل وتهور دیوانگی[۲] خواهدبود

در انتظار پدر

۱- نسخه‌اصل «انتظار» ندارد طبق نسخه مجلس تصحیح شد. در نسخهٔ دیگر «انتظار» بعد از هرقدر است. ۲- در اصل دیوانه گی.

بیکدفعه ازجای حرکت کرده ازدروازهٔ اصفهان برآمدیم. یکی ازنوکرهای قدیمی که همیشه اظهار ارادت و خدمت می کرد درآنوقت سرتفنگ را از تیرکش قلعه بردوش تیمور میرزا گذاشت و گفت چگونه [ای] که تو را بآتش تفنگ بسوزانم. تیمورمیرزا تفنگی ازبرای کلهٔ آن حرامزاده انداخت چون سر را در پناه دیوار پنهان کرد گلوله آجری چند بر سرش ریخته خود آن حرامزاده را نگرفت که از برج قلعهٔ اطراف ما را باران گلوله احاطه نموده وماخودرا دورتر کشیده روبسمت شمال روان شدیم. اگرچه هریک ازآن سهام آتشین فام بجهت ماپیکی بود ازاجل ومرگی مؤجل ولیکن چون حفظ سبحانی اقتضا نموده بود که چند روزی دیگر حیاتی از ما باقی باشد للهالحمد والمنه آسیبی از آنهمه گلوله بما نرسید مگر بریک اسب ما که اندکی ران او را خراشید. باری در آن وقت بدین تفصیل که نگاشته شد بیرون رفتیم. درآنوقت ما شش برادربودیم و چهار نفرنوکر همراه داشتیم وبعلاوهٔ اسبهای سواری، دواسب دیگر یدك داشتیم. اماازجملهٔ شش برادر: اینجانب وتیمورمیرزا واسکندرمیرزا و والی و شاهرخ میرزا واکبرمیرزا و ازجملهٔ چهار نوکر: حاتم ترکمان که در پنج سالگی شاه مرحوم بمن مرحمت کرده بود و از جمله نمک‌شناسان بود که همراه ما بیرون آمد ودیگری علی‌محمد بیگ نام جلودار تیمورمیرزا بود که اصلش زنگنه بود باتفاق ازشهر بیرون‌آمد و دیگری بابامهدیقلی میراخور والی که مردی پخته وکاردان وکارآمد بود در حالتی که فرستاده اینجانب والی‌را خبرکرده آنچه لازمهٔ خدمتگزاری[1]

(در حاشیه: نجات مؤلف وشش برادرش)

۱- دراصل ونسخهٔ دیگرخدمتگذاری.

بود نسبت به‌آقای خود نموده بی‌چکمه وشلوار بهمان حالتی که ازرخت خواب برخاسته بود سوار شده و همراهی کرده ودیگری حاجی اماسقلی نوری بود که درخدمت شاهرخ میرزا آمده بود و بجزآن یک‌نفر احدی از نوکرها اسلحه کاری همراه نداشته ولیکن اینجانب واخوان یراق و اسلحه مکمل و مستعد بهمراه داشتیم ولیکن آذوقه بهیچوجه نداشتیم مگر همان یک قطعه نانی که تیمورمیرزا از دکان خبازی گرفته بود. همگی‌چشم داشت‌بهمان یک نان داشتیم بعد ازاینکه اندکی ازحصار شهر دور شدیم، عنان اسبهارا کشیده وبجانب شهر نظر انداختیم‌قیامتی عظیم از غوغای خلق و صدای توپ و تفنگ بلند گردیده آواز رجال ونسوان هردم بآسمان میرسید. اشقیای فارس ونوکرهای‌نمک ناشناس ما هریک در لباس سرخ و بنفش خود را آراسته و برسر بروج و حصار

غوغای مردم شیراز

درفشی‌آراسته درعقب‌ما کواژه[1] میزدند وبیغاره[2] می‌راندندوبراستخلاص ما افسوس می‌خوردند. دقیقه که بنظر حیرت وتأمل درآن اوضاع[3] واز انقلاب روزگار عبرت گرفته روی به‌برادران و همراهان کرده گفتم که الحمدلله خداوند عالم جان ما را از بلیهٔ مفسدین شهری و دوشمنان[4] خانگی رهانید واینقدر برما رحم کرده است که درجامه رخت خواب[5] ما روی[6] ما را بطناب مکر وحیله نبسته‌اند که بدست دشمن دهند. اکنون

۱- کواژه طعنه، سرزنش ف. ۲- بیغاره: ملامت، طعنه ف. ۳- در نسخه دیگر اوضاع کرده. ٤- دراصل چنین است نسخه دیگر دشمنان.
٥- دراصل کلمهٔ رخت را بالای جامه نوشته‌است مثل اینکه میخواسته است جامه را معنی کند. ٦- بازوی. ف.

شش برادر از جان گذشته و از پدر ومادر و برادر و همشیرگان دست ـ
شسته‌ایم با آلات و ادوات حرب در روی چنین سرا کمب نشسته ، اگر
هزار سوار قصد جان ما را کنند تاقصاص خود را ده‌برابر نگیریم احدی
برما دست نخواهد یافت وحال اقتضای حقوق پدر چنان است که باید
باطراف مملکت تاخت وبه اکناف دول خارجه شتافت بزور یا بزر و به
خواهشگری یابلشکر، هرقسم که باشد سرکاراقدس را مستخلص نموده
شما برادران را درین خصوص چه درنظر است؟ آیا مرا درین خیالات و
زحمات که در پیش است همراهی ویاری خواهید کرد؟ یااینکه هریک
ازشما بمقتضای خیالات خود بخلاف یکدیگر حرکت کرده هریک بطرفی
خواهید رفت؟

در فکر رهانیدن پدر

برادر مکرم والی بیان نمود که اگرچه همیشهٔ اوقات که تصور
چنین روزی را در پیش خود می کردم بعلت سابقهٔ الفتی که در ولایت
کوه کیلویه و عربستان با **محمد شفیع خان نوبی**[1] و بعضی از مشایخ
اعراب داشتیم گریزگاه خود را وپناه خود را در آن مملکت می دانستیم
اکنون که درخدمت شما آمده‌ایم مرا اختیاری نیست بهرکجا که تشریف
برید من ملتزم رکاب خواهم بود و دقیقه[ای] از خدمت شما جدا
نخواهیم شد. سایر برادران بدانطریق جواب گفتند.

بعد ازاینکه برادران را باخود یک جهت ملاحظه کردم دانستیم
که خون ما برسر یکدیگر خواهد ریخت. بایشان گفتم اینطرف که شمال

۱ـ نسخه مجلس «نوئی».

شیراز واقع است وروی‌ما بدین سمت‌شده است، اگر بخواهیم بآنجانب رفته باشیم همه‌جا سرحدات قهار در پیش است و آثار آبادی ندارد . تمام راه را برف گرفته و امکان عبور نیست درین فصل زمستان بی بالاپوش دوشب که در برف وسرما بسر بردیم ما خودمان و مراکبی که داریم هلاك خواهیم شد وعلاوه درآنحدود آدمی باعرضه و وجود نیست که مقصودی از وی بعمل آید واز سمت شمال تامشرق ما راکه لشکرعراق وآذربایجانی گرفته و از جانب جنوب ما مقابل قبله مملکت را ایلات وایلخانی ومنافقین بند به بند بسته‌اند اگر عقاب شویم ازسرایشان نتوانیم پرید واگر پری گردیم از شرّ آنان نتوانیم رهید وآنچه ملاحظه میکنم جانب مغرب راکه به کازرون و طرف دشستان میرود بهتر و سالمتر از جهات دیگر می‌بینم . اولاً بعلت اینکه آن ولایت گرمسیر است اکنون گیاه صحرا اسب مارا سیر می کند واز آن گیاه ماخود نیزمی‌توانیم‌خورد و مدارا کرد که مطلقاً باحشام و آبادی نرویم و بالاپوش چندان ضرور نیست و بهمین حالت می‌توانیم بسربرد و ثانی اینکه ازجمله ولیخان و خوانین دشتی ودشتستانی اشخاصی چند که درآنجا و برسر آن‌راه هستند که هریك از ایشان را ما خود چندین مرتبه احیا کرده وجان ایشانرا از مهالك نجات داده بدولت و ثروت بی‌اندازه رسانیده‌ایم باین احوال بدرخانهٔ هرکس پناه بریم ما را حمایت کرده اعانت خواهند نمود و جان خودرا ازمادریغ نخواهند داشت وهمچنین میرزامنصورخان‌بهبهانی که چندین سال پیش او را درپناه خود داشته خدا می‌داند که چقدرها

تصمیم رفتن بسمت دشتستان

محبت دربارهٔ او کرده بودم واو نیزالبته حقوق ونمک خوارگیهای قدیمه را منظور خواهد داشت. از آنهمه ارادت کیشان که هستند دونفر ما را یاری ودستگیری کنند ساز سپاه خواهیم کرد واعاده می نمائیم، بقدرقوه کوششی بعمل می آوریم. اگرنامردی کنند وما رابه لشکرکشی امداد نکنند اینقدر خواهدشد که درنزد خود مخجول [کذا] نخواهیم بود. پس از مأیوسی از ممالک محروسه بدولتهای خارجه خواهیم رفت و ثانیاً اینکه اینجانب همیشه اوقات طالب حکومت بندر ابوشهر بودم مقصودچنین روزها بود که چنین حصن حصینی را انتظام داده امروز فایده از تصرف آنجاحاصل گردد ولیکن چون پیشنهادخاطرم همیشه چنین روزها بود [با] بالیوزوصاحبان انگریز که درآنجابودند وعبورمی کردند کمال رابطه واتحاد را دارم اگربه کازرون[1] رویم بسمت دشتستان وبندر ابوشهر و کوهکیلویه همه جا می توانیم بسربرده بسبب آنکه تمام راه گرمسیر است برفرض نامردی و بی غیرتی اهل مملکت، می توان بواسطهٔ بالیوز درجهازسر کار نشست از بندرابوشهر باماکن مشرفه ودول خارجه رفت.

حضرات برادران که مرغبات[2] بر رحجان بسمت غرب ملاحظه کردند همه تصدیق نمودند که آن راه بهمهٔ جهات بهتر است اکراهی که درنظر می آید این است که بسبب نزاع تیمورمیرزا باولیخان که تصور چنان میرود که اگر او ما را بدین اسب و اساس [کذا] به بیند امکان ندارد که از اسباب ما بگذرد ولیکن خوف ما از ولیخان خوف مالیه بود و هر طرف دیگر راکه ملاحظه می کردیم خوف جان درمیان بود

۱- در نسخه دیگر کازران

۲- در نسخهٔ دیگر مرغبات مرا

می‌دانستیم که اگر ولیخان اسب واساس ما را بگیرد خوف از محمدشاه ندارد که ما را گرفته بدست آنها داده باشد. باوجود آن حالت، چون نزد ولیخان خوف جان نبود همگی یکدل گشته روی بسمت مغرب نهادیم وهرلحظه درعقب نگریسته منتظربودیم که ازشهر، کی بجهت دستگیری ما بیرون می‌آید. و درآنحالت ازجان خود سیر گشته هر یک خود را به لشکری میزدیم و بهیچوجه پروای کشته شدن را نداشتیم. قدری راه که آمدیم چند رأس یابو درجلو چند نفر پیاده ازطاحونه میآمدند، چونکه بجهت آذوقه چیزی بهمراه نبود تا چارهمیانه[1] زرتی[2] را برداشته بجهت قوت خود واسبان برترك نهادیم. قدری که از شهر دور شدیم ملاحظه کردیم که در دامنه جمعی سوار اسب می‌تازند وسهیای نزاع میباشند واینجانب وبرادران گفتیم وتصور نمودیم که ایشان سوار فارسی میباشند که برسر ما آمده با یکدیگر عهد نموده تا نفری از ما باقی است نباید روبهزیمت نهاد وبقانونی که بایست روبآن سواران رفتیم. قدری راه که نزدیک شدیم چند تیر تفنگی از جانبین رد وبدل شد بعد ما را ایشان شناختند وما هم یافتیم که ایشان پسر ولیخان و کسان او می‌باشند که دوساعت پیش از این از دروازه برآمدند.

پس ازآنکه جان‌محمدخان، پسر ولیخان اینجانب را دیدنزدیک آمده عرض نمود که امروز بهتر از خانه ولیخان بجهت شما جائی‌نیست چنین وچنان خدمات بعرصهٔ ظهور خواهد رسانید وما هم که بهمین‌نیت

۱- همیان: کیسه ف.
۲- نسخهٔ مجلس «ذرتی».

ازین راه آمده بودیم او را اطمینان کلی داده که بجز بخانه ولیخان بجای دیگر نخواهیم رفت و **ملاعلی محمد** وزیر ولیخان که بهمراه جان محمد خان بود همینکه این فقره آمدن ما را شنید نزدیک برآن بود که شادی مرگ شود وبچشم خریداری دراسباب ما نظر می کرد. آن ناپاک چنان تصور نمود که عجب لقمهٔ چربی به نزد ولیخان خواهد برد هر لحظه که نگاهش برترک و بسته های ردیف می افتاد عقدهای[1] ملال و آرزویش گشاده می گشت و هردم که عکس لآلی اسباب مرصع برآئینه ضمیرش می تافت ازوفور انبساط خودرا نمی شناخت. چشمهایش درحدقه میرقصید و ازآن طلاآلات وافر خودرا چون گوسالهٔ سامری می دید. اگرچه ملعنت وشیطنت آن ناپاک را می دانستیم وهر یک بارها او را تجربه کرده شناخته بودیم ولیکن چون چاره نبود با اوسماشات می کردیم وهمراهی مینمودیم و آن ناپاک هردم نزدیک یک یک ما آمده جزو جزو اسباب را به نظر خریداری نگریسته و ثبت آنرا برمیداشت که مبادا چیزی از آن میانه بیرون رود وما همه خیالات او را می دانستیم ولیکن خوف جان ما را از آن راه می برد.

وزیر راهزن

باری با آن گروه بی سروپا همراهی کرده بهرخانه و معموره[ای] که می رسیدیم میرزا علی محمد ناپاک پیش آمده به آواز بلند می گفت قربانت شوم، سرکار اقدس حکم بفرمایند که رعایای خائن نمک بحرام را که بآقای خود خیانت کرده اند ایشانرا غارت کنیم تا عبرت دیگران

۱- دراصل چنین، و مراد عقده هاست. درنسخه دیگرهم عقده هاست.

شریک دزد و رفیق قافله

شوند. چونکه می‌دانستیم که عاقبت غارت خواهند کرد بلکه ما خود جزو واز جمله غارتیان ایشان خواهیم بود، اینجانب هم می گفتم بلی، مصلحت دولت را درست دیده‌اید که بیکدفعه آن بدطینتان در خانه مسلمانان ریخته سترعورتی بجهت احدی باقی نمی گذاردند ودرآنحالت اضطراب که می‌خواستیم زودتر رفته باشیم شاید کاری از پیش برده باشیم و جان خود را از مهلکه رهانیده باشیم، آن حرامزاده می گفت قربانت شوم، تأمل نموده که گاو و گوسفند غارتی را که ازهر کس آورده درجلو انداخته برده باشید. در حقیقت این‌جانبان را بجهت راندن گاو وگوسفند لازم داشته وما را معطل نموده وخود وسواران و همراهانش باز بجهت غارت باطراف صحرا می‌رفتند وتاراجی می‌آوردند و بدست ما می‌دادند که بجهت‌آنها برده باشیم.

باری، همه‌جا در آن ماهورات آمده تا اینکه بعد از ظهری به‌کاروانسرای «خانه زنیان[۱]» رسیدیم. از دور که سواد کاروانسرا پیدا شد جمعیتی بسیار از اهل‌قافله وتجار ملاحظه گردید که درآن کاروانسرا فرود آمده‌اند مال و دواب ایشان باطراف جویبار بچرا مشغول بوده. حضرات الوار که چشمشان بآن قافله در همچنان وهله افتاد گل از گلشان شکفته یا چون تشنه[ای] که بآب یا گرسنه[ای] که به کباب رسد درحرکت آمدند که ناگاه علی‌محمد نادرست فریاد کرد قربان طالع شاهزادهٔ خودمان گردم، که امروز خدا دشمنانش را یک یک بدست ما افکنده‌وسزای بدکاران را ازخدمتگذاری [کذا] ماجان‌نثاران‌داده‌اکنون

۱- در نسخه دیگر خانه رنبان.

وقت است که این قافله را تاراج کرده از مال ایشان بجهت شاهزادهٔ خودمان لشکر فراهم آورده دارالخلافهٔ طهران را تسخیر کنیم ودشمنانش را زنجیر سازیم. این مزخرفات را گفته و بجانب آن کاروان تاخته ، اینجانب تصور کردم که این واقعه منتهای بدنامی را بجهت ما دارد ومردم دور ونزدیک نمی‌دانند که ایشان خودسر ومختار دربن‌حرکات می‌باشند، لابد ازجانب ماخواهند دانست. ناچار درجلو آن مفسداسب تاخته، بهرقسم بود او را آرام کرده گفتم ندیده ونشناخته تورا چه باعث است که مالی چنین وافر را پراکنده کنی و ندانی چه بوده است بهتر چنان است که بملایمت رفته باشی ، پس از تحقیق مراتب اطراف کاروانسرای را گرفته آنچه مال هست ضبط کرده و بجهت ولیخان خواهیم برد.

ملاقات با خواهران وبستگان

بهزار جرثقیل و بسیاری از تدابیر او را بدین امر راضی کرده تا قریب به کاروان[1] رسید. داخل در کاروانسرا شدیم که دیدیم **ام‌الخاقان**[2] و جمعی از همشیرگان و متعلقان می‌باشند که قبل از وفات خاقان مغفور از راه عراق بزیارت عتباة عرش درجات رفته بودند. درآن مدت که در مملکت ایران اغتشاش بوده در اماکن مقدسه توقف داشته اینک ازراه بصره به بندر ابوشهر واز آنجا به کازرون وخانهٔ ولیخان آمده چون اخبار آمدن منوچهرخان و شکست شجاع السلطنه اشتهار یافته بود ولیخان

۱ـ نسخهٔ مجلس کاروانسرا.

۲ـ ام‌الخاقان دختر ارشد فرمانفرما وخواهر رضاقلی‌میرزا ف.

کمال خدمتگذاری [کذا] را نموده یکصد و پنجاه نفر تفنگچی از طایفۀ خود همراه و بدرقه ایشان ساخته که آنها را بسلامت بشیراز رساند و ساعتی قبل از ورود ما وارد آن کاروانسرا شده بودند و بهیچوجه اخباری ازآن مقدمات نداشته ونمیدانستند که برما چه گذشته است . ما برادران را که بهیأت اجتماع پس از یکسال مفارقت دید چنین یافت که بجهت استقبال او آمده‌ایم و درغایت مهربانی واشتیاق ازپرده‌های حجاب بیرون دو دیده وما را بر کشیده و تکلیف نشستن کردند . گفتم جای نشستن نیست و روزگار با ما درآویخت . مقدمات گذشته را بجهت ایشان بیان نموده ناله وافغان ایشان بلند گردید . بام الخاقان گفتم امروز مصلحت تو درآن نیست که به شیراز رفته باشی بهمراه ما آمده تا خود را بخانۀ ولیخان رسانیم تاچه مقدر بجهت ما شده باشد . جواب چنین گفت که مدت یک سال صدمه سفر را کشیده و مرارت دیده‌ام که بخانه خود رسیده و پدر وبرادران خود را دیده باشم ، حال که مأیوس گشتم اگر مرا بکشند که ممکن نیست تا اینکه خود را بخدمت پدر رسانم . زیاده از این قوۀ مسافرت را ندارم . هرقدر اصرار نمودم فایده نبخشید عاقبت ایشانراوداع کرده بتوهم اینکه شاید ازتعاقب ماسواری بجهت گرفتن مارسد اسبهای خود را میراندیم .

در آرزوی دیدار پدر

اما از آنجانب ملاعلی‌محمد حرامزاده ، که دندان خود را چون گرگ گرسنه بجهت آن زوار بیچاره تیز کرده بود بعد از اینکه دانست که ایشان متعلقان ما هستند در حضور ما نتوانست رفتار خلافی نماید

درهنگامی که ما بملاقات همشیرگان مشغول بودیم آن حرامزاده اتباع خودرا درگوشه[ای] احضار کرده مشغول مشورت[شد] وتاراج قافله را درمیان نهادو کسانی را که ولیخان بهمراه بجهت بدرقه روانه کرده بودایشان را گفت آنروز شما را همراه ایشان کرد و در خدمت اینان فرستاد، ایشان سلطان بودند اکنون دشمن براینها غالب شده مالی فراوانرا دراینصورت نتوان رها کرد که دیگری برده باشد. جان‌محمدخان با دوسوار بهمراه ما آمده ملاعلی‌محمدجمعیت الوار را درعقب نگاه داشته دور کاروانسرا را گرفته و آن بیچارگانرا عریان نموده هر قدر که ایشان عجز و الحاح بظهور رسانیده فایده نبخشید. عاقبت ملای ملعون بهریک از متعلقان ما اسبی داده از میان قافله روبشیراز روانه نمود و جمیع اساس و لباس آنجماعت را تمام و کمال‌ضبط وتاراج نمود وبر همان قاطرهای مکاریان بار کرده درجلو انداخت. بیچاره زوارهای برهنه وزار، روی به‌شیراز روان گشتند. واز اینجانب، ماآمده، تابجائی[که] آنجارا «چشمهٔ مروارید» میگفتند لحظه[ای] بجهت نماز پیاده شده گرسنگی بشدت زورآور گشته بود. بعد ازتفحص چند قلیل نانی که تیمورمیرزا داشت اورا درآورده چون اسکندر میرزا ناخوش احوال بود و طاقت گرسنگی را نداشت آن قلیل نان را باو داده پس از دو ساعت از شب گذشته وارد «دشت ارژن» گردیدیم. غارت‌زوار

چون مدت یکسال بود که آن‌قریه بسبب جور الوار آبادی نداشت و متنفسی در آن قریه نمی‌بود بعد از ورود آنخرابه و شکم گرسنه و تن

برهنه احوالی برما باقی نمانده بود. زیاده ازهمه‌چیز ملاحظهٔ اسبها را نموده‌ودرآنجا بعلت نبودن‌آذوقه‌بسیاردشوار بود لیکن هرطوری‌بود فرود آمدیم ولی ازشدت سرما ونداشتن بالاپوش چاره منحصر در توقف دیده درآن خاکستر وخاکروبه فرود آمدیم وازشدت سردی و برودت هوا تلی ازخاکستر بروی خود ریخته وعنان اسبها را در دست گرفته نشسته وازصدمه سرما ده نفر انسان و دوازده رأس حیوان درآن خرابه تنگ جمع گشته از خوف جان و صدمات بی‌پایان و تصورات پریشان گرسنگی و برهنگی و بی‌خوابی حالتی داشتیم که پناه بر خدا تقریری نیست. گرسنگی و برهنگی و بی‌خوابی زورآور گشته نمیدانستیم کدام درد را درمان کنیم ودر دفع چه غصه‌پردازیم. هنوز ازصدمات‌راه قمشه‌اعضای ما مجروح بود که درآن بلیه گرفتارآمدیم و از همه درد بتر اینکه باید مراقب آن گروه بی‌سروپا بود که نمیدانستیم که دوستند یا دشمن و ما را چنان مضطرب کرده که دقیقه[ای] ازفکر آنها غافل نبودیم و مراقبت احوال آنها را داشتیم که غفلةً مکری درکار ما نکنند. باری، بذلتی هرچه تمامتر و مرارتی سخت‌تر درمیان آن خاکسترها نشستیم و آنشب را بسر رسانیده که پایانی بر آن متصور نخواهد شد و ازجمله غرایبی که دیدیم درآنجا این فقره بود که پس ازآنکه اهل آن ده را الوار فرار داده بودند وجمعی راکشته بودند گربه [ای] چند که در آن ده بود بجهت سدجوع تا مردم خبر نیافته‌بودند ازگوشت آن کشته ها سدجوعی می‌نمودند و در آنشب جمعی گربه را دیدیم که ازشدت‌جوع

منتهای بیچارگی

بگرد ما جمع شده و پروائی از کشتن ننمودند وما را میگرفتند که شاید خورده باشند واین فقره درنظر بس غریب آمد.

پس از ساعتی که نشستیم گرسنگی برما بشدت زورآور گشته از جانی‌خان پسر ولیخان خواهش نانی نمودیم جانی‌خان سواری از تعاقب گوسفندهای غارتی فرستاده که گوسفندی آورده کبابی شود وسد جوعی نموده آنسوار هرچندتفحص گوسفندی نمود گوسفندی او را بدست نماید. گوساله گاوی تحصیل نموده وآن گوساله رنجور راذبح نموده رانی از آن بجهت ما آورد. چشم ما که برآن گوشت افتاد ازخاکسترهای نرم مانند اموات یوم‌النشور برآمدیم وهیزمی فراهم‌آورده آنگوشت‌را کباب کرده خوردیم. چون از گرسنگی فارغ گشته ازاینکه نمک بسیاری برآن ناپخته ریخته بودند عطش شدیدی غالب گشت. هرقدرتفحص آب کردیم نیافتیم و ظرفی که ده مثقال آب گیرداشته باشد بهمراه نداشتیم و ازآن قریه مسافتی بعید باید رفت تاچشمه [ای] که او را «چشمهٔ سلمان» میگویند. بهرتقدیر برادران اتفاقی کرده رو به دامنهٔ کوه روان شدیم. مسافتی بعید طی کرده که بدان چشمه رسیدیم مانند گوسفند سردر آب گذارده آشامیدیم و مراجعت بمنزل کردیم. مجدداً عطش غالب آمده بازکرهٔ ثانی بر آن سر چشمه رفته سیرآب شدیم. درآن شب چندین مرتبه[1] برسرآن‌آب رفته‌آب‌آشامیدیم‌واز هردفعه[2] عطش‌ما زیاده‌میگشت. کباب گوساله

بالاخره درآن نیمه شب درآن خانه نشسته‌بودیم که بیک‌مرتبه غوغای عظیمی ظاهر گشت از اطراف آن قریه، از حاتم ترکمان‌سؤال

۱- در نسخه دیگر «مرحله»

۲- در نسخه دیگر «هرمرحله»

نمودم که چه هنگامه‌ایست گفت که ملاعلی محمد و گروه الوار که در تعاقب بودند رسیدند وگفت این پارچهٔ حریرکه درگردن من است شخصی از الوار بمن دادوگفت ارمغانیست که از حضرات زوار غارت کرده‌ایم و بجهت توآورده‌ام. یقین کردم که‌آن ناپاك ها قافله رازده‌اند حاتم را گفتم برو درست معلوم کن. حاتم رفت ومراجعت کردوگفت آنجماعت‌را بکلی غارت نموده حتی اسباب و اوضاع ام‌الخاقانرا. ازاین مقدمه و رفتار ایشان قیاس کار خودرا نموده با برادران مشورت کرده در رفتن، و بودن باایشان از برای‌ماسم قاتل است هرچه از ایشان زودتر دور شویم بهتر خواهد بود. درآن نیمه‌شب سوار شده برف و سرما و چشمان پراز خواب اسب هارا لجام کرده از آنقریه بیرون آمدیم. هنگام حرکت ملامحمدعلی شالهای ترمه‌را بگردن انداخته وجبه های پولك دوزی که بجهت خلعت در صندوق خانهٔ ام‌الخاقان میبود پوشیده و با چند نفر از آدمهای خود که هریك کجاوه پوش و مفروش[1] پوشی را عوض جبه پوشیده‌بودند نزدما آمده ملاعلی محمد گفت قربان قدم شاهزادگان خودمان گردیم که ساعت بساعت‌شکاری تازه بدست ما می‌افتد واینها خلعت هائی‌است که شاهزاده بمامرحمت کرده است‌ما هم لاعلاج گفتیم مبارك باشد. الحق الحق این اسباب زیاد بجهت‌آنها بی‌مصرف‌بود که بارکرده وبارگرانی بود که بدوش کشیده به هرطرف میرفتند. این اسباب بجهت شما نوکرهای دلسوز ضرور بود که شب و روز بزحمت خدمت

ارمغان غارت

خلعت و تصدیق

۱- نسخهٔ مجلس‌ونسخه‌دیگر «سفرش» وصحیح است.

میکنید. پاره[ای] از این تملقات گفته یک یک الوار بدورما جمع گشته و هریک بر روی آن لباسهای چرب چرك مندرس جامه های زربفت و اطلس پوشیده بان هیئت باطراف ما حلقه زدند. ملای ملعون گفت درین نیمه شب کجا میخواهید بروید. گفتم از اینکه ماراخواب نمی برد لازم است قطع مسافت کرده زودتر خودرا بخانهٔ ولیخان رسانیم. جواب گفت که کوه پیرزن را برف گرفته وامکان عبور بجهت شما نیست وا گربروید تمام تلف خواهیدشد ومانیز خسته وبی حالیم از بس که درخدمتگزاری امروز سعی و کوشش نموده ایم یکنفر در خدمت شما نمی توانیم آمد. از این حرف بسیار متوحش شده بدو گفتم گرچه دوری از ملاقات شما امری است مشکل ولیکن رونده را باید رفت. زیاده متحمل نشده اسب را یکدفعه راندیم و از آن قریه بیرون آمدیم تصور کردیم در آن خرابه ها اگر پنجاه نفر غفلةً برسرما ریزند چه می توانیم کرداما درصحرا کوشش خودراسعی نمائیم.

باری ملای ملعون دید ما رفتنیم ناچار جان محمد خان را با دو سوار دیگر غفلةً[1] بهمراه ما روانه کرد. همه جا آمده تا باول گردنهٔ برف رسیدیم در آن نیمهٔ شب. خلاصهٔ کلام اینکه مرارت و صدمه[ای] در آنشب از آن برف و سرما، بیخوابی و بدحالی کشیدیم که تلخی آن صدمه تا عمر باقی باشد از مذاق خاطر فراموش نخواهیم کرد.

بالاخره دوساعت بصبح مانده بکاروانسرائی رسیدیم که برسر گردنه بود. نسیم سحری در جنبش آمده و نفس های ما قطع گشته قریب به هلاکت رسیده بودیم ناچار در آن کاروانسرا درآمده اسبهای گرسنه

۱- نسخه دیگر غفلةً ندارد.

وبرهنه‌را درطویله کشیدیم و برادرها تلی خاکستر وکات[1] بدورخود جمع کرده نشسته و بهرحالت خود افسوس خورده در آن روز چهارده فرسنگ آمده بودیم ویوم‌جمعه‌سیزدهم[2] طلوع صبح ازجای خودحرکت کرده‌سوار شدیم‌وازگردنه فرودآمده بصحرای «دشت‌برم» رسیدیم. قریب بگردنهٔ «دوختر»[3] ملاحظه کردیم جمعی پیاده از جلو میدوند که قبل از ما بگردنه رسیده و آن‌راه صعب‌را گرفته باشند. مانیز به توهم‌اینکه شاید ایشان حرامی‌باشند وآن تنگ‌رابخواهند برما بسته باشند بسرعت رفته‌مجال اینکه ایشان بتوانندراه‌را برما گرفته‌وبسته باشندباایشان [کذا] نداده همینکه دیدند که نتوانستند قبل‌از ما برگردنه رسیده باشندبدان کوه زده ازپی کار خود رفتند.

اندکی که از رفتن ایشان آسوده گشتم شخص پیاده[ای] را دیده که رو بما می‌آید. چونکه نزدیک رسید ومارا شناخت تواضعی بعمل آورده معلوم‌شد که ازکسبهٔ‌شیراز و آقا**هادی**نام‌و ازجملهٔ **قنادیان**می‌باشد و چون از قدیم‌الایام باولیخان آشنائی داشته حال قدری شیرینی بار نموده بجهت ولیخان برسم هدیه میبرد. پس از تعارفات یک دوجعبه حلوا بجهت ما آورده لحظه[ای] درسرگردنه توقف‌نمودیم وسرازیرشده به«نقش تیمور»رسیدیم. صحرائی‌چون زمرد سبزو خرم ملاحظه گردید هدیه شیرینی

۱- نسخهٔ مجلس«سیمات». نسخه‌دیگرسمات

۲- درحاشیهٔ نسخه‌ای که اصل قرار داده شده (نسخه متعلق‌باقای سعید نفیسی) نوشته شده ذی‌القعدهٔ ۱۲۵۰

۳- کذا ودر نسخهٔ مجلس. نسخه‌دیگر«دختر»

بنظر حسرت در آن صحرا و مرغزار نگریسته از اسب فرود آمده اسبهای خودرا بچرا سرداده که قدری از خستگی برآمده قوهٔ حرکت را داشته باشند و این‌جانب در گوشه‌ای آرمیده. شخص قنادی آقا هادی نام دلش بحال ماسوخته نزد برادران آمده استفسار کرده بود که بکجا خواهید رفت؟ گفته بودند که علی‌الحساب بخانهٔ ولیخان. گفته بود «دریغ از راه دور و رنج بسیار.» مگر شما ازجان خود گذشته‌اید که چنین اراده[ای] را کرده‌اید. اگر هریک ازشما راهزارجان باشد یکی‌را ازدست‌ولیخان بیرون نخواهید برد. منکه سالهای دراز میباشد که بااو دوستم وحقوق‌قدیمه برگردن او دارم، اکنون این الاغی که شیرینی برو بار کرده میروم در شب اول بهرقسم باشد این الاغ راخواهند برد. شب ثانی بنده‌را ازلباس خود عورخواهند کرد. درشب ثالث لازم است که کشف‌العورة بکازرون مراجعت کنم و تجدید لباس کرده رو بشیراز روم و هرساله وظیفهٔ من این است[1].

۱- حاشیه میرزامصطفی محرر کتاب: کلام شخص قنادی تمام‌مزخرف ولایشعراست زیراکه یک سال بجهت‌او که شیرینی‌برد بملاحظه طمع یاپاس دوستی، بعد دید که اول‌الاغ اورا برده وشب‌ثانی برهنه و عورش کرده وشب ثالث مکشوف‌العوره‌فرار به کازرون نموده‌است‌معلوم‌است، که‌چنین کسی‌دیناری نیزبوی نخواهد داد. درین‌صورت یکسال که تجربه حال خودرا کرد اینکه از اهل‌شهر بود و اسیر و گرفتار دردست او نبود. اینکه می گوید هرساله وظیفهٔ من این‌است که‌اینقسم برسر من‌می‌آوردصرف لایشعر گوئی‌ومزخرف گوئی‌است.

بقیه حاشیه درصفحهٔ بعد

خطر رفتن بخانهٔ ولیخان

درین صورت شما قیاس حال خود را کرده باشید که چگونه شما را با این دولت واسباب مسلم خواهد گذاشت . این امر ازجمله محالات است ومن که سیاق احوالات او را میدانم خاصه درین اوقات که باحسام الدوله دشمن است وخون ها درمیان ایشان اتفاق افتاده است . وبهیچوجه مصلحت شما رفتن ازاین راه نیست . حضرات اخوان مضطرب گشته نزد اینجانب آمده وفقرات سؤال وجواب فیمابین را بیان نمودند . آنشخص را طلبیده از آن استفسار نمودم که چه گفته آنشخص اعاده نمود مطالب خود را . گفتم مادربند مالیه نیستیم دست ماراکه نخواهد بست وبدست دشمن داد . گفت ، عجب از عقل شما که چنین تصورات راسی کنید . ولیخان ازین طرف مالیه شما را می گیرد وشما راباخود دشمن کرده واز آنطرف محمد شاه را با خود دشمن کرده و شمارا رهامی نماید . این چه عقلی است هرگز چنین کاری نمی کند که پس ازغارت کردن شمارا رها کند وخصمی محمدشاه رابرجان خود بطلبد .

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

هرچندهم که اغراق خواسته باشد بگوید لازم است که سال های دیگر نرفته باشد . بهرجهت اغراقی خنک وبی مزه است لمحرره ـ

«هیچ استبعادی ندارد که این قناد از ایادی و جاسوس های ولیخان بوده که در شهر شیراز یا کازرون برای تسهیل راه زنی های اویافروش ومعاملهٔ اموال مسروقه باواطلاعات میداده وواسطه بوده است و روی این روابط و استفاده هائی که از راه های دیگرازولیخان میکرده این خسارت و صدمه را برای اغفال وظاهر سازی تحمل میکرده است . ف . »

باری برادران نزد یکدیگر نشسته مشورت راندیم. بعضی خیال نمودند که بسمت کوهکیلویه باید رفت. لیکن آن راراه برف مسدود نموده محال بود حرکت بآنجا. بعضی دیگر را خیال حرکت بسمت لارستان بود که از آن راه هم بواسطهٔ اینکه معبر ایلات ایلخانی بود امکان عبور را نداشت.

تیمور میرزا گفت حضرات الوار اگرچه حرامزاده وناپاك میباشند ولی بی خبر اگر خود را بدرخانهٔ ولیخان رسانیم نهایت خدمتگزاری را بعمل خواهدآورد. چون تمام راه را برخود مسدود دیدیم متوکلاً علی الله توکل برحضرت باری کرده سوارشدیم وهمه جا آمده تاحوالی کازرون رسیدیم. چون حکومت کازرون از جانب نواب حاجیه مفوض به باقرخان پسر ولیخان بود همگی جرئت ننموده که بکازرون رفته؛ اسکندرمیرزا را بکازرون از تعاقب باقرخان فرستاده که اورا نزدما حاضر کرده باشندو خود درکنار«باغ نظر» در علفزاری پیاده گشته، اسب هارا به چرا رها نموده، منتظر اخبار از جانب باقرخان بودیم.

استقبال باقرخان از شاهزادگان

بعدازساعتی باقرخان باهزارگونه نقش و نگار خود را آراسته با سلاح طنازی و اسباب غمازی، درکمال خود سازی و سرمست از بادهٔ ارغوانی، و سادات وبازاری کازرون را نیزملتزم رکاب ساخته با تواضعی که مقتضی حکومت او ودربدری ما بود بظهور رسانید و بعدازاستحضار احوالات ما سخریه و استهزائی چند نموده گفت، اگر رای ما قرار گیرد بتدارك مافات، عنقریب بعمل خواهد آمد؛ دغدغه بخاطر راه نداده لازم است که بخانهٔ ولیخان رفت و در آنجا آنچه لازمه سعی باشد منهم خواهم نمود و پاره[ای] ازین مقوله سخنان بیان کرد و باتفاق ماسوار

شد ورو بخانهٔ ولیخان روان شدیم. در عرض راه باقرخان همه‌جا هم‌عنان ما بود. ازجلادت کردار خود وازحلاوت گفتار خود برآزارما میافزود گاهی غزواة خود را بیان کرده و برخی اشعار رطب اللسان را دفتر گشوده میخواند.

اینجانب از بابت طفره و گریز گفتم، که برادر عزیزوالی اطلاعی کامل ازتاریخ دارد واشعارراخوب می‌فهمد. باقرخان برادرمعزی الیه را تسخیر وزیر رکاب انداخته و مخاطب ساخته طومار اشعاررا درهنگام تاخت بجهت والی میخواند وبرادر معزی الیه حتماًمقضیاً[1] تملّقات نموده تاویلات غریبه وتعبیرات عجیبه بجهت هریک از آن اشعارنامربوط مینمود و باقرخان راهر لحظه از آن توجهات حظی وافر و نشاطی مفرط حاصل میگشت و برادران از آن حالات و از این گونه مقالات در تحیربودند و گاهی میخندیدند وطی مسافت مینمودند. بحث ادبی

وازجمله اشعاری که مذاکره شد شعری که درخاطراست گفته بود:

شهان با زور وزر کشور گرفتند مه من یک نظر کشورستان کرد

واورا اعتقادات بسیار و تحسنات بیشمار و استعارات لفظیه و معنویه درین شعرمیبودو برادرگرام والی که‌طرف توجیه بودمذکور داشت که یک توجیه‌آن این‌بود که اگر پادشاهان بزور وزر کشور گرفته‌اند معشوق‌من از نظر کیمیا اثر که بهرچه نظر اندازد فوراً اورا اشرفی«کشورستان» خواهد کرد. و غیرازین نیز معانی چندشیرین‌ولطیف برآن شعر کرده‌و بهمین‌طریق از کازرون تا«تنگ‌ترکان» راه‌راطی کرده

۱- درنسخه دیگرحتما مقضیاوغلط است.

و هرلحظه باقرخان مارا ازخدمتگزاری ولیخان امیدوارمیساخت تاهنگام غروب وارد احشام ولیخان گشتیم.

غفلة بدر چادر ولیخان پیاده شده ولیخان که همیشهٔ اوقات از نوکرهای ما کوه بکوه فرارمیکردوا گراحیاناً نوکری از مامیخواست اورا ملاقات کند حتی چاقوئی که درجیب داشت بیرون میآورد، درآن وقت بی خبر چندین شاهزاده را بردرچادرخود دید؛ مشخص است که چه قدر توهم خواهد نمود. بمحض اینکه چشمش برما افتاد تفنگ خودرا برداشت وازدامنه کوه بالارفت و جمعیت خودرا فریاد کرد. باقرخان پسرولیخان رفت واورا ازگزارش احوال ما اطلاع داد. ازکوه بزیر آمده در پای ما افتاد و گریبان چاك زده اینقدرگریه کرد که ازگریه او احوال ما متغیر شده بعدازگریه و زاری بیان نمود که جان من در راه شما می باشدوبقدر قوه کوتاهی نخواهم کرد. زیاده از حد اظهاراخلاص نمود. دفعی چادری علیحده بجهت ما برپانمود و فرش کرده مارادران چادر بردند. خود و طوائفش کمر خدمتگزاری را برمیان بسته که زیاده از حد مارا از خود خوشنود داشت.

درخانهٔ ولیخان ومهمان نوازی او

باری اوضاع غریبی درچادری که بجهت مازده بودند پدید آمد. سیاه چادرمندرسی بودوپرده[ای] که بجهت سردی هوا بدرچادرآویخته بودند پردهٔ کشمیری که لااقل یکصدتومان قیمت آن میشد وفرشی که انداخته بود سرانداز آنرا شال کشمیری بسیار ممتاز که سیصد تومان قیمت آن بوده یک باریکه آن فرش نمد تفتی بود، ودیگر کهنه بوریائی سوخته که یک وجب خاکستر روی آنرا گرفته بود و قالی وسطش پاره

زشت وزیبا

گلیمی بود . کاسه بشقاب آبخوری که میآوردند ، کاسه بلورالماس تراش و بشقاب آن کوزگی شکسته بود که بر روی آن نهاده و ظروفی که در مجموعهٔ شام و نهارش میبود در یک مجموعه ظروفی از بلور وظرفی از کوزه‌شکسته و ظرفی از چینی وظرفی ازمس می‌نهادند . خلاصه هرچه از هرجا سرقت نموده بودند بهمان قسم بجهت رفع ضرورت نهاده بودند ؛ وترکیب وتناسب اجزاء هیچ ملاحظه نکرده بلکه اعتنائی نداشتند . خلاصه تماشای غریبی از آن اوضاع و اسباب و اطوار حضرات الوار میکردیم و در آنشب غذائی در نهایت لذت صرف نمودیم . میل بخواب کرده میخواستیم یراق واسلحهٔ خود را ازجهت احتیاط بیرون نیاورده باشم ولیخان خودآمد واسلحهٔ مارا بیرون آورده گفت تامن زنده هستم و شما در خانهٔ من میباشید آسوده باشید و خود با طایفه و قبیله‌اش ازخانهای خود بیرون رفته قراولی مارا ازهرطرف بیرون نموده و راه‌را مسدود کرده تا صبح بحراست و محافظت مامشغول بود .

رسیدن ملای غارتگر

و در آنشب ملای طرّار با تاراج و غنیمتی بیشمار که از حوالی شیراز اززوار حاصل کرده بود وارد نزد ولیخان شده غنایم مذکور را از نظر خان معزی‌الیه گذرانیده آنچه لایق خزانه بود درکنج مغاره وشکم احجار خاره پنهان و ذخیره گردیدو انعام[1] سزاوار انعام وشایسته اکرام خان کثیرالاحترام نسبت بزیردستان و ایتام میبود درمیانهٔ هوا-خواهان وعمله جاتش تقسیم نمودو هریک‌را ازآنغارت قسمت وبهره[ای] رسیده‌چون‌ما درآنشب تازه مهمان و نورسیده بودیم رخت‌خوابی پاکیزه نبود که درآن آسایش کرده باشیم‌فرش های زری وترمه‌را باپالش های

۱ـ دراصل چنین است . وآقای فرمانفرمائی به«آنچه‌سزاوارانعام» . اصلاح کرده‌اند

بسیار نرم نزد ما فرستادند و ما نیز چون مال خود میدانستیم در کمال آسایش در آن جامه ها بخواب رفته، اندکی که چشمهای ما بخواب گرم شد آواز غرش نقاره‌خانه بیکدفعه بلند گردید. سراسیمه از خواب جسته ملاحظه کردیم که پنجاه نفر عمله نقاره‌خانه اطراف چادر ما را احاطه کرده سرهای سرناو کرنا را درچادر کرده صور اسرافیل درچادر ما ودرگوش ما میدمند. حیرتی بسیار از نوبت[1] زدن ناهنجار ایشان نموده آخرالامر مشخص شد که خان باعزوشأن، با یاران، در آن کوهسار میگسار گشته تا نشاط باده ونشأه غنیمت بی اندازه، دماغ جانش را معطر ساخته، سبب مهمان نوازی گشته، مطربان خاصه‌را حکم رفته که در عالم رؤیا از نغمهٔ سرنا بجهت ما بزمی لایق ترتیب دهند.

سازونوای بی هنگام

بنابراین بدین گونه تکلفات ازمراسم تعارفات ایشان بظهورمیرسید تا طلوع صبح ایشان سازنده و ما رقاص بودیم تا چشم برهم نهاده بودیم که از آن آواز دلخراش ازجای جسته پردهٔ گوش میدرید. هرقدر اصرار میکردیم که دست بر دارند و بگذارند که قدری چشمهای ما گرم شود بلکه پس ازاین بدخوابی‌های سفر بخواب رویم ازما نمی‌پذیرفتند ومی گفتند که حکم بدین گونه شرف صدور یافته که امشب را نخفته ودرخدمتگزاری باشیم. خلاصه آنشب را هم بدین رنج و تعب گذرانیده یوم چهارشنبه دهم[2] صبح زود برخاسته لباس پوشیدیم وبرجای خود نشسته بودیم یکی از آن الوارزاد یدیم که کجاوه پوش ماهوت را بطریق چوخا پوشیده و قاطمهٔ سیاهی‌رابر کمر بسته وبادیج ترمه کرمانی که در هنگام غارت

۱- نوبت در فارسی بمعنی هنگام نواختن کوس یا دهل ف.
۲ - درنسخهٔ دیگرشنبه چهاردهم وصحیح است

زوار، آن بادیج[1] راچند قطعه کرده بودند قطعه[ای] ازآن بادیج را برروی کلاه نمد برسر نهاده و گاوصندوق عظیم برکتف گرفته روی بچادرما می‌آید . اورا بدان هیأت که ملاحظه کردیم از شدت خنده قریب به غش گشتیم. نزدیک که آمد معلوم شد که فراش باشی خان است. این گاوصندوق را که بازکرده ازهرقسم حلویات وشیرینی آلات دارالسلطنهٔ اصفهان بود ندانستیم که درکجا غارت شده بود. خلاصه بسیاری شکر نعمت خان را بجای آورده سیاحتی در قدو بالای فراش باشی میکردیم. باو گفتم، این لباس قشنگ راازکجاآورده‌ای گفت: «کربون امام حسین بروم سی بند گونش سمقاة فرستیده[2]». امروزولیخان شما را درچادرخودش مهمانی کرده واز برای شما این صندوق شیرینی را فرستاده که دهن خودراشیرین کنید. پاره[ای] بصحبت با فراش باشی مشغول گشتیم. پس از ساعتی ولیخان وآقاخان دشمن زیاری باسه‌چهارهزارنفر پیاده و جمعیت مستعد بااسباب واسلحه نزدما آمدند. بعدازلوازم احوالپرسی وتعارفات؛ ولیخان بیان کرد که امروز در چادرما نهاری ناقابل ترتیب یافته اگر درآنجا نهار ایلاتی میل فرمایند منتی برمن خواهد بود . بنابر خواهش او از جای برخاسته‌روی به‌چادرولیخان نهادیم. ازدورکه‌ملاحظه کردیم مطربان دوشینه را دیدیم که هریک از غارت زوار ،لباس‌سرخ و زرد جایزه و انعام گرفته‌وزینت بروودوش خود ساخته درمیان چادر بکوبیدن نقاره خانه مشغولند. درون چادرکه رفتیم و نشستیم بطریقی که‌مذکور گردید فرش آنجارا از چندین وصله نو و کهنه فراهم آورده بودند

---

۱ - درنسخهٔ دیگر بادیج . ۲- نسخهٔ‌مجلس فرسیده. معنی‌عبارت که بلری اداشده‌است: قربان‌امام حسین بروم که برای بند گانش سوغات فرستاده.

وپرده های پولک دوزی را برسم زینت وآرایش بدرختان کنار وبلوطآویخته نقاره‌چیان را ملاحظه کردیم هریک لباسی ازاسوال تاراجی برعضوی غیر موضوع له بزینت داده یکی از آنجمله دوعدد روی تکل[۱] یکی مخمل و دیگری ترمه کرمانی قسمت ها و رسیده یکی را بر پشت بسته ودیگری را بر سینه نهاده و بند متکائیرا باشده درروی آنها بسته با کلاه نمد مندرس وپیراهن آبی چرک که تا زانوی آن در لجن فرو رفته بدان هیأت سرنا میزد و دیگری پاره لحافی را سوراخ کرده دست درآورده بآن هیأت طبل مینواخت. خلاصه بهریک ازآن فرقه که غنیمتی رسیده بود بدین طریق بر خود زینت داده بود.

آرایش اطرافیان خان ازسهم غارت

در آن میانه انچمک ماهوت سبزی که آستر آن پوست گوسفند اسمعیل ذبیح (ع) میبود ازمرحوم **حاجی قنبرعلی خان** به پسر ارشدش **لطفعلی خان** بالارث والاستحقاق رسیده در اماکن مشرفه متبرک که اورا تبرک نموده بود؛ از آنجائیکه مشهورچنان است که عمل صالح را شیطان لعین ترغیب بکفروزندقه میکند ازاتفاقات، آن انچمک متبرک که قسمت نقاره‌چی باشی گردیده بود اورا منقلب بر دوش گرفته با کلاهی که دم روباه بر کله اش میبود بترقص مشغول بود. و همچنین پیشخدمتانی که آب وقلیان می آوردند هریک بدان مخلفات مختلف وجود خود را آراسته کاسه بشقاب و قلیان مذکوررا درمجلس میآوردند و از ملاقات هریک اینقدر ضحک و خنده برما دست میداد که پایان نداشت و پاره[ای] اوقات

۲-بروزن بغل: پوشش الاغهاوقاطرهای اعیانی برای سوارشدن، که بطرز خاصی دوخته می‌شود ولائی هم دارد.

بر حال زوار بیچاره دلهای ما میسوخت و چاره هم نداشتیم . بهمان قسم تماشای اجزای مجلس را میکردیم و میگفتیم « الله‌الله که تلف کرد و که اندوخته بود .» تا هنگام نهار خوردن رسید . ناظرخان که برادر ملای شیطان بود و اورا ملا **محمد جعفر** میگفتند شنیده بود که نجبا و آزادگان زیر جامهٔ قصب قرمز میپوشند و مدتی بود که زیرجامهٔ قرمزش نقش ضمیر گشته تا اینکه بمضمون اینکه عاقبت جوینده یابنده بود در آن اسباب تاراجی، باران چوخای[1] **حسن خان** جغنی اورا قسمت گردیده، اینکه آن روز هریک از جماعت الوار خودرا باالبسهٔ فاخر آراسته بودند فرصت اینکه باران چوخا زیرجامه کند فوت میگردید . عجالةً بجهت اقدام در منصب نظارت و خوانسالاری و اظهار در مهمان نوازی دوپای خودرا در آستین چوخا نموده دامن پشتش را برگردانیده و دامن های پیشش را از میان دو شاخ برآورده شال گوش پیچ **ملا عبدالله** معلم را بر روی آنها محکم بسته وقبائی قره‌باغلی یراق‌دار بر روی آن پوشیده و مجری فرنگی که سرش را شکسته بودند دوغ کرده در دست گرفته بآن هیأت و صورت در جلو نهار می‌آمد و دیگهای طعام و بره‌های بریان برسنبه های تفنگ زده در عقب ناظر به مجلس درآوردند . چون سفره پاکی نبود چندطاقه از کفن‌های نوشته‌را که از مال زوار بیچاره آورده بودند بعوض سفره انداخته و دیگهارا برآن کفنها گذارده هرلحظه ازوقوع آن امرهای غریب، احوالی درخود مشاهده میکردیم و بر خرافات آنجماعت تحیر کرده سربگریبان فکرت فرو میبردیم و بهر قسم که بود نهاری صرف گردید . سفرهٔ غم‌انگیز

۱- چوخا : لباس پشمی ضخیم که چوپانان می‌پوشند . ف .

بعد از نظافت از آلایش غذا ، ولیخان‌را در گوشه[ای] احضار کرده از گذارش [کذا] احوال‌وتفکر درمآل‌و عواقب کاربا اوصحبت‌در میان‌آوردیم .

بعداز گفتگوی بسیار ولیخان بیان نمود که احوالات من ورفتار من در معیشت واموزات برشما ظاهراست وسیدانید که قوهٔ‌خدمتگزاری دیوان‌را ندارم وهرکس که حاکم باشد لامحاله لازم‌است که من از وی گریزان باشم زیراکه سیاق سلوك من با خدمتگزاری دیوان جمع نمی‌آید و اگرترك شیوه خود کنم، این‌جماعت‌از دور من متفرق‌میشوند و تنها خواهم ماند آنوقت تلف میگردم و بدین سبب خواه وجود شما در دست‌باشد وخواه نباشد که‌من بدولت‌محمد شاه خدمت‌نخواهم کرد . چه بهتر از این که دست آویزی مثل شما در دست باشد و بهوای خدمت شما از هرطرف جمعیت فراهم آورم و کارهای بزرگ از پیش برده باشم .

قول‌خدمتگزاری

اکنون مصلحت کار دراین‌است که ارقامی‌چندبمیرزا منصورخان و خوانین کوهکیلویه نوشته شود که جمعیت خودرا برداشته واردشوند و من نیز کاغذی‌بایشان خواهم نوشت که‌تغافل در خدمت نکنند وشما خود با دونفراز برادران بطرف دشتی و دشتستان رفته خوانین وحکام آنجارا روبخود کرده لشکر آنجارا برداشته وارد شوید و سه برادر دیگر خودرا در اینجا گذاشته‌آنچه جمعیت دراینجا موجود است باتفاق‌باقر-خان‌برداشته‌بشیراز روید .اگرلشکر عراق وآذربایجان بشیرازآمده باشند

وتصرف شیراز ممکن نباشد حوالی شیراز راتاخت وتازنموده، دراستخلاص سرکار اقدس مساعی جمیله بظهور رسانیده واگر لشکر عراق ومنوچهر خان هنوز وارد شیراز نشده باشند که بخدمت سرکار اقدس عریضه نگاشته و پیغام فرستاده بهر قسم که دستورالعمل واحکام بایشان برسد از آنقرار معمول دارندو اگر در خدمتگزاری، دونفرازفارسیان بامن متفق گردند امیدوار چنانم که آب رفته‌را دوباره بجوی آورده باشم.

این فقرات‌را شنیده و برحسب مصلحت‌وقت بصواب وصلاحدید ولیخان تن در داده ، گفتم، اکنون که بخانهٔ تو آمده‌ایم ، لازم است که از مصلحت تو بیرون نرویم‌واز قرار دستورالعمل وی‌ارقام‌ونوشتجات بهرجا نوشته باطراف بلاد محروسه ازولیخان آدم روانه کردیم ولیکن دقیقه[ای] از برای‌ما آسایش و اطمینان از ولیخان نبود. جماعت‌الوار چون گرگ و ما چون گوسفند سلیم در نظر ایشان مینمودیم. وهردم از روی اشتها وغایت تمنا، نگاه آه آلود باسباب واساس[کذا] مامیکردند واز جواهراتی که برما گمان میداشتند جوهر ارواح ایشان از جسم حیوانی نزدیک به پرواز میبود ولی از خوف ولیخان نفسی از ایشان بیرون نمی آمد.

الحق کمال محبت‌را در هرباب ظاهر ساخته پاره لباس واساس ازقبیل فرش و ظروف و بعضی خورده ریزهای دیگر که ضرور بود بما داده ، بعدازسه روز از توقف‌ما قرار داد که این جانب و شاهرخ میرزا ووالی‌بطرف دشتستان بجهت استمداد رفته ، تیمور میرزا و اسکندرمیرزا بسمت دشتستان
و اکبر میرزا نزد ولیخان توقف کنند و در آن چندروز باستعدادوانتظام

«قلعه‌سفید» پرداخته واز هرجاآذوقه وسرب‌وباروت بقلعهٔ مذکور کشیده آنجارا مأمن‌سازند. وحالتی غریب بجهت‌ما بهمرسیده‌بود، که اگرولیخان میگفت شما در اینجاتوقف کنید و از هرجا جمعیت فراهم‌آورده معاودت به شیراز خواهیم کرد،ازاین‌سخن خیالی‌بجهت‌ما بهم‌میرسید که ولیخان در بارهٔ ما البته درفکری خواهد بود و به تشویش می افتادیم ، واگر میگفت لازم‌است شما بروید،تصور میکردیم طمعی در مال‌ما کرده‌است در اینجا چون خانهٔ خودش می‌باشد نمیخواهد جسارتی بما کرده باشد تصور کرده است که مارا از خانه خود بیرون و دورکرده در تنگنای تنگ‌ترکان آنچه لازمه فطرت ایشان باشد بعمل آورند وآن بیچاره‌هم از تشویش‌ما حیران شده نمیدانست‌چه کند .

آخرالامر بهمین قسم‌قرار یافته بعد از ظهر سه شنبه شانزدهم[1] برادران‌را در خانه ولیخان گذاشته وداع باایشان کرده‌از خانه‌ولی‌خان بیرون‌آمدیم. بعدازقطع‌مسافت تنگ‌ترکان‌باول صحرای «کمارج» که رسیدیم. چندسوارازدورنمایان‌شده نزدیک‌رسیدند معلوم‌شد **مرادخان**‌نام **بکش**‌است که‌از طوایف‌واقارب ولیخان‌میباشد. از صفحه‌دشتستان‌بخانه ولی‌خان میآیند. تحقیق اوضاع دشتستان و احوال خوانین آنسامان را از وی کرده بیان نمود که خبر پریشانی دولت شما و آمدن شش‌نفر از شاهزادگان بخانه ولیخان در آنصفحه انتشارکلی یافته، **محمدقلیخان** برادر ایلخانی ، باشارهٔ برادرش جمعی فراهم آورده از هرطرف و تمام

۱ـ در حاشیهٔ نسخهٔ‌اصل (نفیسی) نوشته شده ذیقعده ۱۲۵۰.

آنصفحه را ازکوهساران و دشتستان قریه بقریه برشما بسته و تفنگچی نشانیده‌اند که امکان عبور از آنصحرای پرشور ندارد وهمچنین خوانین دشتستان با وی همداستان گردیده بهرجا که روید استخلاص و نجاتی بجهت شما نخواهد بود. ازگفته مرادخان بیکام ونامراد گشته گفتیم ما را چه باید کرد؟ بیان کرد: که بهتر از خانه ولیخان بجهت شما ممکن نیست، سوای اتفاق و وفاق اوبهرجا که روید مخاطرات عظیمه درکار شما خواهد بود.

باری، درآن احوال حیران و پریشان گشته در زیر درختی پیاده گشتیم، قلیان تحریر را به‌آب وآتش تحسر ترتیب داده، دود ناکامی از کانون سینه پرحسرت برآورده، تفکر درعواقب امورمیکردیم ونمیدانستیم که مارا چه باید کرد وبکدام دیار روی آورد. بعد ازچند دقیقه ملاحظه کردیم که سواری از تنگ ترکان به‌تعاقب ما درآمده و همه‌جا اسب تاخته‌فریاد میکرد ولی‌سخن‌آن مفهوم نمی‌شود که چه میگوید. نزدیک آمد او را شناختیم طفلی بود ازالوار که چابک سوار ولیخان بود. بر مادیان برهنه سوارگشته، وهمه‌جا درقفای ماتاخته می گفت مرا مژده دهید که بجهت‌شمااخبار سار‌ه‌ای دارم. نزدیک که رسید نوشته[ای] بما داد که بجهت ولیخان نوشته بودند همین قدر: که حضرات شیرازی و نوکر باب دوباره اجماع کرده سرکاراقدس‌را به‌فرمانفرمائی تمنا کردند ومفسدین فارسی‌را بقتل رسانیدند تمام و کمال، وخانهای ایشانرا با زمین یکسان کردند. اکنون سرکاراقدس بر تخت سلطنت متمکن می باشند

مژدهٔ غیرمنتظره

و نوکرهای شاهزادگان بتعاقب ولی نعمتشان معادل دویست سوار وارد کازرون شده وشما شاهزادگان را ازاین معنی اخبار داده و بشارت داده باشید. چنین کاغذ را از کازرون بجهت ولیخان نوشته بودند وبرادران ما درگوشهٔ همان کاغذ نوشته بودند که این خبر اصل دارد شما البته مراجعت کنید تا ملاحظه کنیم بعد از ورود عمله‌جات و غلامان چه خواهد شد.

پس ازاطلاع از این خبر حالتی غریب بجهت ما بهم رسیده اگر چه تصور اینرا نیز میکردیم که شاید این تدبیری باشد که ولیخان در پشیمانی بعد از رفتن ماانددیشیده باشد، ولیکن از نوشتن برادران اطمینان کلی حاصل کرده سوار گشتیم و ندانستیم که آن راه سنگلاخ را چگونه قطع کرده؛ تنگ‌ترکان وسیعتر ازجاده عربان سهل وآسان بنظر ماآمد. درسه‌چهار دقیقه خود را بخانه ولیخان رسانیدیم. ملاحظه کردیم که ازهرخانه‌ایلات‌صدای کل [کذا] وکواژه ازاعالی‌ورجاله به‌آسمان‌بلند گردیده و ده هزار مرد و زن در چادر ولیخان اجتماع نموده نقاره‌خانه خان را بنوازش درآوردند وغوغای عظیم وهنگامه غریب درآن‌انجمن ظاهر وآشکاراگردید. جماعتی از نوکرهای نمک بحلال ما که بعد از اینکه خانه‌های ما را تاراج کرده بودند و درآن هنگامه خدمتگزاری بریکدیگر سبقت جسته در تعاقب ما آمده بودند، ما را که از دور دیده گرداگرد مراکب ما درآمده اظهار ارادت و زاری مینمودند و ما از آن واقعهٔ غریب درتحیر و تعجب بوده نمی‌دانستیم که چگونه اتفاق افتاده

است که دوباره اقبال روی نموده و بخت یاری کرده است که آن همه پریشانی بکامرانی مبدل گشته است . باری همه‌جا می‌آمدیم تا درچادر ولیخان برادران را ملاقات کرده واز تفصیل احوال مطلع گشته[1] .

توضیح راجع به صفحات افتادهٔ سفرنامه

سرگذشت رضاقلی میرزا و برادرانش در ایران بهمین جا ختم میشود و تفصیل حرکت از خانهٔ ولیخان و خروج از ایران

۱- حاشیهٔ میرزا مصطفی‌شیرازی‌محرر نسخهٔ متعلق به‌آقای سعیدنفیسی:

« تا اینجا طابق‌النعل بالنعل ازروی نسخه[ای] که بخط مرحوم‌نواب رضاقلی میرزامیبود* نوشته‌شد وبهمین‌قسم‌خودنسخهٔ اصل درنصفه‌صفحه‌تمام‌شده‌بهمین عبارت **مطلع گشته** و از اینجا تا میرود برسرمطلب بعد درصفحهٔ دیگرکه می گوید :

« یوم جمعه هفتم‌شهر رجب‌المرجب پس‌از نمازظهر بآستانهٔ متبرکه حضرت امیرالمؤمنین‌مشرف شده» ** ازنسخهٔ اصل‌افتاده . چون مطلب صفحهٔ سابق‌ناتمام درنصف صفحه‌تمام شده بنظرچنین میرسد که نواب مشارالیه مجال ثبت باقی‌را در نسخه نکرده واگر مسوده‌هم بوده است ازمیان رفته‌است .

بهر تقدیر باکمال دقت از روی‌نسخهٔ اصل نقل‌شد . این‌ناتمامی ازخود کتاب‌است . چنانکه از بعضی‌تواریخ یا بعضی کسان و معاصرین ایشان باقی مطلب بدست افتد که کتاب ناقص‌نماند والحاق شود در صورت صحت‌وصدق بدنیست) ***

* نسخه بخط نجفقلی میرزا والی برادر رضاقلی میرزا است که به نام برادرش نوشته . ف .

** این‌عبارت درحاشیهٔ نسخهٔ مجلس هم‌هست .

*** این قسمت بخط دیگری غیرازخط میرزامصطفی اضافه شده .ف

ورفتن به‌عتبات از راه بصره تا روز جمعه هفتم رجب ۱۲۵۱ که‌نجف اشرف‌را ترک می کنند از نسخهٔ اصل افتاده و ترجمهٔ انگلیسی هم که بوسیلهٔ خواجه اسعد خیاط ترجمان انجام گرفته فاقدوقایع آن مدت می‌باشد و بطوری که مترجم‌توضیح میدهد آن صفحات بین بغداد و دمشق بوسیلهٔ اعراب بسرقت میرود . خواجه‌اسعد مینویسد :

خوشبختانه بدوی‌ها همین چند ورق را گرفتند آنهم بجای قرآن . زیرا وقتی خورجین اورا که برترك شتر بوده باز می کنند و می‌بینند محتویات آن فقط کتاب و مکاتیب است ، می گویند عجب دیوانه‌ای هستی که این بار سنگین کتاب و کاغذ را که نه میتوان خورد ونه آشامید باخود میبری .خواجه اسعد جواب میدهد که‌حق با آنها است و بهتراست از آنها صرف‌نظر کنند ، زیراچند جلد قرآن هم‌جزو آنها است .اعراب می گویند که ما ملایی در قبیله‌داریم که مدتی‌است طالب قرآنی‌است و این چندورق سفرنامه‌را بجای قرآن برمیدارند و خواجه اسعدهم از ترس اینکه مبادا تمام کتاب‌را ببرند چیزی نمی گوید .

نگارنده (اصغر فرمانفرمائی قاجار) با مراجعه به کتاب رموزالسیاحه[1] تألیف نجفقلی میرزا والی که یکی از سفرنامه های اساس‌چاپ هم بخط اوست کتاب‌را بشرح زیر تکمیل‌مینمایم :

رضاقلی‌میرزا ، بعداز رسیدن خبر شورش اهالی شیراز برله فرمانفرما، تیمور میرزاوشاهرخ میرزا واسکندر میرزارا بایک‌هزارسوار وپیاده بسرداری پسر ولیخان‌مأمور شیراز می کند و چهار شنبه هفده ذیقعده ۱۲۵۰ روانه میشوند و مقارن وصول ایشان‌به قصبهٔ کازرون شاهزاده‌سلیمان‌میرزا برادرفرمانفرما ونواب حاجیه والدهٔ رضاقلی‌میرزا

۱ـ اصل این کتاب در موزه بریتانیا است که بهمت دانشگاه طهران از آن عکسبرداری شده و فتوکپی آن در چهار جلد درکتابخانهٔ‌مرکزی دانشگاه موجود است ف.

با معدودی وارد کازرون گشته ملحق به برادران میشوند، نجفقلی میرزا درکتاب رموزالسیاحه چنین مینویسد:

« تفصیل این اجمال آنکه بعد از تجدید استقلال سرکار اشرف مدارکه دروازه‌ها وحصار شهر بدست شاهزادگان و هواخواهان ایشان افتاد ، آنچه در عواقب امور غور فرمودند کار خود را بی‌مایه و سست وطرف خصم قوی‌دست را محکم یافته رأی مبارك از توقف شیراز بعلت نفاق و عدم اتفاق آن خلق رنجیده ارادهٔ مهاجرت نمودند . شاهزاده سلیمان میرزا را با نواب حاجیه درمقدمه مقرر داشتند که بقیه ازتنخواه ومالیه را برداشته از طرف کازرون روبراه شوند و در خارج شهر بمکانی توقف کرده تا خود وشجاع السلطنه ملحق بایشان گردند. حسب‌المقرر نواب سلیمان‌میرزا از شهر بر آمده در باغی منتظر می‌بود ، و ازآنطرف لشکر محمدشاه که بیک منزلی شیراز رسیده ، هواخواهان فرمانفرما ، مجدداً پیمان اخلاص و ارادت را شکسته هر یک بوسیله‌ای سبقت در اخلاص و استقبال مخاصمین جستند. خوانین فارسی وایلخانی که هر- یک در خفایای زوایا پنهان و ناپیدا بودند در آن وقت از محل خویش برآمده جمعیتی از منافقین شیراز بدور خود جمع کرده رأیات مخالفت افراشته ، سرکار والا وشجاع السلطنه که اوضاع را بدینگونه ملاحظه نمودند، باضطراب تمام‌اسب طلبیده ، خواستند که بیرون روند. نصرالله خان نام میراخور که ثانی ساربان خیرالبشر میبود، اسبی که مشهور به جمنیان و مرکب روز میدان بود سوار گشته باستقبال مخالفین شتافته

ارادهٔ فرار

بازهم ادبار

وسایر جلوداران را متفرق ساخته ازهرطرف جویای مرکبی‌شدند، اسبی کفیل نشده، فارسیان که ارادهٔ سرکار والا را در مهاجرت از شیراز دیدند، جمعیت خویش آراسته اطراف حصار را احاطه نمودند و مانع از رفتن ایشان شدند. شاهزاده سلیمان میرزا ونواب حاجیه هرقدر درباغات حوالی‌شیراز انتظار کشیدند اثری ظاهر نگشت. اینقدر تأمل نمودند که مقدمهٔ لشکر آذربایجان و علامت سپاه مخالفان در اطراف شیراز ظاهر گشت، مجال توقف خود را ندیده روبسمت کازرون روان گشتند.

در منزل دشت ارژن شب را بسر برده روز دیگر که از کوه «پیره زال» گذشته بکوه «دختر» رسیدند، در آن معبر تنگ و تنگنای صعب جمعیتی از الوار بی‌سر وپا راه را برایشان بسته واز کمین گاه جسته بآنها درآویختند. اموال واسباب ایشان را بکلی تاراج کرده سواران دست تیر برآورده با الوار شرارت‌انگیز بشمشیر تیزحمله بردند. همه‌جا جنگ و گریز روی برنشیب کوهسار روان گشتند. در آن هنگامه چندنفری به اطراف‌شاهزادگان درآمده شمشیر شاهزاده‌را (سلیمان میرزا) که مشحون بجواهرات نفیسه بود خواستند ربود. نواب معزی‌الیه با آن جماعت بدر آویخته ازشرار طپانچهٔ آتش بار، خرمن‌عمر دونفر ازالوار غدار راسوخته‌از هنگامه بیرون رفته، بقیهٔ همراهان واموالشان بتاراج حوادث‌رفته. باحالت پریشان بکازرون رسیدند و ملحق به برادران گشتند. بهمات اجتماع در خانه‌ولیخان آمده داستان فرمانفرما را با وقایع حالات خود، دفتر تقریر گشودند. ورود بخانهٔ ولی‌خان

مقارن آن حالت وصیت‌نامه‌ای ازسر کار فرمانفرما رسید که بحکم تقدیرات ازلی گرفتارشدیم وسعی شما در خرابی مملکت واعتماد برخلق بی‌سر وپای این ولایت بی‌جا است . اگر سلامتی خود را طالب باشید خود را باماکن مشرفه و عتبات عالیه عراق عرب رسانیده و چهار روزه عمر را مصروف عبادت پروردگار دارید واگر استخلاص ما را بخواهید سوای دولتی خارج را شفیع این کارکنید ، چارهٔ دیگر ندارد و بهترین دولت‌ها در این باب دولت انگلیس است که شما را دراین خصوص از رفتن بآن دولت چاره نیست .»

رضاقلی میرزا و برادرانش وعمویش سلیمان میرزا ونواب حاجیه روز پنجشنبه ۲۳ ذیقعده ۱۲۵۰ از منزل ولیخان حرکت کرده و از کمارج ودالکی عبور کرده به برازجان میرسند. حاجی محمد خان حاکم برازجان ابتدا از آنها پذیرایی می کند ولی بعد عذرشان را میخواهد وسه‌شنبه بطرف عربستان و کوهکیلویه میروند و پس از عبور از «شبانکاره» و «شور» روز ۲۹ ذیقعده به «حیات داود» میرسند و بعد از « لیراوی دشت » و « کناده» و «بهبهان»و «زیدون» گذشته روز سوم ذیحجه به عشائر عرب میرسندواز رودخانهٔ «زهره» عبورمیکنند. از میرزا منصورخان حاکم بهبهان و میرزا علی‌خان وزیر تیمور - میرزا هم که کومک خواسته بودند جواب میرسد که صلاح رفتن به عتبات است .

امیر مشایخ بنی‌تمیم که آنهارا شریفات می گویندوازعشایر کعب محسوب میگردند از آنها خوب پذیرایی می کند . جمعه‌ششم ذیحجه از قبیله شریفات‌حرکت‌می کنندووارد«بندر معشور»میشوند.

شیخ ثامرخان حاکم کعب و « فلاحیه » از آنها پذیرایی میکند و یکشنبه هشتم باکشتی او عازم فلاحیه میشوند و پانزده روز میهمان شیخ بوده‌اند.

دراین ضمن یکی ازغلامان محمد شاه به فلاحیه میآید که شیخ را وادار به دستگیری شاهزادگان کند ولی شیخ عذرش را می‌خواهد.

در آنجا سلیمان‌میرزا و شاهرخ میرزا از راه محمره به بصره میروند وجدا میشوند. رضاقلی‌میرزا برحسب مصلحت شیخ نامه‌ای به متسلم بصره محمدآقا نام و پاریج و کیمل بالیوز دولت انگلیس مینویسد ومتسلم بصره شاهزاده‌را دعوت‌به بصره می کند وسه‌شنبه ۲۳ ذیحجه باکشتی عازم محمره‌میشوند ودرمضیف شیخ حارس بن کعبی فرود می‌آیند و دو روز آسایش‌میکنند و متسلم بصره سفینهٔ مخصوص خویش را میفرستد که آنهارا به بصره میبرد و جمعه ۲۶ ذیحجه ۱۲۵۰ ازآبهای ایران خارج ودر عتبات عالیات متوقف میشوند .

از ۲۶ ذیحجه ۱۲۵۰ تا جمعه هفتم شهر رجب المرجب را که تقریباً شش‌ماه و چند روز است در عتبات گذرانده منتظر نتیجهٔ اقدامات برای پناهنده شدن به دولت انگلیس وضمناً نقل‌وانتقال بقیهٔ کسان و متعلقان خودشان از فارس به عراق بوده‌اند.

تفصیل احوالات فرمانفرما و شجاع السلطنه بعد از فرار شاهزادگان

منقول از فارسنامه

«در روزی که شاهزادگان ازشیراز بیرون شدند زوجات فرمانفرما هر یک اندوخته خود را بتوسط خدمهٔ خویش بخانهٔ علماء و بزرگان شیراز روانه داشتند و اوباش شهری چون از اینکار خبردار شدند بیشتر آن ذخایر راازجملهٔ آنها گرفتند. هر بینوائی باسازونوا گردید. پس جماعت اوباش باین قدر قناعت نکرده بجانب خانه های نواب فرمانفرما ومنتسبین آنها که درخارج ازارگ وکیلی بود شتافته آنچه را یافتند بغارت بردند. وچون نواب فرمانفرما این هنگامه را شنید از تقاعد در شیراز و تخلف از نصیحت پسران خود پشیمان شده بمشقت تمام سه چهار اسب بدست آورده با شجاع السلطنه و چندنفر دیگر بعزم رسیدن بشاهزادگان سوار شدند. وچون بدروازه باغ شاه رسیدند، علی اکبرخان نفرکه باتفنگچیان ایلات مستحفظ دروازه بودند آنها را منع و دفع نمودند ولابد گشته عود بارگ فرمودند روزدیگر در شیراز شهرت افتاد که سپاه اعلیحضرت محمد شاه ترک آذربایجانی آمده زبان فارسی را ندانند وسردار آنها فرنگی است، وارد هرجا شوند اهلش راکشته اموالش را بغارت میبرند. اوباش و

کسبهٔ شیراز از این خبر وحشت نموده ازدحام کرده درشهر وبازار فریاد می‌نمودند که ماجز حسینعلی‌شاه‌خود، شاه دیگری را نخواهیم‌وبازدحام تمام در میدان ارگ آمدند. نواب فرمانفرما با لباس سلطنت از ارگ درآمده درعمارت کاخ براورنگ شاهی نشست و **میرزا محمدخان** پسر **قوام‌الملک** راکه مدتی‌درحبس بود درآورده بطمع خدمتگزاری خلعت داده منصب کلانتری را کمافی‌السابق باو عنایت فرمود ومحمد علیخان ایلخانی را احضار نمود. ایلخانی وحشت کرده انکارنمودونواب شجاع السلطنه باچندین نفر بجانب خانه او رفتند و ایلخانی ازخانه خودبخانه جناب ملجاءانام شیخ ابوتراب امام‌جمعه شیراز پناه برد و نواب شجاع السلطنه بخانه امام جمعه رفت و شمشیر برای کشتن ایلخانی برکشید وجناب امام‌مخالفتها فرمود و نصیحتها نمود وشجاع السلطنه را بی‌نیل مقصود روانه فرمود. لیکن اوباش شهری خانه ایلخانی را غارت کردند و آنچه را یافتند بردند حتی درها و پنجره‌ها وسنگهای ازاره را. و جناب معتمدالدوله به پیامهای دلپسند خاطر نواب فرمانفرما را چنان بیاسود که برای او وهمراهانش تدارك ضیافت دیده و مهماندار معین فرموده دراسید مصالحه و موافقت بیارمید و نواب فیروزمیرزا و معتمدالدوله با اردو و همراهان از آباده همه‌جا در میان برف وسرما تاخته روز ۲۸ ماه ذیقعده ۱۲۵۰ با خاطرجمع از تنگ الله‌اکبر وارد جلگه شیراز گشته در باغ نو، ربع فرسخ جلوی شیراز نزول کرده اطراف باغ را لشکرگاه نمودند و بیشتر چاکران قدیمی فرمانفرما و تمامت اعیان فارسی باستقبال آنها

اقبال زودگذر

بامیدهٔ‌صالحه

شتافته روز بیست ونهم این ماه از دروازهٔ اصفهان شیراز با توپخانه و افواج سرباز وارد شهر شدند وارگ را بر نواب فرمانفرما محاصره نموده پیغام فرستادند که در پس دیوار ارگ نشستن و در را برخویش بستن وخود را بنافرمانی درخدمت پادشاه بدنام داشتن نه راه خردمندی‌است زمانی که ازخوزستان تااقصای بلوچستان دست قدرت داشتید کدام کار برای چنین روز پرداختید. اگردرب ارگ نگشائید بگوله توپ و یورش سرباز باروی ارگ را یکسان خاك کنند. اگر اذن دهید، تا این بنده حاضر حضورگردم‌وشما را از جانب پادشاه آسوده دارم. نواب‌فرمانفرما

توطئه کشتن منوچهرخان

با این سخن رضا داد ونواب شجاع السلطنه با برادر همی گفت راه نجات در این است که بعد ازحضور، معتمدالدوله را بیک‌ضرب شمشیر دونیم کنیم وچون سپاهش بی‌سالارگردد دراطاعت ماشوند. نواب فرمانفرما این رأی را پسندید و میعادی گذاشت که چون من فلان اشاره کنم تو هم کارخود را بساز وچون نواب فیروزمیرزا وجناب معتمدالدوله‌داخل ارگ شدند نگاهبانان از دخول بیگانگان منعی نکردند. جماعتی از سپاه نورسیده داخل ارگ شدند و نواب فرمانفرما در ایـوانی نشست و شجاع السلطنه با شمشیر در برابرش ایستاد. ونواب فیروزمیرزا ومعتمد الدوله سربندگی بنواب فرمانفرما فرود آوردند و صحبتهای متفرقه همی داشتند و شجاع السلطنه در انتظار اشارهٔ فرمانفرما بماند تا آنکه امرای نظام نظم خارج ارگ را تمام نمودند و فیروزمیرزا و معتمدالدوله از ارگ درآمده سرباز قراول برنواب فرمانفرما و شجاع السلطنه گماشتند

وبنظم سپاه وانجام سیورسات ومنزل پرداختند[1].

در شب این روز نواب فرمانفرما وشجاع السلطنه را از ارگ در آورده به منصورخان فراهانی سپرده با یک فوج سرباز و جمعی سوار و شش ارابه توپ روانه تهران نمودند. در روز سیزدهم شهر ذیحجه منصورخان سرتیپ فوج فراهان نواب حسینعلی میرزا فرمانفرما و نواب شجاع السلطنه را بمنزل «کناره گرد» یک منزلی تهران رسانیده مراتب را بپایه سریر اعلی معروض داشت. محمد باقرخان بیلگربکی طهران با چند نفر ازمردم دژخیم حسب الامر بکناره گردآمده نواب شجاع السلطنه را از زیور هردوچشم عاری نمودند و روز دیگر آن دوبرادر را ازیکدیگر جدا کرده وارد طهران کردند. و هریکی را درمنزلی فرودآوردند. نواب فرمانفرما دربیست وششم ماه ربیع الاول سال ۱۲۵۱ در سن ٤۷ سالگی بمرض وبا درطهران بجهان جاوید خرامید و کسی جز حاجی میرزاحسن ناظر مازندرانی و حاجی آغا جوهر خواجه باشی تاآخر عمر با اوهمراهی نکرد و شجاع السلطنه با عالم نابینائی ساخته مدتها زندگانی نمودودر

دستگیری فرمانفرما و شجاع السلطنه

کور کردن شجاع السلطنه

پایان کار فرمانفرما

۱- (نواب فیروزمیرزاومعتمدالدوله «درباغ نظر»متصل بارگ منزل نمودند و میرزا محمدخان قاجاردولو در خانهٔ رضاقلی میرزا و میرزاابوالقاسم ذوالریاستین در اندرون کوچک کریم خانی معروف بخانهٔ ابوالفتح خان پسر حضرت مغفرت مآب وکیل کریم خان زند و محمد طاهرخان قزوینی در خانهٔ آغا بشیر خواجهٔ حرم نواب فرمانفرما منزل نمودند.)

این قسمت که بین پرانتزاست درنسخهٔ خطی سیدمصطفی حذف شده واز فارس نامه گرفته شده.ف.

حدود سال ۱۲۶۹ وفات یافت و نواب رضاقلی میرزای نایب الایاله با اخوان از خانه ولیخان ممسنی از راه شولستان و «زیدون» بهبا هان و «جراحی» و «فلاحی» به « محمره » رفته و در کشتی نشسته وارد بصره گشته ، بعد از آسایش ببغداد، و از آنجا به نجف رفته چندی آسوده در بستر راحت غنودند»[1] .

حرکت ازنجف

یوم جمعه هفتم رجب الرجب[2] پس از نماز ظهر بآستانه متبرکه حضرت امیرالمؤمنین (ع) مشرف شده و ازآنجناب رخصت خواسته باتفاق برادران گرام تیمورمیرزا وفروغ الدوله واسکندرمیرزا ازدروازهٔ نجف اشرف سوارشده وجناب ملایوسف کلیددارآنحضرت اینجانبان رابدرقه نموده قریب نیم فرسنگ بهمراه بوده پس از آن او را رخصت مراجعت داده وداع

۱- قسمت زیر در حاشیهٔ کتاب بخط همان کسی که قسمت منقول از فارس نامه رااضافه نموده نوشته شده:

«ازقرینه تاریخ سیم محرم که خود روزنامه نگار تعیین سنهٔ آنرا نموده ود رصفحات بعد خواهدآمد، د روقتی که د رجهازآتشی عازم لندن بوده‌اند باید جمعه هفتم رجب سنهٔ ۱۲۵۲ بوده باشد که قریب بیست ماه اخبار روزنامه اززمان مراجعت بخانهٔ ولیخان و خروج از آنجا ثانیاً وورود به بوشهر وتفصیل رفتن به بغداد وملحق شدن اهل وعیال ورفتن به کربلا و نجف واخبار زمان توقف نجف ازمیان ساقط گردیده» .

این توضیح صحیح نیست طبق شرح مندرج در رموزالسیاحه ازمنزل ولیخان تا بصره ۳۳ روز بیشتر طول نمی کشد و ۲۶ ذیحجه ۱۲۵۰ ازآبهای ایران خارج میشوند. رجوع شود به صفحات ۱۶۴ الی ۱۶۸ . ف

۲- ۱۲۵۲ در حاشیه اضافه شده وصحیح نیست. ۱۲۵۱ صحیح است . ف .

کرده و اینجانب با برادران یک فرسنگ ونیم راه آمده بمسجد کوفه رسیده و بعلت باقی نبودن آفتاب آنشب را در آن مکان شریف بسر برده جمعیتی از زایرین آنحضرت که اهل مازندران و طبرستان بودند قبل از ورود اینجانب وارد گشته، بمرتبه[ای] جمعیت بود که اینجانب هرقدر خواستم درآن مسجد منزل نمایم بواسطه کثرت، محل توقف نبود لابد برپشت بام مسجد منزل گرفته. شخص عربی که از اعراب «هندیه» بود بسر منزل اینجانبان آمد و اینجانب متحیر گشته که باوجود نبودن آشنائی سابق چگونه آمده ونشسته واظهار محبت باین گرمی نموده درین حیرت بوده و سخن ازهمه جا زده می‌شد. پس از گفت وشنود معلوم شد که آنهم بحسب باطن همدرد با ما بوده، پسرعموی او حق او را غصب نموده واز خوف جان آواره از وطن گشته. بعد از آگاهی ازین مقدمات حیرت برحیرتم افزود، سبحان‌الله، درمیان ده هزار نفر جمعیت یکنفر چگونه یافت که اینجانب همدرد با اوست.

درمسجد کوفه

همدردی

باری آنشب را همان سیاق گذرانیده شنبه هشتم سوار شده از آن منزل قریب یک میدان که آمده به آبی رسیده واز آن عبور نموده بجهت عبور بنه قدری آنطرف آب ایستاده، تیمور میرزا، دامی برداشته در کنار آب چند عدد ماهی صید نموده و از آنجا قریب دو فرسنگ راه دیگر که آمده بآب عمیقی رسیده که عبور ازآن نهایت صعوبت و اشکال را داشته بهر قسمی بود از آب عبور نموده، یخدان اینجانب در آب غرق شده تمام اسباب که در یخدان بود آب گرفته و ضایع شده ازجمله اسباب، کتابی

که نهایت تعلق بر آن بود آب بدو رسیده وضایع گشته در کنار آب پیاده گشته که لباسهای خود را خشک نموده وآتشی افروخته وازشدت سرما پناه بر آن آتش برده ومشغول خشک نمودن ملبوس خود بوده که جمعی زوار از سمت ایران بدان محل ویران رسیدند و بآن آب زده از آنهمه جمعیت که قریب پنجهزار نفر بودند، نبود احدی از ایشان که در آن آب غرق نشود؛ از آنجائی که صادق العقیده بودند و بآستانه بوسی شخص بزرگی میرفتند الطاف الهی حافظ ایشان گشته و از این همه جمعیت احدی ضررجانی باو نرسید و حال اینکه این جانب چنان مشاهده مینمودم که باوجود شدت آن سرما نصف ایشان را چه آب خواهد برد و چه از سرما هلاک خواهند شد، ولی الحمدلله بسلامت گذشته، از آن محل حرکت نموده سه فرسنگ راه دیگر را قطع نموده به «ذوالکفل» که زیارت گاه جمعیت یهود است رسیده شخصی که نام آن شیخ **جاسم** است ودر نجف اشرف با او نهایت خصوصیت را داشته کدخدا و ریش سفید این قریه بوده اینجانب را که ملاقات نمود کمال میزبانی را بعمل آورده واینجانب را بخانهٔ خود برده بالاخانه [ای] بود که سه سمت آن آب بود ویک سمت آن خشکی. آنشب را در آن محل بسر برده و درویشی که در سلک جماعت «بکتاشیه» منسلک بود آنهم آنشب را در آن محل توقف داشت. غریب کلاهی ازنمد برسر او مشاهده شد که بزرگی آن کلاه بمرتبه [ای] بود که دو هندوانه در او جای[1] میشد و از عقاید درویش قدری صحبت داشته شد، معلوم گردید، که این فرقه را دینی و مذهبی نیست.

حفظ خدائی

درقریهٔ ذوالکفل

---

۱ ـ نسخهٔ مجلس جای گیر.

آنشب را هم باین سیاق گذشته . یکشنبه نهم را ازآن منزل حرکت کرده در عرض راه قریب ده‌دوازده هزار جمعیت ملاحظه شد که تمامی آن خلق مملکت ایران بوده و بعزم عتبه بوسی آن آستانهٔ متبرکه میرفتند ایشان را و حالت ایشانرا ملاحظه نموده زیاده از حد متألم گشته که افسوس افسوس که قدرعافیت را ندانستم وباوجود آنهمه ارادت ازآستانش دور گشتم :

کاروان زوار ایرانی

بخت بد تا بکجا میبرد آبشخور ما

زیاده ازحد مغموم گشته و بدیدهٔ حسرت برآن جماعت نظرافکنده و گذشتم .قدری که راه طی نموده ، اخوان الم را در من مشاهده نموده باصرار تمام این جانب را از جاده بیرون برده مشغول صید افکنی شدند . چونکه سرگرم شدند غافل از این مرحله گشتند که بلدیت آن صحرارا ندارند . پس از یک دوساعت شکار بصرافت افتادند که باید قطع منزل نمود . بر سرجاده که آمدیم دیدیم که این جاده برخلاف راه مااست .

لابد به بیابان زده‌تا قریب بمغرب بی‌راهه آمده سوادشهر«حله» و نخیلات آنرا دیده بحله آمده والحق حله محلیست باصفا، شط فرات از وسط آن شهر عبور مینماید . نصف شهر در آن طرف شط واقع شد[1] ونصف دیگر شهر درین طرف شط واقع گشته . مشتمل بر بساتین بسیار است،و و اقسام فوا که در آن بهم میرسدو نخیلات بسیاری دارد و بجهت شرب بساتین بجز شط فرات دیگرآبی ندارد و تمام آن بساتین را بعلتی که آب

ورود به حله

۱- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگرشده .

مسلط برزمین نیست و در پستی واقع است تمام را با چرخ و گاو میکشند لحظه[ای] در آن محل مرغوب آرام گرفته و از آنجائیکه تقدیر نیست لحظه‌ای بر انسان خوش بگذرد و انسان فارغ البال باشد، متسلّمی از دولت عثمانی مشغول به تعمیر آن بلد بود که هرآینه خیال روی خوبی در بهشت ملاحظه مینمودی، هرآینه جهنم را بران بهشت بگزیدی .

یک رأس اسبی که ملا یوسف کلیددار نجف اشرف باین جانب سپرده بود که درکربلا بشخصی رسانیده و این جانب بملاحظهٔ محبت و مودت با آن جناب،آن اسب را خواسته که بسلامت رسانیده ، مستحفظین، که مشغول امر و نهی از جانب آن حاکم دیو سیرت بودند همان اسب را سرقت نموده و این جانب که مشاهدهٔ این حال نموده اوقات بشدت برمن تلخ شده و باطراف آدم فرستادم که شاید از آن اسب اثری ظاهر شود چندان که جستجو نمودم اثر جای پای آن اسب راندیدم . لابد بخیال اینکه این بلدراهم حاکمی است و در قوه دارد که تواند حکمی نماید و مالی بدست آورد ، بقانون سایر حکامی که در هر بلدی باشند ، و نمیدانستم که خود حاکم بدسیرت دزدیده میباشد[1] . آدم این جانب مراتب را بحاکم گفته جوابی که شنود آن بود که بنده رمال نیستم که توانم تحصیل یابوی گم شده نمایم . اگر چنانچه شما را میل است که اینجانب در تحصیل یابو برآمده ، قدری تنخواه آورده ، که این جانب بمنادی داده شاید یابو بچنگ آمده باشد . آدم اینجانب که چنین سخنی از حاکم

۱ـ نسخهٔ مجلس: دزدی باشد.

بلد شنود مأیوسانه مراجعت نموده در عرض راه دید که اسب مذکور بدست خدام حاکم بلداست. مجبوراً گرفته وآورد.

یوم دوشنبه دهم از حله بعزم «کربلا» بیرون آمده ازصبح الی نیم ساعت بغروب مانده طول آن راه بود، بعد که بمنزل آمده بعضی از احشام و طوایفی از اعراب را دیده از ایشان استفسار نموده از این راه که ماآمدیم چگونه راهی بود که ازطلوع صبح تا بحال آبادی بچشم ما نیامده، بیان نمود که خداوند عالم را شکر نموده که بسلامت باین محل رسیدید حال موعد آمدن اعراب انیزه[1] بدین صحرا می باشد و به اطراف کربلاآمده‌اند وشهر کربلارا محصورنموده که احدی را قوهٔ دخول و خروج نیست. شما ها امشب را در این منزل توقف نموده فردا مراجعت به بغداد یا به نجف اشرف نمائید. در راه کربلا

اینجانب بعلت صدمه آن روز و کسالت راه خیال توقف در آن منزل را نموده قلیانی طلبیده در بین قلیان کشیدن بوده و ملاحظهٔ احوال اعراب را نموده که این مطلب بنظر رسید، که این طایفه نه کسی هستند که ازراه محبت مارا نگاهداری نمایند و یا اینکه راهی بما بنمایند از کجادل آنها برما سوخته باشدو از کجا اعراب انیزه مارا برهنه ننمایند[2]؟ واز کجا که ایشان بالفعل مستعداین نباشند که خودآنها ماراتصرف کرده وتاراج نمایند لهذا بزبان چاپلوسی باآنها تکلم نموده پرسیدم (از شیخ ان طایفه) که شماچرا هریک علیحده بخانهٔ عربی فرودآمده اید وازاطراف

۱- کذا دراصل. نسخهٔ مجلس آنیزه وصحیح عنیزه است.
۲- درنسخه دیگر: دل ایشان بدین جهت برما سوخته چرا اعراب انیزه ما را برهنه ننمایند واسباب ما را خود چرا تصرف ننمایند.

جمعیت بدور خودفرا هم آورده باعث برجمعیت چیست وخوف از کیست ؟ . گفت منظور از گردآمدن جمعیت پرستاری شما است . لهذا بجهت این جانب یقین حاصل شد که ساعت دیگر با همین گروه بنای منازعه خواهد شد.

توقف را مصلحت ندیده از آنجا حرکت کرده قریب یک میدان راه که آمده شش نفر عرب دیده که عریان باتن مجروح نالان وحیران می آیند. با یشان رسیده درمقام جستجوی حال ایشان برآمده جواب گفتند که ما از کربلای معلی می آمدیم در یک میدانی همین محل بیشه ایست پشت این بیشه قریب پنجاه سوار انیزه منزل نموده بطمع اینکه زوار بیایند و ایشانرا عریان نمایند. ما بچنگ آنها افتاده لهذا نسبت بما دست-بردی کرده اند .

این جانبان که این فقره را ملاحظه نموده انگشت تحیر بدندان گرفته و درکار خود حیران گشته نه پای رفتن و نه جای ماندن .

مبادا کار کس اینگونه مشکل

توکل بحضرت باری کرده و استعانت از جناب سیدالشهداء(ع) خواسته و دست ازجان شسته این جانب و برادران بآن سمت روان شده قریب یک میدان راه را که طی نموده بانطرف بیشه که رسیدیم سی و پنج نفر سوار انیزه بطرف دست چپ خود ملاحظه شد و بقدر چهل سوار بردست راست بنظر رسید . سوارانی که بردست راست بنظر رسید قریب دوفرسنگ از اینجانبان دور بودند و سواران دست چپ قریب هزار قدم ما بین ایشان و اینجانبان بوده همینکه اینجانبان را دیدند برسر راه آمده واین جانب و برادران مصمم نزاع و جدال گشته ، بنه و اسباب خود را در

راه گذارده و رو بآن سواران نموده آن سواران بقانون سپاه گردانی ورجز خوانی مشغول گشته، واین جانبان هم بقانون خود رو بایشان نموده قریب صدقدم بنزدیکی ایشان زمین پستی بود پیش دستی کرده وآن گودی رابه تصرف خود درآورده، واین جانبان هشت سوار بوده چهارنفررا پیاده نموده در آن زمین پست نشانیده وچهار سوار دیگررو بایشان رفته، که یک باره اسب برسر این جانبان انداخته قریب بزمین پست که رسیدند چهار اسب ایشان بضرب گلوله کشته گشته ،وازاین فقره اندکی ایشان پشیمان از حرکت خود گشته ، پشیمانی ایشان بر جرئت اینجانبان افزوده و دو اسب دیگر ایشان در دفعه‌ثانی زده شد. حضرت امیرالمؤمنین (ع) را مدد طلبیده حضرات مغلوب گشتند و بسرعت رفته که جمعیت آورده باشند. همینقدر که ایشان دور گشته اینجانب هم فرصت را غنیمت شمرده روان شده اینقدر شد که هوا تاریک نشده واین جانبان خودرا به باغستان کربلا رسانیده نصف شب دم دروازه رفته و داخل قلعه گشته. آنروز و آنشب زیاده از حد صدمه‌و زحمت کشیده، حیران بوده که آیا در این شب بمنزل که رفته؟ در حیرت تمام بوده ، که **محمد کریم خان**[1] پسر **ابراهیم خان** عمو که چندیست مجاورت آن آستانه رااختیار کرده، درکوچه باینجانبان رسید و اینجانبان را بسرمنزل خودبردو آنچه لازمه محبت و مهربانی بود در آنشب بعمل آورده و آنشب را دران منزل بسربرده دوشنبه یازدهم

جنگ باحرامیان

ورود به کربلا

۱- در نسخهٔ مجلس زیراسم نوشته است«شیخی» و البته مراد حاج محمد کریم خان رئیس فرقهٔ شیخیهٔ کرمان است.حدس محررنسخه مجلس صحیح است مقصود از ابراهیم خان عموهم ظهیرالدوله شوهراولین دختر فتحعلیشاه همایون سلطان مشهوربه خانم خانمان خواهرصلبی وبطنی فرمانفرما میباشد .ف

درکربلای معلی خانه اجاره نموده و همه روزه مشغول زیارت بوده و خدمت اعمام ذوی‌الاحترام الله ویردی میرزا و کیومرث میرزا میرسیده و بعضی‌سخنان که خیر خلق مملکت ایران در آن میبود درمیان‌آورده اصلاً و ابداً تأثیری‌درسخن خود و حال ایشان بنظر نرسید. بالاخره یافته شد که خیالات اینجانب با خیالات ایشان بسی‌فرق دارد.

یکشنبه شانزدهم قریب چهارفرسنگ راه که آمده به جسرمسیب رسیده موکلان چندازجانب علی‌پاشا بجهةاخذتنخواه‌ازمعابرین برسرآن جسرنشسته همینقدرکه یافتند که‌اینجانب روانهٔ بغدادمیباشدنهایت خدمتگزاری‌را نموده و اصرار زیاد از حد کرده که اینجانب رانگاه داشته باشند. از آنجائی که جمعی‌زوار بهمراه بودند وملاحظهٔ حال ایشان‌لازم‌بود، توقف درآن منزل‌را عذر خواسته و از مسیب گذشته و همه‌جا خود اینجانب و اخوان اطراف زوار بوده قریب مغرب به کاروانسرای «مزراقچی» رسیده آنروز هشت فرسنگ راه قطع نموده زیاده از حد آنشب آسوده گشته. دوشنبه هفدهم ازکاروانسرا حرکت نموده درعرض راه شکار گراز و کَـبَّـک ودراج بسیاری‌شد. الحق‌قریب بغدادعجب شکارگاهی بنظر رسید، که در هیچ ملکی از ممالک عجم دیده نشده بود. خصوصاً دراج زیاده از حد درآن نواحی بهم میرسید، که اکثرلحوسی که‌اهل بغداد بمصرف میرسانند گوشت دراج میباشد. وآن‌روز ده فرسنگ‌راه‌راطی نموده مغرب وارد کاظمین (ع) شده و بخانهٔ **شیخ عبدالرزاق** کلیددار آن حضرت‌فرود آمده. هرچند خود مشارالیه درآنجا نبود لیکن بعلت

درراه بغداد

ورود به کاظمین

آشنائی قدیم شیخ **طالب** ولد ایشان که مجموعهٔ محاسن صوری ومعنوی میباشند لازمه محبت ومیزبانی را بعمل آورد.

یوم یکشنبه بیست وسوم بتحریک **کرنیل تیلر**[1] بالیوز بغداد از کاظمین حرکت کرده و به «بغداد» رفته[2] و پس از ورود به بغداد خود کرنیل تیلر استقبال نموده این جانب را بخانهٔ خود برده و قرار توقف را درآنمنزل داده و خود مشارالیه ساعتی نشسته و بعد برخاسته بمنزلی دیگر رفته الحق نهایت ادب ومحبت را نموده.

در خانهٔ قونسول انگلیس

دوشنبه بیست وچهارم اینجانب بدیدن بالیوز بغداد رفته پس از ورود بدان منزل نهایت انسانیت و محبت را بعمل آورده و خواهشمند گردید که اینجانب تماشای عمارات جدید اورانماید که در بغداد بنا نهاده و این جانب بعزم تفرج حرکت نموده هراوطاقی را بقسمی آینه و منقش نموده که در عربستان و بغداد خانه مثل خانهٔ مشارالیه دیده نشده و بعد این جانب را به کتابخانهٔ خود برده فی الحقیقة کتب بسیاری که قریب پنجهزار جلد میشد بنظر رسید و خود مشارالیه از علم عربی و فارسی و انگریزی بطور معقول ید طولائی داشته که کمتر کسی از انگریزان بدین استحضار دیده شده بود. الحق خیلی کارنموده وبسیار نیکو تتبع نموده، بعد از اتمام و تماشای عمارات مستدعی گشته که بتماشای بستان مشارالیه رفته، پس از اینکه بستان مشارالیه راسیاحت

1- Colonel Taylor

۲- نسخهٔ مجلس «ببغداد».

نموده چندان تعریفی در او ندیده اینقدر بود که در عربستان بهتر از سایر بساتین بوده و بعضی از گل و ریاحین فرنگستان در آن بستان بعمل آورده و بعد از تماشای بستان بطرف دیگر اینجانب را برده که اکثر از وحوش وطیور را درآن محل جمع نموده اقسام طیور در آنجا دیده شد. چیزی که بنظر این‌جانب تازگی داشت منحصر بیک جفت مرغ کوچک بود که نر آن زرد رنگ برنگ گل جعفری و مادهٔ آن سفید و به ترکی الیشا بقدر مرغوست که مسمی است به سیره[1] که در ملک عجم بهم میرسد و منقار سفیدی دارد و بسیار خوش آواز است که صوت آن بهتر از بلبل است.

باری آنروز روزخوشی گذشت و معاودت بمنزل خود نموده چون اسمی از بغداد برده شد لازم است که مختصری از احوالات تاریخیّهٔ آن ذکر شود.

وصف بغداد

الحق محروسه بغداد عجب مملکتیست آباد و معمور. بغداد از اقلیم چهارم است واز بلاد عراق عرب محسوب میشود. بانی آنجا **ابوجعفر منصور دوانقی** بوده است که از خلفای بنی عباس است و آن فرصت اتمام و انجام آن بلد ننمود. در زمان **هادی و مهدی عباسی** عمارات آنجا باتمام انجامید. لفظ بغداد مرکب است از بغ و داد بغ نام بتی مشهور است که در ایام جاهلیت اعراب عراق بستایش آن صنم توسل جسته، و داد کلمه‌ایست که بمعنی بخشش است و در زمان سلاطین ساسانیه که مدینهٔ مداین معمور بوده در آنجا نیز آبادی ومعموری بوده

۱ـ نسخهٔ مجلس، مسمی به سیره است.

و محل آن صنم که موسوم به بغ بوده در آن مکان بوده و معبود جمعی از جهال آمده. بعداز استیلای عرب بر عجم وتصرف سعد وقاص مملکت مداین و ایران و دولت عجم را، آنجا نیز روی بانهدام نهاده و پس از خرابی کوفه و تفرقهٔ مردمان آن ناحیه جمعی کثیر در بغداد آمده ساکن گشته تا در زمان ابوجعفر که بنای عمارت آنجاشده و در عهد خلفای عباسی دارالخلافه گشته. گویند در زمان خلافت المعتصم بالله آبادی آنجا بمرتبه [ای] رسیده بود که مکان خلافت برخلیفه تنگ گشته بود و دربیست فرسنگی آنجا درکنارشط، شهر« سُرَّ مَنْ رَی» راعمارت کرده ودر این بیست فرسنگی آبادی و بیوتات متصل گشته هوایش گرمسیرمایل به اعتدال است و آب دجله از وسط آن معموره روان وقبلهٔ آن درسابق براین بغداد عتیق بوده که در زمان خلفا معموری ودارالخلافه درآنطرف بوده‌است. از اینکه زمین آنطرف پست وآب دجله مسلط برزمین بوده چندین بار از وفور سیل خراب گشته و اغلب عماراتش را آب گرفته. پس از آن اینطرف را معموره نهاده‌اند و عمارات عالی در آنجا بنیاد کرده اند و آبادی آنجا اغلب بواسطهٔ زوارااماکن مشرفه‌است و اغلب منافع ایشان در تردد اهالی ایران و مملکت عجم میباشد.

آب دجله‌اش بسیار گوارامیوه گرمسیری وسردسیری درآنجا وفوری دارد. مذهب اهالی بلد تسنن‌است صباح ومساءبزیارت قبر[1] امام اعظم شیخ عبدالقادر[2] را ادراك نموده[3] مردمش بسیار دیرآشنا و درشت خو

۱- درنسخه دیگرقبور. ۲- نسخه دیگر: امام اعظم وشیخ عبدالقادر
۳- کذا، دراصل ونسخهٔ مجلس

وبهانه‌جو میباشند وزبان اهالی آنجا عربیست ولی بواسطهٔ سپاه روم ترکی را میدانند و حرف میزنند. اکنون در تصرف سلطان محمود سلطان روم است و از جانب وی علی پاشا بامر حکمرانی مأمور و اغلب ناخوشی طاعون باعث خرابی و اتلاف سکنهٔ آن دیاراست و دو معموره‌اش قریب بیست فرسنگ وبه ترکیب هلال واقع است.

جمعه ششم شهر شعبان المعظم[1] طرف صبح بکاظمین (ع) رفته در بین مراجعت به بغداد در عرض راه جمعیتی مشاهده شد استفسار نمودم کیست گفتند اشعر پاشا قائم‌مقام علی پاشا میباشد. بعد که پیدا شد سیاق[2] اورا دیدم یافتم که دنیا ناقابل‌تر از آن است که کسی حسرت آنرا خورده باشد. چنین شهری و چنین قائم‌مقامی سبحان الله مالک الملک ومعاودت بمنزل خود نموده.

چهارشنبه یازدهم چونکه این جانب را خیال سفرفرنگستان درنظر بود وچنین سفری لامحاله مدتی طول خواهد کشید و بازماندگان اینجانب در نجف اشرف میبودند و بجهت سر پرستی ایشان لازم بود که کسی بر سر ایشان باشد. بنابرین فروغ الدوله[3] و اسکندر میرزا رامقرّر داشته که بر سر عیال و بازماندگان اینجانب بوده ویوم چهارشنبه شانزدهم[4]

۱- درحاشیهٔ نسخهٔ اصل نوشته شده است ۱۲۵۲ وغلط است. ۱۲۵۱ صحیح است. ف

۲- درنسخه دیگر سباق بمعنی اسب دوانی. ف.

۳- مقصود اباقاخان فروغ الدوله پسرارشد شجاع السلطنه است. ف .

٤- در نسخهٔ مجلس دوشنبه و بنا بر تاریخ بالا دوشنبه هم صحیح است و اگر مراد نویسنده این باشد که همان تاریخ بالا روزحرکت ایشان بوده چهار شنبه شانزدهم صحیح نیست ویازدهم صحیح است.

دوری برادران

از بغداد متفرق گشته ووداع نموده روانه نجف اشرف شدند . سبحان الله از دوری وفراق برادران چه روز و شبی براین جانب گذشت و این جانب چونکه منظورم از این سفر گذرانیدن کارهای کلیه و رفاه حال خلق مملکتی بود بنا براین لازم آمد که شخص دانا و مدبری مثل برادر مکرم معظم محترم والی همراه باشد . لهذا اورا اخبار داده و از عقیدهٔ خود اورا آگاه نموده که درین سفر بهمراه بوده باشد . فوراً مراسله نوشته و به چاپار داده و خواهش تشریف آوردن ایشان را از کربلای معلی نمودم .

یوم شنبه شانزدهم[1]، اعمام گرام از کربلای معلی وارد کاظمین ع شدند و اینجانب بجهة دیدن ایشان بکاظمین رفته و بمنزل ایشان که رسیده جمعیت کثیری از اعراب و اشراف بغداد و اهل حاج درآن مجمع بوده ومشغول قرارومدارحرکت حاج رابامحمدتوی چری میدادند[کذا] و این جانب هم درآن محل نشسته پس از گفت و شنود بسیار قرار داده شد که کرایهٔ یک کجاوه از بغداد الی شام هشتاد و پنجتومان باشد و سرنشین سی وپنجتومان مشروط بر اینکه درعرض راه دیناری ازسلسلهٔ حاج مطالبه نشود .

طی کردن کرایه حاج

محمد تویچری قبول نموده و صیغه خوانده شد و از آن مجلس برخاستند و هرکسی بجهت تدارك سفر خود رفت واین جانب آنشب را

۱ـ شنبه شانزدهم هم صحیح نیست وبایددوشنبه شانزدهم باشد . ف .

در منزل عم اکرم کیومرث میرزا توقف نموده فردا صبح به بغداد مراجعت نموده و مشغول تدارک سفر خود گردیدم.

چهارشنبه بیست و هفتم جناب سید سلیمان با مکاتیب چند از صاحبه معظمه نواب حاجیه و محبّ واقعی جناب ملا یوسف کلیددار نجف اشرف وارد نزد اینجانب گردید. تمام مضامین نوشتجات مشعر بر موقوف نمودن این سفر بود و این جانب که ملاحظه احوال خود را نداشته ام[1] بل تمام خیال متوجه نام رفته پدر بود و سمات را هزار مرتبه برحیات در این حالت ترجیح میدادم، لهذا نصایح ایشان مفید نیفتاد و جواب صریح دادم.

یوم پنجشنبه پنجم ماه مبارک رمضان[2] برادر مکرم مهربان والی از کربلای معلی وارد منزل این جانب گشت. از ورود برادر مکرم نهایت شعف و بهجت روی داد. چهاردهم ماه مبارک رمضان از بغداد حرکت نموده خود به کاظمین (ع) رفته بنه و چادر و اسباب را در خارج شهر کاظمین در اردوی حاج زده و خود اینجانب در خانهٔ حاجی عابد نامی فرود آمده دو روز و دو شب در آنجا بوده و روز دیگر از آنجا حرکت نموده بچادرها آمدم.

حرکت از بغداد

هفدهم ماه مبارک رمضان از خارج شهر کاظمین ع حرکت نموده باتفاق قافله حاج برشترها نشسته الحق خالی از حالتی نبود. حاج عجم که در مدت عمر خود سوار شتر نشده و آنگهی شتری که بی اسباب و لجام باشد، باقسام مختلف از شترها زمین خورده، آنروز بعلت خامی شترها و ناتمامی اسباب در یک فرسخ و نیمی منزل نموده، بیستم ماه مبارک

بهمراه کاروان حاج

۱- درنسخه دیگر نداشته.

۲- درحاشیه نسخه اصل نوشته شده است ۱۲۰۲ وصحیح نیست. ف.

رمضان طرف صبح از آن منزل حرکت نموده باتفاق قافلهٔ حاج روان شده این‌جانب و برادر مکرم والی درکجاوه نشسته بعلت نبودن عادت آن روز زیاده از حد اوقات تلخ گذشته قریب چهار فرسنگ راه آمده در بیابانی منزل نمودیم.

بیست و یکم ماه مبارك رمضان بواسطهٔ کسالت روز پیش درآن منزل توقف نموده جمعی از اعراب بادیه، درآنروزکه در نزدیکی منزل داشته پس از اطلاع از ورود حاج بجهت تماشای حاج بسرمنزل ایشان آمده، از آنجمله شخص عربی مرغی که نام آن کلنگ میباشد صیدنموده وبجهت این‌جانب هدیه آورد. از آن شخص عرب استفسار نمودم که بچه تدبیر آنرا صیدنموده[ای] جواب گفت که اسباب صیادی بهمراه‌من است. این‌جانب طالب تماشای‌اسباب صیادی شخص‌عرب شدم. دست در جیب خود نموده‌ریسمانی‌وقدری سرب بر سر ریسمان بسته‌باینجانب نمود. جواب گفتم بچه‌وضع صید مینمائی؟ در جواب گفت: در بیشه پنهان میشوم کلنگان که میایند از بالای سربگذرند این ریسمان‌را به آسمان بجانب ایشان انداخته برگردن و بال‌ایشان افتاده وبزیرمیاورد فی‌الحقیقه استحضار از هرگونه صیادی داشتم بجز این فقره که عقل قبول نمی‌نماید.

یوم بیست و دوم رمضان ازآنمنزل حرکت نموده بمرتبه [ای] هوا سرد بود که اکثری‌را حالت بیان نبود قدری راه را که طی نموده برادرمکرم والی در کجاوه نشسته و اینجانب بواسطه زحمت و اوقات

سختی‌های کجاوه‌نشینی

تلخی منزل قبل سوار نشده که بیک بار شتر با کجاوه بر زمین خورد والی بزیر شتر ساند و بمرتبه[ای] بد برزمین فرودآمد که امیدحیات نبود از آنجائی که فیض پروردگار شامل بود باوجودیکه رو بسراشیبی بود با آنقسم افتادن صدمه نرسید. صدهزار شکر پروردگاررا بجای آورده قدری راه‌را که طی نموده گراز بسیار بزرگی خودرا در میان قافله حاج انداخته شخص حاجی بیچاره[ای] که اهل بغداد بود و پیاده می‌آمد باو رسیده و ران اورا زد بمرتبه[ای] برید که استخوان ران آنشخص نمودار شد. تیمور میرزا که سوار اسب بود آن گراز را بضرب گلوله از پای در آورد و شرآن جانوررا از سرحاج بیچاره دور گردانید. یک ساعت بغروب مانده در بیابانی رسیده و فرودآمده، در تفحص آب برآمده هرچند باطراف بجهت تحصیل آب رفته اثری ظاهر نگشته عاقبت الامر پس از تجسس چند گودال آبی بنظر رسید. چگونه آبی که انسان ازشدت تعفن آن آب ازپنجاه قدمی آن عبور نتوانستی کرد. خود اعراب بادیه نیز قوهٔ آشامیدن آن‌آب را نداشتند.

بی آبی

آنشب الی صبح احدی آب ننوشید. کار بمرتبه[ای] رسید که خلق نزدیک بهلاکت رسیدند، لابد شده از آن‌آب آشامیدند پناه برخدا که چگونه آبی بود. آنروز در آن منزل ویران توقف نموده و شش فرسنگ راه آمده.

بیست وسوم رمضان از آنمنزل حرکت نموده با حالت خراب و کام تشنه، آنروز بعلت عطش که بر قافله حاج استیلا یافته بود،

نتوانستند که قطع منزلی نموده باشند. چهار فرسنگ راه آمده تمامی از شترها فرود آمده در تفحص آب برآمدند. چشمه[ای] که در آن بیابان بهم نمیرسید، پس از تفحص بسیار قلیل آب بارشی در زمین پستی جمع شده بود و دو شغال در آن آب افتاده و مردار گشته بودند. چون این حال را خلق مشاهده نموده آب را نخورده و مراتب را بعرض جناب آقا سید نظرالله مازندرانی[1] که در دارالخلافه طهران مشغول ترویج امور شرعیه بودند، بخدمت ایشان عرض شد وجناب ایشان حالت حاج را از شدت عطش ملاحظه فرمودند و خراب دیده حکم بر خوردن آن آب نجس فرمودند.

یوم چهارشنبه بیست وچهارم طلوع صبح ازآنمنزل حرکت نموده در عرض راه گله آهوئی بنظر رسید و در مدت خروج از بغداد دیدهٔ حاج بگوشت بره و شکار آهو نیفتاده بود. هریک نزد تیمور میرزا رفته و گفتند که قوه داری از این گله آهو شکاری نموده و ما را از گوشت شکار عطائی نمائی؟ تیمور میرزا هم قبول مدعارا نموده اسب بجانب آن گله آهو تاخته وتفنگ خودرا بجانب آهوان انداخته، ماشاءالله عجب تفنگی انداخت دونرآهو در لحظه غلطیدند. خلاصه تا آنروز احدی درتاخت اسب باین خوبی شکار ننموده. آفرین وتحسین ازخلق بلند گردید. قدری راه که رفته قریب چهارساعت بغروب مانده جمعی ازاعراب که محافظت و محارست قافله حاج را مینمودند و قراول اردو بودند خبرآوردند که

۱- کذافی الاصل. نسخهٔ مجلس «نصرالله».

قریب دوسه هزارعرب ازمقابل نمایان گشته وارادهٔ ایشان عریان‌نمودن خلق و اهل قافله است. این‌جانب دوربین را برداشته و بر فراز بلندی خودرارسانیده،آنچه دیده شدقریب هفتصد هشتصد سوارزیاده‌دیده‌نشد. مراتب‌را آمده و باهل قافله گفتم، سبحان‌الله که چه‌حالتی از استماع این قضیه بر مردم بیچاره روی داد.

اینجانب‌وبرادرهاوعم گرام کیومرث‌میرزاسواربراسب‌شده‌وهریک ازقافله که یابویا قاطری داشته و سوار بوده از میانهٔ حاج خارج شده و بقدر هفتاد تفنگچی ازمحمد تویچری همراه بوده درجلواین قافله‌فاصلهٔ نیم فرسنگ روان شده قریب‌بآن سواران که رسیدیم‌شخص عربی بقانون اعراب اسب تاخته و درمیان آمد و مبارز طلبید و ازجانب حاج تیمورمیرزا اسب خودرا حرکت داده وقبل‌از رفتن او درمقابل‌آنشخص باوغدغن‌نموده که راکب‌را نزده ومرکوب‌رازده‌باشد و آنشخص عرب که ملاحظه نمود تیمور میرزا قریب بوی رسیده اسب انداخته بر سر تیمور میرزا و تیمورمیرزا ازجلواو بدررفته همینکه قدری نزدیک‌رسید تیمورمیرزابرگشت‌و بازوی اسب آنشخص‌عرب‌را بنظر درآورده تفنگ‌را آتش‌داد که مرد و مرکب در غلطیدند. سواران دیگرکه یافتند که مارا سوار و تفنگچی می‌باشد و باین آسانی نمیتوانند که برما فایق‌آمده باشند طمع‌را موقوف نموده ازما درگذشتند. پس‌ازآنکه قدری دور گشتند اینجانبان درقافله حاج آمده درکنار رودخانهٔ خشکی که‌قدری آب بارش در آن جمع‌شده بود منزل نموده الحق فرج بعداز شدّة بود

نبردبااراهزنان

وبحسب آب وهیزم بر مردم بسیار خوش گذشت. آنروزراشش فرسنگ راه قطع نموده بودیم.

[بیست وپنجم از آنمنزل حرکت ننموده که قافله از کسالت بیرون آمده باشند][1].

بیست و ششم از آنمنزل حرکت نموده شش فرسنگ راه راطی نموده بمنزلی رسیدیم که آب بارش و هیزم بسیار خوبی داشته زیاده از حد بر خلق خوش گذشت.

بیست وهفتم ازآنمنزل حرکت نموده، آنروز تمام راه پستی وبلندی بود. باوجود سواری شتر و کجاوه زیاده ازحد تلخ گذشته بعد که بمنزل رسیدیم قلیل آب بارشی بوده آنروزرا پنج فرسخ راه طی نموده بودیم.

بیست و هشتم چونکه یوم قبل آبی نبود زیاده از کفایت همان روز که بهمراه برداشته و ذخیره نموده باشند، آنروز از طلوع صبح الی غروب آفتاب راه آمده که شاید به شط فرات رسیده باشند که هواتاریک شد و خوف عرب بادیه و گم نمودن راه، لابد و ناکام باکام های تشنه در آن بیابان فرود آمده محمد تویچری را خواسته از او استفسار نمودم آب کجاست؟ تمام مردم از عطش هلاك شدند. جواب گفت: در چهار فرسنگی این مکان شط فرات است وهر کس از حاج آدمی ازخود برشتر توانائی سوار نموده و مشک فرستاده تانصف شب آب برسدواهل قافله بگفتهٔ محمد تویچری عمل نموده و هر کس بجهت تحصیل آب

بازهم بی آبی

۱ـ نسخهٔ مجلس این عبارت‌را ندارد.

آدمی از خود فرستاده و تماسی نشسته و بیکدیگر تسلی داده که اینک آب میرسد. گاهی نشسته و گاهی برخاسته و درتفحص فرستادگان قدری از اردو بیرون رفته خداگواه حال است نه چنان حالتی دست داده که توان تحریر نمود. تا الی حال که هفت ساعت از شب بیست و نهم گذشته است، اثری از فرستادگان ظاهر نشده‌است. بعضی میگویندآب نبوده محمدتویچری دروغ گفته، بعضی میگویند اعراب انیزه ایشان را عریان نموده و کشته، و برخی میگویندآب آورده ولی راه را گم کرده، ودیگری گوید که سرما ایشانرا کشته. و این جانبان دراندیشه رفته که عاقبت‌الامر یکی‌ازین شقوق لامحاله شده. در آن نصف شب بازکرهٔ خامسهٔ محمد تویچری را دیده هرچند میخواستم مطلبی بر آن حالی نمایم چنان دهان خشک شده که بیان مطلب ممکن نبود و از صد کلمه یکی‌را که حالی میشد او از عطش قوه جواب گفتن را ندارد. اینقدر شد که تسلی داد که فردا قریب بظهر انشاءالله خود ما بشط فرات‌خواهیم رسید. هرچند امیدحیات تاساعت دیگر نبود لیکن باز تسلی قلبی بخود داده که خواهیم رسید. حال تحریر که صبح بیست و نهم است‌هنوز آب نرسیده قیامتی‌در بیچارگان حاج بر پاست که نهایت‌ندارد تیمور میرزا از تشنگی قریب بهلاکت است بدر هر چادری کـه بجهت شربت آبی میرود جواب یاس میشنود. باری: بلای بی آبی

زین تشنگان هنوز بعیوق[1] میرسد   فریاد العطش چه بیابان کربلا[2]

۱- عیوق - نام ستاره‌ئی است نزدیک کهکشان ف. ۲- بیت‌ازمحتشم کاشانی است و مؤلف تغییر داده چه‌بیابان گفته است برای افادهٔ مشابهت. درنسخه دیگر بیت چنین است:

زآن تشنگان خاک بعیوق میرسد   فریاد العطش ز بیابان کربلا

اکنون که اول صبح و طلوع آفتاب است از تفضلات حضرت باری جمعی که بطلب آب رفته بودند مراجعت کردند وآب فرات را درکمال خوبی وسردی آوردند و آشامیدند و پس از کثافات تطهیرات بعمل آورده شکر الهی را بجای آوردند و یذهب عنکم الرجس ویطهرکم تطهیراً [1] و از آن منزل حرکت نموده قریب نه فرسنگ تا غروب آفتاب طی نموده بدو فرسنگی شط فرات رسیده درعرض راه که میآمدیم تیمورمیرزا سوار اسب بود، درّه[ای] نمایان شد که عبورحاج لابد ازآن دره میبود. سوراخ بسیار بزرگی درمقابل بود حاجی علی‌اکبر نام شیرازی یکی از اهل قافله بود. نظر در آن سوراخ افکند دید افعی خوابیده تا خواست اخبار به تیمور میرزا داده باشد یابوی بنهٔ حاج مشارالیه قریب بسوراخ رسید. افعی جستن نمود که یابو را زده باشد یابو فرار نمود تیمور میرزا بضرب دو گلوله اورامقتول نموده وشر اورا از سر مردم کوتاه نمود. این قضیه در روز عیدرمضان واقع شده غروب آفتاب بمنزل بی آبی رسیده بهرطریق بود آنشب را بسربرده دوم شوال [2] از آن منزل حرکت نموده قریب پنج فرسنگ که آمده بشط فرات رسیده واسم آن قریهٔ مسمات به «حدیثیه» [3] شده درعرض راه شتر کجاوه بعلت ضعف بر زمین خورده و این فقره سیم است که شتر ماباز برزمین خورده. خلاصه این جانب و والی برروی یکدیگر غلطیده بطریقی که دو روح در بدنی ویا چون دومغز بادام در پوستی لله‌الحمد که آسیبی نرسیده بخیر گذشت. دوساعت بغروب مانده درکنار

شکار افعی

۱- عبارت صحیح آیه این است: انما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً. ف. ۲- درحاشیه نسخه اصل نوشته ۱۲۰۲ وصحیح نیست. ف ۳- درنسخهٔ مجلس: حدیبیه درنسخه دیگر حدیثه.

شط فرات منزل نموده باد بسیاری میآمد که اوقات را تلخ نموده اگرچه بواسطه وفور و گوارائی آب وسعتی بهمرسیده ولی بجهة عدم هیزم ووفور باد خوش نگذشت. از جمله غرایب که تازگی داشت این است که حضرات اعراب بجهت زراعت کنار شط تدبیری نموده‌اند که با چرخ متعدد که بحرکت آب خودبخود متحرك است آب را از پائین ببالا آورده زراعت میکنند و تمام کنار شط از حد بغداد تا انتهای حلب که سرچشمهٔ فرات است بهمین طریق زراعت مینمایند.

و یوم پنجشنبه سیم شوال نیزبجهة آوردن کشتی و عبور ازفرات توقف نموده الحمدالله باد تسکینی یافته آفتابی ظاهر گشت وشب‌جمعه چهارم توقف نموده در بار کردن و بجهت حرکت‌دادن شتران وازآب گذرانیدن. الحق، خیلی تماشا داشت درسفینه گذاردن شتران. یوم شنبه پنجم‌حاج‌از شط عبور نموده ودرآنطرف شط توقف نموده بادسردی میآمد. یوم یکشنبه‌ششم‌است سیدطماعی که عباس‌دوس که[1] باستغنای طبع در نزد او مشهور است، درکمال اشتها وجوعان گویان ازدرچادر داخل گشته‌قدری جوهر په‌پرمت[2] در شیشه بدست‌تیمورمیرزا بود پرسید که این [چه] چیز است شیشه را بدست او داده بی اختیار در دهان ریخت. بطریقی دهان سید سوخت که فریاد و نالهٔ او بآسمان رفت و توبه کرد که هرگز بعد از این سئوال ننماید از عجم. فوراً قسم وتوبه خودرا فراموش کرده قدری تریاك در دست من بود صلایه میکردم، سید طماع توبه شکن

۱- نسخهٔ مجلس «که» ندارد.

۲- Peppermint جوهر نعنا. ف.

باز سید طماع، طمعی بخواطرش[1] [کذا] رسید. خواهش کرد و من مضایقه کردم. بی اختیار ظرف تریاك را از دست من گرفته وآب دراو ریخته حل نموده بقدر یک مثقال تریاك سر کشیده. کیفیت تریاك میل بدماغ او کرده و خانه را برسر او زده اورا بقریه حدیثیه کشانید. دیگر خبری از او نرسید. که براوچه بگذشت. «معلوم من نشد که زمانش چه عشوه داد»[2].

قریه‌ای در میان شط

باری حدیثیه قریه‌ایست در میان شط فرات واقع است. اطراف آن معموره راآب احاطه نموده است. از بغداد الی شام آبادی منحصر بهمین یک قریه میباشد. از بغداد تا آنجا هفت منزل است. جنوب آنجا بدو منزل بقریهٔ «حیط» میرسد و سمت شمالش بدو منزل به «عار[3]» منتهی میگردد و مردم آنجا بسیار صاحب جمال و خوش آب ورنگ میشود و از غرایب آنجاچشمه‌ایست، که آبش در غایت حرارت میباشد. درفصل زمستان آنچه ماهی درین شط وسایر شط‌های دیگر از قبیل شط‌العرب و دجلهٔ بغداد و غیره میباشد بهوای گرمی آن چشمه در آنجا میآیند و اهل آن ناحیه هر قدر که بخواهند در یک روز از آنها صید مینمایند. حتی، اینکه در روزی یکصد خروار صید نموده‌اند. غرض مکان بسیار خوشی میباشد. اطراف آنجا از اعراب «انیزه» و «شمر» بسیار میباشند.

همان روز از کنار شط حرکت کرده دو فرسنگ راه آمده و منزل

۱- درنسخه دیگر طمع بخاطر رسید. ۲- درنسخه دیگر: کیفیت تریاک سیل بخانه برسراو زده اورا بقریه حدیثه دوانید خبر از او نشد که بر او چه بگذشت. ۳- در نسخه دیگر عانه.

نمودیم. یوم دوشنبه هفتم، از آن منزل حرکت نموده بقدر هفت فرسنگ راه طی نموده به صحرائی رسیدیم. جمعی از اعراب انیزه آمدند و مطالبه اخوه نمودند عاقبت کار به نزاع انجامید. صبح هنگام حرکت اعراب در مقابل آمده و اهل قافله هم مستعد نزاع شدند. جمعیت اعراب همینکه دیدند قوه نزاع را در خود ندارند مراجعت بخانه خود نموده یوم سه شنبه هشتم هشت فرسنگ را طی نموده بصحرای بی‌آبی رسیده در آن بیابان منزل کرده از بی‌آبی بسیار تلخ گذشت. اغلب حاج باوجود عدم طهارت بدرد جنابت گرفتار ونماز بی طهارت و وضو با جنابت بعمل آوردند چون حرجی بر ایشان نبوده و نیت خالص است امیدوار از واهب العطایا اینکه مقبول‌تر از نمازهای با وضو گردد. یوم چهارشنبه نهم را از آن بیابان حرکت نموده تا غروب آفتاب بقدر نه فرسنگ راه با لب تشنه قطع مسافت کرده بوادی بی‌آبی رسیدیم. همگی از رفتار باز مانده حیوان و انسان را قوه حرکت نبود. هرقدر بطلب آب باطراف میروند سراغی ازآب بدست نمی‌آید بیچارگان حاج اگر در قمقمه قطرهٔ آبی ذخیره نموده بودند درین دوشبانه روز بمصرف رسانیده حال تحریر قطره آبی با جانی برابر است. اخوان در چادر نشسته بجز حکایت آب صحبتی در میان نیست. آنشب بهمین حالت بصبح رسیده یوم پنجشنبه دهم اهل قافله بواسطه عطش احدی را قوهٔ رفتار نبود که تواند قطع منزلی نماید ناچار در عطش تأمل نموده و افتان و خیزان از منزل حرکت کرده محمد تویجری که قافله سالار حاج بود جمعی سوار باطراف بطلب آب

مطالبه اخوه

باز هم بی‌آبی

فرستاده و قرار بر آن داد که هرگاه آبی بنظر درآورند بجهت علامت عبای سیاهی برسر نیزه نموده تا بآن علامت مشخص شود که آب کدام طرف است. بعد از طی چهار فرسنگ راه در حالتی که یأس کلی از آب بود که از طرف یمین بفاصلهٔ نیم فرسنگ عبائی برسر نیزه شد. مشخص گردید که سراغ آب شده است. تمامی حاج بی اختیار رو بآن طرف آورده، دوان دوان مشکها در دست گرفته شترها را رها نموده رو به آب روان شدند وآنهائیکه از تشنگی قوهٔ رفتار نداشتند باسینهٔ غلطان غلطان روان شدند. حالت غریبی مشاهده میگردید که قوهٔ تحریر نیست. پس از وصول بآب در صحرا کمر کوهی بهم رسیده که در زیر آن کمی آب بارش جمع شده در غایت صفا مشخص است که بعد از آنهمه زحمت چقدر هالذت حاصل خواهد شد. اهل قافله همانجا را منزل قرار داده و سیر آب گشتند و جامه ها را شسته وپیراسته طبخی کرده همگی آسوده گشتند و شکر خداوند را بجای آورده. واز آنجائی که هر لذتی را بعد مرارتی میباشد، در این بین خبر آوردند، که جمعی سوار غزو [کذا] آمده اند که دست اندازی نموده باشند. جمعیت محمد از اردوی حاج بیرون آمده تفنگچی را در جلو اردو سنگر بسته و نشسته وسوارها بیرون آمده چون آب در دست ما بود اعراب که قریب شده قوهٔ نزاع را درخود ندیده، روان شدند. خلاصه آنروز را برسر آن آب بسر برده از همه جهة آسوده گشتند. یوم جمعه دهم از آنجا حرکت نموده هفت فرسنگ راه را طی نموده بمنزل بی آبی فرود آمده یوم دوشنبه سیزدهم حرکت نموده تا غروب آفتاب مقدار نه فرسنگ راه قطع مسافت نموده بمنزل بی آبی فرود آمده، یوم سه شنبه چهاردهم از آن منزل حرکت نموده سه فرسنگ

مسافت که طی کرده بر سر چاهی رسیده که چهل ذرع عمق آن‌چاه بود و از کف چاه تا بالای چاه از سنگ خاره بالا آورده و در وسط آن چاه سنگی بسیار عظیم بطریق چنبره یک پارچه نصب کرده بودند و بجهة برداشتن آب درآنروز برسرآن چاه‌منزل کردیم. الحق عجب چاه‌باپرکتی بود که در یک روز هزارنفر آدم و پانصد شتر و دو اب راسیراب کرده و بقدر پانصد مشک هم پر کرده ذخیره برداشتند، و ابداً نقصان‌نیافته، چنین مذکور میشود که این چاه‌از ابنیه حضرت سلیمان‌بن داود میباشد که در هنگامی که جیوش حضرت ازین بیابان عبور نمودند عطش بر ایشان استیلا یافته چون هدهد آب را در زیر زمین مثل آینه می‌بینند، آنحضرت‌باحضار هدهد فرمان‌داد. هدهد به‌شهر «سبا» و ملاحظه‌بلقیس رفته بود. بعد که هدهد حضور بهمرسانید، حضرت فرمودند که بطلب آب رفته در جوف زمین هر جا که آب نزدیک باشد کاوش کرده آب تحصیل کن. هدهد اطراف‌آن بیابان را بنظر دقت ملاحظه کرده‌همین مکانرا انتخاب نموده آن حضرت دیوان را امر فرمود که بحفر چاه و و تعمیر آن اشتغال داشته باشند. مؤید این قول شهر صبا[1] در نزدیکی آن چاه واقع است اکنون‌آثار و علامت ستونهای قوی باقی مانده‌است و آثار دیگر که به«قلعهٔ بلقیس» مشهور است در آن‌حوالی میباشد.

چاه پرفیض

و از جمله غرایب جمعی از زن ومرد که جمعاً پوست آهولباس ایشان است و گوشت آهو خوراك ایشان میباشد در میان حاج آمده

۱- در اصل چنین است و در نسخهٔ مجلس و نسخه دیگر «سبا» واین دومی صحیح است.

وایشان به چلبی[1] مشهور میباشند و طریقه شکار ایشان باین قسم است که الاغی را جوالی بر روی او انداخته یک طرف جوال‌را خاک ریخته و طرف دیگر صیاد پنهان شده در جوال با میلی آهنی و ساچوی[2]، الاغ را بصحرا و مکان آهو برده از میان‌جوال ملاحظه نموده الاغ که‌قریب به آهو میشود ، در نهایت چالاکی از جوال برآمده و آهو را میگیرد. لیکن این جانب‌ندیدم و از تمام‌اعراب شنیدم گویا حقیقت‌داشته‌باشد. واین طایفه را اعراب بسیار رعایت مینمایند ، و دروغ در مدت عمر خود نمی گویند. باری از اینکه مدتی بود آدمی بچشم ندیده بودیم،از ملاقات این طایفه وسبب سازی مسبب‌الاسباب بجهة ایشان و تفکر پاره[ای] امورات حالت غریبی بهمرسید و آن‌روز جمعی از اعراب‌انیزه بجهة اخذ اخوه نزد محمد تویچری آمده و مذکور نمودند که‌دویست سیصد سوار عرب در بیابان عقب محمد و قافله حاج میگردند . چهار ساعت‌از شب گذشته سرکار **شاه‌قلی‌میرزا**تشریف فرمای‌چادر من شدند. نشسته بودیم و این صحبت را میداشتند که با اعراب مخالف چه باید کرد؟ و حضرات جمّال و عکام‌ها برسرچاه آب بر میداشتند ، که یک دفعه غوغا از مردم بلند شد گفتند انیزه در حاج ریخت. مضطرب بر خاسته هریک تفنگ و اسلحه خودرا برداشته بیرون رفتیم. جمعی را دیدیم که برسر چاه ریخته وجمعی‌دیگر شیون کنان و فریادزنان هزیمت

زندگی در پرتوشکار آهو

مطالبهٔ اخوه

۱- نسخه مجلس «بحیثی». نسخه دیگر بصلبی.

۲- در نسخه مجلس « درجوال میلی و ساچوی ». در نسخه دیگر : « درجوال با میل آهن و با چوب ».

کرده و رو بر اردو نهاده و عربی بلغور مینمایند. ما بتصور اینکه آنها انیزه میباشند چند تیر تفنگ در میان آنها انداخته دونفر از آنها آماج تیر گردید[ند] بعد معلوم شد که عکام هابا جمال هانزاع نموده‌اند باری شرّ عظیمی برپا گردیده بود. آن شب را توقف نموده و روز دیگر که چهارشنبه بود چهار فرسنگ راه طی نموده صبح پنجشنبه شانزدهم از آنجا حرکت کرده بشدتی هواسرد بود که هیچکس را یارای تکلم نبود. هفت فرسنگ طی مسافت نموده بمنزل بی‌آبی رسیدیم یوم جمعه هفدهم از آن منزل حرکت نموده ۳ فرسنگ راه آمده گفتند که «غراب» که یکی از جبال شام است نمایان گشته. قراولانی که درپیش رو بودند خبرآوردند که جمعی سوار عرب در جلو آمده‌اند. محمد تویچری استدعا کرد که شاهزادگان سوار شوند بر اسبها و حرب اعراب انیزه را مستعد باشند. غوغا از میان حاج برخاسته، شاهزادگان را در جلو اعراب انداخته قدری راه که آمدیم وآمادهٔ حرب گشتیم، حضرات اعراب که استعدادما را ملاحظه کردند توقع زیاد خود را، باخوهٔ جزئی صلح نمودند و پاره[ای] راه که آمدیم در میان ایلات عرب افتادیم. خالی از تماشا نبود بخصوص هودجی که بقاعدهٔ خودبسته بودند برشتر که یادازهودج لیلی میداد. باری آنروز هشت فرسنگ راه آمده بصحرائی بی‌آب رسیدیم جمعی از مشایخ اعراب بچادر محمد فرودآمده مطالبهٔ اخوه نمودند. حاج بیچاره که اخوه را تمام و کمال بعلاوه تحمیلات دیگر داده بل چندین دفعه داده بودند و اگر تنخواهی هم نقدی همراه داشته، برات

آمادهٔ نبرد

باز هم اخوه

بشام گرفته باری چاره بجزجدال و نزاع ندیده آنشب همه مستعدنزاع شده صبح بقدر پنجهزار لشکر عرب دور تا بدور اردو را گرفته‌ومیگویند اگر دقیقه[ای] در دادن تنخواه اهمال شود همگی را قتل خواهیم نمود. بیچارگان حاج[1] اضطرابی بهمرسانیدند که پایان‌نداشت ومتمولین قوم که برات شام در دست داشته و مستضعفین طایفه که معلوم وجه اخوه را تمام در بغداد داده بودند. شاهزادگان راضی بودند که بعوض دوهزار اشرفی پنجهزارتومان‌جواهر دهند وایشان راضی نمیشدند. نزاع هم نیز ممکن نبود، بعلت اینکه اطراف ما را طایفه انیزه احاطه نموده بودند و خود ایشان بقدر پانصد نفر داخل در اردوی حاج گشته. آب هم بکلی تمام شده، آذوقه باتمام رسیده حالتی از بیچارگان مشاهده میشد که دل سنگ خاره کباب میشده اگر سعادت شهدای کربلا بااین گروه نبود، ولی شقاوت‌اشقیای صحرای کربلا باین طایفه[2] بود. باری هرقدر فکر نموده چاره بجز شهادت و تسلیم ندیدند **عبدالرحیم خان**‌نام افشار نسقچی باشی رکن‌الدوله، کمال مردانگی را نموده گفت‌هرکس پول بخواهد من‌دارم و قرض‌میدهم. همگی ازین صحبت مشعوف شده احیا گشتند. هرکس تنخواهی قرض کرده، مقدار مذکور را تسلیم ایشان کردند آرامی گرفته‌آنروز رایوم شنبه هیجدهم در آن بیابان‌توقف نموده با وجود عدم آب، باز مجدداً عرصه را برمردم تنگ کرده چند نفر شتر فرستاده که آب ازسه فرسنگی آورده قریب بغروب آب مخلوط

بیچارگی حاج

جوانمردی یک ایرانی

۱- نسخه مجلس « بیچاره حاج ».

۲- درنسخه دیگر بآن پایه بود.

بگلی آورده ، آنچنان منجمد شده که از گلو پائین نمی‌رفت. وضو گرفتن با آن آب جائز نبود. جمعی از عقلاء ومجرّبین بهم شده تدبیر نمودند آب گل‌آلود را جوشانیده قدری نمک با بادام داخل آن نموده اندکی صاف شد ولی باعث بر عطش میگردید. غرض اینکه از یک مشک آب، نیم من آب‌عاید روزکار میشد، باری آنروز رابه تصفیهٔ‌آب‌اشتغال داشته مشایخ اعراب مثل **شیخ شهان**[1] با کثرت اعراب در چادر محمد تویچری مشغول‌اخذ اخوه بوده‌طرف عصری بچه عربی‌در غایت‌ملاحت و مهربانی‌بچادر ماآمده استماله‌از صدمات‌اخذ اخوه مینمود. تیمورمیرزا از احمق فریبی‌های آن بچه عرب در دام افتاده ، بالاخره آنروز درنزد این‌جانب بوده و روزی بشب رسانید و بمضمون اینکه:

تصفیهٔ آب

ناچارهر که‌صاحب‌روی[2] نکو بود   هرجا که‌بگذرد همه‌چشمی براوبود

جمعی‌ازهمسفران‌وآشنایان همدانی[3] در آن مجمع‌حاضر گشته قدری‌صحبت داشته ویاد از ایام قدیم نموده درین بین غوغا از چادر محمدتویچری برخاست ، پرسیدیم دیگر چه هنگامه است؟ گفتند : شیخ‌شهلان انیزه که ازکبار مشایخ است‌اکنون وارد چادر محمد تویچری شده‌چهارصد اشرفی اخوه میخواهد و محمد را بجهة اخذاخوه فحش داده‌و گریبانش راگرفته بر زمین میکشد و فضاحی مینماید. حاج بیچاره از استماع این قضیه مضطرب گشته از چادرها دویدند. محمد چاره رامنحصر دیده به چادر شاه قلی میرزا پناه برده، شاهزاده ، در این‌نیمه شب برخاسته به

بلای شیخ شهلان

۱- نسخهٔ مجلس « شیخ شهلان » ۲- اصل نیکو وغلط است. نسخه دیگرنکو.
۳- درنسخه دیگر همه وآنی و این صحیح است. ف.

طلب تنخواه در میان حاج افتاده ، هر کس یک اشرفی حتی هر تنخواهی که هر بیوه زنی در کف داشت ، بیرون آورده و تسلیم کرده بعد از موجود شدن تنخواه ، شیخ شهلان را بچادر خود طلبیده بعد از تعارفات و صرف شیرینی تنخواه را تسلیم او نموده ، تنخواه را که ضبط کرد به محمد گفت در پنجسال قبل ازین دویست تومان از تو طلب دارم و میخواهم . بیچاره برخاست و روی پای شیخ افتاده و هرقدر عجز کرد بجائی نرسیده گفت تا نگیرم، نمی گذارم حاج بار کنند . مشایخ دیگر که دیدند این ادعای قدیم را میکند هریک رجوع بحساب قدیم کرده ، بیچاره حاج، یک طرف بی‌آبی وعدم آذوقه ، یک طرف انقضای مدت حج و رفتن پاشای شام، یک‌طرف مطالبه اخوه همه گی [کذا] بمرگ راضی بودند . تیمم کرده همگی منتظر شهادت بودند . آنشب خواب بچشم احدی نرفته تا صبح اشقیای اعراب تشدد میکردند . شاه قلی میرزا که استیصال خلق را ملاحظه نمود در چادر اندرون خود رفته ، قدری از طلاآلات زنانه مهیا کرده ، نزد ایشان فرستاده همگی اهل قافله و اعراب در چادر محمد جمع بوده پیغام شاهزاده و طلا آلات را بردند . چشم ایشان که بطلا آلات افتاد قدری نرم شدند و جماعت حاج را بخواطر [کذا] رسید که راضی شدند و مرخص نمودند که حاج بروند ، یکدفعه هزار نفر از وفور شوق فریاد نموده و روبچادرها دویدند . من و اخوان در چادر نشسته بودیم قدری نخودآب پر گل جوشانیده نهار میخوردیم که یکبار غوغا برخاست و مردم روبچادر ها دویدند . یقین

بازهم جوانمردی ایرانی

کردیم که حکایت تاراج است. هر یک سراسیمه روان روبچادرهای خود و یراق بسته مستعد نزاع شدیم که ناگاه دیدم که آواز برآمد که حاج مرخص است. چادرها را که انداختند باز یکنفر از مشایخ نکول نموده گفت امر من نگذشته است ونمیگذارم که بار نمایند. باز خبر رسید که موقوف شد. دوباره چادرها را برپا کرده محمد تویچری مستأصل گشته دخیل بسیار[1] بمشایخ گشت. مشایخ بحمایت محمد شترها را کشیده با ابن‌شهلان در مقام جدال برآمده، لابد ابن شهلان تسلیم نموده حاج مرخص گشتند که آواز الفلاح از حاجی رجبعلی چاوش بلند شد. بندمردسان[2] از آسمان گسیخت یکدفعه در طرفة‌العینی بارها را بار نموده، روان شدند.

آواز «الفلاح» و مرخصی حاج

غرض یکشنبه نوزدهم از آنجا حرکت نموده چهار فرسنگ راه که آمدیم غروب آفتاب بصحرائی[3] بی آب و بدهوائی نزول نموده، اطراف ایلات انیزه بودند. یوم دوشنبه بیستم از آنجا حرکت کرده، همه جا درمیان ایلات عرب قطع مسافت کرده. دو فرسنگی بآب گل آلودی رسید[4] اهل قافله آب گیری نموده و روان شدندو پاره [ای] گوسفند نیزخریداری کرده پس ازچند روز گرسنگی چشم ایشان به گوشتی افتاد. تفریح کاملی حاصل نمودند. قریب هشت فرسخ راه را قطع مسافت نموده بمنزل بی آبی فرود آمده و دو ساعت بصبح مانده یوم سه شنبه بیست و یکم از

۱ـ نسخه دیگربسایر مشایخ. ۲ـ نسخهٔ مجلس: بندمان. ۳ـ نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر: بصحرای. ٤ـ نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر رسیده.

آن منزل حرکت کرده بقدر ده فرسنگ راه‌طی نموده بوادی بی آبی رسیدیم در عرض راه همه‌جا در صحرا در میان ایلات عرب آمده جبال ولایت شام نمایان گشته ، آنشب را در آن صحرا بسربرده باد وطوفان زیادی آمده بارش اوقات را تلخ داشته دوساعت از شب گذشته جمعی از شاه‌زادگان و حاج رأیشان براین قرار گرفت که شبگیر کرده بار نموده روانه شوند. محمد تویچری و جمعی دیگر راضی به بارکردن شبانه نبودند عاقبت بعنف ایشانرا ساکت نموده به تعجیل دست به بار زده بارش و طوفان نیز درآن شب‌تار برآن بیچارگان زورآور شد. یکی بارکرده یکی تازه دیگی برآتش تازه بارکرده دیگری بخواب رفته برخی در رختخواب پار[ه‌ای] بخواب که آواز الفلاح بلند شد. هرکس مضطربانه[1] به اسباب ریخته آوازهای غریب از حیوان وانسان بلند میشد که کسی بکسی نبود و بتر از همه متعلقان این جانب دست به بار زده بودند طولی کشید تا اینکه بارها بار شد.

«الفلاح» و اضطراب

روز پیش شتر کجاوه این‌جانب از رفتار مانده و این فقره چهارم بود که باز بزمین‌خوردیم آنشب را قدغن نموده که شتر ما را عوض کنند. شتر بنه که هرگز افسار ندیده و در عمر کجاوه نکشیده آوردندو کجاوهٔ مارا بر او بارکرده تا مهیای سواری شدیم وهرکس بارکرده‌و رفته بود. بمحض اینکه درکجاوه نشستیم ، که شتر دیوانه شد مهار رااز دست ساربان گسیخت[2]، درآن‌شب تار وشدت‌طوفان فرار دربیابان نمود و بندهای کجاوه پوش را بواسطهٔ بارش محکم بسته بودند که

۱- در نسخه دیگر دست پاچه.

۲- در نسخه دیگر گرفت.

نمی‌توانستیم خودرا بزیر انداخته باشیم. در هرصورت خود را بر روی شتر محکم گرفته هوش ازسرما بدر رفت، حیران بودیم که آیا برسر ما چه خواهد آمد، فضل و کرم وپروردگار[1] شامل حال گردید. شتر در گل و وحل گرفتار گشته بر زمین خورد وباخنجر وکارد روپوش کجاوه را دریده و از آن شتر دیوانه فرود آمده، اکنون تاریکی بمرتبه ایست که چشم‌چشم را نمی‌بیند و اهل قافله بکلی رفته‌اند. با وجود زمین خوردن و این همه زحمت باران وخوف گمراهی قطع حیات کرده، دل ار سمات بسته نمی‌دانیم‌چه کنیم وکجا رویم. بهر قسم بود، در آن تاریکی و زمین پر گل روان شده همه‌جا درگل برزمین خورده، وفریاد بلند نموده فریادرسی بهم نرسید. عاقبت چاره نیافته‌لابد بقدرنیم‌فرسنگ راه آمده باتفاق برادر مکرم والی‌بجهة اخبار تفکرنموده طپانچه‌انداخته، تیمور میرزا که سوار اسب بودصدای طپانچه بگوشش رسیده‌چون‌معهود درمیانه بود بهوای صدای طپانچه، اسب انداخته و اسب دیگریدک کرده خودرا رسانیده بعداز رسیدن تیمور میرزا خلاصه گویا خدا عمر دوباره[ای] بما بخشیده با والی دوپشته براسب نشسته روان شدیم تا بحاج رسیدیم.

قطع حیات

عمر دوباره

هرقدرخواستم باآن احوال‌وپای مجروح‌وتن خسته‌خودداری نمایم ممکن نشد. محمدرا که ملاقات کردم عنان‌اختیار از کفم بیرون‌رفت. خنجر کشیده بقصد محمد انداخته و آنچه لازمه خباثت و خیانت که بااوبود

۱- کذافی‌الاصل. نسخهٔ مجلس‌و نسخه دیگر: فضل‌وکرم پروردگار.

گفتم. خنجر برزمین آمد واو بدر رفت. تیمور میرزا را گفتم ایستاده‌ای، بزن. تیمور میرزا طپانچه را کشیده بجانب محمد انداخت. بمحمد نخورد و بر شتر آمد، مرکوب محمد را نحرد خانی نمود. بعد از کشتن شتر هرقدر حاج اصرار نمودند که بعلت بارش و طوفان سوار کجاوه دیگر شوم قبول ننموده و براسب سوار گشته سرما وطوفان و تاریکی بطریقی زورآور شده که در مدت عمر خود هرگز ندیده بودم ولیکن از شدت تغیر و تلخی اوقات معلوم نمیشد. باری چهار فرسنگ راه که آمدیم، کجاوه با جمل[1] پیش رو را که محمد درآن بود و راهنمائی مینمود از نظر غایب نموده درآن وادی گمراه شدند و بطرفی دیگر مخالف روان شدند وسایر اطلاعی ازگمراهی ایشان نداشتند و میرفتند و از شدت سرما لابد شده باتفاق والی پیاده شده که اندکی پیاده راه رفته بلکه رفع سرما شود. بقدر، دوفرسنگ راه که آمدیم دیدیم چاره نمیشود توقف کرده چند بوته خار آتش زده، جمعی از اعراب پیاده بدور آتش جمع شدند تا قلیانی کشیدیم جمل[2] از نظر غایب شد وهرقدر آواز دادیم بجائی نرسیده اعراب هم راه‌را ندانسته، مکرر گم شدیم، باز چاره منحصر گشته طپانچهٔ دیگر انداخته تیمور میرزا که بواسطهٔ خستگی و عدم خواب، روی بار شتر سوار شده نتوانست خود را بما رسانیده درجواب آنهم طپانچه انداخته بهوای صدای طپانچه اسب تاخته، خودرا بجمل[3] رسانیده تا قریب بصبح راه رفته

گمشدن درصحرا

۱- طبق نسخه مجلس. نسخهٔ اصل: حمل. ۲- نسخه مجلس: جمل.

۳- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر: جمل.

آخر مشخص شد که کجاوه‌ها گم‌شده اند . محمد در آن صحرا شترها را خوابانیده، سوار باطراف فرستاده،جمعی که باتفاق ما بودند نماز صبح را درآن بیابان کرده و کم کم روان شدند .

یوم سه‌شنبه بیست ویکم جبال شام بنظر درست درآمده،صحرائی با صفا بنظرآمده ، خرگوش بسیاری درآن صحرا بوده، و آنچنان عطش برانسان وحیوان زورآور گشته که‌فوق‌آن متصورنیست . بطلب آب‌بارش روان‌شده فرسنگی راه‌را طی‌نموده گله گوسفندی بنظردرآورده گفتم باید‌آب نزدیک باشد، قریب به گوسفندها که رسیدیم قلیل‌آبی بنظر رسید . شکر خدارا بجای آورده، قدری از آن آب خورده واسبهارا سیرآب نموده روان شدیم . گوسفندهارا بآب آورده بودند بقسم خوشی، که هریک‌رازنگی کوچک بر گردن آنها بسته خیلی‌خوش‌آهنک میشود هنگام راه رفتن . باری‌بعد از تماشای گوسفندان رو بحمل[1] نموده‌مراجعت کردیم‌وحمل[2] بعلت نرسیدن حاج نیز معطل‌شده و به این‌جانب بواسطهٔ نبودن آذوقه گرسنگی زورآور شده[کذا] تحقیق نمودم که منزل امروز کجا میباشد گفتند منزل جائیست مسمی به «مکسوره» یا «مقصوره»[3] ولی بعلت‌نرسیدن بقیهٔ حاج امروز نخواهیم رسید . تصور نمودیم که امشب نیز درآن صحرا بسر بریم از گرسنگی تلف خواهیم‌شد و ناچار نشانی مکسوره‌را گرفته کوهی بسیار عظیم نشانه دادند و گفتند در دهنهٔ آن کوه میباشد . بهمین‌قرار نشانه روان شدیم‌واسبهای ضعیف‌وناتوان را هرقدر

۱و۲ ـ نسخهٔ مجلس: جمل . ۳ ـ نسخه دیگر یامقصوره‌را ندارد

راندیم قریب به مغرب بجائی رسیدیم که تا چشم کار میکرد[1] دریا بود عطش هم بسیار داشته بهوای آب خوردن آمدیم لب آن دریا. ملاحظه کردیم که عمق آنهمه آب دریا بقدر یک جو زیاد نیست و چنان صاف و روشن است که عکس تمام کوه‌ها در آن نمودار است ولی بمحض رسیدن و وزیدن هوا آنچنان گل میشود که معلوم نمیشود آب است. باوجود آنهمه تشنگی قطره[ای] بلب ما نرسید:

تشنگی در کنارد ریای آب

چهره بنما[2] و مکن منع از دیدن که هست[3]

تشنه کامی را نمودن آب و کردن منع آب

و سبب، آن زمین این است که منتهای تساوی را سطح زمین دارد بطریقی که آب بارش بهرجا مقطر شود همانجا توقف دارد و خود خاک نیز نهایت صلابت را دارد که آب فرو نمیرود.

باری جرأت نموده بآب زدیم و دو فرسنگ در آب قطع مسافت نموده و چنان شد که همهٔ اطراف آب بود. سوای همان کوه که نشانهٔ ما بود، و بهوای آن کوه در آب میآمدیم تا از آب بدر رفته بصحرائی کفه رسیده که تا چشم کار میکرد صحرابود. ظاهر این است که همان زمین آب گیر بوده ولی بلندتر بوده که آب نگرفته. دو فرسنگ دیگر راه آمده بجائی نرسیدیم. قریب بمغرب شد، بهرطرف رو مینمائیم اثری از آبادی ظاهر نیست و اسب ها از رفتار باز ماندند. آسمان، ابری بالای

۱- نسخه دیگر چشم میدید واز این قبیل تفاوت‌ها که درمعنی مؤثر نیست بین این نسخه و نسخه مجلس واصل دیده‌میشود.

۲- نسخهٔ مجلس. نسخهٔ اصل: منما.

۳- کذا و درنسخهٔ مجلس زیرآن نوشته‌شده است «این شعر غلط‌است». درنسخه دیگر: چهرمنما یامکن منع من از دیدن که هست، واین صحیح است.

سر کشیده، بنای باریدن گذارد و مغرب گشت. قریب بکوه رسیدم، هرقدر اطراف کوه‌را گردش کرده شاید آبادی بنظرآید مطلقا آثار آبادی نبود. درآن شدت سرماو کثرت باران وبیابان نابلد وغربت‌وگرسنگی‌ولباسهای آمیخته درگل و خوف از اعراب و اسبهای مانده وخستگی چهل‌منزل راه و بی‌خوابی سه‌شبانه‌روز و ناامید بودن از آبادی، سبحان‌الله حالی دست داد که تقریری نیست.

خستگی، گرسنگی، ونومیدی

باری قرار برآن دادیم که هریک قریب یک میدان از یکدیگر دور شده ومتصل بیکدیگر آواز نموده که گم‌نشویم ازآن‌سمت که تیمور میرزا روان شد، قریب یک میدان که رفت آواز زنگی بگوشش آمد، اندکی بصدای زنگ پیش رفت. دید گلهٔ گوسفندی میباشد که بهمان‌قاعده زنگ به گردن ایشان بسته‌اند، لهذا فریادنمود و اینجانبان نیزتیرداو[1] رفتیم و ازچوپان آن گله تحقیق نمودیم. چوپان در جواب گفت که تا مکسوره پنج فرسنگ‌راه میباشد ولی‌در سه فرسنگی خانه‌اعراب‌عقیدات[2] است، سراغ کرده بهوای خانه‌های اعراب روان شده، هرچند والی اصراربه بردن چوپان نمود راضی نشده باز مجدداً گم‌شدیم:

شب تاراست و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا وعدهٔ دیدار کجاست

و نمیدانستیم کجامیرویم. اسب‌ها مانده، در این‌شب پیاده‌شده،

۱- کذا فی‌الاصل. نسخهٔ مجلس‌ونسخهٔ دیگر: بنزد او.

۲- نسخهٔ مجلس: عفیدات.

هر ساعتی نیم فرسنگ راه طی نموده ، بسیاری که راه آمده آتشی بنظر رسید «اِنی آنَسْتُ ناراً لَعَلّی آتیکُم منها بِقَبس، اَو اَجِدُ علَی النّارِ هُدی»[1]، بهوای آتش آمده تا شش ساعت ازشب گذشته باول چادر اعراب رسیدیم . بی اختیار در چادری رفته چندنفر زن درآن چادر بودند وقاعدهٔ آن زنان این بود که گاو و گوسفندی که داشتند که در شب های بی بارش در صحرا بود، در شب بارش درچادر می‌آوردند. پس ازوصول بآن چادر گوسفندان و گاوان نیز وارد شدند. آن زن مهمان دوست باحیا دست بچوب چادر کرده ، و زبان بفصاحی گشوده و گاو و گوسفندان را بجای ما در چادر آورده و مارا از چادر بیرون کرد . ناچار بالاتر رفتیم باز داخل چادر دیگری شدیم ، اتفاقاً چادر یکی از بزرگان قبیله بود خود بیرون آمده اظهار مسرت نموده دقیقه [ای] بدون معرفت ازحال ما اسب ها را گرفته و مضیف را آراسته ، آش بسیار خوبی نموده قهوه پخته و طبخ رواج داده منتهای محبت را ظاهرساخت وبه پرستاری وغمخواری مشغول گردید. غرض بعد از آنهمه صدمه معلوم است که :

مهمان‌نوازی اعرابی

(ابری که در بیابان برتشنه‌ای ببارد)[2]

این حالت چگونه خواهد بود، آنشب وآنروز را بیست فرسنگ راه طی نموده بطریقی درچادر شیخ عرب افتادیم که بهیچ وجه حیاتی درما مشخص نبود .

صبح چهارشنبه بیست‌ودوم در چادر نشسته که قافلهٔ حاج رسیدند سوار شده بحاج رسیدیم و باتفاق حاج آمدیم تا نزدیک مکسوره[3] قریب

۱- نسخهٔ دیگران آیه‌را ندارد . ۲- نسخهٔ دیگر این مصراع راندارد .
۳- نسخهٔ مجلس: بمکسوره.

وداع باخویشان ویاران

بآنجا چشمه و حوض آبی میباشد. شاهزادگان و اعمام در آن آب رفته و این جانب با اعمام و سایر همسفران همانجا وداع کرده ایشان بطرف شام روان شده وما درمکسوره توقف کرده در خانهٔ شخص دهقانی فرود آمده کمال مهمانداری رانموده درآنروز چهارساعت راه رفته وشب جمعه نیز درآنجا بسر بردیم.

یوم جمعه بیست وسوم از مکسوره حرکت نموده بقریه «دومه» آمده همه‌جا آبادی و هوا در غایت اعتدال بود. آنروزرا پنج فرسنگ آمده و بخانهٔ شخص فلاحی فرودآمدیم.

یوم شنبه بیست‌وچهارم در آن منزل توقف نموده **اسدالله خان**را با نوشتجات بالیوز بغدادونوشته خود روانه نزد **فرین**[۲] صاحب قنصل جنرال شام کرده و خود بتدارك حمام و خستگی مشغول گشته پس از آنکه وارد حمام گشته حمامی بنظر رسید که نهایت صفارا بحسب بنائی داشت لیکن مدتی بود که درآن آتش نشده بود. بسیار سرد بود به هر قسم بود خودرا فریب داده وقریب بغروب از حمام بیرون آمده یکساعت از شب گذشته، اسدالله خان با**خواجه اسعد** باش ترجمان گماشتهٔ قنصل جنرال وارد گردیدند. معلوم شد که قنصل زیاده از حد ازآمدن مامشعوف و خوشوقت شده و بالیوز استدعا نموده بود که فرداصبح سوارشده وبشام رفته. باش ترجمان را به اسدالله خان سپرده آنشب را استراحت نمودم.

یوم یکشنبه بیست وپنجم صبح از آنمنزل حرکت نموده دو فرسنگ

۲- J. W. Farren

پیشواز فرنگان راه طی کرده قریب بشام گشته جمعی فرنگان باستقبال آمده بعد بخانهٔ فرین صاحب پیاده شده الحق خانه[ای] در نهایت صفا داشت هر یک اطاقی را فرش و اسباب علیحده گذارده . پس از ساعتی نهار آوردند و بقانون روم قدری که خورده میشد عوض نموده قسم دیگر حاضر میساختند الحق نهایت خدمتگذاری [کذا] رانموده اما از بغداد تا شام رادرسی و هشت روز آمده یکصد وهفتادوهفت فرسنگ میباشدو سی و چهار منزل آمده ، از بغداد الی دومنزلی شام واز «حلب» الی «سوق الشیخ» متصل اعراب انیزه نشسته اند که میشوند[1] کثرت این طایفه زیاده از حد تحریر است[2] بعد ازطایفهٔ «حرب» درمیان قبایل اعراب قبیله [ای] باین کثرت نیست اگرچه پانصد هزار در خانه مشهور است ولی زیاده از آن است بعلت اینکه دراین چهل روز راه باوجودی که تمام از بیراهه میآمدیم بجهة خوف از اعراب، یکذرع از زمین نبود ، درین چهل منزل، که خرمنی از بعرهٔ[3] شتر اینها نباشد و تمام این بیابان بحسب عرض و طول مملو از بعرهٔ شتر این جماعت بود . مشایخ وبزرگان این طایفه مختلف میباشند و اتفاق با یکدیگر ندارند . هرگز احدی از سلاطین و قیاصرهٔ روم ، بر آنها تسلط نیافته . دراین سنوات **محمد علی پاشا** بر بعضی قلیل تسلطی یافته که پاره[ای] باز برسرکشی بر قرارند .مذهب ایشان طریقهٔ تسنن است و شیخ بزرگ ایشان که از همه بزرگتراست وجمعیت بیشتردارد

۱ - چنین است درنسخه اصل ونسخه مجلس - درنسخه دیگر پس از کلماتی که تراشیده شده‌است،مینشینند ۲ عبارت در اصل چنین است، درنسخهٔ مجلس: باشد . ۳- بعره: پشکل شترو گوسفند. ف .

علت زیادی عدهٔ اعراب عنیزه

ابن حذال[1] میباشد. مشهور چنان است که این طایفه هفت بچه بیک شکم میزایند. چهار طفل بیک شکم بنظرخودما رسیدوزیاده ازاین رامیگویند، العلم عندالله.

یوم دوشنبه بیست وششم بعلت اینکه روزورود بشام فرین صاحب جنرال قنصل ناخوش بود و نتوانست که بدیدن آمده باشد روز بعد قدری احوال مشارالیه بهترشده طرف صبح که این جانب بسلام نشسته بودم، وارد گردید. قریب بیک ساعت متصل بیکدیگرعذر روزگذشته را میخواست که هرقدر خواسته شرفیاب شوم میسر نشد. انصاف عجیب مرد قاعده دانی میباشد که کمترچون او کسی دیده شده. پس از صحبت چند تکلیف نمود که بجز این خانه مرا خانهٔ دیگری میباشد متوقع ازمرحمت سرکار چنانم که امشب بندهٔ خودرا سرافراز فرمایند و این جانب که اصرار مشارالیه رادیده حسب التمنای ایشان ، نیم ساعت بغروب مانده سوار شده همه جا در باغستان شام و کنار آبها روان گشته تاقریب به حصار شهر جائیست نزدیک بکوه که بالیوزآن را محلی بجهة تماشا گاه و تفرج خود ساخته ، الحق عمارت خوبی و جای باصفائی میباشد؛ واکثر بیوتات آنخانه بقانون بیوتات فرنکستان درست نموده. بعداز وصول کمال تعارف را نموده بی بی صاحب زن بالیوز وزن دیگر ازدکتر صاحب وخود بالیوز، و دونفر انگریزدرآن مجمع حاضربودندو ازهرقسم صحبت داشته شد که تفصیل[2] آن باعث برتطویل کتاب است.

تفرجگاه قنسول انگلیس

۱ـ نسخهٔ مجلس: ابن عذال .

۲ـ نسخهٔ دیگر: تطویل

بعدازآن به‌محل سبز رفته عمارتی دیگر در غایت صفا وطراوت بنظر رسید. اقسام اغذیه و اشربه حاضرساخته پس‌از صرف غذامراجعت بمحل اول نموده چیزی که تازگی داشته باشد پاره[ای] چراغ بود به ترکیب شلجم[1] که تا بحال دیده‌نشده بود وبلور(تیوار)[2] دیوارسنگ مرمر آن ملک بود بقسمی صیقل داده‌بودند که بمراتب صفای‌آن‌ازبلور بهتربود. جمیع‌چراغ آنمجلس‌از همین قسم‌بود. صحبت ازشمشیردرمیان آمده، بالیوز قداره[ای] آورد که از وسط آن دوسربود و دو زبانه‌داشت چنین‌دانست که این‌تیغ‌راتعارف کرده باشد. بعدازآنکه ملاحظه کردیم واصرار بالیوزرا در تعریف آن دیدیم گفتم اگر تعریف کنم بی‌جاست و دلیل بر عدم سررشتهٔ ما خواهد بود واگر مذمت کنم باعث‌دلخوری‌او خواهدشد، بنا براین قلیان که میکشیدم قدری کم دود بود وشمشیر در دست حسام‌السلطنه بود، اشاره نموده باو که قلیان دودی ندارد حسام‌الدوله بادوسرآن تیغ که شبیه بآتش گیربود خرک‌آتشی از منقل گرفته و برسر قلیان گذاشته بالیوز دانست که این تیغ بی مصرف است وبنظرما نیامده است ازحسن تدبیرما بسیار خوششن‌آمد. بعد که مشخص گردید میخواست سر رشتهٔ مارا آزموده باشد و کذلک سر رشتهٔ مارا در بین غذا میخواست استمزاج کند که ما خدای نکرده موافقت با او خواهیم کرد یانه؟ در بین‌صرف‌غذا[3] گفت شراب فارس شنیده‌ام‌خوب‌و شیرین میشود. دفعی‌باو گفتم‌آنهائی که‌خورده اند می گویند تلخ است.

یکی‌دوآزمایش

۱- نسخهٔ‌دیگر: شلغم. وبجای چراغ هم‌چراق. ۲- نسخه مجلس این‌دوکلمه‌راندارد. ودر نسخهٔ‌دیگر: وبلورنبو(که ظاهرآحرف‌دال نبود افتاده است) ازسنگ مرمرآن ملک‌بود. ۳- نسخهٔ‌دیگر: اکل.

دانست که سارا خوش نیست. پس از این فقره اشاره کرد ظروف را برچیدند. خلاصه صحبت بسیار اتفاق افتاد. پنج ساعت از شب گذشته سوار شده به منزل آمدیم. آدمهای بالیوز بدرقه نموده وتا درب خانه آمده هریک را انعامی داده.

یوم سه شنبه بیست و هفتم وقایعی که قابل باشد واقع نشد.

یوم چهارشنبه بیست و هشتم بحمام بسیار خوبی بحسب بنائی رفته، لیکن بحسب دلاك بسیار اوقات تلخ بوده.

یوم پنجشنبه بیست ونهم وقایعی واقع نگشته ویوم جمعه غرهٔ ذی قعدة الحرام[1] وقایعی واقع نشد.

یوم شنبه دویم ابراهیم بیک تاجر که ملك التجار شام است نزد این جانب آمده و پیغام از شریف پاشا حاکم شام آورده که چرا باید بنده را سرافراز ننموده باشید. زهی کم لطفی. از قدیم، محبتی که شما را با محمدعلی پاشا بوده با دیگران نبوده و اصرار زیادی بجهت حرکت دادن ما ازآنخانه نمود و بیان کرد که همینقدر شما بملك مصر رفته آنچه طالب بوده باشید میسر وآماده است. اینجانب جواب درستی باو نداده بسبب اینکه اولاً زیاده از حد از بالیوز شام محبت دیده و ثانی لازم بود که از صاحب خانه مشورتی شود. آنروز، ابراهیم بیک را جواب گفته رفت بمنزل خود.

تکلیف رفتن بەمصر

یوم یکشنبه سیم نیز واقعه [ای] واقع نشد. یوم دوشنبه چهارم

۱- در حاشیه نسخه اصل نوشته شده ۱۲۵۲ و در نسخه مجلس هم.

بارش شدیدی آمده، که خانها[کذا] اکثری خراب شده و در این سال سه ماه متوالی برف آمده که هیچکس از قدمای ولایت چنین برفی بخاطر ندارد. یوم سه شنبه پنجم نیز برف وباران بشدّت می آمد.

یوم چهارشنبه ششم بالیوز بعزم ملاقات وارد منزل ماشد. در کمال دلجوئی واظهار محبت بنیاد صحبت نمود. بعدازاظهار تعارفات ازانجام مطلب صحبتی در میان آورد و آغاز وقایع بین ما و محمدشاه بقسمی که گذشته تحقیق نمود. ماهم وقایع احوال خودرا بیان نموده تاورود بشام و بعد گفتم اگرمیخواستم فتنه جوئی وفساددر مملکت ایران نموده باشم[1] نزدما سهل بود ولیکن فتنه جوئی کاریست بیمایه و استحکامی ندارد و درین بین بجز سفک دماء مسلمانان و خرابی رعیت حاصلی نخواهد داشت. از برای ما لازم است[2] که تکیه بدولتی بزرگ نمود و بواسطه آندولت بلکه امر بسهولت بگذرد وآن دولت بالفعل آنچه ملحوظ است که بجهت ما ننگ نباشد منحصر به سه دولت است: یکی دولت انگریز دیگر دولت روس و دیگر دولت سلطان محمود قیصرروم. اما دولت روس از جهة اینکه خلق ایران نهایت تنفر را از او دارند بیحاصل است و عیب دیگر اینکه ولایت ایشان اتصال به مملکت ایران دارد و از کید ایشان نمیتوان ایمن بود. واما دولت عثمانی وسلطان محمود، آنهم بواسطهٔ اختلال در میانهٔ خود و محمدعلی پاشا، امروز در ضعف است[3] و ضم ضعیف بضعیف افادهٔ ضعیف مینماید. پس در این باب منحصر به

اصل مطلب

۱ - نسخه مجلس و نسخهٔ دیگر: باشیم. ۲ - نسخه دیگر لازم آمد
۳ - نسخهٔ دیگر ضعیف است.

دولت انگریزاست واز اینکه‌سبقت آشنائی داریم واکنون بدلایل عقلیه دولت ایشانرا ترجیح دادیم بنا براین روی بآن دولت کرده استعانت از پروردگار جسته و آن دولت چنان تصور نموده که‌ما در بغداد رفته و بخانهٔ بالیوز بغداد منزل نموده و درشام بخانه توآمده‌ایم،چه‌آنجا چه اینجا تمام بخانهٔ پادشاه انگریز آمده و این دولت‌را از جمیع دولت‌ها منتخب نموده ایم. جواب گفت تمنا و مقصود شما چیست ؟ گفتم : ما ابناء ملوك و بزرگانیم و پناه بدولت بزرگی آورده‌ایم معلوم است تمنای ماهم تمنای بزرگی خواهدبود. مشخص است که بجهت مطلب جزئی این راه دراز را طی ننموده‌ایم. بی‌نهایت بالیوز مستبشر گردید و گفت الحق‌شما ازبزرگانید وخاك قدوم شمارا جمیع‌مردم بچشم‌میکشند ازهرجهت خودرا مسروردارید که عنقریب بمطلب خودخواهیدرسید. پس‌ازساعتی بقانون عجم‌قدری بستنی بجهت بالیوز آورده خوردونهایت تعریف‌را کرد که‌در ملک فرنگستان تا بحال کسی این‌نوع اختراع [1] و تصرف‌را ننموده غریب بنظروی آمدو خواهش‌کرد که روزی سوارشده جبال شام و صحرارا دیده وشکاری کرده‌جواب گفتم هر اوقات که‌دماغی باشد شمارا اخبار و سوارخواهیم‌شد.

وعده‌ای که انجام نشد

شب پنجشنبه جمعی از اعیان شام بدیدن‌ماآمده تا قریب بصبح نشسته از هرسوسخن رانده‌شد. یوم پنجشنبه هفتم‌را معلوماتی‌نبود، یوم جمعه هشتم‌را بهمین طریق .

---

۱ ـ نسخهٔ دیگر کلمه اختراع را ندارد.

یوم شنبه نهم طرف عصری بالیوز بیک[1] مارا بخانهٔ خود طلبیده بعداز رفتن بخانهٔ بالیوزبیک خود بالیوز صاحب باستقبال ما از راه دیگر آمده بود وبما نرسیده، بخانه که واردشدیم بی بی صاحب کمال مهربانی را نموده، چندی که گذشت بالیوزبیک وارد شده بسیار بسیار اظهار محبت ومهربانی نموده، وپس از نماز مغرب باز بقسم شب گذشته برسرخوردنی ها رفته و صحبت بسیار در آنجا گذشت که تکرارش حاصلی ندارد، وبعداز صرف غذا بی بی صاحب دست مارا گرفته بمحل نشیمن مراجعت نموده ، صحبت از کتاب لغات در میان آمده، کتابی بالیوز آورد که بقدر دویست هزار بیت میشد و جمیع لغات عربی و فارسی و انگریزی را در او نوشته بودند. قدری از آن کتاب خوانده شد. بعد معلومات از تفنگ و یراق و اسلحه درمیان آمده یکی از فرنگان تفنگ دولوله [ای] آورد. آن تفنگ بنظر نیامد. از هرسمت مذمتی ازتفنگ رفت. بالیوز صاحب چنین دانسته که لوله تفنگ شغل خوب انکریزرا ماندیده ایم . فرستاد صندوق تفنگ و طپانچه [ای] آوردند که تماشا کنیم. پس از آنکه آوردند الحق جای تعریف رانداشت. تعریف کمی شد. سؤال نمود که این قسم یراق ازانگریز به ایران میاورند؟ جواب گفتم بسیار. بعد تیمور میرزا را گفتم که اگر طپانچهٔ قاش زین اسب حاضراست بیاور تا بالیوز صاحب تماشا نماید. رفت و طپانچهٔ خودرا آورد. پس ازآنکه بالیوز صاحب آن یراق را دید حیرت نمود که ماچنین میدانستیم که این قسم یراق رااز لندن بجای دیگر

بحث لغوی و تماشای اسلحه

۱- بالیوز بیک: مقصود ژنرال قنسول است.ف.

نمی‌برند. اینقدر شد که یافتند که چیزی در عالم نیست که ما ندیده باشیم تا اینکه در نظرما جلوه کند . از همین مقوله سخنان در میان آمده صحبتی داشته شد . باز پاسی که از شب گذشت حرکت نموده وداع کرده بمنزل مثل شب پیش آمده و همراهانی که از بالیوزصاحب بجهت خدمتگزاری تا بدرب خانه آمده هریک‌را انعامی به فراخور حال داده .

یوم یکشنبه دهم یکی از نوکرهای مارا شخص سپاهی ازعسکر پاشا درکوچه‌بازنی دیده بخاطرش رسید که این بیچاره عجم غریب‌است باید اورا تهمت زده اخذی کرد. چند نفر عسکررا برداشته اورا گرفته آدم‌های بالیوز مطلع‌شده اجماع کرده آدم مارا رها کردند و بقرار واقع عسکر پاشارا مضروب ساخته ، بعداجماعی‌از عساکرشده ازاینطرف هم جمعیت‌مضبوط‌شده‌بیرون‌آمده، درفقرهٔ‌ثانی‌بازآدمهای‌پاشارا کتک‌زدندوبعد رفته پاشا که شنیدآدم‌های‌خودراتنبیه‌نمود که‌چرامتعرض‌عجم میشوید. تهمت وتنبیه

یوم دوشنبه‌یازدهم‌معلومات‌قابل تحریر نبودویوم‌سه‌شنبه‌دوازدهم محمد تویچری که باتفاق حاج تا«مضیرب»[1] رفته و مراجعت‌بشام‌نموده و بدیدن ما آمد .

یوم چهارشنبه سیزدهم‌معلوماتی‌واقع نشد . یوم پنجشنبه‌چهاردهم باران بسیار شدیدی آمده .

یوم جمعهٔ پانزدهم سه ساعت از شب گذشته باش ترجمان آمد

۱ - نسخه دیگر : مضرب.

در نهایت مسرت و فرحناکی. باعث مسرت اورا مستفسر شده جواب گفت اگر بالیوز صاحب ده هزار تومان اخراجات مینمود ممکن نبود وانشاءالله امیداست که اول وقوع امورات باشد. ازصبح تابحال با صاحب مرکب هوائی (یعنی کشتی بادی) در گفت و گو بودیم که مبلغ پانصد تومان داده چهارماهه شمارا بلندن رسانیده باشد و صاحب مرکب قبول نمی نمود و دوهزارتومان ادعاسی کرد. دراین گفتگو بوده که خبر مسرت اثر رسید که مرکب ناری حسب الحکم سلطان انگریز مقرر گشته که به بیروت آمده باشد. بجهت زود رسیدن شما به لندن در آن مرکب نشسته ورفته باشید. بقلیل مدتی صحیح و سالم وارد لندن، خواهیدشدو از شام الی بیروت که مرکب نار حاضر میشود سه منزل بیشتر نیست وازاین خبر نه اینقدرها بالیوز مسرور گشته که فوق آن متصور باشد واین جانب نیز ازاستماع این خبر بمرتبه [ای] مسرور گشته که فوق آن متصور نبود. نشانهٔ امید

یوم شنبه شانزدهم فرین صاحب بالیوز بدیدن ما آمده ازجهازآتشی استفسار شد. مذکور نمود که شمارا چقدر مالیه میسر است و بچه قسم میخواهید رفته باشید. موافق اوضاع باید در آنجا رفتار نموده باشید یا خیر؟ ماهم[1] آنچه[2] بطریق دوستی و یگانگی با اودر میان آمده آنچه از نقد و جواهر بود و آنچه ازعقب قرارداده بودیم که آورده باشند تمام را باونمودیم. ازاین مرحله، یکرنگی ویگانگی ما مشعوف شد.

دستورالعملی درهرباب داده وازاوخواهش نمودم که دستورالعملی در باب طریقهٔ رفتار در فرنگستان و ورود بآن سامان داده تا از آن قرار

۱- نسخه مجلس این دو کلمه را نداردونسخه دیگر دو کلمه یاخیررا.
۲ - نسخه دیگر این کلمه را ندارد.

پیش‌بینی انگلیسی

رفتار نموده باشیم تا اینکه محل ایرادی نگردیم. بیان نمود کتابی مفصل مبنی بر قواعد و قانون اهل فرنگ بجهت یادداشت شما خود نوشته‌ام که با هریک از اهالی آن مملکت از پادشاه الی امراء و بزرگان چه نوع رفتار کنید و با بی‌بی صاحبان بچه سیاق بکنار آئید. انشاءالله پس فردا که روز دوشنبه است خودم خدمت شما میرسم و باتفاق درخدمت‌شما بصحرا رفته تفرجی کرده شب‌را به بنده‌منزل توقف فرموده به تفصیل آن روز و آن‌شب‌را عرایضی که باشد و باید عرض مینمایم. زمانی میخواهد که عرایض تمام‌شود. بعد از آن صحبت از وصیت‌سر کاراقدس‌فرمانفرما در میان آمد. رقم‌وصیت‌نامه که در خانهٔ عالیجاه‌ولی‌خان باین‌جانب نوشته‌بودند و تأکید درباب رفتن بدولت انگریزرا که فرموده بودند آنرا به بالیوز صاحب نمودم. بسیار مسرورگشت و گفت بجهت حصول مطالب شما این نوشته بهتراز صدهزارتومان میباشد، همین نوشته‌را نگاه داشته روز اول که خدمت پادشاه میرسید اول همین نوشته را بدست پادشاه داده باشید و مطالب خودرا بیان کنید.

ژنده پیلی بر پشت اسب

باری صحبت بهمین‌جا ختم‌شده بالیوز صاحب گفت امروز هوای بسیار خوبی میباشد، اگر قدری سوار شوید ودر خارج شهر شام تفرجی فرمائید بدنیست. تمنای بالیوزرا قبول نموده اسب‌آوردند وسوار شده نزدیک دروازه که رسیدیم از دورژنده‌پیلی‌رادیدیم[1] که بر روی اسبی سوارشده ومیاید. چیزی که‌از اسب‌بهزارجهد نمایان‌بود همین‌دوگوش

۱- نسخهٔ مجلس ونسخه دیگر: دیدم.

اسب بود و باقی جسد اسب[1] غیر معلوم بلکه معدوم مینمود. نزدیک که آمد دیدم آدمی است باین هیأت. سبحان الله بزرگی شکمش از گردن اسب گذشته است و کفلش صاحری ودرعان اسب را کفالت نموده بسیار تعجب نموده ازبالیوز پرسیدم که شما چنین آدمی دیده اید و این چه کس است گفت سیاحت هفت فرنگ را نموده ام و[2] در آنها همه قسم از اقسام بشر موجود است مثل ومانند این هیأت انسان ندیده ام. بعد تحقیق نمودم از احوال آن شخص معلوم شد که در عهد حاکم سابق شام معتبر بوده بعد خیانتی ازاو بظهور رسیده مبتذل گشته وبسیار مرد بدنفس شریری میباشد.

بعد از آن بیرون شهر رفتیم. هوائی در غایت اعتدال، صحرائی سبز و خرم چون فردوس برین، از هرطرف صحرا رنگی و ازهر گوشه آواز چنگی بگوش و دیده میرسید. قریب به بیست هزار مردوزن بدون حجاب درهم ریخته وبهم بر آمیخته. از هرسمت نحر[3] وجوی آب روان، در آن سبزه فردوس مآب روان، بربطهای می ارغوان در کنار آب روان نهاده و بصلای عام در جام بلور ریخته وهر کس را دعوت برتجرع شرب اقداح راح مینمودند و علی رؤس الاشهاد اناث و ذکور ازشراب انگور مسرور واز وفور باده و کثرت میخواران هر کس در آن مرغزار عبور مینود مسرور میگشت هنگامهٔ غریبی مشاهده گردید و طیور بسیاری در آن مرغزار به هوای مسرور ان آن دیار به پرواز آمده کسب شمیم رواح را در آن هوا ازنسیم

گلگشت و شادی

۱-نسخه دیگر: باقی جسد اسب باتی نیست. ۲ - نسخهٔ اصل: که.

۳- دراصل چنین وغلطاست. نسخهٔ مجاس: نهر.

صبا مینمودند، بالیوز گفت که تعریف تیراندازی سر کار حسام الدوله را شنیده‌ام ازهر کسی. اگر زحمت نباشد میخواهم تماشائی کرده باشیم. تیمور میرزا به تمنای بالیوز اسب تاخته مرغی‌را درتاخت اسب ازهوا بزیرآورد. اتفاقاً جوقه[ای] از جوانان نسوان نصرانی برلب جوی نشسته مشغول میکساری بودند که‌آن‌حیوان از آسمان برسرایشان افتاده جمعیت ایشان پریشان گشت. بیکدفعه صدای خنده وقهقهه از اطراف برخاست تمام مرد و زن آن نواحی شیوهٔ خودرا از دست داده بدورما جمع شدند اطراف ما بقدر ده هزارنفر حلقه زده در نهایت تعجب نگران بودند و تیمور میرزا بنام خدا شش هفت فقره متصل بهم در تاخت اسب هرفقره مرغی بزیر انداخت و همگی درآن ساحت مرغزار بعقب‌آن مرغان زار دویده و غوغا میکردند.

هنرنمائی تیمور میرزا

عاقبت بالیوز مانع گشته که خدای نخواسته شاید ازتنگ‌چشمان شامی‌شآمتی‌بروجود سر کاررسد وآزرده گردد. وبخداقسم‌چون‌تیراندازی و اسب‌تازی تاآنروزتصور نمیکردم. چنانچه اهل فرنگستان چنون‌صید-افکنی و چابکی‌را ملاحظه نمایند. دقیقه[ای] شمارا فارغ نگذاشته هر روزه باپادشاه و شاهزادگان باید مشغول بصید افکنی و تفرج بوده باشید. طیوری که زده شده بود تمام‌رابالیوز بجهت‌بی‌بی‌صاحب برده و باتفاق مراجعت بشهر کردیم.

یوم یکشنبه هفدهم‌را بحمام رفته. یوم دو شنبه هجدهم باش ترجمان آمده بجهت زیادتی مخارج لندن پاره[ای] صحبتها داشت که

حواس ما را پریشان نموده ، انقباض کلی دست داده چون قرار رفتن را بخانهٔ بالیوز بود بعلت سوء مزاج بالیوز رفتن را موقوف داشته .

یوم سه‌شنبه، نوزدهم طرف عصری باستدعای بالیوز سوار شده از منزل خود به « صالحیه » که خانهٔ بالیوز بود رفتیم . درعرض راه درکنار انهار روان وبساتین شام همه‌جا گل رخان سرواندام سرمست از جام مدام، مشاهده گردید. هریک دست دلبری دردست گرفته وازاقداح راح سرمست، باهنگی نغمه پرداز و به هوای نشاط در آن مرغزار جنت طراز به پروازآمده.

زبس خوبان در آن دشت و فضا بود .
اگر صحرای چین گفتی خطا بود

تماشا کنان همه‌جاآمده ، تا بخانه بالیوز صاحب رسیده مشارالیه باستقبال آمده کمال خدمت‌واکرام رابجای آورد. نشستیم وهنگام غروب آفتاب بود پاره[ای] صحبت از شکار و صیدافکنی پادشاهان ایران ذکر شد و شکارجرگه که از سلاطین قدیم مثل چنگیزخان و بهرام گور و شاه مرحوم آقا محمدشاه کرده بودند بجهت بالیوز ذکر کردیم ، بسیار تعجب نمود. بعد که مغرب‌شد ما بنماز مشغول گشته وایشان بجای دیگر رفته بعدازنمازباز بقانون لیالی‌سابقه برسر میز رفتند . غذائی صرف شده از جمله اطعمهٔ غریبه کله گوسفندی بود، استخوان‌آنرا برآورده واسباب در آن کرده و بطریقی طبخ داده بودند که مثل نارجیل منجمد شده که با کارد جدا نموده‌صرف مینمودند . تازگی داشت . پس از صرف غذا

در منزل بالیوز

بقانون ماضی دست بی بی صاحب را گرفته بمنزل اول نشستیم. صحبت از هرجا درمیان آمد. بعد از ساعتی یک جفت زمرد آویز تراش که مبلغ چهارصد تومان قیمت آن در عجم بودو در شام زیاده گنجایش داشت به بی بی صاحب تعارف نموده موجب وفور محبت و استحکام در دوستی گردید و دستورالعمل فرنگستان را خواسته بالیوز صاحب گفت[1] اکنون مقداری از شب گذشته است مصدع نمیشوم. امشب را در این منزل بسر برده فردا مراتب را عرض خواهم نمود. پاره[ای] کتاب آورده نقشهٔ فارس و طرق و قراءآن مملکت را به تفصیل نقش نموده بعد از مطالعهٔ آن و تماشای کتب، آنشب را در آن منزل بیتوته بعمل آورده بجهت هریک ازاخوان ونوکرها علیحده منزلی و محل آسایشی در کمال آراستگی ترتیب داده وساخته بود.

یوم چهارشنبه بیستم برخاسته بعداز نماز صبح گردشی دربستان بالیوز نموده، الحق گلشنی بود بانواع ریاحین آراسته و باقسام گلهای خریفی پیراسته، هرچند فصل خزان بود و مقتضی شکوفه و ازهار نبود ولیکن بسیار شکفته وسطح باغ را رشک خط یار نموده. قدری دربنفشه زار غلطیده ویاد از یاران دیار کرده و دسته[ای] چند بسته بعد به محل نشستن رفتم. بالیوز بعد ازساعتی خود بحضورآمد. پاره [ای] صحبت متفرقه درمیان آمد. بعد برخاستیم ودست بی بی صاحب را گرفته برسرمیز رفتیم. همه گونه طعام و خورش طبخ داده بودند خورش فسنجانی طباخ ما

۱- این سه کلمه در نسخهٔ مجلس بود.

طبخ داده بود، درمیان آورده بالیوز از آن خورش خورده بسیار تعریف نموده قاعدهٔ آن را تحقیق نموده ضبط نمودند. بعد از صرف غذا بجای خود مراجعت کرده تمنای دستورالعمل را نمودم بالیوز گفت حق مطلب این است که اولا درباب مخارج شما درلندن اگر بخواهید که بسیار امساک نموده باشید هرقدر که برخود و همراهان خود که خواسته باشید تنگ گرفته باشید در سالی ده هزار باجغلی شش نفر شما مخارجتان خواهد شد. کار شما هم بعلت بعد مسافت ایران و ارسال رسل نزد محمدشاه کمتر از یک سال طول نخواهد کشید و در قانون فرنگ نیست که کسی از آشنا یا بیگانه که وارد شود بخانهٔ کسی رود دیگر اینکه باید از خود خانه کرایه نموده و خانهای آنجا از فروش و ظروف تمام مایحتاج آراسته است که شخص محتاج بچیزی نیست واگر فی‌المثل پادشاه عجم و پادشاه روم هم بعزم ملاقات شاه فرنگ روند باید خانه کرایه نموده، مادام توقف در لندن درخانهٔ استیجاری باشد. واغلب پادشاهان و شاهزادگان فرنگستان سویس و نمسه واسپانیول هریک که به لندن می‌آیند آمده ودر خانهٔ کرایه بسر میبرند. باری شما را خانه لازم است ومن درآنجا یکی از امراء معتبر پادشاه را دوست دارم و میشناسیم که او وکیل من است باو می‌نویسم ومعرفی شما را مفصل نموده و حقیقت احوالات و منظورات را کلا خواهم نوشت که در نزد شما باشد.

راهنمائی برای زندگی درلندن

انشاءالله تعالی از امروز الی هفده یوم دیگر مرکب ناری به بندرگاه بیروت می‌آید. بعد از دوازده روز دیگر شما از اینجا حرکت فرمائید ودوروزه به بیروت رفته باشید که مرکب نار زیاده از دو روز توقف در

بیروت ننموده ، نوشته جات واخبار ممالک را گرفته مراجعت خواهد نمود و باید سوار شده ورفته باشید وسه نفرنوکر بیشترامکان بردن ندارید وباید هزار باجغلی کرایه داده که بر کشتی سوار شوید و تا الی لندن تمام خدمات اکل وشرب کلا با کپیتان جهازاست و جهازناری چهارماه‌را[1] در عرض بیست روز میرود ونزدیکی لندن جائیست که هرجهازی که‌می‌آید بواسطهٔ اینکه شاید ناخوشی از قبیل طاعون و وبا داشته باشد از جهت احتیاط محلی معین نموده‌اند و قریب بیست‌ودو روز آدمی‌را درآنجانگاه میدارند بعدکه از حالات او مطلع‌شدند و دانستند که اوراسرضی نیست مرخص نموده به هفت فرنگ که برود احدی‌متعرض آن نمی‌شود واسم آن‌محل کارنتین است که در شهرملتان واقع است (ظاهراً مراد درجزیره مالطه باشد)[2] . قرارکشتی

پس از آنکه به بندرگاه لندن رسیدید وکیل بنده به خدمت میرسد . نوشته جات بنده‌را تمام باو داده که او عریضه لارد منسر[3] پسر پادشاه وسایر وزراءرا رسانیده وآنها بخدمت میرسند . پس از آنکه وزراء بخدمت رسیدند در تعارف ایشان فرق نگذارید که در قانون انگریز نیست ولارد منسرپسر پادشاه نهایت لطف‌راباشن دارد وهمه روزه‌بدیدن شما خواهدآمد ومعلوم است که باآن شاهزاده بچه‌قسم رفتار باید بفرمائید

۱ـ نسخه مجلس چهارماه راه را .

۲ـ عبارت داخل پرانتز در نسخهٔ مجلس نیست .

۳ـ اشتباه است پادشاه انگلیس پسرنداشت .ف .

و همچنین لارد گلنگ[1] وزیر اعظم که بزیور کمالات آراسته می باشد نهایت مهربانی ومحبت راباو نموده وزیراعظم است وبرادراوصاحب اختیار و مدیر و کورنل مملکت هندوستان است نهایت اتحادرا با من دارد و کمال مهربانی رانسبت بشما خواهدنمود . بعداز چندروز که اکابرواعیان دولت بدیدن شما آمدندلازم است که شمارا تماماً به مهمانی بطلبند اگر مدت شش ماه در لندن توقف فرمائید لازم است شبی یک امیرویک وزیر شمارا مهمانی نموده باشد که یک شب در منزل خود نخواهید بود . بعداز یک دو روز که وارد شدید پسرپادشاه که لاردمنستر باشدووزراء شمارا تکلیف بخدمت پادشاه مینمایند .مناسب آن است که شما از پسر پادشاه تحقیق کرده باشید که ما باپادشاه شماچگونه زیبنده است که رفتار و تواضع نموده باشیم . بقانون پادشاه عجم خدمت ایشان رفته یابقانون و رسم فرنگ نزد پادشاه رویم واوهمین مطلب را به پادشاه عرض خواهد نمودو بسیار از شماخوشش خواهدآمد . بعد بهرقسم که او دستورالعمل داد رفتار نموده باشید و بعداز رسیدن خدمت پادشاه اگرزن پادشاه حضور دارد نزد او رفته بنشینید وتعارفات را با اوبعمل آورده باشید واگرحضور ندارد بعد ازسلام پادشاه بایدنزد زن پادشاه که ملکه باشد رفته تعارفات را بتقدیم رسانیدوهمچنین بدیدن هریک ازامراء که میروید باید تعارفات را با بی بی صاحب بعمل آورده باشید وهروقت که خبر نمودند که شام حاضر است دست بی بی صاحب را گرفته برسر میزرفته پهلوی او نشسته باشید .

آداب معاشرت بارجال انگلستان وخانمهایشان

1- Lord Gleneg .

هرگاه غذای ماکولی و مطبوعی که بنظر شما خوش آمد[1] ازآن بخاتون تعارف نموده باشید و بعد از صرف غذا باز دست خاتون را گرفته بمنزل مراجعت فرمائید و هرگاه شما با پادشاه یا هریک از وزراء نشسته باشید همینقدر که یک زن داخل شود، تمام خلق برخاسته وصدر مجلس را باو واگذار خواهند نمود. باری هرقدر تعارف با زنها بعمل آورید بهتراست و امراء واعیان هر روزه شما را بتماشا گاهی خواهند برد و عجایب چند بنظر شما خواهد رسید که اگر ده سال انسان در شهرلندن بسر برد نصف شهر را درست نمیتواند سیاحت نماید و هرچه در عالم است در لندن میباشد لیکن بقیمت گزاف و این فصل که شما بلندن میروید فصل بهار لندن می باشد کل شاهزادگان فرنگستان درلندن حاضر هستند واز اطراف ممالک دراین فصل بلندن میرسند بجهت تماشا لیکن تسعیرات بسیار گران است اگر بخواهید که کمال امساک رادر مخارج نموده باشید کمتراز سالی ده هزار باجغلی نمی توانید مخارج نمود دستورالعمل این است:

مخارج لندن

کرایه جهاز از بیروت تالندن . . . ۱ باجغلی.

کرایه خانه مستمر درهفته . ٤ اشرفی.

کرایه عربان[2] در هفته ۲٫۵ اشرفی .

مواجب یک نفرنوکرفرنگی درهفته ۷ اشرفی ونیم .

مواجب خدمتگارزنانه درهفته سه اشرفی ونیم[3]

۱ـ نسخهٔ دیگر: چیزخوبی که بنظرشما آید ازمأکولات.

۲ـ نسخهٔ دیگرعرابان. ۳ـ این قلمرا نسخهٔ مجلس ندارد.

مخارج یومیه بجهت نهار در هفته. ٤ اشرفی.

گازری درهفته ۲ اشرفی.[1]

مواجب یک‌نفر ترجمان درهفته. ۱ اشرفی.

کرایه اسب سواری درهفته ۳۰ اشرفی.

از بابت مطرب وغیره درهفته ۱۰ اشرفی.

پاره[ای] مخارج لازمه درهفته ۳۰ اشرفی[2].

واز همین قرار رفتار باید نموده باشید. تا کنون آنچه بنظرم رسیده این است. بعد اگر باز مطلبی بخاطرم رسید عرض می‌نمایم.

دوساعت بغروب مانده از آنمنزل حرکت کرده بالیوزبیک‌تادرب خانه مشایعت نموده وبمنزل معاودت نموده و کذلک در عرض راه از جوانان شامی دیده‌را کامی ودل گریخته‌را دامی بهم‌رسید. تماشائیان را از امارده و نسوان‌در هر گوشه توشه[ای] ازبوسه، راحلهٔ مسافت بادیهٔ محبت آماده، وخماران میخانهٔ مودت‌را درکنار جویبار از راح ارغوانی لعل‌یار شراب‌ناب درقدح وپیالهٔ آمال اسباب عشرت را هریک روزگار سازگارو گلرخان زجاج[3] سیم‌اندام درکنارجویبار

زدشت تا بگلستان بهرکجا نگری

کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست

درآنروزاطراف آن گلستان‌را همه‌جا تماشا کرده تابمنزل رسیدیم.

۱- این رقم در نسخهٔ مجلس به هفت‌بیشتر شبیه است.

۲- درهر دو نسخه اعدادرابسیاق نوشته اند منتهی در نسخهٔ مجلس کوچکتر نوشته شده بالنتیجه ٤۰ را ٤ هم می‌توان خواند.

۳- نسخهٔ اصل زحاج.

یوم پنجشنبه بیست ویکم وقایعی که قابل باشد واقع نگشته.

یوم جمعه بیست و دویم قبل از طلوع آفتاب نماز صبح رانموده در منزل خودنشسته بودیم که قریب بظهر آواز همهمه بگوش‌مارسیده از دریچه های عمارت نگاه بکوچه نموده متر ددین را دیده که آثار و تشویش[1] غریبی در ایشان ظاهر است. اول بتصوراینکه شاید روزجمعه می‌باشد بعد کم کم اضطراب ایشان زیاده گشت. زنهادرکوچه‌ها بدون ستر بشدت میدویدند ومردها از خوف جان چون بید بر خود میلرزیدند و هراسان قدرت رفتار نداشتند، درکوچه وبازار بر روی یکدیگرغلطیده اطفال‌خوردسال [کذا] را سادرهایکی بردوش‌ویکی بر کتف ودیگری‌در بغل گرفته وبعضی‌راچادر زنانه‌وپاره[ای] رادرنطع[2] گوسفندوگاو پنهان کرده و برخی را درسأ کولات و ملبوسات مستوی[3] ساخته ازخانه‌بخانه و از بام به بام دیوانه‌وار خودرا انداخته و صدای شیون از هر گوشه بیرون آمده بطریقی که دل سنگ خاره کباب میشد. از هر طرف آواز واولدی و وا اخوتی‌بآسمان میرسید. جمعی‌از سپاهیان دیدم که‌دویدند و داخل خانه شدند. بعد دوسه طفل‌چهارساله و دونفر پیرمرد بیچاره و دوجوان نوخواسته [کذا] بازوهای‌ایشانرابریسمان‌بسته وجمعی‌زنان‌با مویهای پریشان و لباس‌های چاك‌چاك خاك بسر کنان درعقب ایشان نوحه کنان میرفتند. از مشاهده این احوال انقلابی درحالم بهمرسیده‌و

سربازگیری
و پریشانی
مردم

۱- نسخه مجلس‌ونسخهٔ دیگر: آثارتشویش.
۲- نطع: بساط وسفرهٔ چرمی. ف.
۳- نسخه مجلس: مستور و مستوی.

از هرکس هم که سئوال مینمودم جواب درستی چون زبان ایشانرا نمی فهمیدم نمی‌شنودم و از مجهول بودن این فقره بسیار دلتنگ بودم. بعد از آن جمعی از سرباز وسپاهیان با شمشیرهای برهنه دراطراف میدویدند.

پسر مهتر ناقابل یک چشمی[1] و یک دست معیوبی از حاج مانده و در طویلهٔ ما مهتری مینمود، آنراهم در کوچه گرفتند و قدری راه که بردند اورا بجهة معیوبی رها کردند آمد از او تحقیق نمودم گفت امروز میگویند عسکر میگیرند. بعد از آن آدم های ما از بازار و کوچه آمده جمع شدند و ده پانزده نفر اطفال و جوانان از آن محله وهمسایه هاآمده در خانهٔ ما پنهان شدند و بطریقی رنگ از رخسارشان پریده ونفسشان گسیخته که مثل میّت دست در آغوش یکدیگرغلطیده بودند وازخوف جان پانزده نفر خودرا درگنجینه‌ای مسطور[2] ساخته که یکدفعه جمعی از سرباز به تعاقب یک نفر از آدمهای جدید عثمانی نموده که چند روزی سمت نوکری مارا اختیار نموده بود که دستهٔ سپاهیان تعاقب او نموده در خانه ریختند. آدم ما دست بشمشیر وتفنگ نمودند و جمعی را مجروح ساخته از خانه بدر نمودند. یکنفر از آدمهای بالیوزکه درکوچه بود اورا گرفتند وبسته وبردند. با لیوز ازین معنی مطلع گشته که بخانه او آمده‌اند وآدم اورا گرفته‌اند. ازین فقره مشتعل گشته[3]، مسترسان نام

حمله بخانهٔ شاهزاده‌ها

۱- نسخه مجلس: یک چشم.
۲- دراصل ونسخهٔ دیگرچنین و غلط است. نسخه مجلس: مستور.
۳- نسخهٔ دیگر: ازین معنی مطلع گشته که بخانهٔ او آمده‌اند وآدم اورا گرفته‌اند، آتش گرفته.

خزینه‌دار خودرا باباش ترجمان نزد شریف پاشا فرستاد افتضاح کلی بر سر شریف پاشاآوردند سربازها راآورده وبقرار واقع تنبیه نموده باری آنروز سه ساعت از روزگذشته تا یک ساعت بغروب مانده این محشربرپابود .

یکساعت‌بغروب مانده توپی انداخته ومنادی آوای‌الامان‌الامان بلند ساخت . مردم درهرکجا که پنهان‌شده بودند بیرون‌آمده مثل اینکه از مادر تازه متولد شده‌اند بیکدیگر که میرسیدند مصافحه کرده‌مثل روز عید بشارت میدادند . پدر و مادر و برادر مثل اینکه در میانهٔ ایشان مسافرت ده ساله واقع شده باشد با یکدیگر معانقه کرده و همدیگر را در آغوش کشیده گریهٔ خوشحالی برایشان دست میداد و نهایت‌تعجب جهت ما دست داده که‌این چه حالتی میباشد . ابتدا آن‌اضطراب وحال این خنده و گریه درهم و مبارك باد . خلاصه بسیار بسیار در تفکر بودیم تا شخصی از اهل شام که هر روز بجهة خدمات ومعاملات نزد ما می آمد ازو تحقیق نموده گفت محمد علی پاشا و ابراهیم پاشا در ممالک متصرفهٔ خود قرارداده‌اندکه هرازشش ماه بشش‌ماه درروزی معین سی‌چهل هزار جمعیت مهیا کرده یکدفعه‌در شهر و دهات‌ومزارع مأمور بگرفتن آدم میشوند . از طفل پنجساله تا مرد چهل‌ساله هرکس را از بنده وآزاد، سیاه یا سفید، کسبه و تاجر، برزگر و فلاح ، بنظر رسد گرفته و بسته و بسرای پادشاه برده آنچه طفل است درقلعه بمکتب گذارده و بعضی را شیپورچی و بالابان زن و طبّال نموده و جوانان‌اورا یک ماهه مشق سربازی داده بعد آنچه‌از صغیر و کبیر جمع شده‌اندتمام

ندای الامان وعید و روبوسی مردمان

را در نظام بسیاری[1] انداخته و روانه‌مصر نموده و هم‌چنان درمصرهم این مرحله را معمول داشته نظام آنجا را روانه شام می‌نمایندوهمچنین اهل هیچ ملکی را درآن ملک نگذاشته چنان است که از هرملکی که کسی را گرفتندمادام‌الحیات روی‌وطن خودرا نخواهد دید. مثل‌مرگ بلکه از مرگ بتر میباشد و خلق این ولایت چنان میدانند که امروز طاعونی واقع شده است و بعضی که گرفتار نشده‌اند مثل این است که حیات تازه‌خداوند عالم‌بایشان کرامت فرموده وهر از شش‌ماه‌درمملکت و محروسه معمورهٔ محمدعلی‌پاشا و ابراهیم پاشا که پسر محمدعلی‌پاشا باشد مقرّر این است و بیچاره آن زنان که مردهای ایشان گرفتار شده سر برهنه بدون ستر و حجاب[2] خاك برسرکنان خاکستر نشین گشته و نفرین میکنند. بعد از آنی که از شیون خود فایده ندیدند مراجعت می نمایند بخانهٔ خود و بتعزیه مشغول میشوند و در تمام سال سبك و سیاق ایشان براین قرار است.

خدمت ابدی

سبحان‌الله با وجود چنین مصیبتی عظمی و مفارقتی کبری از دوستان واحباء بعلاوهٔ مالیات و توجیهات[3] لاتعد و لاتحصی که باهل این ولایت میرسد با صوادر و زیادتی‌های دیگر بازاهالی این مملکت باین عشرت‌و مسرّت و کیفیت‌بسر برده دقیقه[ای] بساط زندگانی‌ایشان خالی از نشاط نیست‌وچون نرگس ولاله یکدم بی‌قدح و پیاله بسرنبرده گویا نصیحت :

سختی وعیش و مستی

۱- نسخه دیگر: کثیری ولی نقطهٔ یاء ندارد. ۲- نسخه دیگر: «... که‌مردهای ایشان‌بگیرآمده مکشوف‌العوره. ۳- نسخهٔ دیگرمتوجهات.

هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی
کاین[1] کیمیای هستی قارون کند گدا را

آویزه گوش خود نموده‌اند و بنوش داروی بیهوشی غنوده‌اند و این از حکمت حضرت رب‌العزت است که غفلت برایشان مسلط کرده تا اجر آنصدمات را دریافت نکنند و از نعمت آخرت در استغراق این غفلت بی‌بهره بوده باشند. یوم شنبه بیست و سیم امری واقع نشد.

یوم یکشنبه بیست وچهارم خواجه‌اسعد باش‌ترجمان عرض نمود که امروز یوم‌الاحد و روز جشن طوایف نصاری است و تمام عیسویان این شهر از اناث و ذکور و صغیر و کبیر امروز بصحرا رفته و بساطی از نصاری در بیرون شهر از ایشان برپاست و خالی از نشاط و انبساط نیست. ماهم که مقصودمان سیاحت و تماشا بود باستدعای باش‌ترجمان دو ساعت بغروب مانده سوار شده از دروازه شهر بیرون رفته‌از جانب شرقی ولایت شام گلزاری از شکوفه و صحرائی از لاله و سبزه درکنار جویبار و آب های روان بنظر درآمد که زبان تعریف در توصیف‌طراوت آن عاجز است. عید نصاری

نسیم صبح در اعجاز زنده کردن باغ
ببرد آب همه معجزات عیسی را
چمن مگر سرطان شد که شاخ ازهارش[2]
طلوع داد بیکدم هزار شعری را

۱- درنسخه اصل: کین ۲- نسخهٔ مجلس: نسترنش.

و ماه رویان نصاری در فضای آن چمن بهر گوشه انجمنی ساخته وآفتاب طلعتان عیسوی در آن گلستان هریک چون آفتاب تابان درمیان کواکب نمایان و بر اطراف آن گلذار[1] و مرغزار افواج عشاقان و تماشائیان چون هاله بگرد آن مه رویان حلقه زده از انفاس مسیحی دلهای مرده را حیاتی تازه وتشاطی بی اندازه حاصل مینمودند. شکرلبان نصرانی لعل ارغوانی چون مریم عهد عیسی بوسه را حامله و شیرین پسران ارامنه از شکر خنده وقامت چون سرو آزاد بمضمون و هُزّی اِلیکِ بجذعِ النخلة[2] تُساقِط اِلیکِ رُطباًجَنیاً دلربائی بیدلان را آماده:

عیسی ار فخر بدین قوم کند جا دارد
زانکه در لعل خود اعجاز مسیحا دارند

و ما بر هر انجمنی که میگذشتیم تفریحی بقرار واقع مینمودیم ولی قاعدهٔ غریبی در کل معمورهٔ شام و دمشق معمول است که یک نفر عجم بخصوص همینقدر که کلاه برسر داشته باشد در هرکجا که اهل شام اورا ملاحظه نمایند جمعیت کرده صغیر و کبیر بیک دفعه بلند میگویند حاجی قوقو، لهذا افتضاح کلی دست بهم[3] میدهد. این قاعده به حیثیتی معمول است که روزی از کوچه میگذشتم طفلی بر درخانه نشسته بود چشمش که برما افتاد فریاد کرد که حاجی قوقو. قضا را پیره مردی به حالت نزع در خانه افتاده بود همینقدر که صدای طفل را شنیده دانست

حاجی قوقو

۱- در اصل همه جا چنین وغلط است. نسخه مجلس: گلزار.
۲- نسخه مجلس: نخل وغلط است وتساقط الیک هم که درهرسه نسخه چنین است باید تساقط علیک باشد.
۳- نسخه دیگر کلمهٔ بهم ندارد.

عجمی از درخانه عبور میکند کشان کشان و عصا زنان خود را تا درخانه کشیده چشمش که برما افتاد درکمال ضعف ونقاحت[1] تام گفت حاجی قوقو و پس ازآن مرد و بجهنم واصل شد. غرض اینکه در گفتن قوقو باین شدت مایل میباشند و بواسطهٔ همین فقره از نزدیک بقسمی که باید سیاحت نمیشد. باری غروب آفتاب بمنزل مراجعت نموده یوم دوشنبه بیست وپنجم معلومات تازه واقع نشده.

یوم سه شنبه بیست وششم باش ترجمان از جانب بالیوز آمده و عرض نمود که مرکب ناری قریب است که [به] بندرگاه بیروت آید بهتر است که شما تشریف صالحیه آورده خانه [ای] درکمال صفا بجهة سرکار مهیا میباشد واکثر اوقات روز و شب من بخدمت رسیده وآنچه بخواطرم [کذا] برسد[2] عرض نموده باشم. همان روز بمحلهٔ قمریه صالحیه[3] نقل مکان نموده الحق جائی[4] با صفائی مشرف بر بساتین و دل ازشام کنده وکمر سفر فرنگستان بسته قریب بمغرب بالیوز آمده و ما را بخانهٔ خود برده درکمال مهربانی و محبت اظهار خدمتی مینمود و آنشب دو نفر دیگر از فرنگیان تازه درآن مجلس بنظر رسید یکی از آنها قلیلی فارسی میدانست از کیفیت احوال او استفسار نمودم گفت من بالیوز «شاهجهان آباد» هندوستان بودهام این روز ها بجهة پاره[ای] مشاغل مأمور به

بازهم در خانهٔ بالیوز

۱- در اصل ونسخهٔ دیگر چنین وغلط است. صحیح: نقاهت و عبارت ونسخهٔ دیگر: درضعف ونقاهت تمام.

۲- نسخه مجلس: بخاطر برسد.

۳- نسخه مجلس قمریه ندارد.

۴- نسخه مجلس: جای.

مملکت روسم اکنون میخواهم به « بیت‌المقدس » رفته باشم [1] ازو سئوال نموده که چقدرراه میباشد از شاه‌جهان آباد الی شام. بیان نمود که هشت ماه راه است. و در روی دریا فقراتی چنداز طوفان بیان نمود که هوش ازسرما بدر رفت و یکنفر دیگر ملبس بلباس عثمانی بود و خود او ازاهل نمسه بود و قلیلی ترکی میدانست و آن شخص فرنگی قدری شعر فارسی خواند و با ما تکلم نمود و بسیار خوشوقت ازین فقره شد که لسان فارسی رافراموش ننموده است. بعد ازین فقرات خوراکی که حاضر شددست خاتون راگرفته بر سر خوراکی رفتیم. بعدازشام تا پنجساعت ازشب رفته نشسته بودیم و آن شب بسیار خوش گذشت پس از آن بمنزل خود آمدیم.

یوم چهارشنبه بیست وهفتم وقایعی واقع نگشته و یوم پنجشنبه بیست و هشتم نیز امری واقع نشده بالیوز آنشب بمنزل ما آمده قدری نشست و پاره[ای] از قوانین انگریز بیان نمود الحق موافق حکمت میباشد. من‌جمله بیان نمود که هریک از ایلچیان‌و بالیوزان که باطراف عالم میروند و مأمور بخدمت دولت میباشند هر یک رابشخصه [2] اسمی میباشد ولقبی بمناسبت منصب از دولت بجهة ایشان‌معین میشود وقرارداد ایشان براین قسم است که اگر مطلبی بمناسبت مصلحت دولت در او باشد عریضه[ای] که بپادشاه یا امرا مینویسند که صلاح دولت متیقن درآن امر است و مناسبت بشغل‌وخدمت‌دولت دارد لازم‌است که درآخر

ترتیب نامه های‌دولتی و خصوصی

۱- نسخهٔ مجلس: میخواهیم - رفته‌باشیم. ۲-نسخه دیگراین کلمه ندارد.

کاغذ اسم خود را ننوشته بلکه لقبی که از دولت جهة او مشخص و معین شده است نوشته باشد و اگر مخصوص حوائج ومطالب خودنوشته باشد خواه مصلحت دولت باشد وخواه نباشد اسم قدیم خودرا درآخر کاغذ باید نوشته باشد بعلت اینکه اگر بعد معلوم شود که این مطلب مقرون بدولت خواهی نبوده است مدعی خواهد گفت که من اسم منصب را ننوشته‌ام که مقتضی شغل دولتخواهی میباشد و اسم قدیم خود را نوشته‌ام یعنی به تمنّا وخواهش خودمطلبی نوشته‌ام ؛ دخلی بمنصب ندارد که مقتضی دولتخواهی است. بنابراین اگر امری موافق مصلحت دولت نبوده باشد و خواسته باشند تمنای خودرا بعمل آورند و شرحی باولیای دولت نویسندو بعد کاشف بعمل آمد که خیر دولت درین نبوده همینقدر که اسم منصب‌را در آخر عریضه ننوشته باشد بحثی و ایرادی برایشان وارد نمی‌آید و نقصی بجهة ایشان واقع نمیشود. الحق بسیار خوب قاعده‌ایست. باری آنشب باین گونه صحبت ها گذشت و مراجعت بخانهٔ خود نموده.

یوم جمعه بیست ونهم ترشح بارشی شده و هوا بشدت اعتدال داشته عصر سوار شده بهمان کوهی که قریب صالحیه میباشد بالا رفته و آنکوه بطرف صبای آنشهر واقع است و از بلندی های کوه آنشهرنمایان است وبعضی عمارات در آن بلندیها تکیه کانّه ساخته‌اند که نهایت صفا را دارد. از آنجمله «غار اصحاب کهف» در آنجا واقع است. ابتدا رفتیم درآن غار، غاری درنهایت صفا بود واطراف آن سبزه خرم[1] و گیاه تماشای غار اصحاب کهف

۱- نسخه مجلس: سبزه وخرم، نسخهٔ دیگر سبزوخرم.

بسیار بدور آن روئیده ولیکن وسعت چندانی ندارد بعد بعمارتی دیگر مرتفع شده بطریق باباکوهی شیراز ساخته و آنجا نیز مسمی به «اربعین» است و چهل تن از دراویش و گوشه نشینان در آنجا مدفون میباشند. قدری از بلندیهای کوه تماشای شهرشام را نموده قریب غروب آفتاب از آنکوه بزیر آمده وهمه‌جا در بساتین وسبزه گشت نموده تا بمنزل وارد شده تفریح کاملی آنروز دست داده وآنشب باز بخواهش بالیوزصاحب بقانون سابق بخانهٔ او رفته و شام آنجا صرف شد یوم شنبه غره ذی ـ حجةالحرام وقایعی صورت حصول نیافته و یوم یکشنبه و دوشنبه وسه شنبه چهارم شهر مذکور، در هر شبانه روز متصل بهم رحمت الهی از آسمان نزول بحیثیتی که اکثر خانه ها را خراب نموده وسیلاب در شام روان گردید و دونفر را درکوچه یکی از اهل هندوستان و دیگری از اهل روم سیل برد وهلاك نمود. بجزخانه‌های اهل شام که تمام از سنگ خاره میباشد هرسملکت دیگری بودالبته آثاری ازآنشهر باقی‌نبود.

و شب چهارشنبه پنجم، بالیوز، باش‌ترجمان رافرستاده که‌تدارك خودرا دیده‌لامحاله فردا باید به بیروت رفته باشید. هرقدرگفتم‌چگونه میسر میشود که درین شدت باران و طوفان حرکت نمود. جواب گفت که مرکب نارمخصوص است بجهة اخبار. دوازده ساعت زیاده توقف نخواهدنمود ویوم شنبه وارد بیروت میشود واگرشما درآنروز بمرکب نرسید دیگر مرکب‌ناری دوچار نخواهد شد و علاوه برآن[1] چهارماهه

۱ـ نسخهٔ دیگر: علاوه برخوف.

بانگلستان نخواهید رسید لهذا تسلیم نموده و درآن شب تدارك دیده مهیای حرکت فردا شدیم. یوم چهارشنبه پنجم صبح که ازخواب بیدار شدیم طوفانی ملاحظه شد که از هرروز بیشتر لابد عزم رحیل کرده، درباران، دل از یاران کنده بنه ونوکرهارا قبل ازحرکت روانه کرده به محلی که مسمی به «دیماس [1]» و در پنج فرسنگی شام است قرار داده بالیوز خواهشمند گردید که نهاررا در منزل او صرف شود ووداع نموده باشیم. قریب بظهر بمنزل بالیوز رفته بعد از طی تعارفات نهار صرف نموده بعد رفته نوشته جاتی که بجهت دولت انگریز نوشته بود آورد. سبحان‌الله از ملاقات‌آن‌مکاتیب انسان خسته‌میشد. قریب‌چهار ساعت بر سرمیز خود بالیوز و بی‌بی‌صاحب تمام مکاتیب را لاك زده و بما سپرد وعرض کرد میدانم بعلت ندانستن زبان انگریزی شما در راه وانگهی در دریا بسیار بر شما [2] بدخواهد گذشت سهل‌است رسیدن شما بدولت‌انگریز ولی اشکال‌در بی اطلاعی از زبان است[3] و همچنین‌خود این‌جانب هم تمام روز درفکر همین فقره بودم بعد گفتم چاره چیست خودم هم حیران این فقره میباشم؟ جواب گفت از غایت ارادت تمام کارخودرا زمین گذاشته خواجه اسعد باش ترجمانرا تا لندن‌درخدمت شما روانه خواهم نمود. جواب گفتم که‌تمام امورات شما برزمین‌میماند گفت سهل است. باری زیاده از حد مسرت جهت من حاصل گشت و

در خانهٔ بالیوز برای‌وداع

۱- طبق ترجمهٔ انگلیسی، این قریه Dimas میباشد.ف.

۲- نسخهٔ دیگر این دو کلمه را ندارد.

۳ نسخهٔ دیگر: سهل است ممکن رسیدن بدولت انگریز شما را نیست.

مسبب‌الاسباب سبب ساخت. الحق، خواجه مشارالیه هفت زبان را و هفت خط را خوب حرف میزند و مینویسد از آنجمله یکی انگریزی می باشد.

باری زیاده از حدممنون جانب بالیوز گشته و بزبان خوشی‌وداع مینمود که گویا دوست قدیمی که بخواهد مفارقت نموده باشد بآن‌طریق اظهار مهربانی و وداع مینمود. ما نیز برسر میز سخنی میراندیم وتنقلی میکردیم. در اثنای‌صحبت آینهٔ درجه که درجهٔ‌حرارت و برودت از وی مشخص میگردد بدیوارخانه آویخته بودند. یکی از حضار مجلس آن درجه را برداشته از والی پرسید که شما میتوانید بگوئید این چه‌صنعت وچه چیز است. والی در تفکرو حیرت‌فرورفته که آیا این چه‌چیز است و چه گوید. آنشخص بجهة اینکه برودت و سردی هوا بسیار در زیبق‌اثر کرده و درجه بسیار پست‌رفته بود نزدیک به دهان برده حرارت‌نفس را بجهة تحریک درجهٔ زیبق‌جوف‌آن میرسانید که به یکدفعه والی گفت بلی‌دانستم این چه چیز است. این درجه‌ایست که در فرنگستان بجهة تعیین عیار مبرز معین نموده‌اند که خنده‌از یاران بلند شد. باری صحبت ها داشته میشد تا اینکه هنگام حرکت بطول انجامید و در بارش هم تخفیفی بهمرسید برخاسته با لیوز صاحب و بی‌بی صاحب تا بدر خانه بهمراه ما آمده هرقدر اصرار نمودم بلکه درین باران زحمت نکشیده و معاودت نمایند عاقبت به هزار جرّ ثقیل بی‌بی‌صاحب را وداع نموده و مراجعت به محل خود کرده ولی بالیوز صاحب و مسترسان سوارشده باتفاق از شهر شام بیرون آمده و از طرف شمال شهر متصل بکوه سار

خاصیت میزان‌الحراره

بیرون آمده و از آن کوه بالا رفته و مدت توقف درشام چهل روز بود .

سواد شهر و بلندی کوه بنظر رسید . الحق سواد دمشق شام چون مدام درجام زرین فام طرب‌انگیز، مه‌رویان گلعذارش چون نشاء[1] در مذاق[2] مسافران نشاط آمیز است از اقالیم پنجم و بعضی مورخین را عقیده چنان است که از بلاد پنجم محسوب میشود و برخی ازممالک بربر آنجا راشمرده‌اند. قدیم‌الایام مسکن انبیاء عظام و موطن پیشوایان انام علی‌نبینا وعلیهم‌السلام بوده. بعد از خلفای بنی‌امیه علیهم‌اللعنه بشآمت و شومی‌مشهور، هوایش‌در غایت اعتدال و بسیار شبیه‌به‌شیراز است و میوهٔ سردسیری و[3] گرمسیری در یک جا بعمل میآید و اطراف معموره‌اش مشتمل بر بساتین ودرهر خانه‌اش بوستانی[4] متین و رشک فردوس‌برین است. صبا و پاره[ای] از شمال آنشهر کوهسار که محل صالحیه‌اش متصل به جبال میباشد و اطراف دیگرش باغات و بساتین و از باغات گذشته جلگهٔ بسیار وسیعی دارد . آبش چشمه سار و از آن کوهسار است و از وفور آب و ارتفاعش بر محروسه چنان مسلط است که درهرخانه وکوچه و بازار آب روان‌است حتی در مزابلش تمام‌آب جاری است که بقدر ذره[ای] کثافت در خانه باقی نمیباشد . فضای تمام خانه ها را روزی یک مرتبه میشویند لیکن با وجود آن همه آب، باز آب گوارائی که محلل غذا باشد در شهر نیست مگر چشمهٔ کوچکی

اوصاف شام

۱- نسخهٔ مجلس : نشأه. ۲- نسخهٔ دیگر چون نشا درمدام بمذاق.
۳- نسخهٔ دیگر : مرکبات گرمسیری. ٤- نسخهٔ مجلس : بوستان.

که در دوفرسخی شهر میباشد که اسم آن چشمه «یورق[1]» است و سردش بسیار صحیح[2] و لطیف و فربه میشوند و خانهای بسیار عالی که هریک چون بهشت برین مسرت افزا وهر گلذار [کذا] چون بوستان ارم غمزدا و کوچه هایش تمام سفروش است از سنگ خاره و چنان نگون ساخته‌اند که مطلقا آب و کثافت در آن باقی نمی‌ماند و از آب جاری هر روز که کوچه هارا شست و شو می‌نمایند وصفا میدهند و در زیر شهر و کوچه وبازار نهرهای عظیم روان است.

مسجد جامعی که در آنجاست مدفن یحیی بن ذکریا [کذا در درهرسه‌نسخه] علی نبینا وعلیه‌السلام است. مسجدی درغایت متانت و بنائی در نهایت حصانت دارد. حجاری بسیار غریبی نموده‌اند بانی آن معلوم نیست. و از جمله بناهای مستحکم و کاروان‌سرا وبازار بسیار درآن شهر میباشد ولی یک کاروانسرای آنجا بسیار بسیار غریب است که از جمله بنا های این زمان نمی نماید. دیوار کاروانسرا ازسنگهای عظیم و هریک ملون بالوان مختلفه بطریق نقاشی بنائی وحجاری کرده و چنان جفت گیری و حجاری را کرده‌اند که تمام عمارت یک پارچه بنظر میرسد. وحمام های بسیار مرغوب دارد که درکل ممالک ایران یکی از آن حمام ها نیست وبرخلاف حمام دلاکهای کریه منظر بی بی وقوف دارد که محسنات حمام به تصدیعات دلاک نمی ارزد. حمام خوب و دلاك بد

و ازفواکه انارو سیب و انگور آنجا خوب میشود و سایر هم

۱- نسخهٔ مجلس: «یورق». ۲- نسخهٔ دیگر صبیح.

خوب میشود و لیکن دیده نشدو مرکباتش بسیار خوب ومطبوع میشود و از حد بسیار متجاوز است. نارنگی ندارد لیکن بدل نارنگی میوه‌ایست که آنرا پرتقال می‌نامند و خوب آنرا از «طرابلس» می‌آورند[و] وفوری دارد و از جمیع بقولات بهم میرسد[1]. از جمله کاهو وسایر تمام‌فردا علی بهم میرسد و سایر حبوبات در آنجا نیکو بعمل میآید. غله‌اش بسیار است لیکن نان خالص اهل آن بلد نمی‌خورند گندم وجو و نخود وذرت را داخل یکدیگر کرده میخورند. نان آنجا بحسب منظر بسیار خوب و لطیف میشود ولیکن بسیار بی‌مزه که بهیچوجه دخلی بنان ندارد.

و از جمله ریاحین گلهائی که در فصول اربعه در مملکت ایران بهم میرسد، در آنجا بعمل می‌آید و بعلاوه پاره[ای] گلهای دیگر که ایلچیان و بالیوزان انگریز آورده‌اند یافت میشود. بنفشه در آنجاوفوری دارد. و لسان اهل آن مملکت عربی و ترکی میباشد ومعمورهٔ شام را که از بلندی نظر افکنی مثل او شهری بنظر تا بحال نرسیده وبحسب طول واقع شده عرض آن چندان نیست وبترکیب هزار پا واقع است و ستارهٔ جدی که معروف بقطب شمال است در ایران که رو بقبله می ایستند بشانه راست می‌افتد و درعراق عرب قدری در خلف منکب ایمن باید انداخت و در مملکت شام و آن نواحی درست در خلف منکب ایسر واقع میشود. قبله یابی

باری هرقسم حیوانات در شام دیده شده و لیکن گاو های قوی هیکلی در شام دیدم[2] که هرگز تصور نمیکردم که گاو باین بزرگی شود

۱- درنسخهٔ دیگراین دوکلمه نیست. ۲- درنسخهٔ دیگر: دیده شد.

و یک نوع شتر میانه که اورا بعرا[1] میگویند در آنجا دیدم که ترکیب هیکل آن بقسمی است که شکم آن شتر قریب بزمین میرسد و پای های قوی و دستهای سطبر دارد ولیکن به بلندی شترهای ملک عجم نمیشود مع ذلک دوبرابر سایر شترهارا[2] قابل حمل ونقل نمودن بار است که هر یک بخوبی یکصد و پنجاه من تبریز بار را حمل مینماید و الاغ آنجا بزرگتر از[3] سایر قاطرهای بلاد دیگر میشود.

و اکثر اشجار آنجا درخت زیتون می‌باشد و خوراك واستعمال آنها تمام دهن زیت میباشد. قلیلی نیز روغن گوسفند بمصرف میرسانند. بهر جهة مملکت خوشی است چونکه مدت زمانی قابل توقف در آن ملک نشد زیاده براین استحضار از اوضاع آن ملک بهم نرسید.

خلاصه در عرض راه با بالیوز صاحب تکلم نموده قریب دوفرسنگ راه ما را بدرقه نموده بربلندی کوه که رسیده معاینه «تنگ الله اکبر» شیراز که چگونه مشرف بر جلگه شیراز است بنظر رسید. چونکه خیال سفرفرنگستان وعزم آنسامان درنظر بود وخیال طی مسافت رادا شتیم باصرار چند، بالیوز را عذرخواستم. بالیوز از اسب پیاده شده منهم پیاده شده بالیوز ازفرقت ما گریان شد خداحافظ نموده و او مراجعت بشام نموده وما روان گشتیم. قدری دربلندیهای کوه که یکدیگر رامیدیدیم عشقی از دور بهمرسانیده تا از نظر یکدیگر غایب گشتیم.

وداع با قونسول انگلیس

۱- نسخه مجلس: بعیر. نسخهٔ دیگر بغر وبجای عبارت بعد: چنان است که شکم...   ۲- نسخهٔ مجلس «را» ندارد. نسخهٔ دیگروزن باراوست که یکی صد و پنجاه من تبریز باشد.

۳- نسخهٔ دیگر: ازقاطر سایر بلاد میشود.

قدری دیگر که راه رفته کوهساری بنظرآمد که از اطراف آن آبها چون گلاب بر روی سبزه غلطیده و رود عظیمی گشته و بجاگه شام رفته و هوائی در غایت لطافت، همه جا اسب اندازبچا پاری تماشائی کرده و کیفیتی برده می‌آمدیم تاسه ساعت ازشب گذشته بقریه مسمی [به] «دیماس»[1] رسیدم[2] آنروز را پنج فرسنگ راه طی کرده و شب بنای بارش و سرمارا گذاشته بیحال و خسته خوابیدیم .

ویوم پنجشنبه صبح ازآن قریه‌سوارشده باشی ترجمان گفت که‌منزل امروزپانزده فرسنگ راه‌میباشد والانخواهیم بمرکب نارسید . قلیل بارشی میآمد و هوا بشدت‌سرد بود که نفس از احدی بیرون نمی‌آمد . جمعی قافله از جلو رفته بودند . و ما از تعاقب در جلو بنه خود میآمدیم . به اول کوهسار که رسیدیم هوا تاریک گشته، سرمابشدّت رسیده، باران مبدل به برف آمدن گشته، باد و برف روبه در چشم اسب و سوار زده برمیگردانید .

این جانب ووالی و تیمور میرزا که در جلو بنه و اسباب بودیم تاب نیاورده ناچار ازراه بیرون رفته پناه بغاری بردیم؛ در آنجا اندکی آرام گرفته ملاحظه‌نمودیم که قافله‌در جلوما رفته‌بودندباد روبه وبرف[3] درچشم ایشان خورده‌ایشان‌را برگردانیده، بقدرپانصدنفرآدم روبهزیمت گذارده برف آنهارا تعاقب نموده و ایشان از خوف جان بالاپوش هارا

در پناه غار

۱- در نسخهٔ اصل و مجلس هردوجای این اسم خالی‌است.
۲- نسخهٔ مجلس: رسیدیم . ۳- درنسخهٔ دیگر کلمه‌ای‌شبیه‌به نزول ولی بی نقطه، وچهارکلمهٔ بعدی راهم ندارد .

برسر کشیده عنان‌را بردست مرکب داده می‌آمدند و هرقدر استفسار از ایشان میکردم نفس آنها قطع گشته جواب نمیدادند.

باری بسیاری از آن قافله از خوف جان مراجعت نموده و خواجه اسعد با بنه از عقب رسیده در آن‌غار ازباش ترجمان سؤال نمودم که درین مهلکه چه باید کرد. جواب‌داد که اگر ملاحظه جان خود را می‌نمائید بقریه مراجعت فرمائید مثل سایرقافله و اگر منظور پیشرفت کارها و رسیدن بدولت انگریزاست لازم‌است که بالفعل ازجان گذشته درین برف وسرما رفته باشید. این‌جانب باخوان گفتم که‌اگر جهازناری از دست رود کار تباه‌است وهمه‌جا رنجها بی‌حاصل خواهدبود. توکل بر حضرت باری نموده بالاپوش هارا بر سر کشیده در آن طوفان و برف روان شدیم. وهرقدر برف و بادروبه زور برماآورد، ماهم زور براسب آورده، همه‌جا با برف در نبرد بوده، بهرقسم که بود بقدر یک‌فرسنگ که آمدیم همگی‌زبان بسته ولی للّه‌الحمد بعد از قطع پاره[ای] مسافت هوا ملایم گشت و برف موقوف شد.

تحمل سختی برای رسیدن بکشتی

شکر الهی‌را بجای آورده بسیاری ازکوه وسبزه خرم بودم‌فرسنگ دیگر که آمدیم تمام راه سنگهای عظیم که اسب‌را قوه رفتار نبودپیاده آمده بعداز قطع مسافت آن کوه جلگه بسیارسبزی و تمام جلگه آب بر روی سبزه ایستاده مثل دریای سبزی بنظر رسید. و بعضی از آثارقدیم درکوه سمت دست راست‌آنکوه[1] بنظر رسید. از خواجه‌اسعد تحقیق‌نمودم که این کوه پراز برف چه کوهی میباشد و این‌صحرای پراز آب که‌سبز

۱- درنسخهٔ دیگر: درکوه دست‌راست آن صحرا.

سینماید مثل دریا چه آبی است و آن آثار چیست و از بناهای کیست ؟
جواب گفت که آن[1] کوه لبنان است که حضرت جل و علا در فرقان و توریة و انجیل ذکر آنرا کرده . زمستان سرتاپای آن کوه را برف میگیرد که بهیچ طریق عبور از آن ممکن نیست و در تابستان مشتمل است برچشمه ها و رودخانه ها و باغات و بساتین بسیار و این جلگه دریای آب برف آن کوهسار است که آب شده بزیرمی آید و آن آثار شهر بعلبک است که **موسی بن عمران** با کفار در آن شهر غزوات کرده و کفار را مغلوب ساخته و در ایام جاهلیت صنمی از سنگ در نزدیکی این کوه بود که از سنگ نقاری وحجاری کرده و بستایش آن مشغول بودند که طول آن صنم پانصد ذرع و عرض آن سیصد ذرع و چنان صبیح و ملیح ساخته بودند و[2] پرستش آنرا در هیچ عصری موقوف نداشته مثل واجب دانسته و آن شهر عظیم باآن بت بعداز ظهور خاتم انبیا منهدم گشته است . اکنون پاره[ای] از اعضای آن بت باقی مانده است که دیدهٔ عقل دراوحیران است وراه شما در این صحرای آب میباشد و از آن گذشته لازم است که از آن کوه بلند پراز برف عبور نموده راه های صعب را قطع نموده آن طرف کوه بلند شاید هوارا اعتدالی بوده باشد .

خرابه‌های بعلبک

خلاصه[3] هرقدر تصوری نمودم ازآن دریای آب چگونه باید عبور نمود تصور نمیکردم . بآنصحرا که رسیدم پناه برخدا اسب تا سینه در گل نشسته دست می انداخت تا سینه درگل می نشست ، پا برمیداشت تا کفل درگل ووحل فرومیرفت . باران هم بشدت بنای باریدن گذاشت .

آغاز سختی های دیگر

۱- درنسخهٔ دیگرآن کوه عظیم ، کوه ۲- درنسخهٔ دیگر : که .
۳- درنسخهٔ دیگراین کلمه نیست .

بهزار مشقت یک فرسنگ راه طی نموده بمردابی رسیدیم که راه نمیداد و امکان عبور نداشت. چهار سوار از اهل شام در جلوما بمرداب زدند. سوار اول را آب پیچانیده با اسب برد. بسیاری راه که رفت از طرفی بیرون آمده اسبش بسلامت رفته و خودش هلاک شد. سوار دویم را آب برداشته چون شناوری میدانست از اسب جدا شده بهزار سعی خود را بخشکی رسانید و همچنین چون اسب توانائی سوار بودند آن دو سوار دیگر نیز سالم عبور نمودند و اینجانب در کنار آب ایستاده در فکر رفتن بودم[1] که از عقب سوار و بنه رسیدند. سواران اهل شام و مکاریان کیفیت آب را دیده می‌خواستند مراجعت کرده باشند، اینجانب آمده آنچه سواران زبده و اسبهای توانا بود تمام را بالادست آب رانده و آنچه سالهای وامنده[2] و قافله بود بزیر دست انداخته بهمین کیفیت و بهمین تدبیر ایشانرا نجات داده و از آب گذشته لیکن چه گذشتنی که کاش هرگز نگذشته بود با این همه قافله یک دستمال دست ما باقی نماند که تر نبوده باشد و چندین مال را آب برد که تقریری نیست.

کاروان در صحرای پر آب

خلاصه از آب بیرون آمده[3] اکنون باد و باران بر این لباس های تر میزند و از سنگینی کسی را قوه حرکت دادن خود نیست و بنه و نوکرها هنوز در عقب مانده و نیامده‌اند و هر قدری از قافله که باتفاق ما برآب زده بودند چون بید لرزان در گل و باتلاق زده روی به آبادی نهادند و پاره[ای] از کاروان در آنطرف آب باتفاق بنه می‌آمدند. تصور

۱- در نسخهٔ دیگر: میباشیم ۲- در نسخهٔ مجلس: وامانده و صحیح است.
۳- نسخهٔ دیگر: آب برد، با حالت خراب که تقریری نیست از آب بیرون آمده

نمودیم که اگر این قلیل ملزومات[1] که از آنهمه دولت و مکنت باقیمانده این راهم در آب بعلبک غرق کرده، در این صحراها بدون مایحتاج چه باید کرد و کجا باید رفت؟ لهذا بهرقسم بود در آن بارش توقف نمودم و خواجه اسعد باشی ترجمان را دیدم تمام لباس های آن خیسیده و چون بیدلرزان است بل قریب بهلاکت است لهذا اورا مرخص نموده که خودرا به آبادی رسانیده باشد.

خلاصه مشارالیه نیز افتان و خیزان رو برفتن نهاد و خود این‌جانب توقف نموده و بارش و باد شدت نمود بمرتبه[ای] که زبان را یارای دم زدن نبود و هرقدر خودداری نموده شمرثمر نبود و دقیقه به دقیقه احوال بترمیشد. نزدیک بهلاکت رسیدم[2]. پاره[ای] چوب خشک مال شیار[3] در آن صحرا بنظر رسید تیمورمیرزا رفته آن چوب های خشک مال شیاررا آورده و دوعبا برسرهم بستیم و تفنگهارا در زمین فرو بردیم و ستون کردیم و عبارا بر سر تفنگ انداخته مانع بارش نمودیم و حال اینکه‌لجن از سرما بیرون رفته هرطوری بود در زیرعباها بهزار زحمت با کبریت و صنایع فرنگی[4] [کذا در هرسه نسخه] که بجهت تحصیل آتش پاره[ای] ادویه تعبیه کرده بودند آتش افروخته آن چوبها را افروختیم اندکی از حرارت آتش بحال آمده گاهی تیمور میرزا و والی اطراف عبارا گرفته این جانب بزیرعبا گرم میشدم و گاهی من و تیمورمیرزا عبارا گرفته والی گرم میشد و گاهی من و والی عبارا گرفته تیمور میرزا گرم

در شرف هلاک

گرم‌شدن بنوبه

۱- درنسخهٔ دیگر: اوضاع

۲- درنسخهٔ دیگر: رسیدیم.

۳- درنسخهٔ دیگر: شیرار

۴- درترجمهٔ انگلیسی الکل است. ف.

میشد و هریک از آن بیچارگان که از آب عبور مینمودند لازم بود که[1] آن بیچارگان گرم شوند. لهذا تا قریب بغروب نشسته هریک از آن بیچارگان که مشرف بغرق بوده بیحال و خسته واز شدت سرما قریب بهلاکت رسیده خودرا به آتش رسانیده گرم میشدند و بنه نیز از عقب رسیده بهرجهت ربع فرسنگ را در چهار ساعت آمده بودند.

اینجانب دوباره اسب را در آب انداخته دیگر باره آن دریارا عبور نموده بهزار جرثقیل از آب گذشته پاره[ای] اسباب که اعتنائی بشأن آنها بود از یخدان بیرون آورده درجلو اسب گرفته و بحالتی که نمی‌توان تقریرنمود، از آن آب گذرانیده باری چند مرتبه مکرراً از آن آب عبور نموده تا قدری اسباب را بسلامت آورده بعد تمام بنه و آدم ها بطور اجماع درآن آب ریخته بهزار جان کندن وماجرا از آب بیرون آمده این طرف آب که رسیدیم چون اطمینان از بنه بهم رسیده بود ووقت هم باقی نبود بنه را در عقب گذارده خود و اخوان بسرعت روان گشته که شاید بآبادی رسیده و آسایشی کرده قدری که راه آمدیم اسبم در گل غلطید هرچند نگاه نموده بجز دو گوش آن چیزی پیدانبود. اخوان پیاده شده تا سینه در لجن فرو رفته کمک کردند تااسب را بدرآورده بعدسوار گشتم که تیمورمیرزا در گل فرورفته بهزارجرثقیل اورا نیزازلجن بیرون آورده چه نویسم که حالت تصوروای حالت وقوع است. عاقبت بهرقسم بودسوار شده قدری راه که آمده به آب دیگررسیده که عبور از آن نیز مشکل بود.

بازهم در صحرای پر آب

بیچارگی شاهزادگان

۱ـ نسخهٔ دیگر: لازم بود که در آب غرق شوند بی حال و خسته و ازشدت سرما قریب هلاکت بوده که خود راقریب آتش رسانیده گرم میشدند قریب بغروب نشسته واسباب ازعقب رسیدند.

به هزار معرکه از آن آب هم گذشته چندین بار اسبها تاسینه فرو رفته بقول حنابوزشلی[1] ساخته تصور نمودم که این همه زحمت که کشیده‌ایم اگر بنه در این آب غرق شود چه بی حاصل زحمتی که کشیده‌ایم باز بر سر آب توقف نموده باد و باران چون در همه‌جا موافقت کرده و رفاقت‌را از دست نمیداد بل بهیچوجه دست بردار از سرما نبود ما هم پای ثبات افشرده مقابلگی را از دست نداده تا اینکه بنه و آدم‌ها رسیدند .

نجات دادن نوکر غرق‌شده

باز باجماع بقانون اول درآب ریخته اغلب اسباب ضایع گشته ویک نفر از آدم های ساراآب از روی قاطر پیچانیده و آن بیچاره با لباده پنبه دار و کپنک و پوستین و دو عبا در پیش رو گرفته از خوف جان به پوستین آویخته وآب در این لباس ها و بالاپوش ها افتاده مثل گرد-بادی که در بوته خاری بیفتد و اورا بهر طرف کشان کشان ببرد که والی و تیمور میرزااسب در آب انداخته واورا گرفته کشان کشان ازآن لجه خونخوار بدر آوردند ودر کنار آب اورا سرازیر کرده قدری آب از گلوی او سرازیرشده بعد بر روی‌قاطر انداخته و خود در جلو آمده‌واز گرسنگی جانی باقی نبود و آفتاب نیز غروب کرده و سرما زورآورشده و همه جا در لجن فرو رفته پانزده مرحله دیگر درلجن فرو رفته تا دو ساعت از شب گذشته خودرا بقریهٔ خرابی[2] وویرانی که تمام آن‌را آب

ورود بخرابه

۱- این کلمه در نسخهٔ اصل حنابورشلی و حنا تورشلی هردو خوانده می‌شود. و در نسخهٔ مجلس: حناتورشلی وحناتورشی ودرنسخهٔ دیگر : بقول عوام حنابوزشلی ۲- نسخهٔ دیگر: خرابه.

گرفته بود رسانیدیم و خواجه اسعد در آن خرابه منزل نموده وباسر گین گاو دودی کرده و تاسینه در سماط فرو رفته بی حال افتادیم[1] پرسیدم این چه محلی می باشد وچگونه می شود در این محل بااین لباس های پراز گل ووحل[2] بسربرد. گفت این خرابه جائی بهتر از این ندارد، ولی در نیم فرسنگی کاروانسرا ئیست بلکه در آنجا بتوان بسر برد اگر می خواهید به آنجا رفته باشید ولکین آنجارا نیز تمام آب گرفته است و پراز لجن است و آنجا نیز بعلت کثرت قافله کثیف تراست[3]. هرقدر تصور کردم امکان توقف در آن خرابه را ندیدم. افتان و خیزان سه ساعت از شب گذشته خود را بان کاروانسرارسانیده وآن کاروانسرامسمی به «مرج»[4] بود.

در کاروانسری مرج

سبحان الله. از آن کاروانسرا عجب کاروانسرائی که جهم در نزد او جنت بود. اصل آنخانه را از گل پوسیده بنانهاده وتا کمرخان را باتلاق گرفته که امکان تردد نبود و سقفش غربال زمین بود وبیوتاتش مملو از لجن و کاروان بسیاری از صدمات باران در آن مکان گرفته وباسر گین دودی کرده درآن شب تار وآن حالت بقسمی بمرگ راضی بوده که فوق آن متصورنبود[5]. ونمیدانستم چه کرده باشیم وجمعیت وجنجالی ازاعراب نافهم درهم ریخته که شرح نمیتوان نمود.

۱- نسخهٔ دیگر: افتاده ۲- نسخهٔ دیگر: پرازلجن ۳- نسخهٔ دیگر: لجن آنجابعلت کثرت قافله بیشتر است. ۴-در ترجمهٔ انگلیسی Al Merdge ف.

۵ - نسخهٔ دیگر: بطریقی بسی راضی بمرگ بوده و نمیدانستم چه نموده باشم.

باری بارش نیز شدت کرده لابد شده درگوشهٔ یک گاودانی که در حقیقت بجهت ریزش[1] بارش ناودانی بود ، آنجا پناه برده وبعلاوه مه نیز هوارا گرفته بمرتبه[ای] که چشم چشم‌را نمیدید . نصف از شب که گذشت بنه و قاطر هارسیدند بکلی خراب و ضایع‌شده ودرمیان گل و باتلاق چندین مرتبه فرو رفته و دوبار که بکلی در آن صحرا مانده بود . قدری سرگین بهزار جرثقیل فراهم آورده و آتش افروخته قدری از لباس‌ها که اعتنائی بشأن‌آنها بود از صندوق درآورده که خشک نموده باشم‌نه‌چنان درگل‌آمیخته بود که شال کشمیری ازجل واطلس حلبی‌را از لجن فرق توان گذاشت . و بمضمون یالیتنی کنت تراب[2] نقل‌از مرتبهٔ عالی بمرتبهٔ دانی نموده و بمفاد کل شیئی یرجع الی اصله کل اجزاء متصل بگل گشته و دونفر از مکاریان درآن و باتلاق هلاك شده دراینصورت با خسران‌مال‌و پریشانی‌حال و معاشرت‌بااعراب بدخصال گرسنه وبی‌حال بدون فرش روی گل نشسته شکر خداوند کریم‌را مینمودیم که للهالحمد جانی بسلامت بیرون برده و برادران بالفعل پهلوی‌هم نشسته ایم و بقول **حاجی محمد خان برازجانی** که غالب‌میگفت بازهم خوب‌است.

بازهم خوب است

هرقدر تفحص نموده شاید چیز ماکولی بدست آوریم یافت نشد چلوی از برای‌ما شب پیش پخته بودند برداشته و چند بار که بارها درآب ریخته بود لجن پلو شده بود . مکرراً آنرا درآب ریخته‌تصفیهٔ

تصفیهٔ پلو

۱- نسخهٔ دیگر :این‌دو کلمه‌را ندارد.

۲- در نسخهٔ مجلس: ترابا و صحیح است.

آن لجن هارا نموده بعد بر روی آتش سرگین گذاشته جوشانیدیم تا اینکه آب آن بکلی فرورفته و ته دیک بسته آنشب آن پلورا بآن قسم خوردیم و صدهزار مرتبه شکر جناب احدیت را بجای آورده ومدهوش وار درآن خرابه خوابیدیم.

صبح یوم جمعه ششم باش ترجمان باصرار تمام آمد و گفت جهاز باری خواهد رفت و نمیرسیم و من اگر بمیرم و هلاک شوم لازم است که خودرا بمرکب نار رسانم و مکاتیب لندن که فرین صاحب جنرال شام[1] نوشته باورسانیده باشم شما خود دانید میخواهید آمده ومیخواهید نیامده باشید و منزل از اینجا الی بیروت قریب پانزده فرسنگ راه میباشد. اینرا گفته و رو براه شد.

باز هم تحمل سختی برای رسیدن به کشتی

اکنون درآن خرابهٔ مزبله مانند که تا کمر لجن گرفته وبارش نیز میآید، اضطراب در رفتن و نرسیدن بمرکب ناری و منزل پانزده فرسنگ و قاطرهای مانده و آدمهای خسته وبی حال افتاده، در این حالت خود و برادرها پاچه هارا بالا زده وپاهارا برهنه کرده یکی یکی قاطرهارا پیدا و بهزار وعده و وعید چند قاطر مفلوکی را در زیر بار کشیده و گوشهٔ بار را گرفته و بصدهزار مرارت دوساعت از روز گذشته بقال و قیل تمام تا این چهار باررا بار کرده و درهمه وقت باران همراهی کرده ودست از یاری برنداشته و آنی منفک نمی گشت تا اینکه از آن خرابه بیرون آمده پناه برخدا باتلاقی که صدهزار مرتبه رحمت به دیروز همه جا اسبها

۱- نسخهٔ مجلس: «شام» ندارد.

در گل فرو رفته و بارها افتاده بمعر که [ای] افتادیم که شرح نمیتوان نمود. ولیکن چون اول صبح بود و دامنهٔ کوه قریب بود بجهت استخلاص از باتلاق سعی نموده که خودرا بدامنهٔ کوه رسانیده باشیم.

غرض نیم فرسنگ راه همه جا افتان و خیزان در دوساعت آمده تا بدامنهٔ کوه لبنان رسیدیم. قریه بزرگی در دامنهٔ کوه واقع شده وازاطراف آن کوه دره‌ها و رودخانه‌ها روان که هریک اسب را می پیچانید احتمال می‌توان داد که پنجهزار رودخانه میرفت درآن صحرا. کاروان بسیاراز دور نمایان گشت نزدیک بکاروان که رسیدیم چشم ما به کنیزکی گرجیه افتاد چنانکه گویی آفتاب جهان تاب برآمد یا اینکه آب حیات از ظلمات بدر آمد.

تسلی دل رنجدیده

روئی، چگونه روئی، روئی چه[1] آفتابی

موئی چگونه موئی هرحلقه پیچ وتابی

نزدیک رفته رفع خستگی‌ها ووامانده‌گی‌ها را بملاقات جمال آن پری‌مثال نموده با خود گفتم:

با کاروان مصری چندین شکر نباشد

در لعبتان چینی زین خوبتر نباشد

بازهم زشت وزیبا

لیکن از آنجائی که آسمان همیشه پریوشان را اسیر دیو سیرتان می کند ومه‌وشان‌را درچنگ‌خرچنگ روشان درو بال‌می‌اندازد، خواجهٔ آن کنیزک مردی درشت خوی و زشت روی بود که از دیدار قبیحش

1- نسخهٔ مجلس: چو.

دیو رمیده و هرگز رایحهٔ محبت بمشامش نرسیده :

تو گوئی تاقیامت زشت روئی بروختم است و بر یوسف نکوئی

باری از ملاحظهٔ آن زشت و زیبا و آن دیو و حورا پاره [ای] عبرت گرفتم وبجهت تأمل و توقف کنیزك از خواجه تحقیقات واستفسار نمودم . از آنجمله سؤال نمودم که این کوه برف راه میدهد . باز در نهایت ترش روئی جواب داد محال است عبور از این کوه و ما هفت روزاست از بیروت بیرون آمده ایم و روزی دو فرسنگ راه طی نموده ایم و تمام بار را بدوش کشیده و گذرانیده ایم و چندین مرتبه برف و باد روبه ما راقریب به هلاکت رسانیده است و چند نفر از این کاروان را هلاك نموده .

بعد از استماع این فقرات حیران مانده ودل بمرگ نهاده وتوکل برخدا کرده در دامنه کوه روان شده قدری راه که از کوه بالا رفته برف از آسمان زورآور گشته و کم کم به برف کوه رسیده قدری که پیش رفته بجائی رسیدیم که تاسینه اسب در برف فرو رفته وازآسمان برف می آمد . پیش چشم ما تار گشته و آن کوه چون دریای غار بنظر می نمود نفس ها از سردی بسته و دردل عقده گشته و شربت دار طبیعت در شربت خانهٔ وجود از نفس های منقطع معدود بجهت حرارت نفس اماره بستنی دود بسته و طباخ حرارت غریزی از آتش افروزی در زیر دیک معده دستش افسرده گشته . برف وسرما

خون بعروق آنچنان فسرده که گوئی
شاخ بقم رسته است از رگ شریان

از خنکی[٢] هوابرات زمین را گوئی[١] بریخ نوشته منشی دوران

لحظه بلحظه برف از آسمان وزمین شدتش زیاد میشد واینجانب واخوان در جلوبنه و آدمها می‌بودیم تا به سربالائی کوه که رسیدیم گردنه [ای] بنظر رسید که بکلی برف گرفته بود.

قدری که رفتیم اسبها فرو رفته لابد گشته پیاده شدیم و بر روی برف نشسته بدرگاه حضرت باری مینالیدیم و کلمات طیبات شهادتین را ادانموده منتظراجل موعود بودیم که کریم چاره‌سازتفضل کرده برف آسمان موقوف ولی باد وسرما بشدت تمام می‌بودومه گرفته بود که چشم جائی را نمیدیدواز عقب بنه واسباب نیز رسیده و بکلی درمیان برف فرو رفته واین‌جانب واخوان اسبهارا سرداده آویختیم به بارها، یک لنگه بار بدوش تیمور میرزا داده گفتم بهرقسم است به بالای کوه ببرده، آنهم باررابدوش کشیده درمیان آن برفها پا که برمیداشت لابد تا سینه فرو میرفت. بازقوت کرده بیرون می‌آمد چند قدمی که میرفت باز فرورفته بهمین حالت باررابه بلندی کوه رسانیده‌واین جانب ووالی گوشهٔ دیگررا گرفته کشان کشان میبردیم. نوکرها و قاطرچیان که مارا باین حالت دیده همت کردند و بارهارا بدوش کشیده ازگردنه بالا آوردند. دراوج بیچارگی

سبحان‌الله بالای گردنه مثل پائین گردنه بهیچوجه تفاوت نداشته چندین بار اسب ها و بارها در برف فرو رفته و باز پیاده شده باز بدوش کشیده و مالهارا نجات میدادیم و میرفتیم ولی‌چگونه رفتنی که‌صدقدم

١- نسخهٔ آقای نفیسی: برنج.

راه را در ساعتی طی کرده بهرحال قدری دیگر باین مرارت راه آمدیم همگی از کارشده درروی برف افتاده و تصور مینمودیم که اگرهزارجان داشته باشیم یکی را بدر نخواهم برد و همگی امشب در این کوه و برف تلف باید بشویم.

در این بین سواری از دورپیدا شد. از ملاقات سوار اندك تفریحی حاصل گشت. نزدیك که آمد اظهاردوستی وخصوصیت نمود. باو متکلم شدم گفت من ریش سفید بعضی از قراء این جبال میباشم وقریه [ای] در این نزدیکی دارم مسمی به «حمانه»[1]. دوساعت قبل ازاین خواجه اسعد باش ترجمان رسید باین قریه و چون از قدیم بامن آشنائی دارد بمن گفت که شاهزادگان عجم امروز ازاین راه عبور مینمایند وبجهة آوردن بنه و اسباب در برف فرو رفته خواهند ماند، اگرتوجمعی بامدادایشان نبری وآنهارا نیاوری بکلی دربرف تلف خواهندشد ویك نفرجان بسلامت نخواهدبرد. من هم جمعی از اقارب واهل ولایت را برداشته به امداد و آوردن شما آمده ام. بسیار بسیار شکر پروردگاررا بجای آورده وسجده شکر[2] بجای آوردیم که درعقب بقدر پنجاه نفر آدمهای توانا و چابك با پارو وبیل رسیده و پانزده گاوتوانا بجهت برف کوبیدن آورده بیکدفعه جمیع بارهارا[3] بردوش کشیده گاووپیاده درجلووما درعقب همه جا برف را کوبیده می آمدیم.

فرج بعدازشدت

۱- نسخهٔ مجلس: جمانه. نسخهٔ دیگر: حمانه

۲- نسخهٔ مجلس: سجدهٔ شکر ۳- نسخه اصل ومجلس : ماهارا

قریب دو فرسنگ دیگر که آمدیم برف کم‌شد ودر برابر، دریای بیروت نمایان گشت. وآن طرف کوه که گرمسیر است سبز و خرم واقسام ریاحین و گلهای ربیعی در آن کوهسار روئیده ازهرطرف چشمه‌سارهای بسیار که حدش از حدّ‌زحساب بیرون بود، از آن کوه روان گشته همه‌جا برروی سبزه غلطیده، روایح ریاحین شام مشام جان‌را معطرساخته، وملاقات چمنش دیده‌را ازافسردگی و پژمردگی‌های سردی دی بیرون آورده الحق :

بهشتی کوثر اندرچشمه‌سارش دم عیسی‌نهان در نوبهارش
زخاکش سبزه چون خنجردمیده بقصد عاشقان خنجر کشیده
چنان آمادهٔ نشو و نما بود کزو چیزی اگرچیدی بجابود

درخت‌وسبزه وگلزار

اشجار بسیار غریب بنظر جلوه گرآمده که تا بحال چنان اشجار دیده نشده‌بود ودرمیانه اشجار پاره[ای] درختهای‌قوی ملاحظه شد که به بلندی تخمیناً هشتاد ذرع و پاره [ای] نود ذرع میرسید وقطر آن درختها چهار پنج ذرع میشد و چنان صاف و خدنگ بالارفته که بهیچ درختی مشابه نبود و نزدیک بانتهابه‌چندین شاخه منقسم میشد و ازهر شاخه شاخهای کوچک وبرگ رسته بدور چترزده و سایه افکنده وبرگش به برگ کاج مشابه و ثمرش باندازهٔ پسته کوچکی وبرنگ و طعم‌معاینه بادام،وآن کوهسار کلا مملوازین درخت بود، واسم‌آن مشهور بصنوبر است. ودرخت توت بسیار درآن کوهسار غرس‌نموده‌اند وبطریق گیلان ورشت ابریشم بسیار بعمل می‌آورند و تمام لباس آن صفحه حریر

می‌باشد . واز خود بعمل می‌آورند .

باری پاره[ای] راه که سراشیب رفته درآن آب‌های روان وریاحین درخشان از دور جمعی جوانان ماه طلعت و پسران یوسف صفت نمودار گشته که هریک مینائی از راح ارغوانی دردست گرفته وصلای مهمانداری درداده ازهر اشارتشان بشارتی وازهر کنایتشان لطافتی مستفاد میگردید

ازآن جانب اشارتها که پیش آی   وزین سوی خاکساریها که کو پای

ازآن شخص کلانتر سؤال نموده که این کسان کیستند وپردستشان چیست و مطلبشان با کیست . بیان نمود که بجهت آسودگی ومهمان داری مثل شما بزرگانی ازهرنوع خیالی نموده وازهرنوع ما یحتاجی حاضر کرده ولی بجهت افسردگی خاطر مبارک که ازصدمات برودت هوا بیرون آمده بجزاقداح راح[1] چیزی دیگر بخاطرم نرسید وازافق مخالتصم بجز آفتاب ساغر کوکبی ندرخشید

چاره‌آن درد وبرد، آتش سرداست   آتش سردی بگرسی آتش سوزان

وبمضمون :

شراب ازدست خوبان سلسبیل است   وگرنه خون[2] میخواران سبیل است

خورشید طلعتان قبیله و مهوشان طایفه را بآوردن آن هدیه مأمور و اشارت کردم اگر میل سرکاری بآشامیدن بادهٔ ریحانی باشد منتی از میزبانی براین خادم صحرائی خواهد بود . چون کمال محبت ومیزبانی و نهایت مهربانی و یگانگی آنشخص راملاحظه نمودم عذرخواهی بسیار در عدم شرب بادهٔ خوشگوار از آنغمکسار نمودم واحسانش رابمعاذیر

عذر خواهی ازباده گساری

۱- در نسخهٔ اصل چاپ : راه.

۲- در نسخهٔ اصل ودیگر : خوی و هردو غلطاست .

ناموجه معذرت خواسته ولی از صفای سبزه و ریاحین همچنان مست و مسرور گشته که نفس اماره بهیچوجه ملتفت بچیز دیگر نمیگردید و دیدهٔ برف دیده بجهت دفع از افسردگی افعی‌سرمای گذشته بجز از تریاق زمرد خضرای کوه وصحرا چیز دیگر نمیدید.

خلاصه باتفاق آن جماعت میآمدیم تا بقریهٔ حمّانه که منزل آن شخص بود. اصرار بسیار نمود که امشب، در اینجا توقف فرمائید. اینجانب بجهت وصول به بیروت و مرکب ناری قبول ننموده هرقدر الحاح نمود مفید نیفتاد و قدری راه همراه آمده دلیلی[1] را باتفاق روانه نموده وخود مراجعت کرد. قدری راه که آمدیم سبحان‌الله به‌سنبل زاری رسیدیم که رایحهٔ سنبل مشام جان‌را معطر واز تماشای این‌سنبلستان بمشابهٔ گیسوان دلدار بیخود و بی‌خبر گشته جمع کوهسار سنبل زار بود. ساعتی در آن گلزار پیاده گشته و پیالهٔ مسرت‌نوشیده وازخستگی‌ووامانده گی برآسوده چند دسته سنبل بسته رو براه گشته قدری که آمده‌ازدور کوه پرشکوهی بنظر رسید و بلندی کمرآن کوه تخمیناً یک‌فرسنگ میشد وچنان مینمود مثل‌آینه و رودخانه های عظیمی از سرکوه بزیر سرازیر میشد که نعرهٔ ریزش آن‌آب، قریب دو فرسنگ راه میرفت و بواسطهٔ بلندی، ترشحش نیم فرسنگ دیده میشد. معاینه عمودی از نور برآن کوه پرنور سرازیر گشته و از آنجا بر روی لاله وسنبل ریخته. سنبل‌زار

نگون از کوه سیل از ابرآزار تو گوئی کوه کن گرید بکه‌سار

۱- در نسخهٔ اصل‌چاپ وسجلس: علیقی ونسخهٔ دیگر: دلیلی در اتفاق

چمن از باده گشته عنبر آگین تو گوئی طره بگشاداست شیرین

قدری در اطراف آن آب تماشا کرده از آنجا گذشته و چندین قسم از این نوع آب از اطراف آن کوه نگون سار بود و صدای آن آب ها و چشمه سارها مانند باد که در درخت صنوبر پیچیده حالتی مشاهده میشد که تقریری و تحریری نیست واز هرسمت آن کوه ملاحظه میشد قراء و مزارع بنظرمی‌رسید و تمام خانها جمیعاً از سنگ خاره و کلاآب مسلط برخانها و هریک خانه مشتمل برباغات و عمارات و آب‌نما و فواره‌های غریب گردیده که عقل در آن خانها و مکانها حیران میشد تا امروز چنین جبال بنظر نرسیده بود ظاهر این است که کوهی باین طراوت و خضرت هم در عالم نباشد.

باری بجهت عجله و رسیدن بمرکب ناری توقف ننموده بسرعت هرچه تمامتر آمده تا چهارساعت از شب گذشته راه طی نموده که تمام همراهان وسال ها خسته شده وقدرت رفتاری نداشته ناچار درکاروانسرائی توقف نمودم وقاعدهٔ غریبی ازبابت کاروانسراها مشاهده نمودم که هراز نیم فرسنگ راه کاروانسرائی بنا نهاده‌اندو جمیع مایحتاج در آن موجود است. وخوانچی که کاروان‌سرا دارباشد[1] مردم رابزور نگاه‌داشته وشراب جهت آدم می‌آورد که هرکس اهل شرب وعصیان باشدمرتکب میشود.

خلاصه آنروز قریب دوازده فرسنگ راه آمده . صبح یوم شنبه هفتم[2] ازآن کاروانسرا سوار گشته اندکی قطع مسافت گردید که آثار شهر

۱- نسخه دیگراین توضیح را ندارد .

۲- در حاشیه نسخهٔ اصل چاپ نوشته شده (ذیحجه ۱۲۵۲).

سوادشهر بیروت

«بیروت» از دور نمایان گشت . باغات واشجار صنوبر متصل بهم درآن صحرا جلوه گرآمد. همه‌جا باغات ومزارع درطرق وشوارع بنظرمیرسید جمعی از نسوان را مشاهده نموده که در پیشانی ایشان چیزی بترکیب کرنا از فلزات مثل نقره و مس بتفاوت میلی نصب نموده وبرآن میل پارچهٔ سفیدی کشیده بجهت حجاب صورت .

باری از آنجا گذشته به بساتین بیروت رسیده دیدم بعوض دیوار خانه درخت صبرغرس نموده‌اند و نموآن درخت بحسب عرض واقع است برگش بسیار پهن و خارهای بسیار بر روی برگش رسته ثمری بعینه شبیه بکنبزهٔ[1] کوچک دارد و شیرین است چنانچه گفته‌اند :

«صبر تلخ است ولیکن بر شیرین دارد »

بسیار درهم میروید و تمام دیوار باغات آنجا از این درخت می‌باشد و اطراف بیروت را کلا کوچه باغ بریده‌اند که تا نزدیک بشهر برسی هیچ جا از صحرا ودریارا نمی‌توان دید .

درخانهٔ خواجه‌آلتون

باری آمدیم تابخانه[ای] که‌سابق برین فرین صاحب بالیوزشام منزل داشت . خانه[ای] بود در خارج شهر، مشرف بر باغستان و بحر، واقسام ریاحین و انواع گلها در آن خانه بود . ودرواقع گلزاری[2] بود مشحون باقسام گلها و مکانی بسیار باصفا **خواجه آلتون**[3] نام صاحب آن خانه

۱- خیار درشت وزرد .ف.

۲- درهرسه نسخه چنین است وصحیح : گلزاری .

۳- در ترجمهٔ انگلیسی: M Antoon

بود و بعدازساعتی که درآنجانشستم خواجه اسعد باش ترجمان ازبیروت آمده‌و پاره[ای] تدارکات و ملزومات از بیروت‌آورده و کمال معذرت‌را خواسته از مرکب ناری تحقیق کردم گفت هنوز نیامده است. بسیار خوشوقت شدم. بیان‌نمود که بالیوز بیروت میخواهد بخدمت شما رسیده باشد. گفتم مگر بیروت‌هم بالیوز دارد گفت بلی بالیوز اینجا در حکم جنرال فرین صاحب است که قنصل و بالیوز شام است وازجمیع دولتها مثل انگلتره‌و مسکو و فرانسه و اسپانیول و ایتالیا[1] هریک بالیوزی‌در بیروت می‌باشد ولیکن بالیوز انگلتره بسبب خصوصیت و روی شما بآن دولت میخواهد که بخدمت شما رسیده باشد. باو گفتم امروز خسته میباشم فردا اگر بخواهد آمده باشد مضایقه‌نیست. تاخواجه اسعدرفت خبر کند خود بالیوز از راه دیگر بملاقات‌آمده بعداز ورودش در کمال ادب بر کرسی نشسته بهمان قانون کلاه‌را از سر برداشته اظهار محبت‌و مهربانی زیاده از حد نمود. ماهم تعارفات لازمه‌را باو در میان‌آوردیم سؤال کرد که منظور شما چیست و میخواهید بکجا رفته باشید. جوابش دادم که بجهت اتفاق دولتین بوده شوق خدمت پادشاه وهوای‌سیاحت فرنگستان برسر افتاده‌ودراین‌ضمن نیزاگر مطلبی‌باشد باولیای دولت‌علیه اظهار خواهد شد. پاره [ای] صحبت دیگر داشته اظهار نمود که اگر شمارا خدمتی بوده باشد اظهار کنید. و بعد برخاسته و بمنزل خود رفته. یوم یکشنبه هشتم هنگام زوال از منزل خود سوار شده

دیدن کردن قونسول‌انگلیس ازشاهزادگان

۱ـ نسخهٔ دیگر: اتلیان.

بعزم حمام رو بشهر روان شده از اتفاق شب عرفه و یوم یکشنبه عید طوایف نصاری بود. تماسی باهم اتفاق نموده در خارج شهر میدانی بود وسیع و مسطح، و آن میدان بکلی مثل زمرد سبز بقدر بیست هزار نفر از زن و مرد از طوایف نصاری و مسلمان در آن میدان بجهت عیداضحی ولازمهٔ یوم الاحد که جشن نصاری است البسهٔ فاخره پوشیده و از هر گوشه نوائی برآورده یکطرف میدان چرخ فلک به اقسام مختلف نصب نموده اند و آن مه رویان چون کواکب درخشان که از بروج افق طلوع کند هرلحظه رخسار درخشانی طالع و هردم طلعتی ازمشرق فلک لامع گشته و از سمت دیگر میدان دولاب های متعدد که باصطلاح فارسیان آورك[1] گویند برپا کرده مهوشانی چند از پسران و نسوان چون زلف خوبان در آمدورفت مشغول و غوغائی از میدان برخاسته که عقل خردمند محو میشد و دانشمندی بکلی سهومی آمد :

بازهم دیدار خوبرویان

شهریست پر کرشمه و خوبان زشش جهت

چیزیم نیست ورنه خریدار هر ششم

و از آن میدان بجهت رفتن بشهر عبور نمودم چشم این خلق که بما افتاد گویا در مدت عمر خود عجم بچشم ندیده بودند . هر کسی مشغله خودرا گذارده بکلی صغیر و کبیر اناث وذکور بدورما جمع گشته و تماشا می‌نمودند واز لباس و کلاه‌ما متحیر شده نظاره مینمودند مانیز

۱ـ اورك یاآورگ : ریسمانی که برای باد خوردن از درخت آویزان کنند . ف.

تماشای ایشان کرده میرفتیم تا بحمام حمامی رسیدیم[1].

حمامی بسیار خوب و حجاری بسیار مرغوب بنظر رسیده و از تصنعات حمامی آنجا این بود که داخل حمام که میشدیم پاره [ای] قنادیل[2] از بلور در فضای هوای حمام بنظر رسیده که درخشان بالوان مختلف رخشنده بود. و در آن هوا گاهی به پستی و گهی به بلندی طیران مینمود ویک نفر ایستاده سارقی[3] که حرکت میدهد قنادیل بطرف بالا صعود کرده وقتی که دست نگاه میدارد میل به پستی می کنند طرفه حکایتی بنظرآمد بعد که معلوم شد صابون حلب را بدست مالیده ودم برآن میدمند لهذا باین قسم صنعت بظهور رسیده خالی ازلطف نبود.

حباب صابون حلب

باری بعداز بیرون آمدن از حمام خواجه اسعد باش ترجمان پاره [ای] تدارکات و شیرینی سرحمام آورده اقوام و عشایراو بجهت ملاقات ما آمده بودند ودرب حمام را اینقدر خلایق بجهت نظارهٔ ما گرفته بودند که امکان عبور نبود بهیچ دستور. چون بازدید بالیوز لازم بود لباس پوشیده بیرون که آمدیم سبحان الله از کثرت خلق. اینقدر اجماع[4] و ازدحام بدورما بجهت تماشای عجم آمده که مجال حرکت نبود وهرقدر غواصان[5] و فراشان خلق را میزدند چاره نمی‌شد تا بخانهٔ بالیوز آمده عمارتی عالی و اوضاعی درکمال آراستگی بنظررسید.

۱- نسخهٔ مجلس: تا به حمامی رسیدیم نسخهٔ دیگر: تا بحمام. ۲- نسخهٔ دیگر قندیل
۳- بروزن نازک، پارچه، بخصوص پارچه‌ای که برروی تشک رخت خواب می اندازند
٤- نسخهٔ مجلس: اجتماع. ٥- درهرسه نسخه چنین است وصحیح آن: قواسان.

خود بالیوز باستقبال آمده رفتیم بمحل نشستن نشستیم. بعد از لحظه[ای] بی‌بی‌صاحب تشریف آورده:

در آمد زدر ماه انگلستان شکفته چون درفرودین، بوستان
بچهراندرش جلوه‌خوی بهشت که تابنده رُخ آفتاب بهشت
به پیراهن اندرتن دل پسند شکفته بهشتی بچینی پرند[1]

بمحض ورود بی‌بی‌صاحب از جای برجسته و دست بی‌بی‌صاحب را گرفته پهلوی خود نشانیده و بقانون ایشان لازمه تعارفات بظهور رسانیدیم. بی‌بی‌صاحب ترکی‌را بخوبی حرف میزد با یکدیگر قدر معقولی ترکی حرف زده در پهلوی‌دستم جوانی دیگر نشسته نمیدانستم بجانب خاتون نظاره کنم یا غافل از آن جوان شوم[2]. زین طرفم الامان زان طرفم مرحبا. گاهی دیده‌را بنور جمال خاتون آب میداد ودل‌را بجانب آن‌جوان توجه مینمود ولحظه[ای] دیده‌را بآفتاب جمال جوان میداشت‌ودل‌ازشکرخنده خاتون برنمیداشت. بعد از ساعتی شخصی ملبس بلباس روسی وارد گردید. اهل مجلس تواضع بجهت او نموده معلوم‌شد که برادرخاتون است. از همه قسم صحبت در میان آمده پس از ساعتی که نشسته با خاتون وداع نموده و آن‌جوان خوب‌روی تادرب خانه آمده اوراتکلیف مراجعت‌نموده و بمنزل آمدیم. در خانهٔ قنسول انگلیس

یوم دوشنبه و سه‌شنبه دهم وقایعی که قابل باشد وقوع نیافته مگر اینکه شخصی نصرانی آمده وهدهدزنده آورده گفتم هدهدرا زنده

۱- پرند پارچهٔ ابریشم - ف ۲- نسخهٔ دیگر: نشوم واین صحیح است.

چگونه صید نمودی گفت روزی از همه‌قسم حیوانات صید مینمایم تمام زنده . از او طلب نمودیم که دام خودرا بما نشان داده‌باش . رفت چیزی آورد مانند سریشم وبچوبی مالیده و اورا در درخت یازمین نهاده هرنوع مرغی که برآن چوب نشسته امکان برخواستن دیگر بجهت آنمرغ نیست اورا گرفته واز چوب رهانموده مرغ دیگررا بهمین منوال صیدنموده ودربیروت بسبب این دام بسیارطیور نایاب[1] می‌باشد. بعدمعلوم نموده این دوا صمغیست که مخصوص بدرختی میباشد که در بیروت میروید. پنجشنبه وجمعه سیزدهم نیزامری که قابل باشد وقوع نیافته وهمه‌روزه منتظر مرکب ناری بودیم.

طرزشکار مرغان دربیروت

یوم شنبه و یکشنبه پانزدهم وقایعی صورت وقوع نیافته بالیوز بدیدن آمده قدری صحبت از قواعد ایران داشته شد.

یوم دوشنبه شانزدهم درمنزل خود دلتنگ‌نشسته بودیم‌وقدری در باغچه گردش نموده و گلهای‌مختلف تماشانموده درروی شاخه مثل برگ بسیارسبز جانوری بنظرم آمد بترکیب بسیار غریب‌وعجیبی‌سرودست و پایش ترکیب سلخ واز کمر به‌پائینش‌معاینه حربا[2] ودم‌بسیاردرازی داشته و چنان‌بود که بر روی ریسمانی بسیار باریک راه رفتی و چندین قسم چرخ می‌خورد و متحیر در حرکات او بوده کم‌کم ملاحظه شد که رنگ آن تغییرکرده از سبزی مبدل بسیاهی شد و چنان سیاه‌شد که گفتی پارچهٔ زغالی‌است بعدباز تغییرکرده و رنگش مبدل بزردی شد

۱- نسخه دیگر: نادر

۱- Caméléon .

و مثل زعفران شد و بعد قرمزشد معاینه خون و پس از آن بنفش گردید و همچنان بالوان مختلفه در یک ساعت دوازده قسم رنگ شد . بعد جمعی از اهالی ولایت را دیده سؤال نمودم از هیأت آن جانور . صفات عجیب از آن حیوان نقل نمودند. از آنجمله گفتند خوراك آن جانور سورچه میباشد و زبانی دارد بطول ده دوازده زرع و چنان است که اگر بر بام خانه راه رود و مورچه بر روی زمین دیده باشد از همانجا زبان را دراز کرده و مورچه را از فضای زمین می رباید و در دهان خود گذارده، ما نیز همین مطلب را تجربه نموده و چنان بود . یوم سه شنبه نیز وقایعی واقع نشد .

مورچه‌خوار

یوم چهارشنبه هجدهم قبل از زوال دلتنگ شده از صاحب خانه سؤال نمودم که این نزدیکی ها باغی بهم میرسد که تماشائی نموده باشم . گفت در این نزدیکی باغچه ایست متعلق به حکیمی فرنگی[1] و صفائی دارد اگر مایل بتفرج باشید ماآنشخص را خبر نموده که باخبر از تشریف بردن شما باشد . گفتم سیاحتی نمودن بد نیست . غرض آنشخص را اطلاع دادند و بخانه و باغچهٔ او رفتیم . قدری در گلذار [کذا] تفرج کرده از هر قسم گل بعمل آورده بود ونهایت صفا را داشت . بعد تکلیف کرد که بخانهٔ او رفته باشیم . رفته، بالا خانهٔ بسیار عالی مشرف بر باغ و دریا از هرقسم اسباب و اوضاع در کمال آراستگی که از دیدنش مسرت

درخانهٔ حکیم فرنگی

۱ ـ طبق ترجمهٔ انگلیسی شخص دانشمند عالی جناب الی اسمیت ـ Reverend Eli Smith رئیس میسیون مذهبی آمریکائی در لبنان بوده . ف .

حاصل می‌شد بنظر رسید. نهایت محبت و کمال مهربانی و معذرت را بعمل آورده و شربت و قهوه صرف شد. بعد از او سؤال کردم که اهل کدام مملکت میباشید. بیان نمود که اصل من انگریزاست. ازطایفه[ای] که بفکر و تدبیر بعضی از ممالک ینگی دنیارا مسلط و در آنجا متوطن گردیده و تولد من در آن مملکت شده است و اکنون بجهت سیاحت بممالک عثمانی آمده‌ام و چندیست که در بیروت متوقف میباشم. پاره-[ای] از قواعد ینگی دنیا صحبت داشته شده، زبان عربی راو کمی از ترکی را بد حرف نمیزد. مملکت روس و تفلیس و آذربایجان را نیز سیاحت نموده بود. پرده[ای] که نقشهٔ عالم را بطور وضوح در آن نقش کرده بودند در مقابل آویخته بود. پاره[ای] تماشای نقشه کردیم و حدود هر مملکت را بنظر دقت سنجیدیم بعدازآن دو کره آورده که اینقدرخوب واستادانه ساخته بودند که دیده ازدیدنش سیر نمی‌شد. یکی کرهٔ ارض بود. بهمان قسم بحر محیط و اقالیم سبعه و حدود هر مملکت را بطور بسیار پاکیزه نقش کرده بودند. ودیگری کرهٔ آسمان که دوازده برج و اشکال کواکب ثوابت را بطوریکه ازمنجمین ومتقدمین در ایران مشهور است و بهمان تصاویری که ایشان تصور نموده‌اند، واهل رصد وزیج سنجیده‌اند نقش نموده بودند. واعتقاد او بدلایل چند که اقامه می کرد چنین بود که دریا محیط بکرهٔ ارض نیست بلکه مثل منطقه احاطه بدور زمین دارد و ینگی دنیا آنطرف آب واقع است و مقابل باین طرف زمین است وکرهٔ زمین بخلاف مشهور متحرك وکرهٔ آسمان ثابت است. چون درست

تماشای کره زمین وآسمان

ربط در ترکی و فارسی و عربی نداشت درست مطلب حالی نمی‌شد که با یکدیگر مباحثه کرده ودلایلش رابفهمیم .

باری بعد مدعی‌شد که هوارا بمیزان سنجیده‌اند و مقدار ثقل آنرا معین کرده‌اند و ما منکر شدیم و بنظرمان بسیارغریب آمد . ترازوی بسیار خفیفی آورد و بکرسی آویخت بطریقی که سرموئی اختلاف نداشت بعد شیشه[ای] خالی‌آورد درترازو گذارد ودرمقابل سنگی گذاشت . بمیزان آمد . بعدشیشه رابرداشته باپاره[ای] اسباب‌مثل میل آب‌دزدك هوای‌شیشه‌رابکلی کشید و سرش‌را محکم کرده در میزان گذارد . طرف شیشه بقدر چهارآنه بالا رفته و محسوس گردید که وزن‌ثقل هوا بمیزان آمده بود .

اثبات وزن و فشارهوا

بعدازآن کرسی کوچکی گذاشته کاسه[ای] برروی کرسی گذاردبطوریکه دهن کاسه بزیربودو بزیر کرسی بندی‌محکم آویخته بودند وبآن‌بند بقدر چهارمن تبریزی حلقهای‌آهن بسته و حلقها بر زمین افتاده‌بود . بعد از آن از سوراخ کعب کاسه که بطرف بالا بود ، همان میل بلور واسبابی که هوارا خارج می کرد نصب کرده هوای کاسه‌را بنا کرد بکشیدن و از قوت کشیدن هوا بندآن کاسه با آن حلقه ها بلندشد . بطریقی‌بلند شد که از روی زمین حلقهای‌آهن آمدند بدهن کاسه وپشت کاسه‌چسبیدند بعداز پهلوی کاسه پیچی‌را پیچانیده هوا داخل درکاسه‌شد که‌یکدفعه حلقها بر روی زمین افتاد ومحقق‌شد که قوت هوا چقدراست

بعدازآن کرسی، چهارپایه‌بزرگی‌مسطح آورده درروی کرسی پاره‌[ای] اسباب گذارده از آنجمله‌چرخی‌از بلور ،وزنجیری ازآن‌چرخ متصل

بظرف بلور دیگر که درآن بلور ساهی[۱] کرده بودند و پاره[ای] دیگر اسباب از بلور و غیره داشت که بعضی با یکدیگر متصل و پار[ه‌ای] منفصل ازهم بوده و آنچرخ را دسته قرار داده بودند و آن دسته‌را بنا کرد به حرکت دادن. قدری که چرخ چرکت کرد ماشهٔ دوشاخه که سرآن گوی مشبک داشت برداشته بمحض اینکه نزدیک بلور میرسید صدائی مثل رعد وروشنائی مثل برق بسیارلامع بهم میرسید. مکررچنین می کرد و مکرر رعدو برق مشاهده می گردید. بعدازآن کرسی کوچکی قریب زمین‌آورده ودر پای آن کرسی بزرگ گذاشت‌و شخصی‌را امر کرد که‌بالای این کرسی کوچک ایستاده زنجیرباریکی که متصل به‌آن‌چرخ بود بدست آن شخص داده و چرخ را بنا کرد به‌حرکت‌دادن. قدری که چرخ حرکت کرد نزدیک آن شخص ایستاده و انگشت خودرا نزدیک صورتش برد. هنوز نرسیده انگشت‌بصورت آنشخص که‌آتشی‌وصدائی‌مثل آذرگشسب[۲] وجوّاله[۳] ازصورت آنشخص بلندشد. ازچشمش‌وازگوشش و صورتش و دهنش بل‌از تمام اعضایش که دست می‌برد بهمین‌قسم شعله بیرون‌می‌آمد و از تمام‌لباسش بهم‌چنین‌آتش بیرون می‌آمد. ماهم رفتیم و دست بردیم بهمین‌قسم بود. ولیکن استخوان دست‌مارا، بحالت

نشان دادن نیروی برق

۱- این کلمه‌ در نسخهٔ اصل چاپ‌ونسخه‌ دیگربصورت«نای»ولی بی نقطه‌است ودرنسخهٔ مجلس: «ها» که خوانده‌میشود: درآن‌بلورها کرده بودند.

۲- اذرشسپ نام فرشته موکل برآتش. برق وصاعقه. ف.

۳- جواله بسیار گردش کننده.

بسیار غریبی ، وقتی که نزدیک اعضاء ولباسش که میبردیم، دردسی آورد که آن حالت تقریری نیست و آن الم بقدری که محسوس شود وشخص ادراك کند نبود ولیکن حالتی بهم میرسید که بی اختیار باوجودسعی های بلیغ و خودداری اجتناب می کرد .

بعدازآن ازکرسی بزیر آمده و جمعی که بودند حلقه زده دور کرسی بزرگ ایستادند همان زنجیر را بدست یک نفرداده وجمعی که بودند حلقه‌وار دست یکدیگررا گرفته وایستادند . بازچرخ را متحرك ساخته بیکدفعه دستها بی اختیار ازکمر یکدیگر گسیخته که گفتی بقوت تمام این اشخاص را از یکدیگر جدا نمودند و بهمان قسم المی که مذکورشد دراستخوان ساعد[1] ما بهم رسید ولیکن اینقدردوام نداشت که ادراك کنیم چه نوع از درداست والمش چگونه و بچه طریق است . حالتی بود بسیار غریب که تقریرآن ممکن نیست مگر اینکه شخص خود ملاحظه نماید و نمیتوان اوضاع و احوال را ذکرنمود وتحریر کرد ولیکن بجهت تذکر خاطر هرقدر که توانستم و بخاطر داشتم نوشتم .

تماشای ماشین چاپ

باری بعد ازآن آنشخص بیان نمود که کارخانهٔ باسمه و چاپ را رفته و دیده باشیم آنرا هم رفتم الحق کارخانهٔ غریبی درکمال صفا بنظر رسید که تحریرآن مشکل است . جوانان پاکیزه روبآن شغل مشغول بودند دقیقه[ای] چندین ورق را بچابکی وچالاکی چاپ کرده حیرتی تمام ازآن کارخانه واوضاع مطبع[2] بهم رسید .

قدری گردش وتماشا کردیم . بعدازآن جا بمنزل خودمراجعت کردیم

---

۱ - نسخه دیگرآرنج . ۲ - نسخهٔ دیگربصورت سنفح ولی بدون نقطه .

و عصر نزدیک بمغرب سوار شده بحمام رفتیم. اوضاع حمام ازقرار سابق گذشت بعد مراجعت بمنزل کرده، یوم پنجشنبه نوزدهم وقایعی اتفاق نیفتاد.

یوم جمعه بیستم طرف عصری در منزل نشسته در انتظار مرکب نار متحیر در کار خود بوده، آدم بالیوز صاحب رسید و گفت بالیوز می گوید مرکب ناری نرسیده و در آمدن اوهم خبری نیست. اگر شما خواسته باشید مرکب بادی بجهت شما کرایه نموده باشم چونکه نهایت تشویش از دریا بود سر بزانوی غم فروبرده آنشب از فکروخیال خواب بچشمم نرفته.

صبح یوم شنبه بیست ویکم برخاسته نماز را بجای آورده وتشنه بودیم که جمعی از اهل بیروت دویدند و مژده آوردند که مرکب نار رسیده. ندانستم از خوشوقتی و انبساط چگونه خودداری کنم. بی اختیار ازجای جسته و بربالای بام خانه برآمده ملاحظه کردم که جهاز برروی آب دریا می آمد. ولیکن آتشی آنرا کم کرده‌اند و بدون باد مثل تیرمی آید عجب جهازی بنظرآمد. قدری از دور تماشا کرده که از عقب آدم بالیوز آمد و مژده آورد و گفت بالیوز عرض می کند که ده ساعت دیگر باید سوارشده و رفته باشید. ماهم اسباب خودرا پیچیده و پاره[ای] اسباب زیادتی را در بیروت گذارده دو ساعت بغروب مانده سوار شده به بیروت آمده و رفتیم بخانهٔ بالیوز که نزدیک اسکله بود. ساعتی نشسته تا آدمهای ما پیش‌تر رفتند و کپیتان جهاز ناری در خانهٔ بالیوز آمده اظهار

مژدهٔ رسیدن کشتی بخار

حرکت از بیروت

مسرت بی‌اندازه نمود که جهاز متعلق بسر کار است وازین معنی بسیار اظهار خوشوقتی نمود. بعداز ساعتی برخاسته دوستان و آشنایان بیروت را وداع کرده و سوار مرکب نارشده.

وصف بیروت

بیروت از توابع شام است و بندرگاه آن ولایت محسوب میشود و شام الی بیروت سی فرسنگ راه است. تمام آن جبال وراه صعب است، سمت جنوب آنجا تمامی باغستان است و سه سمت آن دریا، واز اشجار، درخت صنوبر خوب میشود.

قریب یک کرور محمدعلی پاشا و ابراهیم پاشا درخت صنوبر بجهت مصارف ساختن مراکب خود غرس نموده‌اند که بهیچوجه احتیاجی بشاه چوب هندوستان نیست. واطراف بیروت متصل بهم کوچه باغ است و اطراف بوستانش بعوض دیوار، درخت صبر میباشد که امکان عبور انسان و حیوان نیست در آن بستان. و قلعه تمام از سنگ خاره می‌باشد و خانهای عالی درآن بنانهاده‌اند وازهر مملکت اشخاص کثیر وخلایق مختلف در آنجا مسکن نموده‌اند. چنانچه هجده نفر بالیوز ازهجده دولت درآنجاساکن است[1].

آب آنولایت از کوهسار جنوب است هوایش گرمسیر ولی سرحدات خوش آب وهوا دارد. خلاصه شهری مرغوب وبندرگاهی معموره است و مدت پانزده روز درآنجاتوقف نموده.

باری قریب مغرب مرکب نار ازبیروت حرکت نمود. سبحان‌الله از مرکب نار واسبابی که در او قرار داده‌بودند[2]. کپیتان جهاز که اسمش

۱ - نسخهٔ دیگر: مسکن نموده‌اند ۲ - نسخهٔ دیگر: قرارداده‌اند

هیو کالول گولد اسیف بود[1] آنهم دست ما را گرفته تمام اسباب جهاز را بما نشان داد وسط آن جهاز تنوره‌ئی مثل اوطاقی از آهن ساخته چهار ذرع طول، وعمق آنهم چهار ذرع می‌شود و لولهٔ آن ببزرگی دو توپ می‌شود بسیار بلند و بر روی تنوره قرار داده‌اند و آن میل قریب بسینه جهاز می‌باشد ودر زیر سطحه چندین چرخ عظیم قرار داده‌اند که مثل دنگ برنج کوبی و ترکیب های غریب قرار داده‌اند که متصل می گردد و در سمت جهازدو چرخ مثل دوپرهٔ آسیا میباشد که متصل آب دریا را چون خندقی بسیار عظیم شکافته ودو دیگ دارد که هر دیگی هزار من آب جا یگیر دارد[2]، واهل مرکب نار و اشخاصی که دراو نشسته سفر مینمایند بجهت شرب تمام ازآب دریا که درآن دیگ ها ریخته اسبابی دارد که متصل عرق اورا گرفته وصرف مینمایند.

وصف کشتی بخار

الحق نهایت ولطافت[3] در آن آب بنظر میرسد. حکایت مرکب نار تقریری نیست بجز انسان معاینه ببیند و بفهمد. خلاصه ساعتی دوازده میل که چهارفرسنگ عجم باشد مساحت را قطع می‌نماید و ذگال[4] آن مثل برادهٔ آهن فلزیت دارد و معدن آن در ممالک فرنگستان است و روزی بیست من آب شیرین بعمل می‌آورد[5] وپانصد من ذگال سوخته میشود و این جهاز مسمی به «آفریکن» است وپانزده سال قبل ازاین ساخته شده است و جهاز ناری اختراعش درین زمان که سنه ۱۲۵۲ است سی سال میشود که احداث شده‌است وآن محلی که‌آب بغلیان می‌آیدسرپوشی دارد

تاریخ اختراع کشتی بخار

۱- درهرسه نسخه بدین صورت است وآقای فرسا نفرمائی آنرابه گلد اسمیت - Goldsmith تصحیح کرده‌اند. ۲-نسخهٔ دیگر: جای میکرد ۳-نسخهٔ مجلس: نهایت لطافت. نسخهٔ دیگر: نهایت خوبی ٤- نسخهٔ دیگر: زغال
٥ - نسخهٔ دیگر: بعمل می‌آید.

که اگر آن سرپوش را بردارند هر قدر که جهاز در نهایت رفتار باشد بیک باره از رفتار میماند و توقف می کند. از زیادتی سرعت و حرکت قدری راه که طی نموده، احوال ما برهم خورد، رفتیم در دُبّوسه و خوابیدیم. پناه بر خدا که چه حالتی بر ما دست داد که شرح آن ممکن نیست. متصل بهم‌قی و استفراغ میکردیم و هریک بطرفی افتاده بی هوش، نمی دانستیم زنده هستیم یا مرده. آنشب را ندانسته چگونه صبح کردیم.

دریا گیری یا بیماری کشتی

یوم یکشنبه بیست و دویم اندکی چشم را باز کرده کشتی مثل تیر میرفت. آواز چرخ و سرعت حرکت کشتی گوش را کر نموده زیاده از حد بد احوال بوده که حکیم انگریزی شربتی حاضر نموده قدری از آن شربت که صرف شد اندکی احوال بهتر شد. قریب بظهر کپیتان نقشه [ای] که تصویر تمام ولایات را داشت حاضر نموده پاره [ای] حساب کرد و ارتفاع آفتاب را گرفته در صفحه نشان داد وظاهر کرد که کشتی تا درین ساعت در چه محلی از دریا میباشد. قریب به ثلث مسافت را طی نموده (یعنی الی «اسکندریه») طرف عصر باد و طوفان شدتی کرد. باز بحالت شب گذشته در دبوسه افتاده آنشب هم بهمین درد بی درمان گذرانیده یوم دوشنبه بیست وسیم باد مناسبی عقب جهاز افتاده بعلاوه سرعت دخان باد مراد وزیدن نمود که هم مرکب باد[1] و هم قوّت دولاب و نار بطریقی میرفت که نارنجی در دست داشتیم

۱- نسخه دیگر: باد داشت.

دو ذرع در جلو سی انداختیم دو ذرع در پشت سر دیده میشد[1] و بهمین سیاق بسرعت میرفت تا زوال. باز همان صفحه را کپیتان از آفتاب ارتفاع گرفت بیان کرد که پنجاه میل دیگرداریم تا «اسکندریه» ویک ساعت بعد از مغرب خواهیم رسید و بعلت اینکه تمام راه کوه و صخره میباشد مادام که معلم و راه نما از اسکندریه نیاید ممکن نیست که بتوانیم در خور اسکندریه رفته باشم. آنشب رادر پشت اسکندریه توقف کرده لنگر گاهی یافته لنگر سی اندازیم و فردا بخور اسکندریه میرویم و بجهة تدارك جهاز از ذگال و روغن زیت وغیره از برای تنقیه[2] کشتی بیست و چهارساعت باید در لنگر گاه اسکندریه توقف کنیم وبعد روانه شهر « ملتان [3] » شویم که اول مداین فرنگستان است. گفتم اختیار به آنست.

آنروز را بسرعت آمده تا یکساعت بغروب مانده اندك اندك کنارهٔ[4] مصر نمایان شد. قلعه جاتی چند ظاهر گشت. آنشب را درعقب اسکندریه

۱- درحاشیه نسخهٔ اصل بخط نویسندهٔ کتاب نوشته شده است که: محرر مصطفی شیرازی گوید: این مسئله محل تأمل است بلکه بعینه همین مسئله در کتاب فیزیک مبرهن است که هرچه جهاز سرعت سیر داشته باشد چنانچه چیزی رادر آن جهاز بهوا اندازند مثل اینکه درخشکی است بخط مستقیم بر زمین خواهد افتاد. بهرجهة این مسئله محل تأمل است.

۲- نسخه مجلس : منقح .

۳- جزیره مالت . ف .

٤- نسخه دیگر : بر .

و حوالی آن معموره انداخته وقوفاتی بکاربرده که الحق تماشا داشت محل لنگر را یافتن و احتیاط از کوه نمودن. خلاصه آنشب درکشتی در لنگرگاه[1] خواب استراحتی نموده یوم سه شنبه بیست وچهارم طلوع صبح توپی انداخته و از آن محل لنگر برداشته که معلم از اسکندریه رسید. جهاز را بطریق استادی وارد خورگردانید و زیاده از پنجهزار جهاز و بغله درآن لنگرگاه بنظر رسید ازآنجمله صد غراب دو دولی منوار[2] ده غراب منوار از محمدعلی پاشا بود که بجهت نزاع ومحافظت آن مملکت ایستاده بود که هر مرکبی صدوبیست عراده توپ داشت و آن مراکب هرگز حرکتی بسمتی نمی نمایندمگر هنگام ضرورت. و شهر اسکندریه غریب جلوه در نظر نمود که به تحریر نمی آید. درکنار دریا زیاده از چهارصد برج چرخی ترتیب داده بودند و بطورشراع[3] کشتی پرده نصب کرده و هر یک از پرهای چرخ پرده داشته که باد ازهرطرف که می آمد درآن پرهای چرخ افتاده و متصل حرکت میداد و گفتند اینها مجموعاً طاحونه است همینکه باد می آمد و آن پره ها را میگرفت کار میکرد ووقتی که باد می ایستاد آنهم حرکتی نداشت.

ورود به اسکندریه

آسیای بادی

و شهر اسکندریه کنار دریا واقع است و خور آن قریب کناره

۱- نسخه مجلس کلمهٔ درکشتی ندارد. نسخه دیگر: آنشب در لنگر مرکب بوده.

۲- نسخه دیگرمنوار بسیار عظیم بود از جمله صدغراب ده غراب منوار.

۳- نسخه دیگر: شرای.

میباشد و شهر اسکندریه قدیم که بنای آنرا اسکندر گذارده بالفعل مخروبه است و از بیروت الی اسکندریه سیصد و بیست میل مشهوراست که هر سه میل یک فرسنگ عجمی باشد و ما در پنجاه ساعت صحیح آمدیم و از اسکندریه الی مصر[1] چهل میل مشهوراست که از روی رود نیل میروند. سابق براینها راه‌نبوده محمد علی پاشا کرورها وخزانه ها خرج نموده و آب نیل را چهل میل همه‌جاآورده در طریق های بسیار صعب و متصل به دریای اسکندریه نموده‌است. و شهر اسکندریه‌جدید کمال معموری را دارد که گاهی محمد علی پاشا در مصر و گهی در اسکندریه می‌باشد وسرای پاشاقریب به لنگرگاه می‌باشد ودور ازمعموره واقع است قلعه محکم وبنیانی عالی بنا نهاده.

مختصر وصف اسکندریه

و بجهة معاملات اشخاص بسیاری آمده در مرکبی که‌ما بودیم معامله نمایند از جمله متاعی که آورده بودند دو عدد سنگ پشت عظیم‌الجثه بود وچنان‌بزرگ بود که در بین آوردن ، ازسنگینی‌ماشویه[2] قریب به آن بود که غرق شود و تابحال چنین چیزی دیده نشده بود بهرجهة بزرگتر ازگاومیش بود و درنزد انگریزان گوشت آن بسیار پسندیده و لذیذ میباشد وماهی پرداری که مثل کبوتر پرداشت ازدریا پریده و در جهاز افتاد بسیار ترکیب غریبی داشت . خلاصه تماشای آن اوضاع و احوال آن خلایق را به تفصیل‌نموده.

سنگ پشت بزرگتر از گاومیش

۱- مقصود قاهره است.ف.

۲- ماشویه قایق.ف.

کالای بازرگانی تازه

درین بین شخصی قریب بکشتی آمده و گفت شما بفرنگستان میروید. گفتم بلی. گفت چیز بسیار مرغوبی دارم بجهة ارمغان و تحفه فرنگستان بسیار ضرور است اگر قیمت زیادی بمن داده بشما خواهم فروخت و منافع بسیار در آنجا بشما خواهد رسید. ما را که خیال تجارت نبود ولیکن تصور نمودیم که چه تحفه‌ای میباشد که در فرنگستان جلوه کند. لازم است که تماشای آنرا کرده باشیم. گفتم بیاور. آمد بالای جهاز وسبدی بزرگ آورده پارچهٔ سفیدی روی آن کشیده بود. پارچه را برداشته نگاه کردیم. دیدیم عظام رمیم و استخوانهای پوسیده ومیّت آدمی است و از سراپا چندین قسم در میان سبد جمع نموده استخوان سر با موی سرش هنوز باقی بود وناخن ها بجای خود و حدقهٔ چشم برجای خود وانگشتان از هم منفصل نشده واعضایش متفرق نگشته ولیکن کرباس بر روی اعضا چسبیده متحیر شدم و از او سئوال کردم این چه چیز است خانه‌ات خراب شود واین چه متاعیست که باید بفرنگستان رفته باشد وچه معامله ایست که تو میکنی و این چه سیاق تجارت می باشد که پیشه کرده[ای].

مرده فروشی

گفت سی سال است که کسب من مرده فروشی میباشد وسه هزار[1] سال قبل ازین درجبال مصر طایفه[ای] از یونانیان که به تناسخ قائل بودند و مذهبشان تناسخی بوده بجهة اینکه چنان میدانستند کـه روح ایشان شاید دوباره عود درهمین قالب کند مرده‌های خودرا در جبال عظیم برده و در جوف صخره صـمّاء مکان مرغوبی درست کرده مدفون

۱- نسخه دیگربعدد نوشته و دو هم خوانده میشود.

میکردند که بهیچوجه اکنون که سه هزار[1] سال است اعضایش ازهم متفرق نگشته است و پاره کرباسها و قدری طلا وپاره[ای] اسباب دیگر که به گردن او آویخته بودند آنها راهم درآورد و نشان داد و گفت چون علمای فرنگ طالب هستند که چنین امورات را دیده وعلوم خود را بدین سبب تکمیل کرده باشند لهذا ما جمعی هستیم که کسب ما منحصر باین است که مرده را بیرون آورده بر جهازی که بفرنگ میرود می‌آوریم و میفروشیم و آنهائی که بفرنگ میروند خریده و بفرنگستان میبرند. قدری ازآن اوضاع عبرت گرفته آن شخص را روانه کردیم.

و یوم چهار شنبه بیست و پنجم صبح از آن محل حرکت نموده کم کم باد شدت کرده و بعلت صدمهٔ کشتی و تلاطم[2] دریا و طوفان این جانب بی‌هوش شده و اخوان دست از جان شسته شهادتین گفته پناه برخدا قیامتی برپا شد که متصل آب در کشتی میریخت وعمله‌جات جهاز ایستاده ومتصل آب بیرون‌میکردند. قریب بمغرب کم کم تخفیف در باد بهمرسید وطوفان تخفیف یافت.

یوم پنجشنبه بیست وششم طلوع صبح باز باد مخالف وزیدن آغاز نمود و ما بیچارگان بحالت روزقبل بی‌هوش افتاده هردقیقه‌مرگی و اجلی‌تازه مشاهده میشد وغروب آفتاب قدری تسکین بهمرسانید.

یوم جمعه بیست و هفتم باز باد مخالف وزید. این دفعه موج

۱- مانند مورد قبل.

۲- در نسخه اصل و نسخه دیگر: طلاطم.

آثار طوفان

بسیار شد. همگی بی‌حال افتاده با چنگال‌نان بدهن ماسیگذاردند. طرف عصری آمدندوسوراخهای دبوسه‌را محکم گرفتند. گفتم بجهة چیست که این همه محکم کاری مینمائید وسنفذ ها را باین قسم میگیرید. گفتند علامت طوفان ظاهر شده و بجهة این است که صدای موج دریابگوش شما نرسد و آب داخل دبوسه نشود وشما دعا کنید که انشاءالله‌طوفان بگذرد. پناه برخدا، از استماع این خبر وحشت اثر اضطرابی در ما بهم‌رسید که به تحریر و بیان نمیتوان[1] نمود. همگی دست از جان‌شسته و شهادتین گفته و آن چیزی که طوفان‌از آن ظاهر میشود لولهٔ مجوفی میباشداز بلور، در جوف‌آن بلور زیبق رابحکمت عملی درآن‌قرارداده‌اند و درجاتی چند بجهة وزیدن باد و آمدن ریاح از هر سمت بجهة او مشخص کرده‌اند و معین کرده. زیبق بهر درجه برسد ازوشدت و ضعف باد مشخص خواهد شد و جمیع علامات طوفان و مراتب شدت وضعف و سبب آن ازآن زیبق معین میشود. باری در تفکر بودیم که بادشدت نمود و کشتی در تلاطم‌آمد. کپیتان‌بربالای جهاز رفت و باطراف کشتی جاشوها دویده بندهارا مضبوط کرده‌وباد کم کم مضاعف گردیدوامواج کوه کوه می آمد که از صدای آن طوفان و امواج بی کران بی هوش گشته از شدت حرکات جهازگهی‌خودرا بر فراز چرخ مشاهده‌میکردیم وگهی درقعر هفتم زمین و از چرخ جهازناری پشت گاو زمین را می

کشتی دستخوش امواج

۱- چنین است دراصل - نسخه مجلس: بتحریر و بیان نمی گنجد - نسخه دیگر: بتحریر بیان نمیتوان نمود.

کاویدیم و از صدمات لطمات در بعضی اوقات بر روی کاکل منکوس[1] ایستاده شاه راه غرقاب فنا را قدم از سر میزدیم و از شدت حرکات یمین و یسار و تحتانی و فوقانی مدور ومقعر، اعضاء و جوارح درستی بر ما باقی نمانده مو کلان و پرستاران از اهل کشتی متوجه احوال مابودند و اعضای مارا باجهاز طناب پیچ کرده محکم بسته بودند معذلک چنان حرکت میداد که بندها را از یکدیگر می گسیخت و بر روی یکدیگر می‌غلطیدیم و پاره[ای] اوقات موج وطوفان چنان کشتی را مرتفع می ساخت و نگون‌سار مینمود که گوئی بلائی از ملاء اعلی بجهة ساکنین کرهٔ غبراء[2] از خالق ارض و سما نازل شده و چنان سینه جهاز و پشت کشتی از آن ارتفاع بر روی موج دریا میخورد و صدای مهیبی از آن برمیخاست[3] که از شدت صدمه گذشته از اعضای ظاهری اجزای باطنی و اندرونی ما بر یکدیگر پیچیده و درد برداشته و نفس منقطع گردیده بود.

شب تاریک وبیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

رخت خواب تیمور میرزا را نزدیک بمنظر دبوسه انداخته بودند با وجودی که منفذ آنرا اول شب گرفته بودند ضرب طوفان تخته او را شکسته به یک دفعه آب موج از آن سوراخ در رختخواب تیمورمیرزا ریخت آب در کشتی

۱- نسخه دیگر معکوس. ۲- غبراء: زمین. ف.

۳- نسخه دیگر از آن صدا برمیخاست.

او را با رختخواب برداشته وبدر دیوسه انداخت. کپیتان وعمله جات جهاز دوباره ریخته و سوراخ را محکم گرفته و آبها را با ظرف بیرون کردند و ما ها که دل از جان شسته بودیم و منتظر غرقاب فنا بودیم ولیکن با چنین طوفان عظیمی نفس از یک نفر از اهل کشتی بیرون نمی‌آمدو چنان خاموش بودند که گوئی کلاً مرده بودند و چنان توجه[1] و پرستاری جهاز را میکردند و آنی غافل نبودند در آن هنگامه بر بالای دکل جهاز رفته بندها را محکم میکردند. از هر طرف چابک وچالاك ومطلقا درکار خود غافل نبودند و کپیتان هرحکمی که میکرد با یکدیگر حرف که میزدند بصدای شافوت[2] بهم حالی میکردند که چه باید کرد و کدام امر را باید مشغول بود. خلاصه این فقره از همه غرابتش بیشتر است که در آن هنگامه وبلیه و معرکه صدای احدی بیرون نیایدوبآن چابکی متوجه امور خود بوده باشند و بهمین قسم طوفان بود و این جهاز بیچاره با موجها در نبرد بود تا قریب به‌صبح ساعت بساعت شدت طوفان زیاد میشد. همه ساکت

اندکی که انس بآن صدمه و مخمصه بهم رسانیدیم ملتفت شدم که تربت جناب سیدالشهداء بهمراه دارم[3] چهار نفر از اهل جهاز را گفتم اطراف ما را گرفته کشیدند و بردند بر سطح جهاز. پناه برخدا.

۱- نسخه اصل ونسخهٔ دیگر: متوجه.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی صدای سوت.ف.

۳- نسخه مجلس: علیه‌السلام بهمراه بود. نسخه‌دیگر: همراه‌داریم.

«شنیدن کی بود مانند دیدن» چنان موج می آمد که از سر دگل کشتی بلندتر بود و ارتفاعش بیشتر بنظر می آمد و آب از سینه کشتی بکشتی ریخته واز ناودانها متصل بیرون میرفت آن قیامت را که ملاحظه نمودم چشمها را برهم گذارده و ذره[ای] از تربت مرقد مطهررا در آب ریخته بفاصلهٔ دقیقه[ای] تسکین کلی بهمرسید. الحمدالله از برکت خامس آل عبا(ع) اندکی بحال آمده ولیکن بازچنان بود که احوالی وجانی برما باقی نبود.

توسل به تربت

یوم سه شنبه بیست وهشتم کم کم موج تسکین یافته ولیکن باد مخالف برخلاف خود باقی بود ولحظه[ای] از ما منفک نبود وجهازرا از رفتار مانع یعنی نصف رفتارجهاز بعلت آن باد مخالف نقصان پذیرفته و نصف حرکت را که عبارت از ساعتی سه میل الی چهار باشد رفتار مینمود. اما از آن حرکات ناهنجار جان ما بلب رسیده یوم یک شنبه بیست و نهم باز بادمخالف شدید گشته باز به بلای تلاطم افتاده حالت مرگ را از واهب العطایا مسئلت میکردیم که بیک بار حالت بسیار خوشی بجهة ما بهمرسید وآرامی درحرکات جهاز پیدا شد بسیارخوشوقت شدیم که الحمدلله بادموافق شده انقلاب روی بآسایش نهاده خوب که ملاحظه کردیم دیدیم که جهاز حرکت نمی نماید.

سبب توقف را پرسیدم[۱] گفتند ذگال کشتی تمام شده و چرخ ها از حرکت ایستاده. ازین خبر وحشت اثرهزار بار یادطوفان کرده سراسیمه کپیتانرا طلبیدم گفتم از برای خدا حکایت فقدان ذگال چه نقل است

توقف کشتی درمیان دریا

۱- نسخه مجلس ودیگر: پرسیدیم.

گفت بلی ذغالی که از اسکندریه گرفتم خوب نبود و تمام را بادمخالف آمد و ذغال تمام شد. گفتم تا شهرملتان چقدر دیگرراه باشد. گفت از اسکندریه تا ملتان هشتصد و بیست میل است. ششصد میل آمده‌ایم دویست وبیست میل دیگر باقی‌داریم. گفتم خاك برسرت چه می کنی. گفت چاره‌ندارد مگر باد موافق شود. قدری راه را با موافقت‌باد باید رفته و قدری دیگر اسباب کشتی‌از قبیل درو‌پنجره و صندلی‌ومیزسوخته و بقدر پنجاه میل دیگر ذغال‌داریم که قریب خشکی سوای ذغال‌نمی توان بسبب کثرت موج کشتی را بساحل رسانید و اکنون باید منتظر باد بود. گفتم چوب بجهت سوزانیدن‌چه داری. گفت‌ده میل‌راه. گفتم اگر بادموافق شود روزی چند میل میروی. گفت جهاز ناری که شراع و دگلی ندارد شراع کوچکی‌دارد روزی دو میل با شراع میرود. گفتم چه‌میگوئی این‌حساب کجاو مایهٔ توکدام. خانه‌ات خراب شودهمگی را بکشتن دادی. چهارماه دیگر هم از اینقرار به ملتان نخواهیم رسید.

گفت این اتفاق اول است که بجهت من افتاده و الا چهل سال است که جهاز ناری اختراع شده هرگز چنین اتفاقی بجهة هیچکس نیفتاده است و سوای تسلیم چاره نیست‌و این درد درمان ندارد. همگی تسلیم کرده و برضای حق تعالی تفویض نمودیم. حساب آب و آذوقهٔ خودرا کرده پانزده روزآب باقی مانده و بیست روز نان و سایر آذوقه بقلم آمد و آذوقه را ضبط کرده قرارشد روزی بهرکس‌سی مثقال آب و پنجاه مثقال آذوقه مأکول بیشتر ندهند تا به بینیم چه میشود. گفتم

فقط تسلیم محض

احتمال ندارد که ازین راه کشتی عبور کند. گفت راه عبور کشتی تجار از آن کنار است که قریب به آبادی میباشد بواسطه کم رسی آب وآذوقه دوره میروند واین راه وسط دریای ابیض است که سوای جهازنار بجهت نزدیکی واطمینان از وصول بمقصد احدی ازین راه تردد نمی کند ازین جهت هم ما را مأیوس کرده نقشه را پیش آورده پرگار گذاشت و حساب کرد و از آن مکان به ملتان دویست و بیست میل بوده و به «ازمیر» که آخر مملکت روم است هم دویست میل بوده وبه «زنکت[1]» هم دویست و پنجاه میل بوده دیگر مطلقاً و اصلاً خشکی در حوالی نبوده و زنکت هفت جزیره است متصل بهم که سابق براین در تصرف فرانسه[2] بوده اکنون در تصرف انگریز است.

باری حیران وسرگردان درآن بحر بیکران بدون حرکت برجای خود ایستاده مرکب نار که چاپار و تاتار بحر بود چون حمار دروحل مانده اهل سفینه که آب ونان فرنگستانرا در شبانه دیگرخورده‌داشتند چنین خیال محالی را نمیداشتند در آنوقت بتصور وصول بمقصد درسالی دیگر مسرور و خورسند و وعده مواصلت بخود میدادند[3] سبحان‌الله چه

۱- Zante یکی از جزایر یونان.ف.

۲- نسخهٔ دیگر: «فرنگسیس».

۳- در ترجمه انگلیسی سطر بالا چنین آمده: اهل سفینه که آب و نان فرنگستان آنانرانیرومند ساخته بود در این ماجرای فوق‌العاده کاری نمیتوانستند انجام دهند.ف.

شرح بیچارگی

حالتی برما بیچارگان دست داده یک جادوری از وطن وآنهمه‌متعلقان. یکطرف قطع امید از وصول بمقصد ومکان و معاشرت اشخاصی که مطلقا زبان ایشانرا نمیدانیم. فی‌المثل اگر آب میخواستم[1] صندلی میاوردند و اگر نان میخواستیم[2] متکا میآوردند وخوف طوفان و لطمات دریا که دقیقه[ای] آرام و قرار برما باقی نبوده هر دم ازکثرت حرکت موج اینطرف و آنطرف اعضاء و جوارحمان کوبیده از هر طرف مأیوس و آن درد بی درمانرا چاره بخاطر نمیرسید و چشم انتظار، آن‌بحر بیکرانرا از هرجانب کناره نمی‌دید و باد مخالف متصل بهم لاینقطع می آمد که دقیقه[ای] ما را آرام نمی‌گذارد و درآن حالت نا امیدی باز باستفراغ وآشوب حال مشغول بودیم.

و یوم یکشنبه را تا یوم چهارشنبه سیّم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۵۲[3] دوساعت قبل ازظهر در آن دریا باسقاط حرکت مبتلا و در بستر مأیوسی با وفور رنج و عنا افتاده از بودن شهر محرم و دوری از آستانهٔ مفاخر بنی‌آدم بخصوص جناب سیدالشهداء و تعزیهٔ آن بهترین خلق خداگریان، قدری از دوری‌آن آستان وابتلای این دردبی‌درمان و بحر بیکران برحال خود و اخوان گریسته و درآن حالت مأیوسی از جانب سیدالشهداء نجات و استمداد خواسته درآنحالت بی خودی بی هوش‌وار افتاده‌اندکی خوابم برده بود که همهمه درمیان اهل کشتی

توسل بسیدالشهداء

۱ و ۲- نسخه مجلس و دیگر: میخواستیم.

۳- دراصل ونسخه مجلس ۱۲۵۳.

افتاد. پاره[ای] بر بالای سطحه جهاز برآمده و دوربین ها را گرفته طرف مغرب را ملاحظه میکردند تحقیق کردم چه خبر است گفتند سیاهی‌ازدور دیده‌اند تصور میکنند که شاید جهازی باشد.

گفتم هیهات بر فرض که جهاز باشد از کجا بهوای شما از آنجا باینجا بیاید و برفرض که بیاید از کجاجهاز انگریز باشد و بر فرض که مال انگریز باشد از کجا جهاز ناری باشد و بر فرض که باشد از کجا علاوه از کفایت خود ذغال داشته باشد و بشما دست گیری کند اینها خیال بیهوده‌ایست. باید همین‌جا ماند ومُرد و بآن همهمهٔ واهی‌اعتنا نکرده خوابیدیم. ملاحظه کردیم که گفت‌وگوی آنها زیاد شده بطمع افتادم که شاید جهازی باشد و مطلع از حیرانی ما شده باشد اخباری بلکه باین معموره‌ها برساند بلکه اعانتی از جائی شود و خداوند عالم سبب نجاتی سازد. دونفررا گرفته خودرابه‌بالای جهاز رسانیده‌باوجودی که بارها از ده فرسنگی کشتی رابر روی دریا میدیدم هرقدر امعان‌نظر نمودم و نظاره را متوجه ساختم چیزی بنظرم نیامد با دوربین‌نگاه‌کرده سیاهی مثل کلاغی در دوربین دیده کپیتان در بالای دگل با دوربین برآمده همینقدر تشخیص داده شد که روی جهاز بکدام طرف است.

پیدا شدن نشانهٔ امید

قلیل ذغالی که داشت گفت آتش کردند و میانه مشرق وشمال راگرفته جلو برآن کشتی وجهاز ناری‌را بحرکت در آورد و ذغالی که همراه بود بقدر پنجاه‌میل بود به یک دفعه تمام‌ذغال را در کوره‌ریخته که جهاز ناری ازجای متحرك شد بادهم موافق گردید. بسرعت تمام

متوجه آن کشتی گشت. قدری راه که آمد دیدنمیرسد وآن کشتی میگذرد ازینجا باروط زیادی در توپ کرده توپی انداخت و بعد از توپ شراع را بزیر آورده بیدقی بسیار سرخ بالای دگل کرد. همین که بیدق بالا رفت ملاحظه کردیم اندکی نزدیکتر شدیم. گفتم این چه بیدق است گفت توپ اول بجهة این است که اهل جهاز متنبه شوند و نگاه کنند و این بیدق نشانهٔ عجز است یعنی که ما در بلا مبتلا وگرفتاریم ما را امداد و اعانت کنید. حال اگر این جهاز از انگریز باشد خواهد آمد و متوجه ما خواهد شد.

بیدق عجز

بعدازآن کتابی چند کپیتان آورده و پیش خود گذاشت. معلوم شد که آن جهاز نزدیک بما شد. لیکن بسیار دور بود. با دوربین کپیتان تشخیص داد که جهاز انگریز است و همین که دانستند که جهاز از انگریز است. بیدق عجز را بزیرآورده چهار بیدق دیگر بالوان مختلفه و ترکیبات غریب بالا کرده. سئوال کردم که این چه نشان است. گفت این علمها هریک نشانهٔ کلمه ایست ومجموعهٔ آن آفریکن مال سرکاری است و میخواهد شما را ملاقات کند. بعدازآن دوربین را گرفته ملاحظه کرد. کلاه رااز سر برداشت واظهار مسرت نمود. گفتم چه دیدی. گفت این مرکب ناری میباشد و اسمش «اسپیت فایر [1]» است مال سرکاری است از ملتان بجهت اخبارات و وقایع سرحدات روم به ازمیر میرود نزد بالیوز. اسم جهاز ما را که دید آنهم اسم جهاز خودرا بما با علمها

آفریکن مال سرکاری است

۱- Spitfire .

و نشانه بالا کرد و گفت اینک می‌آیم.

از این خبر بهجت اثر نه اینقدر مسرور گشته که به تعریف و توصیف درآید. سجدات شکر الهی را در آن فرج بعد از شدت و آن دولت پس از نکبت بعمل آورده کارساز بی منت را و حضرت رب‌العزة را سپاس بی‌نهایت نموده تفصیل آن معرفت و حکایت را بجهةاطمینان قلب از کپیتان سئوال نمودم که چگونه دانستی که این جهاز ناری است و بیاری ما خواهد آمد. کتابی باز کرده که اسامی جهازات جنگی پادشاه را مخصوصه[1] در آنجا ثبت کرده و نشانها رامصور نموده بودند. هفتصد جهاز سنوار[2] مخصوص جنگ بقلم آمده بود ویک طرف آن کتاب بیست و نه شکل بالوان مختلف تصویر و بیدق و اعلام کشیده که در وقت ضرورت در کتاب نگاه کرده بهمان شکل هر مطلبی بوده باشد حروف مقطع را به بیدق بالا میکنند جواب و سئوال بدین قسم است و این مخصوص است به پادشاه وهر کپیتانی که در جهاز سرکاری است لازم است که چنین کتب را داشته باشد.

راهنمای کشتی های انگلیسی

باری دراین صحبت بودیم که آن جهاز مثل عقاب درپرواز رسید آب دریا را مثل خندقی عظیم از یکدیگر شکافته نعرهٔ رعد آسایش از یک فرسنگی بگوش ما میرسید. نزدیک که آمد طرفه مرکبی بنظر آمد که کشتی ما در کمال حقارت عجز سئوال بجهت اخذ ذغال چون گدایان

۱- نسخه اصل ومجلس: مخصوصاً.

۲- در ترجمه انگلیسی جهاز بزرگ.ف.

بد احوال به دریوزه و طلبکاری نزد او دراز کرده و بزبان حال می گفت:

توصاحب دولتی من مستحقم زکات حسن ده حق دارم امشب

کپیتان جهاز ما بر بالای سطحه برآمده کپیتان اسپیت فایر نیز از آنجا بالای سطح جهاز آمد سلام بیکدیگر کردند و کپیتان ما عرض حال فقدان ذغال نمود. آن کپیتان گفت آنچه بخواهی ذغال دارم و بشما خواهم داد. از این مقدمه لذتها بردیم و شکرها کردیم که خداوند عالمیان چگونه الطاف دستگیری[۱] بما کرده، در این دریای بی پایان که داوری و فریادرسی نبود، چه قسم مرکب ناری بجهت اعانت و مددکاری ما رسید و ذغال فراوان آورد:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش بدرآید

باری سرپوش های هردو جهاز را برداشته هردو کشی برادروار قریب بیکدیگر ایستاده ماشوبها بزیر آورده بنای ذغال کشتی را گذاشته کپیتان آنجهاز مطلع گردید که ما شاهزادگان عجم در جهاز آفریکن میباشیم و ارادهٔ رفتن به دولت را داریم. در ماشوبه نشسته آمده در پای جهاز و اظهار مخالصت و محبت نمود و ما نیز مهربانی و ملاطفت نسبت باو بظهور آوردیم. اورا احضار به بالای جهاز کردیم. گفتند معاذالله اگر کشتی ما بکشتی شما بخورد لازم است که اهل آن کشتی بملتان برده بیست و دو روز اورا بکارانتین بگذارند و شما کارانتینی هستید احدی بشما مجالست و ملامست نمی کنند و پاره[ای] میوه و ماکولات از آنجهاز رعایت بهداشت

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: الطاف و دستگیری.

کپیتان برسم هدیه که بجهت ما آورده بود در پارو ومجلافها[1] گذاشته درماشوبهٔ ما از دور میریخت و اصلاً ملامست بما و چیزی که متعلق بما بود نمیکردند.

شخصی دیگر از فرنگان درماشوبه باتفاق کپیتان نشسته بود. بیان کرد که من بطهران میروم شمارا اگر پیغامی باشد بگوئید. گفتم کاغذ مینویسم. گفتند کاغذ را نخواهد گرفت و پاره [ای] پیغام به نصرالله میرزا و سایر اخوان خود داده از سلامتی احوال و سبب سازی ذوالجلال متعلقان را بشارتی فرستاده بسیاری یاد از اوطان و بازماندگان نمودیم. سلامی به‌برادران

و درمیانهٔ هدایائی که کپیتان بجهت ما تعارف فرستاده بودمیوه تازه‌ای بود که تا بحال دیده نشده بود. ترکیب آن بطور توت ۳ کل[2] ولیکن بسیار نرم و ملایم، رنگش بسیار قرمز، بطریق توت نخهای بسیار نازک ولطیف داشته، طعمش ترش وشیرین واورا باقند کوبیده میخوردند. بسیار خوشمزه چیزیست. اسمش در فرنگستان مشهور فلاوریست[3]

بعداز اخذ ذغال هردو جهازرا ذغال کرده آتش ذهاب مشتعل گردید. اهالی هردوجهازازیکدیگر وداع کرده هریک ازطرفی روان گشته باندک زمانی ازیکدیگر غایب گشتند. اگرچه باز باد مخالف مابود ولی ساعت[4] پنج شش میل راه بسرعت می آمدیم. آنروز الله الحمد درنهایت مسرت روزگارخوشی

۱- نسخهٔ مجلس: مجدفها. ۲- شاید مقصود شاه‌توت باشد.
۳- Strawberies .ف ۴- نسخهٔ اصل ومجلس: ساعتی

وفرح ناکی قطع مسافت میکردیم. احوالمان رو به بهبودی گذاشته اشتهای غذا بهمرسید. مایل بگوشت ماهی گشتیم. از کپیتان سؤال کردیم که گوشت ماهی می توان یافت. گفت جهاز در رفتار است ماهی تازه ممکن نیست ولیکن من ماهی بخدمت شما می آورم که فرقی باماهی تازه نکند بلکه بهتر باشد.

تخته [ای] از دبوسهٔ جهاز برداشته چند عدد مرتب دان[1] مس بیرون آورد که سرآنها را بالاك مضبوط گرفته مستحکم کرده بودند. سرآنها را برداشته و دو عدد ماهی از آن ده پانزده ماهی تازه که گفتی اکنون از دریا صید کرده اند بدرآورده و بقیه دیگر در سایر مرتب دانها گوشت گوسفند و گوساله در نهایت طراوت و تازگی بیرون آورده بیان کرد که این ماهی دو ساله است و دیگر گوشتها چهارساله است و قرار انگریز بخصوص مرکب سرکاری که به بحر محیط و ینگی دنیا سفر می کنند و شش ماه بلکه یکسال آبادی بچشم نمی افتد[2] گوشت را ادویهٔ چند براو می زنند ودرچنین حقه ها و مرتب دانها مرتب ساخته سرآنرا محکم کرده که مطلقا هوا تأثیر و تصرف درآن نمیکنند. بنابراین دراحوال خود و طراوت اول باقی مانده و هروقت بخواهند بکار می برند و گوشت بیست ساله در جهاز سرکاری ودراین جهاز بهم میرسد که بهیچوجه ازگوشت تازه نمیتوان فرق نمود. بسیار حیرت کردم. طباخ خودرا طلبیده چند دانه از آن ماهی دادم که غسل داده[3] طبخ کنند. ماهی راشسته بریان کرده آورد

ماهی دوساله و گوشت چهار ساله

۱ـ جعبه. ف.
۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس: نمی بینند.
۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: این دو کلمه را ندارد.

عجب ماهی‌ای ملاحظه کردم معاینه برنگ ارغوان وبه‌ترکیب ماهی حلواعریض، قدری خوردم بسیار بسیار لذیذ که تابحال ماهی بآن لذت نخورده بودم سؤال کردم که این چه قسم ماهی است. گفتند که این نوع ماهی در دریای ابیض از اسکندریه الی «ملتان» یافت میشود و مشهور به «سلطان ابراهیم» است. خلاصه آن شب را خواب استراحتی کرده.

خوراك سلطان ابراهیم

یوم پنج‌شنبه چهارم دوساعت بعداز ظهرآثارخشکی وعلامت جزیره «ملتان»[1] نمایان گشت. دوربین ها از اطراف علم گشت وعلم‌ها بهرطرف ارتفاع یافته مسرت بی‌اندازه حاصل آمد. اندکی که قریب گشتیم آثار جهازات چند از دور نمایان آمدند که قریب کشتی[2] کپیتان دردوربین دیده اخبار داد که جهازجنگی پادشاه‌فرنك (انگریز) است که دراختیار کپیتان‌باشی[3] میباشد ومستحفظ دریای ابیض است واز «مالتان» تا «اسکندریه» و «اسلامبول» و دریای روم و ممالك «نمسه» و «ایتالیان» در تصرف حکم کپیتان باشی این جهاز[4] است یعنی روی دریارا محارست می کند. وبجهت مصالح چند درمالتان بحرابیض توقف دارد. اکنون بملاحظه [ای] درحرکت آمده‌اند و نمیدانم کجا میروند وعدد این مراکب که حارس بحر ابیض میباشند هفت‌است و همگی آنها مرکب پلیتیك و جهاز منوار

کشتی کاله‌دونیا

۱- درحاشیهٔ نسخه نفیسی نوشته‌شده است: مراد جزیرهٔ مالطه‌است که‌در بحرمتوسط واقع است وملتان نام شهری‌است ار بلاد هندوستان.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : کشتی غریبی.

۳- امیرالبحر Admiral .ف.

٤- نسخهٔ نفیسی ومجلس این دو کلمه‌را ندارد.

و مخصوص جنگ است ولیکن یکی از آنها که درجلواست اسمش کلدانیا[1] میباشد وخود کپیتان برآن سوار است.

چشم روزگار و گردش لیل ونهار چنان مرکب ندیده و ازهمهٔ مراکب عالم بزرگتر وعظیم تر میباشد و پادشاه انگلتره بواسطهٔ داشتن چنین مرکبی از همهٔ پادشاهان فرنگستان و ممالک اروپه افتخار میکنند واگر بخواهد مملکت روم وفرنگستان را سراسر درلحظه [ای] خراب کند همین مرکب کفایت خواهد کرد. کرورها مخارج آن جهاز شده واستادان فرنگ صنایع و کارنمائی ها درآن مرکب نموده اند. وازآن بهترمرکبی درسرکار پادشاه بهم نمیرسد.

بکپیتان گفتم درین صورت جهاز ما را نزدیک بآن جهاز برده که تماشائی کرده باشیم.

چند یوم قبل ازاین مقدمات، کپیتان درجهاز ازما سئوال کرد که ترکیب اعلام مراکب ایران ونشانهٔ جهازات ایشان وعلامت پادشاه عجم برمراکب چگونه است. اینجانب درپارچه نقش ذوالفقار رانقش کرده علمی ترتیب نموده درآن روز که قریب بمرکب سرکاری رسیدیم اول ازدور اعلام سلام بقانون خود بالا کرده و ازآن جهازات نیز علم ها بالا کرده جواب سلام دادند. بعد اسم آفریکن را بالا کرد و بیدق ذوالفقار را نیز زده پهلوی آن جهازات که رسیدیم، سبحان الله طرفه جهازی بنظر ما رسید. شهر عظیم[2] در روی آب دریا روان ودیدهٔ عقل برآن صنعت غریب حیران مانده بیدق ذوالفقار

۱- Caledonia ۲- نسخهٔ نفیسی ومجلس: شهرعظیمی.

در پهلوی جهازما که رسید سردگل جهازما بمرتبهٔ اول آنجهاز میرسید. چندین مرتبه وطبقه درآن بنا نهاده و دگلهای طویل برآن نصب کرده بودند که شعاع بصر در نظارهٔ آن خسته[1] و مرغ اندیشه بارتفاع آن منار ها راه نجسته منظرها و غرفه ها درآن ترتیب داده بطریق مقرنس و هندسی ساخته بودند که هیچ عمارتی را بدان خوبی نمیتوان ساخت بیرونش که بدان خوبی و آراستگی بود، اندرونش معلوم که چه خواهد بود. معادل یکصد و بیست عدد توپ قلعه کوب درآنجهاز بوده، سایر اسبابش بی نهایت. جمعیت بسیاری از سپاهیان درآنجا بوده، همگی از غرفه های جهاز سر برآورده ما را تماشامیکردند. ماهم درسطحه جهاز صندلی گذاشته نشسته تماشامیکردیم.

وصف کشتی کاله دونیا

کپیتان باشی[2] از بودن ما مطلع گردید که بجهاز آفریکن میباشیم در بالای جهاز برآمده اظهار مسرت و تعارفات بعمل آورده، ما نیز تعارفات بعمل آوردیم. سایرمرا کب سرکاری رامشاهده نموده ازملاقات هریک تماشائی بی اندازه و مسرتی کامل حاصل گردید.

ازمراکب گذشته یکساعت بغروب آفتاب مانده بحوالی شهر ملتان رسیدیم. عجب شهری آراسته و مدینه [ای] پیراسته بنظر رسید. از بیروت الی ملتان از راه دریا یکهزارو یکصد وبیست میل مسافت میشود و ما بعلت مخالفت باد و فقدان ذغال در سیزده شبانه روز قطع آن مسافت را نموده.

۱- نسخهٔ نفیسی ومجلس: خسته میشد.

۲- درترجمهٔ انگلیسی اورا Sir JoshuaRowley : نام برده.ف.

وشهر ملتان جزیره ایست از ممالک اروپه و فرنگستان محسوب می‌شود. اطراف آن جزیره شصت میل بنظر رسیده و مدینه ملتان که موسوم به «والدته»[1] میباشد در بالای کوه واقع گشته و اطراف آن کوه را چنان نقاری و هموار کرده اند که درهمهٔ مکانها عربان و گاری بسهولت ایاب وذهاب میکنند. خانه های بسیارعالی از سنگ های خاره مشرف بردریا درآنجا بنا نهاده‌اند و حصار متین از احجار رخام بدورآن کشیده‌اند که اگر لشکر عالم از جای خیزند بجزاز محاصره و فقدان آذوقه تصرفش بطریقی دیگر محال می‌نماید وآن جزیره در منتهای بحر ابیض وابتدای بحر اسود واقع است[2]. سرحد مملکت انگریز است ودولت انگریز زیاده از حد نگهبانی و حراست آنجارا رعایت[3] مینماید و پیوسته لشکریان و افواج سرباز درآنجا ازدولت مأمور و نگهبانند وجهازات چند و کپیتانان و صاحب منصبان، آنحدودرا محافظت میکنند. وحدودش از یکطرف بولایت قیصر نمسه و ازیک سمت بمملکت روسه وناپلیون وازیکجانب به مملکت اسپانیول و ایتالیان و از یکجانب بسرحدات مملکت روم منتهی می‌شود.

وصف مالتا

وجزیرهٔ ملتان بعدازسلاطین کیان درتصرف قسیسین ورهبانان اهالی آنجا بوده و خلفای بنی عباس برآن بلاد استیلا یافته و بعد از خلفا باز

۱- Valetta ۲- این دو مورد هیچیک صحیح نیست و مراد از سرحدهم نقطهٔ مهم‌سوق‌الجیشی‌است نه مرز و کرانهٔ مملکت.

۳- نسخهٔ مجلس: این کلمه‌را ندارد.

باختیار اهل آندیار درآمده درسنهٔ هزارودویست و سیزده بنی پاره[1] پادشاه فرنکسیس[2] وسایر ممالک فرنگستان آنجزیره را مسخر کرده. جمعی کثیر بقتل درآورده دوسال تمام در تصرف او بوده، بعد از گرفتاری بناپارت اکنون مدت سی و پنجسال است که در تصرف دولت انگریز می باشد و معادل چهار هزار سرباز در هنگام امنیت و زیاده در اوقات ضرورت مستمر در آنجا مأمور میباشند و هفت جهاز منوار[3] پیوسته بجهت وصول اخبار در آن دیار مقرراست و علامت سرباز و سپاهیانشان این است که ازساق پا تا عورتشان پوشیده نیست. وزبان اهل آنجزیره عربیست مرکب به ایتالیائی و علت آن اینست که در زمان استیلای خلفای بنی عباس و هارون الرشید اهل اسلام بسیاری درآنجا توطن کرده، اصل لغت ایشان ایطالیائی بوده بسبب کثرت معاشرت با اهل اسلام مرکب بعربی شده. وباوجود دریا هوایش بغایت سردسیراست وشاخه[ای] ازدریا جداشده درمیان معموره آمده است که بسیاری از معموره اش نیز جزیره است. که تردد بماشوبه[4] میشود و لنگرگاهش قریب بکوه و متصل بخانهای معموره است.

اطلاعاتی از مالتا

از هرنوع میوه سرد سیری و گرمسیری در آنجا بعمل میآید و از اماکن دیگر نیز می آورند و در آنجا وفور دارد ولی بغایت بعلت بعد مکان غالی و گرانست[5] کاهوی آنجا بسیار خوب میشود. باغلای آن

۱- در نسخهٔ نفیسی ومجلس: پاناپرت ومراد بناپارت امپراطور فرانسه است.
۲- نسخهٔ نفیسی ومجلس: فرانسه ۳- درترجمهٔ انگلیسی جهازجنگی.ف. ۴- نسخهٔ دیگر: ماشوه. ۵- نسخهٔ نفیسی ومجلس: بواسطهٔ بعد مکان بغایت گران است.

ولایت[1] به اندازه گردوئی بنظر رسید ومیوهٔ تازهٔ دیگر دارد که ترکیب و اندازهٔ گلابی‌است ولیکن طعم نارنگی می‌دهد و مزاجش بسیار بارد است موسوم به بتسپولی[2] وپرتقال ولیموی آب و نارنگی‌و سایر مرکبات وفور دارد . غله‌اش مرغوب. نانش بسیار پاکیزه ولطیف و مردمش بمرتبه[ای] شسته ونظیف میباشند وعدد مخلوق آن‌جزیره دراین‌سنه از قراریکه در دفترشاهی ثبت گردیده ذکور واناث یکصدو بیست‌هزار بازدید شده است و از جملهٔ غرایب درچنین ولایتی ماست بهم نمیرسد بلکه در کل ممالک اروپه[3] و فرنگستان‌ماست وجودندارد وحمام‌هم‌در تمام فرنگستان نیست. و اقسام ریاحین ربیعی و خریفی در جزیرهٔ ملتان بعمل میآید. گل قرنفلش کمال‌طراوت‌را داردو درتابستان ساعت‌روزش به پانزده میرسدو همچنین‌شبهای زمستان بدین‌طریق است و کوکب جدی که قطب شمالی‌باشد قریب بوسطالسماء ملاحظه گردید دروقت ایستادن‌بقبله نجدایسر[4] واقع است .

فقدان ماست و حمام

باری شهر بآن آراستگی تا بحال دیده نشده بود ولی در جنب شهرهای فرنگستان قراء ودهات محسوب میشود .

آن روزکه عبارت از یک ساعت بغروب مانده بود واردلنگرگاه

۱ـ نسخهٔ نفیسی ومجلس : باقلای آنجا .

۲ـ نسخهٔ نفیسی و مجلس : تیسپولی . رموزالسیاحه: نسپولی .

۳ـ نسخهٔ‌نفیسی‌ومجلس: اروپا .

٤ـ نسخهٔ‌مجلس: به کتف‌ایسر نسخهٔ‌نفیسی که اصلاح شده ایستادن‌روبقبله بخداء منکتب‌ایسر

شده و قریب به کارانتین لنگر انداخته. چون شب دیروقت بود ممکن رفتن کارانتین نبود. خواجه اسعد باشی ترجمان‌را فرستاده بکارانتین رفته مکانی پاکیزه معین و مرتب ساخته آنشب‌را در جهاز بسر برده.

روز جمعه پنجم یک ساعت قبل از ظهر در ماشویه[1] سوار گشته وارد بکارانتین شدیم. عجب عمارتی و غریب بنائی بنظر رسید. شهری‌را عمارت از سنگ خاره کرده‌اند و کارانتین قرار داده‌اند. و علم بقواعد کارنتین در مذهب‌ایشان از جمله واجبات است. اگر خطائی سرزند درعقوبت توقف کارنتین خواهد بود.

درقرنطینه یا کارانتین

و اما کارانتین حصاریست محکم و حصنی است مرتفع و مستحکم که حکماءوسلاطین فرنگ در هریک از ممالک اروپه بنا نهاده‌اند وبقانون شریعت ایشان وقوف درکارانتین واجب‌است وفرار از آن، انسان‌واجب القتل است.

کارنتین محلیست که بجهت ناخوشی‌طاعون‌ووبا وامراض‌مسریه بنا نهاده‌اند و در هر مملکت از ممالک فرنگستان بتفاوت فهم حکمای ایشان در مدت رفع ناخوشی‌های مسریه‌طول مدت کارنتین را مدتی‌معین کرده‌اند. بعضی از ممالک چهل روز و پاره[ای] یکماه میباشد. ولیکن وقوف‌درکارنتین ملتان‌را مدت بیست‌ودو روز معین کرده‌اند.[2]

بالاخره کارنتین حصاریست از سنگ‌خاره در مقابل معمورهٔ شهر

۱- نسخهٔ دیکر، ماشوه.

۲- نسخهٔ مجلس: بعضی‌از ممالک تا اینجارا ندارد.

بفاصلهٔ ششصدقدم و شاخه‌ای از دریا میانهٔ حصار کارانتین و بلده واقع گشته و دور آن حصاررا از اطراف احاطه نموده و درآن حصار عمارتی چند و بیوتاتی بسیار طویل و بلند از سنگ خاره بجهت نزول بکارنتین ساخته‌اند. موکلان ونگهبانان چند در آنجا می‌باشند که برخود واجب دانسته‌اند که متوجه قواعد ورسومات کارنتین بوده‌باشند واگرنعوذبالله عمداً او سهواازکسی سهوی در آن قواعد واقع شود، اگر پادشاه‌روی زمین باشد وکرورها برشوت دهدقبول نخواهدشدوازوی نخواهند گذشت و جهازاتی که از اطراف بحر اسود و مغرب میآید آنهارا بکارانتین نمی برند و جهازاتی که از بحر ابیض میآید و ممالک روم و نمسه و مصر[1] واسکندریه می‌آید آنهارا بکارانتین میبرند وقانون براین است که‌ازدور بجائی که آثار جزیرهٔ ملتان نمایان میشود علمی‌زرد و بسیار بزرگ در بالای دکل کرده علامت این است که‌ما اهل کارانتین میباشیم ـ بعد که لنگرگاه می‌آیدباید باحدی ملامست نکندواحدی بایشان ملامست نخواهد کرد تا اینکه میرود بحصار کارانتین.

حصار کارانتین و رسوم آن

کارانتین عمارتی‌است بسیارعالی، مشرف بردریا وجمیع مایحتاج از فروش و ظروف در آنجا آماده و مهیا است. اجاره و کرایهٔ معین دارد. مأکولات و مشروبات ازهرچه چشم بیند ودل تمنا کند درماشوبه[2] های

۱- در ترجمهٔ انگلیسی مینویسد که در آن تاریخ بمناسبت بروز وبا در تریست کارانتین بود. ف.

۲- نسخهٔ نفیسی ومجلس: ماشوبه وهمچنین است در موارد دیگر.

نقاشی بسیار باصفا گذاشته در روی‌آب دریا زیرهمان عمارت میفروشند خریداران کارانتین از خانه های خود هریک راهی معین ومشخص دارند بزیر آمده لب دریا هرچه بخواهند میخرند ولیکن شخص بایع متاع را آورده روی سنگ گذاشته وموکلان کارانتین متوجه مشتری میباشند. شخص بایع دور رفته مشتری مال[1] را برده بهامیدهد. اعتقاد ایشان چنانست که چوب و فلزات ناخوشی بردار نیست یعنی تأثیری نمیکند و اگر سهواً دست بایع بمشتری بخورد آن موکلان آنشخص را گرفته بیست ودوروز درکارانتین میگذارند و رهائی بجهت آن ممکن نیست واهل کارانتین نیز بایکدیگر معاشرت و مجالست نمیکنند مگر اشخاصی که دریک روز وارد کارانتین شده باشند. و منزل ایشان علیحده است وبجهت هر کس حدودی معین است که از حد خود نمی تواند تجاوز نماید. احدی نیز بحد اونمیتواندآید واگر بیاید باید که مدت کارانتینش از سر گرفته شود.

مراقبت های بهداشتی

بعد از آمدن در کارانتین واجب است که آنچه از مأکولات و ملبوسات که دارد در این بیست و دوشبانه روز بهوا داده روی بندها انداخته تاامراضش رفع شود وهرروز کاپیتان کارنتین بایدآمده وملبوسات و مأکولات مشاهده کند اگر چیزی بهوا داده نشود ایام کارانتین تازه خواهد شد.

بعد از اینکه ایام بیست‌ودو روز منقضی شد کپیتان همراه آمده شخص را بر ماشوبه سوار نموده میبرد بشهر. آن وقت مرخص است و

۱- نسخهٔ نفیسی و مجلس: مال خود را،

کاغذی باو میدهد که فلانه کس از وقوف کارانتین گذشت و اگر معاذالله در عرض راه دستش به یک نفر اهل کارانتین یا کسی که تازه وارد شده باشد بخورد، دوباره او را بکارانتین برده بیست ودوروز را باید توقف کند و اگر احیاناً کسی از کارانتین فرار کند یا از بحرا بیض آمده بکارانتین نرود قتل آن واجب وخونش هدر است. درشریعت فرنگان حکم بقتل نیست مگر دو مرحله یکی قصاص و دیگری فرار و طفره از کارانتین که البته خواهند کشت و نخواهند گذشت.

واز جملهٔ اتفاقات اینکه روزی در ایام توقف کارانتین تیمورمیرزا دل تنگ شده تفنگی برداشت در یکی از مناظر کارانتین که مشرف به دریا بود مرغابی که میآمدند صید میکرد وتیری می انداخت. بقالی بخت برگشته درزیرآن عمارت پاره[ای] مأکولات آورده بجهت اهل کارانتین در داد و ستد مشغول بود. تیمور میرزا خسته گشته روی صندلی نشست و پای خودرا از آن منظره بیرون کرده جوراب از پای تیمور میرزا برسر بقال خورد که موکلان کارانتین مثل ملائکهٔ عذاب بر سرآن بیچاره دویده وآن بیچاره از تشویش دویدو خودرا به ماشوبه رسانید که بیرون رود موکلین دویده آن بقال را بادونفر ازرفقایش که دست او بآنها خورده بود گرفته درکارانتین آوردند. هرقدرآه و ناله نمود بجائی نرسید. بیچاره بیست و دو روز در کارانتین ماند.

خلاصه اینکه ما که ما وارد کارانتین شدیم عمارتی بسیار عالی منزل کرده حاکم و گورنل ملتان که مسمی به کرنل کردیو[1] بود نزد

1- Colonel Cardew

موکلان فرستاد که منزل را مفروش ساخته ازهرقسم ظروف وضروریات وسایحتاج آماده و مهیادارندو مطالبهٔ کرایه نکنند ودرآن روز گورنل آدم فرستاد و معذرت بی‌شمار خواسته کمال تعارف‌را بعمل‌آورده وتمنانمود که وقتی‌را معین‌نموده گورنل بدیدن آمده باشد. بعداز آدم گورنل آدم سرتامس‌بریکس‌ریر[1]ادمیرل[2] کپیتان باشی که در جزیرهٔ‌ملتان ازسرکار ماموراست و بسیار جلیل‌القدراست آمده اظهار ارادت نمود وخواهشمند شدکه وقتی مارا ملاقات نماید. اورا نیز بفردایک ساعت قبل از زوال وعده دادیم.

دیدن‌حکمران مالتاوکاپیتان باشی‌از شاهزادگان

یوم شنبه ششم یک ساعت قبل از ظهر کپیتان مذکور برلب کارانتین آمده اخبار داد، موکلان کارانتین بزیر رفته خانه [ای]را درلب آب معین نموده.

و قرار چنانست که اگر شخص جلیل‌القدری در کارانتین ناچار باشد از ملاقات غیرکارانتینی قرار براین‌است که‌اوطاق‌های‌لب دریارا معین‌نموده وهر یک‌از آن خانه‌ها مشتمل بر دو دراست از دری مدعی داخل میشود و از در دیگر مدعی‌الیه[3] و از دو طرف معجر دارد که از سر تا گریبان یکدیگررا دیده باقی پنهان است و از دو طرف موکلین و نگهبانان متوجه‌اند که خلاف خطائی[4] واقع نشود. صحبت خود را با

محل ملاقات

۱- هرسه نسخه: ریل.

۲- Sir Thomas Briggs Rear Admiral .ف.

۳- نسخهٔ نفیسی و مجلس: مدعی علیه.

۴- درنسخهٔ مجلس کلمهٔ خلاف نیست‌ودر نسخهٔ‌نفیسی‌اضافه‌شده.

یکدیگر داشته قطع مهمات می‌نمایند. بعد از گفت و گوی موکلین ایشان را برداشته یکی بمنزل خود برده یکی درماشوبه گذارده اگر باز ملاستی واقع شود هرکس باشد باید بکارنتین رفته باشد. بعد از رفتن کاپیتن باشی اخبار داده ادمیرال با شش نفر از بزرگان انگریز بدیدن آمده باز بهمان قانون رفته در آن اطاق پس از ملاقات لازمهٔ تعارف و مهربانی را بعمل آورده بقانون مذکور مراجعت نمود[1].

عصرآنروز گورنل آمد باز بهمان قانون لازمهٔ تعارف و محبت بعمل از دوجانب آمد[2] باز بهمان قانون پس از ساعتی برخاست و مراجعت نمود.

ویوم یکشنبه هفتم، دوشنبه هشتم و سه‌شنبه نهم در کارانتین بیکار و گاهی بزیارت عاشورا و گهی زاری و تضرع بدرگاه اله و پاره[ای] مشق و منتظرانقضای مدت کارانتین بوده. زیارت‌وزاری

یوم چهارشنبه دهم امری واقع نشد. یوم پنجشنبه یازدهم طرف عصری دلتنگ شده موکلین کارانتین را خواسته با ایشان گفتم میتوان بجهت رفع دلتنگی چند قدمی در کارنتین گردش نمود. گفتند در عمارت که خالی از اهل کارانتین باشد مضایقه نیست. چند نفر باتفاق آمده ما را بردند بعمارتی چند که مجموع از سنگ خاره و بنیان مستحکم بود. بخانه‌[ای] رفته که تمام آن مملو از گاو و گوسفند بود که آنها را هم بکارانتین آورده بودند و در خانهٔ دیگر شیری غـرّان در قفس آهنین کرده از یکی ممالک گردش در کارانتین

۱- نسخهٔ نفیسی و مجلس: نمودند.

۲- نسخهٔ نفیسی و مجلس: را بعمل آورد.

فرنگ بجهت پادشاه انگریز ارمغان میبردند. قدری تماشا کرده[1] ازآنجا آمدیم بمحلی که قبرستان اهل کارانتین و مدفن ایشان بود. جائی بسیار باصفا و اقسام گلها در آنجا بهم میرسید. قدری تماشا کرده وقریب به غروب مراجعت بمنزل نموده.

و یوم جمعه دوازدهم طرف عصری سوار برماشوبه شده قدری اطراف شهر والتارا تماشا کرده، یوم جمعه سیزدهم ویکشنبه چهاردهم ودوشنبه وسه‌شنبه شانزدهم امری واقع نشد.

و در شب چهارشنبه خبر رسید که مرکب اسپیدفایر بخورسلتان رسیده و میخواهد بلندن رفته باشد واگراسپیدفایر برود دیگر مرکب نار نخواهدبود. لازم‌است که برمرکب هوا سوار شده سه‌ماه دیگرمشکل که به‌لندن رسیده باشیم. نوشته‌درآنشب به گورنل نوشتم[2] که‌مرکب اسپیدفایر میرود ایام کارانتین ما هم‌منقضی‌شده‌است وبهتر از این‌مرکب گیرما نخواهد آمد. چاره چه‌چیزاست. عزیمت کشتی

یوم چهارشنبه هفدهم جواب نوشتهٔ گورنل رسید که بلی بهتراز اسپیدفایر مرکبی از برای شما بهم نخواهد رسید. اگر بخواهید رفته باشید وقتی که اهل آن مرکب دیگر بشهرکار نداشته باشند و روانه شوند شماآنوقت سوار اسپیدفایر شده روانه شوید و بسلامت انشاءالله به مقصد خواهید رسید، تمنای من این بود شما بعداز انقضاءمدت کارانتین من را سرافراز فرموده باشید. خدمتی بسرکار شما کرده باشم که رفع

۱ـ نسخهٔ نفیسی : تماشا کرده. نسخهٔ‌مجلس : تماشای‌آنها کرده.
۲ـ نسخهٔ نفیسی و مجلس : نوشتم.

رفع خجالتم شود و تواضعات نوشته بود.

باری یوم چهارشنبه بتدارك رفتن پرداخته. یوم پنجشنبه هژدهم صبح بسیار زود گورنل ملتان عریضه نگاشته که از آنجائیکه منظور این خادم این بود که خدمت ها نمایم و بسبب کارانتین محروم ماندم لاکن [کذا] بجهت یاد گاراسامی خود رانوشته بجهت من مرحمت فرمائید. پرسیدم که این چه مضمون میباشد. گفتند درمملکت فرنگستان این معنی قانون است که اگر کسی را بضیافت طلبند ومانعی بجهت شخص واقع گردد اسم خودرا لازم است که نوشته بخانهٔ آنشخص فرستاده[1] مثل این است که بدلی از خود فرستاده باشد. فرقی بارفتن خود نمی‌نماید. این جانب و برادران اسامی خودرا در ورقی نوشته ارسال نزد گورنل نمودیم.

تقاضای کارت

هنگام ظهر کپیتان مرکب اسپید فایر ماشوبه آورده سوار بر ماشوبه گشته بمرکب، اسپیدفایر رسیدیم. علم ذوالفقار که نشان مرکب ما بود برسر دگل کرده آتش نمودند. از آنجا حرکت کرده گورنل بجهت تعظیم از تمام بروج و خانهای شهر ملتان یک یک توپ انداخته هوا مخالف گشت و طوفان بهم رسید. باز ازخود بی‌خبر گشته افتادیم.

یوم جمعه نوزدهم و شنبه بیستم نیز بهمین سیاق بود ولی جهاز اسپید فایر ساعتی هفت هشت میل راه میرفت.

یوم یکشنبه بیست ویکم اندکی طوفان تسکین یافته در مقابل مملکت «افریقیه» و«حبشه» و ممالک «بربر» زمین نمایان گشت. اندکی

۱- در ترجمهٔ انگلیسی بموضوع فرستادن کارت اشاره کرده‌است. ف.

که آمدیم بشهر «رف رف»[۱] رسیدیم از دور تماشائی نموده آن روز وآن شب و روز دوشنبه بیست و دوم را در مقابل افریقیه که یکی از ممالک از اقسام اربعه عالم است میگذشتیم و همه جا قریب بخشکی می آمدیم .

یوم سه شنبه بیست وسوم باز خشکی ازنظر محوشد. یوم چهارشنبه بیست و چهارم باز از سمت دست راست برمملکت «اسپانیه» من اقسام اربعه جهان[۲] که اروپه باشد نمایان گشت. آثار غریب و شهرهای عجیب ازدور ظاهر گشت. باد جنوب موافق گشت. مرکب ساعتی دوازده میل راه را طی مینمود .آنروز در نهایت آسایش راه آمد .

وآخرشب کشتی بعلت باد مخالف باز بتلاطم افتاده از کپیتان سؤال انقلاب دریا با وجود موافقت هوا[۳] را نموده جواب گفت چونکه دریای محیط قریب باین مکان متصل بدریای ابیض می شود بدین سبب است که دریا در تلاطم آمده وشهر «جبرالتا»[۴] قریب است چون دریا در اینجا تنگ میشود ودریای محیط مشرف بردریای ابیض است ازدریای محیط آب به دریای ابیض میریزد و باد مخالف رفتار آب است. بنابرین اضطراب بهم رسیده وانقلاب زیاده از این خواهدشد. آنشب را تا بصبح بدین عقوبت گرفتار بوده ولیکن سرعت جهاز زیاده گشته. صبح پنجشنبه بیست و پنجم شدتی درموج وتلاطم بهم رسید که قطع حیات ازما گردید. تا بحال چنین بلائی تصور نمیکردیم هروقت که موج دریا در کشتی

درنزدیکی جبل طارق

۱ـ Rafraf. ف. ۲ـ نسخهٔ نفیسی ومجلس: مملکتی از اقسام اربعهٔ جهان .
۳ـ جبل طارق Gibraltar .ف.

میریخت قریب بغرق می گشت وهردم که موج بزیر جهاز میزد کوه کوه مارا متصاعد میساخت. همینقدر بود که وصال خشکی نزدیک بود و جبرالتا قریب بود. چهار ساعت از روز گذشته کوه جبرالتا نمایان گشت و دریا بطریقی تنگ گشته که فرسنگی عرض آن بیش نبود طرف دست راست جبرالتا وسمت یسار مملکت اسپانیه واقع.

وصف جبل طارق

اما محکمه جبرالتا مکانی است که اگر لشکر عالم جمع شوند تصرف آن و گذشتن از حوالی آنجا محال محال است. هریک از سلاطین که آن حصن محکم و جبال مستحکم را در تصرف داشته باشد جمیع سلاطین اروپه و ممالک اطراف محتاج بدو میباشند و بدون اذن او ماشوبه از دریای محیط و بحر ابیض نمیآید و همچنین بخلاف عبور نمی نماید وشهر جبرالتا در دامنهٔ کوهی بسیار عظیم واقع است که منفصل بحر محیط و بحر ابیض میباشد و ارتفاع آن کوه دوفرسنگ میباشد ودور آن جبال چهار فرسنگ میباشد. تمام آن کوه از سنگ خواره [کذا] مخروطی بالا رفته است. امواج بحر محیط چنان اطراف آن کوه را احاطه نموده است که هر دفعه از تصاعد امواج گفتی که نه کوه است بلکه کوهان[1] گاو زمین است و در هر لمحه از تنزل تموج و حضیض تلجلج پنداشتی که نه ارتفاع جبال است بلکه کوهان ثور فلک است. و هر لحظه نهیب کثرت امواج بر اطراف آن کوه پر شکوه گوش فلک را کر می کرد و صدای موج دریا چنان بود که اگر نزدیک

۱- نسخهٔ دیگر کوهه.

بکوه توپ می‌انداختند صدای آن مشخص نمی گشت. مکانی بآن مهابت وصلابت گویا در عالم نبوده باشد.

باوجود آن سختی، کوه از لاله وریحان و سبزه انبوه میبود ومعمورهٔ بلد جبرالتا در میانه مغرب وجنوب آن کوه واقع است. باوجود آن حصانت حصار شهررا از سنگ‌خاره بقطر چهارذرع و بطول شصت ذرع ارتفاع از کوه بریده وبارهٔ شهر قرار داده اند که مورچه امکان عبور ازآن حصاررا ندارد و آن باره[1] از ابنیه **کارلس خامس**[2] پادشاه اسپانیه بوده است و همچنین ولایت جبرالتا من اعمال توابع اسپانیه محسوب میگردد وقبل از این ملوك اسپانیه‌بر تمام ممالک‌اروپه مسلط بوده‌اند وازهمهٔ سلاطین گوی مسابقت ربوده‌اند.

و در عهد سلطنت ایشان در سیصدسال قبل ازاین یکی ازحکمای اسپانیه مسمی به **کریستیقه کلمبس**[3] از علامات عکوس در کواکب و علم نجوم که میانهٔ اهل فرنگ متداول است مملکت «ینگی دنیا» را که مشهوراست به«آمریکه» بسعی و کوشش مالا کلام پیدا نمود و دولت اسپانیه بجهت تصرف آن مملکت و بدست آوردن معادن فضّه وذهب از قواعد سیاسی و حراست ملکی عاری گشته‌و مستغنی‌آمده، ملوك ایشان نیز از غرور مملکت و سلطنت و استقامت دولت نخوت وتکبر جسته‌بنای بی‌عدالتی‌را گذارده دولت ایشان رو بانهدام نهاد. اغلب از ممالک از

شرحی از پادشاهان اسپانیا

۱ـ نسخه مجلس: آن حصار وباره ۲ـ Carlos V ۳ـ نسخهٔ مجلس کریستف کلمیس. نسخهٔ نفیسی: کریستف کلمبس واین صحیح ومراد کریستف کلمب معروف است.

تصرفشان بیرون رفت . جبرالتارا نیز پادشاه انگریز متصرف گردیدند اکنون پنجاه‌سال[1] میباشد که بتصرف اولیاءدولت انگریز میباشدولیکن مخارجی معتد و تصرفی‌چند در حصانت واستقامت آنجا کرده‌اند که تا شخص نبیند باستماع قبول نخواهد کرد.

استحکامات جبل طارق

و ازاینکه جبرالتا درداردولت انگریزاست و همه‌پادشاهان‌اروپه طالب تصرف‌آنجامیباشند، در عرض این‌سیصد سال آنچه در قوه‌داشته اند و ممکن ایشان شده است سعی و تدبیر در استحکام و حصانت آن کرده‌اند و مخارج زیاده از حساب و استعداد حرب درآنجا شده است و کوه جبرالتاباآن طول چنان مسطح نموده‌اند که تمام کوه‌را عراده توپ بسهولت میرود و مارپیچ ازکناردریا تابالای کوه‌رابطور مارپیچ بجهت سرباز ساخته‌اندو متصل بهم‌توپ‌های قلعه‌کوب ۲ذرعی گذاشته‌اند که درهنگام‌جدال پرنده قدرت پریدن را نخواهد داشت و ازهر طرف دریا ماشوبه پیداشود آن‌توپها مسلط براو خواهدبود . جمیع آن کوه بهمین آئین و شکوه بالا رفته ودرهرمرتبه که توپ و سرباز گذاشته‌اند مشرف‌بر دریاوزمین‌است که همگی‌آن‌شهر وجبال‌را مرتبه‌بالای کوه سرکوب‌است و نهصد توپ قلعه‌کوب دارد که با تمام اسباب بر عراده سوار است و استعدادی که‌درآنجاملاحظه‌شد هوش‌ازسرمابیرون رفت . گویااستعداد تمام عالم یکطرف و استعداد آنجایک طرف باشد . باری متحیرگشتم که آیااز معدن اینقدرازفلزات‌چگونه بعمل‌می‌آید.

۱ـ نسخهٔ دیگردویست وپنجاه.

باری گلولهٔ توپ و خمپاره و قبذ اگرچه بحساب نمی‌آید و لیکن یک طرف از قورخانه‌اش که بنظر رسید یوم ورود بشهر که بخانهٔ گورنل میرفتیم بقدر نیم فرسنگ راه، هرقدر بحسب طول و عرض که نگاه میکردیم گلوله‌را بارتفاع پنج ذرع مثل خرمن غله روی یکدیگر انبار کرده بودند و بنظمی تمام و طرحی پاکیزه روی هم چیده بودند که چشم از تماشای آن ترکیبات سیر نمیگردید و دیدهٔ عقل ازآنهمه استعداد خیره میگشت باروط و سایرآلات و استعداد آن براین قیاس خواهد بود. اغلب توپ‌هایش دوذرعی و گلوله‌اش ده‌من تبریزی بود. وسایر اسباب حرب و استعداد سپاه از هر قسم و هرمقوله لاتعد ولاتحصی بنظر رسید.

تجهیزات جبل‌طارق

باری گویا شهری بآن‌آراستگی و حصانت وقلعه[ای] بآن‌استحکام و متانت دراین جزء از زمان کسی از اهل جهان و سیاحان دوران بخاطر نداشته باشد و چشم روزگار چنین محکمه‌ای ندیده باشد. اغلب از بلندی‌های آن کوه خاره‌را نقاری کرده و توپی‌چند درکمرهای آنکوه مسلط بر اطراف دریا کشیده اند و مخارجی چند بجهت بریدن آنکوه کرده که مادام چشم نبیند گوش[1] بچنین سخنان نخواهد داد و باور نمی کنند.

وجبرالتا نیز بتصرف اهل اسلام و خلفای بنی‌عباس بوده وامیر گورکان[2] نیز آنجارا بتصرف درآورده[3] هنوز آثار خلفا و امیر تیمور در

وصفی‌از جبل‌طارق

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: گوش هوش.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: امیرتیمور گورکان.

۳- این مطلب صحیح نیست نه‌امیرتیمور آنجارا گرفته ونه خلفای عباسی.

آنجا باقی و برقرار است و هوای آنجا در فصل تابستان به هشتاد و پنج درجه[1] میرسد ودر زمستان بچهل وپنج درجه منتهی میگردد. و اغلب ازمیوه و مرکبات درآنجا یافت میشود.

عمارات بسیار عالی بطریقهٔ حجاری[2] ساخته شده و خانه های آنجا بقسمی ساخته شده است که درآن کوه و صحرا آنچه باران که در زمستان می‌آید تمام آب بارش را تقسیم بخانها نموده‌اند که قطره[ای] ازآن بی‌مصرف نمی‌شود ودر تمام سال آب باران خالص شرب میشود ودر کوچه و بازارش نسوان مشغول به بیع وشرا میباشند. غرض شهری پیراسته وبلدی از نقایص آراسته، ودرآن روز چهار ساعت ازشب گذشته وارد لنگرگاه گشتیم. قریب به دوهزار کشتی ازهرنوع درلنگرگاه آنجا بود. از ملتان الی جبرالتا یکهزارو یکصد وپنجاه میل میشود و ما در عرض هشت روز بجهاز ناری مسمی به اسپیدفایر قطع مسافت را نمودیم. اسم کاپیتان جهاز **کنده**[3] میباشد.

بعداز وصول بخور جبرالتا لنگرانداخته اخبار ورودما به گورنل[4] آنجا رسیده همان ساعت قائم‌مقام خودرا درجهاز نزدما فرستاده وکمال تعارف و مهربانی بظهور رسانید. گاری بسیار خوبی بجهت ما روانه کرد ومارا درگاری نشاندند وهمه‌جا در روی توپخانه وقورخانه تاخته

۱- فارنهایت. ف.

۲- نسخهٔ دیگر: حجری که مجری هم خوانده می‌شود.

۳- Kennedy ف.

۴- Governor حاکم درترجمهٔ انگلیسی نام حاکم Sir Ralph woodford ف.

عجب اوضاع و استعدادی بنظر رسید و اهل آنجا که شنیدند شاهزادگان عجم آمده اند از صغیر و کبیر نسوان و رجال بقدر پنجاه‌هزارنفر هجوم کرده که گوشهٔ کلاه مارا دیده باشند و بهمین‌قسم در اطراف گاری ما میدویدند تادرخانهٔ گورنل . درآنجا سربازبسیار نظام بسته‌بود . شیپورها زدند و تعظیم نمودند گورنل تادرب خانه باستقبال آمده مارا درکمال احترام و اکرام بخانهٔ خود برد . زن گورنل بعد از چند دقیقه بمجلس آمده کمال محبت و غایت مودت را بظهور رسانید و از هرجا صحبت درمیان آورد .

تماشای شاهزادگان عجم

غرض آنشب را بطور خوشی گذرانیدیم ولیکن هروقت که تصور دریاواندیشهٔ آن محوطهٔ بلا در خاطر مان موج زن میگردید . زورق مسرت و نشاطمان در بحرملال و اندوه غرقاب می گردید و ازاینکه چند شب بود خوابی بدون خوف درچشم ما نیامده بود میل بخواب کرده گورنل بیان نمود که اگرچه تشریف داشتن شما دراین خانه مفاخرت ومباهاتی عظیم برمن خواهدبود ولی از آنجائی که میخواهم برشما خوش گذشته باشد و بفراغت و آسوده بگذرانید عمارتی بسیار عالی بجهت شما معین کرده ام اگر میل به استراحت باشدمختارید . ماهم برخاسته درگاری نشسته باز بهمان قسم سرباز بدرخانه سلام بسته می‌آمدیم در عمارتی ملوکانه وجمعی خدام و مهمانداری بسیار معقول در خدمت گذاری [کذا] حاضر گشته جمیع تکلفات و مایحتاج راآماده و مهیا ساخته مارا که احوالی نبود در روی رخت خوابهای پرنیان افتاده غرق آسایش گشتیم .

یوم جمعه بیست‌وششم گورنل نایب خودرا باچندنفر ازاعیان و بزرگان وچندرأس اسب زین کرده‌فرستادو پیغام داد که اگرشاهزادگان مایل باشند سوار شده قدری درجبال جبرالتا ومکانی که ازسنگ‌بجهت توپها بریده اند و بجای‌هایی که خمپاره کشیده اند و بردریاسلط کرده اند آنجاهارا تماشا فرمایند .

این‌جانب مدتی‌بود سوار نشده مایل گشتم که سوارشده تفرجی کرده باشم . باتفاق برادران و اشخاصی که راهنما بودندرفتم . درآن کوه، عجب جائی بنظرما رسید که هوش و عقل ازسرما بیرون رفت .

استحکامات و تجهیزات جبل‌طارق

آن کوه‌را بطریق مارپیچ و راه مناره از طرف داخل و اندرونی بریده و میانش‌را خالی کرده اصل کوه‌رادیواره وحصار قرار داده‌اند و سوراخها قرار داده سرتوپ هارا از سوراخ بیرون کرده‌اند و خدا میداند چقدرها گلوله توپ و خمپاره وچهار پاره باآلات حرب‌در آنجاهاموجودمیباشد . تمام آنکوه‌را از طرف‌اندرون کوه باین قسم توپ گذاشته تنظیم کرده‌اند که اگر پشه[1] از روی زمین یا دریا پرواز کند بضرب گلوله‌توپ اورا بزیر خواهند آورد واز جانب بیرونی کوه همه‌جا هرمرتبه قلعه و سنگر ساخته‌اند و سرباز نشانیده‌اند . غرض اگر لشکرعالم جمع‌شودوبه‌مخالفت درآیند امکان ندارد که توانند تصرف نمود . ازآن سوراخهاودخمه های کوه چند گلوله بدریا انداخته ونشانهای بسیار کوچک‌را زده که‌انسان حیران میشد .

۱ ـ نسخهٔ اصل ومجلس: متنفسی .

بعد از آنجا سوار شده ، قدری در کوه و پاره[ای] در باغات و عمارات گردش کرده بمنزل آمدیم .

عصر آنروز گورنل گاری فرستاده و پیغام داده که در خانهٔ من باغیست بسیار باصفا جمیع ریاحین و گلها در آن باغ شکفته‌است اوضاع طربی در آن باغ فراهم آورده ام واز اینکه زنهای این مملکت مشتاق ملاقات شاهزادگان میباشند اگر تشریف فرمای آنجا شوندو مرخص فرمایند زنان و خواتین این مملکت آمده بخدمت سرکار رسیده فایض شوند . بنابراین بخواهش گورنل اینجانب و برادران در گاری نشسته طرف عصری روانه شدیم . بدرخانهٔ گورنل که رسیدیم خودمشارالیه به استقبال بیرون آمده مارا درباغی چون بهشت برده انواع گلها و اقسام ریاحین در آن بوستان شگفته و از هر طرف دختران زیبا روی و مهوشان فرشته خوی هر یک دست جوانی شمشاد قد آفتاب طلعت را گرفته و بر روی گلی یا چمنی نشسته .

اوضاع طرب

بهرجا یکی سبزه است از گلی | گلی بلبلی دلبری بیدلی

مغنیان ومطربان بر کرانهٔ گلستان ازنواختن سازها و سرودن آوازها هوش ربای هوشیاران گشته و از هرسو اقسام میوه و تکلفات مشروبات و حلویات گسترانیده بساطی شاهانه ومحفلی ملوکانه از هرجهت فراهم آورده دروسط گلذار[کذا] تختی لایق نصب کرده و اطراف آنرا صندلیها چیده مارا تکلیف بر نشستن تخت نموده بعد از اینکه ما در جای خود نشستیم ماه رویان و عنبرمویان چند دراطراف ما حلقه زده هریک تعارفی

نسبت بما مینمودند. مطربان در نواختن ساز مشغول گردیدند. بیکدفعه آن پری رخان برخاسته [کذا] هر یک دست جوانی را در دست گرفته برقاصی و بازیگری اقدام نمودند. در آن گلستان فردوس نشان هنگامهٔ عجیبی برپای گردید. بعد از ترقص بنای گردش را گذارده هر کس با هر کس که تمنا داشت و میل مینمود دست در آغوش کرده درپای هر گلبنی که میخواست نشسته بکام دل رفتار و گفتار مینمود. تا هنگام غروب آفتاب براین نهج بوده بعد از مغرب بمجلس خوردنی درآمده مأکولات بسیار پاکیزه و اطعمهٔ لذیذ درمیان آوردند. الحق ضیافتی لایق و میهمانی شایسته نموده بود. بعد از صرف طعام در مجلس دیگر رفته جمعی از خواتین گرد ما نشسته تا چند ساعت از شب گذشته صحبت میداشتیم منتهای مهربانی را گورنل و خاتونش در بارهٔ ما بجای آورده بهیچوجه قصوری باقی نگذاشته. آخر شب از آنجا برخاسته گورنل بیان نمود که اگر شما را میل به تماشای سرباز و توپخانهٔ سرکاری که در اینجا هستند باشد فردا سوار شده در خارج شهر مشق سرباز را دیده باشید.

رقص و بازی

و یوم جمعه بیست و هفتم صبح هنگام گورنل و تمام سرکردگان لشکر لباس سلام خود را پوشیده نظام سرباز و توپخانه را از شهر بیرون کشیدند. صفوف سرباز آراسته گشته بعد از صرف ناهار براسب سوار گشته گورنل در اتاق آمده روی بخارج شهر آوردیم. اهل آن مملکت از صغیر و کبیر برنا و پیر زن و مرد بجهت ملاقات ما و تماشای مشق سرباز بیرون تاخته و ازدحام نموده که محل سوزنی در آن صحرا نبود.

کس از مرد در شهر و برزن نماند   در آن جایگه جای از زن نماند

در زیرعلم پادشاه

همه جا میرفتیم تا در زیرعلم پادشاه ایستاده توپخانه را اولا فرسان دادتوپچیان چالاك وآتش افروزان بی باك بمشعله افروزی مشغول گردیده صدای تفنگ از یکدیگر قطع نمی گردید . بعد ازمشق صاحب منصبان افواج را گورنل نزدما آورده لازمهٔ تعریف و تحسین در بارهٔ ایشان بعمل آمد وبعداز آن نظام سرباز با اعلام وبالابان ودستگاهی که داشته آمده از مقابل ما گذشته اعلام پادشاهی که دربرابرما می گذشت بطریقی که در خدمت پادشاه خاضع می گشت بجهت ما سرفرود آورده مانیزردسلام اورا می کردیم . بوضعی بسیارخوش و نوعی مرغوب همه گی [کذا] آن نظام با شیپور و موسیقار از برابرما گذشت حالتی غریب برماظاهر گشت الحق بسیار بسیار خوش گذشت .بعداز آن باتفاق گورنل همه جادربازار آمده تا بمنزل. گورنل بمنزل ما آمده نهایت محبت ومؤالفت رانسبت بوی بعمل آورده مراجعت نمود .

رژه سربازان

و شب یکشنبه را چون اراده رفتن داشتیم قرارداديم بجهت رفتن و وداع در خانهٔ گورنل شام خورده از آنجا روانه شویم و عصر آنروز ایلچی دولت «اسپانیه» که در جبرالتا بود دیدن ما آمده بیان نمود که فردارا اگر تشریف فرماشوید به «قادسیه» [۱] که از ممالك اسپانیه می باشد و استدعای من اینست که درآنجا بخانهٔ حاکم قادسیه فرود آمده ومن شرحی باو می نویسم که در خدمتگزاری شما اقدام نموده ازفیض حضور شما بهره مند گردد. درجواب گفتم از اینکه مرکب نار توقفی در آنجا نمی کند فرصتی دردست نیست انشاءالله تعالی هنگام مراجعت ازانگلتره

دعوت به قادسیه

۱ - Cadix یا Cadlz ازبنادرجنوب اسپانیا درشهرستانی بهمین نام .

اراده هست که از راه فرنکیس واسپانیه عبورشود، اگرحیاتی باقی باشد بممالک شماخواهیم رفت و شمارا زحمت خواهیم داد . ساعتی نشست صحبتی چند بایکدیگر داشتیم بعد برخاست روانه‌شد.

ودرآنشب درخانهٔ گورنل بجهة وداع رفته بعداز صرف غذافقراتی مشعر برمهاجرت وآلام وداع بیان‌نموده باوجود قلت‌الفت ازوفورمحبت از مفارقت‌ما بسیار متأثر و ملول میبود. جمعی از دختر وپسرواقربایش بدورما جمع گشته هریک محبت و مهربانی مینمودند. تاچهارساعت‌از شب گذشته درآنجا بودیم . بعداز آن برخاسته ایشان را وداع نموده روانه‌شدیم. گورنل بسیارراه مشایعت‌آمده نایب خود وجمعی‌ازاعیان‌را دربدرقه‌ما روان نموده‌تالب‌دریا درماشوبه‌نشسته تابه اسپیدفایرآمدیم

وداع‌باحاکم جبل‌طارق

ایشان‌را مرخص کرده و خود درجهاز اسپیدفایر نشسته ومهیای انقلاب احوال بوده بعد ازانقضای نیمساعت ازشب گذشته لنگربرداشته و آتش افروخته همه‌جا قریب ممالک سپانیه[1] می‌آمدیم تا آن روز که یوم یکشنبه سلخ شهر محرم‌الحرام بود یک ساعت از روز گذشته به‌- قادسیه رسیدیم.

شهری‌آراسته ومعموره[ای] بنظرآمد. علامات بسیاری‌ازعمارات‌و کنیسه جلوه‌گر گردید. مراکب بیشماری‌درخورآن‌ولایت‌ایستاده‌جهاز ما بجهت اخذ مکاتیب ووقایع‌قرارش چنان‌بود که مدت پنجساعت‌در آنجا لنگرانداخته‌توقف کند بنابرین لنگرانداخته جهازات‌آنجا که‌اطلاع

۱-نسخهٔ اصل و مجلس: اسپانیه.

از ورود ما بهمرسانیدند از همه مراکب توپ سلام انداخته بالیوز و جنرالی که از دولت انگلیس در قادسیه میبود در کشتی بدیدن ما آمده حاکم آنجا آدم فرستاده پاره[ای] تعارف بعمل آورده ما نیز عذرخواهی از ایشان نموده، تیمور میرزا میل برفتن شهر نمود باوجودی که تلاطم دریا بمرتبه[ای] بود که پایان نداشت در ماشوبه نشسته بشهر رفت. خداوند عالم اورا رحم کرد. نزدیک براین بود چندین مرتبه درآب غرق شود عاقبت بکناره رسیده بشهر رفت واز اینکه یوم الاحد[1] بود بکلیسای مشهور رفته و آن کلیسا در ممالک فرنگستان مشهوراست که در هیچ مملکتی چنین کلیسائی نیست.

درشهرقادسیه

خلاصه جماعتی که در آن کنیسه آمده بودند خالی از تماشا و سیاحتی نبود پاره[ای] اجمالاً آنشهروبازار راتماشائی کرده بجهازمراجعت کرد. لنگر کشیده وآتشی افروخته روان شد.

و یوم دوشنبه غرّه شهرصفر و سه شنبه دویم و چهار شنبه سوم و پنجشنبه چهارم[2] همه جاسی آمدیم و قریب بمملکت «پرد کال»[3] میگذشتیم همه روزه هوای طوفان و مخالفت باد بسرحد کمال بوده جان برلب ما رسیده بود.

یوم جمعه پنجم به دریای محیط رسیدیم. دراول دریای محیط خوریست که عمق آن انتها ندارد و بغیر از خالق عالم کسی قعر آنرا

۱- مقصود یکشنبه است .ف.

۲- درحاشیه نسخه نفیسی نوشته است(۱۲۵۳)

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: پرتکال

ندانسته از کثرت عمق رنگ آب بمشابهٔ مرکب است و طول آن گرداب چهارصد میل است ومسمی به «بسکه»[۱] می باشد. کوه کوه موج آن گرداب می‌آمد و مساوی د گل کشتی در جهاز فرو میریخت باوجود اینکه هوا چندان مخالف نبود اضطرابی در دریا ملاحظه گشت که تا آن هنگام ملاحظه نشده بود. کپیتان بیان کرد که در تمام دریای محیط جائی که مخاطره اش زیاده ازحد می باشد این جاست ومن در دریای محیط و بحور ینگی دنیا و هندوستان سفر کرده‌ام چنین مکانی مهیب ودریائی باین هیبت ندیده‌ام خداوند عالم رحم کند درسالی هزار کشتی متجاور دراین مکان غرق می‌شود. و کمتر کسی از این مخاطره بساحل نجات رسیده است.

در دریای محیط

باری از تشویش «بسکه» آرام و قرار از ما قطع شده خودرا هر ساعت غریق بحر فنا میدیدیم تا دوساعت ازشب یکشنبه گذشته مژده دادند که «بسکه» تمام شده ولیکن کپیتان مرکب از کثرت مشاغل به امورات جهاز و خوف آن گرداب ازحساب خود غفلت کرده راه گم‌شده و جهاز را از راه مستقیم پیچانیده. از استماع این سخن باز در تشویش و انقلاب افتادیم و هرساعت کشتی را نگاه داشته عمق دریارا ریسمان انداخته مساحت میکردند آنچه ریسمان انداخته بقعر دریا نمی رسید. نصف‌شب سیاهی بنظر اهل جهاز رسید نزدیک که رسید فریاد ایشان بگوش رسید ما نیز بربالای سطحه جهاز برآمدیم چون نزدیک رسیدیم

راه گم کردن در دریا

---

۱ ـ Bay of Biscay .ف.

نعوذ بالله کشتی شکسته دیدیم که درهم شکسته وبریکدیگرخورد گشته دگلها از صدمهٔ طوفان از ریشه درآمده است و آن جهاز بر روی افتاده اجزایش ازهم متلاشی گشته و چهار نفر انسان عور خود را در پشت آنکشتی شکسته محکم گرفته‌اند و موج دریا هرلحظه بر ایشان خورده و از خوف جان ازکشتی جدا نمی‌شدند. و متصل فریاد میزدند که دل سنگ کباب میشد. کپیتان که احوال ایشان را ملاحظه نمود جهاز را نزدیک برآن تخته پاره برده و چندنفرجاشو بزیر ایشان فرستاده‌وایشانرا بربالای سطحه جهاز آورده چون از حس وحرکت افتاده بودند حریره بحلق ایشان کرده و مضبوط ایشان‌را گرم پوشانیده نزدیک بصبح یوم یکشنبه هفتم قدری بحال آمدند.

برخوردبا کشتی شکسته

تفحص احوال ایشانرا نمودم گفتند که کشتی ما از مملکت «نمسه» به ینگی‌دنیا رفته درحین مراجعت طوفانی عظیم پانزده‌شبانه روز برما زور آورگردیده نجاتی بجهت‌ما حاصل نگشت عاقبت دگلهای کشتی‌ما از ریشه درآمده وکشتی درهم شکست. خلق مرکب بکلی هلاك گشته هفت‌نفرازما یکی کپیتان و دو عمله جهاز وچهار نفر دیگر تجار آنمملکت خودرا بر پشت جهاز گرفته مدت چهارشبانه روز متصل موج دریارا خورده واز خوف جان خودرا محکم نگاه داشته عاقبت از گرسنگی و تشنگی نزدیک برآن شد که هلاك شویم. یکی از عمله جهاز گفت که نزدیک به سکان دو شیشهٔ شراب درجائی‌محکم گذارده بودم اگر آن دوشیشهٔ شراب باشدبدست‌آورده‌تسکین عطشی خواهدشد.

شرح حال نجات‌یافتگان

چون مکان سکان قریب باین ساکنین بود رفته تجسس نموده دوشیشه را بدست آورد. هریک قطره[ای] برگلوی خود ریخته دوشبانه روزدیگر هم بهرقسم بود بسر برده گرسنگی زورآور گردید ودراین چند روزخواب بچشم ما نرفته آرزوی خوابی داشتیم. مرض جوع مارا ازکارا[1] نمود.

با یکدیگر گفتیم که اگر دو ساعت دیگر بر ما قوت نرسد تمام هلاک خواهیم شد. حال اگر یک نفر ازین هفت نفر نباشد باقی سلامت بمانند بهتر است تا اینکه تمام تلف شویم. همگی راضی باین معنی شده قرار بقرعه شد. قرعه بنام یک نفر جوان تاجر آمد که اول سفر او بود. آن جوان بیچاره گفت من راضی به کشتن هستم ولیکن اینقدر مهلت داده که دقیقه[ای] خواب نمایم بعد مرا کشته خورده باشید. ما قبول نموده بعد از ساعتی گرسنگی زورآور شده اورا از خواب بیدار کرده خواستیم سراورا بریده باشیم. آنجوان گفت که سر مرا نبرید چشمهای مرا بسته و از دو دست من خون گرفته و ایشان چنین نموده خون این جوان را بجای آب خوردیم و گوشت اورا بجای قوت. دوشبانه روز هم ما شش نفر بگوشت آن جوان مدار نموده بعد از آن باز قوت تمام شده از گرسنگی نزدیک هلاکت[2] رسیدیم. قرعه زدیم، قرعه بنام یک نفر پیرمرد جاشو افتاد. ما پنج نفر قصد خوردن اورا کرده آن پیرمرد التماس کرد ساعتی مرا مهلت دهید. ساعتی مهلت داده آن پیرمرد فرصت یافته نزد یک یک رفقا رفت

قرعهٔ مرگ

بازهم قرعهٔ مرگ

۱- چنین است در نسخهٔ اصل ومجلس. در نسخه دیگر بدون نقطه است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: به هلاکت.

گفت از خوردن من منفعتی حاصل نیست. هفتادسال عمر دارم. مثقالی خون و گوشت دربدن من باقی نیست. قسمت خود رابشماها گذارده‌خودم ازگوشت وخون نمیخورم. این جوان تاجر را ملاحظه کنید که گردنش مثل چناری میباشد اگر اورا کشته باشید ده شبانه روز میتوان‌ازگوشت او وخون او مدار نمود. ازبس‌معایب خود و محاسن تاجر را بیان نمود خیال کشتن جوان تاجر افتادند.

کپیتان گفت خلاف انصاف است قرعه بنام دیگری باشد و ما دیگری را بمصرف رسانیم. از پیرمرد نشنیده حلقوم اورا گرفته و او را هم کشتندو دو روز هم بآن طریق بسربرده و یک نفر دیگرهم بخواب رفته لطمه طوفان دست اورا از تخته جدا نموده به دریا برد و آن چهار نفر بعلت گوشت وخون آن پیرمرد که صرف نموده بودند تمام دیوانه گشته ویک شبانه روز درحالت چنان[1] و گرسنگی وعطش دم بدم‌قصد یک‌دیگر را نموده و بآن حالت باقی‌بودند که مرکب ما رسید وایشان را نجات داد.

دیوانگی‌پس ازآدم‌خواری

برحال این بیچارگان رقتی‌بر ما دست داد. با خود گفتم که‌اگر حفظ خدائی نباشد چه‌گونه برما خواهد گذشت. این مکان به مملکت ما یک سال‌راه چگونه ماراازاین بیابان‌ها و ازچنگ‌چند هزار دشمن و در بیابان بی‌آب[2] آب ونان بما رسانید و از برف و باران و دریا چگونه

حفظ خدائی

۱- نسخهٔ اصل: چنان، نسخهٔ مجلس: جنون.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بی‌آب و گیاه.

ما را نجات داد و بعد روان شد ، معلوم شد که خداوند عالم بجهة نجات این بیچاره گان [کذا] ما راه را گم کرده بودیم ولیکن از شدت تلاطم و اشتغال کاپیتان به امورات، جهاز قدری راه پیچیده چند میل اختلاف بهم رسیده بود بجهت ما اخبار آوردند که راه گم شده است باز باضطراب افتادیم آنشب راهم تا صبح آرام نگرفتیم.

یوم شنبه آمدیم قریب بظهر بر ّ انگلتره و بندرگاه « فالمس » [1] نمایان گشت. حمدالهی را صدهزار مرتبه بجای آورده تفریحی کامل حاصل گشت. آن روز ، روزعیدبود بجهة ما . هرگزاینقدر مسرورنگشته در بالای جهاز آمده تماشای خشکی را میکردیم تا ورود بخور فالمس[2] حاکمی معین نداشت و در مقابل اعمار و اعمال انگلتره جائی نبود که اعتنائی بشان او باشد، بنابراین خواجه اسعد باش ترجمان را قبل از خود فرستاده که مکانی بجهة ما معین کند. بعد از مراجعت باش ترجمان و کپیتان ماشوه حاضر کرده سوارشدند و رفتند. خبرآمدن ما که بمرا کب پادشاهی رسید بیست ویک توپ زدند ودر کنار دریا بخانه شخصی نزول[3] نمودیم. عجب مکانی آراسته و پیراسته بنظر رسید جمیع مایحتاج در آن

در کنار خشکی انگلیس

۱- Falmouth.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : چون فالمس حاکم معینی نداشت.

۳- در ترجمهٔ انگلیسی خواجه اسعد توضیح میدهد که نام هتل Green Bank Hotel بوده و چون این قبیل مهمانخانه ها در مشرق وجود نداشته است و این اوایل مهمانخانه بوده که شاهزاده دیده است موجب حیرت او شده است.ف.

آماده و مهیا. خدمتکاران زنانه باالبسهٔ فاخره کمر خدمت را درمیان بسته ملاحظه نمودیم که اسبابی شاهانه از هرنوع و هرقسم که تفصیل آن موجب تطویل کتاب است بجهة ما معین داشته‌اند. متحیر گشته ازترجمان سئوال کردیم این چه شخص است و این همه اسباب را ازکجا آورده بیان کرد که این شخص کسبهٔ این ولایت است و شغل او همین است و از قبیل مسافرین قریب دویست نفر در خانهٔ او میباشند و مثل این خانه دویست اتاق و دویست دست اوضاع بهمین قسم دارد و این اوضاع نه بجهت آن است که شما را شناخته‌اند همگی بهمین اوضاع و اسباب میباشند[1] و فالمس خرابه‌ایست در کنار دریا بجهت مکانیت و ورود اخبار. چند خانه دراینجا ساکن میباشد[2] گفتم سبحان‌الله درصورتی که خرابهٔ این ولایت چنین باشد معموره‌اش چه خواهد بود.

درآن روز بعد از ساعتی بعزم حمام رفتیم بجائی که خانه را آب گرم درآن کرده غسلی بعمل آمد و درعرض راه از ملاحظهٔ بازار و دکان و نسوان بازاری و تماشای اوضاع و خلق آنولایت حیرتی بی شمار روی داد. بعد از مراجعت کپیتان باشی که مخصوص مکاتیب است بدیدن آمده. یوم یکشنبهٔ ششم هم در فالمس اقامت کرده یوم دوشنبه هفتم هنگام غروب آفتاب بعرابان سرکاری که مخصوص بردن مکاتیب اطراف بلاد هر روزه از فالمس به لندن میرود سوار گشته روانه گردیدیم. در بندر فالموث

۱- نسخهٔ مجلس : عبارت اخیر را درحدود یک سطر ندارد.
۲- نسخهٔ اصل ومجلس : میباشند.

تفضیل عرابان این است که عَرابان مال پادشاه مختص آوردن مکاتیب و هر روزه بدون اختلاف لازم است که در هر معموره و بلده یکی از آن عرابان وارد شود و یکی بیرون رود و قسم دیگر آنست که تجار و اهل معامله ولایت بشراکت یکدیگر اسب خریده و در منازل عرض راه اسب بسته‌اند و کرایه میدهند. این نوع را باید جمع دیوانی سرکار شاه داده باشند ویکی از جمله دوازده وزیر پادشاه مخصوص است بجهة جمع وجهات عرابان و مصالح ارسال عرابان سرکاری واین شغل بدست او میباشد و از جمله عرابانی که برآورد شده‌است درولایت انگلیزه[1] یک میلیون‌است که بحساب عجم دوکرور میشود و عرابان از هشت اسبه هست تا دو اسبه کمتر نمی باشد و قرارش بر این است که ساعتی دوازده میل‌میرود و بهرساعتی هم اسب عوض میکنند. اگرچه در همه جزیره انگلیزه[2] وجبی از زمین خالی از معموره و آبادی نیست ولی قرار عرابان سرکاری آنست که بهر معموره از بلدان مشهور که میرسد شیپور میزنند که اگر کسی نوشته داشته باشد برسر راه آماده کنند که بدست عربان چی داده باشد وقریب بساعت که میرسد باز شیپور زده مهتران اسبهارا تبدیل کرده باشند بقدر دو دقیقه بجهت آب‌خوردن مهلت است بعد از دو دقیقه بازسوارگشته میرانند وهنگام غذا و عشا بترتیب پنج دقیقه مهلت است بازسوار شوند بهمین طریق میروند چنانچه از فالمس تا لندن‌راکه سیصد میل است در عرض بیست وپنج

پست یاعرابان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: انگلتره. ۲- بقرارقبل - درنسخهٔ‌دیگر بدو صورت انگلتره و انگلیزه هر دو میشود خواند.

ساعت قطع خواهد کرد.

باری از فالمس که سوار شدیم جمیع عرض راه معموره و آبادی بنظر رسید تا الا لندن [کذا] که شبری[1] از زمین خالی از رجال ونسوان نبود. هرلحظه حیرت برحیرت ما از اوضاع غریب و کثرت جمعیت می افزود و بیوت دهاقینشان هریک عمارتی عالی و گلذاری [کذا] خالی از نقص پیراسته و نسوانشان به البسهٔ فاخره خودرا آراسته در سر راه ایستاده بطور خود تعارفات بعمل میآورند و آنهمه طی مسافت که نمودیم چشم ما بخاك نیفتاد مگر اینکه تمام زمین از اقسام گلها ورياحين ولاله بود. گل وسنبل با نغمهٔ بلبل هوش ازسر ما بدربرده چنان آب وهوائی درهیچ مملکت تابحال بنظر نرسیده بود.

منظرهٔ آبادیهای انگلستان

اول اردی بهشت و ماه[2] جلالی

بلبل گوینده بر منابر غضبان[3]

برگل سرخ از نم او فتاده لآلی

همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

باری حیرت در این است که این همه راه تمام مشتمل بر کوهستان عظیم است و از هرسمت آن جاده درست نموده که قریب پنجاه سوار پهلوی یک دیگر میتوانستند راه روند وتمام که شار[4] عمارات عالی که درهیچ

۱- شبر: وجب.ف.

۲- در هرسه نسخه بهمین وجه است. صحیح: اردی بهشت ماه جلالی.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: قضبان، و باین صورت صحیح است. ٤- نسخهٔ اصل ومجلس: و تمام راه. مقصود از که شار هم ظاهراً کوهسار است.

بلده دیده نشده بود. آنشب را تابصبح راه آمده تمام در معموره‌ازشدت چراغ و مشعل که در تمام راه و مداین مشتعل بود مانند روز روشن که ظلمت را دیده ندیده و خانهاشان تمام از بیرون مشرف بر کوچه و معبر آینه بود[1] که عکس چراغها درآینه افتاده معاینه روز روشن بود و باوصف اینکه اول برج جوزا بود بعلت قرب بقطب شمالی هوا بشدت سرد بود و شب زیاده از شش ساعت ونیم و روز هفده ساعت و نیم میبود. آنشب را بهمان طریق راندیم تا یوم سه شنبهٔ هشتم چهار ساعت ازروزگذشته یکصد میل که عبارت از چهل فرسنگ باشد قطع مسافت کرده بشهری رسیدیم که مسمی به «اکسده[2]» بود.

در شهر اکستر

غریب شهری آراسته و خلایقی بیرون از اندازه بنظر رسید چون هنگام چاشت بود ما را بدرخانه پیاده کردند. درآن خانه رفته عجب عمارتی عالی بنظر رسید مشتمل بر بیوتات بسیار و در هر خانه یک دست اسباب ملوکانه آماده و مهیا نهاده اوطاق غسل خانه ومحل نهار و آسایش هریک علیحده اسبابی جهت آنخانه ها معین نموده مخصوص هرخانه خدمت کاری معین نموده که مختص خدمت میهمانیست که واردمیشود. ازملاحظهٔ اوضاع واسباب، حیرت برحیرت افزود. سئوال کردم که صاحب این خانه بااین‌اوضاع کیست و این اسباب آماده‌وما کولات حاضره از چیست. گفتند که‌این شخص کسبش مخصوص به‌میهمانداری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: از دریچه های آینه.

۲- Exeter.

غرباست و این اسباب و خدام راآماده و مهیا دارد و این ساعت میداند که از اطراف بلاد میهمان و عرابان در همین وقت وارد باوخواهد شد و زیاده از بیست و پنج دقیقه هم مهلت توقف ندارند بنابراین خود را مهیا داشته مأکولات را حاضر می کنند تابجهت اشخاص معطلی نباشد و ازین قبیل در همین معموره اکسده پنج‌هزار نفر میهماندار دارد و پنجهزار دست هم‌چنین عمارت میباشد که هریک در روزی دویست‌تومان مخارج کرده پانصد تومان منافع می کند و پول در نزد ایشان مثل خاك و سنگ خرج می‌شود. باری‌ما راهریک هریک علیحده منزلی دادند.

شگفتی از کارمهمانخانه

بعد برسر میز رفته نهاری صرف[کردیم]وچهار لیرا که عبارت ازهشت تومان عجم باشد دادیم‌وبیرون آمدیم. همه آن کثرت بهمین قسم‌پول بصاحب خانه دادند در دقیقه جوالی ازاشرفی پر کرده بازیافت‌نمود.

و درآنجا که ما پیاده گشتیم گاری و عرابان سرکاری توقف نکرده چون بلندن میرفت روانه شده بود وما از اینکه میخواستیم بدون اخبار ازآمدن خود بلندن نرفته باشیم اندکی توقف کرده بعد ازصرف نهار عرابان دیگری آماده بدرخانه حاضر گشت و ترتیب فرنگستان‌چنان است که اگر شخصی دو کرور اسباب و اوضاع داشته باشد و درهرساعتی که بخواهد بهر مملکت و منزلی که مسافت آن بهزار میل باشد برود درخانه نشسته زنگی که متعارف است بجهة اخبار خدامین زده‌خادمی حاضر میشود میگوید که من با این اوضاع پنج دقیقه دیگر میخواهم بفلان مملکت بروم بعد از انقضاء پنج دقیقه هرقدر که بخواهد عرابان

وخدام بدرخانه حاضر وآماده است برخواسته[کذا] روانه شود همین قدر پول باشد، آنچه بخواهد آدمی امکان ندارد که صورت حصول نیافته باشد. باری عرابهٔ دیگری را کرایه نموده و از آنجا سوار شدیم. تمام عرض راه معموره وآبادی گلذار[کذا] وسبزه و ریاحین چنان بود که وصف آن ازجمله محالات مینماید وباید آدمی خود بچشم دیده باشد و اغلب از معموره وعرض راه جبال عالی و مرتفع میبود چنان سنگ زمین را برچیده بودند که ریگی بهم نمیرسید. کبکان بسیار درمیان مرغزار و ریاحین میبودند. خواستیم که صید کرده باشیم و تفنگی بجهت ایشان انداخته باشیم. مارامنع کردند. گفتند که هر یک ازاین کبک ها صاحبی دارد و ازکثرت خلایق درجزیرهٔ انگلتره طیور وحوش که در مزرعه و املاك هر کس است متعلق به صاحب زمین است دیگری جرأت صید آنهارا ندارد و اگر کسی عمداً صید کند باعث نزاع و ادعای صاحب ملک میشود واین معنی قرار است درکل این مملکت.

پول که باشد همه‌چیزهست

مرغها هم امنیت دارند

باری آنروز از بسکه باغ و گلذار[کذا] ومعموره و کثرت خلق وعمارات عالی و بناهای مستحکم بنظر رسید چشم ما خسته گردید و متحیر گشته نمی‌دانستیم کدام طرف نظاره کنیم وبچه‌سمت مشاهده‌نمائیم همه‌جا بهمین طریق می‌آمدیم تا قریب بدوساعت مانده بغروب آفتاب بشهری عظیم و بلدی کبیر رسیدیم بدرخانهٔ عالی رسیدیم. بجهة شام خوردن پیاده گشته بطریق خانه[ای] که نهار صرف نمودیم بلکه ده مقابله از سایر عمارات و با اوضاع تر. درآنجا بیست وپنج دقیقه توقف

کرده‌اکلی بعمل آمد. از آنجا سوار گشته هنگام غروب آفتاب بسوادی عظیم وسملکتی کبیر وسعظم مسمی به«باث»[1] رسیده.

عجایب شهری وسملکتی بچشم‌ما جلوه گر گردید که آنچه معموره بلاد دیدیم تمام از نظر محو شده، تمام کوچهای آن در عرض بفاصله دویست قدم راه، جمیعان [کذا][2] از سنگ خاره فرش کرده که میتوان از غایت لطافت و نظافت در آنجا نشسته استراحت بعمل آورد و چهار سمت آن کوچه را بجهة عبور متردّدین بطریق کوچه باغ بلند بر زمین آنرا فرش کرده بودند و دوسمت دیگر را علاحده بجهة عبوردواب قدری پست‌تر از سنگ خاره فرش کرده و خیابان وسیع دیگر را بجهة عبور دواب قدری پست‌تر، از سنگ فرش کرده که یکی بجهة ذهاب ودیگری بجهة ایاب مخصوص است وجمیع خانها ارتفاع دیوارش یکصد ذرع از سنگ خاره وحجاری درکمال امتیاز مشتمل برچهار طبقه، دریچها و منظره‌های آینه بطوری آراسته و پرداخته بودند که عقل درآن متحیر میشد و تمام دریچه ها روبکوچه در مقابل یکدیگر بازگشته سر موئی اختلاف ازهم نداشت و همچنین بام های خانها ریسمان کش سرموئی پست وبلند نبود. درهای خانها مجموع در مقابل یکدیگر چه درهای عالی وکریاس با تنقیح وبدر هرخانه اسم صاحب بیت را چاپ کرده و اسم خانه را معین نموده بودند که هوش از سر آدمی بیرون میرفت

درشهر باث

۱- Bath.

۲- درنسخهٔ اصل ومجلس: جمیعاً وصحیح است.

نمی‌دانستیم بکجا نگاه کنیم وچه مشاهده نمائیم. تمام درخانهاچ‌وبی منقشی کرده لنترها[1] آویخته که در شب تا بصبح جمیع کوچها چراغان و عکس چراغ از آنجا و از منظرها درآینه ها افتاده شخص را حیران مینمود. مارا بدرخانه[ای] پیاده کردند. خانه[ای] ملوکانه‌واسبابی شاهانه ازهرچیزوهرنوع ضروریات که میخواستی در آنجامهیاوآماده بود. باصاحب خانه قطع وفصل کرایه ومأکولات را داده هریک در اوطاقی مخصوصه نزول کرده اسبابی مختصه از فروش وظروف ومایحتاج وخدمتکار متصرف گردیدیم.

و هنگام ورود ما بمنزل شخصی از انگریز که مسمی به ولک[2] بود نزد ماآمده‌زبان فارسی‌را در کمال فصاحت‌حرف میزد. بسیارتعجب کردیم که چگونه میشود در این ولایت غربت فارسی فهم بخصوص آشنائی‌بهم‌رسد. از اوسئوال کردم که کیستی‌واز کجائی. گفت من‌مدت هژده‌سال در ایران سیاحت کرده‌ام. چندی‌در نزد عباس میرزای نایب‌السلطنه در نظام سواره سرکرده و معلم بودم و باتفاق ایلچی چهارده سال قبل ازاین به شیراز آمده روزی که سرکار فرمانفرما سوار شدند و ایلچی را تکلیف بسواری فرمودند و غلامان اسب تاخته در میدان و

انگلیسی فارسی دان

۱- فانوس Lanterne .ف.

۲- Woolock .ف. نسخه اصل و مجلس پولک وغلط واین‌همان ویل لک انگلیسی است که مدتی معلم نظام ایران و زمانی سفیر انگلیس‌در ایران بود و املای صحیح اسم اوهم Willock است.

سرکار فرمانفرما بشما گفت که اسب تاخته باشی. شما اسب کبودی سوار بوده در حین تاخت اسب شما برزمین خورد و من در آنجا بودم. روز دیگر با ایلچی بعیادت شما آمدیم. از قرار[1] معرفی خود را کرد آشنا و معروف بود. بسیار خورسند گشتیم که در این ولایت و آدم آشنا منتهای فضل الهی است پاره[ای] تحقیقات از او نموده برخی از احوال حالی و دست گیر شد.

بعد از آن درشب چهارشنبه عریضه بسرکار پادشاهی نوشته و کاغذی به لارد پالمستون[2] که وزیر دولت خارجه و هریک سهمی که خارج از دولت است مثل بعین ایلچی و قُنسل و بالیوزان به ممالک بعیده و هرکس که از خارج وارد ولایت انگلتره شود تمام محول به او است، نوشته و کاغذی هم به لارد گلنلگ[3] که وزیر دوم و مصالح امر هندوستان غرب باو محول است بعلت آشنائی فرین صاحب جنرال شام نوشته و از آمدن خود اولیاء دولت را خبرداده.

اما مضمون عریضهٔ پادشاه چنین: «اعلیحضرت سلیمان حشمت پادشاه جم‌جاه فلک بارگاه‌ظل الهی رااز جمله نیازمندان و ارادت کیشان است. برطبق ارادت معروض رأی امنای دولت قاهره میدارد که پس از

عریضه نگاری بپادشاه انگلیس

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: از قراری که.

۲- لرد پالمرستون Lord Palmerston وزیر خارجه. ف.

۳- Glenelg. ف. نسخهٔ مجلس: بدون لام دوم و قبلا هم بصورت نسخهٔ مجلس نوشته شده است.

وفات خاقان خـُلد آشیان و اختلال اوضاع مملکت ایران که البته بسمع اقدس شهریاری تفصیل آن رسیده است این ارادت کیش محل توقف و مصلحت توطن را درآن مملکت ندیده شوق شرفیابی این دولت علیه و قوت طالع فیروزی مطالع این شوکت بهیه سبب شرف اندوزی حضور سلطانی گشته راهنمای فیض حضور باهر النور گردید. پس ازیک سال متجاوز که متمنی این مطلب عظمی و استفاضه کبری میبود لله‌الحمد و المنه از اقبال بیزوال حضرت شهریاری اکنون که چهار شنبه هشتم شهر صفرالمظفر است به باس رسیده چند روزی درآنجا درنگ نموده خواجه اسعد ترجمان فرستادهٔ خودرا بجهة اذن شرفیابی حضور عدالت دستور قبل از خود بحضور فیض گنجور خسروانی فرستاده که بهرقسم احکام علیه از مصدر سلطنت بمفاخرت این مخالصت آیت شرف صدور یابد از آن قرار معمول داشته تخلف از حکم محکم ننماید».

و مضمون کاغذ لارد پالمستون این: «اجل الکبراء العظام و اعزالعظماء الکرام ناظم المهام الانام را بقواعد محبت و رسوم مودت اعلام میدارد که در این وقت سعادت ازلی و محاسن فطری ما مقتضی شرفیابی این دولت با شوکت مهر انجلاء آمد از مملکت ایران قاصد این سامان گردیدیم اکنون که هشتم شهرصفرالمظفر است در مدینه باس نزول نموده بجهة صدمات وافسردگی احوال چند روزی را در باس بنای توقف گذارده و بجهة اذن شرفیابی حضور عدالت دستور پادشاه جم‌جاه سکندر دستگاه ظل الهی خواجه اسعد باش ترجمان خودرا روانه نزدآن

عریضه‌نگاری بوزیر امور خارجهٔ انگلیس

محبّ حقیقی داشته و عریضه بحضور اقدس شهریاری نگاشته که در محل خاص بتوسط آندوست مودت اساس از نظر همایون مهر قیاس اعلی گذرد و بهرقسم که رای مملکت آرای خسروانی بدان قرار گیرد و بهر مکان که مقرر دارند شرف حضور ساطع النور میسور گردد وازاینکه آندوست وزیر دول خارجه و این مهمات بحسن تدبیر و صفای ضمیر آن جناب محول وحواله میباشد بهرقسم که مصلحت دانند صلاح وصوابدید احوال رابنگارند انشاءالله زمان ملاقات قریب است زیاده قلمی نمیشود».

عریضه نگاری بوزیر هندوستان

و کاغذ لارد گلنلگ برین طریق بود: «دبیر عطاردشیم[1] وشیر مشتری ضمیر اعظم محبّ اجل[2] اکرم افخم بعد از مراتب دوستی ومحبت اظهار و اعلام میدارد که نظر باقتضای آسمان و مقادیر زمان واشتیاق ادراک حضور عدالت دستور زبده سلاطین جهان پادشاه انگلستان و هندوستان عبور ما باین سامان افتاده تفصیل حالات را شنیده و خواهند شنید. مجملی از مجاری احوال اینکه دراین اوقات که عشر اول شهر صفرالمظفر است الله‌الحمد بعداز طی مسافت بر[3] و بحر با اشتیاق بی‌اندازه در شرفیابی حضور شهریار سکندر فر وارد مدینهٔ باس شده. اگرچه شوق شرفیابی آن دولت علیه و شوکت بهیه زیاده از اندازه میباشد و لیکن بسبب ناسازگاری آب و هوا و انقلاب دریا اندکی خسته و افسرده گشته چند روز در باس بنای توقف را گذاشته و برسوم مخالصت وقانون ارادت بجهة اذن شرف اندوزی بساط سلطنت وادراك خدمت شهریاری

۱- جمع شیمه: خلق خوی عادت. ف.

خواجه اسعد باش ترجمان خودرا با عریضهٔ نیازمندی به پایهٔ سریر شهریاری ارسال داشته که در هرمکان و بهر مقام که مقرردارند دریافت این فیض عظمی گردد و از اینکه نیکوئی فطرت و محاسن فتوت آن محبّ دربارهٔ عموم خلق جهان خاصه دولت بهیّه ایران و مملکت هندوستان مشهور و مشتهر دوران بود لهذا محبّتی غایبانه و مودّتی بی اندازه در قلب مودّت اسلوب از آنجناب ظهور نموده و بدین دو کلمه مکتوب متذکر خاطر محبّت ذخایر گردیدیم یقین است که از وفور محبّت و غایت الفت مهمان پذیر خواهند بود. چون زمان ملاقات قریب است بهمین قدر اکتفا رفت».

خلاصه بعد از نگارش نوشته جات یوم نهم خواجه اسعد باش ترجمان روانه شد و خود با وصف اینکه زبان ایشان را نمیدانست و ایشان زبان ما را نمی‌فهمیدند بعسرت تمام در آن خانه توقف کرده منتظر اخبار میبودیم واز غرفه های روبکوچه و بازار تماشا کرده خلقی غریب و کثرتی عجیب از مرد و زن بنظر ما میرسید. محشری از وفور خلایق دیده شد و در آن روز از صبح تا شام حساب که کردیم[1] از همان کوچه که منزل ما بود دوهزار ودویست و پنجاه و پنج گاری و عرابان آمدند و بخلاف یک هزار و نهصد وهشتاد عرابان رفتند. از کوچه های دیگر نیز بهمین قسم تردّد میکردند و طرف عصری در آن منظر نشسته بودیم و تماشای عرابان و خلق را مینمودیم که اسبی را بر ارابه بسته و قنطاسی که بقدر سیصد

تماشای شهر

ا- نسخهٔ اصل ومجلس: که حساب کردیم.

چهارصد من تبریز آب میگرفت در روی عرابه حمل کرده‌اند و در آخر عرابه آهنی را کشاکش مجوف نصب کرده و آن آهن را مشبک قرار داده‌اند. در اول کوچه که شخص سقا رسید پیچی از آن قنطاس پیچید. آب افتاد در آن آهن مشبک و اسب را تاخته از اول کوچه تا آخر کوچه را بطریقی سهل آب پاشی نموده آنهمه مسافت را که نهایت تحیّر بهجت[1] مابهم رسید تمام شهر را روزی دونوبه صبح وعصر بدان قسم آب پاشی مینمودند و در عقب آن چند عرّابه دیگر آمده خاک کوچه هارا بالتمام برداشته بار عربان نموده جمعی فراش آمده و جاروب کرده در دقیقه تمام کوچها را بطریقی نظیف ولطیف نمودند که غباری در آن سنگ های آینه کردار بهم نمیرسید.

آب و جاروب کوچه ها

یوم پنجشنبه دهم نیز معلوماتی نبود مگر اینکه جمیع خلایق آنشهر بقدر پنجهزار نفر خلق در پای عمارت ایستاده از صبح الا [کذا] شام که ما را تماشا کرده باشند[2] و بجهة اینکه اطفاء نظارهٔ ایشان شود و چندان مارا دردسر ندهند گاهی بنوکرها میگفتیم که از درخانه بیرون رفته قدمی چند راه رفته باشند. بمحض بیرون آمدن ایشان از درخانه بقدر بیست هزار خلق از مرد وزن اجماع نموده وچنان عرصه را تنگ کرده که مجال توقف ندیده ناچار مراجعت بخانه میکردند. خلاصه روز ها بتماشای بازار و عبور خلایق را از هر قسم نظاره میکردیم و شب ها

شاهراده ها درمعرض تماشا

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بجهت و این صحیح است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: ومارا تماشا میکردند.

چندنفر از آشنایان و خوش طبعان جوانان انگریز بمنزل ما آمده طالب زبان فارسی بودند. قدری آنشب را بهم صحبتی ایشان از تعلیم لغت فارسی و زبان انگریزی معلم ومتعلم بودیم و لغات مذکوررا از طرفین کتابت مینمودیم و هرچیزرا بحرکت اعضاء حالی یکدیگر می کردیم وازآن حرکات خنده ها بظهور میرسید . عالمی داشت.

دیدار و تماشای زنان

و یوم جمعه یازدهم بازبهمان قسم در پای آنعمارت بجهت تماشای ما اجماع از زن و مرد نموده وما از انفعال خودرا پنهان نموده بعضی اوقات بجهت ضروریات ازجای برمیخواستم [کذا] گوشهٔ کلاهی که ازپس آئینهٔ عمارت مینمود، دههزار خلق بهوای گوشهٔ کلاه نگاه کرده متحرك میشدند عاقبت الامر کار ازپستی به بلندی کشید.

جمعی از نسوان دسته دسته بربالا برآمده بمنزل ما میآمدند مارا تماشا می کردند و مانیز بمضمون •

تشنه گان [کذا] گرآب جویند ازجهان آب هم جوید بعالم تشنگان

ایشان را تماشا میکردیم و تلذذ حاصل مینمودیم و هریك را بطور خودشان مرحبائی گفته تعارفی بظهور میرسانیدیم . طرف عصری در خانه نشسته بودیم، هنگام غروب آفتاب ازشرق خانه آفتابی تابان طالع ولامع گردید . از نظارهٔ آنجمال بی مثال و طلعت آن رخسار مهر آثار چنان بی خود ازکار گشتم[1] که گفتی از وجودم اثری نه وا زملاقات آن ماه تمام همچنان بی خبرماندم که گفتی ازبودم خبری نه:

۱ـ نسخهٔ مجلس: بی‌خودوار گشتم.

نگار من چه درآید به خندهٔ نمکین

نمک زیاده کند بر جراحت ایشان[1]

چه بودی از سرزلفش بدستم افتادی

چه آستین کریمان بدست درویشان

بی اختیار بمحض ملاقات آن آفتاب صفات ازجای برخاسته آنچه لوازم تعارف و تکلف بود بجای آورده قدرت صانع بی‌الت را[2] در حالت چشمهان فتّان آن دختر ترسا ملاحظه مینمود. نزدیک اینکه دلم زارو کارم از کار شود. باز به‌پای مردی عقل و قوه نفس لوّامه‌امساك در نظاره نموده باخود می گفتم که : دیدار ماه‌روئی

بهیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار

که برّو بحرفراخ است وآدمی بسیار

گرت هزار بدیع الجمال پیش آید

به بین و بگذرو خاطر بهیچ یک مسپار

باری ساعتی نشسته برخاست[3] :

اوچه تیرآمدو از بار غمش من چه کمان

زان چه بنشست زمانی بکنارم برخاست

ودر آنشب :

بیاد روی گلفام گل اندام همه شب خار دارم زیر پهلو

۱- درهرسه نسخه چنین است - صحیح ریشان ۲- نسخهٔ اصل بی‌الت و نسخهٔ مجلس بی‌آلت. ۳-در ترجمه تصریح شده که پریچهر دختر کاپیتنی در East indies می‌باشد .ف.

یوم جمعه یازدهم و شنبه دوازدهم و یکشنبه سیزدهم ودوشنبه چهاردهم معلوماتی سوای نظاره کنان و نظاره شدن عیسویان ودختران ترسایان نبود . متصل بهم از طلوع آفتاب تا چهارساعت از شب گذشته دقیقه [ای] نبود که درپای آن عمارت کمتر از پنجهزارزن و سردبجهت تماشای ما نباشند و آنچه از خواص خواتین بودند اذن دخول حاصل کرده فوج فوج دست بدسته نزول در منزل ماسیکردند . بیکدفعه هزار کوکب رخشان درخانهٔ ما درخشان می گشت . قوهٔ باصره نمیدانست کدام یکی‌را بذائقه ملاقات سپارد و لامسه در مصافحه دستان بلورین وسواعد سیمین متحیر میبود که بچه دستان داستان‌بازد[1] . اذن دخول

پنجه با ساعد سیمین نتوان افکندن

غایت جهل بود مشت زدن سندان‌را

وقوهٔ حافظه که چندی چون گدایان سامره درعدم نظارهٔ جمال نکورویان عاطل و افسرده میبود ، درآن‌وقت در حفظ آن تمثالهای بی مثال و ذخیرهٔ آن جمالهای پرغنج ودلال بستوه و ملال آمده و مردد بود که چه نوع از دلربائی آن دلبران مهوش‌را ضبط نماید :

بچه عضو تو زند بوسه نداند چه کند

برسرسفرهٔ سلطان چه نشیند درویش

و حس مشترك از اشتراك و اجتماع آن کواکب تابان نزدیك

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس سازد .

بآن بود که ازمشارکت حواس اربعه [کذا] مفارقت گزیند و به زنار زلف دل‌آویزشان آویزد و متخیله هردم از تصور صورتی و تأمل در جمالی همی گفت :

غرق درعالم نظربازی

هرگز اندیشه نکردم که تو بامن باشی
چون بدست آمدی ای لقمهٔ ازحوصله بیش

و قوهٔ متصرفه از تصرف در خط وخال و غنج و دلال آن مه‌رویان بی‌مثال به عجز خوداعتراف نموده :

خط و خال وزلف و کاکل مژه با کمان ابرو
همه جا بجا فتاده همه با صفا نشسته

واز آن مه‌رویان هریک اسامی خودرا گرفته باورقی با هزار گونه نقش و نگار نگاشته تمنا نموده که ما نیز اسم خودرا نوشته بایشان داده و ما اسامی ایشان‌را ضبط نموده و ایشان اسامی مارا .در آن اندك روز چند هزار اسامی نزدما جمع‌شده .

باری ایام توقف در باث بهمین‌قسم از صبح تا چندساعت ازشب گذشته مشغول میبودیم و عصر یوم مذکور کلیسیائی قریب بشهر آتش گرفته هرقدر اهل شهر اجماع نموده خواستند اطفاء آن اشتعال را نمایند میسرنگشت تا روز دیگر میسوخت و یوم سه شنبه پانزدهم نیز بدین دستور گذشت .

و یوم چهارشنبه شانزدهم از خواجه اسعد نوشته رسید که بعد از ورود و ملاقات،وزراء از ورود شما خرسند گشته اکنون متحیرند که

جواب مأيوس كننده

چگونه اظهار محبت و مراسم تعارف که لایق شأن شما بوده بظهور رسانند انشاءالله عنقریب مراجعت خواهیم نمود وکل وزراء و اهل کانشل[1] مملکت فرنگ بعلت اتحاد با محمد شاه در کارشما متحیرومتفکر گشته‌اند و در مشورت میباشند که چگونه جمیع میانهٔ دوستی وحمایت شمارا نمایند. از مضمون کاغذ باش ترجمان بسیار بسیار متفکر گشته ندانستم که با وجود اینهمه زحمات وطی مسافت اگر خدای نخواسته بی‌ثمرباشد آمدن باین مملکت چگونه خواهد شد و بچه روی مراجعت نمائیم وبکجا رویم زیاده از حد فکرنمودم. آنشب را تا صبح اززیادتی خیال وصدمات تصور دورودراز خواب نرفته.

ملاقات با بلین صاحب

یوم پنجشنبه هفدهم بلین[2] صاحب که بالیوز بندربوشهرمدتی بود آشنائی کلی از قدیم داشت آمددر «باث» و مارا ملاقات نمود. ازملاقات بلین صاحب مسرور گشته ازکیفیت احوال از وی سؤال کردیم. او نیز بهمین قسم جواب داد که باوجود خصوصیت با دولت محمدشاه مشکل است که مقصود شما بعمل آید و موافق شأن شما رفتار کنند. این صحبت بر اضطراب ما افزوده بایکدیگر مشورت میکردیم. اعتقادی او چنین بود که جواب نوشتهٔ مارا نخواهند داد از صحبت بلین صاحب نه اینقدر ملول و متأثر گردیدیم[3] که توان شرح نمود[4]. بعد از رفتن بلین صاحب

۱- Council.ف. بمعنی هیئت‌وزراء ۲- Blane درنسخهٔ مجلس «ملین»

۳- نسخهٔ نفیسی ومجلس: ملول گردیدیم و متأثر شدیم.

۴- نسخهٔ نفیسی ومجلس: شرح دادم.

خواجه اسعد باش ترجمان وارد گردید . لارد پالمستون وزیر دول خارجه جواب نامهٔ ما را نوشته فرستاده بود . مضمونش اینکه از ورود شما بسیار مسرور شدیم انشاءالله تشریف فرمای لندن شده مرا بخدمت خود احضار فرمائید و هرحکمی باشد به بنده فرمایش شود .

این جانب بعلت اینکه گاه باشد موافق شأن ما بعلت خصوصیت با محمدشاه رفتار نکنند رفتن خودرا قبول نکرده کاغذی در جواب نوشتهٔ لارد پالمستون نوشته برادر مکرم والی را روانه نموده و خواجه اسعد هم در خدمت بوده ایشان کرده[1] در شب شنبه هژدهم[2] روانه لندن گشته که اگر برادر معزی الیه اطمینان در محبت و حمایت آن دولت بهم رساند این جانب بلندن رفته و الا وارد لندن نشده و از همان راه بدولت دیگر رفته باشم[3] .

فرستادن والی بلندن

یوم یکشنبه نوزدهم در منزل تنها نشسته بقانون هر روز جمعی از نسوان انگریز بدیدن آمده از آنجمله مسزلکس[4] که زنی در نهایت جمال و کمال بود پس از ورود واظهار محبت بی شمار مرا بخانهٔ خود وعده خواسته و این جانب بعلت دلگیری ابتدا قبول ننموده بعد که مشخص شد این دختر از دختران کبرای انگریز میباشد تمکین بخواهش نموده

دعوت یک خانم اعیان انگلیسی از شاهزاده

۱- نسخهٔ مجلس: این دو کلمه را ندارد. ۲- نسخهٔ مجلس: هجدهم
۳- نسخهٔ مجلس: باشیم. ۴- نسخهٔ نفیسی و مجلس: مستر و غلط است.

روزانهٔ دیگر که یوم دوشنبه بیستم باشد بخانهٔ او بر عرابان سوار شده رفته پس از ورود بخانه آنچه لوازم محبت و مهربانی بود ازآن ماه‌تابان بعمل آمده و طالب شد که این جانب سوار بر عرابان وی شده باتفاق یکدیگر بتماشای سایر بساتین رفته باشیم. قبول نموده سوار عرابان شده بچندین بستان بجهة تماشا برده که هوش از سرما بدر رفت. الحق زیاده از حد منظم بود آن بساتین و از جمله غرایب اینکه هر گلی و گیاهی و هرنوع میوه که در فصول اربعه دراقصا بلاد عالم میشد در آن بساتین درنهایت طراوت بهم میرسید.

بعضی از میوه‌ها از قبیل خربوزه و گیلاس و کرچه[1] وشلیل که در ملک اصفهان دیده شده‌بود در این بستان بهتر از آن میوه‌ها بنظر رسید و سرکبات در نهایت لطافت دیده شد. نهایت تعجب را نمود که این چگونه میشود که در چنین فصلی خربوزه ونارنج وآنگهی در ملک انگلتره که نهایت سرحدیت را دارد چگونه جمع میشود ودراین تحیر بوده‌بعد که سبب آنرا استفسار نمودم جواب گفت که میزان حرارت و برودت هوای هرمملکت را در هرفصلی از فصول مشخص نموده که بجهة هوا این گونه میوه‌ها وگل‌ها میروید و این مکانها بجهت این میوه‌ها ساخته شده. درجه هوا[2] در هریک از این بساتین گذارده و بقدر کفایت ونمو نباتات همانقدر آتش نموده وازحرارت آتش آن گلها و میوه‌ها بهم رسد

۱- در نسخهٔ مجلس کوجه هم خوانده میشود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: میزان‌الحراره.

چنان بنظر رسید که در هرفصلی از فصول هرنوع میوه که انسان میل نماید در نهایت طراوت بهم‌میرسد وهرقسم گلی از گلها که تصور کنند در هر فصلی از فصول در آن بستان موجود میباشد.

خلاصه‌آنروز صبح تا الی‌قریب بغروب‌آفتاب[1] میهمان‌آن‌زن‌میهمان دوست بوده الحق زیاده از حد مهربانی نمود. مغرب‌سوار عرابان شده مراجعت بخانهٔ خود کرده.

گزارش کاروالی

گزارش‌ورود برادر مکرم والی اینکه: پس از ورودوالی بلندن[2] در خانه منزل گرفته مکنیل‌خان[3] ایلچی که پانزده‌سال در ایران بایام[4] خاقان مغفور ایلچی‌بودو لغت فارسی‌را درست حرف میزد و این روزها مجدداً ایلچی‌شده‌بخدمت محمدشاه میرفت‌بمحض‌اطلاع از ورودبرادر مکرم والی بدیدن برادرمعزی‌الیه والی[5] آمده ازهرجهت وهرمواد‌برادر معزی‌الیه‌اورا مجاب‌ساخته قرار براین داده‌بقدر قوه سعی‌درانتظام‌مهمات ما نماید و عصریوم شنبه نوزدهم که‌لاردپالمستون به دارالحکم‌نشسته بود و مکنیل‌خان‌نزداو حضور داشت والی‌نوشتهٔ این‌جانب‌را در جوف نوشته[ای]از خود گذارده بمصحوب خواجه‌اسعد ارسال نزد پالمستون داشت. بعداز اطلاع پالمستون از مضمون کاغذ واطلاع اینکه‌نیت‌ما برفساد امرایران نیست بسیار مسرور گشته‌وعده داده‌بود که‌فردا‌بخدمت والی خواهم‌رسیدواحکام‌ایشان‌را خواهم‌شنید.

۱- نسخهٔ‌اصل الی‌قریب بمغرب. نسخهٔ مجلس‌الی‌مغرب.

۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: ورودبلندن. ۳- Mac Neil Khan .ف.

٤-نسخهٔ‌اصل ومجلس: درایام. ٥-نسخهٔ‌اصل ومجلس: این کلمه‌راندارد.

و یوم یکشنبه بیستم قبل از ظهر بعضی از امراء و شرفاء بدیدن برادر معزی الیه آمده بعد از ظهر لارد پالمستون بمنزل والی نزول نمود آنچه لازمهٔ تعارف بود معمول داشته و برادر معزی الیه لوازم تلطف را بعمل آورده ، بعد از طی تعارف بنای صحبت در میان آمده فیمابین گفتگوی چند که تحریرش باعث تطویل کتاب است در میان آمده خلاصه اینکه لارد پالمستون بوالی گفته : شما از ابناء ملوك میباشید و زبدهٔ ملك زادگان هستید و پاس مملکت و دولت شما را زیاده از دولت خود منظور داریم[1] اگر أری شما نیز مقرون بمصلحت دولت ما است که قدم شما بر چشم بقدر قوه در انجام مهمات شما خدمت پادشاه ایران خواهیم کوشید واز خود نیز در هرباب امساك و مضایقه نداریم و چنانچه سوای مصلحت مطلبی باشد ما راضی به فتنه و اغتشاش مملکت ایران نخواهیم بود .

نمونهٔ سخن سیاسی

برادر مکرم در جواب وزیر جوابات کافی تقریر نموده عاقبت امر مجلسشان ختم باینجا شده که ما را بادولت محمد شاه رفع خصومت و نزاع بوده دولت انگریز درمصلحت وحمایت ما کوتاهی نکنند ومقررشد که یك نفر از اعیان وایلچیان را در خدمت برادر معزی الیه شب وروز گمارد[2] . خدمتی که باشد باو رجوع شود و جواب نوشتهٔ این جانب را نوشته ارسال دارد . آن روز در میان برادر مکرم والی ولارد پالمستون وزیر دول خارجه باینجا ختم شد .

قرار مصالحه بامحمدشاه

۱- نسخهٔ اصل : میداریم . مجلس : میدارم .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه را ندارد .

و یوم دوشنبه بیست ویکم و سه شنبه بیست ودوم وچهار شنبه بیست و سوم نیز برادر معزی‌الیه در آنجا توقف نموده هرروز وزراء و اعیان مملکت و بزرگان دولت بدیدن اوآمده انواع تعارفات رابظهور میرسانیدند ومسترفریزه[1] که یکی از بزرگان دولت‌میبود و درعهدخاقان مغفور فتحعلی‌شاه‌بایلچی گری[2] آمده بایران واندك اطلاعی از لغت‌فارسی داشت بخدمت برادر معزی‌الیه‌آمده از جانب دولت خواهشمند گردید که از اینکه سرکار شاهزاده میهمان ورسیدهٔ[3] دولت میباشد لازم‌است که در خانهٔ پادشاه بمنزل کرده باشند و دولت بمقتضای میهمانداری نسبت بایشان معمول دارند. بنا براین خانه بجهت شاهزاده معین شده و عربان بجهت ضرورت موجود و مهیا میباشد و خدامی چند ازنسوان و رجال بجهت خدمات معین گشته، برادر معزی‌الیه در آنجا نزول نموده پادشاه «هولنده»[4] که از برادر خود مکدر شده بود بلندن آمده بود و

میهمان‌داری فریزر

۱- این شخص James Baillie Fraser است که چندین کتاب راجع به ایران‌تألیف کرده ازجمله کتابی بنام: Narrative of the Residenec of the Persian Princes in London که درآن‌تفصیل میهمانداری‌خودش را از مؤلف این کتاب و برادرانش شرح می‌دهد.ف.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی‌این کتاب نوشته‌است: که به‌مأموریت‌محرمانه‌به ایران اعزام‌شده‌و این‌صحیح تراست.ف.

۳- در نسخهٔ مجلس : نورسیده.

۴- نسخهٔ مجلس : هولند.

شاهزادهٔ «ناپولی»[1] که نیز درلندن بود درطرف خارجی از آن عمارات[2] منزل داشتند. بعداز و رود مکرم برادر[3] والی **سرکروزلو**[4] که دربیست سال قبل ازاین در زمان شاه مرحوم به ایلچی گری ایران ازراه بندربوشهر آمده بود وسرکار فرمانفرما ونواباِن علیه و عالیه کمال محبت ومهربانی را درباره مشارالیه و حرم او فرموده بودند و ما هریک را باسم و رسم میشناخت بدیدن برادر مکرم آمده بسیار بسیار از ملاقات ایشان محظوظ گشته بایکدیگربسیار صحبت از قواعد ایران ومطالب فیمابین بایکدیگر داشته نوکرهای سرکار فرمانفرمارا باسم ورسم میشناخت تحقیق احوال هریک را نموده بعداز صحبت برخاسته روان شد.

ملاقات والی باسر گور اوزلی

بیان نموده بود که حق محبت های سرکار مرحوم فرمانفرما در ذمهٔ من بسیار است. انشاءالله خدمتی که از من برآید کوتاهی نخواهم نمود.

یوم پنجشنبه بیست و چهارم مستر فریزر نزد والی آمده بیان نمود

۱- در ترجمهٔ انگلیسی معکوس است. برادر پادشاه ناپل که با برادرش اختلاف پیدا کرده وپادشاه هولند و ولیعهدش که بعنوان دیدن به انگلستان آمده بودند درآن میهمانخانه که نامش «Mivart's Hotel» بوده سکنی داشته‌اند ترجمهٔ انگلیسی صحیح تر بنظر میرسد. زیرا این قبیل اطلاعات را مؤلف کتاب از مترجمش کسب مینموده. ف.

۲- منظور عمارات وآپارتمان جداگانه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: برادر مکرم.

۴- Sir Gore Ousely

که قاعدهٔ این شهر میباشد که از قدیم بجهت پرستاری و معیشت فقراء و اطفال یتیم معین کرده‌اند ودر عرض‌سال یک روز مقرر و موقع است که اطفال‌را در کلیسیای بزرگ جمع نموده‌پادشاه،وزراء،و اغنیای دولت‌را با شرفای مملکت، اناث‌وذکور در آن مجمع حاضر گشته بذل وانفاق‌به فقراء وایتام میکنند[1] و امروز آن روز موعوداست. اگر بخواهید تماشائی کرده باشید.

برادر معزی‌الیه قبول نموده و در عرابان نشسته ورفت آن‌مجمع عظیم‌را تماشانموده وتفصیل این‌اجمال آنست[2] که‌درتمام جزیرهٔ‌انگلیتره[3] در هر محله چه در مدینهٔ‌لندن ، چه خارج از شهر ، در هرآبادی خانهٔ مخصوص فقرا و ایتام‌ساخته‌اند .و هرجمعی از اطفال‌راقیّمی بجهت آنها معین کرده‌اند که در عرض‌سال‌متکفل احوال ایشان میباشد و درسالی یکدفعه درهفتم‌شهرحزیران[4] در روز معین قرار است که از هرجابمدینهٔ لندن اجماع نموده هریک ازقوّام‌اطفال خودرا یک‌نوع از لباس پوشانیده با سرهای برهنه و بوضع خوش ایشان‌را یک قد و یک ترکیب ازدختر و پسر جور نموده بطریق نظام سرباز خود علمی در دست از پیش روی اطفال روان میشود تا از هرجا اجماع درآن کنیسه[5] میکنندوازابواب‌آن کنیسه داخل میشوند.

مراسم جمع آوری‌اعانه برای‌اطفال یتیم

۱- نسخهٔ دیگر: می کنند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: و تفصیل از اینقراراست.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: انگلتره.

۴- در ترجمهٔ انگلیسی ۷ ژون تصریح شده. ف.

۵- کلیسیای سنت پل لندن. ف.

و وضع آن کنیسه جائی است که بنائی عالی مشتمل برحجاری و نقاری چند که دیدهٔ عقل از تصورش خیره میگردد. اشکال چندازانسان وحیوانات غریب وطیور عجیب از سنگ در بالای آن کلیسا ودراطراف آن کنیسه نقش ونقاری نموده‌اند که تاشخص نبیند امکان تصدیق نخواهد داشت و آن کنیسه مشتمل بر چهار ضلع است و هرضلعی دویست قدم راه طولش وپنجاه قدم عرضش میشود و ارتفاع آن عمارت یکصدوپنجاه ذرع میباشدواز طرف اندرون کنیسه ازپای دیوار تا بالای گنبد مکانهای بسیار خوش بجهت نشستن مردم از چوب های بسیارخوشرنگ که بهتر ازآن در صفا ونزاکت تصور نباشد[1] مکانی درست نموده‌اند که ازخارج کنیسه هرطرفی از اطراف بآن بیوتات راه دارد که میآیند و بر اطراف آن دیوارها از روی زمین تا قریب به گنبد درچهل مرتبه بر روی یکدیگر می‌نشینند و سطح آن کنیسه رااز ماهوت فرش کرده معجرهای بسیارخوش[2] باقسام مختلفه ازچوب ساخته و برروی چوب[3] ماهوت خوش رنگ کشیده‌اند و هریک از معجرها را بقدر اینکه از دوطرف بیست نفر پهلوی یکدیگر بنشینند برصندلی بسیار خوب نشسته و مکان های مخصوص به بنات و ابنای ملوك و نسوان وزراء و امراء و اشراف مملکت است.

وصف کلیسای سن‌پول

ابتدا اطفال ایتام را بهمان لباس های مخصوص در غایت‌لطافت و طراوت دسته به دسته یک قدویک لباس‌آورده دور تا بدورآن مراتبی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : نمیشود.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : قوی.

۳- نسخهٔ دیگر : خوب.

که بر دیوار کنیسه مرتب ساخته‌اند و[1] مینشانند وسایرخلایق بالاتر از آن اطفال مینشینند. از سطح زمین تاحجاری گنبد کنیسه چنان ترتیب و قرینه می‌نشینند که بحز تصور، تصویر نمی‌توان نمود. بعد از آن هریک از اکابر و شرفای مملکت از زن و مرد که می‌آیند در کلیسیا از کشیشان و پیشوایان مذهبشان اذن دخول حاصل کرده داخل می‌شوند.

کشیشان وقسیسان هریک خود را بطریقی عجیب ونوعی غریب ملبّس ساخته در کنیسه ایستاده‌اند و بر دست یک نفر سینی [ای] ازطلا بر در کلیسا ایستاده است هر کس که داخل میشود بقدر قوه واستطاعت پولی بجهت اطفال ایتام مذکور در سینی انداخته میگذرد ودرمکان خود رفته می‌نشینند. بعداز اینکه هر کس بجای خود رفت وقرار گرفت سازی بسیار عجیب و عظیم که مسمی به «ارغنون» باشد وآواز آن ساز مسافتی بعید میرود، آن سازرا بنوای مسیحی نواخته آن اطفال باهنگی بسیارخوش مطابق برآن نغمهٔ ساز فقراتی چند از داود نبی‌علیه‌السلام مشعربرترحم احوال فقرا و ایتام می‌خوانند و چنان مطابق کرده اند ساز و آوازرا که هیچکس فرقی در میانهٔ آواز و صدای ساز نمی نماید. قدری که بر این نوع، آهنگ مسیحی وآواز عیسوی خواندنداز نوا خاموش میشوند. بعد از آن خطیبی در بالای سلّمی بلنداز ماهوت رفته فقراتی چند مشعر بر رعایت فقرا و دست گیری ضعفا از«انجیل» و«زبور»[2] تقریر می کنند. بعد

ترتیب تقاضا وپرداخت پول

آواز وخطبه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: واوندارد. ۲-زبور: کتاب داود پیغمبر. ف.

از خطبهٔ خطیب باز ساز ارغنون را بآهنگ در آورده آن اطفال مطابق ساز چنان آوازها را[1] در یکدیگر انداخته و میخوانند که هوش از سر آدمی بیرون رفته ، از حالت طبیعی بیرون میرود . از ملاحظهٔ آن جمال های بی حجاب و استماع آن آواز واطراب حالتی غریب برآدمی دست میدهد که ضبط خودرا نمی‌تواند کرد .

قسمت اطفال

البته درآن روز در کوچه های لندن سوای اشخاصی که آمده اند به پای خود ، بیست هزار گاری مال شرفا و عظمی[2] ولایت بر اطراف آن کنیسه ایستاده میشود و محشری ظاهر خواهدشد وبعداز انفاق بزرگان برآن اطفال، تنخواهی که جمع شده قسمت برآن کودکان می کنند . هریک که بحد تکلیف وتمیز رسیده آن تنخواه‌را سرمایه کرده بکسب مشغول میشوند واینکه هنوز قابل اکتساب نیست آنمایه را بجهت او معیشت میکنند تابحد رشد رسیده .

والی درتماشا خانه

غرض درآن روز برادر معزی الیه سیاحتی معقول نموده و ازآنجا بمنزل مراجعت کرده ، درآنشب اخبار دادند که در مکانی از آن شهر درهنگام غروب آفتاب تا پنج ساعت از شب گذشته اوضاع طرب خواهد بود . برادر مشارالیه بعداز مغرب در آن تماشا گاه[3] حاضر گشته .

کیفیت آن خانه چنانست که آنشخص شعبده باز وملاعب را خانه‌ایست

۱- نسخهٔ مجلس : آوازها .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : عظمای و این صورت صحیح است .

۳- اپرای لندن. ف .

بسیارعالی وبوضع غریب[1] آن عمارت رابنا نهاده‌اند که‌سطح زمین تاسقف عمارت مجموع غرفات و حجرات از چوب ساخته روپوش های[2] ماهوت در غایت لطافت بر روی تمام سقف دیوار[3] آن عمارت کشیده‌اند وبردر هرغرفه چهل‌چراغ[4] که مشتمل بر پنجاه چراغ میباشد آویخته واطراف آنهارا نیز چراغهای مختلف افروخته درقبهٔ‌آن عمارت چهل‌چراغ بزرگی آویخته‌اند که چهارصدچراغ دارد که هریک پنج‌شعله‌از آن زبانه‌میکشد و مجموع این‌چراغها لوله دارد که همگی متصل به لوله‌ای میشود بردرب خانه و پیچی درآن لوله قرار داده اند که بمحض اشاره بر آن پیچ ،این چندهزار چراغ یکدفعه خاموش میشود که درآن عمارت‌چشم چشم نمی‌بیند . باز بمحض اندکی حرکت ، همگی مشتعل شده چشم شخص از روشنائی خیره میگردد وجمعی از دختران ماه طلعت که در نظارهٔ جمالشان آفتاب تابان خیره میشود و فرقه [ای] از پسران خوش صورت که ماه درخشان از مشاهده تمثالشان تیره می گردد درآن مکان معین میباشند .

وصف‌چراغ گاز

مغنّیان‌ومطربان‌چند درآن خانه به‌نغمه پردازی وبازیگری مشغول میباشند که از نوای جانفزایشان دل بی‌نوایان بی‌تاب و توان گشته وازمشاهدهٔ غمزات[5] ونزاکت‌حرکات‌آن دلفریبان هزار مثل‌شیخ صنعان ایمان خودرا باخته :

یادی ازشیخ صنعان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : و بوضعی غریب . ۲-نسخهٔ اصل ومجلس: روپوش های . ۳-نسخهٔ‌مجلس: ودیوار . ٤-نسخه مجلس: چهل چراغی .
٥- نسخه دیگر : غمرات.

خم زلف تو دام کفر و دین است　　نگارستان او یک شمّه این است

بهزار قسم اسباب طرب که از تعداد آن قلم دوزبان عاجز است در آن مجلس فراهم آمده .

آن شخص صاحب خانه که بنای بنیاد طرب را دارد، شبی از شب های هفته را معین کرده اقسام بازی و ملاعبهٔ خود را مجلس به مجلس نوشته در چاپ خانه چاپ میکند . یحتمل که بیست هزار کتاب دریک روز چاپ میشود و نیز در ورق اخبار چاپ خواهد شد که در فلانه شب و فلانه خانه اوضاع طرب خواهد بود . تمام خلق که ورق اخبار را میخوانند از آن اوضاع مطلع گشته هر کس بخواهد درآنشب بدر آن خانه حاضر میشود و یکی از آن کتاب های چاپ را خریده همراه میآورد که هر صورتی را بداند که شبیه چه کس است . بعد از آن که بدرخانه رسید پولی معین کرده اند که باید بدهد و داخل آنخانه شود و بعد بقدر قابلیت پولی که داده مکانی از آن مناظره باو داده میشد .

و در آن خانه زیاده از پنجاه هزار زنان ماه روی و دختران دوشیزهٔ خوش خوی در آن غرفات و مناظر هریکی آفتابی از برج جمال درخشان میشوند، همگی باسرهای برهنه وتاپستانهای خود را گشاده[1] با آن آرایش و جواهرات نفیس که برخود ترتیب[2] ساخته غارت کن دل و دین می گردند : آنچه‌درخواب هم‌نمی‌دیده

۱- نسخهٔ اصل : و با پستانهای گشاده - نسخه مجلس : با سرها و پستانهای گشاده .　　۲- نسخهٔ اصل و مجلس: مرتب .

بقد همچو سرو و بگیسو کمند

زبانشان چه خنجر لبانشان چوقند

عکس جواهرات در آن رخسار و پرتو آن رخسار در آینهٔ بلور افتاده صفای مهوشان و شعاع چراغان و رقص بازیگران بانغمهٔ مطربان مرکب گشته روح حیوانی قالب جسمانی را تهی میساخت، ونفس روحانی بجهت ملاقات آن ارواح مجسمه از قالب جستن[1] گزیده در آن فضای با صفا میتاخت.

از یک طرف آنعمارت، دختران ماه طلعت خودرا چون صورت جنّت آراسته و در خانهای بلور و آینه، دکان میفروشی و شربت فروشی باز کرده شمعهای کافوری و چراغهای بلور افروخته‌اند. عکس بادهٔ ارغوانی و پرتو آن جمالهای روحانی در صلای میفروشی اگر جان گرامی را در بها ستانند الحق بجاست و بپاداش نوشیدن راح ریحانی از آن سواعد سیمین و بازوان توانای سیمین[2] رنگین اگر بایعان بازار جمال محبت قطره‌را برجان بندند رواست: قطره‌ای بجانی

قدح درکف ساقی بی‌حجاب سهیلی است در پنجهٔ آفتاب

و بر کرانهٔ دیگر انواع شربت‌آلات بایخ سرشته وبگلاب آمیخته در ظروف بلور، مفرح قلب و باعث سرور آمده.

شربت قند و گلاب از لب لعلم فرمود

نرگس او که طبیب دل بیمار من است

۱- نسخهٔ دیگر: جنس.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس این کلمه‌را ندارد.

هر کس که اندکی ازتماشای آن لعبتهاقریب[1] وبازی های عجیب مینمود دست یکی از آن دلبران شیدارا گرفته و برسرآن بازار چون گلذار [کذا] نشسته قدحی بجهت رفع ملال مینوشید و غنچهٔ لعل یار را میبوسید و بازبمحل تماشا مراجعت میگرد ونظارهٔ آن شعبده های غریب که ساعت بساعت و لحظه بلحظه از پس پردهٔ آنشعبده بیرون میآمد، مینمود. تعداد اعداد آن لعبت ها و شرح شمه‌ای از آن بازی ها[2] درقوهٔ تحریر نخواهدآمد.

ابتدا که بنای بازی را گذارده سازهارابنوای یکدیگر کوک کرده مینوازند و پردهٔ منقش از دیبای فرنگ و اشکال رنگ رنگ در برابر آویخته‌اند، دستی بربندآن پرده زده بالامیرود ملاحظه میکنی[3] که دریای بی‌پایانی نمایان گشته صدای موج دریا بگوش میرسد و کشتی ها شرا کرده[4] به هرطرف میروند وشهری در وسط دریا نمایان گشته خلقی چند در خانهای آن شهر ظاهر میشوند و خانهای لب دریا چراغان کرده هرقدر که شخص دیده میگشاید ودر دوربین ملاحظه مینماید که خودرا راضی کند باینکه این بازی است و در واقع خبری نیست عقل باورنمی کند و قلب تصور لعب نخواهد نمود.

پردهٔ اول نمایش یک شهر

قدرمعقولی که خلق تماشای آن شهر ودریارا نمودند پردهٔ دیگری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: غریب.

۲- درنسخهٔ اصل و مجلس: جای کلمات لعبت وبازی عوض شده.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: میشود

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: شراع کشیده و این صحیح است.

بر روی کار کشیده می‌شود بکلی[1] آن اوضاع پوشیده می‌شود وخلق مشغول باستماع ساز و آواز گشته و بشراب خانها رفته به میگساری مشغول میشوند. بفاصلهٔ ده دقیقه که گذشت باز آن پرده‌را بالا کرده صحرائی سبز و خرّم مشتمل بر انواع ریاحین واقسام لاله و نسرین بنظرمیرسد. شهری در کمال آراستگی بوسط آن صحرا واقع و کوهی عظیم بر کرانهٔ شهر افتاده ولی اوضاع شب برپاست. اندك اندك پشت آن کوه روشن گشته آثارطلیعهٔ قمر از عقب آن کوه نمایان میگردد وهوا روشن میشود تا اینکه تمام جرم‌قمر بلند شده پرتو افکن برآن صحرا و شهر گشته، بعد از طلوع ماه جمعی از جوانان و دختران حورلقا هریک خودرا بالبسهٔ غریب آراسته دست یکدیگررا گرفته باقسام سازها و انواع طرب‌ها از شهر بیرون رفته درآن گلذار[کذا] و صحرا در کنار جویبار بمی گساری و برقص مشغول میشوند و آواز چنگ و نغمهٔ ایشان و صدای طرب مسافتی بعید میرود. مدت نیم ساعت آن مجلس برقرار بوده خوب که تماشانمودند پردهٔ دیگر حایل[2] گشته‌آن‌اوضاع بکلی‌از نظر محومیگردد. اشخاص، باز بخواهش خود، هریک بکاری مشغول میشوند.

پردهٔ دوم رقص‌وآوازدر پرتو مهتاب

و بفاصلهٔ ده دقیقه دیگر باز آن پرده بالا رفته، آنچه نظرمیکنی بهیچوجه از آثار گذشته اثری باقی نیست ولی بیابانی است بسیار وسیع و کوهی هرطرف‌آن‌صحرا واقع گشته وهوای بین الطلوعین احساس میگردد

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: که بکلی.

۲- نسخهٔ اصل ودیگر: مایل.

کم کم شعاع آفتاب از عقب کوه نمایان گشته تااینکه نیر اکبر[1] بقدر ده ذرع ارتفاع از کوه بهم میرساند وهوا[2] معاینه روز روشن میکند. بعداز آن از دوطرف صحرا گرد و غبار نمایان گشته توپخانه ولشکری بی اندازه از دو سمت در برابر یکدیگر صفوف جدال آراسته می کنند. از یک طرف توپخانه در جلو و سرباز در عقب توپخانه نظام بسته، ازجائی دیگر سواران نظام با اسبهای براق طلا در مقابل ایستاده وآلات حرب بر خود مرتب ساخته‌اند. ابتدا بنای توپ انداختن را میکنند. صدای توپ و دود باروط از دوسمت مشعله افروزی کرده مجلس را تاریک وتار نموده سرباز بنای تفنگ اندازی آغاز ساخته: پرده‌سوم نبرد

زان زره زرین زره[3] کو اژدهارا بد فرح[4]
بینی گره اندر گره در کارهرحصن حصین
برق دخانش درهوا زنبور سرخ و اژدها
باترك وزنگی ازدغا درهم فتاده خشمگین

سواران هر یکدیگر اسب تاخته چنان جنگ مغلوبه گشته که دیدهٔ تفکر و تصوّر درآن رزمگاه خیره وحیران میماند:

زبس نیزه و گرزو شمشیر و تیر بشد راست، گفتی که گردون پیر

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نیر اعظم.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: هوارا.

۳- درهرسه نسخه چنین‌است وشاید کلمهٔ اول ذرّه‌باشد.

۴- نسخهٔ مجلس: کزآرزوها بدفره- نسخهٔ نفیسی: کرازدهارا بدفرح.

گمان کرد کاندر نیستان شده   زخون روی کشور نیستان[1] شده

سرهای دلاوران که بپای ستوران درآن میدان افتاده وجنگجویان خون‌آشام بر کوه شبرنگ تیزکام چون ضرغام با تیغهای زمرد فام بر یکدیگر حمله‌ور گردیده عاقبت‌الامر یکی از آن دو فرقه روی بهزیمت نهاده و خصم از عقب آن تاخته چنان از آن بیابان بیرون میروند که اثری از سم ستورانشان باقی‌نمیماند وپردهٔ دیگرروی کار آمده وحریفان بمشاغل دیگر میپردازند و هرکس ، انگشت تحیر در دندان[2] گرفته حیران در آن لعبت‌های غریب و تماشای عجیب‌است که هرلحظه از پس پردهٔ غیب‌چگونه بظهور میرسد و نمود بی‌بودرا باین قسم موجود ساخته[3] و صورت واقع آوردن[4] بچه‌سان میسر میگردد .

باری، بعدازآن مجلس باز پردهٔ حجاب بالا رفته صحرائی مثل زمرد سبز* و مملو ازگل های رنگارنگ ظاهر گشته جوی های‌آب‌روان در آن سبزهٔ* فردوس نشان بر روی‌لاله و بنفشه مثل گلاب غلطان ، آهوئی چند نرو ماده بابچه و نتایج یک دوماهه در آن صحرا مشغول چرا هویدا گشته ، باغی آراسته مملو ازشکوفه و عمارت[6] عالی درآن باغ

پرده‌چهارم باغ‌وراغ

۱- نسخهٔ اصل : یکسان‌شبه (بدون نقطهٔ ب که به خطشکسته،شده‌هم میشودخواند) نسخهٔ مجلس : بیکسان شبه .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس بردندان.

۳- در نسخهٔ اصل و مجلس ساخته‌اند.

٤ - درنسخهٔ اصل و مجلس : وبصورت واقع بیرون‌آوردن.

٥ - عبارت‌بین‌دو* در نسخهٔ اصل ومجلس نیست.

٦- نسخهٔ‌اصل ومجلس : عمارات.

ظاهر میگردد. بعداز چند دقیقه که آن آهوان در آن مرغزار گردش نموده جمعی سوار باسگ های شکاری بهم میرسند. تازی ها را برآن آهوان کشیده چند غزال صید کرده درآن باغ میروند وپرده برروی کار کشیده میشود. انقضای[1] مدت معهود باز آن پرده برطرف شده[2] :

باغی آراسته چون باغ بهشت بلکه ز آراستگی داغ بهشت

ظاهر گشته انواع میوه‌ها بر سر درختان چشمک زن نظاره گیان آن محفل بهشت نشان گشته و باغبان قدرت در آن ریاض چون جنت اشجار را بجهت عبرت[3] دیدهٔ اولوالابصار بدست مرحمت کشته، سیب بی‌آسیبش چون ذقن دلبران سیمین تن دلهای عاشقان را صید کرده به رنگ زیبا وبوی راحت افزا عالمی را بقید درآورده :

سیب را با زغن[4] یار مشابه کردند
رنگ آن سرخ شده روی برافروخت به باغ

سیب مانند چراغست درخشان بدرخت
روز روشن بسر شاخ که دیدست چراغ

و امرود از هرشاخ کوزه‌های آب[5] حیات باصراحی‌های پرجلاب

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : پس از انقضای .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: مرتفع شده.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه را ندارد.

٤- در نسخهٔ اصل و مجلس :ذقن وباینصورت صحیح است.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: پر آب.

و نبات برآویخته و بصلای حلوای بی‌دود ، میل کاهلان بی سرمایه و سودرا برانگیخته:

وصف امرود چگویم که به شیرینی و لطف

کوزه [ای] چند نباتست معلق بر بار

و به پشمینه پوش چون صوفیان شب‌خیز با رخسارۀ زرد دل آویز سراز پنجرۀ خانقاه ابداع برآورده و روی گردآلودش دل درد آلود عاشقان‌را از مهر ماه‌وشان انتباه داده :

به زرد زمهراست وسن‌ازمهرم‌زرد او ازمه ومهر[1] من زمهر مه‌خویش

و درآن باغ نشاط آمیز و هوای‌مسرت انگیز اقسام طیور بالوان مختلفه واجناح متفاوته براغصان اشجار بر قرار و از منقارهریک‌صفیری باهنگ زیر و بم برخاسته بعضی‌درطیران وپاره [ای] برشاخسار غضبان[2] مقام گزیده به‌الحان دلکش و صفیری خوش‌نغمه پردازی میکردند. ساعتی که‌براین‌نهج‌آن گلذار[کذا] بهشت‌نظیروطیوران‌خوش‌رنگ‌وصفیرمطرح نظارنظارگیان گشته حجاب زرین طناب هایل [کذادرهمه‌جا] میگردد[3].

وبعداز ده دقیقۀ‌دیگر حجاب بر کنار رفته ، بارگاهی فلک‌شکوه و پیشگاهی‌از خلایق‌انبوه درآن مجمع حاضر گشته پادشاهی تاجدارو شهریاری عالی‌مقدار برزبرتخت مرصع نشسته وزیران و امیران ازطرفی بر کرسی‌های زرین وسیمین قرارگرفته :

۱ - در هرسه‌نسخه چنین است وظاهراً «مه‌مهرومن ...» مناسب تراست.

۲ - نسخۀ نفیسی: قضبان واین‌صحیح است.

۳- نسخۀ اصل : هایل گشته - نسخۀ مجلس: حایل گشته.

یلان کمان دار شمشیرزن   غلامان ترکش کش تیرزن

از جانبی صفوف سلام بسته ونظام سرباز بر کرانه در کمال آراستگی ایستاده، مطربان خوش الحان و بازیگران بانواع صوت ها واقسام رقص و بازیها درخدمت آن پادشاه بنواختن رود وصنایع مشغول. جمعی از مخالفین آن پادشاه رابحضور آورده اشاره به کشتن می کند. جمعی از وزراء وامراء بشفاعت برخاسته آن طایفه را از کشتن و سیاست نجات میدهند وبسیاری از لوازم سلطنت و سزای پادشاهی و شوکت در آن بارگاه مشاهده میشود و کذلک بعد از مدتی باز پرده روی آن اوضاع کشیده شده باز بازی دیگر از پس پرده ظهور میکند. بهمین طریق است تا صبح اهل آن مملکت دسته بدسته آمده فوج فوج تماشای خودرا کرده بیرون میروند. و در شبی پانزده هزار تومان متجاوز مداخل آنشخص شعبده باز است و درآخر مجلس آنچه از پری رخان و شکرلبان آن شهرمیباشند تمام در آن محفل حاضر گشته با لباسهائی که بهتر از آن تصور نمیتوان نمود برقص وبازیگری مشغول میشوند. قلم اینجا رسید و سر بشکست. جان و دل، صبرو شکیب، طاقت و تأمل، هوش و تفکر بکلی از انسان زایل شده محو درجمال و حرکات آن گل رخان میگردد. غرض در آن شب والی از تماشای آن مجلس خالی از کیفیت وحالی نبود.

پردهٔ پنجم عفو

ویوم جمعهٔ بیست وپنجم جواب نوشتهٔ این جانب را لارد پالمستون وزیر بعد ازمشورت وتدبیر در کانشل[1] نوشته بمضمون اینکه شما مهمان

۱ - Council .

پادشاه میباشید ، بهرقسم که سزاوار چنین مهمانی است وچنان میزبانی است بعمل خواهدآمد ، تشریف فرمای لندن شده.

یومشنبهٔ بیست‌وششم خواجه اسعد باشی ترجمان را به باث‌فرستاده و برادر مکرم والی‌را مستر فریزه به باغ برده که تفصیل و کیفیت آن باغ چنان‌است که جمعی‌ازاعیان مملکت ومتمولین بایکدیگرمشارکت کرده کرورها اخراجات میکنند و آدم باطراف ممالک عالم بآسیه[1] و افریقیّه و آمریکا[2] و جزایر جدید فرستاده از هرقسم میوه و مرکبات از هرنوع گلی و ریاحین و معطرات‌را تخمی و فصله[3] آورده در باغ بسیار وسیعی و عمارتی چند بی‌حد و حساب بجهت تربیت یافتن آنهاساخته‌اند و هوای آنخانه هارا بقسمی که قبل ذکر شد از حرارت آتش و درجه معین نموده‌اند که آن میوه و گل و ریاحین بروزمعین تمام شکفته‌میشود و خلق آن ولایت چندین کرور همه روزه دسته دسته بآن بستان رفته تماشائی مینمایند. اقسام گل و ریاحین آن بستان زیاده از حدّو مرّ میباشد . اکثر و اغلب این گل ها وریاحین رااز ملک ینگی‌دنیا ودیار مغرب میآورند ودر آن ملک بعمل باین‌قسم‌آورده .

والی در باغ گیاهان

پس از آنکه قدر معقولی‌تماشای این فقرات‌را خلایق نموده صندلی‌های چند در وسط باغ گذاشته و میزها چیده هرکس بنای دل

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: به آسیا .

۲ـ نسخهٔ دیگر: امیرکه ـ نسخهٔ مجلس: این کلمه‌را ندارد .

۳ـ نسخهٔ اصل: فصیله ـ نسخهٔ مجلس: فسیلهٔ .

خود دست منظور و رفیق خودرا گرفته در آن سبزهٔ خضراء و ریاض جنّت‌آسا برلب جویبار و کنار سبزه زار نشسته به میگساری وعشق بازی مشغول ولی اختصاص باحدی ندارد. هرزنی که با هر مردی ازبیگانه و آشنا که مایل باشند دست یکدیگررا گرفته بهرجا که خواستند سیرو نند احدی نگاه نمی کند ومتحمل نمیگردد. مطربان بسیار بازی‌ها [باغ وسبزه‌و آزادی‌و امنیت] ی غریب در اطراف آن گلذار[کذا] نشسته بنواختن ساز و نوای موسیقار زنگ زدای کدورت و آزار میگردند تا عصر آنروز بهمین‌قسم عشرتی‌عظیم و نشاطی بدون خوف وبیم در آن جماعت‌است. غرض که برادر معظم‌الیه آنروز را در آنجا رفته تماشای معقول نموده

و یوم یکشنبهٔ بیست وششم اینجانب وتیمور میرزا از باث‌حرکت کرده یک‌ساعت بغروب آفتاب مانده وارد مدینهٔ لندن گردیدیم‌وازباث الی لندن یکصدو ده میل میباشد. همه‌جا در شهر و عمارت و باغات بیحد و نهایت آمده شهری از زمین خالی از عمارت نبود ولی همه‌جا[1] عمارت‌عالی که هریکی را قصری از جنت میتوان تصور نمود و همگی عمارات برکنار باغات و بستان اتفاق افتاده. دیوار باغات‌را کلاً از [از باث تا لندن] طارمیهای آهنی به الوان مختلفه مستحکم نموده نقش و نگاری چند بیرون آورده بودند وبر دوطرف از معجر وطارمیها گیاهی گشته که آن گیاه بمثل نیلوفر اطراف طارمیهارا احاطه کرده چنان درهم روئیده که پنداری از مخمل سبز فرنگ دیبائی بر روی معجرها کشیده‌اند و ازباث

۱- نسخهٔ مجلس: و همه جا.

الی لندن را بفاصله سی قدم در هر معموره و آبادی ستونی بلند بـه الوان مختلف کار گذاشته اند و بر سرستونها چراغهای بلور نصب کرده اند که در شب روشن کرده خواه باران و باد باشد خواه نباشد که آن چراغها از سر شب تا به صبح میسوزد و روغن او بطریقی که بعد از این مذکور میشود از بخار زغالی است که از خارج شهر میسوزانند و لوله های آهنین[۱] به چراغها میرسد و هنگام غروب هریک را روشن کرده طلوع صبح منفذ آنهارا میگیرند[۲] و در هر سر میل بجهت علامت راه ستونی از سنگ برپا کرده و تا بهر معموره و شهرهای معتبر هریک را مسافت مشخص کرده بر آن ستونها نوشته اند که تا بهرجا[۳] چقدر راه میباشد و در هرجا که راه وطرق مختلف میشود بر سر راه هر ستونی از سنگ برپا داشته اند و نوشته اند که هر راهی بکجا میرود و چند میل خواهد بود و تمام این راه ها[۴] عرابان و گاری از وفور معموره و آبادی متصل بهم است که ممکن عبور نیست[۵] و بزحمت و عسرت در بعضی اوقات تردد میشود . غرض که آنچه از معموری و خلقت و علو عمارات و باغات و بوستان آنجا نوشته شود ، از بیش اندکی و از هزار یکی نخواهد شد . چراغ گاز

و یوم دوشنبهٔ بیست و هفتم جمعی از بزرگان و امراء دولت بدیدن ما آمده در منزل نشسته و با هریک تعارف و تکلف ظاهر شد .

۱ - نسخهٔ اصل : درلوله های آهنین ۲- نسخهٔ اصل و مجلس : می پیچانید.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس : تاهرکجا.
۴- نسخهٔ اصل و مجلس : راه‌ها را .
۵- نسخهٔ اصل و مجلس: امکان عبورنیست.

ویوم سه‌شنبهٔ بیست و هشتم صبحی مستر فریزه آمد بیان کرد امروز روزی میباشد که تمام اهل شهر خودرا بانواع لایقه آراسته بباغ میروند که در آنجا بعلاوهٔ اشجار و گلهای باغ گذشته انواع حیوانات واقسام طیوری که در برّ و بحر محوطه عالم یافت میشود در آن باغ آورده و هریک را مکانی داده و امروز خلق این شهر در آن باغ رفته تفرّج گلذار [کذا] و سیاحت آن حیوانات را میکنند . بهتر از این تماشائی ممکن نخواهد بود .

این جانب خود بعلت مشاغل ودید وبازدید اعیان واکابر فرصت تماشای آن حیوانات غریب و طیور عجیب را نیافته ولیکن والی وتیمور-میرزا را روانه نموده ایشان در آن روز بآن جانور خانه رفته سیاحت و تماشای آنهارا نموده .

تماشای جانور خانه (باغ وحش)

و کیفیت آن چنان است که جمعی از بزرگان آن مملکت قرار بر این داده‌اند که بجهت عظم دولت واستحضار از انواع طیور وجانورات[1] با مهابات تمام آنهارا که در هریک از ممالک عالم بهم میرسد از هر یک فردی آورده نگاه داشته بنابراین بر اطراف محوطهٔ ربع مسکون مردمان ساعی وصیادان ماهررا فرستاده وخزانه‌ها اخراجات کرده تاجمیع حیوانات از طیور از هر جنس و نوعی از پیل و گرگ الی مورچه و از پیل مرغ و شتر مرغ الی شب پره و پشه آورده هریک را محلی معین نموده وازآهن ساخته وقفسی باندازهٔ هریک از آهن پرداخته‌اند . موکلین

۱- درهرسه نسخه چنین است ولی کلمه بعد در اصل ومجلس: مهابت است .

چند بجهت پرستاری آنها معین و برقرار است که متوجه احوال آنها میشود طعمه و چینه[1] آنها را میدهند و هریک از آنها را که سقط شود پوست آنها را کنده بطریقی که هیچ تفاوت با حیات نکند کاه پر کرده در آن محل گذارده، مادامیکه زندهٔ او را بدست نیاورند آن پوست را از دست نخواهند داد. یا اینکه روغنی ترتیب داده به اعضای آنها میزنند که حفظ ترکیبشان را کرده بحالت خود برقرار میمانند و در عرض سال چند روزی را معین کرده اند که خلقی کثیر از زن و مرد آن ولایت در آن باغ رفته تماشای آن حیوانات رامیکنند[2] واز هر کس نیز پولی معین میگیرند. احتمال دارد که در آن اوقات چندین هزار تومان پول بجهت ایشان مداخل باشد.

تعریف آن اشکال غریبه و هیاکل عجیبه در قوهٔ تحریر نیست. از آنجمله پیلی به بلندی هشت ذرع ارتفاع و بعرض ده ذرع دندانی داشت مانند دوستون و هیکلی غریب داشت.

چندجانور درشت اندام

و شیری از مغرب زمین ملاحظه گشته که هشت ذرع از سر تا دمش بود. اعضای بدنش چون کهربا زرد و یالش چون قیر سیاه ونیم ذرع بر زمین افتاده چشم هایش چون دو کاسهٔ پراز خون چنان شیر تا این زمان ندیده بلکه در هیچ کتاب بدین ترکیب نشنیده[3] که چنان

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: جیره.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: مینمایند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بدین ترکیب شیری مذکور نیست که این

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

نوع شیر در عالم وجود داشته باشد و کرکدنی بسیار قوی هیکلی[1] چنانچه هیکل او را کتب نوشته‌اند بسیار دیده شده‌است.

وببر باندزهٔ آن[2] شیرورنگ زعفرانی خالهای سیاه طولانی براعضای او قلم قدرت کشیده.

و پلنگ بسیار عجیب که از ینگی دنیا آورده بودند دخلی به پلنگ هائی که دیده شده بود نداشت.

و سایر سباع که از اسامی آنها قوهٔ حافظه در ضبط صور آنها عاجز و قاصراست بنظر رسیده که اغلب آنها از ینگی دنیا آورده‌اند.

و کلابی چند از بعضی ممالک مشرق و هندوستان غرب که در ینگی دنیا واقع میباشد آورده زنجیرهای گران بر گردن آنها گذاشته که به اندازهٔ الاغی و بعضی ازآنها پوستشان معاینه پوست بره قلمه[ای][3] و پاره[ای] دیگر برنگ پلنگ می گفتند که آنها دورگه می باشند که مادرایشان

حیوانات دورگه

بقیهٔ حاشیه از صفحه قبل

نوع . . . ودر رموزالسیاحه باین شرح است: «واز آن جمله شیری غران که از مغرب زمین آورده بودند در آنجا ملاحظه گردید که از دم تا سرش ۷ ذرع بود و اعضایش چون زعفران زرد وازیال تا کتف آن شیر چون قیرسیاه ونیم ذرع یال آن حیوان برزمین ریخته بود. چشم هایش چون دو کاسهٔ مملوازخون وچنگالهایش هریک چون خنجری میبود چنان شیری تاحال دیده وشنیده نشده بود».

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: قوی هیکل:

۲ اصل ومجلس: ودیگر ببری به اندازهٔ آن

۳- نسخه اصل ومجلس: قلمه‌ای میباشد.

بره و پدرشان پلنگ بوده[1] انواع سگ در آنجا بسیار میباشد.

و از حیوانات ضارّه مثل افعی و مارهای قوی هیکل و عقرب و رطیل و جانوراتی[2] چند که تا بحال دیده نشده بود هزار هزار قسم در شیشه کرده بعضی مرده و برخی زنده درجوف شیشه ها متحرك میباشند که در تماشای آنها چشم خیره میشد و از جمله حیوانات مأکول اللّحم و غیره مرال و گوزنی چند به ترکیبات مختلف و به الوان غریب دیده شده که بعضی از بلاد چین و ترکستان آورده بودند ونیزدورأس الاغ بسیار بزرگ دیده شد که از سمت جنوبی افریقیه آورده بودند[3] که هیئت آنها ترکیب الاغی بسیار بزرگ بودولیکن ازرنگ سیاه وسفید محرّماتی چند خداوند عالم درآنها خلق کرده[4] که عبرت ناظرین درقدرت بی مثل

۱ - در حاشیۀ نسخۀ نفیسی نوشته شده است: وفیه تأمل چه که ترکیب میان حیوانات باید ازیک جنس واختلاف درنوع داشته باشند ومیانۀ گوسفند و پلنگ تقابل تضاد استو ممکن نیست. الله اعلم بحقایق الامور. ودر «رموزالسیاحه» چنین است: «ونوعی از کلاب درآنجا می بود که پوستشان چون پوست بره قلمه کلاه را نیکو شایستی و آن نوع سگ ازمخالطت سگ و گوسفندان در ممالك حبشه بهم رسیده بود و نوعی دیگر ازسگان ملاحظه گردید که برنگ پلنگ می بود خالهای سیاه طولانی در اعضای او افتاده گویند که از مخالطت سگ با پلنگ آن حیوان بهم رسد...»

۲- نسخۀ اصل و مجلس: جانورانی.

۳- نسخۀ اصل و مجلس: افریقا آورده بودند.

۴- اصل و مجلس: درآنها کشیده.

و قرین گردیده است و آن الاغ را نیز از افریقیّه آورده‌اند گویند وحشی و صحرائی میباشد واز هر حیوانی بهتر راه میرود.

وگاوی چند از ینگی دنیا آورده‌اند که بسیار بسیار غریب بود وگاوی نیز از افریقیّه شمال آورده بودند که قداو باندازهٔ گوسفند وقطرش به کلفتی گاومیش، کوهانی بسیار عظیم داشت وشاخهای او بسیار طویل وقطورودرهم پیچیده [بود] گویند که آن گاو وحشی وبیابانی است. وچندین قسم کفتار و روباه وشغال و سگ طوروچوله[1] که از مملکت ینگی دنیا آورده بودند در آنجا بنظررسید که از تعداد واشکال آنها را ذکر نمودن باعث بر تطویل است.

و از جمله غرائب، دو موش دوپا که باندازهٔ بزرگ[2] از نقطهٔ شمالی افریقیه آورده بودند که مادهٔ او شکمش پاره و بچه در رحمش تا سینه سراز رحم برآورده و تغذیه میکند و مادرش راه میرود و نر او با چنگال و دندانهای غریب چنان مستقیم ایستاده ورفتار می کند که اقرب از همهٔ حیوانات بانسان میباشد.

موش دوپا که ظاهراً کانگورو بوده‌است

واقسامی بسیار خرس ومیمون بطورهای غریب و هیاکل عجیب دیده شده که حرکات ایشان بهیچ وجه باانسان مشعور تفاوتی نداشت

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس: وسگ توروسیخور که چوله باشد. رموزالسیاحه: وشغال سگ طور.

۲ـ نسخهٔ مجلس: باندازهٔ تازی بزرگ بود.

حیوانی دیگر که بسیار عجوبه[1] بود و برزخ خرگوش و گراز بود[2] دیده شده.

ونسناس بسیار شبیه انسان است در آنجا دیده شد و آن حیوان باندازهٔ قاطری میبود. دم بسیار بلند و چنگالهای دراز بدترکیب دارد. برنگ بوزینه و لیکن حرکات او اشبه از تمام سنخ منسوخات[3] است نسبت به‌آدمی وهرکس که در مقابل او می‌ایستد دهنش معوج کرده ودندانهارابر روی‌آدمی ظاهر کرده تقلیداز شخص میکند وخنده‌ها [ی] غریب غریب از وی بظهور میرسید و دهنش قریب به حلقومش واقع است و دماغ او روی دهانش را گرفته والحق نسناس است.

بوزینهٔ آدم‌نما

و خرس مثل برف سفید و باندازهٔ گاوی بسیار بزرگ پشم‌های او چون برف بر زمین ریخته درآنجابود که حوض آب بجهت او معین کرده بودند که اغلب در آب رفته وسکان مینمود.

خرس قطبی

گاو وگاومیش بسیار بزرگ وقوی هیکل که از جزایر هندوستان و جنوب ینگی دنیا آورده بودند ملاحظه شد.

و از همهٔ حیوانات غریب‌تر و خوش صورت‌تر یک جفت حیوان درآنجا دیده شد که از پیل بلندتر و ازشترباریک‌تر و کشیده‌تر وطول گردن اوهفت‌ذرع میشدولیکن بطریق صراحی واقع گشته ساغری اونکون

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: اعجوبه واین صحیح است.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: وبرزخ میان خرگوش و گراز بود.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس: مسوخات.

دم بسیار خوشگلی ورنگش زرد وخالهای سفید برروی واقع گشته گویند آن حیوان صحرائی است وازجنوب افریقیه می آورند.

و زیاده از سی هزار انواع اقسام طیور درآنجا ملاحظه گردید، که از ضبط آن آدمی عاجز خواهدبود. آنچه بنظررسید بسیار بسیار غریب نمود. پاره‌ای را ضبط نموده قلمی میشود که پیل مرغ و شترمرغ که جسد آنها باندازهٔ پیل و شتر میبود ملاحظه‌شده که آنهارا ازجنوب افریقیّه وجزایرآورده‌بودندوحبشه. پاره[ای] طیوربالوان مختلف درآنجا بودکه نهایت غرابت‌را داشت.

و چهل قسم‌طاوس درآنجا ملاحظه‌شدکه هریک‌را رنگی مختلف یکرنگ و از همه رنگ چتر زده و بالها گشاده بسیاربا‌صفا میبودند بخصوص طاوسی که مثل برف سفیدبود. منقار یاقوتی‌رنگ وچشمهای زمرد فام داشته لطافتی از آن طاوس دیده شد که از هیچ یک طیور ملاحظه نشد. انواع مرغان

و معادل بیست و پنج قسم طوطی که هریک درگفتار و رفتار معشوقیّت داشتند درآنجا بشکرخائی مشغول و بشکرانهٔ آن نعمت از زحمت قفس‌ملول نبوده، نغمه‌سرای آن بوستان گشته و کام‌تماشاچیان‌را از شکرفشانی شیرین مینمودند.

و زیاده ازپنجاه قسم مرغ نوری[1] درکمال وجاهت و بذله‌سرائی از هررنگی که‌تصور شودمرکبا،وسفردآدراجناح واعضای آن‌مرغان‌میبود

۱- برطبق نسخهٔ اصل و مجلس: درنسخهٔ دیگر بدون نقطه است.

و مجموع آنها در قفسهای بسیار خوب آهنین ومکانشان شسته وروفته[1] خدامی چندساعت بساعت بجهت نظافت و طراوت آنها معین بوده[2].

و معادل بیست قسم قره‌قاول برنگ های مختلف سفیدو سیاه، قرمز نارنجی، زرد و بنفش، آبی و سبز و هریک از این الوان مرکبا و مفردا در ایشان میبود که اغلب آنهارا از جزایر هندوستان و شمال ینگی دنیا آورده بودند . اگرچه قره قاول[3] و سایر طیور که قلمی‌شده غرابتی ندارد ولی اقسام‌وترکیبات او کمال غرابت‌را دارد و مشخص است که هریک از آن طیور را از هرجا و مملکتی آورده اند که ازهیأت و رفتار ورنگ ونگارآن مرغان حیرانم که چه نویسم. طاوسی[4] باهمه دلربائی در پیش جمالش‌چون زغن کسوت‌ماتم پوشیده و طوطی با همهٔ شیرین مقالی درمقابل شکرخائی‌مقالش مانند سوسمار بویرانه خسبیده[5] کبک دری از رفتارش لنگ و تذرو خوش خرام‌از رشک خرامش‌پای برسنگ از هر رنگ نقاش ازل درنقاش‌خانهٔ صنعت بجهة اختلاف الوان مظاهر ذخیره[6] داشته فرد کامل اورا بقلم قدرت در اجناح واعضای آن‌مرغان

انواع‌قرقاول

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : نظیف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : نموده‌اند.

۳- نسخهٔ مجلس: قرقاول. ٤-نسخهٔ مجلس : طاوس - درحاشیهٔ‌نسخهٔ نفیسی نوشته‌است : این‌توصیف نمیدانم متعلق‌بحال کدام‌موصوف‌محذوف است لمحرره .

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : چسبیده .

٦- در نسخهٔ مجلس : وخیره‌هم خوانده میشود .

بکار برده و هرنوع از انواع دلربائی که معشوفان روحانی را لایق وسزااست مشاطهٔ قدرت بی قصور آموخته:

گرسلیمان را چنین مرغی بدی　　کی خوداومشغول این مرغان شدی

و دیگری از جمله غرایب اقسام طیور لق‌لق نارحی بود[1] که تا بحال دیده نشده بود. چنان خوش رنگ بود که هیچ رنگی مشابهت بوی نداشت اورا از جزایر قریب ینگی دنیا میاورند. و انواع طیور صغیر از اقسام کبک و تیهو و درّاج ومرغ زیرك وسایر[2] وبلدرچین وبلبل وسیره حتی مرغکی که اندك از پشه بزرگتر میبود[3]. این طیوررا در آنجاآورده خانها بجهت ایشان درآن باغ از آهن ساخته دیوار وسقف آنجا نیز چون غربالی بسیار بزرگ باریك مشبّك[4] است که بهیچوجه حاجت[5] ماوراء نیست. آب جاری متصل از آن خانه عبور مینماید. درخت چند تفرّج آن مرغان درآنخانه کشته اند و قفس های بسیار پاکیزهٔ منقح بجهت هر جفتی[6] ازایشان مشخص نموده‌اند. آب ودانه بقدر کفاف هرمرغی مشخص نموده‌اند که آن گرفتاران قفس شادمانی هرگز اندیشهٔ آزادی ندارند

جایگاه این مرغان

۷ـ نسخهٔ مجلس: نارنجی.

۸ـ نسخهٔ نفیسی: وسایر دیگرد رحین. نسخهٔ مجلس: وسایردیگربلدرچین.

۹ـ نسخهٔ اصل ومجلس: می‌نمود.

۱ ـ نسخهٔ اصل ومجلس: و مشبک است.

۱ـ نسخهٔ نفیسی: حاجب.

۱۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: هرجنسی.

و از تماشای مهوشان شهرستانی[1] ابداً بفکر استخلاص ورهائی نمی‌افتند:

یاد صیاد[2] نمود است چه گلشن قفسم را
مرغ هم نغمه کجائی که به بستان‌سن آئی

فضای آنخانه‌ها چون زمرد سبز گلهای رنگ‌رنگ[3] در آن فضای با صفا رسته، هر یک از آن طیور که آشیانشان دلکش آمده برآن درختان جسته و نغمه سرا گشته و هر کدام را خیال سبزه در خاطر تفرج دمیده برآن دیبای مخمل آسا آرمیده و هریک را کنج قفس خالی از اغیار و ناکس پسند آمده در کنج قناعت خزیده و به بستر تنهایی و قناعت غلطیده:

خوشامرغی که در کنج قفس با یاد صیادش
چنان خرسند بنشیند که پندارند آزادش

انواع و اقسام بازهای شکاری و طیور زیاده از دویست قسم در آنجا بنظر رسیده هریک را ترکیبی غریبی[4] و هیکل[5] عجیب میبود و تا اینکه آدمی بچشم خود نبیند وتماشای آن غرایب نکند نمی‌تواند اشکال و اقسام آن حیوانات و طیور را نوشت.

غرض اینکه بعد از تماشای آن حیوانات و طیور تماشائیان در

۱- چنین است در اصل و مجلس: درنسخهٔ دیگر شبیه به «شهر آشنائی» نوشته شده‌است

۲- دراصل ومجلس: باز صیاد.

۳- در نسخهٔ اصل و مجلس رنگارنگ.

۴- نسخهٔ ـ نفیسی: ترکیبی غریب ـ نسخهٔ مجلس: ترکیب غریب.

۵- نسخهٔ نفیسی: هیکلی.

فضای آن باغ رضوان نشان درلب آبهای روان وسایهٔ[1] درختان نشسته از هرطرف بازار میفروشی از اقسام باده‌ها و انواع خوردنیها و سبزیها موجود، بتان ترسائی بفروختن بادهٔ ارغوانی صلای عام داده و تمنای نظارهٔ گیان [کذا] را از آن معالجهٔ تلخ و شیرین آماده و مهیا ساخته.

تفریح درباغ وحش

باری در آن روز حضرات را تماشایی بی اندازه حاصل گردید و هنگام مراجعت از آن باغ بدکان بلورسازی وتفنگ‌سازی رفته صنایعی چند ملاحظه گردید که شرح آن باعث تطویل است.

یوم چهارشنبه و پنجشنبهٔ دوم[2] وسیم روزها اعیان و بزرگان به دیدن این جانب می آمدند و شبها این جانب به میهمانیها رفته اوضاع غریب درمیهمانیهای آنولایت بنظرمیرسید. ازآنجمله دریکی ازشبها که بخانهٔ شخصی ازبزرگان که اورالارد[3] ... میگفتند رفته تخمیناً پنجهزارنفر از معتبرین و اکابر میهمان آنشخص بودند وهرکس لباس خودراتغییر داده دست زنش را گرفته در فضای خانه‌ها مترقص میبود و هرقدرکه بهتر میرقصید ازاو بیشتر تعریف میکردند وزنهای اکابر و اعزه بعداز رقص نزدما می‌آمدند تحقیق می کردند که من چگونه میرقصیدم تعریف

میهمانی بالباس مبدل

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: سایر.

۲- درحاشیهٔ نسخهٔ نفیسی نوشته شده (ربیع الاول ۱۲۵۳).

۳- دراصل جای اسم خالی است ودر ترجمه هم فقط به ذکر حرف اول اسم که M است اکتفا شده ف. در رموزالسیاحه «لاردمن جان» ذکرشده وپیش ازاین قسمت هم شرحی مبسوط از فراموشخانه آمده است.

اوراکه میکردیم[1] کمال خرسندی حاصل مینمود و تمام آن پنجهزار نفر یک نفر نبود که لباس فرنگی در بر داشته باشد، هر کس تغییرلباس خودرا داده بود البته از هر ممالکی از نواحی عالم در آنجامیبود مگر لباس انگریزی. اگر کسی تغییرلباس نمیداد درآن خانه اورا راهنمیدادند و آن میهمانی از بابت همین است که مردم تغییر لباس داده باشند و مشخص شود[2] که لباس هر مملکت و فرقه از فرق عالم چگونه خواهد بود.

غرض در آنشب تماشای غریبی کردیم. در آن مجلس باایلچی روس آشنا شدیم و **محمد اسماعیل خان** نامی که ازجانب **نصرالدین حیدر**[3] پادشاه لکناهور[4] بخدمت دولت انگریز آمده بود نزد ما آمده اظهار خصوصیت نمود. مانیز به لوازم تعارف و محبت باو پرداخته بسیار بسیار محبت فیمابین بهمرسید و یوم جمعهٔ چهاردهم[5] شاهزادهٔ ممالک ناپولی[6] به دیدن ما آمده بسیار بسیار شاهزادهٔ متعارف و مهربانی میبود ودر میان ما کمال محبت بهم رسید. دیدارهمزبان

۱- اصل و مجلس: و مانیز تعریف اورا میکردیم واو.

۲- اصل ومجلس: تامشخص شود.

۳- در نسخهٔ مجلس «نصرالله بن حیدرهم خوانده میشود. در رموز - السیاحه «نصرالدین حیدر»

۴- نسخهٔ مجلس: لکهنور.

۵- مؤلف اشتباه کرده وچهارم صحیح است ف.

۶- The Royal prince of orange ف.

و یوم شنبهٔ پنجم[1] مستر فریزه میهماندار ما میبود. بیان نمود که امروز روزی‌است که دوك ولنگتن[2] سردار بزرگ ما لشکر بنی پارت ناپلئون را شکست داد و اورا دستگیر نمود. واین روزرا درمملکت ما جشنی عظیم گرفته میشود. زن ومرد مملکت بیرون رفته شاه‌وشاهزادگان و تمام وزراء و امرا و لشکریان بیرون شهر رفته سرباز و توپخانه وسوار بشکرانه رفع بلیهٔ بنی پارت[3] بقانونی که آنروز نزاع واقع گشته تهیهٔ جنگ را دیده و پس از مدتی چند که توپ‌ها و تفنگ‌ها انداخته شد وبازی‌ها نمودند مراجعت بمنزل نموده و عشرت عظیم بر پا میشود ودوك والنس[4] در میان میدان ایستاده زن و مرد آن‌ولایت یک یک رفته اورا تهنیت میدهند و خوش‌آمد میگویند. اگر شمارا میل باشد بتماشای آن‌اوضاع تشریف‌آورده باشید تماشا کنید.

جشن‌فتح واترلو

دراین صحبت بودیم که دوست واقعی سرگوروزلی ایلچی آمده آن هم تکلیف بتماشای آن اوضاع نمود و گفت مشرف بر آن‌میدان خانه[ای] از دوستان من‌است شمارا درآنجا میبرم که نشسته تماشای آن سان‌را کرده بنابخاطر و اصرار سرگوروزلی برخاسته بآنجا رفتیم و

۱- درترجمهٔ انگلیسی‌تصریح کرده که پنجم ربیع الثانی مطابق ۱۸ ژون.ف.

۲- در دونسخهٔ نفیسی‌و دیگر: ولنس - در نسخهٔ مجلس: «ولسن» و بر طبق ترجمهٔ انگلیسی تصحیح شده‌است.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: پاناپرت.

٤- دوك ولنگتون‌است که مؤلف در اثر ندانستن زبان وآشنا نبودن به تلفظ صحیح آن همه‌جا والنس نوشته.ف.

تماشای آن میدان را نمودیم . غوغای عظیم از سرباز و توپخانه ولشکر سوار و تماشائیان در آن میدان و خانهای اطراف برپا بود . از کثرت جمعیت ووفور خلایق وشلیک توپخانه وسرباز میسر نگشت که بتفصیل اوضاع را دیده شرحی نوشته شود . همینقدر مشخص میشود که چه هنگامه بوده است و دوك ولنس خود را آراسته در وسط میدان ایستاده هر یک هریک آمده اورا تهنیتی می گفتند . کیفیت ونشاء بهمرسانیده بود[1] که اگر سرش می بریدند از خودخبری نداشت . باری تماشای معقولی کرده مراجعت کردیم .

تبریک بسردار فاتح

ویوم یکشنبهٔ ششم لورد[2] پالمستون[3] وزیر بدیدن ما آمده مذکور نمود که من از جانب دولت مأمورم که مطالب شمارا شنیده نوشته از شما گرفته باشم . گفتم ما مطلب خودرا مجملی یک دومرحله بشما نوشته و پیغام داده ایم اکنون اگر بخواهید من خود بشما میگویم و بدولت مفصلا خواهیم نوشت . شرحی مبسوط در هرباب با او صحبت درمیان آورد آخرالامر بیان نمود که دولت راقرار این است که بهرقسم شماراضی و خوشنود باشید وساطت شمارا نزد محمدشاه نماید . درجواب گفتم که بسیار خوب است ولی محمدشاه پادشاه کامکاراست اگر بحسب تمنای ما شفاعت شمارا در بارهٔ ما قبول نفرمود بعداز آن شماچه خواهید کردومارا

مذاکرهٔ لرد پالمستون با شاهزادگان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: واو کیفیت ونشأه بهم رسانیده بود .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : لارد.

۳- نسخهٔ مجلس : بالمستون.

تکلیف چیست. لورد پالمستون از این معنی متفکر گشته گفت من قدرت این جواب را ندارم لازم است که در این باب و در این جواب مشورت کانشیل در میان آید. شما بهمین قسم سؤال و جواب امروزرا شرحی مفصل نوشته، در کانسیل عموم مشورت شده جواب بشما میرسد. مجلس بهمین جا ختم شده مانیز مطالب خودرا بهمین دستور نوشتیم و ترجمهٔ آنرا میرزا ابراهیم نام شیرازی که مدت دوازده سال میباشد که ساکن لندن است نموده و نزد دولت روانه کردیم و در هنگام برخاستن لورد پالمستون وعده از ما گرفت که یوم یکشنبهٔ آینده بخانهٔ او بمهمانی رفته باشیم مانیز قبول نمودیم.

ویوم دوشنبهٔ هفتم بجهت تماشای صنایع و بدایع صانعین فرنگ بخانهٔ بسیار عالی رفته ابتدا مارا بخانهٔ بسیار عریض وطولانی بردند که در آنجا صورتهای چند ازانبیاء سلف و پادشاهان و پهلوانان و امراء گذشته‌شان از سنگ‌های مرمر ساخته بودند که آدمی محو درآن تصاویر و اشکال دلپذیر میگشت. قدری که تماشای تصویر نمودیم آنوقت مارا به بالاخانهٔ بسیار مرتفعی برده در اوطاقی داخل نمودند. جمعی ازجوانان و دختران در آنخانه بر کرسیها نشسته مارا تکلیف برنشستن کردند. ماهم پهلوی آنجماعت نشستیم. یک دفعه ملاحظه کردیم که آن خانه ازجای خود حرکت نمود و متصاعد گردید. اینقدر بلند شد که خودرا مثل مرغی که در پرواز باشد درسطح هوا ملاحظه میکردیم. بعدازربع ساعت درآنخانه[1] قرار برمکانی گرفت وساکن گشت در اوطاق راباز کرده

تماشای صنایع فرنگ

شعبده‌یاسینمای صامت

۱ـ درترجمهٔ انگلیسی تصریح شده که آن بنا The Colosseum بوده‌است. ف

مارا تکلیف به بیرون آمدن کردند.

از آنخانه که بیرون آمدیم در بالای بامی بلند ایستاده و خلقی بسیار از مردوزن آن ولایت برآن بامها ایستاده اند و شهرلندن با شط تیمس و جزیرهٔ انگلند تاحد دریا در زیرپا نمودار است و بهمان قسم باغات و عمارات و تردد خلق از کوچه و بازار وخانها،آمدوشد عربان در کوچه ها هنگامه ایست که پایان ندارد،ودر روی شط ملاحظه کردیم جهازات بسیار وبی‌نهایت ایستاده وبعضی شراع کرده به اطراف سیرفتند و مراکب ناری آتش کرده و دودشان بآسمان زبانه میکشد، و در کلیساها مردمی بسیار آمدوشدمیکردند،ودرباغات بهر گوشه جمعی نشسته وخوش گذرانی کرده تا چشم میدید آبادی و معموره وشهر بود .حیرتی بسیار از اوضاع آن شهرستان درآن عمارات و باغات بهمرسید .

بعد از ساعتی که خوب تماشا کردیم به مستر فریزه گفتم که اگر چه دیدن شهر لندن و چشم انداز این‌شهر عظیم از مثل مکانی چنین لازم بود و بسیار تفریح نمودیم ولیکن میخواهم که مارا بجائی امروزببرده‌باشی که پاره[ای] ازصنایع استادان فرنگ وحکمای ایشان‌بوده باشد . هر روزه اوضاع شهر و ولایت را میبینیم تازه گی [کذا] ندارد مستر فریزه ازگفتار[1] خندیده گفت زیاده از اینکه شمابالفعل می‌بینیدچه صنعت خواهدبود که مخلوقی عاجز معاینه بطریق صنعت خالق‌نمودی بی‌بودرا جلوه دهد که هیچ عاقل تشخیص در میانهٔ اصل وشبیه‌ندهد

۱- نسخهٔ اصل: گفتارمن.

و هیچ بیننده فرق مابین واقع بانیرنگ ننماید. این آسمانی که بنظرشما میرسد فاصلهٔ شما با او زیاده‌از چهار ذرع نیست. نارنجی اینجانب در دست داشتم‌انداختم به‌آسمان خورده مراجعت کردو گفت آن‌دریائی که منتهاالیه مـدّنظر شما است و در دوربین دیده اید بعدآن از شما زیاده‌از ده ذرع نمی‌شود و همهٔ این شهر و عمارات و آبادی که دراطراف این بام بنظر شما میرسد هرطرف زیاده از پنج شش ذرع از شما دور نخواهد بود.

واقع یانیرنگ

این‌جانب متغیر شده گفتم ای مرد تومراریشخندمی کنی. مگرمن چشم ندارم که تشخیص تصویررا با حقیقت داده شعبده‌را با متن واقع تمیزدهم. گفت این معنی برشما مشخص خواهد شد. همراه من آمده باشید تامن اصل آنرا بشما بنمایم. آنوقت باور کنید که اصل آن‌است‌و این تصویر وشبیه‌آن خواهد بود. دست‌مارا گرفته ازپلهٔ‌چند بالارفته باز بهمان قسم‌آنخانه‌وآن‌شهر و معموره ورودخانهٔ بنظر میرسید ولیکن‌اندك تفاوتی که‌داشت آن‌بود که آنجا ابری در روی آسمان بوده هوارا قدری تیره داشت و دراینجا آفتاب‌نمایان است وهوا روشن. بازاعتقادنکرده‌چند مرتبه بزیر رفته و به‌بالا برآمده تا مشخص‌شد که اول اوضاع تصویر بوده و چنان عیار هوارا در آن معین کرده‌اند و چنان آنخانه را منقش نموده‌اند[1] که امکان ندارد هیچ بیننده‌باوجودعقل‌و تفکر تشخیص بدهد که این‌نقاشی‌است. بعد از تفحص این فقره‌متحیر گشته بجز حیرت‌بجهة

کشف حقیقت

۱- نسخه اصل و مجلس: کرده‌اند.

ما هیچ نبود . در پائین عمارت رفته بدقت ملاحظه کردیم . دیدم که بلی پرده است ونقاشی آنجا ها را که صد میل زیاده احتمال مسافت میدادیم دوازده ذرع زیاده نبوده و همهٔ آن نیرنگ ها از رنگ آمیزی نقاشان بوده بسی تحیر کرده از آنجا بیرون آمدیم .

ولی کیفیت آنخانه را از قراری که مذکور نموده اند این بود : شخصی از متمولین آن ولایت که مایل به صنعت[1] نقاشی بوده استادی ماهر که اورا . . . می گفتند[2] اورا بدست آورده[3] و پولی بسیار باو داده اورا راضی به نقاشی چنین خانه نموده وآن عمارت را از هفت سال قبل ازاین بنا نهاده و آن استاد کاردان هر روزه خودرا در زنبیلی آویخته ودربالای کنیسهٔ بزرگ که تمام لندن و جزیرهٔ انگلند درآنجا نمایان است مشغول بوده تا در مدت چهارسال باتمام رسید . چهار صد هزار لیره که هشتصد هزار تومان عجم باشد اخراجات آن عمارت ونقاشی آنجا شده و دراین دوسال[4] از خلقی که به تماشای آنجا رفته اند و هریک هزار دینار داده ورفته اند[5] ششصد هزار تومان آنرا بازیافت کرده اند[6] . دویست دیگررا هم کارپرسود

۱- نسخهٔ مجلس : بصفت .

۲- دراصل جای خالی برای ثبت نام نقاش گذارده شده که بعداً تحقیق و اضافه شود چون درترجمهٔ انگلیسی نام قید نشده معلوم می شود مترجم هم نتوانسته است نام نقاش را تحقیق کند و به مؤلف بگوید . ف .

۳ - نسخهٔ مجلس : استادی نادر بدست آورده .

۴- نسخهٔ مجلس : سه سال .

۵- درترجمه انگلیسی : یک شلینگ . ف .

۶- نسخهٔ مجلس : نموده اند .

یکسال خواهد گرفت[1] و آن مداخل پشت درپشت آن خواهدباقی ماند[2] و مؤسس چنان صنعتی [3] هم‌شده‌است که تا قیامت اسم‌ورسم‌او مشهور خواهد بود .

باری کمال حیرت‌را کرده از آنجا به جانورخانهٔ بزرگ رفتیم وآن محل حیوانات و طیور در باغی بسیار وسیع و باصفا واقع است که بیان[4] طراوت‌آن بوستان‌باصفاوریاض[5] خضراء باعث‌غفلت ازمطلب خواهدشد. خلقی بیشمار از مرد وزن هریک خودرا زینت‌کرده و آرایش نموده در آن باغ چون جنت بتماشای آن حیوانات آمده بودند. مانیز در آن باغ سیاحتی کامل از انسان و حیوان نمودیم. آنچه از حیوان و طیوری که قبل از این برادر مکرم والی دیده بود اینجانب بعلاوهٔ حیوانی بسیار بسیار غریب که اورا از جنوب‌افریقیّه‌آورده بودند و منتهای غرابت‌را داشت[دیدم] .وکرگدنی‌قوی هیکل که‌چنان کرگدنی[6] تابحال‌احدی بخاطرنداشت‌درآنجا دیده و تصویرآن حیوان غریب وکرگدن‌مهیب را تیمور میرزابجهت اینکه از خاطرش‌فراموش‌نشود کشیده[6] الحق‌منتهای غرابت‌را دارد و آن حیوان و حشی‌است وصیادان آن مملکت اورا صید

تماشای باغ وحش

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: دویست‌هزارتومان دیگرراهم درعرض‌یکسال خواهندگرفت. ۲- نسخهٔ اصل ومجلس : باقی‌خواهد ماند .

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: صنعتی‌عظیم .

٤- اصل ومجلس: همان. ٥- اصل ومجلس : دریافتن.

٦- نسخهٔ دیگر: کرکی. ۷ـ نسخهٔ مجلس : برکاغذی کشید .

گوشت لذیذ

کرده گوشت بسیار لذیذی دارد. گویند باوصف طول و عرض وجثه بقدر آهو بلکه زیاده میبود وآن کرگدن‌را از اقصای هندوستان آورده اند، در خانهٔ آهنین کرده ولی دست آموز شده بود بطریقی که نزدیک خانه میرفتیم سرش را پیش میآورد و مادست بدرون خانه کرده برسروریش میکشیدیم. بعضی اوقات دلتنگ گشته چنان زوری بآن خانه آهنین می‌آورد که تمام‌خانه بلرزه‌درمی‌آمد[و]قریب بهانهدام می گشت. باری عجب مخلوقی میبود و سایر حیوانات غریب و طیور عجیب نه اینقدر میبود که توان عشری از آنها را ذکر نمود. هر قسم که انسان تصور کند در آنجا صورت تحقیق[1] یافته. خلاصه اینکه آنروزاز قدرت صانع در خلقت مصنوعات سیاحتی معقول نمودیم.

و یوم سه‌شنبهٔ هشتم در منزل نشسته بودیم که محمد اسماعیل خان‌نام هندی که از جانب نصیرالدین حیدر پادشاه لکناهور به ایلچی گری آمده بود بمنزل‌ما آمده اظهار اخلاص‌و محبت نمود. مانیز کمال مؤالفت‌و مهربانی نسبت باو معمول داشتیم. صحبت‌از هرجا درمیان‌آمده تا سخن برسرتماشا گاه وصنایع آن‌ولایت در میان‌آمد. کیفیت‌روز گذشته را بجهت اونقل کردیم. گفت من مدتی‌میشود که دراینجا هستم‌وهر روز بچندجا مخصوص سیاحت میروم بازفردا که صنعتی‌تازه ملاحظه میکنم گذشته‌را از خاطر محو کرده میگویم که صنعت ازاین بالاتر نخواهد شد. دیروزبه‌نگارخانه‌ای رفته‌صورتی‌چند دیده‌ام واوضاعی‌ملاحظه کرده‌ام که هوش ازسرم بیرون‌رفته، اگرشمارا میلی‌باشد درآنجا رفته‌آن‌تصاویر

ملاقات‌باسفیر پادشاه‌لکناهور

۱- اصل و مجلس: تحقق.

دلپذیررا دیده وخلقی که هرروزه بتماشای آنجا می آیند ملاحظه وسیاحت کرده باشید .

اینجانب قبول کرده باتفاق مشارالیه درگاری نشسته بنگارخانه رفتیم . عمارتی بسیار عالی مشتمل بر اوطاقها و بیوتات بسیار، در هر اوطاقی از روی زمین تا سقف خانه را تخته بندی کرده ومجموع را تصویر نصب نموده بودند . الحق جای حیرت بود . ازهرطرف که رفتیم وبهرخانه که رسیدیم سوای حیرت وحسرت ازآن صورتهای بی روان حاصلی ندیدیم ولیکن اجمالا از محاسن وتفرّج تمثال نظاره گیان وتماشائیان آنجا تفریحی کامل وتمتعی قابل حاصل گردید .

تماشای نگارخانه

کافران از بت بی جان چه تمتع خواهند
باری آن بت بپرستید که جانی دارد

بعداز تماشای نگارخانه بمنزل مراجعت نموده وشب چهارشنبه نهم به طربخانه که مسمی به اپرا[1] میباشد رفته انواع بازی وشعبده ها و رقاصی وعمالها[2] بطریقی که قبل ازاین مذکور گردید، دیده وملاحظه نموده ، الحق بمضمون حدیث که فرموده اند : الدنیا سجن المؤمن و جنّت الکافر بهیچوجه قصوری در جنت ایشان نیست:

زندان مؤمن و بهشت کافر

زاهد اگر به حور و قصوراست امیدوار
مارا شراب خانه بهشت است، باده حور

۱- Opera اپرا .ف

۲-نسخهٔ اصل و مجلس : جمالها .

آنچه خداوند عالم بندگان خاص را وعده درنعمت های آخرت داده معاینه بجهت ایشان در دنیا فراهم آمده‌است ولیکن فرق این‌است که این نشأه[1] را خماری درسر و این لذت‌ها باقی‌نی[2] و آن نعمتها باقی و پایدار است و شرب شراب سرتش بی‌زحمت اغما و خمار است. باری حضرت بخشندهٔ بی‌منّت بجهت اتمام حجّت نعمت خود را ازهر جهت حقیقت[3] برآن قوم تمام کرده و منتهای لذت بجهت ایشان عطا فرموده است. اگرچه درآنشب امورات غریبه‌وشعبده‌های عجیبهٔ بسیاری ملاحظه گردیدولی عبرتی کامل ازهرجهت‌بهم‌رسیده بعداز تماشا بمنزل مراجعت کرده و شب جمعه هم بخانهٔ یکی از عظمای آن ولایت رفته اوضاعی غریب ودستگاهی‌عجیب دیده شد. احتمال‌میرفت که چهارهزارتومان اخراجات‌آن میهمانی‌شده جمیع وزراء واعیان‌دولت درآنجاحضورداشتند با هریک ملاقات و تعارف نموده جمعی از شاهزادگان در آن مجلس میبودند ولی‌قاعدهٔ ایشان طوری عجیب‌است که در مجلس نمی‌نشینند اعلاو ادنای ایشان از یکدیگرفرقی ندارند. بقدرهزارنفر زن ومرددرهم ریخته هرکس بخواهد دست هر زنی‌راگرفته و با او صحبت میدارد و اگرکسی بازن‌خودش زیاده حرف زند ومعاشرت نماید اوراعیب میکنند و بمحض اینکه آواز ساز بلندشد اکابر و اعیان وزراء[4] و امرائی که

دریک مهمانی اعیانی

۱- نسخهٔ دیگر: نشا.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: پی سپر است.

۳- نسخهٔ اصل مجلس: حقیقة.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: و وزراء.

هستند دست زنهارا گرفته وبرقاصی مشغول میشوند واگر کسی رقاصی نداند اورا ناقص میدانند ومیگویند بمرتبهٔ کمال نرسیده است بخصوص در نزد زنها بداست که اگر کسی رقص ندانسته باشد. اما باوجود همهٔ اینها هریک ازآنها که گریبان مارا بجهت رقص میگرفتند قسمها میخوردیم که مارا وقوفی در رقص نیست. عجز و لابهٔ چند کرده تا از ما میگذشتند و تا بحال للهالحمد رقاصی نکردهایم بعدازاین[1] خداوند عالم حفظ کند. رقاصی نکردهاند

باری در آنشب اوضاع غریبهٔ بسیار دیده شد از آنجمله درفضای آنخانه بطرق خمره وگلوله های بسیار بزرگ ظروفی مصور وقسمی تازه ازکاشی که تا بحال چنین ظروف واین نوع کاشی ندیده بودیم گذاشته بودند، مارا مخصوصه صاحب خانه برده که تماشای آن ظروف را کرده باشیم و میگفتند آن ظروف را از زمین مملکت یونان در دوهزارسال قبل از این بیرون آورده اند و در نزد ایشان بسیار بسیار معتبر بوده الحق ظروف بسیار پاکیزه بود و چنان تصاویر ونقوش کمتر بنظرما رسیده بود در آنشب بعد از تماشا ورقص بمنزل مراجعت کرده.

یوم جمعه یازدهم بلین صاحب بالیوز سابق بندر ابوشهر که باما آشنا بود بمنزل ما آمده وگفت دیروز بکارخانه رفتیم[2] صنایع غریبه عجایبی بدیع دیده ام که تا بحال چنین چیزها ندیدهام. اگر شمارا میل باشد

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: بعداز این راهم.

۲- نسخه اصل و مجلس: رفتم.

به تماشای آن کارخانه رفته باشید وتماشائی کرده باشید . گفتم بسیار خوب. باتفاق بلین درکالسکه‌سوار شده بدان کارخانه رفتیم. عماراتی چند و دستگاهی بی‌حد وحساب بنظرما جلوه گرآمده که حیران در آن دستگاه واسباب ماندیم. زیاده ازدوهزار عمله که متصل مشغول به کسب بودند و هریک پیشه [ای] را متوجه گشته و زیاده از پنجهزار زن و مرد درآنجا به تماشا آمده. استادآن کارخانه که مردی مدبر و حکیم بود و عمری از وی در ظهور صنایع و اختراع بدایع صرف شده، همینقدر که دانست ما چه اشخاصی میباشیم وطالب سیاحت صنایع او گشته ایم، دست‌ما را گرفته ابتدا برسر کوره برد که درآن کوره آتش بی حد و حسابی افروخته و کورهٔ دیگر از آهن پهلوی او قرار داده بودند که آنچه درآنجا بخار متصاعد میگشت در این کوره باپیچ و اسبابی چندآن بخار غلیظرا حبس کرده‌بودند و بریک طرف‌آن کوره لولهٔ‌تفنگ بسیار بلندی نصب کرده و پیچی در آخر کوره که متصل به‌لولهٔ تفنگ می‌شود قرار داده بودند که از حرکت آن پیچ بخار بلوله رفته وزیاده از باروت اثرش‌ظاهر می گشت و در بالای لولهٔ تفنگ میلی مجّوف‌قرار داده بودند که هفتاد گلوله درآن میل مجوف کرده‌آماجی‌از آهن بفاصلهٔ دویست قدم در مقابل گذاشته بودند. آن پیچ را که حرکت میدادند در نیم‌دقیقه هفتاد گلوله‌را چنان برنشان میزد که یکی خطا نمیکرد . وهم‌چنان ضربی وصدائی‌از قوهٔ‌آن بخار ملاحظه گردید که‌از هیچ باروت پرقوتی‌ملاحظه‌نکرده بودیم. گلوله‌ای که بر آماج خورده بود مثل خاك

وصفی‌ازیک کارخانه

نرم گشته آن تفنگ نمونهٔ آن صنعت بود و بهمان قسم توپی چندساخته بودند که برآن قسم هفتاد گلوله را در نیم دقیقه میزد واین اختراع را بجهت استحکام وانتظام قلعه کرده‌اند وتصرفی جیّداست[1] بعدازتماشای آن صنعت مارا بمکانی بردند که پلی ازآهن درست کرده بودند بجهت عبور از شطی که عمق آن بسیار باشد که ممکن نشود پایهٔ پل رادرآب گذاشته بنا برآن قراردهند. میل های آهن بقدر درخت چنار و بطول سیصدذرع ساخته کشاکش بر روی شط انداخته بنائی را بر روی آن قرار داده بودند. صنایع چند درآن کاربرده که شرحش میسر نیست[2]

تماشای یک پل آهنی

و بعد از تماشای پل بجائی رفتیم که بجهت سیاحت و تماشای قعر دریا تصرف و تدبیر کرده بودند.

کیفیت آن چنان بود که چرخی از بلور که بهیچ وجه منفذی که هوا یاآب درآن نفوذ کند نداشت. در میان آن چرخ میلی، مجوف قرار داده و بر سر میل لوله [ای] از چرم مجوف قرار داده‌اند که کسب هوارا می کنند. آن چرخ رادرصندوقی ازبلور گذارده‌اند. اطراف صندوق سرب[3] بسته آن صندوق و چرخ با آدمی که در میان چرخ باشد همگی بزیر آب میروند. هروقت که آنشخص نفسش تنگ میشود و بخواهد کسب هوا کند چرخ را متحرك ساخته نسیمی بسیار خوش به قلبش میرسد و

دستگاه غواصی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: الحق تصرفی نیکوست.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: درآن بکار برده بودند که شرح آن میسر و ممکن نیست.

۳- نسخهٔ مجلس: سریت بسته‌اند.

هرقدر که بخواهد درزیرآب توقف خواهد کردوآسیبی باونخواهد رسید. این تدبیرتازه اختراع کرده‌اند وسببش آن بود که سنگی بسیار عظیم در شط فرات بود که عبور جهاز نار[1] از آنجا ممکن نبود و بهمین تدبیر و تدابیر دیگر[2] آن سنگ‌را در زیر آب شکسته و جهاز ناررا ازآن شط عبور داده اند. بغیر از آن کشتی بنظر رسید که در میان آن کشتی چرخها بمشابهٔ اوضاع وآلات ساعت قرار داده بودند[3] که اورا[4] کوك کرده خود بخود در روی آب بسرعت تمام متحرك میگشت. و صنعت دیگر صورت غلام سیاهی از آهن ربا ساخته بطریقی که هیچ بیننده [ای] اورا با انسان زنده فرق نمی‌دهد با کارد وشمشیر سر اورا میبریدند، بهرقسم که آن تصویررا میگرفتند سرش از تن جدا نمیگشت و بر گردنش مستحکم بود و دیگر کالسکه و عربان بسیاری از آهن وفلزات دیگر ساخته برروی زمین رها کرده وخود بخود مسافتی بعید میرفت واحتیاج بمحرکی نداشت (ماشین خودرو) بعدازآن به کار خانهٔ چندرفته[5] بسیاری از صنایع شعربافی وزرکشی وسایر صنایع که از ایشان معروف و مشهوراست ملاحظه گردید. از هریك لذتی بی‌اندازه حاصل نمودیم. ودرجائی شبیه جواهرات نفیسه که در نزد سلاطین روی زمین است مجموع را بهمان قطع و ترکیب و تراش قطعه (جواهر بدلی)

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: ناری.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : سایر تدابیر دیگر.

۳- نسخهٔ اصل : قرار داده اند .

٤ - نسخهٔ اصل و مجلس: آن‌را.

٥- نسخهٔ مجلس وکارخانه‌ای.

به قطعه‌ازبلوربه الوانی که مطابق به اصل میباشدتراشیده‌و بربساطی از پرنیان چیده بودند .آنچه ملاحظه شد جواهری بخوبی‌دریای نورپادشاه ایران ملاحظه نگردید.

از همهٔ جواهرات عالم دریای نور بهتر و بزرگتر بنظر آمد وبعد از آن قطعه الماسی از مال پادشاه انگریز بد نبوده سایر[1] اگرچه بی‌بها میبودندولی به‌پایهٔ آندوقطعهٔ‌الماس نمیرسیدند.

باری بعداز تماشای آن فقرات گفتیم تماشای دیگری باقی است یانه؟ گفتند تماشای اصلی باقی‌مانده، اینهاکه دیده‌اید در این‌ولایت منسوخ است و خلقی که بدین‌طریق در اینجا اجماع کرده‌اند بعلت‌آن چیزیست که تازه بظهور رسیده. گفتم بسیار خوب باید کجا رفت ما‌رابه بالاخانه‌ای راهنمائی کردند ودرآن بالاخانه رفته خانهٔ بسیار وضیع و تاریکی‌بنظرآمد که نصف آنخانه‌را بجهت نشستن‌مردم تخته‌بندی کرده ما‌رابروی‌تخته‌نشانیدندوخلقی‌بسیار ازمردوزن هرکس پولی‌معین داده‌اند بر روی آن‌تخته‌ها آرام‌وقرارگرفته‌اند. دیوار مقابل‌مارا ازگچی بسیار نظیف بااجزاءچنددرکمال لطافت سفید کرده‌اند بطریقی که‌عکس‌آدمی باوجود آن ظلمت درآن سفیدی پیدا بود و در مقابل‌آن دیوار دیواری که بالای سرما بود و پشت برآن داشتم مانند منشوری سوراخ کرده بودند. چرخی‌چنددرآن سوراخ کار گذاشته از مغناطیس جوهری لامع

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : سایر نیز.

۲- نسخهٔ اصل این کلمه‌را ندارد . نسخهٔ مجلس تنگ.

بعمل آورده بودند که ذره[ای] ازآن هزار مرتبه از نور آفتاب روشن تر میبود. آن چرخ راکه حرکت داده نورجوهر مغناطیس[1] ظاهر میگشت و از سوراخ برآن دیوار سفید پرتو روشنائی افکنده هیچکس برنظاره قدرت نداشت. اندکی که حرکت چرخها را کم میکردند ممکن نگاه کردن بود. ولی آنچنان روشن بود که گفتی تمام جرم آفتاب در این خانهٔ محقر واقع است. بعدازآن آب بسیار صاف راکه هیچ دیده[ای] تشخیص ندهد که کرمی یا دُردی درآن است[2] در بلور یا شیشه کرده در مقابل آن شعاع میآوردند که حایل میان شعاع نور و آن دیوار میگردیدوآن آب عکس بآن دیوار می انداخت، سبحان‌الله یکدفعه ملاحظه کردیم که دریائی برآن دیوار عکس انداخته ودرآن دریاصدهزارقسم جانور به هیکل[3] هریک به اندازهٔ نهنگی یا زنده‌پیلی دریک دیگرافتاده ویکدیگررا میخوردند. چندین هزاردست‌وپا داشتند[4] ودهان هریک بجائی واقع گشته

سینما وبزرگ‌نمائی

۱- در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی نوشته‌شده‌است: «تحقیق علمی‌این مطلب جوهر مغناطیس نیست بلکه قوه‌الکتریسیته‌است که‌بواسطهٔ‌مالش ازآن‌چرخ ها حاصل نموده اند وعکس آن که بدیوار می‌افتد بواسطهٔ آلت میکروسکپ است که ذره‌بین بوده باشد. چون ابتدای علم‌بوده و انتشاری نیافته بوده است لهذا مرحوم روزنامه‌نگار استحضار تامه بمسائل علمیهٔ‌آن حاصل ننموده‌است».

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: که ابدا کرمی یا مطلقا دردی و نا صافی دروی است.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: بدشکل. نسخهٔ دیگر بدهیکل هم میشودخواند

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: که.

تصاویری چند که هرگز در قوهٔ خیال نیامده ونخواهد آمد . تمام مردمان از کثرت وحشت قوهٔ نگاه کردن را نداشتند وآن استاد باوقوف که مخترع این اوضاع بود چوبی در دست گرفته در پهلوی آن عکس ها قریب به دیوار ایستاده به زبان انگریزی یک یک را نشان میداد و میگفت این آب صافی است که هر روزه شما میآشامید و غافل از قدرت خداوند میباشید که چه مخلوقات را خوراک شما کرده و نمی‌فهمید و همین طریق گردش روزگار شمارا میکاهد و میخورد و از عدم قابلیت شما تشخیص نمیشود یک یک آن نهنگان و جانوران غریب را اشارت کرده مینمود و بیان میکرد از خوردن هریک چه منفعتی و مضرتی متصوراست و میگفت در این وهله چهارملیون که عبارت از شانزده[1] کرور باشد آن صورت جانوران مخفیه حاصله در آب که از شدت اختفا وحقارت بنظرما نمی‌آید[2] مضاع و زیاده میکند[3] که باین قدر عکس آن مینماید . اگرچه آب صافی نماید ولی همهٔ این ترکیبات و حیوانات در آب میباشند و هر روزه مشروب انسان هستند، آب های تیره و دردآلود که جای خود دارد .

توضیحات مخترع دستگاه

آبی که میخورید

خداوند عالم ، عالم است که در آن آب ها چه خواهد بود .

وهمچنین[4] حیوانات بسیار کوچک ریزه را که سهلی[5] بنظر می آمد مثل

۱- نسخهٔ مجلس هشت کرور.

۲- در نسخهٔ اصل و مجلس : بنظر نمی‌آیند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : مضاعف و بزرگ می‌شود.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: کذلک.

٥ - نسخهٔ اصل و مجلس: چیز سهلی.

پشه و شپش و کیک گرفته پشت پارچهٔ بلوری‌مسطح آنهارا بطریقی که دست‌وپای ایشان در پشت بلورچسبیده باشد قرار داده بودند. آنهارا که دفعه‌بدفعه در مقابل آن جوهر روشن باز داشتند هیأتی چند و هیاکلی بنظرما میرسید که شرح آن شمه[1] در قوهٔ تحریر نیست که یکی از آن حیوانات خفیفه[2] را به شانزده کرور بزرگ نموده دست و پا وسرو گردن موی‌های غریب ازآن جانوران اثبات[3] میشد که آدمی‌را قاطع حیات‌بوده هریک دهان‌را به هیأتی‌مهیب باز کرده وگردنی کشیده طوری بود که وصف آن تحریر[4] درست نمی‌آید[5] و شکل آنهارا نیز نمیشاید کشیدمگر اینکه آدمی‌خود دیده وتصدیق کند.

بعداز مشاهدهٔ آن صور غریبه مارا باور نشد[6] که آن عکس از حیوانات مخفیه درآب صافی‌باشد[7] یا اینکه آن هیاکل و صوراز پشه و کیک‌لاغربظهور رسد[7] ماخود رفتیم درپهلوی‌آن‌چرخهاایستاده‌شپشهارا در مقابل شعاع آورده آن عکس هارا تمام‌به عینه مشاهده کردیم‌آنوقت تصدیق نمودیم که آنچه دیدیم حقیقت داشته و شعبده نبوده است در

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: وشمه ای‌ازآن.

۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: ضعیفه.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس: دیده‌می‌شد - نسخهٔ دیگراثبات‌ولی‌اشبات هم خوانده می‌شود.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس : بتحریر.

۵- نسخهٔ مجلس : نمی آید.

۶- نسخهٔ اصل ومجلس : آنوقت‌مارا باورشد.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: میباشد ... میرسد.

درآن روز از تماشای آن صنعت های غریب لذتها برده بمنزل مراجعت نمودیم.

درخانهٔ لرد سالیسبوری و مسترویت

و شب شنبهٔ دوازدهم به خانهٔ **لاردسلیزبره**[1] مهمان گشته بطریق گذشته جمعی بزرگان و اکابر آن مملکت تغییرلباس داده ولباس فاخر پوشیده و ریش و سبیل عملی در خود[2] تعبیه کرده به رقاصی مشغول گشته ما نیز در کناری نشسته تماشای آن محفل آراسته و صورت های غریب را میکردیم.

در آنشب مخارج بی حساب آن شخص کرده بود و تماشای کلی ازهرجهت حاصل گشت.

و شب یکشنبهٔ سیزدهم بخانهٔ **مسترویت**[3] وکیل فرین صاحب جنرال شام مهمان گشته جمعی از دوستان و محبان بهمراه بودند بسیار خوش گذشت.

وشب دو شنبهٔ چهاردهم درخانه لارد پالمستون وزیر دول خارجه بعزم مهمانی رفته بعداز ورود بخانهٔ مشارالیه سر گوروزلی و **نوری افندی** ایلچی **سلطان محمود** و پاره[ای] از وزرای دیگررا در مجلس ملاقات کرده لارد پالمستون را ندیده سئوال از احوال او نمودم گفتند که در

۱-Marquis of Salisbury

۲-نسخهٔ اصل ومجلس: برخود.

۳-M.white friend agent of M.Farren the consul General of Damascus.

این وقت خبری رسید که پادشاه فرنگ سیس[1] را یک نفر[2] میخواسته بکشد وخداوندعالم اورامحافظت کرد وقاتل او به گیرآمد[3]

تفصیل اوچنان بود که شخصی مدتها بود که ارادهٔ قتل آن پادشاه را داشته بجهت مستحفظین وحارسین اطراف شاه فرصت نیافت که اقدام بر آن امر خطیر کند عاقبت تدبیر کرده تفنگی که مشتمل بر بیست وپنج لوله[4] بود ساخته و همه را گلوله پر کرده در روزی که پادشاه با قلیل خدامی بصحرا بعزم تفرج رفته بود آنشخص فرصت یافته با تفنگی که بیست و پنج لوله میداشت قریب به پادشاه آمده پادشاه وخدّام که در خدمت پادشاه میبودند هفت نفر بودند و نزدیک یکدیگر ایستاده بودند آنشخص تفنگی را در میان ایشان وسمت پادشاه گرفته خالی کرد ویقین برهلاك پادشاه نموده بدررفت[5]. بحسب اتفاق چنین شد که شش نفر نگهبانان شاه به ضرب گلوله ازپای درآمده بهلاکت رسیدند و مطلقا آسیبی به پادشاه نرسید. بعد از آن مقدمه پادشاه بشهر آمده دولت ـ خواهان خودرا از این معنی اطلاع داده اجماع نموده آنشخص را گرفتند و بعدالت خانه بردند. این واقعه در چهارساعت از روز گذشته در «پاریز»[6]

سوء قصد به پادشاه فرانسه

۱ـ لوی فیلیپ پادشاه فرانسه که برای دفعه دوم مورد سوء قصد قرار گرفت . ف. ۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: کسی.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس: دستگیر شده.

٤ـ نسخهٔ اصل و مجلس: گلوله.

٥ـ نسخهٔ اصل ومجلس : گریخت.

٦ـ Paiins نسخهٔ اصل و مجلس: پاریس. نسخهٔ دیگر پاریر.

اتفاق افتاده و همان روز غروب خبر به لندن رسید . ازپاریز الی لندن میصدمیل که قریب یکصد فرسنگ راه میشود . خلاصه چنین گفتند لورد پالمستون بجهت ابلاغ این خبر رفته است که به شاه مراتب را عرض کند .

این جانب درمجلس نشسته با ایلچی‌سلطان‌محمود ووزیر هندوستان و سایر وزراء و امراء صحبت میداشت که بعد از ساعتی لاردپالمستون آمده تمهید معذرت نموده تعارف زیاده از حد بظهور رسانید . بعد ازآن بر سر میز و خوردنی رفته میزی بسیار بزرگ وجمیع ظروف واوانی آن از طلای ناب بوده آنچه تصور شود از مطبوخات صحیح وخوردنی‌های لذیذ در آنجاحاضروموجودبود . بعدازصرف غذا بقاعدهٔ خودشان‌شیرینی ومیوه‌آورده چیده ازهرقسم‌میوه‌بهاره‌وفایزه[۷] که‌دیده‌وشنیده‌بودیم بعلاوه میوه‌هائی‌چند که ماندیده‌بودیم‌از هندوستان وممملکت‌افریقیه‌وینگی‌دنیا آورده بودند در آن مجلس‌حاضر گشته وهر میوه که در فصل با یکدیگر منافات داشت و ممکن نبود بایکدیگر در یک‌جا جمع شوند در آن مجلس‌قریب یکدیگر گذاشته و از هر میوه اقسام مختلف آنراآورده بودند و همگی‌را همان شب تازه ازدرخت چیده بودند .

میوه‌های فصلی گوناگون

پرسیدم که چه میکنند که آنها به این تازگی و طراوت باقی مانده درهرفصل که بخواهند هرمیوه موجوداست . گفتند درهمان‌خانها که پیش ذکرشد وحرارت آتش‌اینها بظهور میرسد ودرمیان‌آن میوه‌ها

۷- اصل پائیزه . مجلس : فائیزه .

هلوی بسیار خوبی داشت که کمتر درجائی دیگر دیده شده بود وسایر میوه‌ها مثل خربوزه و هندوانه، سیب و گلابی، شلیل وشفتالو، گیلاس و آلوبالو، گوجه و زردآلو، انگور و انار، خیار وعباسی، گردو و بادام تازه واز هرقسم مرکبات فرد کامل در آن مجلس دیده شده، تخمیناً هشت هزار تومان آن ضیافت خرج شده بود. بعلت اینکه درلندن گوسفند یکی ده تومان است و همان میوه‌ها و خربوزهٔ آن ۳ لیره که عبارت از شش تومان عجم باشد. خوشهٔ انگوری یک لیرا که دوتومان باشد وهر آلوئی یک تومان قیمت دارد. با وجود این قیمت ها چنین ضیافت ها می کنند.

همه‌نوع میوه اما گران

باری آنشب تاچهارساعت از شب گذشته صحبتهای متفرقه داشته آخرشب بمنزل مراجعت کردیم و یوم دوشنبه بخانهٔ محمد اسمعیل خان ایلچی نصیرالدین حیدر پادشاه لکناهور بضیافت رفته کمال تعارفات و تکلفات را اقدام نمود پاره‌ای اشعار عربی وفارسی گفته بود بجهت ما خواند. الحق مردی صاحب کمال و آگاه می باشد و حریم هندیه اش که نهایت تقوی وطهارت را میداشت وبعزم زیارت بیت‌الله‌الحرام از هندوستان بیرون آمده و بیچاره بی‌نوا درلندن و بمعاشرت کفار گرفتار شده[1] بعدازاطلاع بر احوال و مذهب ما بی اختیار نزد ما آمد وشکایتی بسیار از احوال و گذران خود نمود وگفت من بشوق زیارت بیت‌الله و مشرف شدن به قبور ائمه ودریافت نعمت زیارت عتبات متبرّکه از خانه بیرون آمده‌ام

درخانهٔ محمد اسمعیل خان

بانوی دین‌دار

۱- نسخهٔ مجلس: گرفتار معاشرت کفار شده.

و حال چهارده ماه میشود که در لندن گرفتار و هم نفسی ندیدم که ساعتی درد خود را باو اظهار کنم بسیار گریست دل ما براخلاص واحوال او سوخت . بعد گفت میخواهم در نزد شما قدری قرائت قرآن مجید کرده باشم . گفتم مانع نیست . قرآن آورده قدری تلاوت کرد . بعد ازآن پاره[ای] شیرینی آوردند صرف شد . وآن زن گفت که میخواهم شمارا از دست پخت خود میهمانی کرده باشم . بزغاله‌ای امروز به ده تومان خریده‌ام حال که باید بزغاله‌را به ده‌تومان خرید باز بمثل‌شما میهمان عزیزی خورده باشید بهتراست . باری اگرروز جمعه دراینجاشام بخورید بدنیست . قبول این معنی را کرده وازآنجا بمنزل آمدیم .

ویوم سه شنبهٔ پانزدهم نوری افندی ایلچی سلطان محمود بدیدن ما آمده کمال محبت را در بارهٔ او بعمل آورده صحبتها در میان آمد .

و شب چهار شنبهٔ شانزدهم بمدرسهٔ شاه[1] رفته یعنی مدرس آنجا مارا بمدرسه دعوت نموده وآن مدرسه از بناهای قدیم آن مملکت است مشتمل بر بیوتات وعمارات کثیره زیاده از ده هزار نفر در آنجا از طلبهٔ هر علم میباشند و در کمال دقت اهتمام به تحصیل علوم غریبه مینمایند و هر علمی مدرس آن علیحده و منزلش جداگانه میباشد ودر سالی یک روز مقرراست که جمیع تلامذه اجماع نموده دروسط آن‌مدرسه عمارتی بسیار عالی ووسیع‌ساخته‌اند که در آنجا اجتماع نموده‌بزرگانی که در آن مملکت جمعیت کرده در آن مجلس حاضر میشوند و تلامذهٔ

در مدرسهٔ شاهی

1 – The king's College. ف.

هر علم یک یک بر میخیزند و فقره [ای] از علم خود نزد استاد بیان کرده چنانچه پسند افتد و مشخص شود که در آن علم حسن اهتمام و غایت اجتهاد بعمل آورده است مختصری در حضور آن جماعت در تکمیل وتعظیم او استاد نوشته میدهد و کتابی از کتابهای آن علم با نشان گل مهر طلائی که بیست تومان گنجایش و ارزش داشته باشد در حضور آن جماعت باو داده میشود و هم چنین دیگری برخاسته افادهٔ خودرا کرده انعام می گیرد وهریک که استحضارش قبول خاطر استاد شد و مورد تحسین گردید یکدفعه آن جماعت که زیاده ازچهل هزار نفر مخلوق میشوند از زنها و مردها دست بریکدیگر زده مسافتی بعید آواز دست ایشان میرود . باری آنجاراهم در آن روز تماشا کرده بمنزل مراجعت کردیم .

وشب پنجشنبه به باغی رفته که در آنجاآتش بازی ها و چراغانها دیدیم که از حیرت آن آتش بازی همهٔ صنایع و بدایع را از خاطر محو نموده در تعریف آنجانمی‌دانم چه نویسم . باغی چون باغ بهشت آراسته خیابانهای وسیع مملو از گلهای رنگ رنگ[1] در اطراف آن باغ از هرطرف کشیده آبهای روان برروی سبزه وریاحین جاری و روان گشته واز هرطرف آن[[ ]] باغ پرده‌های تصاویر که دیده از نظاره‌اش سیرنمیگردید آویخته و بر طرفی بازار شربت فروشی دختران ماه سیمای حورلقا گشاده و تمام آن باغ را آئینه ها و زینتها بسته بودند و زیاده از چهار کرور چراغ هریک برنگی در آنجا افروخته واز چراغ اشعار و نقش و نگاری

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: رنگارنگ.

چند کرده بودند که پایانی برآن ترکیبات غیرمتناهی متصور نیست واز هرطرف ماه وآفتاب و کواکبی چند طالع ساخته که هریک بطوری خوب حرکتی خاص داشتند که متحرك میبودند و در هرگوشه زیاده از ده هزارنفر ماه رویان فرنگ اجتماع نموده لعبی تازه و بازی غریب درآورده که هر کسی بعشرت مشغول وسلطان ملال از استیلای برشهرستان خیالشان بکلی معزول گشته ، نمی‌پنداشتند که در روزگار غمی یافت میشود یا اندوهی حاصل میگردد و هر یک از جام نشاطسرمست ودست‌نگارینی دردست گرفته :

تفرج در میان‌ماه‌رویان

بعهد معدلت او نماند دست تطاول

مگر سواعد سیمین و بازوان معین را[1]

اگر فی‌المثل از دستی ملال حاصل کردی فی‌الحال دیگری ازآن مهوشان را دستگیری نموده واگر از مشاهدهٔ جمالی سیر گشتی برخوان نعمت صاحب کرمی دیگر نشستی . بهمین‌قسم تماشا کنان وتفرّج کنان از صورتی بصورتی و از لعبتی به‌لعبتی ازگلزاری به گلزاری سیرفته و صحبت میداشتند وماها که تا بحال چنین اوضاعی و هنگامه[ای] ندیده بودیم بهرگوشه که می گذشتیم محو آنمکان وطواحی[2] آن خیابان گشته متحیربودیم که کدام طرفه‌را نظاره کنیم و بچه لعبتی دل بندیم . این ها چه‌چیزاست .«این که‌می‌بینیم به بیداری‌است یارب یابخواب» همه‌جا

۱- اصل که‌اصلاح شده، و مجلس سمین را .

۲- اصل ومجلس : طراحی .

تفرج کنان میگذشتیم تا بجائی رسیدیم که خلقی کثیر اجتماع نموده بودند وپسری رسن بازی، خودرا زینتها کرده وبربالای رسن بازیهامیکند که هوش از سرما بیرون رفته .

باری آنچه بنظر رسید آن ریسمان باریک‌را بجهت دست‌آویز بسته بودند والا آن جوان آنچه متحرك بود مثل مرغ در هوا طیران مینمود وکسی پای آن پسررا در روی ریسمان نمی‌دید .

ریسمان‌بازی پسر ودختر

بعدازآن دختری فرشته روی عنبرین‌موی خودرا هفت قلم‌آراسته و غرق جواهر گشته دربالای ریسمان برآمد و بدان‌لنگر باآن پسرجفت بنای بازی‌را گذاشته که هوش از سر نظاره گیان [کذا] پریده .

بعداز اوضاع ریسمان بازی تمام خلق آن باغ که زیاده از پنجاه‌هزار کس میشدند همگی اجتماع نموده بر یک طرف آن باغ گرد آمدند. پردهٔ بسیار بزرگی را بر کنار کرده چرخی‌را آتش دادند .آنچرخ که آتش خورد بطریق‌جواله متحرك گردید. ازهر قسم رنگی که‌تصور شودوالوانی که متصورنگردد درکمال روشنائی وضوء ازآن‌چرخ حاصل گشته در آنی نگاه میکردی تمام عالم زرد رنگ گشته بطریقی‌زرداست که ازکاه‌ربا زردتر ،بعدقرمزوبعد سبز و بعد بنفش و بهمین قسم تغییر الوان میداد وازآن چرخ ترکیبات غریب بیرون آمده گاهی‌مدور و گهی مثلث و مربع و مخمس ومسدس وقس علیهذا درلمحه[ای]نبود که ترکیبی برقرار باشد و ازاطراف تیر شهابی چند آتش زده که روی آسمان پر از خنجر و سنان گردید و از ارتفاع متفرق گشته کواکب

نمایش‌رنگهای گوناگون

درخشان از آن ظاهر و نمایان گشته[1] که پایان نداشت و شعاع هریک عالمی‌را افروخته و هم چنین اینقدر اسباب و آلات آتش بازی و آلات مشعله افروزی درآنشب ظاهرنمودند که چشم خیره و گوش کرمیگردید طرفه‌تر اینکه دود باروت و گوگرد بهیچوجه بمشام نمیرسیدطبع متنفر نمی گردید.

خلاصه در آنشب تماشائی تازه وسیری بی‌اندازه کردیم و سالی علاوه بر منافع اشخاصی که عامل آتش بازی وچراغان میباشند دو کرور مالیات بخزانهٔ دولت واصل می گردانند. بعد از تماشا به منزل مراجعت کرده.

ویوم پنجشنبهٔ هفدهم بمکانی[2] که مشهورعالم‌است رفته‌تماشای غریبی نمودیم که عقل‌آدمی چنان بنائی تمصوّر نمی کند وآن مکان جائی‌است قریب به شط تمس[3] را حفر کرده اند و از زیر رودخانه بآن عظمت طاقهای مستحکم با ساروج و مصالحی که حکمای فرنگ تتبع کرده‌اند، طاقهای‌مستحکم زده‌اند و چراغها روشن کرده اند که عبور از اینطرف شهر بآن طرف شهر از زیر آن شط می کنند و آن شط عظیم در نهایت هیبت از بالای سر آدمی گذشته مطلق رطوبت نفوذ از آنجا نمیکند. چنین گویند که زیاده‌از سه کرور اخراجات‌آنجا شده‌است‌ولیکن هرکس که بگذرد وعبور کند پولی معین‌میدهد در اندك زمانی‌مخارج

تماشای‌تونل زیر رودخانه

۱- اصل و مجلس: میگشت.

۲- Thames Tunnel .ف. ۳-نسخهٔ‌اصل‌و مجلس: تیمس.

آنجا بازیافت شده و چنان بنائی مستحکم و منافعی خالی از مشقت ورنج بجهت بانی آن عمل سالها مانده است و از آنجا که خوب تماشا نمودیم به محلی رفته که گاری آتشی درآنجا موجود بود و از راه آهنین درساعتی چهل میل مسافت را قطع میکرد.

تفصیل آن چنان است که بعد از اینکه برحکما وسدیرین فرنگ مشخص گردید که از بخار می‌توان اغلبی از لوازم وضروریات را درست نمود وبخار باعث برحرکت بسیاری چیزهااست ابتدا جماعت انگریزی که در ینگی دنیا بودند اختراع کشتی آتشی را کرده بعد از آن در هرجا جهاز نار ساخته و بعد جمیع حرفه ها و صنایعی که در میان ایشان متداول است و محتاج بچرخ و حرکت میباشد جمیعاً را به دستیاری بخار متحرک میسازند وسبالغی صرفه بجهت مخارج ایشان بهم رسیده است اینکه بخصوص گاری آتشی فکری نموده‌اند این است ازاین که درجزیرهٔ انگلتره خلق بسیار و زمین کم است تدبیری کرده‌اند که گاری رابآتش حرکت داده که احتیاج به اسب نباشد و زمینی که بجهت دواب جو بعمل میآورند همان زمین را گندم کشته تا آذوقه فراوان گشته خلق از قلت غله برون آمده باشند و منفعت دیگر اینکه زودتر و بهتر بمنزل رسیده رواج امورات باسهل وجهی میسر میگردد. واگون بخار

بنا براین راهی بسیار را از لندن به اطراف مملکت دیواری بارتفاع ده ذرع وبه پهنای اینکه دو گاری پهلوی یکدیگر بروند ساخته زیر آن دیوارهارا طاق زده اند که مردم و گاری عبور مینمایند ودرروی آن دیوارازدوطرف

بهر مکانی که منظور داشته‌اند زمین را بعرض وجبی از آهن فرش کرده‌اند و بطریقی که آن پارچهای آهن بطریق میلی چهار انگشت از زمین برآمده و غلطک های عرابه را میان خالی ساخته بر روی آن میل های آهن گذارده‌اند وجفت کرده‌اند بطوری که مطلقا از میل آهن بیرون نخواهد آمد و چنان برروی آهن روان و غلطان میبود که اگر بادی برآن گاری ها وزیدی مسافتی خود بخود حرکت کردی و برهمین قیاس که مذکور شد بیست سی گاری متصل بهم بر یکدیگر بسته و در جلو آن عرابه که همگی را میکشید صندوقی از آهن ساخته در آن آب میریزند بقدر دو کُر زیاد آب نمیگیرد و آتشی در زیر آن صندوق کرده بطریق سماور آب بغلیان آمده چرخهای غلطک را بحرکت میآورد و از جای روان میگردد. همهٔ آن گاری را که مملو از انسان و اموال است با خود کشیده میبرد. درساعتی چهل میل میرود وما رفتیم در آنجا نشستیم اصلا نظر انداخته هر مکانی که از آن دورتر نبود بمحض چشم برهم زدنی از آن میگذشتیم واستراحت آن بسیار بهتر از گاری است که باسب متحرك شود واز قراری که برآورد کرده‌اند همان قلیل بخار قوه هژده[1] اسب را دارد وبجهت آن گاری ها دوراه دارد یکی رفتن ویکی بجهت مراجعت کردن. هریکی علیحده است وآن صندوقی که آب در آن میجوشد وباعث حرکت گاری میشود بخاری که ازآن آب بعمل می‌آید که باعث بر حرکت چرخ است بخاری از آن

وصف راه آهن

۱- اصل و مجلس: هیجده.

صندوق بصندوق دیگر رفته در آنجا آب میشود دوباره[1] آب را از دهن شیر دیگر داخل صندوق میکنند که بعد از دوروز دوروز[2] یکدفعه احتیاج به آب ریختن درصندوق میشود.

باری صنعتی است بسیار بسیار غریب و بنای ایشان براین است که بعد از این، همه راهها را بهمین قسم تردد کنند بلکه از لندن تا اسلام بل را که دوماه مسافت است راه آهن ساخته بگاری آتشین سفر کرده باشند و در عرض سال کرورها منافع آن میباشد.

خلاصه آنروز دو فقره تماشای خوبی شد و شب جمعه در خانهٔ سرگوراوزلی میهمان شده جمعی وزراء و امرادر آن مجلس حاضر بودند با هریکی علاحده آشنائی و مهربانی کرده و هریک نیز کمال محبت و مؤالفت را بجای آورده تاقریب به صبح درآنجا بصحبت وعشرت گذرانیدیم از حیث مأکولات ومشروبات واقسام میوه وانواع تکلفات الحق میهمانی عظیمی کرده بود و مبالغی اخراجات کرده بسیار بسیار خوش گذشت و یوم جمعهٔ شانزدهم[3] بشهری خارج از لندن بمسافتی چهل میل رفته از درآنجا شطی عظیم واقع است که درمدت پنج دقیقه پلی درکمال استحکام می بندند که عراده با توپ و گاری چهار اسبه از روی آن پل چوبی[4]

درخانهٔ سرگرد اوزلی

تماشای پل بستن وباز کردن

۱- اصل ومجلس: ثانیاً. ۲- نسخهٔ اصل و مجلس : الی سه روز. درنسخهٔ دیگر بعدد نوشته شده که دو وسه هردو خوانده میشود.

۳- اصل و مجلس : هیجدهم . در حاشیهٔ نسخهٔ اصل باخطی دیگر نوشته شده ربیع الاول سنهٔ ۱۲۵۳.

٤- نسخه اصل و مجلس آن پل بخوبی.

میگذرد و هم چنین در عرض ۲ دقیقه آن پل را میکشند بطوری که آثار آن باقی نمیماند تماشای خوبی داشت ولیکن مسافت آن بسیار بعید بود وبا بعلت آنکه وعدهٔ مهمانی به محمد اسماعیل خان ایلچی لکناهور داده بودیم هرقدر سعی کردیم بلکه زودتر برسیم ممکن نشد درعرض راه دوراًس اسب را کشتیم و باز برسروعده نرسیدیم .

ولیکن آنروز برادرگرام والی درمنزل مانده بخانهٔ محمداسمعیل خان رفت در آنجا پسر تیپوسلطان[1] را ملاقات کرده قدری صحبت داشته و مراجعت بمنزل نموده مانیز مراجعت کردیم .

یوم شنبهٔ نوزد هم صبحی بخانهٔ محمداسمعیل خان رفته اورا ملاقات نموده عذرگذشته راازاو خواستیم . درخانهٔ وزیر هندوستان

و بعدازآن بخانهٔ سرجان هب هوس[2] وزیر مملکت هندوستان شرق رفته که مشارالیه از جملهٔ دوازده وزیر میباشد . بنا بخواهش مشارالیه در محلی خالی از بیگانه و اغیار نشسته درباب امورات خود و مملکت ایران با او بسی صحبت داشتیم و مشورت نمودیم .

بعداز ملاقات او بخانه مراجعت کرده دوساعت بغروب مانده به خانهٔ ولک صاحب ایلچی سابق ایران رفته ازاینکه مشارالیه بیست و دوسال در ایران پرورش یافته بود از رسوم ایران درست اطلاع داشته درحانهٔ ولک

۱ـ Tippoo sultan آخرین نواب میسور Mysore دشمن انگلیسها.ف.

۲- Sir john Hobhouse .ف. در نسخهٔ دیگر مجلس: بیتو وغلطاست هپ هوس . مجلس: پست هوس .

جمعی از اشخاصی که سابق براین درایران ایلچی و بالیوز بودند وزبان میدانستند یا اینکه در هندوستان کسب لغات فارسی نموده بودند ایشان‌را دراین مجمع حاضرساخته[1] بسیار از نقاشی و کتب متعدده و صنایع عجم‌را حاضر ساخته و نزدما آورده هریک‌را تماشا میکردیم واز اینکه خانهٔ مشارالیه مکانی باصفا وگلذاری [کذا] با طراوت و خوش هوا میبود قدری در آن باغ وگلذار گردش نموده و در باشویه‌ها سوار گشته پاره[ای] در روی شط تمس که‌از کنار آن خانه عبور می کرد گردش نموده و پل معلقی‌در روی آن شط ملاحظه گردید که تا بحال چنین صنعتی دیده نشده بود. کیفیتش این است که در کنار آن شط عظیم دو پایهٔ خارج از آب بارتفاع تمام زده اند و ازبالای‌آن پایه ها زنجیرهای عظیم که هربادامه‌زنجیرش به قطروستبری نعلی‌میآمد ازروی شط سراسر کشیده‌اند. میل های آهن‌از آن زنجیرها آویخته‌است وچوب های قوی‌آورده سرآن میل هارا درآن چوب‌ها نصب کرده‌اند و مجموع آنها پیچ دارد که اگر بخواهند در ده دقیقه آن پل عظیم‌را ازیکدیگر باز کرده و خواهند بست. بسیار بسیار تصنع در آن پل معلق در هوا نموده‌اند. تماشای پل معلق

به تفصیل آن اوضاع را تماشا کرده ودر روی شط گردش نموده مراجعت بخانهٔ مشارالیه نمودیم. از انواع خوردنیها و اقسام حلویات و میوه‌ها ماحضرمرتب ساخته همزبانان فارسی بایکدیگرصحبت هاداشتیم.

۱- مجالس: حاضر کرده.

بعد از سه ساعت از شب گذشته از آنجا برخواسته [کذا] چون در خانهٔ همشیرهٔ لاردملبن[1] که وزیر اعظم [بود] وعدهٔ مهمانی داشتیم در آنجا رفته جمیع وزراء و کبرای آن مملکت در آن مجلس عظیم حاضر بودند با هریک ملاقات کرده کمال محبت و مهربانی را هریک نسبت بما ظاهر ساخته و همچنین لارد ملبن نهایت اکرام و اعزاز را نسبت بما نموده لاردگلنگ وزیر ینگی دنیا در آن مجلس وعدهٔ مهمانی ازما خواسته قبول کردیم. درآنشب تا صبح در آن محفل جنت مشاکل غافل از ملال وغم بوده تماشای محفلیان ونظارهٔ مهوشان[2] راحت کامل حاصل آمده قریب بصبح بخانه رجعت کرده.[3]

درخانهٔ خواهر لرد ملبورن

یوم یکشنبهٔ بیستم در خانه نشسته که اندکی از خستگی برآسایم[4] جمعی از اعیان و عظمای مملکت بدیدن ما آمده.

و یوم دوشنبهٔ بیست و یکم طرف عصری بخانهٔ یکی از دوکان بسیار متشخص که از همهٔ وزراء و امراء جلال و دولت او زیاده بود رفته دستگاهی ملوکانه و اسبابی شاهانه از وی ملاحظه گردید. خلقی بسیار از وزراء واکابر در آن مجلس حاضر بوده وجمعی کثیر ازنسوان معتبر تمام غرق جواهر و گوهر گشته جمالی چند درآنجا ملاحظه گردید که آفتاب جهان‌تاب از شعاع رخسارشان خجل گشته وسرو کشمیر از

درخانهٔ یکی از دوکها

۱- Lord Melbourn. ف .اصل :لاردبلین ـ مجلس لاردسلین

۲- نسخهٔ نفیسی، نموده راحتی ۳- نسخهٔ نفیسی سراجعت کردیم.

٤- نسخهٔ دیگر برآسیم.

رشک رفتار و خرامشان پای در گل مانده چونکه خانهٔ او مشرف برشط تمس[1] میبود جمعی از اکابر وجوانان اعاظم در ماشویه های تیز روسوار گشته با یکدیگر نذر و گروبسته در اندرون ماشویه سبقت بر یکدیگر میجستند و جمعی از اهل طرب با سازهای بزرگ و موسیقاری چند در کنار شط به باغ پراز گل و سنبل نشسته ماشویهٔ هریک که سبقت جسته پیش می‌آمد سازها را بلند آواز گردانیده آن زنان حوری‌وش از دستک زدن آتش بردل باخته گان [کذا] آنحرفت میانداختند. مبالغی معتد زیاده ازدویست هزارتومان درآنروزمیان ایشان بردوباخت گردید. از اطراف انگلستان انواع خوردنی‌ها و شرابها بایخ آمیخته ومیوه‌های متعدد درآن فضای باصفا چیده هر کس هرچه میخواست آماده ومهیا بود. درآن روز بسیار خوش گذشت.

مسابقهٔ قایق‌رانی

برادر شاه که مسمی به دوک‌اف‌کم[2] برلن بود در آنروز ملاقات کرده، اظهار محبت و مهربانی زیاده از حدی نمود؛ آدمی بسیار خلیق و مهربان بنظر آمد وبعداز آن بمنزل مراجعت کرده.

و یوم سه شنبهٔ بیست ودوم در هنگام ظهر به دکان زرگری به تماشا رفتیم سبحان‌الله نه اینقدر[3] جواهرات نفیسه واوانی طلا ونقره‌در آنجا دیده که مستوفی خیال ازعهدهٔ حساب و تعداد آنها تواند برآمد و چنان زرگری کرده وهرچیزرا پاکیزه ساخته بودند که دیده از نظارهٔ آن صنایع سیر نمیگردید و عقل حیران درآن کارهای نمایان گشته از

تماشای دکان زرگری

۱- اصل ومجلس: تیمس.
۲- Duke of Cumberland .ف. اصل و مجلس :دوکوف کم‌پرنس.
۳- نسخهٔ مجلس: آنقدر.

قدرت آدمی بعید میدید . باری تماشای غریبی از آن جواهرات وصنایع نمودیم و بمنزل مراجعت کردیم.

طرف عصراز دریچهٔ خانه نظاره میکردیم، چندین گنبد ملاحظه شد که خودبخود برهوا میروند و در آن گنبد چندنفر نشسته به‌آسمان صعود میکنند. بسیار بسیار تعجب کردیم از اینکه سابق براین درعجم هم چنین صنعتی از ایشان شنیده‌بودیم. بسیار تمنا داشتیم که دیده باشیم. ازبعضی سئوال کردیم. حقیقت آن صنعت رامشخص نمودم. گنبدی ازمقوای بسیار بزرگ ونازك با مشمع ساخته تمام منافذ اورابا پاره[ای] اجزا محکم گرفته که مطلقا هوا داخل در آن گنبد نمی‌شود. بعدازآن یك نفر یا دونفر در آن گنبد نشسته با آلات و اسباب چند که ترتیب کرده اند هوای کثیف آن گنبدرا بیرون کشیده وبا اسبابی دیگرهوای بسیارلطیفی که از دودشعلهٔ خفیف حاصل کرده وبعمل آورده‌اند درآن گنبد داخل میکنند چون هوای داخل گنبد از هوای خارجش لطیف تر شود به‌آسمان بلندمی کنند[1] و چنان بالا میرود که با دوربین های بسیار خوب آن گنبدرا به اندازهٔ نارنجی ملاحظه میکردیم. بعد از اینکه در در فضای هـوا آن طیران و گردش نمـود بهوای بسیار لطیف خواهد رسید که الطف ازهوای داخل گنبد خواهدبود. بنا براین بالاترنمیرود ودر آنجا قدری بعرض هواحرکت کرده و اشخاصی که در آن گنبدنشسته اند هرقدرکه بخواهند تماشا وسیاحت کرده بعد اندك اندك پیچی دارد

تماشای بالون
ووصف آن

۱ـ نسخهٔ نفیسی : می کنند.

می پیچانند کم کم هوای ثقیل داخل گنبد میشود و هوای لطیفش خارج میگردد. آن گنبد روی به انحطاط آورده نزول می کند تا در روی زمین قرار می گیرد، ولیکن قدرت آنرا ندارند که در هر موضعی بخواهند فرودش آورند و احتیاط از رودخانه و دریا می کنند اقلا نیم فرسنگ لازم است که آن مکان از دریا و رودخانه دور باشد و چندی است که حکمای فرنگ در فکراند که تدبیری کرده باشند که هرجا بخواهند آن گنبد نزول کند هنوز بخاطرشان نرسیده ولی عاقبت فکرش را خواهند کرد. غرض آنروز تماشای آن گنبدرا خوب نمودیم بسیار غریب بود.

و یوم چهار شنبهٔ بیست وسیم صبح بسیار زود، سر گوروزلی و مستر فریزه بمنزل ما آمده گفتند که از جانب پادشاه مقرر و مأموریم که شمارا اگر میل باشد و بخواهید تفرّج فرمائید امروز بقصرشاه که خارج لندن است برده چنان قصری که دیدهٔ روزگار ندیده تماشا فرمائید وملکه که زن پادشاه باشد شایق ملاقات شما میباشد. درآنجا شمارا دیده امروز را مهمان پادشاه و ملکه باشید. بسیارخوب[1] گاری آورده سوار گشتیم و رو براه نهادیم. آنروز هوای بسیار خوبی بود و درعرض راه همه جا درگلذار[کذا] ومرغزار سیر کرده و تماشا نموده بعداز طی مسافت سی و سه میل بآن قصر فلک شکوه رسیده و در عرض راه بخدمت پادشاه رسیده که بر گاری سوار بود و بشهر لندن میرفت چون درعرض راه بود تعارفی که لازم بود بعمل آورده و از یکدیگر گذشتیم. دیدار ملکه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: گفتم بسیار خوب.

باری آن قصر درباغی واقع است که اطراف آن باغ پنجاه‌ودومیل که عبارت از هفده فرسنگ و یک میل بالااست[1] و جمیع آن اطراف را به ارتفاع سه‌ذرع ونیم دیوارآجری درکمال استحکام برآورده‌اند وآن باغ را چهل باب مقرراست و چندین رودخانه درآن باغ جاری است و از هرطرف این مسافت که نظر کنی در هفده فرسنگ راه خیابان های وسیع بریده‌اند. دوطرف آن خیابان نهرهای عظیم که آبش بمشابهٔ گلاب است جاری و برهردوطرف نهر درختان قوی‌بنیاد که هریک چون چنار پنجه گشاده وچون سرو آزاد ایستاده و برروی آن خیابان سایه‌افکنده که درآن همه مسافت بقدر ذبابی[2] آفتاب یافت‌نمی‌شود و زمین خیابانها را بجهت عبور گاری‌ها صاف و هموار فرش‌نموده‌اند که شخص را هوس نشستن برآن‌خاك میشود وآنچه تصورشود[و] بقوهٔ مخیله گذردازانواع گلها و ریاحین و اقسام اشجار بساتین درختان سایه فکن ونهالانی که درمرغزارو چمن‌موجودمی‌شود درآن باغ غرس نموده وازدوهزارسال قبل ازاین تابحال هریک از پادشاهانی که آمده و رفته‌اند بقدر قوه تصرف درآنجا کرده وآثاری گذاشته‌اند و برهرطرف بسلیقهٔ خود سیرگاه و نشاط گاهی مهیا نموده‌اند. غزالان بسیار و طیوربی‌شمار درآن باغ رها کرده یحتمل که بیست‌هزارآهو و گوزن و مرال درآنجا باشد و طیور آنجا ازقبیل کبک ودراج و قره‌قاول که بی‌حساب میبود، درآن

اوصاف قصر پادشاه

1- نسخهٔ اصل ومجلس: با آلات.

2- ذباب: پشه. مگس. زنبور.ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس: بال ذبابی.

فضای بهشت هوا و مرغزار نشاط‌افزا آن وحوش و طیور خزیده و آرمیده هرگز گرفتاری را درخواب ندیده شب و روز برآن سبزهٔ مخمل آسا غلطیده و زبان بی‌زبانی شکر منعم سبحانی را بجای آورده[1] لذتی از روزگار آزادی میبردند[2] و برطرفی از آن باغ تلی بسیار بلند واقع بود که اطراف آن تل دوسیل مسافت میبود و بربالای آن تل قصر پادشاه را بنا نهاده بودند و جمیع آن تل را از ارتفاع دوهزار ذرع تا روی زمین باغ مجموع ترکیبات غریب و اشکال عجیب بنا و عمارت نهاده زبان وبیان از عهدهٔ توصیف و توضیح آن بنیان برنمی‌آمد. بنای عقل بشاقول اندیشه قصوری از آن قصورنمیتواند گرفت. شمسهٔ پیشگاهش طعنه‌زن آفتاب جهان‌تاب و ازنطاق[3] هرطاقش طاقدیس[4] از کثرت خجلت غرق درآب؛ مهندس روزگار گوشهٔ بامش را ندیده وبسی سنمار کامل عیار را از قصور خود بیان عجز در بنّائی و مهندسی بریده:

ویحک ای صورت منصوری باغی و سرای
یا بهشتی که به دنیات فرستاده خدای
خود بعینه چه بهشتی به جهانی که جهان
عمرکاه است و تو برعکس جهان عمرافزا[5]

۱- نسخهٔ اصل: بشکر منعم حقیقی و ستایش سبحانی مشغول گشته ... مجلس گشوده اند.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: میبرند.
۳- نطاق. کمربند. ف.
۴- نسخهٔ اصل ومجلس: طاق کسری.
۵- نسخه اصل ومجلس: عمر فزای.

نیلگون بر که عنبر گل نه عرقست[1]

آسمانی‌است که درجوف زمین داردجای

باری بعداز دخول در آن قصر عماراتی چند و تصاویری دلپسند ملاحظه نموده که هوش از سر رسیده‌و طایر تصور از آشیان عقل پریده درهرخانه که داخل میشدیم حیران بیرون رفته و بهرصورت که نظاره میکردیم اسباب محبت‌را برسروقامتش بسته محو برجمالش گشته اینقدر اسباب سلطنت و دستگاه خسروانی و مکنت در هر یک ازآنعمارت[2] ملاحظه نموده که نتوانستی گفت. در هرخانه یک‌دست ازاسباب‌شاهانه تمام ازطلای ناب مرصع بجواهرات وآلات نفیسه که دانه[ای] ازآن راقم‌ خیال بقیمت منافع معادن بحور وجبال نتوانستی درآورد، مهیا و آماده، صندلیهای مرصع، ظروف واوانی‌طلاونقره هریک طعنه‌زن‌آفتاب و قمر گردیده.

سلاطین آن‌مملکت که درعرض دوهزارسال‌آمده ورفته‌اند هریک را خانهٔ علیحده ودستگاهی که بود پادشاه بعد تصرف نکرده‌وهم چنین اسباب سلطنت اورا درخانهٔ خودش بجهت تماشا مهیا گذاشته اند و از دیگری نیز بهمین قسم برجای مانده است و هریک‌را که درسلطنت قطعه و متاعی‌نفیسه‌بهم رسیده بود درقصرش گذاشته‌اند وصورت آنرا درپرده وازسنگ یشم‌وسماق و مرمر باقسام مختلف بطریقی در روی دستگاه‌شاهانه

۱- نسخهٔ مجلس : این شعررا ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: از آنعمارات.

تخت مرصع و بر دیوار آن خانه ساخته و پرداخته‌اند که گوئی بالفعل زنده است و متکلم میگردد چنانچه تصویر یکی از سلاطین را که از سنگ مرمر ساخته بودند دوازده هزار تومان اخراجات حجاری ونقاری آن تصویر شده بود وبراین قیاس مشخص میشود که چگونه تصاوبر دلپذیر و صور بی‌نظیر در آن عمارات موجود می‌باشد.

و همچنین هریک از سلاطین «انگلند» که بر شهریاری وسلطانی در عهد خود مسلط شده‌اند تصویر آن شاه مغلوب را با تاج مرصع ونشانی که بجهت سلطنت اوبوده باشد ازجواهرات گرانبها ساخته ودربرابر سلطان آن عهد گذاشته‌اند و امراء وزراء[1] وصاحب منصبانی که درعهداو مصدرخدمات کلی شده‌اند صاحب[2] اسم ورسم بوده‌اند همگی را بطریقی بسیارخوش دربرابر شاه نقش کرده و تصویر هریک را بطور خود چنان زیبا وبجا نقش بسته بودند که آدمی محو درآن تصاویر میگشت. گذشته ازاوانی طلاو کرسیهای زرناب و اسبابی که متجاوزاز چهار پنج کرور در هر اوطاقی از سلاطین گذشته بجا مانده بود، بجهت هریک معادل یکصد من طلای خالص را به لآلی وجواهرات نفیسه تاجی مرصع ساخته بودند که دیدهٔ عقل درآن حیران میگشت. زنجیری ازطلا بر روی سرآن تصاویر از سقف آن عمارت آویخته بودند وجمیع اسباب سلطنت رادرخدمت آنشاه مهیا نهاده وهم‌چنین که درحالت حیات خانهای متعدد وخدمهٔ متعدده میداشته اکنون نیز

تصویری از پادشاه و اسباب های سلطنت

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : ووزراء.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : وصاحب.

بهمان دستور محل اکل وشرب ومکان استراحت و دست‌شوری وخلوت وبارگاه عام ومنزل خاص هریکی را با ملزومات سلطنت آراسته وبجهت هرخانه چندین خدمهٔ زنانه وخدام مردانه معین کرده‌اند که بهیچوجه باحیات آن پادشاه تفاوتی ندارد وخانهٔ کتابخانه بهمین قسم چندین خانه دیوارش را مجوف ساخته‌اند بعوض دیوار و هزاره و سقف آن عمارت عالی کتاب چیده‌اند.

کتابخانه و اسباب طرب

باری هیچ جزء ازآنچه ملاحظه شد بحساب‌وبیان نمی‌آید. از آن جمله کتاب‌خانهٔ یکی‌ازسلاطین گذشته‌را برآوردی که کردیم پنجاه‌هزار جلد کتاب متجاوز بود همه را باید براین نوع قیاس کرد. و خانهای طولانی‌بعرض یکصد قدم وبطول سیصد قدم‌مجموع را ازتصاویر ونقوش دلپذیر ساخته‌اند بجهت رقص دختران. گویند دختران وزنان اکابر را که پادشاه مهمانی میکند درآنخانهٔ وسیع همگی برقص می‌آیند وزیاده ازهزار موسیقار وسازهای دیگر درمناظر وغرفات‌آن عمارت‌نواخته‌میشود که صدای آن هنگامه بیست میل‌خواهد رفت. اینقدر اشیاء غریب و مطاع[1] عجیب در آن عمارت ملاحظه کردیم که تحریر آن ممکن و میسر نیست.

بعد ازاینکه چند خانه را از پادشاهان گذشته تماشا کردیم‌مارا بقصر ولیم رابع که پادشاه‌آن‌عصربود برده مشخص‌است که‌پادشاه سلف را با اینکه دولت را در زمان قدیم چندان وسعت و اقتداری نبوده در

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: مطاع و این صحیح است.

مقایسهٔ پادشاه انگلیس با حضرت سلیمان و ذوالقرنین

صورتیکه با آن اسباب واثاثیه باشند این پادشاه مقتدر را با قوام دولت ومنافع سالی تا چهارصدوهشتاد کرور، چگونه اسباب و اوضاع سلطنت خواهدبود. الحق بجز حیرت بجهت ما هیچ خبر نبود. بلی ظاهراین است که بجز حضرت سلیمان علی نبینا وعلیه السلام که بعلت فرمانبری دیوودد میسر داشت که ازمعادن طلا ونقره وجواهرات بیرون آورد، سلطان دیگر را اینقدر دولت و وسعت سلطنت نبوده است. اگرچه از هزار یکی و از بسیار اندکی را میسر نگشت که ملاحظه کنیم ولی از آنچه دیدیم و ملاحظه کردیم و اجمالاً سیاحتی شد. دانستیم که اسکندر ذوالقرنین قدرتی درساختن سد یاجوج از طلای ناب بکار نبرده و تصدیع نکشیده چنانچه آن طلاها را میخواستند که چنان سدی بسته باشند چهارمساوی چنان سد ممکن بود بسته شود.

ملاقات با برادر ملکه

دراثنای گردش درعمارات شاهی ملکهٔ زن پادشاه که دختر یکی از سلاطین نمسه میبود[۱] برادر خود را که شاهزادهٔ نمسه باشد نزد ما فرستاد که شاهزادگان را ملاقات کرده باشیم. گفتم مارا خوش است که بخدمت ملکه رسیده باشیم. بعدازچند دقیقه ملکه باجمعی دختران وزنان اکابر تشریف آوردند او را ملاقات کرده تعارفی که سزاوار ولایق بود بظهور رسانیدیم او نیز کمال محبت و مهربانی را بعمل آورده قدری با یکدیگر درعمارات شاهی گردش نموده وصحبت با یکدیگرداشته کمال مهربانی والتفات را ظاهر نمودند. مهمانداری از ندمای شاهی وبرادرش

۱- نسخه اصل و مجلس: نمسه است.

را در اتفاق[1] ما روانه کرده ما را در عمارات عالی بجهت نهار خوردن بردند. تمام اوضاع واسباب نهارخانه وظروف کلاً ازطلای احمر، بطریقی آن ظروف را ساخته بودند که عقل تصدیق نمیکرد که این کار در قوهٔ بشر باشد واز هرقسم مطبوخات ومأکولات درمیان آورده صرف شد.

کلیسای پادشاهان

بعد از آن قدری دیگر در آن قصرهای فلک دستگاه سیر کرده و کلیسای عظیمی رفتیم[2] که آن کلیسا مخصوص پادشاهان وشاهزادگان بود. هریک از آن سلاطین در آنجا نشانها وچیزهای قطعه بطریق نذر وقف کرده یادگار ازخود گذارده بودند ویکی ازدختران شاه[3] درعنفوان شباب درآن نزدیکی وفات یافته بود وبسیار بسیار صاحب جمال میبود تصویر او را بر سر سنگ مرمر چنان ساخته بودند که در خوبی عدیل نداشت.

گردش سواره

بعد ازتماشای آن کلیسا چندگاری بااسبابهای بسیار خوب بسیار مرغوب ازسال پادشاه وملکه آورده مارا سوار کردند ودرآن باغ فردوس نشان وکنارآبها وانهار روان گشته بفاصلهٔ چهارساعت بقدر چهل میل متجاوز درمیان آن باغ گردش نمودیم. اینقدر مکانهای غریب وگلذار [کذا] و عمارت[4] عجیب ملاحظه کردیم که بتنگ آمدیم. هریک از

۱- اصل و مجلس: باتفاق

۲- نسخهٔ اصل: ودرکلیسا ونسخهٔ مجلس: درکلیسای عظیمی رفته.

۳- در ترجمه نام او پرنسس‌شارلوت ذکر شده. ف.

۴- اصل ومجلس: عمارات.

سلاطین که درعهد خود بمکانی مایل بوده مکان واوضاعش را بهمان قسم حیات برقرار داشته اندوهر کس بخواهد رفته تماشا میکند. کشتیهای بسیار خوب درآن آبها و انهار کوثر آثار روان گشته ازهر گل و ریاحین درمیان گلذار باقسام مختلف برپا نموده اغلب از آن مکانها را به نظر اجمال سیر کرده میگذشتیم. چون وقت دیر شده بود بازبقصر شاه مراجعت کرده خسته و بیحال گشته میوه صرف شد با شاهزادهٔ نمسه[1] شکرانه از محبت های ملکه وپادشاه رابجای آورده گفتیم الحق امروز تماشای غریبی کردیم ولذتها از التفات ملکه بردیم. آن شاهزاده گفت شما هنوزهیچ چیز ندیده اید ومن ده سال است که دراین مملکت میباشم واغلب دراین باغ باتفاق ملکه میآیم وسیر میکنم هنوز ثلث ازاوضاع عمارات این قصر را نتوانسته ام که دیده باشم. باری درآنروز چونکه بسیار گردش کرده بودیم [و] خسته گشته بمنزل مراجعت کردیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست و چهارم چهارساعت بغروب آفتاب مانده بخانهٔ بسیار وسیعی بجهت پاره[ای] بازیها وتماشا رفتیم بطریق بیوتات وعمارات اپره و غیره آنجا را مشتمل بر غرفات وطبقات چند ساخته بودند و زیاده از چهل پنجاه هزار جمعیت تماشای آنخانه آمده[2] زنان ماه روی با سینه های برهنه ازآن غرفات سربرآورده چون بهشت برین و جمالات

تماشای بازیهای سیرك

۱- اصل ومجلس: شاهزادهٔ نمسه برادر ملکه.

۲ - اصل و مجلس: وزیاده ازچهل هزار جمعیت بجهت تماشا درآن خانه آمده.

مانند حورالعین بنظر می‌آمد و آنخانه بجهت اسب بازی و اسب تازی ساخته بودند ودرضمن بازی اسب، سایر بازیهای دیگر را کرده: ابتدا یکی از سلاطین هنود را با اوضاع واساس سلطنت بیرون آورده آتشکدهٔ عظیمی برپا نموده که عکس آن آتش تمام مجلس را مشتعل و قرمز کرده بود و غرفات و حجرات چند از چوب ساخته درآنجا برپای کرده بودند وآن بازی گرها سوار براسب گشته ازچندین پله بالا میرفتند که بهیچوجه[1] رفتار ایشان باگربه تفاوت نداشت و جمعی از آن جوانان و اطفال کوچک که بسن هفت سال کمتر بودند لباسهای مختلف الوان پوشیده‌اعضای خود را شکن می‌دادند که‌تصور میکردی پارچهٔ‌استخوانی دربدن آنها نیست[2] و بهرترکیبی که تصور شود بیکدیگر متصل گشته همان ترکیب را بعمل میآوردند. مثل[3] میخواستند ترکیب فیل‌ظاهر سازند یکنفر خود را ترکیب خرطوم ساخته و دیگری مثل سرفیل جمع میگشت آن خرطوم بآن سر آویخته و چشمهای او ازکاسه سر نمایان گشته چند نفردیگرگردن وتنه فیل میساختند وچهارنفرقوایم فیل‌شده و یکنفر دم میگشت چنان فیلی درست میکردند که هیچکس تشخیص نمیداد . بهمین طریق اقسام حیوانات را از اجتماع وانفصال یکدیگر

بازی‌فیل‌سازی

۱- نسخهٔ مجلس : و بهیچوجه.

۲- اصل و مجلس : که گوئی هرگز پارچه استخوان در بدن آنهاخلق نگشته است.

۳- اصل و مجلس : مثلا.

میساختند و قریب صدنفر روی یکدیگر رفته سر پنجهٔ پا را بر اعضاء یکدیگر گذاشته و آن صدنفر رقص می کردند و ترکیبات بسیار غریب، ظاهر مینمودند.

پریدن ازمیان حلقهٔ مسلح

بعد از آن پاره حلقه ها بترکیب دایره از چوب ساخته بودند و دورهٔ آنرا از خنجر و دشنه های برّان از طرف اندرون حلقه نصب نموده بودند. یکنفر آن دایره را بفاصلهٔ ده زرع راه نگاه میداشت بازی گران چالاك در بین رقص از ده دوازده ذرع راه جستن نموده، کبوتر[1] معلق زده، چنان از آن دوایر و حلقه های تنگ بیرون میرفتند که مطلق ازآن حربها و دشنها[2] آسیبی برایشان نمی‌رسید و این صنعت از همهٔ کارها غریب‌ترمینمود. وبعد ازآن‌فقرات، دختران‌ماهروی ودلبران‌عنبرین‌موی خود را بجواهرات و البسهٔ فاخر آراسته، بنای رسن[3] بازی را گذاشته چنان رسن‌بازی وغمزه‌سازی درکارنمائیها[4] نمودند که اهل آن مجلس بی‌خود گشته محو در آن بازیها گردیده بودند. بعد از اتمام رسن‌بازی

رسن‌بازی و اسب‌تازی

بنا را براسب تازی گذاشته دروسط آنخانه محوطه[ای] را از خاك بسیار نرم ریخته مسطح کرده بودند. ابتدا طفلی بسن ده‌ساله دو اسب قوی ـ هیکل تیزتک آورده و برهنه نموده بدو لجام وافسار یک‌پا را بر پشت

۱- نسخهٔ مجلس : کبوتروار.

۲- اصل ومجلس : حربه‌ها ودشنه‌ها.

۳- برطبق نسخهٔ‌اصل و مجلس ـ نسخهٔ دیگر نقطه ندارد.

۴- اصل و مجلس : درکار تماشائیها.

یک اسب گذارده وپای دیگر را برگردن اسبی دیگر گذاشته که بین - الرجلین آن طفل یکذرع فاصله میبود. آنوقت اسبها را بضرب تازیانه متحرک ساخته وخود برکمر و گردن آن اسبها مستقیم ایستاده انواع رقص و نازك کاریها بنظر میرسانید واسبها چنان می‌دویدند که دست و پای آن اسبها بنظر نمی‌آمد. مذکور شد که آن اسبها در دقیقه نیم فرسنگ راه را طی می‌نمایند.

باری از دویدن آن اسبها در آن محوطهٔ تنگ وکارنمائیهای آن طفل برروی آن اسبها هوش از سرما بدر رفته نمیدانستیم که چگونه خود را بآن چالاکی و بی‌باکی در روی اسب خود را[1] گرفته آنهمه کارنمائیها بظهور می‌رساند. بعد ازبازی آن طفل دختری ماهروی خود را زینت کرده عنان اسبی را دردست گرفته درحضور آمد. سازهای ارغنون را مطربان مجلس نواخته و آن دختر برقص درآمده آن اسب در رقاصی و بازیگری چنان با آن دختر موافق می‌آمد که سرموی درعشوات وغمزات اختلاف نمی‌بود. آن اسب باهیکلی چنان وجثهٔ گران صدباره چالاك‌تر ازبوزینه به رقص و بازیگری درآمده وگاهی آن دختر با چوبی که در دست داشت اشاره به‌اسب میکرد، آن حیوان خود را بطریق مرده افکنده پاره[ای] از ارباب طرب جمع میگشتند و خود را برروی اسب میانداختند هر چند صدمه برآن حیوان میزدند مطلقا حرکت نمیکرد که بر مردم چنان ظاهر میگشت که فی‌الحقیقة مرده است، بعد خود دختر بمحض اشاره به آن

رقص دختر و اسب

۱- اصل و مجلس : این کلمه را ندارد.

حیوان برمیخاست ومشغول رقص میگشت وآنچه از آن اسب در آنشب ملاحظه گردید سوای منطق انسانی همه‌چیز بشریت بآن حیوان بوده[8].

خلاصه آن دختر بعد ازفصلی ترقّص در پشت همان اسب‌سوار گشته کارنمائی و شعبده‌بازی چند نمود که عقل مستقیم در آن مقدمه حیران گشته سحر مبینش تصور نمودیم.

بعد از بازیهای آن دختر شخص صاحبخانه که سواری در عالم مثل آن شخص بهم نمیرسد عنان اسبی را در دست گرفته که اسبی بآن خوبی کمتر دیده شده بود. برپشت آن اسب برهنه نشست و آن اسب را به‌تازیانهٔ سیم‌متحرك‌ساخت چنان بازی و کارنمائی نمود که پنداشتی بازیهای گذشته هیچ نبود و بآن سرعت که اسب میدوید با سرانگشت پا بر یک‌طرف دنده اسب مستقیم ایستاده وقلیان چاق میکرد ومیکشید وچیز مینوشت وسایر کارهای‌دیگر میکرد. بعد ازآن دونفر آمده پارچهٔ سفیدی را بعرض پنج‌شش ذرع آورده درمعبر آن سوار بارتفاع دو ذرع در بالای سرش کشاکش نگاه داشتند. آن سوار بهمان‌قسمی که‌مذکور شد در روی اسب ایستاده واسب مانند شعلهٔ جوّاله چنان در آن حلقه میدوید که دست وپای او محسوس نمیگشت. همین که سوار بآن‌پارچهٔ سفید میرسید چنان از روی آن پارچهٔ سفید بآنطرف جسته و اسب از زیر آن پارچه‌رفته که دراینطرف مجرد دوپای سوار بر پشت‌اسب فرودمیآمد

هنرنمائیهای صاحبخانه

۸- اصل ومجلس: همه‌چیز انسانیت با او بود.

و بهمان قسم چندین مرتبه آن صفت غریب را ظاهر نمود و بعد از آن کارنمائیهای چند کرده که ذکرش باعث تطویل کتاب میشود.

غرض که درآنشب نوعی غریب از آن اسبهای زبان‌فهم ملاحظه کردیم[1] که منتهای فراست درآنها بوده. بعد از تماشای آنجا بخانهٔ وزیر خزانه بتماشا رفته هنگامهٔ عجیب از زنان خوش‌صورت درآنجا برپا بود وتماشای جمال وجلال را کرده ازآنجا بخانهٔ **لیدی شارلد** که از زنهای جلیل آن مملکت محسوب میشود رفته درآنجا دیده‌های خودرا آب‌داده وگذشته از صبح بمنزل مراجعت کرده.

درخانهٔ وزیر خزانه و لیدی شارلد

و یوم جمعهٔ بیست‌وپنجم بجهت تماشای دکان چاقو فروشی رفته اسباب بسیار غریب ازآلات جراحی واسباب طبابت وکحالی بنظر رسید که هرگز چنین اوضاعی دیده نشده بود وبعضی مرده‌ها را تشریح کرده درمیان آینه نهاده بودند که جراحان وطبیبان که میآیندآن اسباب رابجهت معالجه میخرند بآن جثه‌های تشریح تجربه کرده بعد ابتیاع می‌کنند و هرازناخوشی صعب که در نزد اطبای ایران علاج نمی‌بود چنان به سهولت علاج او را کرده واسبابی درست کرده‌اند که هرطفلی می‌تواند معالجه نماید. از آنجمله ریگ مثانه که باندازهٔ لیموئی شده‌بود با آلتی جزء[2] همچنان بیرون میآورند که آدمی خبر نمیشود. درهمان روز این معالجه را کرده بودند بدین قیاس از ناخوشیهای بیرونی و اندرانی[3]

تماشای اسبابهای جراحی

۱- اصل ومجلس: کردم.
۲- اصل ومجلس: جراحی.
۳- اصل ومجلس: داخلی وخارجی.

چاقوی ۱۸۵۰ سر

هریکی را چاره بسهولت کرده واسباب فراهم آورده‌اند. بعد از تماشای آن اسباب قدری چاقوهای بسیار خوب تماشا کردیم ازآنجمله چاقوئی ساخته بودند که هزار و هشتصد و پنجاه سر داشت. بسیار صنعت خوبی کرده بودند. غرض آنروز هم بدین طریق گذشت.

یوم شنبهٔ بیست وششم نیز به پاره[ای] دکاکین بجهت تماشا رفته صنعتی بی اندازه ملاحظه نمودیم. وشب یکشنبه بخانه لارد گلنلگ[1] وزیر ینگی دنیا و هندوستان غرب مهمان گشته تمام وزراء و امراء در آنجا حضور داشتند مجلس بسیار عظیمی گذشت. ازجملهٔ غرایب طیوری چند را جلد برآورده و پنبه کرده بودند درآینه ها گذارده که چنان طیوری درجانورخانه ندیده بودیم.

درمهمانی وزیران و مجمع لیدیان

ویوم یکشنبهٔ بیست و هفتم قریب بغروب درخانه سرجان حپ هوس[2] وزیر هندوستان شرق رفته جمیع وزرای واعیان مملکت واغلب از کبرای هندوستان درآن مجمع حاضر بوده جمعی از لیدیان صاحب جمال که از پرتو روی ایشان محفل مارا چون روز منور ساخته[3] درآنجا حاضر بودند بعد از صرف غذا قدری بجهت ما ساز ارغنون زده باآهنگ خود آوازه‌ها خواندند و ما را ازمحبتهای خود مسرور نمودند. الحق ضیافتی بسیار لایق نموده بود وازآنجا بخانه لیدی روزینه که درحسن وجمال بی مثال

۱- نسخهٔ مجلس: گلنگ.

۲- اصل ومجلس: میپ هوس.

۳- نسخهٔ مجلس: چنان منور ساخته که چون روز مینمود.

وقرین بود رفتیم. بطریق مجالس سابق هر کس تغییر لباس داده باریش و سبیل عملی در ترقص مشغول، محشری[1] بر پا کرده بودند که بتصور درست نمی‌آید. آن مکان را تماشا کرده مراجعت بمنزل نمودیم.

درخانهٔ نوری افندی

و یوم دوشنبهٔ بیست وهشتم درخانهٔ نوری‌افندی ایلچی روم به مهمانی رفته عمارتی داشت مشرف بر باغستان وتماشا گاه زنان‌وجوانان آن مملکت، مکانی باصفا وفضائی خوش آب وهوا. محمداسمعیل[2] ایلچی هندوستان درآنجا مهمان بود. از هر قسم مأکولات ومطبوخات در کمال سلیقه وخوبی مهیا داشته بعد ازصرف غذا پاره[ای] ازاشعارفارسی‌وترکی وعربی وشعرای مملکت ایران صحبت درمیان آمده ازهرجهت درآنشب بسیار خوش گذشت. وبعد ازآنجا برخواسته[کذا] بخانهٔ لیدی کوپر به ضیافت رفته اوضاع آنجا بطریق مجالس سابق گذشت.

ویوم سه‌شنبهٔ بیست‌ونهم مستر فریزه مذکورنمود که درخانه‌ای[3] پاره[ای] تصویر می‌باشد خالی از تماشا نیست. اگر شما را میلی باشد امروز درآنجا رفته‌وتفرجی کرده باشید. ازاینکه مرا احوالی نبود وشب آنروز در قصر وکتوریه[4] ملکه وعدهٔ مهمانی داشتیم گفتم مرا احوالی

۱- اصل ومجلس: برقص مشغول بودند ومحشری.

۲- نسخهٔ مجلس: محمد اسماعیل خان.

۳- نمایشگاه مادام توسند Mne. Tussand که هنوزهم درلندن دائراست و بوسیلهٔ اعقاب آن زن که درساختن مجسمه های مومی مهارت دارند اداره‌میشود. ف.

۴- شاهزاده‌خانم ویکتوریا برادرزادهٔ پادشاه که بعداً ملکهٔ انگلستان شد. ف.

نیست اخوان را گفتم شما رفته تماشائی کرده باشید ایشان که رفته بودند بآن خانه درآمده که صورت جمعی از پادشاهان و شاهزادگان اناث و ذکور و تصویر پاره[ای] از وزراء و پهلوانان و امراء معتبر را از موم سفید ساخته و هریک را لباسی موافق زی وشأنشان پوشانیده جواهرات بدل براندام آن صورتها آویخته وترتیب داده‌اند. بعد از دخول درآن خانه و ملاحظهٔ آن مجمع حیرتی عظیم برآنها دست داد که آیا این سلاطین چه کنند واجماع آنها ازچه جهت است واین اشخاص ودختران از برای چه دراینجا برکرسیهای جواهر وتخت‌های مرصع نشسته‌اند. هرقدری که بجهت آنها قسم میخوردند باور نمیکردند که آنها تصویر است. پیش رفته درحلقه های چشمشان نگاه کرده میدیدند که حرکت نمی کند ولی خود را براین نتوانستند داشت که آنها تصویرند و روح نداشته باشند چنان باحالت خوشی خوش حرکت ساخته بودند[۱] که هیچ بیننده ممکن نبود که تشخیص دهد که آنها تصویر است.

درموزهٔ مجسمه‌های مومی

خلاصه اخوان درآنخانه قدری تماشا کرده با یکدیگر قرارداده که امشب که ما در خانهٔ ملکه و پادشاه وعده داریم بهتر آنست که فلانه کس را ابتدا درآنخانه آورده باو بگوئیم که این خانهٔ ملکه می‌باشد واو را درنزد تصویر ملکه برده بگوئیم که او خود ملکه است به بینم چه میکند. مراتب را به‌مستر فریزه گفته واز آنجا بیرون‌آمده بخانهٔ

۲- اصل: و چنان‌باحالت خوشی وبا حرکت، مجلس: باحالت خوشی و حرکت.

دیگر بجهت تماشا رفته در عماراتی چند ایشان را برده واز پلهٔ بسیاری ایشان را بالا بردند. ملاحظه کرده بودند که شب تاری است ودرآسمان کوکب رخشان نمایان گشته وبسیار از زن ومرد درآن عمارت بر کرسیها نشسته تماشا میکردند. بعد از چند دقیقه که چشمشان به تاریکی الفتی بهم رسانید ملاحظه کردند کلیسای بسیار عظیم در برابر نمایان گشته رهبانان و قسیسان بسیار درآن کنیسه بعبادت مشغولند وشمعهای بسیار بلند درآنجا روشن گشته. بعد از دقیقه[ای] چندآثار طلیعهٔ صبح ظاهر گشته اندك اندك روشنائی بهم رسید و آن شمعها خاموش گشته آفتاب جهانتاب برآن کنیسه شعاع افکنده و بکلی نجوم آسمانی محو و پنهان گشت. هرلحظه ازآن بازیهای عجیب وشعبدهٔ غریب درحیرتشان افزوده تحقیق کرده بودند که این چه بازی است وچه نوع رنگ است گفته بودند اینکه شما ملاحظه می کنید تاستونهای کلیسا چند قدم بنظرشما میآید که مسافت بوده باشد؟ گفته بودند که پانصد ششصد قدم خواهد بود گفتند سه ذرع راه زیاده نیست و آن اوضاع تمام پردهٔ تصویر است که هیچ آفریده تشخیص نمیتواند داد که اینها تصویراند یا حقیقت دارند. آن شمعهای افروخته راکه دیدید کم کم خاموش گشته[1] آنها نیز رنگ است چنان باصفا با جلا[2] نقش کرده‌اند که چون مقابل ناظرین میشود روشنائی افکنده و فضای آن گنبد را روشن می کند و همینکه بخواهند

۱- اصل ومجلس: گشت.

۲- اصل: با جلا و باصفا - مجلس: با جلا وصفا.

خاموش کنند اندکی آن پرده را حرکت داده خوابی درآن پرده نقش کرده‌اند که چنان مفهوم میشود که آن شمعها خاموش گشته است و عیار هوا را در آن خانه چنان معین کرده‌اند که در پدید آوردن شب وظاهر ساختن روز وطلوع آفتاب و غروب کواکب هیچکس را امکان ندارد که بخاطر رسد که آن نیرنگها چگونه است. و روزی مبالغی گزاف مداخل آن خانه و بازیگران آنجا می‌شود . خلاصه ، بعد از تماشای آنجا وآن عمارت ، ازجای خود حرکت کرده باز اندك اندك تاریکی و ظلمت درهوا بهمرسیدتااینکه باز شب شده ودرمقابل ایشان‌قریه[ای] درکمر کوه بسیار عظیم واقع ونمایان گشت. چراغهای آن قریه ازدور ظاهر گشته صدای کلاب وخروس آن قریه‌بگوش ایشان میرسید وابری در روی هوا بهمرسیده هنگام طلوع صبح باد شدید بوزیدن درگرفت[۱] برقی[۲] و آوازه رعد گوش را کر و چشم را از روشنائی بی‌خبر کرده بنای برف باریدن را گذاشت :

در شکاف[۳] فلك افتاده شکاف

پنبه می‌بارد از این کهنه لحاف

در اندك زمانی کوه وصحرا با آن قریه را چنان در زیر برف کرده که آثاری ازآبادی‌آن قریه‌باقی‌نماند. بعد ازآن آفتاب ظاهرگشته برف موقوف گردید. جمعی از اهالی معموره و قراء دیگر مطلع گشته که آن

۱ـ اصل : بوزیدن گرفت . مجلس: وزیدن گرفت.
۲ـ اصل ومجلس : برق.
۳ـ اصل ومجلس : لحاف.

قریه در انبوه برف فرو رفته خلقی بسیار از قراء ومزارع وگاریهای بسیار برف‌روبه‌های[1] برسر آن قریه آمده اموال و اموات آنقریه را بچالاکی و چستی از زیر آن انبوه بیرون آوردند واحدی ندانسته بود که‌آن نیرنگها چگونه و ازچیست. باری بعد از آن فقره آن عمارت از جای‌خود حرکت کرده به‌محل تاریکی ومکان مظلمی رسید. دست اهل مجلس را گرفته یک‌یک را از درآنخانه بیرون بردند. بعد از تماشای چنان اخوان نزد این‌جانب آمده بیان خانه[ای] که تصویرات ازموم در آنجا ساخته بودند نکردند همان صحبت‌خانهٔ دیگر را داشته وهنگام غروب اینجانب بعزم رفتن بخانهٔ ملکه درگاری نشسته مرا به در آنخانه که تصویرات بود برده پیاده کردند. مستر فریزه را گفتم ابتدا باید تو پیش‌رفته باشی استمزاج حاصل کنی بعدما خواهیم آمد. مسترفریزه رفته ومراجعت کرد وگفت ملکه برتخت نشسته وپادشاه نیز تشریف دارند و تمام وزراء و امراء نیز درخدمت پادشاه بسلام‌ایستاده‌اند. اینجانب داخل‌آن خانه که شدم دیدم‌عجب دستگاهی‌بنظرم آمد. پادشاه بر روی تخت مرصع نشسته وتاجی مرصع برسر گذاشته جمیع لباس از جواهر و همچنین زن پادشاه تاج برسر وغرق جواهر درپهلوی شاه قراردارد دختران وامرائی چند تمام غرق دُر وگوهر بدور شاه حلقه زده وامیران واعیان بسیاردر آن مجلس برپای ایستاده واز هرسمت‌چهلچراغها و آویزهای بلور روشن کرده غریب محفلی بنظرم رسید با خود گفتم که لازم است در خدمت

آدم یا مجسمه

۱ـ اصل ومجلس : بجهت برف‌روبی.

پادشاه بطریق خدمت پادشاه ایران تعارف بظهور رسانیده نزدیک رفتم خواستم تعظیم نمایم مستر فریزه دست مرا گرفت و خندید گفتم سبب خنده چیست[1] جواب گفت این تصویر پادشاه است. حیرتی چنان برمن دست داد نزدیک رفته تا مادامی که دست برآن تصویر نزده قبول ننمودم که آن تصویر است باری از آنجا نزد تصویر ملکه رفته ملاحظه گردید تختی از سرسر و مرصع بجواهرات ولآلی نفیسه ظاهر گشت. بر بالای آن تخت ازدیبای فرنگی رختی انداخته و برروی رخت دختری ماه‌روی عنبرین موی که درتار گیسوانش خراج مملکت فرنگ آویخته:

جمالی چه در نیم روز آفتاب کرشمه کنان نرگس نیم خواب

چون[2] چشم خود درخواب است وپرنیانی که از لطافت ونزاکت ستر آن عورت نمیگردد، چون هاله براطراف ماه برروی کشیده:

نمی‌شد سیر چشمش از شکر خواب

مگر دیدار خود می‌دید در خواب

اینجانب محو درجمال آن آفتاب بیزوال گشته با خود گفتم که این چه‌حالت‌است و چه‌جای خواب است. باز گفتم شاید قاعدهٔ ایشان چنان باشد. نزدیکتر رفتم که‌ازپهلوی‌آن تخت گذشته باشم. دیدم پیره زالی بسیار مهیب بادزنی در دست دارد در زیر پای آن دختر ایستاده اشاره‌کرد که برگرد پیش میا که دختر بیدار میشود ناچار ایستاده

۱- اصل ومجلس: خنده بی‌موقع.

۲- اصل ومجلس: و چون.

واز سمت دیگر رفته مستر فریزه گفت که ملکه این است. دیدم دختری ماهروی تاج برسر گذاشته ودربالای تخت نشسته جمعی زنان بر کرسیهای زرین وسیمین باطراف ملکه نشسته اند. هرچند پیش رفتم دیدم که هیچکس بامن تعارف نمیکند واهل مجلس بخلاف قواعدی که در مجالس دیگر دیده بودم همه ساکتند. متحیر ماندم که این همه جمعیت یکی از آنها دونفرازآنها[1] تصویر باشد این همه جمعیت چگونه شده که احدی سخن نمیگوید. یک نفرازلاردها که قبل دیده بودم رفتم نزدیک برآن[2] که مراتب اوضاع را از وی سئوال نمایم که آیا این چه اوضاعی است ازاین جمعیت کدام جان دارد؟ کدام تصویر است؟ بنزد لارد موصوف رفته بعد از تعارف چندانکه منتظر جواب بودم از او سخنی نشنیدم. دست بردست او گذاردم دیدم آنهم بی‌جان است وتصویر میباشد. بهر تقدیر مستر فریزه‌را خواستم و حقیقت حال‌را از وی تحقیق نمودم. مسترفریزه گفت اینها تمام صورت مومی میباشد که هیچکس امکان ندارد که باانسان تفریق کند وچندین کرور مخارج این تصاویر شده است واین خانه از اجداد یکی از بزرگان انتقال به پیره‌زالی[3] یافته است که روزی چندین تومان مداخل می‌کند. واز اطراف عالم بتماشای این صورت‌ها میآیند. بعد ازآن به تفصیل تمام‌آنهمه صورتها راتماشا نموده عبرتهااز کارنمائی

۱- اصل ومجلس: یا دونفر از آنها.

۲- اصل: به‌آن - مجلس این کلمه‌را ندارد.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: پیره زنی.

صانعین آن مملکت حاصل کردیم وباوصف اینکه دانستم آن تصاویر مصنوعی است باز از هر صورت بصورت دیگر که میرسیدم یقین میکردم که انسان است باز که ملاحظه میشد تصویر بود . بعد از چند دقیقه که گردش در آن خانه کردیم جمعی‌از بزرگان مملکت به تماشای‌آنجا آمده تصاویر واشخاص ناظرین در یکدیگر متفرق گشتند و درهم گردیده بعضی‌را که خیال تصویر میکردیم میگفتیم بایکدیگر که فلانی‌تصویر را عجب ساخته است متحرك که میشد میدانستم آدم است و بعضی تصویررا میگفتم آنشخص‌را نگاه کنید که چگونه ایستاده و لباسش‌چون است . نزدیک که میرفتم تصویر بود . غرض آنشب هوش‌ازما زایل گشته بود که بهیچ وجه شبیه و مشبه‌را فرق نمیکردیم . و این معنی صحبت‌است که کسی باورنمی کند وحمل آنرا بر اغراق خواهند کرد ولی‌صنایع فرنگ زیاده براینها است .

باری درآنشب تماشای عجیبی‌شده و ازآنخانه بیرون آمده بقصر ملکه رفتیم . قصری در کمال آراستگی و مجلسی در کمال زینت و پیراستگی . اوضاع سلطنت و بزرگی درآنجا مهیّا وآماده . جمعی‌ازبزرگان مملکت در خدمت ایستاده . بعد از ورود در مجلس مادر ملکه[۱] و عمهٔ ملکه که همشیرهٔ پادشاه باشد مارااستقبال نموده کمال تعارف‌ومیهمانی را معمول داشته آنچه لوازم تواضع بودازما نیز بظهور رسید و اسم ملکه وکتوریه است . سن او هفده سال رسیده پدرش برادر پادشاه است که

درحضور ملکه

۱- مؤلف بجای ولیعهد ملکه خطاب می کند . ف .

قبل از ولیم در شش سال پیش از این پادشاه بوده‌است. بعد از وفات پدرش سلطنت به عمویش رسیده است و ملکه خود ولیعهد پادشاه است که لامحاله بعد از این پادشاه آن دختر شاه خواهد بود. اگر چه ولیم را چند پسر میباشد ولیکن چون مادر ایشان از نسل سلاطین نیستند شاه نخواهند شد. خود نیز ادعای سلطنت نخواهند داشت و این پادشاه‌را ولیعهد همین ملکه میباشد که بعد از این پادشاه خواهد شد. و زن این پادشاه دختر پادشاه نمسه‌است ولی اولاد ندارد از این جهت است که سلطنت انتقال به دختر برادرش خواهد یافت و نیز قرار فرنگستان چنان است که دختر پادشاه‌را سوای پسرهای پادشاهان دیگری نمیتواند گرفت وآن شاهزاده‌هم باید که مادرش از نسل ملوك باشد واگر دختر پادشاه شود بعد از آنکه سن دختر از بیست تجاوز نمود شاهزادگان اطراف به خواستگاری آن ملکه میآیند و در مجالس متعدد بخدمت او رسیده با یکدیگر معاشرت میکنند، اگر ملکه بخواهد بشاهزاده[ای] شوهر کند

شوهر ملکه اما بخرج خود

کرده‌است ولی امورات سلطنت بهیچوجه دخل بآن شاهزاده ندارد و از دولت دیناری باو نخواهند داد باید از مملکت خود آورده اخراجات کند. ملکه از چیزی که خود دارد میتواند بخشش به آن شاهزاده کرده باشد.

بعد از آنکه اولادی از شاهزاده و ملکه بهمرسد میتواند در آن مملکت بعد از مادرش پادشاه‌شود. باری مفصل قواعد فرنگستان و سلطنت ایشان بعد از این ذکر خواهد شد.

باری درآنشب و کتوریه ملکه ومادرش بسیاربسیار اظهارصحبت بما نمودند و گزارشی که بجهت‌ما در اول‌شب ورفتن بخانهٔ تصویرواقع شده بود بجهت ملکه ذکر نمودیم همگی ایشان از بس که خندیده بی‌حال گشته تانصف شب در آن مجلس بودیم. پاره[ای]ساز ارغنون و موسیقار زده اوضاع فراهم آوردند و ملکه گفت ازاینکه میدانستم شمارا از جمعیت جهال خوش نمی‌آید مخصوص شما این محفل راخاص نموده مانیز بطریقی که لازم بود شکر نعمت ملکه را بجای آورده و از آنجا بیرون آمدیم.

درخانهٔ لیدی هاکت

و از آنجا بخانهٔ **لیدی هاکت** که یکی از زنان معتبر آن‌مملکت بود رفته، اوضاع بی نهایت درآنجا فراهم آورده قدری تماشا کرده باجمعی زنان که آشنا بودند صحبت‌هاداشتیم و مراجعت بمنزل نمودیم.

یوم پنجشنبهٔ غرهٔ شهرربیع الثانی [با] اخوان ومیرزاابراهیم‌شیرزای و خواجه اسعد ترجمان‌سه ساعت‌بغروب مانده‌به مجمع فرمسیان درآمدیم تا چهارساعت از شب گذشته در آن مجمع و محفل بوده ازاسراروعلوم آن فن شریف میبود[1] بابهره گشته. اگرچه قواعد و رسومات آن محل عظیم‌آدمی خود باید رفته باشد ودیده باشد ولیکن آنچه برما مشخص و معلوم شد اگر آدمی آن قواعد و مرسومات‌را رعایت کند منافع بسیار ازدین‌ودنیاحاصل خواهد نمودودو چیزلازمه فرامسی[2] است یکی آنکه

درمحفل فراماسون

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲- اصل و مجلس: فرامسین.

سن شخص باید اقلاً بیست و دو سال باشد و دیگر آنکه بنده نباشد و آزاد باشد و زن را در خانهٔ فراماسان نمیگذارند که داخل شود و چهار مرتبه برای مراتب فراماسن معین است. مرتبهٔ دوم با اول باید فاصله‌اش اقلا یک ماه باشد. همچنین دوم را با مرحلهٔ سوم باید یک ماه از پاسش گذشته باشد و در مرحلهٔ چهارم یک سال و نیم باید صبر نمود و هریک از مراحل که بجهت آدمی حاصل میشود نوشته و نشانی باو میدهند که فلانه کس فلانه مرتبه را دریافت نمود و رئیس آن طایفه که مرشد کل باشد[1] پای آن محضر را مهر نموده جمعی از بزرگان قوم آن نوشته را مهر مینمایند و در این اوان مرشد و رئیس طایفه **دوک اوف ساسکس**[2] برادر پادشاه است که عمر او به هشتاد سال رسیده و بزرگترین فرمسیان عالم است و لفظ فرامیس بمعنی بانی امریست که آزاده باشد چه لفظ فری بمعنی آزاد و مسن بمعنی بنا و بانی هرآفریده است و هر کسی را که مرتبه [ای] از مراتب اربعه فریمسن[3] حاصل شود آنکسی که مرتبه‌اش فوق مرتبهٔ مخاطب باشد از مرتبهٔ خود با او نمی‌تواند سخن[4] گفت مگر اینکه از مرتبهٔ مخاطب سخن گوید و آنچه مخاطب دیده است در همان مرتبه گفت و گو کنند. زیاده از آن نمی‌توان سخن گفت.

مراتب و آداب فراماسونی

باری حمد خدای را که آنچه بایست از اسرار فرامیسان حالی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: مرشد کامل باشد.

۲- Duke of Sussex. ف.

۳- نسخهٔ اصل : فریمسن . مجلس: فرامسن.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: سخن نمی‌توان گفت.

گردید. واین عقده که سالها بردل بود که آیا چه خبر و چه اثردرمجمع فراسیسان باشد از برکت منافع مسافرت اکنون گشاده گردید. بعدازآن مقدمات چهارساعت ازشب گذشته وارد منزل گردیدیم.

و یوم جمعهٔ دوم محمد اسماعیل خان ایلچی هندوستان به مهمانی بمنزل ما آمده قدری صحبت داشته شد. بعد از آن بخانهٔ لیدی بارلی به ضیافت رفته از قرار مجالس گذشت[1].

و یوم شنبه سیم سه ساعت بغروب آفتاب مانده در خارج ازشهر لندن به کنار شط تمس بخانهٔ لیدی فلاوه مهمانی رفته، آنخانه برکنار شط و مشرف بر گلزاری بسیار با صفا واقع است. جائی با صفا و مکانی خوش هوا بنظردرآمد. جمعی از وزراءو اعیان مملکت و فرقه[ای] از خواتین خورشید طلعت درآن محفل ارم مشاکل حضور داشتند. بعداز تماشای گلزاروآبیاری دیده گان [کذا] راازلقای آن سیمین عذاران برسرمیز رفته اقسام اغذیه و انواع حلویات و میوه در میان نهاده پس از صرف غذا درآن گلزار خیمهٔ بسیار وسیعی زده بودند. هریک دست یکی از خواتین جمیل را گرفته درآن خیمه رفته و این جانب دست خاتون صاحب خانه را که مسمی به لیدی و زنان اسمس[2] بود گرفته الحق نهایت صباحت و ملاحت وشیرین کلامی در او بود که بهیچ وجه نقصی احدی ازوی نمیتوانست گرفته. پس ازورود بچادرمحل رقص خاتون خواهش رقص

آبیاری دیدگان

۱- اصل و مجلس: مجالس سابقه گذشت.

۲- اصل و مجلس: لیدی درسان.

نمودن بامن نمود و اینجانب انکار ازاین فقره نمودم و عذر خواستم و سایر خواتین بقاعدهٔ مستمره بنا را بر رقص گذارده پس از ساعتی عذر خواهی نموده بمنزل معاودت کردیم.

و یوم یکشنبهٔ چهارم جمعی از وزراء و بزرگان بدیدن ما آمده مستر فریزه بیان نمود دولت‌را تمنا است که فردا در خارج شهر لندن رفته توپخانهٔ پادشاه‌را تماشا کرده باشید. گفتم بسیارخوب است‌ما هم طالب این گونه تماشا میباشیم.

ویوم دوشنبهٔ پنجم‌چهارساعت‌قبل‌از ظهربر گاری‌سوار شده دوازده میل خارج از لندن‌رفته در کنار رودخانهٔ تمس شهر بسیار عظیمی[1] بنا نهاده بودند که‌اسم آن قورخانهٔ دولت‌بود و سوای آلات حرب‌ومصالح توپخانه و سرباز و آلات حرب و انبار قورخانه معین کرده اند سه فرسنگ دورهٔ آن‌شهر میشود که درآنجا سوای سپاهیان وسرباز واوضاع حرب دیگری وطن ندارد و چیزی‌دیگر بهم نمیرسد. ابتدا که واردبآن شهر شدیم چون از دولت اخبار بایشان رسیده بود که ما آنروزبتماشای توپخانهٔ شاهی خواهیم رفت جمعی سوار ازصاحب منصبان درجلو ما آمده راهنمائی کردند تا بسرائی بسیارعالی رسیدیم که خانهٔ امیر توپخانه بود. فوراً آن امیر[2] بمحض اینکه از آمدن ما اطلاع بهمرسانید از خانه بیرون آمده لباس سلام‌را پوشیده چهار اسب بسیار خوب از

۱- Arsenal of Woolwich .ف.

۲- سرهنگ کلولاند Colonel Clevland .ف.

اسب های شاه آوردند وما سوار برآن اسب شده در اتفاق امیر توپخانه وچندین هزار صاحب منصب وجرنال و کرنل وتوپچیان خارج از آن شهر بصحرائی رفتیم. چندین عرابه توپ جلوبراسبهای توانای برق رفتار بسته و در هزارقدم راه نشانها گذاشته در سرتاخت با چهار پاره تیربرروی تیر میزدند. بعداز آن نشانه را دورتر نهاده با گلوله بهمان قسم تیری ازآن توپها خطا نمیکرد. از آن توپهای جلو که گذشتیم بچندین هزار توپ بزرگتر از آنها رسیدیم که باز بعرابه سوار نموده آلات واسبابش همگی موجود و مهیامیبود. بازمارا درآنجا نگاه داشته علم شاهی را دربالای سرمان افراشته توپچیان چابک دست که در چالاکی از برق توپ گرو برده ودرچالاکی[1] ازباد صبا سبقت گرفته دربرابرما بنای توپ انداختن و آتش افروختن را نهاده در دقیقه چندین هزار توپ آتش میخورد و گوش آسمان از صدای آن توپها کر میگردید و یکی از آن تیرها خطا نمیکرد. اغلب برنشانه می آمد.

بازدیداز قورخانهٔ انگلستان

بعد از آن سرداری که آن توپخانه در دستش بود در برابر ما مشق توپچیان را داده با صاحبان منصب از جلوما گذشت بطریقی که با پادشاه رفتار کرده بهمان قسم بدون زیاده ونقصان باما رفتار نموده اعلام پادشاهی را در جلوما خاضع میگردانیدند و سلام میدادند. از آن فقره هم گذشته رسیدیم برسر چند هزار توپ قلعه کوب بسیار بزرگ که تابحال چنین توپی دیده نشده بود.

رژه درحضور شاهزادگان

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: چابکی.

اگرچه در ایران توپ میدان تهران و توپ پیره‌زن بندر ابوشهر مشهور است ولیکن هریک از آنها را که آب کنند ده گلوله این توپها بیشتر نمیشود. طرفه توپهائی بنظر رسید. باز بهمان قسم امیرتوپخانه وسرداران سپاه ایستاده بنای کمان‌داری آن توپهای بزرگ‌را گذاشته گلوله [ای] چند مجوف از آن توپها می‌انداختند که محاذی نشانه میرسید. ترکیده متفرق میگشت. صدذرع درصدذرع آنچه بود و نبود مسطح مینمود. باری باقسام مختلف و انواع متفاوت اینقدر توپ انداخته که چشم‌ما جائی‌را نمیدید و گوشمان هیچ نمیشنید.

بعداز توپ انداختن بنای خمپاره انداختن را گذاشته درهزارقدم راه سفرهٔ سه ذرع درسه‌ذرع بود سرچوبی بلند نموده و اطراف اورا بسته بیدقی در پهلوی آن سفره‌افراشته‌و فصل معقولی خمپاره انداخته وچنان خوب می‌انداختند که یکی‌از آن تیرها خطانمی‌کرد و هردفعه‌نشانه‌را جدید میکردند و نیز گلوله های خمپاره‌را مجوف ساخته بودند که بر سرهدف که میرسید متفرق گشته آن محوطه‌را از آنچه بود میپرداخت و پاره[ای] چیزهاتازه‌اختراع کرده‌بودند که ترکیب تیرشهاب‌میبودولی طرفه‌چیزی از آهن با سه پایه ساخته بودندوآن‌تیر شهاب را برروی آن گذارده گلوله[ای]چند درسرآن تیر قرار داده وقتی‌که اوراسیانداختند زمین به‌لرزه در میآمد و نیم فرسنگ راه میرفت. چنان نشانه‌را خوب میزد که از توپ و خمپاره بسی بهتر بود. خمپاره‌اندازی

باری اینقدر در آن روز مشعله سوزی و آتش افروزی از توپ و

خمپاره نمودند که آفتاب جهان تاب تیره گشته گفتی شب برسردست در آمد، تخمین بقدر دوهزار تومان باروط و گلوله صرف شد. بعد از اینکه ماخود اظهار کردیم که کفایت است آن هنگامه‌را موقوف داشته مارا به کارخانهائی که آلات و اسباب درست میکردند برده.

ابتدا رفتیم بکارخانه‌ای که متصل توپ میریختند. صحرائی بسیار وسیع را چندین کارخانه ساخته بودند که در هر کارخانه چندین کرور اخراجات کرده بودند و چنان وسیع بود که ربع فرسنگ دورهٔ هر کارخانه بنظرآمد زیاده از پنجهزار عمله مخصوص توپ ریختن وبرقو[1] زدن میبود. ازآنطرف که توپ‌را که بیرون از کوره میآوردند ازاینطرف جمعی ایستاده باچرخهائی که بخار خود بخود حرکت میداد میان و اطراف آن توپهارا مثل آئینه صیقل میدادند. در روزی متصل بهم بیست و پنج عراده توپ که سوار عرابه شود ازتوپخانهٔ سرکاری بیرون‌میآمد و بریک طرف بسیاری توپ پیاده روی‌هم ریخته بودند که بجهت ممالک متصرفهٔ دولت مثل هندوستان‌وینگی دنیاوجزایر استرالیه فرستاده باشند. سی وهشت هزارتوپ بشمار آمد که مخصوص بولایات بعیده بوده که میخواستند فرستاده باشند و از آنجا گذشته به کارخانه [ای] رفتیم که متصل بهم چندین هزار عمله مشغول عرابه ساختن بودند و از آنجا گذشته بکارخانه‌ای رفتیم که چندین هزار عمله ایستاده بودندو تفنگ سربازی میریختند. آنهم بهمان‌قسم از یکطرف بیرون می‌آمد و

درکارخانهٔ توپ‌ریزی

۱- درنسخهٔ مجلس: برقو بروزن پررو اعراب شده‌است.

از یکطرف برقو شده بقنداق ساز میرسید و چخماق براو انداخته تفنگی درکمال خوبی میبود ، واز آنجا به انبار دار رسیده انبار میشد و بهمین طریق روزی یکصد تفنگ از آن کارخانه قنداق شده در انبار میرفت .
وازآنجا به کارخانهٔ چخماق سازی وقنداق سازی رفته چندین هزارعمله با چرخهای آهنین که مجموع به بخار آتش متحرك میبود مشغول ساختن آن اسباب بودند.

و از آنجا بکارخانهٔ وسیعی آمده که نجارخانه بود ، چنارهای بسیار بزرگ درختان سالخوردهٔ قوی را بهر اندازه که میخواستند قطع کرده وزبده نموده می‌انداخت و عملهٔ بسیاری ایستاده و نشسته بکار نجاری مشغول بودند و ازآنجا گذشته بخانه[ای] رفتیم که بقدرسیصد نفر اطفال شش‌ساله و هفت ساله‌را نشانیده مشغول تفنگ سازی نموده بودند و پاره[ای] اسباب دردست اطفال داده که درکمال سهولت‌در روزی هزار فشنگ هر طفلی از آن اطفال تمام مینمودوبانبارداررتحویل میدادند و از آنجا گذشته بخانه[ای] رسیدیم که جمعیتی کثیر نشسته‌اند و چندین هزارصندوق‌در برابر آنهاریخته یک‌یک را ملاحظه‌مینمودند. گفتند این اشخاص مخصوص این میباشند که باروطانبار و جهازات سرکاری و توپخانه و سربازرا هر روزه بازدید کرده باشند که‌اگرباروط عیب کرده باشد اوراجدید نموده باشند ودر آنجاباروط جهاز سرکاری‌را دیدم که سی‌وهفت سال‌در جهاز مانده‌بودو عیب نکرده‌بودوازآنجامارا بر انبارخانه‌ها بردند[1] که‌در آن مکانهای بی پایان از تفنگ و زین و

۱- اصل ومجلس : به انباربوده‌وانبارخانها [انبارخانه] را نشان دادند

یراق اسب و آلات توپ و تفنگ واوضاع سواره و پیاده و باروطو گلوله نه اینقدر بنظر رسید که توانم عشری از اعشار آنرا ذکر کنم. در پنج ساعت متصل بهم اسب میتاختیم و اجمالا آن انبارها را نگاه کرده و میگذشتیم. باوصف آن صدیک آن انبارهارا ندیدم وهرچیزی رابطریقی در انبارها چیده و مکان داده و پیچیده که گفتی حال از دست استاد بر آمده.

در آنروز اینقدر تماشا کردیم ولذت بردیم که مدت عمر کیفیت سیاحت آن اوضاع از خاطرما فراموش نخواهد شد. سبحان الله خداوند عالم چقدرها اسباب و دستگاه دنیا داری به ایشان داده‌است.

پذیرائی در کارخانه

باری‌ازبس گردش کرده خسته وبی‌حال‌شده مارابعمارتی‌ملوکانه و خانه [ای] بسیار وسیع بردند که آن‌خانه‌مخصوص‌چهارنفر ازسرداران بود که آن همه مشاغل‌و خدمات محول برایشان است. درآنخانه رفتیم اسباب غریبی از اوضاع ایشان درآنخانه بود بنظرما رسید که اندکی مکث کرده و بعدازآنجا بگاری نشسته بمنزل مراجعت کردیم.

و یوم سه‌شنبهٔ ششم طرف عصر در منزل نشسته بودیم که خلقی از اهل آن مملکت درکوچه ها میدویدند. از تکاپوی بی‌هنگام‌جستجو نمودیم گفتند امروز گنبد هوائی‌را بلند کرده‌اند و ازاین راه میآید خلقی به تماشای آن باطراف میدوند. بعد از دقیقه [ای] آن گنبد نمایان گشته از بالای سرما گذشت. با دوربین دونفر از زنهای صاحب جمال‌را دیدم که درآن گنبدنشسته بربطی‌نواختند. تماشای خوبی‌ازآن گنبدنمودیم

و هنگام غروب در خانهٔ لیدی شارلدهوپ که یکی از متشخصه[1] آن مملکت بود میهمان گشته بسیار بسیار خوش گذشت.

و یوم چهارشنبهٔ هفتم ویکتوریه که برادر زاده و ولیعهد پادشاه میبود، بجهت یادگاری و برسم جای خالی ما در نزد خودش، تصویر خودرا نزد این جانب فرستاده و تمنا نموده بودند که این جانبان واخوان خطی بفارسی بجهت او نوشته ارسال داریم. اینجانب فقراتی مشعر بر تشکر از محبت ملکه نگاشته ورباعی ای بجهت تصویر او نوشته وفرستاده رباعی این است:

یادگاری برای ویکتوریا

این صورت وکتوریه بی مثل و نظیر
گفتم که به شبهه گشته نقش تصویر
او صورت معنی جمال ازل است
هرگز نشود صورت معنی تصویر

و رباعی ای نیز والی گفته و فرستاده:

خط من مشکست یا عنبر ویا خود سوریست
سنبل است این یا بنفشه یا که زلف حوریست
نی که از شرم نثار مجلس بلقیس عهد
رو سیاه از لطف شهزاده ملک وکطوریست[2]

باری ملکه را ازمضمون اشعار ونوشتجات بسیار خوش آمده قدغن

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: زنان متشخصه.

۲- در نسخهٔ اصل و مجلس: وکتوریه است.

نمود که بهرجا تصویر اورا بکشند آن رباعی را بخط نستعلیق چاپ کرده نقش کنند و مضمون آنرا به انگریزی بنویسند.

ودر آنروز بارانی بشدت می‌آمد از اینکه میخواستیم در آنروز به مجنون خانه[1] رفته باشیم و سوکلین آنجارا اخبار داده بودیم از رفتن چاره نبود. در همان شدت باران باتفاق جمعی از یاران برگاری سوار گشته روانه شدیم.

بر کناری از شهر قلعهٔ بسیار محکم ساخته‌اند که اطراف آن حصار دومیل میشود و تمام آن پنجره و درهای از آهن است[2] به‌دری آهنین رسیدیم[3] دررا کوبیده کاپیتن آن قلعه بیرون آمد که کیست. گفتند شاهزاده‌گان [کذا] عجم به تماشای دیوانگان آمده اند. در را باز کردند. در اتفاق کاپیتن بآن حصار درآمدیم. عماراتی عالی‌مشتمل بر چهار طبقه، بیوتاتی بی‌حدوحساب تحتانی و فوقانی بنا نهاده بودند ودو مرتبه بالای عمارت بجهة زنان و دختران دیوانه میبود وکپیتان و خدمتگاران زنان کلا زن بوده و دومرتبهٔ زیرمخصوص[4] مجانین مردانه و خدام ایشان مرد بوده ابتدا مارا در مراتب بالابرده در آنجاحجراتی بسیار پاکیزه وباصفا ساخته مناظرآن حجرات مشرف برگلذار وباغستان، چهار پایه های بسیار خوب درهر اوطاقی‌نهاده رخت خوابهای پاکیزه

تماشای تیمارستان لندن

۱-درترجمهٔ انگلیسی شهری که دارالمجانین درآن واقع است Bedlam نوشته. ف.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : درهای‌آن آهنین‌است.

۲ نسخهٔ‌اصل ومجلس: ازآهن.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس: زیرین.

انداخته جمیع مایحتاج آن دیوانگان‌را درغایت مهربانی و تلطف چنان آماده و مهیا کرده بودند که هرکس میل بجنون میکرد و آن مجانین مطلق العنان درآنخانه بایکدیگرمعاشرت مینمودندوهریک از آن دختران و زنان صنعتی که در زمان عقل داشته بودند و کسبی که مینمودند ایشان‌رابجهة اینکه‌طبعشان مشغول به کاری باشد بهمان کسب وپیشه مشغول داشته ازجمله خیاطت[1] و صناعت دیگررا[2] پاره[ای] هنرهاو وکارنمائی‌ها[3] ازان دیوانه گان [کذا] ملاحظه گردید.

هنرهای دیوانگان

و بهرجا که میرفتیم ایشان‌صنایع خودرا آورده مینمودند واغلب از شدت ناخوشی قدرت حرکت نداشتند بحالت های مختلف آنها را ملاحظه میکردیم. جمعی درگریه وپاره[ای] درخنده وفرقه‌ای‌دررقص وجوقه‌ای‌درآوازه‌مشغول حرکاتی چند که‌لازم‌خفت‌عقل است‌از ایشان ملاحظه می گشت. خلاصه‌از اکل وشرب و محل‌نشستن و خوابیدن و لباس همه‌چیزرا بطور خوشی بجهت آنها معین کرده بودند دقیقه[ای] ازکفایت وکفالت احوالشان غافل‌نبودند.

گفتگو بایک دختردیوانه

باری در اثنای گردش میان ایشان،دختری بسیار خوش صورت و پاکیزه روی نزدما آمده ازما سؤال کرد که شما کیستید گفتیم که‌ما از شاهزادگان عجم میباشیم. گفت راست گفتی‌من خود هروقت که‌اهل

۱ ـ نسخهٔ مجلس: خیاطب وغلطاست.

۲ ـ نسخهٔ اصل و مجلس: پاره‌ای صنایع دیگر.

۳ ـ نسخهٔ اصل و مجلس: پاره‌ای صنایع وکارنمائی‌ها.

ایران را تصور میکردم بهمین شمایل و لباس بخاطرم میرسید. گفتند که این دختر از شعرای مشهور این ولایت است. بعدازما سؤال کرد که شما در اینجا توقف خواهید کرد یا میروید گفتیم ما که دیوانه نیستیم در اینجا بمانیم معلوم است خواهیم رفت. گفت پاره[ای] از غربا بجهت تماشا در اینجامی آیند و میروند ولیکن در وقتی می‌آیند که هوا باشد چون شما دراین وقت و شدت باران آمدید و مسافتی را طی کردید. وبی هنگام کار بی‌موقع نمودید، تصورمیکنم شما هم از مجانین باشید لازم است که چندروزی بایکدیگر بوده بمعالجهٔ احوال پردازید. ازسخن اوبشدت خنده دست داد که نزدیک بغش رسیدیم. بعد دست مارا گرفته درحجره اش برده نشانید. پاره[ای] ازکار نمائی و خیاطی خود بماظاهرنمود و پاره [ای] اشعار از تصانیف خود خوانده و گفت با وجود اینکه شما شاهزاده[اید] ومن دهقان زاده‌ام مکان خود را باعمارت شما معاوضه نخواهم نمود و باوصف اینکه من دیوانه [ام] و شما عاقل هستید عقل شما وجنون خود مبادله نمی‌نمایم و پاره[ای] صحبتهای دیگر داشت که هیچ دخلی بجنون نداشت. گفتند که بعضی اوقات بعضی حالات غریب دروی بهم میرسد. بعداز آن از ما پرسید همچنانکه من ازخدا میترسم شما میترسید از خدا گفتم البته. گفت آنچنانکه من امیدازخداو کرم او دارم شما دارید گفتم بلی، اشک در چشمهای آن دختر جمع گشته گفت از خانهٔ من بیرون روید که زیاده میل ندارم با شما صحبت دارم و ازحجرهٔاو بیرون رفتیم دررا بروی خود بسته و از آنجابجای دیگر رفتیم. خلاصه طبقات

دیوانهٔ خداترس

بالای آن عمارت را که نسوان درآنجامکان داشته همگی را گردش کرده اینقدر اشخاص غریبه و احوالات عجیبه مشاهده کردیم که هریک را اگر به تفصیل بخواهیم نوشت ممکن نخواهد شد. دویست وهفتادو پنج نفر دیوانهٔ زنانه بنظرما رسید.

از سیاحت زنان که فارغ گشته به تماشای مردان پرداختیم. در طبقات تحتانی عمارت که مکان مردان دیوانه بود موکلشان مرد بوده یک یک را تماشا کرده ایشان نیز مکانهای پاکیزه ومایحتاج و ضروریه که لازم بود داشتند وهرکس خودرا بکاری مشغول کرده بود وصنعتی مینمود و از هریک احوالی علیحده ملاحظه میکردیم. از آن جمله یکی از آن دیوانگان که به سبب جنون بیست سال قبل از این طپانچه به پادشاه انداخته میخواست شاه را بکشد اورا درآنجا حبس کرده بودند اوخودرا در آن خانه به نگاه داشتن طیور وهم صحبتی ایشان مشغول ساخته بود از اقسام طیور غریبه درقفس های منقش پاکیزه کرده بود که بجهة او بیضه نهاده وبچه کرده بقدر ضرورت نگاه میداشت وزیادتی رامیفروخت و پول اورا اندوخته میکرد. طوطیان چندرا تعلیم کرده بود که بزبان انگریزی متکلم میشدند.

مردان دیوانه

دیگری که میخواست یکی از امراءرا بکشد اوراهم حبس کرده بودند. چون شوقی بعلم ریاضی و نجوم داشت کتابی چند دور خودجمع نموده بود. اسبابی فراوان فراهم آورده بود. درآن علم خودرا مشغول می کرد.

دیگری بمطالعهٔ کتب سماوی مشغول بود از هرقسم نسخی که سابق براین دیده بوددور خود جمع کرده بود و خودرا مشغول میساخت و جمعی‌را زنجیر به دستشان زده میگفتند که اینها جنونشان قوتی دارد و پاره[ای] دیگررا برپا زنجیر کرده ولیکن اندك‌اندك راه میرفتند گفتند اینهاهم ازحد خودتجاوز نموده‌اند.

ویک‌نفراز ایشان‌به آوازی گرفته و خراشیده‌متصل بهم‌فریادمیزد گفتند که آنشخص[1] از مردم ایتالیه است و هفده سال است که‌شب و روز متصل بهم بدین طریق نعره میزند و صدای او قطع نمی‌شود و دیگری ازمجانین را گفتند که دایم قصد هلاك خودرا مینماید. دوسال قبل ازاین ستون بزرگی‌را آتش زده بود. سرخودرا برروی آتش گذارده بود. نصف سرش که سوخته خدام خبریافته اورا از آتش برآورده‌بودند وسعالجات‌چند بدو کرده بودند تااینکه جان‌را سالم کرد. سرش راپرهنه کردیم از فرق سراو تا نصف پیشانی او سوخته بود. محاذی پیشانی پوستی کشیده بود. احوالات و حرکات غریب از آن مرد ملاحظه شد گفتند که اگر بداند و بخاطرش برسد سرش‌را بر زمین‌زند دفعی خواهد مرد و بسیاری دیوانگان و مجانین بسیار بطور مختلف دیده شد که شرحش موجب تطویل کتاب است. عدد مردان دیوانه اش به سیصد می رسید.

و از آنجا بخانه ای درآمدیم که مخصوص حکماء واطباءمیبود

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: این شخص.

که در هفته دو روز چند نفر از اطباء بجهت معالجهٔ مجانین در آنجا جمع میشوند. مجانین را بنظر اطبامیرسانند. در باب غذاودوای ایشان با یکدیگر مشورت کرده قرار میدهند و هریک که رفع مرضش شود بعداز تجربه اورارها میکنند و قرار ایشان بر این قسم است و مخارج آن با دولت است.

دارالتأدیب

بعد ازتماشای دیوانه خانه قریب به‌آن حصار مارا در قلعهٔ دیگر بردند که در یک طرف قلعه عمارتی بسیار ساخته بودند ودر آن عمارت دختران بسیار خوشگل از ده ساله الی بیست ساله هریک به شغلی و کسبی مشغول گشته ودرطرفی دیگر بهمان قسم جوانان بسیارخوب به کارگری نشسته متصل بهم کارهای مختلف میکردند وصنایع مینمودند از آن اوضاع سئوال نمودیم گفتند این عمارت‌را بجهت‌آن ساخته‌اند که اگرپسر ودختری که دزدی کندو بهرزه‌گری مشغول شود مرتکب شغلی نشود که نفعی بجهت اوداشته باشدیا اینکه بدعمل باشد که بواسطهٔ آن تحصیل نان‌نمایددرآن‌وقت که‌نادم گشت‌ازاعمال خودلازم بود که گذران نماید. این‌عمارت‌رابجهت‌آن بنا کرده‌اند که بعدازندامت‌نزدمو کلین‌آن قلعه‌آمده توبه‌ازگذشته مینماید. اوراداخل‌آن قلعه‌میکنندازاقسام کسب و عمل که معمول آن‌ولایت است باو نشان داده‌بهرچه میل نمودهمان پیشه‌را باو تعلیم داده اورا به کاسبی می‌نشانند لباس وخوراک‌اوراداده از آنجا بیرون نمیرود تا درآن‌قلعه استاد شود. بعداز آن اورا مایه‌داده بیرون میکنند. اگر زن باشد شوهر کرده ازکسب خود بهره‌مندخواهد

شد و اگر سرد باشد خانه و زنی گرفته به کاسبی خود خواهد رفت. الحق عجب قراری است بجهت تربیت آن اشخاص[1]. باری آن روز از بسکه گردش کردیم و سیاحت نمودیم خسته شدیم و به منزل مراجعت کردیم.

هنگام غروب آفتاب بخانهٔ **لیزه‌بث کیش** که از خواتین معتبر بود به مهمانی رفته اوضاع آنخانه و مجلس از قرار مجالس پیش بود و شخصی اعمی در آن مجلس دیدیم که سازی مینواخت و مطابق آهنگ ساز آواز تمام حیوانات و طیور را بطریق بسیار خوشی میداد که احدی تفرقه درمیان شبیه ومشبّه[2] نمی‌توانستی داد والحق کمال صنعت را مینمود قدری از آنشب در آن محل گذرانیده و با آشنایان که بودند صحبت داشته مراجعت بخانه کردیم. بازهم میهمانی

ویوم پنجشنبهٔ هشتم بخانهٔ کرنل تیلر[3] بالیوز بغداد بدیدن برادر او رفته چهارنفر دختران و پسران اورا ملاقات کرده مادر اورا در سن هشتاد سال دیدیم. ازفراق پسرش گریه می کرد ومیگفت که کرنل تیلر دوازده ساله بود که به هندوستان رفته ومن او راندیده‌ام اکنون شصت سال از عمر آن میگذرد و همچنین پسر و دختر کرنل تیلر عمری ازآنها درخانهٔ کرنل تیلر

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: بجهت تربیت این گونه اشخاص چنانچه تمدن و سیاست مدن این است که در آنجا مسموع میشود پس سایر خلق عالم هنوز در حالت جهالت ونهایت ضلالت باقی وبرقرارند.

۲-نسخهٔ اصل و مجلس: مشبّه به.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: نیلر.

گذشته پدر ومادرشان ایشان‌را ندیده اند. ازسبب مفارقت ایشان سؤال کردیم گفتند قانون فرنگ براین است طفلی که ازهریک فرنگان در ممالک بعیده بهم رسد بعد از فراغت از رضاعت اورا به لندن و مداین مشهور فرنگ آورده تربیت میکنند و ممکن نیست بگذارند که در مملکت دیگر نشو ونما یابد.

باری قدری در آنجا نشسته بسیار بسیار متعلقان کرنل تیلر خدمتگزاری و صحبت نمودند. از آنجا بیرون آمده بخانهٔ **دوکوف سسکس** برادر پادشاه که رئیس فریمیس[1] است رفته بر وزن[2] عمارات شاهی خانه [ای] درکمال آراستگی به‌نظر درآمد. چون خودش در آنجا حاضر نبود مارا در کتابخانهٔ او بردند. کتاب بی‌حساب در آنجا بنظر رسید. گفتم کتاب فارسی و عربی دراینجا چیزی بهم‌میرسد مارا بخانه [ای] بردند که از زمین‌خانه تا سقف آن عمارت را کتب فارسی‌و عربی چیده بودند از هر نسخه که در مملکت عجم مشهور بود [و] نسخه اش در میان نبود درآنجا یافت میشد. قدری بمطالعهٔ آن کتب مشغول گشتیم تا اینکه برادرشاه آمد. نهایت ملاطفت و کمال مهربانی‌را بعمل آورد پاره[ای] صحبت از هرجا درمیان آمد. بعدبرخاستیم اوراوداع کرده بیرون آمدیم و بخانهٔ یکی‌از ارباب تنجیم رفتیم که آن‌شخص ازمنجمان مشهور بود. رفته در آن‌خانه اسباب وآلاتی چند بجهت تشخیص اجرام

درخانهٔ برادر پادشاه

درخانهٔ یک منجم

۱- نسخه اصل و مجلس: فرامیسن

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس: مطابق.

کواکب و مصالح بی‌پایان بجهت زیج بستن بنظرما رسید که هوش از سرمان بدر رفت. چندین خانه درفضائی وسیع و گلزاری بدیع بنانهاده بودند که مجموع آن خانه هااز هرطرف که میخواستند سقف ودیوارش به اندك حرکتی که ازپیچ قرار داده بودند باز میشد وبسته میگشت. دوربین های بسیار غریب درآن خانه ها بجهت تشخیص کواکب قرار داده بودند که در روی چرخها بهرطرف که میخواستند گردش مینمود بهرجای آسمان قریب به افق یاسمت‌رأس که کواکبی باشد از اطراف دیوار سقف عمارت‌را بازکرده سرآن دوربین هارا بآن طرف می کردند و به کواکب مقصودانداخته آنچه خواسته میدیدند ویکی‌ازآن دوربین‌ها بطول دوازده ذرع بود و بعرض یک‌ذرع ونیم و در روی چرخهای متعدد گردش می کرد. بهرطرف که میخواستند متحرك میگشت و آن دوربین شش هزار مرتبه کواکب‌را از آنچه بود بزرگتر مینمود و روز روشن هر ستاره را از ثوابت و سیار قریب برآفتاب میدید. یک پارچه بلورکه برسر آن دوربین مثل سایر دوربین ها انداخته بودند قیمت آن آینه پانزده هزار تومان بود. گفتم دراین‌ولایت که آینه‌عظمی‌ندارد و این آینه خود چندان بزرگ نیست که اینقدر قیمت داشته باشد. گفت این آینه لازم است که اینقدر صاف و بی عیب اتفاق افتد که ذره[ای] لکه وسرسوئی خطشه [1] درآن‌نباشد. اگر داشته باشدمعیوب

تماشای‌دوربین های نجومی

1 - خدشه - خراش. ف. در نسخهٔ نفیسی و نسخهٔ‌دیگرهم خطشه و غلط است.

است و به کاری نمی‌آید در چندین‌سال چنین آینه اتفاق است که از کارخانه بیرون آید لهذا قیمت آن گزاف خواهد بود . باری در زیج خانه‌های ایشان رفتیم اینقدر اسباب و اوضاع بنظرما رسید که ازحیز شمار بیرون میبود .از اینکه درآن‌وقت‌باران بشدت میآمد ممکن‌نشد که در دوربین چیزی دیده باشیم تماشائی کرده بخانه مراجعت کردیم .

بعد از مغرب که هوا اندکی تار گشته کواکب دانه دانه نمایان گشت بآن زیج‌خانه مراجعت کردیم . کوکب زحل نزدیک به افق مغرب در هنگام افول بود در آن دوربین بزرگ او را ملاحظه کردیم همچنان ازصفحه و خطوط دوربین تند می گذشت که در دقیقه از نظر محو میشد لازم بود که دوربین را مجدد بآن سمت متحرك سازی و باز اورا دیده باشی وبر دو طرف آن کوکب دوماه میبود که معاینه در دوربین محسوس می‌گشت . بعد از تماشای کوکب‌زحل دوربین‌را بماه انداختیم اینقدر ماه‌را بزرگ و روشن‌نمود که گفتی بر دهن دوربین طلوع نموده‌است وصفحهٔ قمرچنان بنظرآمد که در روی صفحهٔ آئینه‌آب ریخته باشند پاره[ای] حباب وبرآمدگی‌در ماه ملاحظه‌شد که اطراف حباب‌هارا پاره[ای] خطوط و سیاهی مدور احاطه نموده بود و در میان آن حباب‌ها پاره[ای] خالهای سیاه معلوم بود و نزدیک به صفحهٔ آخرماه خطی باریک بطول یک وجب‌وبعرض انگشتی‌ظاهرمینمود . ازآن حکیم‌علامات محسوسهٔ‌درقمررا‌سئوال کردیم جواب داد که آنچه برما معلوم است و ازاین دوربین ها و اسبابی که

تماشای کوکب زحل

تماشای رخسارماه

ملاحظه کرده‌اید مشخص کرده‌ایم آن برآمدگی و حبابی که شما می‌بینید در روی ماه اول کوه‌های بسیار عظیم است که آفتاب بر او تابیده چنان می‌نماید واطراف کوه آن خطوط سیاهی دامنهٔ کوه است که آفتاب آنجا را نمیگیرد وکوه سایه بر آن انداخته‌است و پاره[ای] نقطهٔ سیاهی که بر روی حبابها مشخص میشود آن جبالی‌است که معدن‌آتش است ومتصل بهم دودی سیاه از بالای آن معادن متصاعد می گردد و نقطه‌های سیاه علامت دودند و بس و اما آن خط سیاهی که در آخرماه باندازهٔ وجبی کشیده است آن علامت دو کوه بسیار عظیم‌است که مقابل یکدیگر کشیده شده است و بین‌الجبالین درهٔ عظیمی واقع است که‌آفتاب درآنجا نمی‌تابد لهذا آن خط سیاهی در آخر قمر ظاهراست .

باری از اینکه هوا ابربود وگاه گاهی حایل می گردید زیاده‌از این میسر نگشت که ملاحظه شود از مسافت زمین تا بماه ازوی سؤال نمودیم که چقدر راه می‌باشد ماراددر اوطاقی دیگربرده که دوربین بسیار بزرگ به ترکیب بسیار غریبی درآنجا نصب بود و بر سرآن دوربین پیچی‌قرار داده‌بودند که ازیکطرف می‌پیچانیدی‌آن دوربین دریکدیگر رفته به اندازهٔ چارکی‌می‌شد وازیک طرف که می‌پیچانیدی لوله[ای] چنداز دوربین درآمده ده ذرع بلند می گردید و خطوطی بی‌حساب بر طول‌آن‌دوربین کشیده مراتبی‌چند قرارداده بودند. **سرجان‌حمس**[۱] حکیم گفت که این دوربین در وقتی که در یکدیگر فرو رفته باشد پنج میل

۱ـ James South .ف. در رموزالسیاحه : سرجان جمس .

مسافت‌را تشخیص میدهد وبعد که اورا بکشی باندازهٔ هر خطی‌ازخطوط که برسد آن مسافت را ضعف خواهد دید و آنچه از این دوربین وسایر آلات دیگر برما مشخص شده است ومساحت کرده‌ایم پانزده ملیون‌میل که سی کرور میل باشد[1] میانهٔ‌ما و کوکب قمر مسافت میباشد وچنین مشخص کرده‌ایم که درکرهٔ قمر آب و هوا نمی‌باشد. مخلوقی که‌درآن کره میباشند ورای این مخلوق میباشندو سامعاینه‌آب و هوارا درسایر کواکب سیارسوای آفتاب و قمردیده‌ایم ودرکوکب مشتری بیشتراز سایرکواکب ملاحظه کرده‌ایم.

خلاصه اعتقادی‌ایشان‌موافق‌دلایل جسته وآنچه که دیده‌انداین است که کوکب‌سیار هریک مثل کرهٔ زمین کره وعالمی میباشد مختلف و بعلاوه هفت‌کوکب‌سیار[2] دیگر استقراء نموده‌اند وزمین‌را خودیکی ازسیارات میدانند که مثل سیارات دیگر متحرک‌است و آفتاب‌را مرکز میدانند که این نه سیارات بدورآفتاب که مرکز است علی‌الاتصال درگردش میباشندو هریک‌را حرکتی‌خواص[3] معین‌است که‌بدان‌واسطه قرب و بعد از یکدیگر بهم میرسانند و بعضی ازستاره‌گان[کذا] ماه دارند و پاره[ای] ندارند مثل این‌عالم که متعلق بما می‌باشد یک‌ماه دارد و کوکب عطاردرا بجهت قرب جوار آفتاب ماهی بجهت اومعین نکرده اند وهم‌چنین درکوکب زهره ماهی‌ملاحظه نشده ومریخ دوماه عقاید نجومی‌تازه

۱ـ مسافت بین زمین وکرهٔ ماه درحدود ۲۴۰ هزار میل‌است.ف.

۲ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس : سیارمشهورآنچه خودآنها تجسس واستقراء کرده اند.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس : خاص.

دارد ودر مشتری چهارماه دیده‌اند وماخود درزحل یعنی قریب به‌زحل دوماه دیدیم یکی بشکل هلال ودیگری قریب به بدر مینمود وهمچنین در سه کوکب دیگر از سیارات که خود استقراء کرده‌اند یکی دوماه و دوتای دیگررا هریک یک ماه دیده اند که جمیع این سیارات با کرهٔ ارض که خود یکی از سیارگان باشد بدور آفتاب حرکت می کنند واین آفتاب که متعلق به این زمین ونه‌سیاره باشد ساکن وبمنزلهٔ مرکزخواهد بود و سایر کواکب ثوابت که ملاحظه میشود هریک فی‌نفسه‌آفتابی میباشند که سیاره گانی چند که هریک ماهی علیحده دارند متعلق بآنها میباشد مثل نه سیاره که متعلق به‌این آفتاب است ولیکن ازغایت بعد مکان سیاره گانش مخفی هستندوبچشم دیده نمیشود دردوربین هادیده‌اند معاینه مثل همین‌سیاره گانی که بدور آفتاب حرکت میکنند.

از اینکه هوا ابربود ممکن نشد که تمام ثوابت‌را ملاحظه کرده باشیم. آن حکیم تفحص بسیار کرد، از طرف مشرق گوشهٔ افق راابرنگرفته بود ارتفاع گرفته گفت چهار دقیقهٔ دیگر یکی ازکواکب ثوابت که اورا ماهرکلمیس[1] میگوئیم باید ازگوشهٔ افق‌طلوع کندوآن کوکب خود آفتابی‌است و ماه ندارد و یک سیاره قریب باو می‌باشد که بمنزلهٔ این زمین بدوروآن آفتاب حرکت مینماید چشم‌را بر دوربین نهادیم که در سر چهار دقیقه‌آن کوکب طالع‌شد. خارج ازدوربین هرقدر ملاحظه کردیم

۱ـ نسخهٔ مجلس : ما اورا ـ در رموزالسیاحه هم چنین است . نسخهٔ نفیسی: اورا .

سوای همان کوکب هیچ نمیدیدیم. در دوربین که ملاحظه میکردیم آن کوکب رخشنده وتابان بنظرمی‌آمد بطریقی که زیاده ممکن نبود که در آن نگاه کنی و نزدیک بآن ستاره کوکب رخشندهٔ کوچکی بفاصلهٔ نیم‌ذرع ملاحظه گردید که‌دور آن کوکب رخشنده متحرك بود وبیان نمود حکیم که در سرشب این ستاره در عرض ساعات از شب بطرفی‌از اطراف آن کوکب رخشنده واقع‌است ومحسوس است که‌آنهم مثل‌این کره زمین است که باطراف آفتاب می گردد وهریک از ثوابت مشخص است که‌آفتابی خواهندبود که به‌اختلافهم[1] هر یک سیاراتی چند متعلق دارندوهرسیاره مثل این‌عالم مخلوقاتی بی‌منتها وبی‌حد و حساب‌دارد واین کرهٔ‌ارض با مخلوقاتش درنظرمخلوقات سیاره‌گان‌دیگر مثل کوکبی بدون تشکیک جلوه خواهدنمود. سبحان الله مالك‌الملك. باری‌اگرچه لذتی بی‌اندازه ازآن علم وتماشا حاصل نمودیم‌ولیکن بجهت ابر ممکن نشد که زیاده ازاین‌تماشا کرده باشیم‌ابرروی‌آسمان‌را گرفته تمام ثوابت و سیاره‌گان پنهان گردیدند.

پذیرائی‌درمنزل منجم

آن حکیم مارا در مجلس‌خود برده چای وشیرینی بجهت‌ماآورده و اسباب ودستگاه آن حکیم‌را ملاحظه میکردیم هوش از سرما بدررفته اینقدر اوضاع و آلات در نزد او از هرچیز جمع آمده بود که محاسب عقل از حساب آن عاجز گشته یک بیک اوضاع و اسباب آن حکیم را تماشا میکردیم.

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: علی اختلافهم.

در آن اثنا یکی از شاگردان بمجلس آمده بحکیم گفت فلان جزء از آسمان را که میخواستی از زیر ابر پیدا شده و کواکبش پاره[ای] نمایانند. حکیم دست ما را گرفته برسر دوربین بزرگ آمدیم دیوارخانه را بطرفی کرده مابین قطب شمالی و مشرق را سنجیده سر دوربین را بر آن طرف نمود و گفت که این جزء از کواکب بهتر از همهٔ کواکب تماشا دارد ملاحظه کنید. خارج از دوربین که این امکان و محل را ملاحظه کردیم چند ستاره نزدیک بیکدیگر بنظر میرسید و لیکن آن محوطه و اطراف آن ستارگان اندکی روشن تر از سایر مواضع آسمان بنظر میرسید. در دوربین که آن مکان و محل را ملاحظه کردیم سبحان الله صد هزار هزار کواکب رخشان که هریک بمشابهٔ خورشیدی درخشان بودند و بر اطراف بعضی چندین ستارهٔ دیگر ترکیبات الی غیرالنهایه والوان مختلفه حرکت مینمودند و طرحی چند از آن ستارگان بنظرما رسید که هوش از سرما بیرون رفت متحیر بودیم بچه جزء از آنها نظاره کنیم. آنچه بخواهیم که حقیقت کیفیت آن کواکب را بنویسیم که چگونه بود ممکن نخواهد شد کاش همهٔ آشنایان خاصه حاجی اکبر نواب شیرازی در آنجا حاضر بود و آن تماشای غریب را میکرد.

بیاد حاج اکبر نواب

باری بسیار بسیار از آن تماشا لذت برده و حظ ها نموده چون بسیاری از شب گذشته بود حکیم را وداع کرده بمنزل مراجعت نمودیم

و یوم جمعهٔ نهم بعزم بازدید کنپنی[1] هندوستان بخانه[ای] که

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: کمپنی.

دارالحکم ایشان میباشد و تخصیص باحدی ندارد رفته ولیکن **سرجان کرنک**[1] که در آن ایام کرسی‌نشین کمپانی میبود ازاینکه چندمرتبه مارا دیدن نموده و درمجالس مهمانی دیده بدین جهت لازم بود که اورا بازدید کرده باشیم لهذابجهت بازدید سرجان کرنک و تماشای دارالحکم کمپانیان[2] هندوستان بعماراتی عالی وبنائی مستحکم و قوی درآمدیم .اسباب آن عمارت از حیز شمار بیرون واوضاعش گذشته‌ازچند و چون وآن عمارت با متعلقات تعلق به کمپانی‌دارد . اما لفظ کمپانی[3] بمعنی مجمع عام‌است و در اینجا که کمپانی هندوستان مذکور میشود چون ابتدا اول درمدت یکصد سال قبل از این جمعی از متمولین و کبرای‌دولت انگریز که به هندوستان تردد و معامله داشتند واز رخنهٔ آن مملکت بلدیت و استحضار بهمرسانیدند با یکدیگر در باب تصرف آن‌مملکت مشورت نمودند .چون جمعی کثیر ازاکابر و اشراف قوم که هریک کرورها دولت و مکنت میداشتند در باب هندوستان اتفاق‌ها بایکدیگر کردند ایشان‌را بمناسبت مجمع و جمعیت کمپانی گفتند و آنچه از اسلاف به اولاد و خلفای ایشان رسیده بهمین طریق مقرراست و یحتمل که کمپانی[4] امور هندوستان ده‌هزار نفر باشند که با یکدیگر درخصوص مصالح امور هندوستان مشارکت دارند .نفع و ضرری که باشد بمشارکت از عهده بر می‌آیند عزل ونصبی که‌واقع‌شود

چگونگی‌تشکیل کمپانی

۱- Sir John Carnac

۲- نسخهٔ دیگر کنپانیان (ودرهمه‌جا این اختلاف تحریردیده میشود)

۳- نسخهٔ‌دیگر: کنپنی(درهمه‌جا) .

۴- نسخهٔ‌نفیسی : کمپنی . نسخهٔ دیگر: کنپنی .

باستصواب همگی خواهد بود ودولت را درباب امورهندوستان دخل و تصرفی نیست یعنی عزل ونصب حکام آن ولایت باختیار کمپانیان است مگر یک نفر از دوازده وزیر که لازم است در مشورت کمپانی بجهت مصالح هندوستان حضور بهم رساند. اگر چیزی منافی مصلحت دولت باشد جرح و تعدیل کند و دراین اوان سرجان هاب هوس[1] مأمور باین خدمت است که او را وزیر هندوستان شرق میگویند و هرساله مبلغ هفتادو پنج کرور منافع هندوستان بخزانهٔ کمپانی رسیده مخارجی که در آن مملکت باشد از عهده میآیند و مخارج نوکری که لازم است باآلات محاربه از جمله سوار و سرباز و توپخانه متحمل میشوند.

مذکور چنان است که سیصد هزار سربازوهزار عرابه توپ سواره با توپچی و اسباب در مملکت هندوستان از سرکار کمپانی مواجب و اخراجات معین دارند. ایلچی ایران وبالیوز هندرابوشهر وبصره‌وبغداد از سرکار کمپانی مأموراست و مصالح امورات و احکام دربارهٔ ایشان ازکمپانی مقرر خواهدبود ولی از جملهٔ ده‌هزار نفر که کمپانی هندوستان میباشند بیست وچهارنفرزبده و منتخب که باید در دارالحکم بایکدیگر نشسته مصالح امور هندوستان رابگذرانند و بهرقسم که آن ۲٤ نفرقرار دهندآن ده‌پانزده هزارخلق راسخنی‌نیست وقرار ایشان را مسلّم خواهند داشت و یک‌نفر از آن بیست و چهارنفر در هرسال کرسی‌نشین میشود یعنی در آن‌سال مهتر و بزرگتر آن بیست و چهارنفر خواهدبود وحرفش

مجمع رؤسای کمپانی

۱- Sir John Hobhouse

اعتبار دونفر از مشورت کنندگان‌را دارد و یک نفردیگر از بیست‌وچهار نفر نایب کرسی‌نشین میشود که درسال‌آینده آن نایب ، کرسی نشین خواهد شد و کرسی‌نشین در جزو بیست و چهارنفر مستحیل میگردد و همچنین نایبی بجهت کرسی‌نشین معین میشود تا سال‌آینده ودرمنصب کرسی‌نشین هریک که درآنسال منافع هندوستان وامورات‌آن‌سامان بیشتر منظم‌تر گردد شهرت‌وتحسین‌آن کرسی‌نشین بیشترخواهدبود واین افتخار بجهت اوخواهدماند .

غرض از بیست و چهار نفر هرساله یکی کرسی‌نشین و دیگری نایب خواهد بود وایشان‌را هریک عمارتی وخانه[ای]علیحده میباشد ولی بجهت مشورت آن بیست و چهارنفر در دارالحکم آنها آن عمارت عالی برپای شده که درآن عمارت آن بیست و چهار نفر هر روزه جمع میشوند و تدبیر امور هندوستان را میکنند ودر آنروز ما بعزم ملاقات و و بازدید کرسی‌نشین موصوف درآن عمارت درآمدیم . آنقدر ازاسباب و اشیاء قطعهٔ متعدد و صنایع هر مملکت وولایت در آن عمارت ملاحظه شدکه اگر شمه[ای] از تعداد آنها بخواهیم بیان کنیم چندین کتاب تفصیل و اوصاف از آنهالازم است وآن کرسی‌نشین مارا راهنمائی کرده خانه بخانه میگردانید و آن اشیاء نفیسهٔ غریب‌را جزء بجزء نشان بما میداد . در یکی ازآن خانهای[۱] بسیار وسیع انواع حیوانات غریبه که درجزایر هندوستان میبود آنهارا جلد کنده و درجلدشان پنبه کرده در

دیدنی‌های وزارت هندوستان

۱- حالاهم درخراسان ودهات به اطاق خانه میگویند.ف.

زیر آینه در آن خانها گذارده تماشای غریبی داشت و همچنین در خانهٔ دیگر اقسام طیور هندوستان و جزایر جدیدرا آورده در زیر آینه ها بجهت تماشا نهاده بودند واسباب سلاطین هندوستان که مغلوب کمپانی ودولت انگریز گشته بودند و ولایتشان بتصرف درآمده بود تمام و کمال معاینه آورده بودند ودرآنجا نهاده بودند در آنروز اینقدر تماشای اسباب و اسلحه در آن عمارات بنظرما آمد که چشم از نظارهٔ آن خسته گشت و پاره [ای] صنایع ایران در آن عمارت ملاحظه کردیم که در ایران ندیده بودیم. بعد از تماشای آن اسباب ها مارا به کتابخانه بردند که در آنجادوازده هزار جلد کتاب از هرنسخه بود. کتبی چند ازخطوط خوشنویسان مشهور بنظر آمد که هرگز درکتابخانهٔ پادشاه ایران ندیده بودیم. کلام الله متعدد بخط میرزا احمد و آقا هاشم و خوشنویسان مشهور بنظر درآمد و یکی ازآن قرآن هارا بخط بسیار خوش نوشته بودند و ترجمه میرزا فتح‌الله باتفسیر بی‌نقطهٔ فیضی[1] در متن و حاشیه نوشته چنان قرآنی چشم روزگار ندیده‌است.

باری قدر معقول هم تماشای کتاب خانه و مرقعات نمودیم بعد ازآن مارا بخانهٔ دیگری بردند که در آنخانه پردهٔ بزرگی تصویرخاقان مغفورفتحعلی‌شاه‌را باتمام‌شاهزادگان بالباس سلطنت درشکارگاه‌جرگه کشیده بودند که هریک در حضور پادشاه صیدی‌را روبخود کرده بصید افکنی‌مشغول میبودند. اسم‌تمام شاهزادگان را بخط نستعلیق نوشته بودند آثارنفیس ایران دروزارت هندوستان

۱- درنسخهٔ نفیسی و نسخهٔ دیگر فیض هم میشود خواند.

و مرحوم **قاسم‌خان** امیررا در جلو شاه مغفور بسیار شبیه و پیاده کشیده بودند که خنجری کشیده‌است و آهوئی‌را از دهن تازی میخواهد گرفته ذبح کند وقوتش نمی‌رسید باتازی درکشمکش افتاده بسیار بسیارخوب کشیده بود. هریک ازآن تصاویررا حضرات حضار اسم‌ورسم میپرسیدند و ما بیان احوال اورا میکردیم. بعداز آن‌فقرات خلاع و نشانهائی که پادشاه ایران به ایلچیان و کپتانان[1] خلعت مرحمت کرده بودند وارسال داشته بودندهمگی درآنخانه جمع کرده باچند جلد دیوان پادشاه مغفور بر روی هم گذاشته بمانشان دادندو گفتند که تعظیم جلال پادشاه‌ایران‌را بیشتر از همهٔ سلاطین‌ما میداریم و شهنشاه‌نامهٔ **فتحعلی‌خان** نیزدرآنجا بود. الحق بخششی که پادشاه ایران شده‌بود نسبت‌به‌ایلچیان‌و کنپان[2] همگی لایق‌وشایسته بود لله‌الحمد از آن رهگذرخجالت وانفعالی‌حاصل نگشت.

باری بعد از تماشای بسیارکه خسته شده به مجلس دیگر رفته قدری شیرینی‌صرف نموده بخانه مراجعت کردیم‌وشب شنبه بخانهٔ‌لیدی **ماك دانولت**[3] رفته مجلس‌بسیار خوب گذشت.

و یوم شنبهٔ‌دهم دوساعت بغروب آفتاب‌مانده درخانهٔ کنپانیان[4]

۱ـ نسخهٔ اصل کپیتانان.

۲ـ نسخهٔ اصل کپیتانان. مجلس: کپتانان.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: ساك ذانولت.

۴ـ نسخهٔ اصل و مجلس: کپیتانان، کپتانان، و کمپانیان

هندوستان درعمارتی غیرآن عمارات[1] که محکمهٔ ایشان است میهمان گشته مجلسی بآن عظمت و اوضاعی چنان تابحال دیده نشده بود. جمیع وزراء و تمام امراء و جمعی از شاهزادگان اطراف در آن مجلس حضور بهم رسانیده بودند. چهارصدنفر متجاوز در آن بساط برسر میز نشسته از هر قسم مطبوخات و مأکولات موجود، از هرنوع میوه و حلویات برروی میز انبوه نهاده بودند. محتمل که ضیافت آنشب قریب ده هزار تومان اخراجات شده بود وآن ضیافت بجهت آن بود میخواستند[2] کمپانیان بجهت ممالک «مدرس» کورنلی معین کرده باشند. جوانی ازاکابر که اورالاردالفنستن[3] گفتندی بجهت فرمانروائی مملکت مدرس معین گشته و آن ضیافت را بجهت وداع لاردالفنستن کرده بودند. تمام ارکان دولت را طلبیده که در حضورآن مجمع شهادت واقرار در خدمت دولت ازمشارالیه گرفته باشند که سوای خیر دولت بکاری اقدام ننماید.

درمهمانی وزارت هندوستان

تشریفات قول خدمتگزاری

بنابرین در بین غذا خوردن جمعی ازاهل مجلس برخواستند [کذا] علیحده علیحده خطبه خوانده وپاره[ای] وزراء بطریق نصیحت پاره[ای] فقرات بطور انشاء وخطبه بجهت کورنل موصوف خواندند و بعد از آن کورنل برخواسته [کذا] پاره[ای] فقرات درشکرانهٔ نعمت دولت وجدو جهد در خدمتگذاری [کذا] خودش بیان کرده باری آن اوضاع واطوار بسیارتازه گی [کذا] داشت وتابحال ندیده بودیم.

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بعمارتی غیر آن عمارت.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: که میخواستند.

۳- Lord Elphinstone - ف.

از اینکه درروزی که ما به‌مجمع فریماسن در آمدیم لاردالفینستن نیز در آن‌روز داخل در آن مجمع فریماسن[1] گشت بدین‌سبب اورا با ما یک‌نوع محبت وسهربانی علیحده بوده کمال الفت‌ومحبت‌را ظاهرمیکرد. و در آنشب از جملهٔ اتفاقاتی که رخ نمود در بین غذا خوردن احوال برادر مکرم والی برهم‌خورده از مجلس برخواست [کذا] و بیرون‌رفت قولنجی بسیار شدید عارض شده که خداوند عالم کمال ترحم‌را باونمود مسترمنی[2] داکتر که باما آشنا بود از اول‌آنشب تابصبح مشغول‌معالجه بود تافی‌الجمله قریب بصبح افاقه شده تاپنج روز برادر مکرم بداحوال بود الحمدلله خوب شد. بعداز صرف غذا قدری صحبت باوزراء ازهر بابت در میان آمده و مراجعت بخانه‌نمودیم.

همقدم فراماسون

دوشنبهٔ دوازدهم جمعی از اعیان ووزراء بدیدن‌ما آمده و شبها بخانهٔ لیدیان معتبر به میهمانی رفته‌ازهرجهت تماشائی حاصل‌میگشت

و یوم سه‌شنبهٔ سیزدهم در خانهٔ خارج ازشهر سرگورازلی به‌ضیافت رفتیم وقانون عظما واکابران دولت‌چنان‌است که هرکس خارج‌ازشهر باغی وخانه [ای] را درکمال آراستگی مالک و متصرف است، درفصل تابستان که اول بهاران بوستان وگلستان است باعیال واطفال خود از شهر بآن مکانهای باصفامیروند تا اول پائیز بعشرت میگذرانندوسرگور ازلی‌آن باغ رادر چهارسال قبل‌ازاین به یکصدوپنجاه هزارلیرا که‌سیصد

درخانهٔ خارج شهر سرگور اوزلی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: فرامیسن

۲- Mr Money ـف. اصل: مستی. مجلس: ستی‌ونسخهٔ دیگر متی‌ومنی هردو خوانده میشود.

هزار تومان عجم باشد خریده بود و تنخواهی بسیار در باغ و عمارت آنجا پس از تصرف اخراجات کرده در حقیقت بهشتی آراسته و گلستانی از جمیع نقایص پیراسته بود. درخود آن عمارت فروش وظروف طلاونقره مهیا داشته ازهیچ رهگذر ناتمامی از اوضاع واسباب او ملاحظه نگردید کتابخانۀ مشارالیه را درفارسی وعربی کمتر کسی از سلاطین عجم داشته اند. کتبی چنداز او در آنجا ملاحظه شد که تا بحال دیده نشده بود. از قراری که خود مشارالیه بیان میکرد بعداز جمع آوری آن کتابخانه گذار او به مملکت هندوستان افتاد وباوجود کتابخانه [ای] چنان که موجود داشته سی هزارتومان دیگر دریک مجلس به بهای کتاب فارسی داده بود میتوان کتابخانۀ اورا از همین یک معامله قیاس نمود.

کتاب دوستی و کتابخانۀ سر گور اوزلی

باری درآن روز ازتفرج گلزار وملاقات یاران بسیارخوش گذشت هنگام مغرب مراجعت بمنزل کرده ویوم چهارشنبه پاره [ای] اخبارازدولت بمارسید که کارما تمام شده است نزدیک به رفتن میباشیم.

و یوم پنجشنبۀ پانزدهم اخباری رسید که دو فروند جهاز آتشی که تازه برروی شطفراة از حلب به بغداد میرفت به سبب لوله باد[1] که یکی ازآن مراکب برخورده و شدتی داشته غرق نموده و دیگری به بغداد سلامت رسیده[2] وشب جمعه بخانۀ یکی از زنان اکابر که اورا

۱- لوله باد : گردباد. ف. اصل ومجلس : لوله باد وطوفان

- ۲- نسخۀ اصل و مجلس: رسیده است. درحاشیۀ نسخۀ اصل محرر کتاب نوشته است. ونعم ماقیل فی هذالباب : دو کشتی متساوی الاساس را در بحر - یکی رساند بساحل یکی بطوفان داد . لمحرره.

الیزه‌بت کیس [1] گفتندی میهمان گشته جشنی عظیم برپای داشت، تماشای معقولی نمودیم.

و یوم جمعهٔ شانزدهم در خارج شهر لندن بخانهٔ برادر کرنیل تیلر بالیوز بغداد مهمان گشته مکانی خوش‌آب‌وهوا، باغی‌بسیار باصفا داشت. الحق کمال‌مهربانی‌را بعمل آورده دودختر کرنیل تیاربا برادر مشارالیه وداع نموده دوروز بعد از راه «گرجستان» روانهٔ بغداد شدند و یوم‌شنبهٔ هفدهم‌باتفاق اخوان هنگام‌عصر برگاری سوارشده‌به‌باغات و تماشاگاه‌آن مملکت بعزم‌تفرج رفتیم. الحق خداوند عالم حجت‌خودرا از هرجهت تمام کرده برایشان. بمنزل مراجعت کردیم.

درخانهٔ برادر کلنل تیلر

یوم یکشنبهٔ هژدهم لارد پالمستون بدیدن ما آمده بسیاربسیار اظهار محبت نمود و گفت مطالب شما مقرون بصواب‌است هروقت که بخواهید مسترفریزه درخدمت شمااز جانب دولت مهماندار خواهدبود تا الی بغداد وپادشاه تمنا دارد که درمحل خاصی شمارا ملاقات کند اگر یوم‌چهارشنبه پادشاه‌راملاقات کنید بدنیست چونکه رفتن‌شماقریب است وپادشاه تازه از خارج مملکت باین ملک آمده لازم است که بـه خدمت اومشرف شده‌باشید. گفتم‌بسیار خوب. قدری‌صحبت‌ازهرمملکت متفرقه داشته شد و مشارالیه بخانهٔ خودمراجعت نمود. خلاصه‌آن روز بدین طریق گذشت.

اعلام‌حرکت

۱- اصل الیزابت کینس. مجلس: السیزایب کیس.

وشب دو شنبه بخانهٔ مسزورنان اسمس[1] که یکی از زنان معتبر بوده مهمان گشته لیدی مشارالیه را یک نوع خصوصیت ومحبت باینجانب میبود که دخلی بسایر زنان اکابر نداشت. الحق بسیار بسیار خوشگل و معقوله و مطبوع بوده درآنشب محفلی از خواص آراسته بعضی از زنان و مردان خوش صحبت را درآن مجلس طلبیده بسیار خوش گذشت

ویوم سه‌شنبهٔ بیستم بجهت ابتیاع آلاتی که آب ازقعر صدذرع چاه بسهولت و آسانی برروی زمین جاری میسازند به دکان استادی رفته یکدستگاه از آن اسباب‌را بقیمت سیصدتومان خریداری نمود که انشاءالله به نجف اشرف رسانیده که مجاورین آنحضرت منبعد بسهولت آب از آن چاه‌های عمیق کشیده حقیررا از دعای خیر فراموش ننمایند. و از آنجا بخانه[ای] رفتیم که استادی ماهر ازسنگ مرمر وسماق وسایر احجارصورتهای بسیار خوب می کشید. صنایع آن‌استادرا تماشا کردیم. وشب چهارشنبه بخانه مسترمنی[2] داکتر مهمان گشته جمعی ازدختران ماه روشن به‌آوازهای دلکش نغمه سرائی کرده ساز ارغنون را بقانون خود می‌نواختند. بسیار آنشب خوش گذشت.

خریدن تلمبه

و یوم چهارشنبهٔ بیست و یکم به دربار پادشاهی رفته و قاعدهٔ پادشاه آن مملکت چنان است که اگر کسی غریب آن مملکت بوده و

۱- M. V. Smith ـ ف نسخهٔ اصل ومجلس مستر... وغلط‌است

۲- درهرسه نسخه: مستر مستی .

مطلبی دردولت داشته باشد مادامیکه مطلب آن شخص درکانسیل عموم مشورت بایکدیگرنکنند قاعده نیست که پادشاه را ملاقات کند. همین قدر که مطلب اورا خواه رد کنندوخواه قبول نمایند در میانهٔ خودمشورت کردند ورد و قبول اورا بنظر تامل سنجیدند آنوقت اورا بحضورپادشاه میبرند و پادشاه را مطلق اختیاری درهیچ کارنیست. روز وشب از برای خودش به‌سیر و تماشای باغات و عمارات مشغول است و دوماه دوماه بخانهٔ خود نمی‌آیدو کسی اورا نمی‌بیند تغییرلباس کرده درکوچه‌وبازار میگردد. با مردم معاشرت‌می کند و اگر کسی اورابشناسد باو بمثل‌سایر ناس تعارف میکند. باری در آن ایام که ما در آنجا بودیم چندین پادشاه به گردش آن ولایت آمده بودند بهمین‌دستور ایشان‌را درکوچه و بازار میدیدیم و میگذشتیم و خود پادشاه انگلند مدت سه‌ماه بود که بگردش رفته بود لایری بود. در آن روزها که پیدا شده بشهر آمد که مارا دیده باشد در آن روز سه ساعت بغروب مانده درقصر پادشاه نزول نمودیم.

قاعدهٔ شرفیابی بیگانگان بحضور شاه

شاه‌فقط‌سلطنت می کند

ابتدا بخانه[ای] رفته در آنجا نشستیم‌تا پادشاه را اخباردادند لارد پالمستون وزیر دول خارجه مارا راهنمائی کرده بحضور پادشاه برد پادشاه در خلوت خاص بودند بعد ازورودما در اوطاق باسر برهنه ایستاده بودند بسیاربسیار اظهار مرحمت ومهربانی‌فرموده گفتند که‌شما فرزند من میباشید و بقدریکه مارا در قوه باشد و بتوانیم در انتظام کار وفراغت خاطر شما خواهیم کوشیدو کوتاهی نخواهیم‌نمود.

شرفیابی بحضور پادشاه‌انگلیس

این جانب آنچه لازمهٔ تواضع و مقتضی تعارف بود درشکرانهٔ نعمت و مرحمت پادشاه بعمل آورده بیانهای خوب نموده عرایض پختهٔ صحیح با شهریار نمودم که بسیار بسیار پسند افتاد. چون میرزا ابراهیم شیرازی همراه بود گفتگوی ما را آنچه باو می گفتیم ترجمه کرده بطور بسیار خوش عرض می نمود. ساعتی بهمین طریق در اوطاق ایستاده گفتگو نمودیم و بعد مرخص شده بمنزل مراجعت نمودیم.

الحق پادشاهی مهربان و بسیار متواضع بنظر آمد. سن پادشاه از هشتاد گذشته است و شش سال بود که پادشاهی کرده سلسلهٔ ایشان از سلاطین نمسه میباشند ومدت صدوهفت سال است که سلطنت انگلند در آن دودمان است تفصیل این معنی چنان است که سلاطین پیش که ازاین طبقه[1] بودند و آخر ایشان شارل اول[2] بود و اوسردی سفاک بود ومیخواست که قانون مشورت و کانثیل را در میان برداشته به رأی خود متکفل شود. جمعی متحد شده سرش را بریدند. چون ازنسل او پسری دیگر باقی مانده بود پسرش را بعد از پدر پادشاه کردند. آن پسر فوت شده سلسلهٔ ایشان منقرض گردید. چون سلطانی در میان ایشان باقی نبود در کتب وتواریخ گذشته شان ملاحظه کردند که سلاطین نمسه چند پشت قبل ازاین دختری

۱- اصل ومجلس: غیر ازاین طبقه.

۲- جای اسم درهرسه نسخه خالی است وآقای فرمانفرمائی اضافه کرده‌اند. در رموزالسیاحه نیزچنین است... سلاطینی که پیش ازاین طبقه بوده اند آخرسلوك ایشان چارلس بود...».

از سلسلهٔ پادشاهان انگلند گرفته‌اند جمعی از کبار ایشان به نمسه رفته از اولاد آن دختراجداد همین سلاطین را به انگلستان آورده پادشاه کردند و حال یکصد و هفتاد سال است که سلطنت در نسل ایشان مقرر است اگرچه سابق نیز پادشاه بوده‌اند ولی پادشاه نمسه بوده‌اند . باری در آن روز بخدمت پادشاه رسیدیم وبسیارالتفات و مهربانی دیدیم .

و یوم پنجشنبهٔ بیست ودوم محمد اسمعیل خان ایلچی هندوستان بمنزل ما آمده پس از صحبت و صرف نهار باتفاق مشارالیه بـه خانـهٔ نقاشی که همسایهٔ ما بود رفتیم و آن نقاش با وقوف چنان استاد میبود و در شبیه‌سازی ماهربود که سوای خلقت روح در آدمی ناتمامی در شباهت انسان باقی نمیگذاشت . در پردهٔ تصویر ما [1] سه برادر را چنان شبیه کشیده که برخود مشتبه میگردید . تصور کردیم که سه نفر مثال ما بهم رسیده و درآن خانه نشسته‌اند . هرروز جمعیتی کثیر از زنهای اکابر و دختران آن شهر به تماشای آن تصاویر بخانهٔ آن نقاش می‌آمدند . درآن روز چندنفر از زنان و دختران خوش احوال و نیکوصورت درآنجا بجهت تماشای تصویر ما آمده بودند قدری صحبت داشته شد و آن نقاش با وقوف مسمی بمستر پدرج [2] کمال محبت را نموده آنروز بدین وتیره گذشت .

درخانهٔ صورتگری که صورت شاهزادگان را کشیده است

۱ـ این تابلو که درحدودسه متردر دومترونیم می باشد اکنون درهال ادارهٔ مرکزی بانک ایران وخاورمیانه (بانک شاهنشاهی سابق) درلندن موجوداست و بطوریکه درترجمهٔ انگلیسی سفرنامه یادشده برای آن ۵۰۰ لیره پرداخته‌شده . ف.

۲ـ M. J. Patridge ـ ف.

و یوم جمعهٔ بیست و سیم در بعضی باغات و تماشا گاه باتفاق پاره[ای] از خواتین وآشنایان رفته بسیار خوش گذشت . شش ساعت بغروب مانده بخانهٔ سرجان هنری ولک[1] به میهمانی رفته مشارالیه ازجملهٔ ایلچیانی بوده که مدت بیست و یکسال در مملکت ایران و آذربایجان ایلچی بود و توقف نموده بود . زبان فارسی را در کمال بلاغت میدانست وبیان لغات واشعار پارسی را درنهایت فصاحت میتوانست نمود . خانه اش بوستانی مملو ازگل ، شبستانش از زلف لاله رخان پرسنبل ، عکس مه رویان محفلش در آئینهٔ مجلس آئین دلبری را تازه کرده ، و شعاع کمال ساده ـ رویان مجلس و سادهٔ محفل دلربائی[2] را زینت داده ، باغش داغ بهشت ، نیک بخت آنکه نقد گرفت و نسیه بهشت . هر میوه اش را چشم میدید دل در پیش میدوید و در بهارستانش سبزهٔ زمرد فامش دیده وی دیده[3] چون غزالان مست می آرمید : درخانهٔ ویل لک

مسلسل جویی اندرجویبارش هزاران کوثر اندر هر کنارش

آب چون گلاب نقاب سبزه زمرد فام گشته و باغبان آمال نهال تمنارا در انگلستان[4] بدست عنایت و مهربانی کشته :

روضة ماء نهرها سلسال دوحة سجع طیر ها موزون
و این پر ازلاله های رنگارنگ وآن پرازمیوه های گونا گون
باد در سایه درختانش گسترانیده فرش بوقلمون

۱– Sir. H. Willock ـ ف . ۲ـ نسخه مجلس : وساده دابری را .
۳ـ اصل ومجلس : این کلمه را ندارد .
٤ دراصل چنین است وظاهراً صحیح : درآن گلستان

الحق بهشتی آراسته وجشنی پیراسته بنظر درآمد. جمعی ازاکابر و بزرگان مملکت‌را حاضر درآن محفل نموده اغلب ایشان اشخاصی بودند که زبان فارسی‌را در هندوستان و ایران آموخته بودند. درآن مجلس همزبانی باما میکردند و به تلفظ زبان فارسی یگانگی وهمزبانی میجستند. ازآنجمله دختر مه روئی که‌آفتاب جهان تاب ازعکس رویش خجل گشته و سرو بوستان از رفتار قامتش پای درگل مانده. چنانکه گفته اند:

اگر سروی به بالای توباشد　　نه چون قددل آرای توباشد
بصورت‌آفرینم‌این گمان هست　　که‌پنهان درتماشای‌تو باشد

ساز ارغنون را خوش می‌نواخت و در میدان دلربائی از توسن جمال و جلال دواسبه میتاخت. تفنن [1] لبش در آهنگ چنگ تفنن به زبان پارسی‌جسته وبطرز صحبت ورمزالفت با برادر مکرم والی گفته که شعری به لغت پارسی بگوتا من بخوانم و ارغنون‌را برآن آهنگ بنوازم برادر معزی‌الیه این شعرخواجه‌را بجهت اوخواند وآن دختر یاد گرفته بآن آهنگ خوانده و نواخت:

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند
در رقص و حالت آرد پیران پارسارا

وچهار نفر از پسر و دختر خود را که پنج شش ساله بودند

۱ـ نسخهٔ مجلس: تفتن.

بچه‌های ویل لک در لباس ایرانی

لباس های فاخر ایرانی پوشانیده و کلاه برسر پسران نهاده و دختران را بطرز ایرانیان گیسوان مسلسل انداخته و آرایش کرده در آن مجلس حاضر نموده بود . بهیچ وجه تشخیص نداده مشتبه برما گردید . مجلسی آراسته و محفلی پیراسته از هرقسم مأکولات و میوه‌جات حاضر ساخته بعدازصرف غذا تا مدتی صحبت داشته وارغنون نواختند که الحق بسیار خوش گذشت . آخرشب ازآنجا بمنزل مراجعت نموده ویوم شنبهٔ بیست و چهارم به اُپره رفتیم شعبده‌هاه غریب و بازیهای عجیب بطریقی که سابقاً سمت ذکریافته ملاحظه گردید .

شرح حال میرزا ابراهیم شیرازی

یوم دوشنبهٔ بیست وششم در مدرسهٔ[1] کمپانی هندوستان مهمان میرزا ابراهیم شیرازی گشته احوالات[2] میرزای معزی الیه بر حسن[3] رفتار وحلاوت گفتار بیرون ازتوصیف و شماراست محاسن اخلاق باطنیه را باعلوم ظاهر جمع نموده و مراحل کمالات صوری ومعنوی رابقدم تحقیق پیموده محفل عشرت دوستان‌را شخصش ساقی قدح پیما و پیمانهٔ نشاط محبان‌را دستش طرب‌افزا . جناب مشارالیه خلف الصدّق **ملانورمحمد** هزار جریبی‌است که والد او از جملهٔ موالی گرام است . متوطن شیراز است[4] . در عهد صبی با میرزای معزی‌الیه در خدمت والدشان متعلّم و هم مکتب میبودیم . تحصیل منطق و مقدّمات‌را در شیراز کرده و

۱- Hayleybury College ف .

۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: اما احوالات.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس : میرزا ابراهیم معزی‌الیه‌ازحسن . . .

۴- نسخهٔ اصل ومجلس : ازجمله موالی گرام ومتوطنین شیرازاست .

در سفرزیارت مشهد مقدس رضوی والد ایشان وفات یافته و ازخراسان به قندهار شتافته وازآنجا مراجعت نموده. چندی در تهران میبود. واز طهران به بلاد روس رفته ودر ممالک بنی عثمان سیاحت کرده . از دریای مغرب به مملکت انگلند رفته چون کمپانیان هندوستان راجهت مدرسه[ای] که بنانهاده بودند در علوم فارسی وعربی مدرس ضروربود، وجودمیرزای مشارالیه راغتنم شمرده به اصرارتمام اورا نگاهداری کرده، اکنون مدت ده سال میشود که درآن مدرسه مدرس است. جمعی ازجوانان که از سرکار کمپانی باید بجهت مصالح و خدمات هندوستان رفته باشند ولازم است که از لغات و علوم فارسی و عربی بابهره باشند درنزد میرزای معزی الیه تلمیذ[۱]. الحق دراین مدت قلیل میرزای مشارالیه عجب اطلاعی از قواعد و علوم ایشان بهمرسانیده وکتاب تاریخی که اصحّ تواریخ است در دست دارد وترجمه به لغت فارسی مینماید اگر فرصت اتمام پذیرد و طبع گردد بجهت اطلاع مورخین فرس فایدهٔ آن کلی خواهد بود.

در این اوان که بحسب اقتضای دوران گذارما درممالک انگلستان افتاده بود، شب و روز فیض ملاقاتش را بهره‌یاب زحمات مارا بی مضایقه متحمل گشته و کمال مهربانی‌را در حقّ ما نموده ودر آن روز بجهت بازدید میرزای معزی‌الیه بمدرسه رفتیم الحق مدرسه[ای]

۶ـ نسخهٔ اصل ومجلس: تلمیذاند.

در کمال انتظام و استحکام بنظر درآمد. مدرسین علوم غریبه[1] ازعلوم متداوله در میان مسلمین واز علومی که در میان حکمای فرنگ متداول و مشهوراست از ریاضی وهیئت لیمیا وسیمیا و حکمت حکمای یونان ولغات مختلفه وسایر علوم غریبه در آنجا بتدریس اشتغال داشته یحتمل ده هزارنفرجوانان مستعد صاحب ذهن وذکاء متعلم وطلبهٔ علوم درآن مدرسه میبودند.

زیاده ازچهارصد هزارتومان اخراجات بنای آن مدرسه شده بود موقوفاتی چند درسالی زیاده از دویست هزار تومان بجهت آن مدرسه معین کرده‌اند که صرف اکل و شرب و ضروریات طلبهٔ آن مدرسه میشود. قریب پنجاه هزار جلد کتاب ازهر علم ازعلوم در کتابخانهٔ آنجا ملاحظه گردید که سه هزار جلدآن کتب عربی وفارسی بود وچهار دفتر ازمثنوی ملای روم را بخط خودش که نسخ بود رقم نموده بود، درآن کتابخانه ملاحظه نموده که اغلب اشعار لغات مشکله را خود تفسیر نموده در حواشی کتاب نوشته بود.

باری بعداز تماشای مدرسه وکتابخانه غذائی صرف شده بعد از آن درگلزار و بوستانی که متصل بمدرسه بود سیروگردش نموده طرف مغرب بمنزل مراجعت نمودیم.

وشب سه شنبه بخانهٔ **لیدی قصد**[2] مهمان بوده بآنجا رفتیم بسیاری

۱- نسخهٔ مجلس: ... درکمال انتظام است و درنهایت استحکام مدرسهٔ علوم غریبه. نسخهٔ دیگردرهردوجا: غریبه

۲- درهرسه نسخه چنین است. در رموزالسیاحه: لیدی قصیت.

درمیان لیدیان

ازمه رویان انگلندی درآن مجمع بعزم دلربائی جمع آمده بطریق مجالس دیگر محو در ظهور طلیعهٔ آن مهوشان بی‌قرینه گشته بطریقی خوش آن محفل دلکش گذشت.

و یوم سه‌شنبهٔ بیست و هفتم جمعی از لیدیان صاحب جمال ما جلال‌مارا درباغی که جانورخانهٔ بزرگ بود به تماشا و تفریح طلبیده چون اجابت دعوت ایشان لازم‌بود درآن روز به‌آن گلستان رفته‌ازتفرج گلزار و گلگشت گل‌رویان مهرآثار و تماشای حیوانات و طیور غریبه لذتی‌بی‌پایان حاصل گردید. کرکدن عظیمی که در خانهٔ آهنین اورا حبس نموده بودند درآن روزآن خانه‌را شکسته در فضای باغ بجولان درآمده بود، هنگامهٔ غریبی میکرد. از هر طرف که رو میکرد جمعی‌را پریشان و پراکنده مینمود. تا اینکه مستحفظین اجماع کرده آن‌حیوان مهیب‌را بعدازآنکه خسته و بی حال گشته بود به تدابیر چند درآن خانهٔ‌آهنین برده‌آرام کردند. تماشای خوبی‌ازرفتار وحرکات آن کرکدن نمودیم. بسیار غریب جانوری‌است و بسیاری از حیوانات وطیورغریبه باز ملاحظه شد که شرحش‌موجب ملال است. باری بعدازسیرباغات و حیوانات مراجعت بمنزل کردیم.

و یوم چهارشنبهٔ بیست و هشتم به پاره[ای] از دکاکین رفته تماشای صنایع و بدایع آن ملک‌را نمودیم. الحق‌ازهرجزء صنعتی قوهٔ تعقل و تفکر حیران میگردد که چگونه کارهای مشکل‌را سهل‌وآسان نموده اند و بچه پاکیزگی استادی ومهارت درآن کارها بکاربرده‌اند.

تماشای صنایع انگلیس‌ها

از آن جمله دردکان زرگری کمری ازالماس ساخته بودند که ازشعاع تراش آن الماسها ممکن نبود که چندان نظر درآن توان انداخت، آنچه بنظرما رسید زیاده از هزاروپانصدتومان اجرت زرگری آن کمرمحسوب میشد. سایر صنایع ایشان‌را برای قیاس تصور باید کرد. بعداز تماشای دکاکین بخانه[ای] عالی رفتیم که آن عمارت‌را دولت بنانهاده‌اند و یک کرور[۱] متجاوز اخراجات بنائی آن عمارت شده است. آنچه تصویر خوب درهرجا یافت‌شده است خریده وزبدهٔ تصاویررادر آن خانه‌آویخته و آن نگارخانه وقف عام است که هرکس بخواهد درآنجا رفته سیر خواهد کرد و پولی نمیدهد. اینقدر تصاویر دلپذیر و نقوش بی‌نظیر ملاحظه گردید که قلم‌را یارای ذکر شمه[ای] از آن نخواهدبود. در پرده[ای] تصویرعیسی‌ابن‌مریم (ع) راباجمعی‌حواریین کشیده‌بودند که آن حضرت مریضی چند بانفاس عیسوی شفا داده صحت می‌بخشید. آن پرده‌را در یکی ازشهرهای فرنگ سراغ کرده به هیجده هزار تومان خریده و آورده بودند در آن عمارت آویخته و از جمله ده هزار تومان زیاده و کمتر تصاویر بسیار درآن نگارخانه میبود.

تماشای‌نگارخانه

بعداز تماشای آن عمارت بخانهٔ شخصی‌رفتیم که کیک‌راتربیت کرده وتعلیم‌مینمود. حرکاتی چنداز‌آن کیکان وصنعت‌استادی کاردان مشاهده گردید. ذکر هریک از آنها بجز اینکه مستمعین حمل برکذب ودروغ کنند چارهٔ دیگر ندارد وامکان ندارد که هیچ باور کنند که

کیک بازی

۱- نسخهٔ‌اصل ومجلس: بنانهاده وازیک کرور.

از کیک ضعیف این همه حرکات بظهور رسدولی از آنجائی که بجهت مذاکرهٔ خاطر خود اقدام به تحریر این اوراق میگردد و پروائی ازاین نیست که کسی باور دارد یا ندارد.

«مدعی گو نکند فهم سخن گو سروخشت[1]»

باری الحق[2] بجهت پرورش دادن کیک پاره [ای] از ظروف ومکانهای رطوبتی ترتیب داده کیک بسیار مثل گله ورمه در آنجا رها کرده است که در همان هوای رطوبتی ایشان نشو و نما یافته تخم میگذارند ونتاج میدهندو بجهت دیدن آنها و ملاحظهٔ احوالشان آن که حیوانات ضعیف را بزرگ مینماید[3] برسرصندوقی که منزل کیکان است بلوری گذاشته است و در آن بلور نگاه کرده جرح و تعدیل احوالات کیکان رامینماید واگر یکی از کیکانی که بکارانداخته بمیرد مثل اینکه کرّه اسبی راما از رمه بگیریم و بجهت سواری یا توپ خانه کشی تعلیم بدهیم بهمین قسم کره کیکی راز رمه گرفته آن شخص تعلیم می دهد. ابتدا نظر باینکه فطرت کیک آن است[4] مثل ملخ می جهد وراه میرود بجهت اینکه اورادر صرافت جستن انداخته برفتار آورند اول گلوله [ای] کوچک باندازهٔ ماشی از آهن ساخته زنجیر باریک برآن گلوله نصب کرده وحلقه [ای] به باریکی موئی برسرزنجیراست، آن حلقه را بر گردن کیک

راهوار کردن کیک

۱- اصل و مجلس مدعی گرنکند.....و این صحیح است.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس :آنشخص.
۳- نسخهٔ مجلس : که آن حیوان... مینمایند.
۴- نسخهٔ اصل و مجلس: مجبول برآن است .

سستحکم کرده اورا رها میکنند . اینقدر جست و خیز[1] می کند تااینکه خسته‌می‌شود .بعد کم کم به رفتار آمده راه میرود وجستن بکلی ازخاطرش محومیگردد .

عرابه‌رانی کیک

بعد از اینکه راه رفتن آموخت عرابه‌و گاری در کمال‌خوبی بوزن پنج مثقال‌ساخته بودند . چهار کیک‌را بجای چهار اسب بر گاری‌بسته درسطحه‌انداخته درنهایت چابکی آن گاری‌را باطراف سطحه‌میبردند ودو کیک‌را در جلو گاری بجای گاریبان‌نشانیده قمچی[2] از سوی‌اسب به دستشان داده معاینه گاریبانی که اسب براند آن دو کیک قمچی برآن چهار کیک زده آنهارا میرانیدند[3] و آنها بهرطرف گاری‌را کشانیده مثل اسب رفتار میکردند .

کشتی‌رانی کیک

و در ظرفی دیگر آب کرده کشتی کوچکی در روی آن آب نگاه داشته بودند،به‌ترکیب لنگر کشتی زنجیر باریک از آن کشتی در آب افتاده و شراع آن جهاز برد کل ها بسته‌بود، کیکی‌چندبجای عملهٔ جهاز بر روی کشتی گردش می کردند . آن شخص نزدیک به کیک‌ها رفته صفیر زد که ده دوازده کیک هم‌قوت شده لنگر کشتی رااز‌آب کشیدند و بندهای شراع و بادبان‌هارا کشیده آن کشتی درروی آب روان گشته بحرکت درآمد .

۱- نسخهٔ‌اصل : جسته خیز.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : تازیانه.

۳- نسخهٔ اصل : میرانند . مجلس : آن‌را میرانند.

و در محلی دیگر چرخ وبندی چاه ودلوی[1] فراهم آورده کیکی چند آب از چاه میکشیدند و برصفحهٔ دیگر کیکی چند گردش میکردند. زیر آن صفحهٔ صندوقچه، سازی بود وبطریق اوضاع ریسمان بازی ریسمانی و چوبی در بالای آن صفحه برپا نموده بودند. سازرا که کوك کرده به نوا در آورد، آن کیک‌ها بنای رقاصی و معلق‌را گذارده یکی از آنها بر بالای بند رفته بطور انسان رسن بازی‌مینمود وهرچیز که بدست آن کیک‌ها میدادی میگرفتند و میگرفتی میدادند.

رمالی کیک

و در صفحهٔ بسیار بزرگ کیکی دیگر رمالی میکرد وازنیک وبد امورات مستقبله خبر میداد و تفصیل این اجمال آنکه صفحه‌راخانه به خانه بطریق صفحهٔ اسطرلاب از نیک و بد احوال خطوطی چند نقش کرده بودند ومیلی دروسط صفحه نصب کرده زنجیری از آن میل بگردن کیک بسته بود. هرکس مطلب خود را قصد کرده آن استاد صفیری میزد، کیک رمال برفتار وحرکت آمده وآن میل نیزمتحرك میشد. پاره[ای] راه که میرفت در یکی از خانه های آن صفحه می‌ایستاد وآن میل آهن[2] محاذی خطی توقف‌میکرد. سؤالی که در ضمیر بجهت استقبال هرمطلبی که کرده بودیم در زیر آن میل نوشته بود.

غذادادن به کیک

وآن کیکان‌را روزی دومرتبه دفعه‌صبح ودفعه عصر[3] غذامیدهند و غذای ایشان منحصر بخون آدمی [است] کیکانی که بکارافتاده یعنی

۱- نسخهٔ اصل: چرخ وبند چاه ودلوی. مجلس: چرخ وبندی‌ودلوی.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: آمده.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس: یک‌دفعه صبح و یک دفعه عصر.

دست آموز شده‌اند[1] آنهارا بهمین قسم روی دست یا عضوی گذاشته بقدری که میخواهند از خون آدمی میخورند. سیر که شدند سراز عضو برمیدارند. آنهارا بر روی صفحه نهاده بگاری کشی وسایر تکالیف میدارند وآنهائی که در قوطی‌ها مثل گله و رمه می‌باشند ودست آموز شده‌اند[2] سوراخی کوچک از سرقوطی‌ها بازکرده آن سوراخ هارا بر عضو آدمی میگذارند وقت تغذیه را کیکان یافته ازسوراخ بیرون می‌آیند بلوری مثل پیاله در سر قوطی‌ها گذارده در مکان کیکان وسعتی داده بفراغ بال خونی خورده تا که سیر میشوند. غرض بطریقی آن کیکان را پرواری و فربه میکنند که دخلی بسایر کیکان ندارند و کیک دوساله‌را آن مرد نگاه داشته بود بقیمت اسبی نمی‌داد. مذکور نمود که اقل عمر کیک یک‌ماه‌است و تا دو سال هم نگاه داشته. باری در آن روز تماشای غیریبی از آن تعلیم تازه کردیم

یوم جمعهٔ غرهٔ جمادی‌الاول هنگام عصر به تماشا گاهی رفتیم که آن عمارة در کنار شط تمس[3] واقع شده مکانی باصفا و بوستانی خوش‌آب و هوا متکلمات یکی از اعیان میبود. چند پسرداشت درسواری کامل عیار بوده، هر روزه پسرهای آنشخص بر اسب سوار گشته خلقی کثیر جمعیت کرده به تماشای آنجا میرفتند وآن جوانان پاره[ای] کار- نمائی بر روی اسب مینمودند.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: کیکانی که دست آموز شده.

۲- در نسخهٔ اصل و مجلس: نشده اندواین صحیح است.

۳ - نسخهٔ اصل و مجلس: تیمس.

و یوم شنبه ، یکشنبه و دوشنبهٔ چهارم روزها به سیرگاهان رفته و شبهارا به میهمانی گذرانیده .

و یوم سه شنبهٔ پنجم بجهت اکتساب هوا و تفرج درخارج لندن بمسافت ده میل به معمورهٔ «ریچ مند»[1] رفتیم و ریچ مند معموره ایست خوش آب و هوا، مکانی در غایت طراوت و صفا، در بلندی شط تمس واقع گشته ازاینکه نصف شهر لندن سرآب آن شط واقع است آبش بالنسبة گوارا است و فضایش باصفا است. درهوتلی که آنجارا « ستاره پابند »[2] گفتندی نزول کرده آن هوتل رامراتبی چند میبود که هر مرتبه اش گلزاری باطراوت وبوستانی مملو از میوه های باحلاوة داشته بسیاری در آن گلزار و بوستان تفرج کرده هنگام مغرب غذائی صرف نموده مراجعت بمنزل نمودیم .

تماشای شهرریچمند

و یوم پنجشنبهٔ هفتم بعداز ظهر بدیدن نوری افندی ایلچی سلطان محمود رفته و از آنجا بیرون آمده به تماشا گاهی رفتیم که یکی از شهرهای معتبر ینگی دنیارا که دردست اهل اسپانیه میبود ونام آن شهر لیمه[3] است نقش کرده بودند بطریق تصویر شهرلندن که مذکور گردید . شهری عظیم و بسیار پاکیزه اطراف آنشهر کوه های بلند و اغلب پر از برف و اطراف کوهساررا دریا احاطه کرده عجب مکانی با صفا بنظرآمد و از آنجا بجای دیگر رفتیم که نقشهٔ شهری از ایتالیه را بهمان قسم نقش

۱- Richmond .ف . ۲- The Star Garter ـف .

۲ -لیما Lima پایتخت مملکت پرو در امریکای جنوبی - ف .

کرده بودند که هیچ دیده تشخیص نمیداد که آن رنگ‌آمیزی و نقاشی است با وجود دانستن باز مشتبه میگردید. تفصیل آن اوضاع رالازم آن است که آدمی خود دیده باشد به تحریردرست نمی آید. بعد از آن تماشاگاه قدری در بیرون شهر بعزم تفرج در گاری نشسته قدری گردش نمودیم.

و شب جمعه در خانهٔ لیدی سوتم‌تن[1] به میهمانی رفته مجمعی از اکابر و عظمای مملکت در آن محفل حضور داشته بازی‌های غریب ولعبت‌های عجیب در آنجا مشاهده گشت.

درمهمانی خانم‌ها

و یوم جمعهٔ هشتم بعد از ظهر در خانهٔ میسزلترا[2] که یکی از خواتین مشهور بود به مهمانی رفته هوای بسیار سردی بوده‌و اجزای مجلس چونکه لیدیان بودند و صحبت‌را گرم داشتند زیاده ازحد خوش گذشت.

و یوم شنبهٔ نهم روزی بود که پادشاه بعمارهٔ پارلمند میرفت‌ودر خانهٔ مشورهٔ عام‌را می‌بستند. تفصیل پارلمان وقواعدآنجا انشاءالله‌بعد از این ذکر خواهد یافت. در آن روز حسب التمنای وزراء به عمارهٔ پارلمند رفتیم و تماشای آن دستگاه عظیم‌وقانون قدیم‌را کرده‌مراجعت به‌خانه نمودیم.

و یوم یکشنبهٔ دهم و دوشنبهٔ یازدهم روزها رابه تماشاگاه‌رفته

۱- Lady Southampton - ف.

۲- نسخهٔ اصل: مستر لستر. مجلس: مستر لیتر.

و شبها به میهمانی میرفتیم . ویوم سه شنبهٔ دوازدهم بخانهٔ **میسزورنان اسمت** [1] به میهمانی رفته و شب چهارشنبه به اپره هوهوس [2] رفتیم بازی‌های عجیب و شعبده‌های غریب علاوه برتفاصیل سابق ملاحظه نمودیم که تفصیل آن صور عجیبه در قوهٔ تحریر نیست مگراینکه معاینه گردد .

و یوم چهارشنبهٔ سیزدهم پاره [ای] اخبار از دولت رسید که چنین مفهوم گردد [3] که انشاءالله هنگام رفتن قریب است وتا هفتهٔ دیگر خواهیم رفت . آن روز سوار گشته خارج از شهر لندن به مکانی که هرروزه جمعیتی کثیر از گاری های خواتین و سواران آن مملکت که به هوا خوری و تفرج میآیند رفتیم تفرجی حاصل گردید . هنگام بازگشت

و یوم پنجشنبهٔ چهاردهم به تفرج باغات و گلستان خارج از شهر چند میلی رفته مراجعت نمودیم . درهنگام مراجعت در کوچه وبازار جمعیتی ازاطفال ورجال [4] بهرطرف میدوند ازتکاپوی ایشان سؤال نمودیم گفتند که امروز پنج گنبد هوائی که بزبان ایشان « بلون » [5] است بهوا میرود . ما نیز اشاره نمودیم گاری مارا براثر آن جماعت راندند تااینکه رفته و تماشائی کرده باشیم . بعداز رفتن در عقب آن جماعت به فضائی تماشای بالون

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : مستر درنان اسمت .

۲- در هرسه نسخه چنین و ظاهراً صورت مغلوطی از « اپراهوس »است .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : گردید .

۴- نسخهٔ اصل و مجلس . . . را دیدیم   ۵- بالن - ف .

رسیدیم که در کنار شهر واقع گشته بود. پاره[ای] گلزار و بوستان در آن محوطه واقع گشته جمعی کثیر از مرد و زن در آن مجمع جمع آمده منتظر تماشای آن صنعت می‌بودند و روی هوا را بمرکب نظاره مینمودند[1] پس ازچند دقیقه ازدور بادوربین های بسیار خوب که ملاحظه مینمودیم در روی هوا به‌اندازه کبوتری هریک ازآن گنبدها ظاهر ونمایان گشته زیاده ازده پانزده میل اززمین مرتفع گشته درفضای هوا طیران مینمودند و آن خلق ازاطراف اجماع نموده هریک به گوشه [ای] ملاحظه و تماشای آن لعبت غریب را مینمودند و آن گنبدها همه‌جا می آمدند تا محاذی سرما رسیدند وچنان مرتفع بودند که به‌اندازهٔ کبوتری مینمودند یکی از پنج گنبد معیوب و مستعمل‌شده بود. آن هوای‌لطیف که درآن دمیده و حبس نموده بودند که باعث برصعودش شده بوداز گنبدخارج گشته هوای ثقیل داخل درگنبد شده یک مرد ویک‌زن که در آن گنبد نشسته بودند ازآن ارتفاع به زیرآمده وقتی که بر سرشان رفتیم‌آن‌مرد استخوانش در پوست[2] نرم‌شده بودو زن‌را نیمه نفسی باقی‌بود و تا امروز که سه روزگذشته است به تدابیر حکمای فرنگ و معالجاتی که کرده اند هنوز نمرده است و این ازجملهٔ نوادر و اتفاقات است باری حفظ خدائی زیاده ازاین خواهد بود .

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : می‌پیمودند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: در پوستش.

و یوم جمعه بخانهٔ لیدی رمین‌تن[1] به مهمانی رفتیم مجلسی از اغیار خالی و جمعی از اهالی آنخانه:

همه سیمین عذار و عنبرین مو

همه شکر لبان و چشم جادو

وداع‌باجمال خوبرویان

برسم مهمان نوازی باهزاران گونه‌عشوه سازی چون گل درپهلوی ما نشسته انواع تعارفات و اقسام تکلفات‌را به ظهور میرسانیدندوما نیز برسم وداع نظاره را از جمال بی‌مثالشان توشهٔ مسافرت داده‌زادوراحلهٔ ایام مهاجرت‌را بر میداشتیم :

بوسه دادن بروی یارچه سود

هم در آن لحظه کردنش بدرود

سیب گویا وداع یاران کرد

روی آن نیم سرخ و نیمی زرد

باری در آن شب از مصاحبت یاران و هم‌نشینی دلداران بسیار بسیار خوش گذشت .

تماشای‌اسبها

ویوم‌جمعهٔ پانزدهم‌به اصطبل پادشاهی‌رفته اسبهای سرکاری‌را که مخصوص گاری و برای سواری مقرر داشته بودند تماشا کرده‌الحق جمیع آن مراکب ممتاز میبود و پاره [ای] اسبهای غریبه که از نوع سایر اسبها تفاوت داشت درآنجا ملاحظه گردید. گردن آن اسبهاقطرش دوذرع و نیم و کاسهٔ سمشان بسیار بزرگ بود. یال آن اسبها برروی

۱- Lady Remington. ف.

زمین میریخت هیأتی غریب داشتند . پس از تماشای انواع اسبها گاری‌های پادشاه را تماشا کرده الحق دستگاهی عظیم از هر جهت بجهت آندولت مهیا شده است .

از آنجا که بیرون آمدیم و بخانه مراجعت میکردیم در مکانی غوغائی از کلاب استماع افتاد گفتند که در این جا خانهٔ سگ فروشان است . انواع سگها دراینجا بهم‌میرسد و باقسام‌مختلف باآن‌ها رفتار و بازی میکردند . آنهارا تعلیم میدادند . از آنجمله یک جفت توله سگ‌را شخصی‌درآن خانه‌به سیصد وپنجاه‌تومان پول‌داده میخرید وصاحبش راضی‌نمی گشت . بسیارتعجب کرده سؤال نمودیم، که‌خواص وهنراین سگ‌ها چه چیزاست که اینقدربایدقیمت داشته باشند[1] گفتند این سگها هنری ندارند همین قدراست که زنها و دختران از این نوع سگ خوششان می‌آید والفتی دارند ولی سگ‌های باهنر دیگراست که چهارصد تومان و پانصد تومان‌هم دادوستد می‌شود . از آنجمله سگ سیاه بسیار بزرگی که پشم‌او معاینه برّهٔ قلمه[2] بود طوق از طلابگردن اوانداخته نشان دادند . گفتند که‌چندروزقبل‌ازاین، آن‌سگ‌را ازشخصی به هفتصد تومان خریده بودند و سبب فروختن‌صاحبش این بوده است که آن سگ‌را تعلیم چنان داده بوده است که هرچه در جائی پنهان کرده یا در خانه میگذاشت همینقدر که سگ‌را اشاره میکرد سگ بآن سگهای‌قیمتی

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: داشته باشد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : گوسفند قلمه.

مکان رفته چیزی که معهود میانهٔ سگ وصاحبش بود میآوردوپاره[ای] هنرهای دیگر نیز از آن سگ مذکور گردید.

روزی صاحبش بصحرا رفته وسگ را نیز همراه برده بود. تقاضای شکم بیخ ریش صاحبش را گرفته مجال کندن زیرجامه را نیافته لباس و زیرجامه را و اندامش راملوّث نموده ازاتفاق در آن وقت آنشخص بهمان ساعت میهمان جمعیتی از لیدیان بوده فرصت اینکه بخانه رودوزیرجامه پوشد نیافته زیرجامه از پادرآورده درزیر درختی پنهان می کند وشلوار روپوش را پوشیده بخانهٔ میزبان در میآید. فصل زمستان بوده وجمعی ازلیدیان گرد بخاری نشسته بودند. آن شخص در جوقهٔ ایشان درمیآید و می نشیند. سگش دراتفاق اوبه مجلس حاضر گشته بعدازلمعه[۱] [ای] رفقا استشمام[۲] کثافتی از آنشخص می کنند و بهمهمه و بد دماغی در آن مهمان نورسیده نگریسته[۳] آن بیچاره دریافت مطلب را مینماید. ازروی اضطراب بهتان آن روایح متننه را نسبت بآن حیوان داده چوبی برسگ زده اورا از مجلس بیرون کرده، آن سگ بتصور اینکه بعادهٔ معهود صاحبش اورا فرستاده است که آن زیرجامهٔ پنهانی را از زیر درخت به مجلس آورده باشد[٤] دفعی بیرون رفته وآن جامهٔ ملوث کثیف را[٥] بدهان

گرفتاری ریش

تهمت وگواه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: لمحه. واین صحیح است.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: استشمام رایحهٔ متننه و

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: وبهمهمه افتاده در مهمان نورسیده نگریسته

٤- اصل در پرانتز-ومجلس: وبمضمون گواه عاشق صادق در آستین باشد

٥- اصل در پرانتز- و مجلس: که شاهدصادق بربی گناهی خودش بود.

گرفته حاضر در آن مجلس می کند وآن مرد از خجالت وانفعال نزدیک به هلاکت رسیده . روز دیگر بجهت آن انفعال سگ را فروخته وایشان خریده بودند.

وسگی را نشان دادند که صاحب خودرا از کنارهٔ دریا که غرق شده بود گردنش را به دندان گرفته بسلامت به ساحل نجات رسانیده بود و آن سگ باندازهٔ الاغی میبود.

باری بعد از آن تماشاگاه بخانه رجعت نموده ویوم شنبهٔ شانزدهم به تماشای بعضی از گلستان و تفرج وپاره[ای] ازبوستان خودرا مشغول ساخته. دریوم یکشنبهٔ هفدهم به تماشای جهازی رفتیم که پادشاه انگلستان بجهت سیدسعید[1] امام مسقط از راه عنایت برسم هدیه میفرستاد اگرچه مدت زمانی می بود که امام مسقط بستگی وتعلق بدولت انگلیس داشته ولی درسنهٔ هزارو دویست و پنجاه ودو بجهت وفور استحکام مخالصت و تشدید مراسم الفت مرکب «لوارپور»[2] را که در بحر هندوستان و خلیج فارس و عمان بی مثال از اقران[3] بوده بانضمام چندرأس اسب و بعضی از تحف و هدایا بدولت علیه انگلیس فرستاده پادشاه انگلیس نیز ازراه

---

۱ - بطوریکه در صفحهٔ ۲۷۸ و ۲۷۹ گفتار اول فارس نامهٔ ناصری یادشده خواهر پشت و کالبدی رضاقلی میرزا زن امام مسقط بوده . ف. مجلس : صید سعید.

۲- Liverpool ـ ف.

۳- اصل: بی مثال وبی قرین . مجلس بی مثال وقرین.

مرحمت آن جهاز را بمصاحبت کپتان کوگن[1] بجهت امام مسقط میفرستاد ازاینکه این جانب را باامام معزی الیه دوست ویگانه میدانست[2] خواسته تحفه‌ای که بجهت او عنایت شده است بنظرما هم رسیده باشد. بنابراین یک نفر از کپتان[3] دولت اشاره رفته که درآن روزما را دعوت بتماشای آن جهاز نمودند. مانیز اجابت دعوت ایشان را کرده در آن روز باتفاق کپتان و زنان ایشان خارج از شهر لندن بمسافت چهل میل بکنار شط تمس[4] در مکانی رسیدیم که صحرائی را در کنار شط بجهت ساختن و پرداختن جهازات کرورها اخراجات کرده ومکانی غریب وبنائی عجیب ساخته و بنانهاده بودند.

تماشای کشتی امام مسقط

و تفصیل اماکن مذکوره چنان بود که در کنار شط بطول رود - خانه متصل بهم دوهزارقدم دردوهزارقدم بعضی جاها کمتر حفر[5] نموده

۱- Capt Cogan - ف. اصل: کوکس. مجلس: کوکیس

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: میدانستند. و در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی بخط محرر کتاب نوشته شده است: «ظاهراً گمانم این است که بعلاوه خصوصیت و یگانگی رضاقلی میرزا باامام مسقط، یکی از صبایای مرحوم فرمانفرما درحال حیات فرمانفرما بامام مسقط داده شده بوده است که خواهر رضاقلی میرزا باشد واین اتحاد و یگانگی بواسطه نسبت نیز بوده است. درهرصورت باید از تواریخ معلوم نمود که چنین بوده است یانه لمحرره.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: کپیتانان.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: تیمس.

۵- نسخهٔ اصل ومجلس: و بعضی جا کمترحفرهاحفر.

بودند عمق[1] آن دریاچه‌ها هریک صد ذرع میشد. دریچه‌های[2] آهنین بجهت آن دریاچه‌ها معین کرده‌بودند که در مدّ[3] که آب بالامیگردد[4] آن دریچه‌هارا برداشته جهازات[5] از آن‌راه داخل بآن‌دریچه‌ها[6] میشوند و در وقت جزر که در آب نقصان بهم میرسد دریچه‌ها را انداخته و مستحکم نموده مثقال‌آب[7] درآن دریاچه‌ها باقی نمی‌ماند و کشتی به گل مینشیند. آنچه بخواهند در مدت[8] که احتیاج باشد به تعمیرات جهازات درآنجا می‌پردازند و بازهروقت که بخواهند جهاز راآبی کنند درهنگام مدّ دریچه‌ها را کشیده آب شط درآن محوطه بزیر کشتی افتاده بهرجا که خواهند میروند و تمام‌آن‌دریاچه‌هارا از سنگ وساروج واجزائی که درآب‌منجمد[9] می‌شود بطریقی مضبوط ساخته اند که یک پارچه ازسنگ ملاحظه میشود و تمام آن دریاچه‌هارا از چوبهای طویل[10] سقف‌پوش دریاچه‌های سقف دار

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: که عمق.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ودریچه‌های.
۳- نسخهٔ اصل که درهنگام مده ـ مجلس: که درهنگام مد.
٤- اصل ومجلس: که آب بالا می‌آید.
۵- نسخهٔ اصل ومجلس: جهازات سنوار.
٦- نسخهٔ اصل و مجلس: درآن دریاچه‌ها.
۷- اصل و مجلس: مثقالی‌آب.
۸- اصل و مجلس: درآنوقت‌آن‌چه بخواهند درهرمدتی‌احتیاج داشته باشند
۹- اصل و مجلس: متحجر می‌شود.
۱۰- اصل و مجلس: بسیارطویل.

کرده بودند بطریقی که جهازات و دکلهای جهازات به سقف آن نمیرسید و آن پوشش بجهت این است که در هنگام تعمیر جهازات باران نقصانی[1] نرساند و آفتاب نتابد. الحق مکانی عظیم و بنائی مستقیم بود تماشائی کردیم.

اوصاف کشتی امام مسقط

بعد از ملاحظهٔ[2] آن فقرات در جهاز سید سعید در آمدیم. تا بحال جهازی بآن آراستگی و اسباب بدان نظافت و شایستگی ندیده بودیم* . اگرچه جهازش چندان بزرگ نبود ولی هیچ عشرت خانه بدان تنقیح و صفا نخواهد بود و هیچ عمارتی بدان زینت و صفا ندیده بودیم*[3]. یکصدو بیست هزارتومان اخراجات جهاز شده بود. عرشهٔ آن جهاز پنجاه قدم است و ده توپ دارد ولی هرچه تصور شود درلطافت و نظافت آن کشتی و اسبابی که درآن مهیا کرده اند هنوز کم است[4] بعداز تماشای جهاز بخانهٔ یکی از کپیتانان متشخص که چندی در هندوستان بوده مهمان بودیم. درعرض راه که میرفتیم چندین دست عمارت و بنیان های عظیم بنظر ما رسید که در کنار شط تمس بنا نهاده بودند و جمعی کثیر مرد و زن در آنجا به تماشای وتفرج[5] مشغول بودند. فضائی در کمال خرمی و طراوت و اغلب پیرمردهای چندین ساله که بسیاری قادر بر رفتار و حرکت نبودند در آنجا بهم میرسید . از آن عماراة و اشخاص

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس : زحمتی. ۲ـ اصل ومجلس: تماشای.

۳ـ عبارت بین دوستاره در نسخهٔ مجلس نیست.

۴ـ نسخهٔ اصل و مجلس : هنوز کم است.

۵ـ نسخهٔ مجلس : بتماشای آنجا.

سؤال کردم گفتند این عمارة رادولت بنا نهاده‌اند مخصوص نوکرهائی که در مراکب سرکاری خدمت کرده باشند و پیرشده توانائی خدمت را نداشته باشد[1]. بعداز ظهور خدمات[2] در این خانها می‌آید نان ولباس و اخراجاتی معین باو[3] میدهند که بقیهٔ عمر را به آسایش و فراغت گذرانیده[4] هروقت که بمیرد[5] درآن مقبره‌اورادفن می کنند واطفال ایشان را تا بحد تکلیف در مدرسه[ای] که ساخته‌اند درس و تعلیم داده بعداز بلوغ ایشان‌را بجای پدرانشان نوکر می‌نمایند واین‌مخصوص است بجهت نوکری که در مراکب خدمت می کنند. بعداز اطلاع براین معنی در آنعمارة جائی‌رفته تصاویری بی‌حساب ازجهازات وغزواتی که‌انگریزرا با سایر سلاطین در روی‌آب اتفاق افتاده بود و اشخاصی که کارنمائی‌ها وهنرها نموده بودند درآنجا ملاحظه گردید که‌شرحش باعث تطویل است. یکی ازکپیتانان[5] متشخص دولت که دردعوای‌با فرانسیس بعداز فتحی نمایان گلوله خورده کشته گردیده بود چون آن کپتان هنرها و دعواها[6] و شجاعتها بکار برده بود قبای خون‌آلود اورا درصندوقی بلور نهاده هرکس که بتماشای تصاویرآن عمارة میرفت اورا برسرآن قبای

خانه‌های بازنشستگان نیروی‌دریائی

جامهٔ خون‌آلود نلسون

۱ـ اصل ومجلس درهر دومورد باشند ۲ـ اصل ومجلس: پس ازانجام خدمات

۳ـ اصل و مجلس: به آنها ٤ـ اصل ومجلس: گذرانیده باشد.

۵ـ نسخهٔ اصل و مجلس: بمیرند.

٦ ـ تصور میرود ادمیرال نلسن معروف باشد ـ ف. در حاشیهٔ نسخهٔ نفیسی‌هم بخط محرر نوشته شده «گویا لارد یا کپیتان نلسون باشد».

۷ـ اصل و مجلس: دردعوا.

خون آلود میبردند و احترامی تمام[1] میکردند باو[2] . از بس تصاویر ملاحظه کردیم خسته شدیم . بعد، از آن خانه به خانهٔ کپیتانی رفتیم . خانه باصفا و مکانی بر کنار شط تمس واقع گشته در آنجا غذائی صرف شده بسیار در آن روز خوش گذشت .

و یوم دو شنبهٔ هژدهم[3] بخانهٔ مسترسانی[4] حکیم رفته قاعدهٔ انقطاع ناخوشی آبله را اوآموختم که بدان دستورالعمل قطع آن ناخوشی می گردد .

وداع باوزیر امور خارجه

و یوم سه شنبهٔ نوزدهم بعلت اینکه روز چهارشنبه ارادهٔ حرکت داشتیم بجهت وداع لارد پالمستون وزیر دول خارجه به «فارین افس»[5] رفتیم که اورا ملاقات کرده وداع نموده روانه شویم . فارین افس عمارتی است بسیار بزرگ، آنجارا محکمهٔ وزیر دول خارجه ساخته‌اند، هر کس وزیر باشد یک ساعت بعد از ظهر تا هنگام مغرب در آنجا نشسته به امورات محوله مشغول خواهد بود و طریقهٔ ایشان چنانست . خودوزیر اطاق علاحده دارد[6] و چند اوطاق دیگر مخصوص باشخاصی[7] که در

۱ ـ نسخهٔ مجلس : نمایان .

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس : بآن قبای خون آلوده . باری .

۳ ـ نسخهٔ اصل و مجلس : هیجدهم .

٤ ـ نسخهٔ اصل و مجلس : مستی . دراصل منی هم خوانده می‌شود .

٥ ـ Foreing office - ف .

٦ ـ نسخهٔ اصل و مجلس : در اطاق علیحده می‌نشینند .

۷ - نسخهٔ اصل و مجلس : به‌اشخاصی است .

آنجا به دادخواهی و عرض مطلبی می‌آیند و هرخانه بقدر پایه ومایهٔ اشخاص، اگر متشخصین باشد یا متوسطین الی مبتذلین هریک جائی دارند. ایشان آمده درخانه هائی که مقرراست خواهند نشست یک یک را فرداً فرد احضار می کنند وهرکس مطلب خود را به او گفتگو کرده مرخص می‌شود. درهنگام رفتن آن شخص زنگی بزرگ در وسط آن عمارت نصب کرده‌اند یکی که مطلب خودرا گفته جواب شنیده دیگری را احضار می کنند. بهمین طریق مادامی که نشسته‌است رتق وفتق مهمات دول خارجه‌را می‌نماید و دفترخانه ها در آنجا هست که چندین[1] هزار منشی و نویسنده نشسته‌اند متصل بهم نوشتجات باطراف بلاد مینویسند هر یک از وزراء‌را بهمین قسم محکمه‌است[2].

ترتیب ملاقات وزیر

باری در آن روز بآن خانه رفته ولارد پالمستون‌را ملاقات کرده جواب مطالب مارا ازدولت بطریق بسیار خوش داده بودند ومشارالیه‌نیز بسیار اظهار مهربانی وغمخواری نموده قراری چندفیما بین این جانب ودولت انگلستان گذاشته که ثمر آن انشاءالله بعداز وقوع نوشته خواهدشد. باری مشارالیه‌را وداع کرده از آنجا بیرون آمدیم.

وشب چهارشنبه درخانهٔ کپیتان گرنلی[3] مهمان گشته مشارالیه‌را خانه[ای] بود در غایت صفا و گلزاری خوش آب و هوا. جمعی از

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: که چندین.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: محکمه ایست.

۳- Capt Grindlay ـ ف. دراصل: کریلی. مجلس: کرنلی

اعیان ودختران بزرگان‌را وعده گرفته در آن محفل حاضر ساخته بودند. بعد از صرف غذا قدری از شب را به آهنگ چنگ و ارغنون و نغمهٔ مهوشان پری فنون گذرانیده[1] بخانه رجعت نمودیم.

ویوم چهارشنبهٔ بیستم تیمور میرزارا اندك تبی عارض گشته مانع حرکت گردید ولی دونفر نوکر که همراه بودند ایشان‌را با بعضی ازبارهای ثقیل ازراه شام به بغداد روانه نموده وخود مهیای حرکت ازراه اسلامبول بودیم و در آن روز بخانهٔ یکی ازلیدیان صاحب جمال میهمان گشته.

مهمانی در کشتی امام‌مسقط

شب پنجشنبه به جهازی که بجهت سید سعید امام مسقط میرفت به مهمانی و ضیافت رفتیم. کپیتان کوکس[2] جمعی ازلیدیان ودختران را در آن جهاز به میهمانی طلبیده بسیارخوش گذشت.

و یوم پنجشنبهٔ بیست و یکم نیز بعلت ناخوشی تیمورمیرزا اکثر تا روزشنبه رفتن ما را به تعویق انداخت.

و یوم جمعهٔ بیست و دوم نیز توقف نموده ویوم‌شنبه بیست‌وسوم جمادی‌الاول[3] مستر فریزه آمده بیان نمود که امروز اسباب‌سفر شما با نوشته‌جاتی که از دولت تمنا کرده بودید همه آماده و مهیا است و به

حرکت‌ازلندن

هیچوجه ناتمامی درامور نیست ازدولت مأمورم که بجهت‌خدمتگذاری شما تاالا [کذا] اسلامبول آمده باشم و از اسلامبول بطور خاطر خواه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: پرفنون.

۲- Cogan .ف. مجلس: کوکیس.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: این دوکلمه‌را ندارد.

شمارا روانهٔ بغداد نمایم. گاری مارا حاضر نموده مهیّای رفتن از شهر لندن شدیم.

قریب بظهر جمعی از بزرگان و آشنایان حاضر گشته یک یک یاران‌راوداع کرده از شهر لندن بیرون آمدیم. مدت توقف ما درلندن[1] طول کشیده‌ولی هر روزه به باغی و هرلحظه به تماشائی[2] روز و شبی نمیرفت[3] که به‌ضیافت نمی‌رفتیم. گاه‌بود که درشبی بیست خانه‌میهمان بودیم ومیسر نمی‌شد که هرجا رفته باشیم بهر کس[4] که زودتر وعده داده آنجا می‌رفتیم از[5] صغیر وکبیر مملکت نه اینقدر محبت و مهربانی ملاحظه کردیم که بتوان‌شمه[ای] ازآن تحریرنمود. درآن[6] مدت‌قلیل این قدر آشنا و دوست بجهت ما بهم رسید که در هنگام مفارقت رقت دست داده‌ومنزل‌ما در توقف لندن در «میوه‌هتل»[7] که اول هتل هااست بوده مخارج‌ما در ایام توقف درلندن ازسرکار دولت بوده الحق کمال مهربانی‌را فرموده که مارا نهایت خجالت حاصل است.

۱- طبق ترجمهٔ انگلیسی‌تقریباً چهارماه.ف. درنسخهٔ نفیسی بخط‌دیگر: سه‌ماه‌الا سه‌روز. نسخهٔ‌مجلس: ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: تماشائی بودیم.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: نگذشت.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: لهذا بهرکس.

۵- نسخهٔ‌اصل و مجلس: واز.

۶- نسخه اصل و مجلس: و درآن.

۷- Mivart’s Hotel .ف.

باری اگر کسی به شیوهٔ سیاحت در آن مملکت صد سال توقف کند و هر روزه اوضاعی‌تازه‌وصنعتی‌جدیدرا بخواهد که[1] ملاحظه‌نموده باشد باوجود قوهٔ کامل[2] در عرض صدسال عشری از اعشار[3] قوانین و دقایق صنایع وحکمتهای بدایع[4] آن‌مملکت نتواند دید ونوشت بمضمون لایدرك کله ولایترك کله[5] در مدت قلیل آنچه ملاحظه شد باوجودعدم لسان[6] پاره[ای] جزئیات از قواعد و مرسومات ایشان نوشته شد[7] .

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : که ندارد .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : قوت و قدرت.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : واندکی از بسیار .

۴- نسخهٔ اصل ومجلس : بدایع‌حکمتها .

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : مالایدرك کله لایترك کله .

۶- نسخهٔ اصل و مجلس : با وجود اختلال حواس و هجوم قوافل نسیان باز .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : ودر اینجانیزلازم‌است که قبل‌ازبیان‌حرکت ازشهرلندن پاره[ای] از جغرافیای مملکتی و بعضی قواعد دولتی و قدری از رسوم ملتی نیز نگاشته شود که این مختصر بقدرالحصه از هیچ مطلبی بی‌بهره نباشد .

جغرافیای مملکت انگلستان و پاره‌ای

مسائل دیگر[1]

مملکت انگلستان مشتمل است بر سه جزیره که اطراف آن را دریای محیط و بحر شمال احاطه نموده است. شمال آن جزایر متصل به بحر شمال است و آنچه از آن دریا قطع مسافت شود بطرف شمال معموره نخواهد بود الا امیریکه[2] که عبارت از ینگی دنیا باشد و مسافت آن بیست روز زیاده نیست. وازطرف جنوب حدودش متصل است بمملکت فرانسه و دریائی که میانهٔ جزیرهٔ انگلند و مملکت فرانسه واقع است[3] بیست وسه میل زیاده نیست ودرسه ساعت قطع آن مسافت راتوان نمود. و از سمت غربی آن اتصال به مملکت سپانیه[4] دارد و شرقش مملکت نمسه و بلاد پروسیه واقع است و جزایر مذکوره انگلند و اسکاتلند و ایرلند است و از انگلند به‌اسکاتلند بخشکی توان رفت در واقع انگلند و اسکاتلند یک جزیره خواهدبود ولی مشهور دوجزیره است و درمیانهٔ آن جزایر با ایرلند دریائی‌به مسافت پانزده میل واقع است و بعد این[5]

حدود انگلستان

۱- طبق نسخهٔ اصل و مجلس: .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: امریکه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: واقعست که ... و غلط است.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: اسپانیه.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: بعدازاین و غلط است.

جزایر از خط استوا پنجاه و یک درجه می‌باشد و بحسب تقسیم اربعه جهان از قسم اروپه[1] محسوب می‌شود. هوایش باعتبار قربت[2] به قطب شمال سردسیراست ولی اینقدر مخالف است که در چهار ساعت از هر فصل فصول[3] اربعه را ظاهر مینماید و اغلب در هوایش[4] ابر است و فصول اربعهٔ آن مشخص نیست و برسات[5] در فصل تابستان ظاهر می شود وباندگی قطع نمیگردد. از وفور باران درهر فصل زمین و بوستانش چون زمرد سبز است و ممکن نیست که سبزهٔ زمین قطع شود. در آنجا حیوانش[6] در عرض سال بکلی سبزه[7] میچرند و متصل بارندگی می‌شود. واتفاق چنان است که یک ماه چهل روز[8] آفتاب مرئی نمی‌شود ودایم[9] ابر است و رطوبت هوایش بسیار[10] ساعت روزش در نقطهٔ اول سرطان به هژده ونیم میرسد[11] سوای بین الطلوعین که از طلوع تاالی[12] غروب

۱- نسخهٔ اصل: اروبه - مجلس: اروپه.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بواسطهٔ قرب.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: ازفصول.

۴- نسخه اصل و مجلس: در ندارد.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: وبارش تابستان که بلسان هندی برصات می گویند.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: ولهذا حیواناتش.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: در سبزه.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: الی چهل روز.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس: دایم هوا.

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: بسیار است.

۱۱- نسخهٔ اصل و مجلس: هجده ساعت ونیم.

۱۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: الی‌غروب آفتاب باشد.

باشد و هم‌چنین در اول جدی شبهایش هژده ساعت ونیم[1] خواهدبود و اغلب قطع و فصل مهمات در شب واقع میشود.

اطراف‌آن‌سه جزیره‌رااز قراری که بقدم[2] پیموده اند سه هزار میل میشود و خلایق آن سه جزیره بیست و هفت میلیون که پنجاه و چهار کروریاشد، بر آورد شده است و مالیاتی که ازآن خلایق بدولت هرساله میرسد و مصارف میشود چهارصدو هشتاد کرور است[3] اگر دولت را با دولتی خارج نزاع واقع گردد زیاده ازاین آن جماعت امداد بدولت خواهند نمود چنانچه در سنوات منازعهٔ فیمابین انگریز وبنی‌پارت[4] سالی هشتصد کرور[5] مخارج جدال‌را آن‌جماعت بدولت میدادند.

جمعیت ومالیات انگلستان

و دراین جزایر معادن طلا و نقره، مس و آهن، سرب وقلع، روی وزغال، گوگرد و نفت، زرنیخ ونمک کلا بهم و مبالغها منافع آنهاست و زیاده از طلا منفعت معدن[6] زغال است که هم سنگ خود منفعت آن طلا می‌باشد و همه کاررا از جهازات باری[7] و روشنائی‌تمام مملکت وصنایعی که متداول است‌تمام‌وکمال بمصرف[8] زغال ومنفعت

معادن‌انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : میشود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : قدم تحقیق .

۳- در ترجمهٔ انگلیسی ۱۲۰ کرور قید شده وبه پونداست.ف.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : پاناپرت .

٥- در ترجمهٔ انگلیسی ۸٤۰ میلیون برآورد شده.ف.

٦- اصل و مجلس : کلمهٔ معدن‌را ندارد.

۷- نسخهٔ‌اصل و مجلس : ناری

۸- نسخهٔ‌اصل و مجلس : بواسطهٔ‌مصرف.

آن خواهد بود . آنچه برآورد کرده‌اند منفعت معدن زغال روزی دو کرور ونیم است.

و شهرپایتخت در انگلند واقع است که مشهور بلندن است . اگر چه وجبی اززمین این سه جزیره خالی ازخلایق وآبادی نیست ونمیتوان که شهرستان و قراء را مفروض از یکدیگر نمود[1] ولی آنچه از آن عمارات که اورا مدینهٔ لندن خوانند دو ملیون که عبارت از چهار کرور باشد جمعیت خلق آنجارا معین نموده‌اند و خانه بخانه را ثبت کرده‌اند واین چهار کروراشخاصی هستند که صاحب کرورو الوفندومادام کسی راسرمایه ودولت زیاد نباشد نمی‌تواند در شهر خانه داشته باشد واین چهار کرور خلایق همگی صاحب ثروت و مکنت می باشند ویکی از علامات وفور دولت در آن مملکت است که خانهٔ شخص در شهر باشد اندك که بی سایه‌شود نمی تواند درشهر گذران نماید لازم است که خانهٔ شهررافروخته ودر بیرون ازشهرخانه ومسکن گیردواز هجوم خلایق در کل این جزایربخصوص در شهرلندن قیمت زمین بسیار است . در وسطشهرلندن زمینی که خالی از عمارت باشد وجب در وجبی[2] که به اندازهٔ خشتی بوده باشد به صدتومان دادوستد میشود پاره[ای] باغچه ها که دربعضی از خانهاواقع است بصد هزارتومان وچهارصد هزارتومان دادوستدمیشود .

وازجمله مداینی که در کل معمورهٔ جهان به‌عظمت مشهور است

۱ـ اصل ومجلس: از یکدیگر جدا ومفروز نمود .

۲ـ اصل و مجلس : یک وجب در یک وجب .

هشت شهر است که بترتیب عظمت و وفور خلایق آنجا بالنسبه مذکور می گردد: اول شهر لندن است که پایتخت مملکت انگلستان است.
دوم شهر «پین کین»[1] است که پایتخت مملکت چین است. اگرچه شهر پین کن که پایتخت مملکت چین است به آراستگی و معموری لندن نمیشود ولیکن آنچه مشخص شده ودر تواریخ فرنگستان ثبت است در این اوقات آبادی مملکت چین بحدی رسیده که ششصد ملیون که عبارت از هزارو دویست کرور خلق باشد در مملکت چین موجود است.

شهرهای بزرگ جهان از نظر مؤلف

سیم شهر «پاریز» است که پایتخت مملکت فرنکسیس است.
چهارم شهر «اسلامبول» است که پای تخت مملکت قسطنطین است.

پنجم شهر «کلکته» می باشد که حال بتصرف پادشاه انگلیس است
ششم شهر «رومه»[2] است که پایتخت مملکت روم است.
هفتم شهر «وبیه» است که پای تخت قیصر نمسه است.
هشتم «پطرس برگ»[3] است که پای تخت روس است.

و این هشت مدینه اعظم مداین عالم است و از همه معموره تر و خلایقش بیشتر شهر لندن است.

شط تمس از وسط معمورهٔ شهر می گذرد اگر چه آب آن شط بقدر شط فرات بلکه کمتر از آن است ولیکن بجهت عبور و تردد جهازات

۱- Pekin . ف.

۲- رم . ف.   ۳- پطرز بورغ . ف.

بزرگ آن آب‌را به تدابیر عملی که جلوآب‌را سد[1] می‌بندند وپاره[ای] حکمتها بکار می‌برند آب‌را زیاد می کنند بطریقی که جهازات منوارسه دولی عبور از آن شط می کند و دوازده پل بر روی آن‌شط بسته‌اند که هریک از آنها سه کروروچهار کروربلکه پنج کرور اخراجات کرده‌اند و یکی از آنها پلی‌است که از آهن بسته‌اند مثقالی سنگ و گچ وچوب صرف آن پل نشده است تمام از پارچه ها و زنجیر های‌آهنین است که با میخ های آهنین کوبیده‌اند و پل ساخته‌اند و پلی که از زیر زمین‌ساخته اند و پلی‌دیگر که معلق است سابقا ذکرش گذشت بر روی همین شط واقع است .

و روی آن شط عظیم هرقدر که نظاره شود از کثرت کشتی و جهازات‌آب پیدانیست که روی‌شط‌را مجموع جهاز گرفته‌است .وجهازات سرکاری که مخصوص جنگ‌است سوای جنگ وآوردن مکاتیب‌واخبار ممالک بخدمتی‌دیگر مأمورنمی‌شوند هزار ودویست فروند جهاز میشود که اغلب از صدو بیست توپ در آن جهازات میباشد تاسی توپ کمتر ندارد و این مخصوص دولت‌است . و تجار ممالک انگلستان از قراربر آوردی که‌شده است دویست‌هزار فروند[3] جهاز دارند که بجهت تجارت معین نموده‌اند . و هم‌چنین از ولایات دیگر که بجهت معامله جهازات بیحد و حساب به مملکت انگلند می‌آید . روی آن شط و دریا سیاه از

کشتی‌های انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: سده

۲- نسخه اصل ومجلس : پیچ ها .

۳- در ترجمهٔ انگلیسی : ۲۰۰۰۰ تخمین‌شده.ف .

جهازات و سنگارات است .

الحق قوهٔدولت انگریز به دریا وجهازاست وتفاخرایشان بهمین سرحله میباشد. چنانچه پادشاهی که بالفعل است در عهدبرادرش وپدرش که پادشاه بوده اند او کپیتان باشی جهازات بودهو اغلب در روی دریا بوده است .

باری آنچه بر آورد کردهاند اگرجهازات ممالک عالم متفق شوند عدد جهازات انگریز زیاده از آنها است و در چابکی و جلد دستی که مشخص است ده جهاز به یک جهاز ایشان نمی‌تواند جنگید وهر فرقه در روی آب همیشه مغلوب ایشان بودهاند و از جمله دوازده وزیر یک نفر مدیر امورات جهازات سرکاری استو در این‌اوان لاردمین‌تو[1] وزیر مختار جهازات میباشد و سوای این جهازات که مذکور گردیددرینگی دنیا و جزایر استرالیه و هندوستان جهازات بسیار بیحد و شمار ازآن دولت میباشد که دروقت‌ضرورت‌فرمان بردارخواهند بودواغلب‌جهازات سرکاری در روی شط تمس ملاحظه گردید. آن آب متصل به دریامیشود ولیکن آبش بسیار ثقیل و کثیف است اشتهای غذا بهیچوجه از آن آب بهم نمیرسد و اهل آن مملکت در چندین شبانه روز یک دفعه بجهت ضرورت آب می خورند[2]

دریانوردی انگلیس‌ها

۱- Lord Minto . ف. نسخهٔ اصل و مجلس : من‌تو.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس این‌قسمت‌را اضافه‌دارد : «درتمام فصول‌وطول سنه که در آنجا بارش می‌آید خوب‌است که آب بارش خورده باشند و خودرا از هر زحمت بی‌آبی‌نجات داده باشند» .

دکاکین و کارخانهٔ صنایع آن مملکت تمام خارج شهر است مگر اینکه هر متاعی که باتمام رسید در دکان شهر آورده بفروش میرسانند[1].

دکانداری در انگلستان

بازارش نگارخانهٔ چین است و هر گوشه اش صد هزار ماه و پروین است جمیع خانهایش پنج طبقه عمارت است و هرطبقه دریچه‌ازآینه دارد که رو به کوچه باز می‌شود. اطراف خانه‌ها طارمی و دیوارهٔ آهنین بطوربسیار خوشی منقش کرده‌اند که لذت از نگاهش حاصل می‌شود. درهای خانه ها مجموع روبروی یکدیگر باز می‌شود. چه درهای پاکیزهٔ مقبول که هر جفتی چهارصد تومان زیاده و کمتر ارزش دارد و اسم صاحب خانه و محله را با شغلی و کسبی که دارد بربالای درآنجا نوشته‌اند تمام صاحب دکان‌ها چنان است که دکان و خانه‌اش پهلوی هم است و آن دکان جزء از خانه‌اش می‌باشد و پاره‌ای بمقتضای کسبی و شغلی که دارند علامتی بر در خانه نصب کرده‌اند که اگر کسی غریب باشد و صاحب حرفتی را محتاج باشد بهمان علامت خواهد شناخت یا اینکه در نیم شبی زخمی خورده جرّاحی بخواهد یا ناخوشی او صعب شده[2] طبیب بخواهد بهمان علامت درخانه می‌تواند رفع احتیاج خود را بدون راهنمائی غیر کرده باشد.

و نیز بجهت سهولت کار، خانهائی که در تمام لندن است بمحلهٔ

۱ـ از آن مملکت تا اینجارا نسخهٔ مجلس ندارد.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : یااینکه ناخوشی صعب داشته باشد (مجلس: صعبی).

چند تقسیم کرده‌اند وآن محلات بر کوچهٔ چند منقسم ساخته وآن کوچه‌ها را معین کرده اند که چند خانه دارد و خانه را هم بترتیب اسم گذاشته‌اند از اول و دوم الی آخر و مجموع این ترتیب[2] کتابی نوشته وچاپ کرده‌اند درهرخانه وهرکسی یکی ازآن کتاب داردمثلا میخواهی که بکسی کاغذی نویسد و نمی‌داند[3] خانه‌او کجاست. دفعی درهمان کتاب ملاحظه کرده اسم خانهٔ واسم خودش واسم محکمه و کوچه را از روی از روی کتاب معین کرده برسر کاغذش مینویسد و کاغذرا درآن سوراخها که بجهت مکاتیب معین کرده اند انداخته چندساعتی دیگر باز برسر سوراخ رفته جواب نوشتهٔ خود را برمیدارد و بهمین طریق امورات‌را سهل وآسان نموده‌اند و قواعدی چند ورسوم زنده گانی [کذا] و گذران ایشان است که در نظر اول محال مینماید ولی از حسن تدبیر اینقدر سهل و آسان نموده‌اند که درکمال آسودگی وفراغت شخص‌را زندگانی میسراست و اقدام بهرامر می‌تواند نمود.

اساس تقسیمات شهرلندن

و جمیع میوه‌های سردسیری و گرمسیری‌را درآنجا بعمل می‌آورند ولی بحرارت و آتش چنانچه سابق مذکور شدو قیمت آنها بسیارعالی[3] و گرانست و از سایر ممالک نیز پار[ه‌ای] از میوه و مأکولات در آنجا می‌آورند حتی شراب ایشان که‌از جملهٔ قوت و شرب غالب ایشان‌است و اقسام متعدده دارد مثقالی‌درآن مملکت بعمل نمی‌آورند و هریک از

واردات انگلستان

۱- اصل و مجلس : بیوت و بیوتات .

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس : نویسی ونمی‌دانی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: غالی

آنها را از مملکتی می‌آورند و بیشتر ضروریات ایشان از قبیل پشم و پنبه و شکر و برنج و ادویه و قهوه و گندم و جو و سایر حبوبات و پاره[ای] میوه و نباتات‌را از ینگی‌دنیا می‌آورند. قبل از اینکه در ینگی دنیا این قبیل اشیاء بعمل آید همین متاع و ضروریات‌را از هندوستان می‌آوردند و مبالغ کلی منافع و معاملهٔ آن‌می‌شد اکنون در ینگی‌دنیا خود بعمل‌می آورند مثقالی متاع هندوستان‌را خود محتاج نیستند ونمیآیداز آنجمله برنج و زنجبیل ینگی‌دنیا اینقدر ممتاز است که نهایت ندارد. و یحتمل[1] چون برف سفیداست ازغایت نزاکت و لطافت در دهان آب میشود. سایر متاع دیگرش همی‌درکمال امتیاز است و اینقدر بعمل می‌آورند که کفاف خودرا کرده کفایت انگلستان و فرنگستان‌را میکند

اما چیزی که کفایت نمی‌کند وازهندوستان به مملکت‌انگلستان می‌آورند منحصر به پنبه است که هر روزه متصل بهم جهاز پنبه از هندوستان به انگلستان‌می‌آید[2]. ولی‌چنان است اسباب‌واوضاع هرکاری و بافتن هرپارچه‌ای‌را ازبخار آتش[3] آسان کرده‌اند که پنبه‌را ازهندوستان خریده پنجماه کرایه کشتی می‌دهند ودر روی دریا آن پنبه می‌آید تا به لندن میرسد تنخواه[4] عشور و مالیات آن‌که بیرون رود مزد رشتن و بافتن که محسوب گردد دوباره آن پارچه وچلواری که‌ازآن پنبه‌بعمل

۱- نسخهٔ مجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲- اصل ومجلس: روانهٔ‌انگلند می‌نمایند.

۳- اصل و مجلس: بواسطهٔ‌اسباب بخار. ٤-اصل و مجلس: آنگاه

آمده است همان پارچه‌را بخصوصه بار کشتی کرده پنجماه دیگر کرایه داده تابه مملکت هندوستان میرسد. در آنجا ارزان‌تر از آن‌پارچه که‌مثل آن‌است[1] بفروش میرسانند وبواسطهٔ همین‌سهولتی که در کارها اختراع کرده‌ودرصنایع پدیدآورده‌اند تمام کسبهٔ مملکت[2] بعیده‌را بستوه‌آورده‌اند و از شغل و عمل باز داشته اند ولیکن در مملکت خودشان چنین نیست اگر کاری سهل بهمرسد که موجب ضرر عموم شود [3] و جمعی بواسطهٔ آن عمل ازمکسب [4] خسران و ضرر بینند اگر چه نفع ومدخول آن بی‌شمار باشد مرتکب نخواهند شد و از دولت قدغن‌است که احدی نمی‌تواند نزدیک بدان شغل رود مثل اینکه در مملکت فرانسه متداول آن‌است[5] که ازچغندر قندوشکر خوب می‌سازند وبسیارارزان تمام‌میشود در انگلند جمعی در این اوقات چغندر بسیار بعمل آورده در انگلند[6] خواستند نیزاز چغندر قند سازند ازاینکه[7] ضرری کامل به تجارورعایای ینگی دنیا میرسید که عامل شکر کشتن و شکر فروختن اند لهذا ترک آن عمل‌شد و قدغن‌شد که کسی‌مرتکب نشود

سودخودو زیان‌دیگران

۱- اصل و مجلس : که درآنجا خودآنها بعمل‌آورده‌اندبفروش میرسانند
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ممالک.
۳- اصل : عموم خلق‌آن‌مملکت باشد — مجلس: عموم آن‌خلق باشد.
٤- نسخهٔ اصل و مجلس : این‌دو کلمه‌را ندارد.
٥- نسخهٔ اصل و مجلس: متداول‌است.
٦- نسخهٔ‌اصل ومجلس: این کلمه‌را ندارد .
۷- نسخهٔ اصل ومجلس : چون

خلاصه مردمش از زیادتی مکر وتدبیرنه چنان امورات دنیاداری را منتظم و منتسق کرده‌اند که پایانی برآن متصور باشد. آنچه درنزد عقل مشکل آید در نزدایشان سهل و آسان است.

و اهالی آن مملکت نازك مزاج و نازك طبیعت می‌باشند. اغلب خواتین و نسوان لطیفشان از برگ گل لطیف‌تر ونازك‌تر می‌باشند. بدون اغراق کمرشان از حلقهٔ دست باریکتراست و مزاجشان نازك و زودرنج و لیکن بسیار با ادب در محاورات اگرچه درکمال خصومت باشند باز قانون ادب‌را ازدست نمی‌دهند. اگر درقصد هلاك یکدیگر باشند بادب جواب‌وسؤال می‌کنند فحش[1] که معاذالله بهیچوجه متعارف نیست. منتهای فحش است که کسی بکسی بگوید شما دروغ می گوئید. این منتهای خصومت است مگر کسی که قصد هلاك کسی را داشته باشد بتواند چنین حرفی زند واسناد دروغ گفتن بکسی دهد البته آن محاوره منجر به قتل خواهد شد.

اخلاق انگلیس‌ها

دعوای طپانچه درمیان پاره[ای از] ایشان مصطلح است و گاهی اتفاقی[2] می‌افتد چنانست که اگر درمجلس[3] حرکتی یا سخنی ناصواب از کسی بظهوربرسد که باعث رنجش خاطری گردد آنشخص در آن مجلس هیچ نمی گوید و بیرون میرود و آن کیفیت‌را با رفیقی که دارد در میان نهاده آن رفیق به‌آن خواهد گفت فلان شخص چنین نیست که پنداشته

۱ ـ نسخهٔ اصل و مجلس : فحاشی و هرزه گوئی
۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : اتفاق.
۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس : که اگر کسی درمجلسی.

گاه باشد که سخنی گفته و منظورش رنجش خاطر تو نبوده است چنین اتفاق افتاده است تو رقعه نوشته من نزد او رفته تحقیق مطلب را خواهم کرد آنشخص رفته بآن مدعی در کمال احترام و حرمت مینویسد که در فلان مجلس فلان سخن را از شما شنیدم ودل من از شما رنجش بهمرسانیده کیفیت آنرا بجهت من تصدیع کشیده اعلام فرمائید که دانسته باشم و آن رقعه را بدست امینش ورفیقش داده روانه نزد مدعی میکنند ولابداست که آن شخص وکیل چند مرتبه رفته تا نوشتهٔ خودرا بدست مدعی داده باشد آن شخص مدعی اگر منظوری نداشته و اتفاق سخنی گفته که باعث ملال خاطر غیر شده‌است درجواب رقعه بادب‌تمام مینویسد والبته‌مرا بهیچوجه منظوری نبوده و مقصودم رنجش‌خاطرشما نیست اگر سهوآخطائی‌شده‌است عفو کنید که نیت‌من در بارهٔ شماصحیح است همین‌قدر عذر خواهی کفایت است و اگر بخلاف منظورش از آن صحبت خصومت بوده است بهیچوجه عذر خواهی نمی کند در جواب مینویسد رقعهٔ شما رسید و من نخواستم که جواب شما را نوشته باشم فلان ساعت فلان محل آمده باشید بالمشافهه جواب حالی خواهد شد و این معنی دلیل‌است بر خصومت و دعوای طپانچه. — دوئل — عذرخواهی یا اسلحه

بعداز نوشتن‌چنین کاغذی‌آنشخص رسول کاغذ جواب‌را برداشته نزد رفیقش میرود و مراتب‌را میگوید او مستعد نزاع می‌شود . از این طرف‌هم آن‌شخص مدعی نزد رفیقش رفته‌می گویند[1] که بافلان شخص

۱- اصل و مجلس : میگوید.

سارا دعوای طپانچه و خصومت[1] است و فیمابین چنین گذشته است. آن رفیق هرقدر که نصیحت باو می کند نمی پذیرد و می گوید من با فلان شخص خصومت دارم و باو وعده داده ام که در فلان ساعت بارفیقش در فلان مکان حاضر شوند و تو نیز باید در مرافقت من باشی وطپانچهٔ خصم را پر کنی. آن رفیق لابد است از اینکه مرافقت کند تا روز دیگر که ساعت موعود میرسد اگر کسی از آن مقدمه مطلع شود مراتب را به کلانتری و داروغه خواهد گفت و از ایشان محصلین چند تعیین گشته مدعی و مدعی الیه[2] بارفقایش به مجلس میبرند مادام آنکه ضامن معتبر ندهند که توبه از این حرکت کردیم استخلاص بجهت ایشان ممکن نیست. بعد از دادن ضامن آن حرکت را موقوف داشته مرتکب نمی شوند و اگر کسی از آن معنی مطلع نشود روز دیگر در سرساعت بمکان معین دور از شارع عام مدعیان با رفقا و وکلاء رفته طپانچهٔ هریک را رفیق دیگری پر کرده هرقدر نصیحت کنند مفید نخواهد افتاد. بیست قدم پیموده دور ازیکدیگرطپانچه رامحاذی سینهٔ یکدیگرباز داشته وبحدی که هردو وکیل یک دفعه صدایی بدهند که علامت زدن باشد آن وقت طپانچه ها را آتش داده تا بخت و طالع هریک چکند یحتمل که هردو بمیرند یحتمل که هیچ یک نمیرند یحتمل که یکی هلاک شود یحتمل که هردو زخمی شوند یا نشوند. بهرتقدیر بهرقسم شود بعد ازآن وراث را

آداب دوئل

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس : این کلمه را ندارد.

۲و۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس : علیه

در این خصوص حرفی نیست وچون این امر به رضای طرفین بوده است شریعت ایشان حکمی دیگر نخواهد کرد .

دعوای طپانچه که از آن جماعت مشهوراست براین طریق است و این اطوار جهال آن طایفه است و درقدیم الایام مثل اینکه در مجوس قاعده بوده است که مدعی و مدعی‌الیه[1] در وقت منازعه باآتش میرفته[2] و معتقد بوده‌اند که آتش گناه‌را می‌سوزد وبی گناه‌را نمی‌سوزد .

اثبات حق از طریق زجر

ایشان را اعتقاد چنین بوده است که طپانچه آسیبی به بی گناه نخواهد رسانید وهمان دستور قدیم اکنون درجهال فرنگستان بخصوص در فرانسه متداول است. در این اوقات یکی از بزرگان فرانسه بهمین نزاع هلاك شد .

باری سابق براین از قراری که درتواریخ ایشان مسطوراست اهل فرنگستان بخصوص اهالی انگلستان از قبیل بهایم و حیوانات بوده‌اند هیچ صنعتی نداشتند. اغلب در سواحل دریاوشعب جبال مسکن کرده پوست حیوانات پوشیده غذای غالب ایشان نباتات میبود واگرپادشاهی در میانهٔ ایشان بهمرسیدی چندی نمی گذشت که اورا به قتل میرسانیدند و در بعضی اوقات پادشاه تسلط یافته جمعی کثیر را بقتل میرسانید . اغلب در میان پادشاه و رعایا خصومت برقرار بوده جور و تعدی ظلم و ستم زیاده از حد پایدار بوده و مردم آنجا بعلت جور واغتشاش متفرق

ابتدای احوال فرنگیان بنظرمؤلف

۱ـ اصل ومجلس: علیه ۲- نسخهٔ اصل و مجلس: به آتش میرفتند .

مقایسهٔ شرق و غرب

ینگی‌دنیاو سایر جزایر بحر گشته بهیچوجه آسایش نداشته. ظاهر است که هروقتی از اوقات بحسب سزای مخلوق هر مملکت از غایت‌حکمت حضرت قدیر رب‌العزت‌جور و عدوان‌را در ناحیه و مملکتی مقررمیداردو چنانچه در این اوان این صفت ذمیمه در ممالک آسیه و بلاد مشرق اشتهاری[1] تمام دارد و فراقت از میان‌خلق‌آن مملکت برداشته شده‌است و بخلاف آن در ممالک‌اروپه[2] محال‌است که ظلمی‌واقع‌شود.

تمام شهرهای انگلند درهر کجا که رسیدیم و ملاحظه کردیم‌از غایت معقولیتی که خلق آنجا دارند و بحساب رفتارمی کنند بهیچوجه حاکم و بزرگتر ندارند که بهیچوجه احتیاج بحاکم و حکمی‌درمیانهٔ ایشان نیست. انصاف و درست کرداری‌ایشان خود حکم قطع و فصل مهمات است و در آن مملکت تمام‌حریّت و آزادی‌است. هر کس هرچه بخواهد موافق قانون خواهد کرد. وزراء و امراءحتی پادشاه قدرت آن[3] ندارد که مرغی‌را کشته باشد. اگر فی‌المثل[4] در غیر موسم به‌طیور و وحوش صحرائی پادشاه تفنگی‌اندازد اورا حکمابه محکمهٔ شرع برده‌حد براو جاری‌می کنند[5]وهر کس درآن مملکت آزاد است و رسم بندگی و

۱- اصل و مجلس : شیوعی.

۲- اصل و مجلس : اروپا .

۳ - اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد.

٤- اصل و مجلس : چنانکه مثلاً .

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : حکمی که برای‌این عمل مقرراست درحق‌او نیزثابت. نسخهٔ‌اصل وجاری‌خواهند کرد. مجلس: وجاری‌است تخلف‌نخواهند کرد

عبودیت در نزد ایشان بسیار مذموم است و اگر کسی در آن مملکت رود و بنده داشته باشد آن بنده آزاد خواهد بود خواجه را بر آن[1] بهیچ وجه تسلطی نیست و در این باب اصرار اهل آن مملکت زیاده از حد است.

آزادی و عدالت در انگلستان

چنانچه در این اوقات که در ینگی دنیا[2] و ممالک امیریکه[3] بجهت وفور آب و زمین آبادی کلی بهمرسیده است و خلق آنجا از هرنوع متاع در آنجا بعمل آورده و اختراعات و صنایع هرمملکت را کسب نموده‌اند بجهت عدم خلقت و رعیت و قلت عمله و کارکنان در اطراف ممالک افریقیّه و زنگبار فرستاده خلقی بسیار از غلامان و کنیزان سیاه آورده در آنجا به شکر عمل آوردن[4] و زراعت نمودن بطریقهٔ رقیت[5] و بندگی باز داشته جور و ستم زیاده از حد با ایشان در تحمل آن خدمات میکردند حضرات انگریز که بر این معنی وقوف یافته درپارلمند که خانهٔ کانشیل عموم باشد مشورت کردند که متاع ضروریهٔ ما از غله و پنبه وشکر اغلب از امیریکه می‌آورند و باوجود ظلمی که از اهالی آنجا نسبت به بندگان خدا در عمل آوردن این اشیاء حاصل می گردد تمام آن مأکولات و اشیاء بر ما حرام خواهد بود و از آنطرف اگر ایشان را حکم بر حرّیت و آزادی

اشاره به آزادی بردگان و زر خریدها

۱- اصل و مجلس: برآن بنده.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی West indies تصریح شده .ف.

۳- نسخهٔ نفیسی: امریکه: مجلس: امریک.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: بکار برزگری وزراعت وشکرریزی مشغول داشته

۵- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه را ندارد

آن جماعت کنیم و از این معنی نهی نمائیم خسران کلی بآنها خواهد رسید آن نیزچیزی علیحده خواهد بود بجهت اینکه زحمات[1] و اخراجات هریک از آن بندگان را ایشان بدست آورده‌اند و یحتمل که در میان آنها که چندین دفعه خرید وفروش شده پولها به بهای آن بندگان داده‌اند و این تکلیف بر ایشان جبر و ناگوارخواهدبود. مدت یک ماه در این مقدمه مشورت کردند تا آخر مصلحت چنان دیدند و[2] متفق گشته که از خود پول داده آن بندگان را خریده ودر راه‌خدا آزاد کنند. درپارسال گذشته[3] بیست‌وسه میلیون[4] که نودودو کرورعجم باشد پول‌فرستاده وآن‌بندگان‌را خریداری و آزاد کردند و قرار نموده‌اند که من‌بعد در آن مملکت رسم بندگی مرفوع ومنسوخ گردد.

شمه‌ای ازخلقیات انگلیسیها بنظر مؤلف

ونیز مردم آنجا در ظهورهنر و خود نمائی اصرار دارند و طالب شهرت می‌باشند چنانکه کسی جزئی هنری‌و کمالی داشته باشد به‌هزار گونه دست‌آویز می‌خواهد کمال خودرا جلوه دهدو بر خلق ظاهرسازد و حب جاه دنیا در اهالی آنجا علوی عظیم‌دارد و بطریق‌اهالی مشرق درمهمانداری وغریب‌نوازی نمی‌کوشند وبسیار بیگانه ونا آشنا هستند ومادام صرفه در امور ملاحظه نکنند دیناری اخراجات نخواهند کرد و اگر صرفه درکارباشد در اخراجات کرورها مضایقه ندارند اگرثمرآن

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس : ترحمات.
۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس : که.
۳ ـ نسخهٔ اصل و مجلس : لهذا درسال گذشته.
٤ ـ درترجمه انگلیسی بیست میلیون پوندقیدشده .ف.

مخارج صدسال بعد ظاهر شود اقدام و ابرام در امر خواهند کرد و در خیرات و انفاق به‌فقرا وایتام کمال جدوجهدرا دارند چنانکه هر کس را که سالی هزار تومان مداخل بوده باشد البته پنجاه تومان آن مال‌فقرا و مساکین است و بعلت غلو[1] اسعار و فقدان آذوغه[2] فقرای آن مملکت بسیار می‌باشند یحتمل که از بیست‌وهفت‌میلیون ، هفت‌میلیون گدا و فقیر باشند ولی یک‌نفر ایشان سئوال نمی کند و در تمام مملکت سائل به کف وجود ندارد و اگر کسی سئوال کند اوراحد خواهند زد[3] در هر محله خانه بجهت خیرات و مبرات ساخته‌اند و مسکینان در آنجا جمع آمده مباشری معتبر بجهت کفایت احوال فقرا با خدامی چند معین است که هرساله تنخواهی که ازبابت‌خیرات بهرکس می دهند نزدآنشخص جمع‌شده روزبروز مصرف غذا و لباس فقرا می‌شود وهرماهه محاسبهٔ‌آنرا بعموم خلق پس‌می‌دهند.

وهم چنین در هر محله دارالشفائی‌ساخته‌اند وچندین هزارتومان مخارج هر دارالشفائی شده‌است‌و موقوفاتی‌چند هرساله مقرراست که‌به دست می‌باشد[4] و به عامل آن عمل[5] می رسد که بجهت آن دارالشفاء

بیمارستانهای انگلستان

۱- نسخهٔ‌مجلس: غلاء.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: آذوقه.

۳- اصل و مجلس: ازاو درحکومت‌مؤاخذه ومورد مسؤلیت‌خواهدبودولی

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: بدست‌عامل‌آن. . .

۵- نسخهٔ مجلس : محل.

خرج نموده شش‌ماه شش ماه لازم است که محاسبهٔ آن‌را به اشخاصی چند که باعث[1] برآن کار خیر بوده‌اند پس داده هر دینارش‌را خرجی و حسابی در مقابل دارد و مخارج آن از مواجب اطباء و جراحان صرف دوا و غذا و لباس بیماران و اخراجات در ماهه خدامان زیاده اخذ می‌شود. اگر اخراجات مذکور کفایت کند که خوب[2] و اگر نکند آنچه خرج‌شده زیاده‌را خواهند داد و اگر زیاد آید همان زیادتی را بمعامله[3] انداخته تا ده دوازده سال آنچه منافع آن شود باز یافت و به اطلاع آن مجمع[4] دارالشفاء‌را وسعت میدهند و بر موقوفات و اسباب آنجا می‌افزایند.

غرض روز بروز آبادی و آثار خیر آن مملکت افزوده می‌شود و قصوری بهم نمیرسد و این ترتیب و قوام از دویست‌وپنجاه‌سال قبل‌از این تاحال در میان ایشان ظهور یافته است والا قبل‌از اینها از جمله دواب و حیوانات بوده‌اند.

اکنون هرعلمی از علوم‌نزد ایشان متداول‌است شاید که‌اطفال ایشان بیست‌علم‌را با لغات مختلفه باهم تدریس میکنند ودقیقه[ای]

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: باعث وبانی.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: چنانچه اخراجات مذکور کفایت کند که نعم‌المطلوب و چنانچه‌نکند آنچه زیاده خرج شده خواهندداد وچنانچه...

۳- نسخه اصل و مجلس: در معامله.

۴- نسخه مجلس: جمع

روّاج خواندن ونوشتن درمیان انگلیسها

اوقات ضایع نکرده ونخواهند کرد. بدترین صفات نزد ایشان تضییع اوقات است. بدون کاری ممتنع است که صغیر و کبیر ایشان رفتار کنند ومتحرک شوند و تمام این خلق که بیست وهفت میلیون مذکور شد محال است متنفسی از ایشان که نتواند بخواند و نتواند بنویسد مگر کسی که کور مادرزاد باشد والا هر کسی را که تصور کنی ازخورد [کذا] وبزرگ زن ومرد لامحاله خط و سواددارند[1] ومعتقد بخوب نوشتن نیستند میگویند نوشتن بجهت خواندن و رفع احتیاج است همینقدر که توانند خوانند کافیست و سعی در خوبی خط از جمله تضییع اوقات خواهد بود و بی حاصل است اوقاتی که صرف خوبی خط شود به کاری که مفید فواید[2] باشد باید مصروف داشت و چندین هزار مدرسه بجهت طلبهٔ هرعلمی از علوم در آن مملکت بنا نهاده‌اند وکرورها مخارج بجهت طلاب علم می‌نمایند علم بر لغات مختلفه نزد ایشان بسیار گرامی و معتبراست[3].

الحق دولتی بآن عظمت وخلقی باآن اسباب و مکنت دراین جزء از زمان کسی نشان نداده‌است و سابق براین در تواریخ ذکر شده‌است. تمام دولت ایشان از تجارت است و صنایعی که هرروزه بسهولت اسباب اختراع کرده[4] و بهاکناف بلاد میبرند وکشتی‌ها اززرخالص بعوض آن

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: دارد.

۲- نسخهٔ اصل: فایده، ومجلس: بفایده.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: گرامی و بهتراست.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: اسباب تازه اختراع می کنند.

اشیاء ناقابل بار کرده می‌آورند. ایشان را اعتقاد به مملکت گیری و مداخل ممالک بطریقهٔ حکمرانی نیست. سخنشان این است که اگر کسی مملکتی را تصرف کند و بخواهد که آن مملکت را نگاهداری کرده خلقش را خشنود وراضی دارد باید همان مداخل را در آنجا خرج کند و اگر نکند مملکت را نتواند نگاه‌داشت و خلق ازوی خرسند نخواهند بود و مملکتی از هندوستان معتبرتر و با منفعت‌تر کمتر میباشد و ما درآن مملکت پنجاه کرور مداخل می کنیم و چهارصد کرور رعیت[1] داریم. دیناری منفعت آنجا بخزانهٔ دولت ما نمی‌رسد[2] و همه خرج آنجا می‌شود. بلی منفعتی[3] که بجهت ما دارد همان منافع تجارت آنجااست. در صورتی که مملکت گیر[4] سرارتی بی اندازه داشته باشد و منفعت نداشته باشد چه ضرورت به زحمت و رنج بیهوده. بدین سبب اعتقادی بوسعت مملکت ندارند واز اطراف اعتقاد ایشان به مصالحهٔ پادشاهان و امنیت ممالک جهان است و مضایقه ندارند که کرورها اخراجات کرده دولتی که خصومت درمیان ایشان باشد بنای مصالحت درمیان آنها گذارند و در این باب فکرشان این است که درهرحالت و خصومت[5] هیچکس را احتیاج بمتاع ما نیست و تردد تجار باعث مداخل ورواج کار

بازرگانی انگلیسها

گفتاری مخالف کردار

۱- در ترجمهٔ انگلیسی ۵۰ میلیون پوند وصدمیلیون رعیت تصریح شده. ف.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: عاید نخواهد شد.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: منفعت.

٤- نسخه اصل و مجلس: گیری.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: درهر حالت درحال خصومت.

ما خواهد بود. پس در روزگار فراغت و امنیت پول هر مملکت از ما خواهد بود. بخلاف آن در حالت انقلاب ضرربی حساب بدولت ما خواهد رسید این است که خیرخواه هر دولت و مصلح فساد هرمملکت ایشانند و منافع خودرا تمام در تجارت و تردد می دانند.

و در معاملهٔ تجارت قرار بیمه در میان ایشان معمول است و تفصیل آن چنان است که جمعی اتفاق وشراکت ها یکدیگر کرده کمپانی[1] امر بیمه[2] شده اند. مجمعی عالی ودارالحکمی بزرگ دارند که هر روزه چندین هزار تجار[3] درآنجا بجهت معاملهٔ بیمه جمعیت مینمایند[4]. مثلاً شخصی هزارتومان تنخواه دارد ومیخواهد که ازلندن بهشام یااسلامبول بفرستد تشویش[5] غرق وحرق آن مال‌را دارد تنخواه را در جهاز برده تحویل کپیتان می کند وقبض کپیتان‌را گرفته در مجمع کمپانی حاضر گشته نوشته کپتان‌را داده و بجهة هزارتومان ده‌تومان تسلیم میکند. از کنپانی نوشتهٔ باو میدهند که اگر مال فلان کس یا[6] در دریاغرق شود و یا بسوزد نهصد و نود تومان ازکنپانی به او داده شود. آنشخص نوشته را گرفته اگر چنین شود[7] کنپانی از عهده خواهد آمد[8].

بیمه

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : کمپانی‌آن.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس : همه.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس : چندین هزار نفر از تجار.
٤- نسخهٔ اصل : جمع اند. مجلس : جمع آمده‌اند.
٥- نسخهٔ اصل و مجلس : تشویش‌از.
٦- نسخهٔ مجلس یا ندارد.
٧- نسخهٔ اصل و مجلس: چنانچه چنین اتفاقی افتد.
٨- نسخهٔ اصل و مجلس : بیرون خواهد آمد.

و الاده تومان داده خواهد شد و مالش بسلامت رسیده است. این فقره مداخلش بسیار است و ضررش[1] بی‌شمار، نوعی از قمار بازی است در واقع، خلاصه امور تجارت درآن مملکت رواج کلی دارد.

مشکلات زندگی در انگلستان

زنده گانی [کذا] درآن مملکت بسیار مشکل است. برغربا که بمنزلهٔ محال مینماید زیرا که همه‌چیز در آنجاعالی[2] وگران است. بطریقهٔ فقرا هرکسی که بخواهد درآنجا گذران کرده باشد ونان خالی بخورد اقلا روزی یک تومان اخراجات دارد حتی کسی که بخواهد گدائی کند باید پنجاه تومان داشته باشد وگداهای آن مملکت تا پنجاه تومان نداشته باشند که سازی خریده دور خانها بنوازند وتکدّی کنند ممکن نیست که کسی به آنها چیزی بدهد.

مزدوری در آن مملکت زیاده از قیمت متاع اصلیه است[3] مثلاً اگر زرگری را ده مثقال طلا دهند که بسازد بجهت ده‌مثقال طلاچهل تومان مزد خواهد گرفت واگر قبائی‌را خیاطی بدوزدقیمت پارچهٔ قبا اگر دوتومان باشد پنج تومان مزد خواهد گرفت.

برابن قیاس همهٔ کسبهٔ آنجامزد را زیاده‌از قیمت[4] می گیرند و در معاملاتشان سخن اول برقراراست. قیمت اشیاء و اسعار کم وزیاد ندارد

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: ضررش نیزبیشمار وفی‌الحقیقة.

۲- نسخهٔ اصل: غالی.

۳- درنسخهٔ اصل کلمه متاع خط زده شده‌است ومجلس آن راندارد.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: قیمت متاع.

وبدینجهت آنچه بایع گوید مشتری را نمیرسد که زیاده ونقصان کندا گر[1] سخنی گوید و نقصان درقیمت کند مثل فحش خواهد بود[2]

و دادوستدآن مملکت وپولی که رواج[3] آن ولایت است اغلب ورق کاغذی است که از دولت گل[4] مهری برآن زده‌اند و آن کاغذ رواج مملکت است وبالنسبه به پول صرف دارد بجهت اینکه صد هزارتومان از آن پول را میتوان در بغل گذارد وبهرجا مسافرت نمود ولی حمل ونقل پول اشکال عظیم دارد باین علت[5] تجاری که هستند[6] صرف میدهند وآن اوراق را هرقدر که احتیاج باشد خریده باطراف میفرستند وازپنجتومان تا هزارتومان مقرراست که آن اوراق چاپ وگل ومهر شود والی[7] مملکت نمسه آن پول رواج داردودر ممالک مشرق رواجی ندارد مگر اینکه از خود حضرات انگریز واهالی کانشیل ایشان خریده روانهٔ لندن کنند. در هندوستان نیزنا رواج[8] است. غرض پولی است بی خون دل وحراستش در

اسکناس

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: چنانچه.

۲- نسخهٔ اصل: مثل این است که فحش گفته باشد - مجلس: مثل این است که فحش داده باشد.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: رایج.

٤- نسخهٔ مجلس: گل و.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: سبب.

٦- اصل و مجلس: در آنجا هستند.

۷- نسخه اصل ومجلس: و تا.

۸- در ترجمهٔ انگلیسی تصریح شده که درهندوستان رواج است و باید اینطور باشد. ف.

درکمال سهولت است و از آن گل مهر وچاپ آن اوراق که بجای سکه است سالی کرورها منفعت دولت است و واصل[1] به خزانه می‌شود .

و صوادری که در آن مملکت واقع میشود ولازم است که از دولت اخراجاتی شده و عموم خلق امداد برآن فقره کنند بعداز آنکه مشورت آن در پارلمند[2] که بیت عموم است شده[3] و همگی اتفاق در آن فقره کردند که این مخارج لازم است وباید[4] شده باشد هرقدر که بخواهند از مردم بگیرند آن تنخواه‌را برتسعیرات و کرایهٔ مراکب و گاری و قیمت صنایع واجرت کسبه میفزایند[5] واز عمال و مباشرین هر عمل آن تنخواه بازیافت می‌شود مطلقا کسی به کسی نمی گوید که فلان تنخواه‌را بدهی ولیکن قیمت واسعار اشیاء بالا میرود و همان منفعت بطوریکه[6] لازم است بدولت خواهد رسید و بعد از ایصال تنخواه لازمه باز نرخ اجناس واشیاء بقیمت اول برمی گردد .

مالیات موقت

و اغلب بارکشی وکرایه آن مملکت به عرّابه است و عرّابه‌را

۱- اصل و مجلس: که واصل .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : پارلمنت .

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: شد .

۴-نسخهٔ اصل و مجلس : باید که .

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌افزایند .

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: بقدری که .

چنان روان و غلطان می‌سازند که درختی سالخورد و قوی را که پانصد نفر حمل و نقل نتوانند کرد برروی عرابه باچرخی که تعبیه کرده‌اند دونفر سوار کرده ودویابو[1] عرابه را بهر کجا که بخواهند کشیده و میبرند و هم‌چنین سواری‌ایشان اکثر برعرابان‌وگاری‌است و بعضی از سگهای قوی جثّه‌را تعلیم داده‌اند که عرابه‌کشی می کنندو اغلب برگاریهای کوچک سگهارا بسته[2] در کمال سرعت وخوبی عرابه کشی مینمایند[3] وسیل ایشان به سگ خاصه‌معلّم بسیاراست. چنانچه خوددیدم‌شخصی که بایع این قسم حیوانات بود سه سگ را به چهار صد تومان پول عجم خرید و من از وی سئوال نمودم که چرا چنین‌عملی‌مینمائی چه[4] حاصل دارد این خرید تو جواب گفت که این گونه سگها را خواتین انگریز بسیار[5] پسندمی‌نمایند و من بمبلغ گزاف[6] خواهم فروخت و نفع کلی بجهت من دارد و تعلیمات غریب‌به کلاب می‌دهند و آن‌حیوانات در فرمانبرداری کوتاهی ندارند. بسیار میشود[7] که شخصی‌بادکانی[8]

وسایل‌حمل‌ونقل

سگ‌های تربیت‌شده

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : دواسب.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : سگ بسته‌اند.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس : میکنند.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: وچه.

٥- اصل ومجلس : بسیار بسیار.

٦- نسخهٔ اصل گزافی. مجلس : مبلغ گزافی.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : و بسا می شود.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس : دکان‌داری.

که معامله داشته باشد و آن [1] سگ آن دکان را بلدیت داشته باشد اگر[2] آنشخص دردکان فرصت رفتن نکند[3] زنبیلی در برابر سگ آورده پولی در آن زنبیل می‌اندازد و هرچه بخواهد دو کلمه نوشته درزنبیل می اندازد[4] دستهٔ زنبیل را آن سگ برگردن[5] انداخته به دکان[6] آنمرد میرود نوشته و پول را داده متاعی که نوشته‌اند[7] در زنبیل کرده بگردن سگ انداخته کشیده[8] مراجعت بخانهٔ صاحب[9] می کند وهم چنین پاره [ای] حکایات و اطوارغریبه ازکلاب آنجا مشهوراست که مناسب باین مقام نیست وهیچ حیوانی[10] درآنجا بیکار نگاه نمیدارند و هرچه نگاه دارند و متوجه شوند لامحاله چشم‌داشت منفعت از او دارند[11] و اگر نفعی نداشته باشد اورا رهامی کنند.

و در آبادی و عمارت اصرار زیادی دارند و بقدر مقدورمیکوشند

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : این کلمه‌را ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: چنانچه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : فرصت رفتن به‌آن‌دکان‌را ننماید.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : میگذارد .

٥- اصل ومجلس : برگردن آن سگ .

٦- نسخهٔ اصل ومجلس : آن سگ بدکان.

۷- اصل ومجلس : نوشته‌است آن شخص.

۸- نسخهٔ اصل ومجلس : سگ آنرا کشیده.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس : وبخانه مراجعت .

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس : حیوانی‌را.

۱۱- : نسخهٔ اصل ومجلس : ازآن خواهند داشت.

طالب اسم و شهرتند وازوقایع وروی‌داد امور هرمملکت طالب‌وجویای اخبارند و هریک از بزرگ و کوچک اطلاع بر قانون و طریقه دولت دارند وهرنفسی‌را درآن مملکت[1] میرسد که در دولت و مصالح مملکت اگر[2] چیزی بخاطرش رسد بگوید و تصرف کند وبزرگی درآن‌مملکت بحسب عقل وحسب‌است . نسبت نسبی درآنجامتروک است[3] هرکس عاقل‌باشد و درعقل بتجربه رسیده باشد شاید که[4] وزیر اعظم شود و به خلاف پسر وزیر اعظم[5] اگر کامل نباشد در سلک جهال منسلک[6] خواهد بود .

آزادی بیان

بزرگی بعقل است

ولفظ‌دولت که‌ازایشان درالسنه‌وافواه‌مشهوراست . بردوقسم[است] : یکی‌دولت‌خاص‌است و دیگری دولت عام امادولت خاص که میگویند منظور پادشاه ووزراء وبعضی ازارکان دولت میباشند[7] ودولت عام که گویند[8] نفوس‌آن‌مملکت ازشاه[9] الی فقیر همگی‌رامتصور دارند[10] واغلب

۱- مجلس : درآن مملکت‌را ندارد.

۲- اصل ومجلس: که مصالح دولت هرگاه .

۳- اصل و مجلس: بحسب عقل است ونسبت ونسب‌متروک است .

٤- اصل ومجلس : این کلمه‌را ندارد.

٥- نسخهٔ مجلس : این کلمه‌را ندارد.

٦- نسخهٔ مجاس: منتظم‌ومنسلک.

۷- نسخهٔ‌اصل‌و مجلس : این کلمه‌را ندارد.

۸- نسخهٔ اصل‌و مجلس: میگویند منظور.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس : ازشاه گرفته .

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس : همگی‌را بهیئت اجتماعیه منظوردارند.

آنست [که] لفظ دولت که درمیان ایشان تلفظ میشود شامل عام بوده باشد [1] زیرا که آن دولت[2] دولتی است عام و همه مشارکت در دولت[3] دارند و قانون روز اول براین قرار بوده است[4] و سبب استقامت و کثرت مکنت خود را نیز دراتفاق آراء ومشارکت عموم دانسته‌اند واین بدیهی است بعد از آنکه هر کس فی‌نفسه شریک در آن دولت باشد هر یک صرفه و صلاح خود را ازدست نخواهند داد ومتصل درصدد خیرخواهی دولت خواهند بود. بعد از اینکه[5] مشخص گردید. که دولت عام است و در فیصل مهمات اتفاق آراء شرط است لازم می‌آید که در هر جزء مطلبی عموم اجماع درمشورت[6] کرده باشند و این امر محال بود[7]. بواسطهٔ اینکه اجماع چندین کرور خلق در هروقتی که ممکن نبود[8] بنا براین قرار کانثیل درمیان ایشان مقرر گردید.

دولت به تعبیر مؤلف

[و] تفصیل این اجمال اینکه عموم دولت اجماع خودشان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : همین معنی عام مطلوب و منظور است

۲- اصل و مجلس : آن دولتی‌است. مجلس: دولتی‌است.

۳- اصل و مجلس این دو کلمه را ندارد.

٤- اصل و مجلس : قرار داده شده‌است .

٥- اصل و مجلس : و بعداز این که.

٦- اصل و مجلس : و مشورت .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

۸- نسخهٔ اصل ومجلس: درهیچ وقتی ممکن نیست .

در هروقت[1] صورت نمیگرفت ازجانب خود کلانتری چند مقرر کرده‌اند که مبنی بر خیرخواهی و مصلحت ایشان‌است[و] آنچهٔ به‌عقلشان‌رسد درقرار[و] مدار مهمات میانهٔ خود و خدا کوتاهی نکنند و یک دینار از مال ایشان‌را نگذارند که بی‌مصرف خرج شده باشد[2] و آن‌وکلاء از تمام مملکت انگلستان‌ششصدو پنجاه‌نفر مقرراست و آن اشخاص کسانی هستند از معتمدین وامناء که بجهت دیناری‌از مال خلق که بی‌مصرف خرج[3] شود مضایقه ندارند که خودرا بکشتن دهند[و]این ۶۵۰[4] نفر وکلاء خلق‌را کانشیل‌عام گویند [و]وزراء دولت که هریک‌را خدمتی عمده و مهمی‌عظیم محول است که بعدازاین ذکرخواهد شد ایشان را کانشیل‌خاص گویند. وکلای پارلمنت

و بعضی‌ازامراءوارکان دولت‌هستند که ایشان‌را لاردمیگویند[5] [و]لارددرلغت‌ایشان بمعنی‌بزرگ‌است ودرعجم بجای[6]خان‌است ولارد

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: هیچ‌وقت.

۲- نسخهٔ اصل: خرج شود. مجلس: بی‌مصرف‌شود.

۳- مجلس: این کلمه‌را ندارد.

٤- آقای‌فرمانفرمائی ۶۵ نفر استنساخ کرده‌بودند. برطبق دونسخهٔ اصل‌و مجلس و گفتهٔ سابق تصحیح شد.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: گویند.

۶- اصل و مجلس: بمعنی.

بحسب نسب وارث[1] میتواندشد وشاید[2] که لارد نبوده باشد و پادشاه تازه اورا ملقب به لارد کرده باشد . غرض اشخاصی که لارد هستند ایشان را نیز کانشیل علیحده می باشد[3] که در حقیقت ایشان کانشیلی هستند که بین العموم والخواص [4] میباشند و آنها عددشان معین نیست آنچه که لارد باشند میتوانند داخل در مجمع کانشیل شوند . الا لارد اسکاتلند که زیاده از سیزده نفر در آن مجمع راه ندارند .

لردها

خلاصه بنا براین مجمع کانشیل برسه فقره منقسم گردیده فرقهٔ عموم که وکلاء خلق[5] باشند و فرقهٔ وزراء که مدبر امور سلطنتند وفرقه[ای] هم لاردها که ارکان دولت محسوب می شوند وهریک ازاین سه کانشیل را عمارتی بسیار وسیع درلندن می باشد که محل اجماع و مشورت ایشان است . اما مشورت آن ششصدوپنجاه نفر که وکلاء خلق اند آن عمارت را بیت عموم و بلغت انگریزی پارلمند[6] مینامند قطع وفصل تمام مهمات درآن عمارت میشود و عمارتی دیگر قریب به آنجااست که مخصوص مشورت وزراء است آنجارا کانشیل خاص گویند وسوای وزراء دیگری در

سه مجمع مشورتی

۱- اصل ومجلس: نسبت میتواند شد .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: وشاید هم

۳ - نسخهٔ اصل و مجلس :میشمارند .

٤-نسخهٔ اصل : بین العام والخاص . مجلس: بین الخاص والعام .

٥- نسخهٔ اصل ومجلس : متفق .

٦ - اصل و مجلس : پارلمنت.

آنجا راه ندارد و هریک ازوزراء فرداً فرداً دارالحکمی و محکمهٔ علیحده دارندکه مخصوص بقطع و فصل همان مهم مخصوصه[1] که در دست دارند و محول بایشان است ولاردهارانیز خانهٔ علیحده میباشد[2] که در آنجا بجهت کانشیل اجماع می کنند وپاره[ای] از وزراء می‌توانند که هم لارد باشند وهم‌وزیر از حیثیت اینکه‌لارد باشند میتوانند‌درکانشیل لارد[ها] رفته باشند و با ایشان شریک در مشورت گردند ودرمشورت خانه وزراء می‌توانند رفت از جهت اینکه وزیر هستند و شایدهم که وزیرلارد باشد وهم‌وکیل جمعی از رعایا که از جملهٔ ششصد وپنجاه‌نفر محسوب گردد درآنصورت ضرورت[3] دارد که درهرسه خانه رفته باشد و تصرف درسه قول نماید ولارد میتواند که وکیل خلق باشد [و] به همان دستور می‌تواند که درکانشیل عموم رفته‌باشد و تصرف کند. در میانه[4] آنها عموم‌وخصوص‌است.

باری قرار ایشان براین‌است که درروز[5] ماه اول سال‌وکلاء‌خلق تمام وکمال درلندن جمع می‌شوند [و] وزراء ولاردها هرکس که‌دور یا نزدیک خانه داشته باشد همگی در لندن اجماع خواهند کرد.

---

۱ - نسخهٔ‌اصل و مجلس : مخصوص.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : علیحده ایست.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس: قدرت.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: ودرمیان .

٥- درترجمه ماه اول سال تعیین شده .ف.

پادشاه[1] در هرجا که باشد بلندن آمده درآنروز پادشاه[2] زینت کرده تاج پادشاهی بر سر گذاشته درگاری[3] طلای دولت که مجموع زر ناب است سوار گشته با حشمت ودستگاهی تمام می‌آید به‌درِ بیت عموم که پارلمند گویند [و] کرسی نشینی که در خانهٔ مشورت وزراءو عموم خلق باید داروغه و مصدق باشد و اونیز از جملهٔ وزراء محسوب است کلید آورده درِ پارلمندرا باز می کند. تخت مرصع شاه‌را درآن عمارت زده پادشاه روی تخت می‌نشیند[4] آن‌ششصدو پنجاه‌نفر و کلاءووزراءولاردها درآن مجمع حاضر خواهند بود و چهارصدنفر از زنان بزرگان و وزراء اذن دخول درآن مجلس وحضور پادشاه را دارند و تمام برصندلیهای زرین‌نشسته تماشا می کنند[5].

افتتاح پارلمنت

بعدازاجماع وحضور همگی پادشاه‌برخواسته [کذا] خطبه [ای] در کمال‌فصاحت‌ایستاده میخواندوبعدازآن‌روی‌خودرابحضار کرده میگوید که‌الله‌الحمد این‌دولت پایدار و برقراراست و امور داخل و خارج این مملکت‌را نظمی کامل‌از هرجهت حاصل‌است و پادشاهان اطراف‌همگی ایلچیان خیرخواه فرستاده‌اند و تمام الفت و مراوده‌ای با‌این‌دولت دارند و رواج تجارت این‌مملکت بسرحد کمال است [و] درسال گذشته کمال

مضمون‌خطابهٔ شاه

۱- نسخهٔ‌اصل‌و مجلس: وپادشاه نیز.
۲- نسخهٔ اصل وپادشاه، مجلس: این‌دو کلمه‌را ندارد.
۳- اصل و مجلس: ودرگاری.
٤- اصل و مجلس: برروی تخت قرار می گیرد.
٥- نسخهٔ‌اصل وسجلس: وپس‌از.

سعی و اهتمام در خیریت[1] دولت بهم‌رسیده و امسال[2] نیز از شما توقع دارم که افکار صائب و آرای متین در صلاح دولت ظاهر کرده که قصوری در کار بهم نرسد و چنانچه دولت را با دولتی دیگر خصومت و منازعه بوده[3] باشد یا اینکه دوستی و اتحاد باشد در هرصورت اولیاء دولت ترغیب بدوستی یا تحریک به دشمنی خصم خواهند نمود.

پاره[ای] که از این فقرات[4] پادشاه بیان نمود همگی تصدیق برفرمایش شاه کردند[5] تعهد خدمات و مصلحت مهمات را خواهند کرد و پادشاه بعد از دوساعت[6] باز بهمان اوضاع از آنجا بیرون آمده درپی کارخود میرود و آن خانه که پارلمند باشد[7] گشاده است از یک‌ساعت بعد ازظهر تاچهار ساعت از شب گذشته هرشبانه روز بجز شب یکشنبه و روز یکشنبه آن ششصد و پنجاه نفر با یکدیگر در آن مجمع نشسته اند و درهرجزء امری[8] مشورت می کنند [و] قطع و فصل مهمات دولت را از داخل و خارج مملکت

شروع بکار پارلمنت

١- اصل و مجلس درخیر خواهی این.

٢- اصل و مجلس بظهور رسیده و درین سنه.

٣- نسخهٔ مجلس: این کلمه را ندارد.

٤- اصل باری پاره‌ای ازاین فقرات که. مجلس: باری پاره ای از فقرات که.

٥- نسخهٔ اصل مجلس: کرده و

٦- بعداز فراغت ودوساعت بعد، مجلس: بعد ازفراغت بعد

٧- اصل ومجلس: وآن خانهٔ پارلمنت گشاده است.

٨- اصل و مجلس: نشسته ودرهرجزئی وکلی از امور.

٩- اصل ومجلس: روزی.

مینماید و همچنین وزراء ولاردها هرشب در مجمع عام بجهت مشورت حاضر میشوند واگراختلاف در رأی‌آنها بهمرسد اینقدر قیل‌وقال خواهد شد که گوشها از آن آواز کر میگردد.

باری آن مجمع بهمین‌طریق گشاده است تاچهار ماه ازسال گذشته [و] بعداز چهار ماه باز درروزی[1] معین پادشاه بهمان اساس و اسباب در آن مجلس رفته بعداز اداء خطبه قدری‌شکراحسان خلق رانموده‌ومیگوید که چون مدتی‌است شما درفکر و مرارت خیال بوده‌اید وازخانهای خود دورگشته‌اید اکنون بجهت آسایش شما میخواهم که پارلمندرا به‌بندم و شما هریک بخانهٔ خود رفته آسایش کنید بعداز آن پادشاه برخواسته [کذا] همگی از خانه بیرون میروندو کرسی‌نشین[2] پارلمند کلیدآورده‌در پارلمند را قفل می‌کند بعداز آن آن‌خانه بسته‌است و مشورت عام‌موقوف است [و] هرکس بخانهٔ خود میرود. تعطیل پارلمنت

چون بینائی در استقبال امور ازنیک وبد هرجا بدست وزراء آمده است اگر بعداز[3] پارلمند امری‌جزئی واقع شود وزراء خود بدون‌مشورت عام توانند گذرانید واگر احیاناً امری کلی‌واقع گردد[4] که مشورت‌عامه در آن واجب گردد ولابداست[5] که پادشاه آید و پارلمندرا گشاید وباز

۱-نسخهٔ اصل و مجلس: روزی.

۲- مقصود رئیس مجلس‌است .ف.

۳- اصل و مجلس: و چون بنیانی ازنیک وبد دراستقبال امور از هرجا بدست آمده‌است چنانچه بعد از بستن.

۴- اصل و مجلس: شود. ۵- اصل و مجلس: لابد است.

اهل کانثیل و وکلاء جمع‌شوند و مشورت نمایند ولیکن از جملهٔ نوادر است[1] [و] کیفیت کانثیل بهمین‌قسم‌است که‌نوشته‌شد.

طرز کاردولت و پارلمنت

اماطریقهٔ مشورت‌ایشان چنان است که‌آن سه فرقه که‌مجمع‌عام‌و خاص و مجمع لاردها باشد، مذکورشد که هر فرقهٔ مخصوص عمارتی دارند که مشورت در آنجا میکنند و بجهت قطع[2] مهمات همگی درشبها به پارلمند میروند ومهماتی که صادر میگردد ازجزء[3] وکلی ابتدا آن‌امر از وزراء باید صدور یابد یعنی هر مطلبی که‌باشد و اقدام در آن امرلازم آید اول در مجمع وزراء مشورت آن مهم میشود [و] یکی از وزراء آن مطلب‌را بیان‌میکند اگر اورا سایرین رد کنند[4] که مردودخواهد بود. اگر[5] بعضی رد کردند و بعضی‌قبول نمودند بعدازقیل‌وقال که‌به[6] برهان و دلایل از دوطرف می‌شنوندآن وقت قسمت میشوند هرطرف که بیشتر باشندآن طرف رجحان دارد اگر مساوی باشندآنطرف که وزیری‌باشد که امور مذکور متعلق باشدبوی[7] راجح خواهندبود.

طریقهٔ مشورت وکلاء

باری بعد ازاینکه آن مهم در مشورت آن وزراء گذشت وهمگی

۱- اصل و مجلس: این فقره ازجملهٔ نوادر اتفاقات است.

۲- اصل و مجلس این کلمه‌را ندارد.

۳- اصل و مجلس: جزئی.

٤- اصل و مجلس: کردند.

٥- اصل و مجلس: هرگاه.

٦- اصل و مجلس: بدون به.

۷ اصل ومجلس: متعلق باوست

تصدیق نمودند آن مطلب نوشته میشود به کانثیل لاردها میرسد. ایشان اگر رد کردند[1] میتوانند وزراء از مصلحت لاردها قطع نظر کرده[2] این مطلب را در مشورت عموم به پارلمند برده[3] اگر عامه قبول کردند لاردها قدرت ندارند[4] که رد کنند و اگر[5] اختلاف در فرقه لاردها باشد وزراء و لاردها باز قسمت میشوند هرطرف که بیشتر باشد قوهٔ آن زیاده خواهد بود و اگر طرف ایجاب ضعیف باشد باز آن مطلب به پارلمند خواهد رفت و اگر لارها هم قبول کردند خطی برآن گذارده[6] که فلان مطلب درمشورت وزراء ولاردها گذشت آن وقت وزراء ولاردها درپارلمند شب میروند در مشورت عام مطلب مذکوررا یکی از وزراء بیان میکند اگر عامه آن مطلب را رد کردند که مردود است احدی قدرت مخالفت عام راندارد واگرقبول کردند که قبول است احدی نمیتواند ردنماید[7] و اگر بعضی قبول کنند وبعضی رد نمایند غوغای عظیم خواهدشد از اطراف دلایل وبراهین اینقدر گفته

قدرت عامه

۱- اصل و مجلس: ... لاردها واگر ایشان رد کردند آنوقت .

۲- اصل و مجلس : صرف نظر نموده .

۳- اصل و مجلس : برده باشند .

٤- اصل و مجلس : آنوقت لاردها قدرت براین ندارند .

٥- اصل و مجلس: هرگاه.   ٦- اصل ومجلس: گذاشته

٦- اصل و مجلس : هرگاه عامه آن مطلب را قبول کردند که گذشته است وهرگاه رد کردند که مردود است واحدی قدرت مخالفت عام (مجلس : عامه) را ندارد وهرگاه.

میشود[1] که پایان ندارد. گاه‌میشود[2] که یکی از وزراء متعهد میگردد که آن مجمع را مجاب کند شاید ده شبانه‌روز در آن مطلب گفتگو میکند و دلایل می‌آورد تا مجاب میکند و اگر مجاب نکرد و اختلاف بهم رسید آن‌وقت قسمت میشوند منکر طرفی ایستاده و مقر برسمتی[3] کرسی نشین آنهارا می‌شمارد هرطرف که بیشتر باشد آنطرف اقوی خواهدبود. بعداز آنکه مطلب مذکور در پارلمند و مشورت عام هم گذشت آن[4] امر گذشته است آن‌وقت وزیر اعظم مهّم مذکورا بخدمت پادشاه‌برده عرض‌میکند[5] که دولت چنین‌صلاح دانسته پادشاه‌را[6] میرسد که رد کند ولیکن هرگز نخواهد کرد و لابداست که تصدیق[7] برآن مطلب کند آنوقت مطلب مذکور محول است به وزیری که آن امر متعلق به او است و او خواهد گذرانید.

و تنخواه ومالیاتی که واصل خزانه میشود[8]. سابقاً مذکور گردید

۱- اصل و مجلس: گفته خواهدشد.

۲- اصل و مجلس: وگاه باشد.

۳- اصل و مجلس: طرفی دیگر قرار میگیردآنگاه.

٤- اصل و مجلس: آنوقت.

٥- اصل و مجلس: بعرض میرساند.

٦- اصل: آنوقت پادشاه‌را. مجلس: آنوقت‌شاه‌را.

۷- اصل و مجلس: که قبول و تصدیق.

۸- اصل ومجلس: میشود بخزانه.

که معادل چهارصدوهشتاد کرور میشود ودر هنگام‌ضرورت زیاده‌ازاین[1] بازیافت میگردد. این چهارصدوهشتاد کروررا دینار به دینار لازم است که وزراء محاسبهٔ آنرا به‌وکلاء خلق پس دهند که هرکس بداند در آنسال آن تنخواه بجهت چه مصرف رسیده است[2] و بکجا رفته است اگر[3] مخارج آن مقرون بمشورهٔ عام بوده وبحساب صرف شده که سخنی‌ندارند واگر دیناری بی‌حساب خرج شده باشد فضیحت خواهند کرد وبحساب[4] سال جدید خواهند آورد. محال[5] دیناری ازآن تنخواه بی مصرف و بیجهت خرج‌شودتمام‌وکمال‌آن محاسبه‌رد[6] وزیرخزانه باید حالی‌وکلاء عامه نماید و تفصیل‌آن چاپ شده هرکس[7] که دیناری ازآن تنخواه‌را که[8] داده‌اند بدانند که بچه مصرف رسانیده اند واگرکسی ده تومان‌از آن تنخواه‌را داده باشدحق آنرا دارد که درمجمع عام برخواسته [کذا] گریبان وزرارا بگیرد که تنخواه مرا بچه مصرف خرج کرده اید[9] و لازم

نظارت‌دقیق درخرج

۱- اصل و مجلس: زیاده‌براین نیز.

۲- اصل و مجلس: خرج‌شده است.

۳- اصل و مجلس: هرگاه.

٤- اصل و مجلس: درحساب.

٥- اصل‌و مجلس: و محال‌است که دیناری بی‌حساب وبی جاوبی‌جهت

٦-اصل‌ومجلس: محاسبهٔ‌آنرا. ۷- اصل ومجلس: که هرکس که.

۸- اصل و مجلس: که ندارد.

۹- نسخهٔ مجلس: رسانیده‌اند.

است که وزراء خرج اورا بنمایند و بعضی مخارجات است که ابراز آن مصلحت دولت نیست ونمی‌توانند گفت که فلان تنخواه بچه مصرف رسیده است بجهة آن مخارج تنخواهی معین کرده‌اند که علیحده میدهند درآن باب وزراء امینند[1] مخارج آنراعامه نمیخواهند بهرطریق که وزراء صلاح دانند رفتارخواهند کرد .

عده و کلاء

ووکلاء خلق که عبارت ازششصدوپنجاه‌نفر[2] باشند هریک ازآنهارا خلقی کثیرجمع گشته وبازبطریق مشورت‌واجماع وکیل کرده‌اند. ایشان مردمان معتبر متمولی‌هستند که منفعت ظاهری دروکالت بجهت‌ایشان نیست همان[3] قبول عامه قناعت کرده در خیرخواهی خلق‌مساعی جمیله بظهور میرسانند .

عدهٔ وزراء

و وزراء عدد معینی ندارند آنچه لازمهٔ بعضی[4] خدمات ومهمات‌و خدمات دولت است[5] بدین تفصیل خواهدبود :

اول وزیر اعظم‌است که در امورات داخله وخارجه دخل‌وتصرف کرده نایب مناب پادشاه است و بحسب مرتبه رتبهٔ او بالاتر از همهٔ وزراء است .

۱- نسخهٔ مجلس : امین هستند .

۲- اصل ومجلس : سیصدوپنجاه . دراصل سیصدراششصد کرده اندبقلمی دیگر

۳- اصل و مجلس : و بهمان .

۴- اصل و مجلس : بعض .

۵- اصل : مهمات دولت است. مجلس : مهمات دولتی‌است

دویم وزیر امورات داخله یعنی مملکتی که درتصرف دولت است. هرامری که وقوع یابد باطلاع او باید[1] باشد بلکه او اقدام در آن امر خواهد نمود.

سیم وزیر دول خارجه یعنی هر امری که خارج از دولت است مثل تعیین ایلچیان و بالیوزان هرمملکت وسرو کارهرایلچی که از دول خارجه در انگلند باشند و ارسال مکاتیب و ایصال نوشته جاتی[2] که از اطراف ممالك آید و جواب آن نوشته‌شود تمام و کمال به کفایت او محول است و مشارالیه در مهمات مذکور مبسوط الید و مختاراست.

چهارم وزیر ینگی[3] دنیاست که مصالح آن ممالك عظیم‌را تمام کفالت میکند[4].

پنجم وزیر مراکب سرکاری‌است که اورا امیر بحرخوانند. تمام مراکب سرکاری و عزل ونصب کپیتان و ارسال آن سفاین به اطراف ممالك عالم[5] اختیار[6] او است.

ششم وزیر خزانه است که تنخواه مملکت کلا تسلیم باوشده مخارج دولت نیز حواله بوی می گردد و محاسبهٔ آن تنخواه‌را در آخر سال جزء

۱- نسخهٔ مجلس: کلمهٔ بایدرا ندارد.
۲- اصل: نوشته‌جات. مجلس: نوشتجاب، که غلطاست.
۳- در ترجمهٔ انگلیسی: وزیر مستملکات آمده. ف.
٤- نسخهٔ اصل و مجلس: کفایت.
٥- مجلس: این کلمه‌را ندارد.
٦- اصل و مجلس: به اختیار.

بجزء بایددر پارلمند اعاده کند [1] وبجهت آگاهی خلق بگوید.

هفتم وزیر مصالح هندوستان است جزء و کلی [2] با مجمع کنپانی میباشد و دولت در آنخصوصه [3] دخل و تصرفی نیست ولیکن چون تعیین کورنل [4] در آن مملکت لازم است که باذن دولت باشد وجزء مشورت در هر کارشان دولت را مدخلیت است از این جهت وزیری از دولت بجهة آن امور معین است که بدون مشورت وزیر مذکور در مجمع کمپانی امری نخواهد گذشت.

هشتم وزیر نظام پیاده است که تمام سرباز [5] سرکاری واختیار عزل و نصب جنرال و کرنل با صاحب منصبشان [6] کلا به کفایت اواست واو را امیر نظام گویند.

نهم وزیری است که نظام سواره در تصرف واختیار اواست ضبط وربط آن سهم را متوجه می‌شود.

دهم وزیر توپخانه است که توپخانهٔ سرکاری و توپ چیان را مختار است.

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : رد کند.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: کل آن

۳- اصل مجلس: رابخصوصه.

٤- اصل ومجلس : کورنل ❀تعیین نموده.

٥-اصل ومجلس : نظام و سرباز.

٦- اصل و مجلس: کرنال با صاحبمنصبانشان.

❀ Governor . ف.

یازدهم وزیر امورات‌ومشاغل گاری‌های مملکت‌است[1] که تمام گاری‌سرکاری‌وگاری‌اهل‌مملکت‌راباید‌حساب‌نموده ومالیات‌اورا بحساب گرفرفته گاریهای سرکاری‌رابخدمات دولت‌به‌اطراف بلاد فرستاده‌متوجه آن خدمات گردد.

دوازدهم وزیری‌است که کرسی نشین مجمع عام است و شغل او این است که در پارلمند[2] مصدق ومخبر اقوال باشد اگر[3] اختلافی در میانهٔ اهل کانثیل بهم‌رسد او ممیز باشد و اهالی کانثیل‌را قسمت کرده جرح و تعدیل نماید. آن منصب بسیار جلیل‌القدراست ودر پارلمند آن وزیر که کرسی‌نشین است[4] بالاتر از وزیر اعظم‌نشسته سخن او زیاده از هرکس اعتبار دارد.

باری و زرائی که خدمات دولت بمقتضای مشاغل مذکوره لازم است که محول بایشان‌شود منحصردراین‌دوازده نفر میباشند[5] که هریک قائم مقام ونایب منابی باچندین هزار عمله ومباشر دارند[6] که‌درشبانه - روزی دقیقه[ای] فراغت بجهت آنها محال‌است وعلی‌الاتصال‌درخدمات دولت مشغول‌میباشند.

۱- Post Master .ف.

۲- اصل و مجلس: پارلمنت (درهمه‌جا).

۳- اصل و مجلس: هرگاه.

٤- اصل و مجلس: وزیر ورئیس وکرسی‌نشین است‌و.

٥- اصل و مجلس: میباشد.

٦- اصل: عمله میباشد دارند. مجلس: عمله‌دارند.

سوای این دوازده نفر اشخاصی هستند که بمرتبهٔ وزارت نرسیده‌اند ولیکن مهمات خطیر از دولت محول بآنها میباشد که قریب مرتبهٔ وزراء است[۱] اگرچه[۲] هر امری از امور محول به‌وزیری‌میباشد ولیکن [۳] بدون مشورت با یکدیگر آب نمی توانند خورد هر کاری‌را بمشورت و صلاح یکدیگر می کنند.

و شغل وزارت و پیشکاری آن دولت محول بدوفرقه‌است یکی رافرقه[٤] و یگ[٥] وفرقه[ای] راطوری[٦] گویندواختلاف آن ودوطایفه بحسب اعتقاد در معمولات دولت و مهمات در مملکت است و هریک‌را اعتقاد آن‌است که باید به نوعی رفتار شود ودر هر اوان[۷] که عوام دولت متفق براعتقاد یکی از آن طایفه شوند یعنی اعتقاد عامه مقرون به اعتقاد یکی از آن دوفرقه باشد آن طایفه وزیر وپیشکار[۸] خواهندبود ولازم آنست که همهٔ وزراء یا ویگ باشند یاطوری بالمناصفه نخواهد شد. شاید که در عرض سال دو مرتبه این طایفه متصدی امر وزارتند [۹] و دو مرتبه آن

۱- اصل: که قریب بمرتبهٔ وزارت است. مجلس: که‌ندارد.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: هرچند.

۳- اصل و مجلس: معذلک.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس این کلمه‌راندارد.

٥- Whighs .ف. اصل دیگ وغلط است. مجلس : واوسکسورویاء مفتوح که آن‌هم غلط‌است.

٦- Tory .ف.

۷- اصل و مجلس : آن.

۸- اصل و مجلس : پیشکار مملکت.

۹- اصل و مجلس : امر وزارت گردند.

طایفه[1] ریاست کنند و در میان ایشان نقاضت[2] بحسب اعتقاد است. میشود[3] که پدر ویگ باشد و پسر طوری و شاید که برادری ویگ باشد و برادر دیگر طوری بهمین‌طور[4] و در عزل طایفه و نصب فرقه نه این‌است که معمولات سابقه‌را برهم زنند ورد کنند چنین نیست بلکه هر طایفه که منصوب گردند قرارداد وزراء معزوله را محترم و برقرار خواهند داشت چون رفتار هر کس در آن مملکت به مقتضای دولت خواهی‌است احدی‌را در آن باب سخنی نیست.

عقاید توری‌ها

اما اختلافات اعتقاد[5] آن دو فرقه چنین‌است که طوری‌ها ازقدیم الایام همیشه وزیر و پیشکار بوده‌اند و در ایام متمادی منصب وزارت از روی تدبیرپاره[ای] مداخل‌ها و منافع بجهت‌خود در معمولات‌ولایتی قرار داده که اکنون هریک‌صاحب آلاف‌و کروراند ودرشغل‌وزارت‌سخن ایشان این‌است که ما از اول در سیصدسال قبل ازاین مثل بهایم‌بودیم و مملکت‌ما از همهٔ ممالک‌ویران وخرابتربود از روی عقل‌وحکمتی[6] که بالفعل دردست‌داریم رفتار کرده و این قواعد ومرسومات‌را مرعی‌داشته‌ایم با اینکه‌مملکت‌ما باین معموری‌ودولت‌ما باین پایه‌وخوبی‌رسیده‌است

۱- اصل و مجلس : این‌دو کلمه‌را ندارد.
۲- اصل و مجلس : اختلاف.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس: و میتواند بود.
۴- اصل و مجلس : بهمین‌قسم.
۵- اصل ومجلس : اعتقادات.
۶- اصل ومجلس : وحکمت.

اکنون از قواعد و قانونی که‌این همه برکت و منفعت دیده‌ایم چرا از دست داده متروك سازیم لهذا باید بقانون قدیمه رفتار نمود. از اینکه منفعت خودرا در آن معمولات قدیم ملاحظه میکنند نمیخواهند که آن قواعد متروك گردد.

اما ویگهارا سخن این‌است که در هروقتی بمقتضای آنوقت نوعی از رفتار با ابنای روزگار مقرون بمصلحت دولت‌است به‌یك طریقه ویك رویه نمیتوان‌رفتار نمود. معمولات و مرسومات قدیم متضمن‌منفعت‌بعضی است[1] چون دولت دولت عام است[2] باید بطریقی رفتار کرد که فواید[3] رفتار عام‌باشد ومنافع قواعد مملکتی شامل‌عام گردد وتمام‌خلق‌مستفیض گردند نه اینکه‌پاره[ای] زیاده ازحد غنی شوند وبرخی[4] مسکین بمانند.

عقاید ویگها

چون‌این سخن‌مقرون بمصلحت عامه‌است اکنون عامهٔ خلق بطرف ویگها میباشند ازاین جهت منصب وزارت اکنون دراین فرقه‌است‌وفرقهٔ طوری‌ها بجهت نقاضت‌با ایشان در پارلمند بر سرهر جزئی مشورتی‌دقتها و خورده[کذا] بینی‌ها میگیرند و جواب‌ها میشنوند. باری قیل وقال میانهٔ‌ایشان بسیاراست.

واز جملهٔ قواعدی که در آن‌دولت منافع‌آن بیشماراست وهر کس

۱- نسخهٔ اصل‌و مجلس: بعض‌است.

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس: و بالفعل چون دولت عام‌است.

۳- نسخهٔ اصل‌ومجلس: فایدهٔ.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: پاره‌ای

را علم کلی حاصل میگردد ورق اخبار است که جمعی از منشیان و سورخان که در علم انشاء وربط تواریخ آگاه باشند و کمال اعتقادواعتماد بقول آن اشخاص بوده باشد ایشان‌را کارخانهٔ بسیار عظیمی است اسباب بی‌شماری بجهت چاپ[1] درآنجا فراهم‌آورده‌اندوچندین هزار عمله در آن کارخانه مشغول کارمیباشندودرهرشبانه روز[2] عمله‌واخبارچی‌ایشان‌درنزد کلانتر شهر وداروغهٔ ولایت بوده وباتفاق پاکار در محلات میگردد .

روزنامه‌نگاری درانگلستان

هر امری ازامور که درشهر واقع شود ازعیش وعزا جنگ و نزاع توالد[3] و وفات بیع‌وشرا ضیافت ودوستی ستیزه و دشمنی آنچه باشداخبار معلوم کرده[4] در آن مجمع اخبار میدهد وهم چنین در خدمت پادشاه و ملکه در نزد وزراء و امراء جمعی معین اند که رفتار و حرکات و گفتار ایشان‌را جزء بجزء اخبار داده در آن مجمع میرسانند و نیز درنزد تجار و صاحب خبرانی که از کل عالم‌خبردارندونزدوزیر دول خارجه که هرروز چند پاکت از ایلچیان وبالیوزان‌اطراف ممالک نزد او[6] می‌آیند آدم‌معین کرده‌اند که هر خبری که از اقصی بلاد عالم‌باشد ودرهرقریه‌ای ازقراء

۱- نسخه مجلس : این‌دو کلمه‌را ندارد .

۲- اصل و مجلس : شبانه روزی .

۳- نسخهٔ اصل‌و مجلس : تولد .

۴- نسخهٔ اصل‌مجلس: نموده.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس : معین‌نموده‌اند .

۶- نسخهٔ مجلس : درنزد .

عالم که امری واقع شود[1] آن خبر[2] را در هرجا[3] شنیده در آن مجمع رسانند[4] و یک نفر از منشیان آن طایفه مأمور است که شب و روز در پارلمند وخانهٔ مشورت‌عام هرذی‌نفسی که متکلم‌شود در هرباب‌معاینه عبارت‌اورانوشته‌متصل بهم در مجمع اخبار میفرستد[5] ودفعی[6] چاپ‌میشود یحتمل که سخن‌شخص در بیت[7] پارلمند تمام نشده است که نصفهٔ آن مطالب چاپ شده[8] دردست مردم افتاده‌است.

باری بهمین‌طریق که‌مذکور گردید[9] اخباری که باشد[10] همگی[11] جمع کرده‌خلاصهٔ هر خبر که ذکر آن فایده[12] بجهة اهل مملکت‌داشته باشد از آنهمه اخبار[13] انتخاب کرده آن معلومات واخباررا فصل به‌فصل

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : واقع شود که قابل ذکرباشد.

۲- مجلس : آنچه‌را.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس : از هرجا.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: میرسانند.

۵- اصل ومجلس : میفرستند .

٦- نسخهٔ اصل و مجلس: و فوراً .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد.

۸- نسخهٔ مجلس : شده است.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس : شد

۱۰- نسخهٔ‌اصل و مجلس: هراخباری که قابل اعتنا باشد.

۱۱- نسخهٔ اصل ومجلس : همگی را . ۱۲ -وآنهاراکه‌ذکرآنها بحسب‌اهل مملکت‌فایده. ۱۳-نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه‌راندارد.

در ورقی بسیاربزرگ پشت و روی[1] چاپ‌می کنند. روزی‌چندین هزار هزار[2] ورق در آن کارخانه چاپ‌میشود وهرشبانه‌روزی آن‌ورق یعنی‌اخبارش[3] غیر اخبار روز گذشته‌است. بعداز چاپ شدن‌آن اوراق‌را بچندین دکان که در اطراف شهرلندن مخصوص اخبار فروشی ساخته‌اند متفرق کرده هرذی‌نفسی[4] درهر روز آن اخبارات‌را خریده و میخواند و همهٔ‌اهل آن مملکت اطلاع ازجزءو کلی[5] امورات دنیادارندومیدانند که هرجاچه‌اتفاق افتاده است وبنای دولتشان برچه خبراست ونیت اهل کانثیل وزراء در بارهٔ خلق برچه گونه‌است. ودرروزی‌چندین هزارتومان‌از[6] منفعت‌آن کاغذ اخبار بخزانهٔ دولت میرسدوآن کاغذهارا اهالی هر مملکت خریده بجهة اطلاع باطراف ونواحی ممالک‌میفرستند آن‌اوراق‌رابلغت‌انگریزی‌نیوث[7] پیپر میگویند چه نیوث بزبان‌آنها جوان و چیز تازه‌را گویند وپیپربمعنی کاغذاست ازاینکه هرروزه[8] اخبار آن ورق تازه و جدیداست اسم برطبق مسمی است.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: پشت وروی کاغذرا.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد.
۳- نسخهٔ اصل و مجلس: اخباراتش.
٤- نسخهٔ اصل و مجلس: هر کسی.
٥- نسخهٔ اصل و مجلس: کل.
٦- اصل و مجلس: از ندارد.
۷- روزنامه News paper ف. دراصل بوث. و در مجلس: پوث و هردو غلط است.
۸- نسخهٔ اصل ومجلس: چون هرروزه‌اخبارات.

و ازجمله کاری[1] که منفعت آن بخلق میرسد و دولت را کرورها مداخل حاصل میگردد بلغت ایشان پاسه پرت[2] است. تفصیل این اجمال آنکه[3] بجهت سهولت کارها و رواج امور خلایق بجهت ارسال و ایصال مکاتیب در تمام بازارها و کوچه های لندن پاره] ای] سوراخها و نقل دانهای منقش ساخته اند. هر کس که بخواهد بخصوص مطلبی در شهر لندن یا خارج به اقصی بلاد عالم بدوستی باشد یکی کاغذی بنویسد[4] مکتوب خود را خواهد نوشت و برسر کاغذ بطوری که مذکور گردید[5] اسم آنشخص وولایت او که مسکن دارد [و] محله و خانه اش را نوشته آن کاغذ را سربمهر برده در آن سوراخ انداخته در هرمحله یک نفر معین است که صبح و عصر توبره برداشته مکاتیب آن محله را که در آنسوراخ جمع گشته است درتوبره ریخته میبرد در عمارتی بسیار وسیع انبار میکند و یکی از

پست انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: کارهایی.

۲- در ترجمهٔ انگلیسی post قید شده و این صحیح است. ف. درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی هم بخط محرر کتاب نوشته شده: مرحوم رضاقلی میرزا اینجارا اشتباه کرده و نام این مطلب پوسته است و پاسه پرت چیز دیگری است.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: اینکه.

۴- نسخهٔ اصل: بخصوص در شهرلندن یا خارج به اقصی بلاد عالم خواهد مکاتبات دوستی باشد یا تجارتی کاغذی بنویسد. مجلس: و کوچه‌های لندن یا خارج باقصی بلاد عالم خواه مکاتبات دوستی باشد یا تجارتی کاغذی بنویسد.

۵- نسخه اصل و مجلس: شد.

از لاردهای معتبر متصدی این امراست چندین گاری وچندین هزارعمله بجهت آن کار معین و آماده دارد. بقدر پانصد نفر عمله نشسته‌اند به اطراف آن خرمن مکاتیب و ترتیب آن نوشتجات را متصل خوانده مال هرمملکتی راعلیحده میگذارند. بعد از آن جمعی نشسته‌اند مکاتیب توابع وولایات هر مملکتی را سوامیکنند. جمعی دیگرمحلات[1] آن‌ولایت را علیحده میگذارند تا بهمین ترتیب تمام آن مکاتیب را بسته و پیچیده درجوالها ریخته دفعی[2] حمل به گاریهای بسیار خوب کرده روانه‌میکند و بهترین گاری ها در مملکت انگلند مخصوص این کار میباشد و آن گاری‌ها هریک بطرفی رفته بهر آبادی و معموره که میرسد از دور شیپوری زده در آن ولایت دیگری که متصدی این کار است آواز شیپوررا که بشنود بیرون‌آمده توبرهٔ نوشتجات‌را میگیرد و در آن‌ولایت به صاحبانش میرساند و پولی که بجهت اخراجات آن مکاتیب معین است با جواب مکتوب‌را گرفته هنگام مراجعت‌آن گاری یا گاری دیگر باز صدای شیپوررا شنیده برسرراه آمده جواب مکاتیب‌را باتنخواه‌تسلیم خواهد کرد وبهمین‌طریق روزی پانصد گاری‌صبح وعصرازلندن نوشتجات به اطراف ممالک عالم ازهرکس میبرند و بقدر ده‌هزار عمله متصدی آن شغل می‌باشند و مکاتیب هرکس را بدین سهولت و زودی به

۱- نسخهٔ مجلس: در محلات.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: فوراً.

صاحبانش رسانیده و جواب میرسانند[۱] اگر کسی نوشته بنویسد واجرت اورا بدهد روی همان کاغذ مینویسند که کرایهٔ این کاغذ رسیده‌دیگر مطالبهٔ کرایهٔ‌اورا که میرسانند نمیکنند[۲] و اگر آن شخص ندهد از آن کسی که کاغذ باسم آن نوشته شده است[۳] میگیرند و چیز جزئی ازهر کاغذی میگیرند هرقدر کاغذ بزرگتر باشد و ملفوفه داشته باشد بیشتر میگیرند ولی‌بسیار[٤] جزوی‌است و ازهمان‌جزوی‌سالی‌ده کرور منافع حاصل میشود که‌چهار کرورآن[٥] مخارج متصدیان‌آن شغل‌شده شش کروردیگر داخل بخزانه میشود و منافع‌آن بجهت خلق مملکت بسیاراست.

دیگر از افکار صایبه و محاسن تدابیر ایشان در باب روشنائی آن مملکت است به حیثیتی که شبهای تاریک در آن مملکت از شعاع چراغان وقنادیل درخشان‌بهیچ‌وجه با روز فرقی ندارد و در ترددوطرق و شوارع و آمد وشد عربان از بلدان و مزارع مطلقا لیالی راباایام تفاوتی‌نیست زیرا که در آن‌مملکت از طرق و شوارع ،بوستان ومزارع ، صحراو جبال، گوچه‌و بازار ، دکاکین و گلزار جمعاً در شب چراغان است و روغن[٦] آن چراغان را بنوعی حاصل نموده اند که مثل آب

روشنائی‌شهرها و آبادیها

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس : جواب گرفته ومیرسانند.
۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس : میرساند نمیکند .
۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس : باسم او است.
٤ـ اصل و مجلس : ولی معذالک
٥ـ در ترجمه انگلیسی شش کرورتصریح شده .ف.
٦ـ درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط‌محرر کتاب نوشته‌شده‌است«تحقیق مسئله‌را مرحوم روزنامه نگار درست ننموده‌است چراکه‌این مادهٔ مشتعله خود بخار است وروغن نیست».

جاری[1] به عمارات وخانها برده‌اند ودر طرق‌وشوارع ، بوستان ومزارع نیز بهمین دستور روغن چون آب جاری و روان است .

ودر هرمعموره که بخواهندآن روغن راحاصل کرده بعمارات‌ومعابر برده باشند ، طریقه‌اش این است که چند میل خارج از شهرمکانی مرتفع را چندین دیگ آهن که هریک به مثابۀ خانه [ای] ازآهن باشد برپای نموده‌اند[2] و پایهای آهنین برآن قرار داده‌اند و مستحکم کرده اند . روزی چندین هزار خروار زغال معدنی آورده در آن دیگ‌ها میریزند و دزیر دیگ‌ها بشدت تمام از همان زغال آتش افروخته تا بحدی که از آن زغال‌مثل روغن چراغ ونفط سیاه روغن[3] بعمل می آید . از هریک دیگ لوله کار گذاشته اند که تمام‌آن روغن ها ازلوله های متعددی‌می‌آید دربر که [ای] ازآهن که بمثابۀ حوض عمیقی‌است[4] و در آنجا جمع گشته و برسرآن حوض برجی از آهن‌مثل تنوره ساخته‌اند که‌اگر بخار زیادی که باعث شکستن لوله ها باشد در روغن باشد از آنجا بیرون رفته آسیبی‌به ممرومعبرنرساند و ازآن حوض عمیق لولۀ بسیار بزرگ که ۳ ذرع دورۀآن لوله‌میشود کشیده‌است تاقریب بشهرویابهرجا که بخواهند روغن اورا به چراغها برده باشند و متصل درآن لوله روغن بمثابه‌آب جاری‌است . لوله گاز

قریب بشهر لوله [ای] چند که از آن لوله ها هریک لولۀ بسیار

۱- نسخه‌اصل ومجلس : بلکه مانندبخار در همه‌جا ساری‌است‌و.

۲- نسخۀ اصل ومجلس: نموده.

۳- اصل و مجلس: روغنی.

۴-اصل ومجلس: حوضی عمیق‌است.

مفروز و مأخوذ میشود متصل است بآن لولهٔ بزرگ تاوارد شهر و عمارات که شود[1] هر محله لولهٔ علیحده متصل بآن میشود[2] و از لوله محلات بجهة خانها هریک مجرائی بخصوصه[3] ملحق میگردد و درهرخانه نیز بهمین طریق شاید که درخانه پنجاه موضع یا درصد موضع روشنائی روشن شود هرمکان مجرائی علیحده دارد ولیکن همه مجرا متصل است بهمان لوله که درخانه است و مجموع این لوله ها دهن شیری بخصوصه دارد که هریک از آن دهن شیر[4] را که حرکت دهی آن چراغ خاموش میشود و دهن شیر بزرگ را که متحرك سازی جمیع چراغهای آن خانه خاموش میشود و آن روغن بمشابهٔ دودلطیف است[5] در هر چراغی که آن بخار را برده اند در وسط آن چراغها سوراخی چون سوراغ سوزن کرده اند آن بخار که روغن باشد متصل بهم از لطافتی که دارد از آن سوراخ متصاعد است هر گاه که بخواهند روشن کنند اند کی شعله با روشنائی بدان بخار

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : تاوارد بشهر و عمارت شود.

۲- اصل: علیحده دارد که متصل بآن میشود . مجلس : علیحده دارد که متصل است به آن.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: مخصوص.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : دهن شیرها.

٥ - در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط کاتب اضافه شده « در اینجا روزنامه نگار اشعاری به بخار نمودن مادهٔ مشتعله نموده است که بخار است و روغن نیست» .

رسانیده[1] و مشتعل میگردد[2] و نورش زیاده از هر روغنی میباشد ومادام آنکه[3] دهن شیرش رانه پیچانی خواهدسوخت. چون خواهند که خاموش گردد حرکتی به دهن شیر[4] داده بدل مایتحلّل به روغن نمی رسد و خاموش میشود جمیع چراغهای آن مملکت را غروب آفتاب بهمین قسم روشن کرده طلوع صبح به آن طریق منطفی میسازند و آن روغن معاینه مثل آب جاری است.

اشتراك گاز

فی المثل اگر کسی بخواهد که در خانهٔ خود درسه چهارموضع علاوه بر روشنائی که دارد مجدد روشنائی آورده باشد ابتدادر نزد مباشرین و عاملین آن عمل رفته پولی که باید میدهد و لوله درست کرده بلولهٔ بزرگ محله نصب میکند وازآنجا روشنائی و آن روغن را درخانهٔ خودآورده در هرجا وهر موضعی که بخواهد نصب مینماید روغن را مثل آب از سوراخ چراغ مثل مجرای فواره جاری خواهد کرد. اغلب روشنائی آن مملکت بهمین طریق است مگر بعضی از بزرگان که درخانهٔ نشیمن خود شمع کافوری سوزند و الاتمام خانه ها وتماشا خانه ها وتماشا گاه ها و دکاکین وشوارع، بازار و کلیسا از همین روغن بدین طریق گذران می نمایند.

۱ـ نسخهٔ مجلس: رسیده.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: فی الفور مشتعل می گردد.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: اینکه.

۴ـ اصل ومجلس: بدان شیر.

الحق نعمتی‌است و بهترین افکار این‌است[1] و اغلب طلاب علوم و کسبه که درشب مشغول مکتسبی[2] یا حرفتی میباشند در موضع مطالعه و غیره چراغی برپا کرده‌اند هنگامی که بخواهند روشنائی باشد دهن‌شیر چراغ را پیچانیده آن بخار در[3] چراغدان زبانه‌میکشد اندك روشنائی که باو رسانند تاهروقت که بخواهند در کمال خوبی‌خواهد سوخت بهیچوجه زحمت روغن ریختن و سرشمع را گرفتن ندارد همین که‌احتیاج نباشددهن شیررا بخلاف پیچانیده‌چراغ خاموش خواهد شد ودرسالی چندین کرور از مداخل این‌عمل واصل بخزانهٔ دولت میگردد. ازآنجااست که گفته‌اند که مداخل معدن زغال در مملکت انگلند زیاده از معدن طلا است و اغلب مداخل ومنافع ایشان از سهولت کارها حاصل میگردد.

و از آن جمله جمعی از تجار آن مملکت بجهة بردن امتعه باطراف و نواحی آن‌ولایت و معامله در حوالی وحواشی‌آن‌نواحی ازشط تمس[5] پاره[ای] از جداول وسیع وانهار عظیم بریده اند که آن‌آب باطراف بلاد جاری و روان گشته‌است ازلندن که[7] متاع خودرا خواهند حمل ونقل به

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : عجب نعمتی‌است وبهترین افکاری‌است .
۲- نسخهٔ اصل و مجلس : بکسبی.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس : از .
٤- نسخهٔ‌اصل و مجلس: وهروقت که رفع احتیاج شد.
٥- نسخهٔ اصل و مجلس : تیمس .
٦- مقصود کانال است.ف .
۷- نسخهٔ اصل و مجلس : هرگاه خواهند.

آن‌طرفها کرده باشند پاره‌تخته ها به ترکیب کشتی‌ساخته[1] بقدرده‌هزار من بارزیاده یا کمتر[2] در روی آن تخته ها ریخته اسبی برآن کشتی‌میبندند آن‌اسب‌را همه‌جا ازکناره رانده‌و آن کشتی‌را درروی آب کشیده وبهرجا که خواهند میبرند . خلاصه اینکه از یک اسب ده هزار من بارکشی میکنندمیتوان[3]قیاس کرد که مداخل ایشان چه‌خواهدبود .

حمل ونقل آبی وحیوانی

اغلب امورایشان ازروی‌حساب‌است ونزدایشان بیکاری وبیهوده گردی از هرچیزی بدتراست[4] وساعات‌روزوشب‌را هرکس بجهةمشاغل و مکاسب خود تقسیم کرده ممکن نیست که دقیقه[ای] اختلاف‌درآن بهمرسد و رعایت وقت بسیاردر نزد ایشان معتبر است وهرکسی‌بکسی وعده دهد از قبیل ملاقات ضیافت یاسیروسیاحت آنچه تصور گردد ازبیم و امید یا غیر آن همین‌قدرکه وعده‌را صادق داند[5] لامحاله مقرون به ساعت و موقت[6] به وقتی‌خواهد بود و ازاین‌جهت در پیش طاق‌عمارت اکابر و برگلدسته های کنایس از چهارسمت ساعت های بزرگی قرار داد نموده‌اند[7] که‌در سرساعت بشمارهٔ هرساعتی که گذاشته‌است چنان

حساب‌ووقت شناسی انگلیسی‌ها

۱- نسخهٔ اصل ومجلس : ساخته‌اند.

۲-نسخهٔ اصل ومجلس : بل زیاده یا کمتر بر.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس: سایر کارهای‌دیگررانیزمیتوان .

٤- اصل : بهتراست .

٥- اصل و مجلس : دانند.

٦- اصل و مجلس : موقوف.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : قرار داده‌اند.

زنگ وناقوس میزند که آواز آن مسافتی[1] بعید میرود یحتمل که‌ازاین قبیل ساعت که نصب بر دیوار عمارت کرده‌انددر شهرلندن پانصد هزار ساعت بیشتر باشد و در پاره[ای] منارها و گنبد کنیسه ها بجهت‌شب پاره[ای] ساعت‌ها ساخته‌اند که درپشت‌آن‌ساعت چراغ روشن‌میکنند که عقرب[2] های آن ساعت ها از یک میل راه مشخص است و میتوان تشخیص داد که از شب چقدر گذشته است معاینه[3] مثل قرص ماهی که برآن عقرب[4] ساعت ودقیقه قرارمیدهند.

رواج‌ساعت

بخلاف اهالی مشرق که از غروب وطلوع حساب میکنند ظاهر این‌است که قاعدهٔ فرنگان بهتر باشد بعلت‌اینکه در هرفصلی ازفصول شب و روز در تزاید و تناقص است ولی نصف النهار ونصف اللیل را تغییری نیست. باری چون ایشان مخترع آن صنعت می باشند اقتباس ازایشان‌اولی‌است[5].

و پاره[ای][6] از قواعدو مرسومات‌جزئی درمیان ایشان‌مستعمل و

---

۱ نسخهٔ اصل ومجلس : یا بمسافتی.

۲- نسخه اصل : عقربه .

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: و بمعاینه قرص.

٤- اصل و مجلس: عقربه های.

٥ - درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط کاتب اضافه شده« مخترع این قاعده فرنگان نیستند بلکه شب وروزنجومی سابق براین نیزبهمین قسم بوده‌وبالفعل نیز میانهٔ اهل نجوم و درکتب هیئت نیزمذکوراست.

٦- اصل ومجلس: وپارهٔ دیگر

مصطلح است که ذکر پاره[ای] از آنها خالی از ملایمت ومنفعتی نیست چنانکه کسی از آن[1] قواعدرا رعایت کند درآسایش خواهد بود. از آن جمله خانه هائی که در آن مملکت بجهت مهمانخانهٔ واردین معین شده است. آن عمارت را هوتل خوانند از قبیل کاروانسرای درعجم است[2] ولی هر عمارتی[3] زیاده از دویست هزار تومان اخراجات بنیانش شده[4] وزیاده از دو کرور اوضاع و اسباب درآن هوتل میباشد و تمام ظروف واوانی در آنجا از طلای ناب و نقره میباشد[5] آنچه تصور شود درآنجا مهیّا وآماده است. اینکه[6] قانون آن مملکت نیست که احدی در خانهٔ کسی منزل کند حتی رفیقی یا برادری که باشد لازم است که درهوتل نزول نموده هرقدر که درآن مملکت باشد منزل او درآنجا خواهدبود. از این جهت چنان عمارات و مهمانخانه ها مرتب و مقرر داشته‌اند که از سلاطین و شاهزادگان وامراء وبزرگان که ازاطراف آیند[7] درآن مکان نزول نمایند.

مهمانخانه‌های انگلستان

در هر هوتلی زیاده از دویست هزارتومان اسباب میباشد وقریب یکصدبلکه زیاده خدمتکار مردانه وزنانه دارد که دقیقه[ای] ازخدمتگذاری

۱- اصل ومجلس: پاره‌ای ازآن.

۲- نسخهٔ اصل مجلس: نظیر کاروانسراست درعجم.

۳- اصل و مجلس: هرعمارتی ازآن.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: اخراجات بنائی آنجا شده‌است.

٥- نسخهٔ اصل: نقرهٔ خام میباشد. مجلس نقرهٔ خام است.

٦- اصل ومجلس: چون.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌آیند.

شب و روز غافل نیستند و چنان ازصمیم قلب و مشتاقانه خدمت‌میکنند که برادر و مادر شخص بآن قسم مهربان نخواهد بود و بهترازاینها فرمانبرداری و غمخواری نتوان تصور کرد[1].

وسائل‌زندگی درمهمانخانه‌ها

آن‌عمارت هریک[1] مشتمل است بر یکصد اوطاق، زیاده و کمتر نیز می‌شود[2] و در هر اوطاقی یک دست اسباب ضروریه که لازمهٔ زندگانی است از نشستن وخفتن وشستن ونوشتن و خواندن‌آنچه ضرورت باشدآماده و مهیا گذاشته‌اند. بخاری بجهة آتش و اسباب چراغ و روشنائی‌ظروف و بلورآلاتی[3] که بهتراز آن متصور نباشد در هرخانه در کمال آراستگی نهاده خدّامی‌چند زنانه و مردانه مقرراست که دقیقه[ای] از دقایق روز و شب غافل از خدمت نیست[4] بر دورآنخانه بجهت خدامین آنخانه بیوتاتی چند ساخته‌اند که همیشه خالی از خدمتگذاران نیست.

و در وسط آن بیوتات صفه[ای] مدوربنانهاده‌اندودراطراف‌آن‌صفه زنگ و جرس بسیاری بعددخانه های آن عمارت به دیوار آویخته‌اند و در زیرهر جرسی نوشته‌اند که این جرس متعلق‌به‌کدام اوطاق میباشدو بر سر هر جرسی بندی از سیم بسته و سربندها را در اوطاق ها آورده بطریق‌خوشی[5] ساخته بدوطرف آینه های بزرگی که در عمارت نصب

زنگ‌اخبار

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : و آن عمارات.

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: زیاده یا کمتر.

۳- نسخهٔ‌اصل و مجلس : از اقسامی که.

٤- نسخهٔ‌اصل ومجلس : نیستند.

٥- اصل و مجلس : بطریقی خوش.

کرده‌اند[1] آویخته ودرآن خانه‌ها هر کس را که مطلبی باشد وخدمتگار بخواهد آن شدّه آویز را کشیده جرس درآنجا[2] بحرکت می‌آید خدمتگاران دویده ملاحظه میکنند که کدام جرس متحرك است زیرجرس را میخوانند میدانند که متعلق به کدام اوطاق است فی‌الفور حاضر گشته اقدام درخدمت خواهند نمودوما بجهت تجربه بی‌هنگام هروقت ازروزونصف شب که جرس را متحرك میکردیم[3] فی‌الفورخدام یاخدمه حاضرمیگشتند وهرچه میخواستیم حاضر وموجود بود[4].

و خدامان صبح بسیارزود برخاسته تمام خانه‌هارا جاروب کرده و شست و شوی نموده ذره [ای] زباله بمکانی باقی نخواهند گذاشت[5] هم‌چنای‌فضای خانه‌هارا لطیف‌وپاکیزه‌میکنند که درهر کجا که شخص راه‌رود وتردد کندبمثابه‌آینه‌عکس آدمی نموداراست. هر روزه زباله‌هارا با جاروبی که مژهٔ چشم‌را از زمین برمیدارد جاروب کرده تا درب‌خانه آورده در زنبیلی منقش انبوه میسازند در همان لحظه زباله‌کش محله با عرابه آمده آن زباله‌را برمیدارد و در تعاقب آن عرابه که چون سقا آب پاشی کرده بطریقی طراوت و صفا میدهند که از آن بهتر متصور نخواهدشد.

پاکیزگی مهمانخانه‌ها ومسافرین

۱ـ اصل و مجلس: نصب است.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: درآن‌خانه‌ها.

۳ـ اصل و مجلس: متحرك می‌ساختیم.

٤ـ اصل و مجلس: میکردند.

٥ـ نسخهٔ اصل و مجلس: نمی‌گذاشتند.

و درآن عمارت بعضی[1] خدام میباشند که هر روزه رخوت والبسهٔ مترددین را برده چنان پاك و نظیف کرده میآورند که گوئی تازه ازدکان خیاطآورده‌اند. پاکیزگی و نظافت ایشان هرقدرکه تصور شود زیاده‌بر آن‌است. در گازری چنان مهارتی دارند وجامه‌را پاك میکنند که گوئی مستعمل نشده است. روزی دو دفعه باوجودآنهمه پاکیزگی باز لباس خودرا تبدیل‌می‌کنند[2] که جامهٔ ایشان هرگز چین نمی‌افتد[3] و بسیار عیب است در نزد ایشان اگر کسی لباس چرك پوشیده‌باشد.

و تمام‌خلق‌آن مملکت از اعلی وادنی ملبس‌به یك‌لباس‌میباشند بهیچوجه تغییروتبدیل در لباس‌ایشان نیست مگر وزراء وارباب‌مناصب در هنگامی که بسلام‌پادشاه میروندلباس‌سلام[4] میپوشند و درسایراوقات بطور[5] سایرناس لباس پوشیده بطریقهٔ‌عموم راه میروند. و در آن مملکت قاعده نیست که کسی خدام یانوکر در اتفاقش باشد مگر بر عرابان و گاری که سوار شوند گاری‌بانی که متوجه گاری‌است همراه خواهد بود حتی امراء و وزراء در کوچه و بازار تنهاراه میروند وبه دکاکین رفته بیع و شری مینمایند.شاهزادگان نیزبآن‌قرار میگردند وبسیارمیبود[6] که

همه‌بیك‌لباس

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس: بعضی‌از.

۲ـ نسخهٔ‌اصل ومجلس: مینمایند.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: برنمیدارد.

٤ـ اصل و مجلس: آنوقت لباس سلام.

٥ـ اصل و مجلس: مانند.

٦ـ اصل: بهمین‌قرار منفرد میگردند. وبسیار میشود. مجلس: بهمین طریق منفرد میگردندو بسیار میشود.

که پادشاه مثل سایر خلق لباس پوشیده بهرجا میرود و معاشرت با هر-کسی میکند همین قدر که لباس شاهی در بر نداشته باشد کسی اورا تعظیم نخواهد کرد بطریقهٔ متعارف بااو رفتار میکنند هرچند که بشناسند که او پادشاه است [1] تغییری در رفتار نسبت باو نمی‌دهند.

و سلاطین آن مملکت سوای از نسل سلاطین دیگر زن نمی گیرند و در قانون ایشان از مملکت متصرفهٔ خود [2] زن برایشان حرام است چون خودرا پدر رعایا می‌دانند بدین جهت حرام میدانند و همچنین بغیر از ابناء ملوك دختر باحدی نمی‌دهند و این قاعده در تمام ممالك اروپه و فرنگستان متداول و برقرار است.

آزادی

رسم حریت وآزادی در آن مملکت متداول است وزیاده از [3] مملکت انگلند وفرانسه این شیوهٔ مرضیه را رعایت میکنند.

و بیشتر از هردوجا در ینگی دنیا و مملکت امریکه این طریق مستحسن و برقرار است و باین سبب روز بروز مملکت امریکه آباد میشود و خلایق از اطراف واکناف بلاد از حب وطن وآسایش تن گذشته بدان روی آورده اکنون صنعتی و حرفتی در فرنگستان نیست که اهل آنجا بهتر وخوبتر نتوانند [4] اگرچه جمیع اهالی آنجا اغلب از مملکت ارپه رفته‌اند

۱- اصل ومجلس: هرچند بشناسند که او پادشاه است.

۲- اصل و مجلس: خودشان.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: در.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: که اصل آنجا که بهتروخوبترنباشد هرچند.

ولی اکنون چنان مسلط در امر خود هستند که هیچ دولتی را مدخلیتی نداده بقانون آزادی و حریّت بمشورت عموم معمول داشته دولت‌را عام میدانند. عنقریب ازمحاسن این تدبیر قوهٔ دولت ایشان ازهمهٔ دولتها بیشتر خواهدشد. پاره[ای] از ممالك ایشان می‌باشد که بتصرف دولت انگریز و فرانسه وروس[1] وقلیلی بدست سپانیه میباشد ولی عنقریب[2] استرداد تمام ممالك‌را خواهند نمود بلکه متعدی ازحدود خودخواهندشد.

پیش‌بینی در بارهٔ قدرت امریکا

باری درهرجا که عدل و انصاف بیشتراست معموری وآبادی زیاده خواهد بود. چنانچه درمحروسهٔ لندن قبل از اینکه بنای عدل و انصاف مقرر گردد و این قوانین درمیان آید خلق جزیرهٔ انگلند[3] مثل حیوانات و بهایم درهمان شهر که بالفعل چهار کرور خلایق بدان قسم عمارات ساخته‌اند و بعشرت میگذرانند ایشان در سایهٔ درختان بسر برده ازپوست حیوانات لباس کرده به گیاه صحرا مدار مینمودند اکنون برزگری از آن مملکت بقدر دوهزار تومان طارمی ودیوارهٔ آهنین باطراف خانهٔ خوددارد بدان نظافت و طراوت مردو زن ایشان لباس پوشیده ازلذتهای[4] جسمانی بهره‌مندمی گردند. پس معلوم شد که همهٔ آن نعمتها بواسطهٔ عدل وانصاف است و بعلت[5] رسم مهربانی درحق یکدیگر چنانچه از خاصه وخلاصهٔ

عدل و داددر انگلستان

۱ـ اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: بزودی .

۳ـاصل و مجلس: درمیان خلق آن جزیره آید اهالی انگلند.

٤ـ نسخهٔ اصل و مجلس : لذائذ .

٥ـ نسخهٔ اصل و مجلس : بواسطهٔ.

موجودات مقرراست آنجا که میفرمایند الملك یبقی بالکفر ولا یبقی بالظلم

باری از هر گونه[1] که تصور شود نعمت دنیا برایشان تمام است، از خوردن و پوشیدن و لذتهای نفسانی قصوری بجهة ایشان باقی نیست و عماراتشان مثل قصر بهشت اگر بهشت را رضوانی چنان باشد و مه رویانشان چون حور جنّت اگر حوران را چنین قصور باشد[2] .

لوله کشی آب

ودرآن مملکت آب روان درخانها و کوچه ها بطریقی که ظاهر جاری[3] باشد معتاد نیست ولی در هرخانه چندین مکان دهن شیر دارد که بمحض اشاره آب روان هرقدر که بخواهی[4] جاری خواهد شد و اغلب در اوطاقها دهن شیر کار گذاشته اند که بجهت آشامیدن وشستن بهیچوجه احتیاج به بیرون شدن نیست و به تدابیری چند آب را از پستی به عمارت بلند آورده اند که در نهایت سهولت در هرخانه و عمارت فوقانی آب مهیا است . ازاینکه[5] اغلب خانه ها از چوب است بسیار اتفاق می افتد که آن عمارات آتش می گیرد[6] بمحض احتراق خانه و عمارتی پای دیوار آن عمارت را کنده و سنگی برداشته وآلتی مانند آب دزدك برسرآن چرمی مجوف بسته و ممرآب گذارده آب را از پستی بقدرصد ذرع به بلندی متصل بهم پاشیده

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : هر گونه نعمتی.

۲- اصل و مجلس: قصوری.

۳- اصل و مجلس : و جاری.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس : بخواهند.

٥-نسخهٔ اصل و مجلس: وچون.

٦- نسخهٔ اصل: گیرد. مجلس: گرفته.

که تمام خانه‌را در مدت ده دقیقه پراز آب می‌نماید و آتش را خاموش کرده و هرجای عمارت شهر لندن‌را حفرنمایند چنین ممرآبی دارد .

و اغلب درخانها بجهت ضروریات اغتسال پمپ کارگذاشته‌اند

پمپ

و پمپ اسبابی‌است ازآهن که بمحض اشاره و اندك حرکتی‌متصل بهم آبرا از زیر زمین به بلندی می‌آورد[1] و مطبخ ایشان مجموع درزیرزمین وسردابه های زیرعمارت‌است .لوله های بسیاربلندبجهت بیرون رفتن دودقرار داده‌اند که ذره[ای] دود و بخار در فضای‌خانه ها ابداً یافت نمیشود درشهرلندن مطلقا احدی دودو بخار بچشم نمی بیند .

هم‌چنین درخانه ها و بیوتات مگس وپشه وسکونات موذیه‌وجود ندارد و طیور فضله نمی‌اندازد و کثافت نمی کند[2].

جمیع دکاکین آن‌ولایت از آینهٔ‌رخام به آئین تمام مزین است متاعی که باشد در پس‌آینه‌ها به‌انتظام تمام بربساطی پرنیان[3] چیده‌اند و قیمت هرچیزرا نوشته‌و برآن کالاآویخته‌اند هرکه‌را میل خریدی‌باشد

قیمت های‌ثابت

از بیرون دکان آنچه بخواهد ملاحظه کند و قیمتش‌را بدون زیاده و نقصان یافته‌است اگر بخواهد داخل دکان رفته متاع رابر میدارد وبها می‌دهد والاازآنجا بجای دیگر خواهد رفت .

۱- اصل و مجلس :آورده .

۲- درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم سعید نفیسی بخط کاتب اضافه شده‌است که :«این مطلب محل تأمل است زیرا که طیورشعوربه پاکیزگی و کثافت ندارند که ملاحظهٔ این مطلب را نمایند نهایت این‌است که بواسطهٔ پاکیزگی بنظرنمی‌آید خلاصه این مطلب اغراق‌است .

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: از پرنیان.

وجمیع صنایع عالم خاصّه صنعت فلزات و به تخصیص شغل حدید بهتر از هرمملکت از ایشان صادر میگردد.

راه‌خرید یا اجارهٔ خانه

و طریقهٔ خانه فروختن واجاره دادن خانه‌های ایشان بدین‌طریق است که‌اگر کسی خواهد خانه فروشد یا کرایه دهد قیمت‌خانه‌یا کرایهٔ آنرا بروروقی‌نوشته برآینه که ازخانه مشرف‌به‌بازار و کوچه هست‌چسبانیده هر کسی که محتاج کرایه یاخریدباشد[1] در عبوراز آن راه ملاحظه کرده میداند که کرایهٔ خانه و ارزش عمارت چگونه است احتیاج به دلال و حمال ندارد و زحمتی براو نخواهد رسید.

و نیز اگرشخصی بمیرد یا زنش‌وفات کند نقش ومهر ونشانه[ای] که بر کاغذ میزنند بهمان طریق لیکن بزرگتر بر روی تخته نقش کرده و آن تخته‌رابرسردرخانه میاویزند هر کسی که بگذرد میداند که‌صاحب خانه یا زنش مرده‌است[2] و آن نشان تا یک سال لازم است که بردیوار خانه‌آویخته باشد.

دیگر از جملهٔ صنایع ایشان اینکه قلیل مدتی است که درمیان ایشان‌بجهة محافظت‌ازآب‌وبقای[3] هواصنعتی‌بظهور رسیده است که‌نهایت غرابت و تازگی‌را دارد و اصل آن صمغی است که از شجر بعمل میاید برنگ میده[4] و شیرهٔ پخته است. سابقاً نیز آن صمغ درمیان ایشان

۱- اصل و مجلس: محتاج باشد خواه کرایه خواه خرید درحین.
۲- اصل و مجلس: وفات کرده است.
۳- اصل و مجلس: حبس.
۴- میده: آرد گندم که آنرا دوبار بیخته باشند و نانی که با این آرد پخته شود، و یک قسم حلوا .ف.

بوده وفائدهٔ آن صمغ منحصر بوده است باینکه مرکبی که در جسم کاغذ نفوذ کند مثل زغال و مداد و سایر سیاهی آن صمغ مرکبات[1] مذکوره را از روی کاغذ محو میکرده بدون اینکه آثاری ازخط باقی باشد و آن صمغ بسیار منجمد است که بهیچ چیز مضمحل نمیشده[2] بسیاری ازحکماء وصانعین فرنگ بجهت اضمحلال و آب کردن آن صمغ مشقها کرده ومشقتها کشیده‌اند و مقصود بعمل نیامده تااینکه درده سال قبل ازاین یک نفرازمشاقها که بجهت تحصیل عمل شمسی[3] اوقات خود رامصروف ترکیب ادویه ها داشتی من حیث لا یحتسب آن صمغ راباا اجزائی چند مکلس نموده آب کرد. چیزی بطریقهٔ موم گداخته بعمل آمد. بعدازآن پارچه را مشمع بدان شمع نموده[4] ملاحظه کرد که مطلقا آب از وی[5] نفوذ نمی کرد. بعد از آن دم در آن د میده دید که اصلاً هوا خارج از آن[6] نمی‌شود. چند روزی بهمان قسم باقی

گداختن کائوچو

۱- نسخهٔ اصل: مواد. مجلس: مداد.

۲- اصل ومجلس: نمیشود.

۳- در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط محرر اضافه‌شده: «این مطلب نیز بواسطهٔ عدم اطلاع از قواعدشیمیائی فرنگان‌است که مرحوم روزنامه‌نگار نوشته‌است والا در قاعدهٔ‌ایشان‌سدتهاست که منکر عمل کیمیا بقاعدهٔ سابقه اند بلکه متنفسی در آنجانیست که قصدش طلاساختن یا نقره‌ساختن باشد.

۴-اصل و مجلس: بعدازآن پارچه را باآن جسم‌مذاب مشمع نموده.

۵- اصل و مجلس: از آن نفوذ نمی کند.

۶- اصل و مجلس: از آن‌خارج.

گذاشته مشخص[1] شد که بهیچوجه آب و هوا از آن مشمع خارج نخواهد شد[2]، دانست که از آن صنعت نفیس صنایع بدیع[3] توان اختراع نمود و فایدهٔ آن کلی خواهد بود. ابتدا آن کیفیت را بدولت عرض کرد چندین هزار تومان جایزه گرفت و مقرر شد که مدت پنج سال آن شخص خود بهمان کسب اشتغال داشته آن مشمع و البسه که بعمل می‌آورد[4] خود فروخته منفعت حاصل کند. در آن مدت از اطراف ممالک بخریدن آن متاع هجومی کثیر از خلایق شده نفعی بی‌اندازه حاصل نمود وبعد از انقضای مدت پنج سال جمعی که طالب آن هنر و کسب بودند اجماع نموده مبلغ سی هزار تومان بآن شخص داده طور وطریقهٔ آب کردن آن صمغ را تعلیم گرفته اکنون این فقره در کل بلاد اروپه آن صنعت مفید ومنتشر است مثل[5] جبه ولباس بجهت دفع باران ازآن میدوزند که اگر[6] یک سال متصل بهم باران آید ذره [ای] رطوبت نشر از آن پارچه نخواهد کرد و هم چنین دوشک[7] و رخت خواب از آن پارچه میدوزند که لوله کرده در جیب میگذارند هروقت که احتیاج بخواب شود دم در آن دمیده دوشکی در

بارانی

۱- اصل و مجلس: معلوم شد.

۲- صل و مجلس: از آن خارج نمیشود.

۳- اصل و مجلس: و بدایع.

۴- اصل و مجلس: می‌آید.

۵- اصل و مجلس: مثلاً.

۶- اصل و مجلس: چنانچه.

۷- اصل و مجلس: توشک.

کمال خوبی افتاده میشود در روی آن خواهند خوابید و چنان نرم و استراحت است که بسیار بسیار از حریر وپرنیان بهتر وبالش اورانیز بهمین طریق میدوزند[1] هرجا که شخصی برود میتواند یک دست رخت خواب را در جیب، گذارده روانه شود و نیز بجهة طوفان از همان پارچه منطقه[2] دوخته‌اند که بر کمر می‌بندند اگر عیاذاباالله[3] در کشتی طوفان شود آن پارچه رادم دمیده بندهایش رابردوش و کمرمی‌بندند اگر خدای نخواسته[4] کشتی غرق شود هرقدر که طوفان وموج باشد همین قدر[5] که شخص از سردی[6] و گرسنگی تلف نشود صدمه از تموج دریا نخواهد دید و بسیاری بعلت آن کمربند تابحال از بلای غرق شدن نجات یافته اند. بسیاری از صنایع بواسطهٔ آن صمغ بظهور رسیده است که ذکرش موجب تطویل کتاب خواهد شد.

رختخواب نفوذناپذیر

کمربندنجات

باری آن صنعت چیز بسیار خوبی است ولی قیمتش گران است و اهالی آن مملکت وحکمای آن ولایت اعتقادی بظهور کیمیا ندارندولیکن اطباء و حکمای ایشان علی الدوام بمشق کیمیا[7] مشغولند و از ترکیب

۱- اصل و مجلس : می‌سازند.

۲- منطقه : کمربند. ف .

۳- اصل و مجلس : خدای نخواسته.

٤- اصل و مجلس : چنانچه.

٥- اصل ومجلس : ماداسی که.

٦- اصل ومجلس : سرما.

۷- در ترجمهٔ انگلیسی شیمی Chemistry تصریح شده و این صحیح است. ف.

ادویه اینقدرها نفع و فایده دیده‌اند که زیاده از کیمیا بوده‌است. از مشق کیمیا تمام تجربیات وصنایعی که بجهت ایشان هست باقی‌مانده. بنا براین اغلب ایشان بمشاقی کیمیا مشغولند ومنافع بی‌حساب می‌بینند[1].

و خلق آن ولایت بعداز فراغت از کار[2] به عیش وعشرت مشغولند[3] چنان آزاد و فارغ البال میباشند که هریک در خانهٔ خود سلطانی مقتدر است و از اعلی و ادنی فی‌حد ذاته به نفسه مختارند واحدی را اختیار به آزار کسی نیست.

عیش و تفریح مردم انگلستان

اسباب طرب وعشرت بی‌حدوحساب در آن مملکت آماده ومهیا است بهرجا که روی وهرچه که خواهی خلق الساعه است[4] همین قدر که پول باشد آنچه که بخواهی از متاع هر مملکت درساعت موجوداست وعصیان و زنا در آن مملکت قبحی ندارد و معتاد است و یکصد و هشتاد هزار شاهدان آن شهر[5] بقلم آمده که علی الرؤس الاشهاد صلای دلربائی را در داده[6] اظهار محبت و حسن طلب در ظاهر میکنند سوای آنچه درباطن در کارند وظاهر کتمان می کنند. آن یکصدوهشتاد هزار دختر[7] در کمال

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: می‌برند.

۲ـ اصل ومجلس: واهل آن‌ولایت پس‌از فراغت‌از کاروشغل.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: مشغول می‌شوند.

۴ـ نسخه مجلس: خلق‌الساعه موجوداست.

۵ـ اصل شاهدان شهر. مجلس: شاهدآن شهر.

۶ـ نسخهٔ مجلس: داده.

۷ـ نسخهٔ اصل و مجلس: نفر.

خوبی و جمال خودرا آراسته از خانها بیرون می‌آیند با آرایش و زیور
عیش مهیاومهنا
در کوچها هر کس را که می‌بینند باو تعارف کرده یک‌یک آن دختران و شاهدان‌را چون مرغی که دانه بر چیند[1] غربا و خلق آن مملکت تا سه‌ساعت بعداز غروب[2] دست در دست انداخته و بگردن حمایل کرده بخانه و حجره[ای] که خواهند میبرند و بهترین جمالات لندن حسن و جمال شاهدان است که بعضی در اپره و مجالس بزرگان میروند در شبی هشتصدتومان وهزارتومان حریفانه میگیرند و لطافت‌جمال وحسن
دعائی‌ازته‌دل
مقال ایشان‌تحریری نیست‌اللهم‌ارزقناوجمیع المؤمنین والمؤمنات .

و قاعدهٔ عروسی وزفاف ایشان بدین طریق‌است که جوانان‌ایشان مادام آنکه در کمالات و علوم و کسب و فنون تجارت[3] کامل عیار و پرکار نشوند و عمری از ایشان نگذرد که معیشت[4] خودرا از کسب و هنر خود تحصیل کرده مصروف دارند اقدام بر تزویج نخواهند کرد و همچنین دختران ایشان‌مادامیکه ازهمه[5] هنرها بابهره وآراسته‌نشوند و اقلاً بیست سال از عمر ایشان نگذرد شوهر نخواهند کرد و طریقهٔ ازدواج ومخالطهٔ ایشان بدین طریق‌است که اغلب جوانان و دختران درسیر گاهان‌و میهمانی‌هاو باغات و بساتین بی‌پرده وحجاب بایکدیگر

---

۱ نسخهٔ اصل ومجلس : برچیند .

۲- اصل و مجلس : غروب آفتاب .

۳ - نسخهٔ اصل و مجلس: تجارتی .

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: که بتوانند معیشت.

٥- مجلس این دو کلمه را ندارد .

معاشرت ومصاحبت مینمایند . اگر[1] جوانی رامیلی به دختری حاصل گردد بعد از اینکه مدتی مدید اطوار و رفتار او را پسندید نوشته [ای] به دختر مینویسد که من مایل بهم‌صحبتی شما هستم در این خصوص شما را چه فرمایش است . چنانچه دختر رامیلی نیست آنشخص از او خواهد گذشت[2] آن جوان‌و دختر[3] جواب نوشتهٔ اورا نخواهد نوشت وبجائی دیگرخواهد پیوست واگر دختررا هم میلی باشد و بخواهد که زن جوان شود جواب کاغذ را[4] بمضمون خوشی نوشته ارسال میدارد و وعده میدهد که درفلانه روز بفلانه[5] کنیسه درحضور فلان قسیس شما را ملاقات خواهم کرد .

رسم خواستگاری

در روزوعده آن جوان با یارانش ودختربا هوادارانش در آن کنیسه حاضرمیشوند . درخدمت قسیس رفته بقانون وقرارخود نمازی گذارده عقدی در میان ایشان منعقدمی گردد ودوست یکدیگررا گرفته برگاری سوارشده از نظر اقوام وعشایر مدتی مدید پنهان میگردند . هر روزه به باغی و هر لحظه به تماشا گاهی[6] رفته و خوشگذرانی نموده که احدی از ایشان خبری

عروسی در انگلستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : چنانچه .
۲- نسخهٔ اصل و مجلس : و چنانچه دختر را میلی نسبت بآن شخص نبوده باشد، از او خواهد گذشت.
۳- اصل و مجلس : و آن دختر.
٤- اصل و مجلس : کاغذ اورا .
٥- نسخهٔ اصل ومجلس : بطلان .
٦- نسخهٔ اصل و مجلس: تماشائی.

نمیدهد. گاه شود[1] که باتفاق یکدیگربه ممالك بعیده رفته[2] تا یکسال و دوسال سیاحت وتفرج در ممالك میکنند و در هرمملکت بعضی باغات و عمارات مخصوصی همین امر ساخته اند که اگر کسی مزاوجت کند زن و مرد درآن مکانهای خوش آب وهوا رفته هرقدرکه مایل بر توقف باشند بفراغت خاطر بایکدیگر بسر خواهند برد و بعد از انقضای ایام سیر و تفرج که بخانه و منزل خود مراجعت می کنند آن وقت دوستان و یاران به تهنیت و مبارکباد نزد ایشان خواهندآمد.

سفرماه‌عسل

و هر زنی که شوهر کند اسم شوهررا بر میدارد یعنی اسم مرد را اطلاق برزن می کنند ومادام آنکه شوهرنکرده است اسم قبیله براو اطلاق شود[3] و بعدازاینکه شوهر کرد اورا باسم شوهر میخوانند و دختر تاشوهر نکرده است اورا میس[4] میگویند بعلاوه اسم طایفه، همینکه شوهر کرد او را میسیز[5] گویند بعلاوه اسم شوهر.

واسماء در فرنگستان[6] بردو قسم است یکی اسم مشترك[7] است که همه قبیله و سلسله موسوم بآن اسم می باشند و دیگر اسماء مخصوصه

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: وگاه می‌شود.
۲- نسخهٔ اصل ومجلس: میروند.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس: میشود.
٤- نسخهٔ اصل و مجلس: مس.
٥- اصل و مجلس: مستر و غلط است.
٦- اصل و مجلس: ودر فرنگستان اسامی.
۷- اصل و مجلس: عام ومشترك است.

است که خاصه شخص بخصوص می‌باشد[1] مثل فریزه اسمی است عام تمام سلسله که دویست‌نفر زیاده و کمتر[2] باشند تمام‌را فریزه میگویند خواه زن باشد وخواه[3]مردو لفظ جارج وجان ویلیام[4] وآن اسمائی است خاصه [که] همهٔ سلسله را فریزه گویند و لیکن بجهت امتیاز خواهند گفت جارج فریزه و جان فریزه و غیرآن واگردر زن اطلاق شود دختر که باشد میس فریزهو شوهر کوده باشدمیسیز[5] بعلاوهٔ اسم شوهر بر او اطلاق می‌شود.

نام ونام خانوادگی

حرمت نسوان در نزد ایشان اعظم واکبرواحبات‌است ادنی‌زنی مقدم برسلاطین عظام‌درنزدایشان میباشد وخدمت‌زنان برایشان‌واجب ولازم است امراء و وزراء شاهزادگان وکبراء درمجالس درنزدزنان ایستاده خدمت زنان‌رادرکمال تعظیم‌وتکریم‌بجای میآورند ودرخدمت نسوان بر یکدیگر سبقت می‌جویند.

احترام‌به‌زنان

طلاق‌درانگلستان

و طلاق در مذهب ایشان امری است بسیار صعب و آن[6] واقع نمی‌شود مگر آنکه کسی زن خودرا زانیه بیند وزنای زن‌را درنزد علماء

۱- اصل و مجلس: که اختصاص بشخص خاص دارد.

۲- اصل: زیاده یا کمتر. مجلس: یازیاده یا کمتر.

۳- اصل و مجلس: ویامرد.

۴- اصل و مجلس: وول.

۵- اصل و مجلس: مستر... وغلط‌است.

۶- اصل و مجلس: این‌دوکلمه‌را ندارد.

ثابت کند آن‌وقت می‌تواند طلاق گوید ولیکن بعداز وقوع طلاق زن و مرد هردو مردود و در نظرها خوار و زار می‌باشند. بعد از آن ایشان‌را به مجالس بزرگان ومحافل امیران‌راهی نیست‌و کسی‌ایشان‌را بمهمانی نمی‌طلبد وبه میهمانی ایشان کسی‌نمی‌رود. دوستانش‌ازوی کناره‌کنند[۱] ودشمنانش طعنه‌ها زنند[۲]

باری از قواعدومرسومات ایشان آنچه‌به خاطر بود جزئی نوشته شد[۳] و بهمین قرار[۴] از احوالات‌خلق لندن‌اکتفا رفت[۵]

۱۰- اصل و مجلس: می‌جویند.

۱۱- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌زنند

۱۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: باقلت بضاعت و عدم استطاعت

۱۳- نسخهٔ اصل و مجلس: قدر.

۱٤- نسخهٔ اصل ومجلس: والسلام خیرختام.

بازگشت شاهزادگان از انگلستان

و یوم یکشنبهٔ بیست و سوم جمادی[1] الاول باری در آن روز مستر فریزه همراه بوده میسیز فریزه وخواهر او همسفر با ما گشته[2] همه جادر عمارات وشهرهای مشهور[3] می‌آمدیم. بعدازقطع مسافت چهل ویک میل به معمورهٔ سیمین برن[4] هنگام مغربی[5] رسیدیم. در هوتلی بسیار عالی نزول نموده از هرچیز[6] که تصور شود در هوتل آماده و مهیا بود از فروش و ظروف متعدد، و خواتین از هرطرف کمرخدمتگذاری [کذا] و غمخواری را برمیان بسته از هرجهت آسوده وفارغ البال گشتیم. بعداز صرف غذا چون منزل اول بود باستراحت مشغول گشتیم.

وصف شهرهای سرراه

و یوم یکشنبهٔ بیست و چهارم بعدازصرف نهار[7] دوساعت قبل از

۱ـ در اصل ومجلس: خلاصه یوم شنبه . . . ودر حاشیهٔ نسخهٔ اصل بخط دیگری نوشته شده (۱۲۵۳) و در نسخهٔ مجلس نوشته شده ۱۳۵۳ که غلط است. م. در ترجمهٔ انگلیسی تاریخ میلادی را که سوم سپتامبر ۱۸۳۶ است نیز تصریح کرده. ف.

۲ـ اصل و مجلس: باتفاق مستر فریزه و خواهر او که باما همسفر گشته.

۳ـ اصل و مجلس: معموره.

۴ـ Sittingbourne. ف.

۵ـ نسخهٔ اصل ومجلس: مغرب.

۶ـ نسخهٔ اصل و مجلس: چیز.

۷ـ نسخهٔ مجلس: غذا و نهار.

ظهر از آنجا سوار برگاری گشته همه‌جا آمدیم تا بشهر «کانتربری»[1] رسیدیم . شهری بغایت آراسته و ملکی از نقایص پیراسته بنظر درآمد. بوستان و باغات بسیار در اطراف آن شهر می‌بود و باوجود اینکه فصل خزان بودتمام زمینش چون‌زمردسبز خرم بود . درآن شهر چنددقیقه توقف کرده اسبهای گاری‌را تبدیل نمودیم .

و از آنجا گذشته بشهر «داور»[2] بهوتلی بسیار عالی[3] مشرف بر دریا نزول نموده و آن شهر ازیک سمت جزیره[4] انگلند برلب دریاواقع است که آن طرف‌دریا[5] بفاصلهٔ بیست و پنج میل[6] زیاده و کمتر بحدود فرانسه متصل می گردد که در روزی چند مرتبه جهاز بخاری میتواند آمد و رفت کرده باشد وبعضی‌از عمارات‌مملکت فرانسه‌ازاین‌طرف‌نمایان است مراکب بی‌حدوشماری درخود[7] آنجا ایستاده یاآمدو رفت‌میکردند و در آن روز سی‌ودومیل قطع‌مسافت نمودیم .

هنگام نزول بمنزل[8] کورنل آنجا بدیدن ما آمده اظهار مسرت

۱- Canterbury . ف.

۲ - Dover . ف.

۳- در ترجمهٔ انگلیسی اسم هتل Shipinn تصریح کرده . ف.

٤- اصل ومجلس : منتهی‌الیه جزیره .

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: آن دریا .

٦- در ترجمهٔ انگلیسی ۲۳ میل قید شده . ف.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس: درخور.

۸- اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد

نموده در آن شب بنا بود که هنگام صبحی سوار برجهاز سرکاری گشته به مملکت فرانسه رفته باشیم. هنگام حرکت باد و باران وطوفان بسیار شدیدی واقع گشته که امکان حرکت نداشت. ناچار آنروز را در آنجا[1] توقف کرده تا چهار ساعت بعد از ظهر دوشنبه اندکی که هوا آرام گرفت بر جهازسوار گشته از خاک انگلند متوجه بلاد فرانسه گشتیم. درمدت دوساعت و نیم آن شعبهٔ دریا را که ۳۲ میل مسافت باشد طی نموده بشهر «کالس»[2] فرودآمدیم. در هوتلی نزول نموده جمیع اسباب واوضاع آماده و ایشان[3] نیز بقانون انگریز مرتب داشتند.[4]

یوم سه‌شنبهٔ بیست‌وششم از آنجا حرکت کرده همه جا بشهرهای معتبر وحصارهای مستحکم عبور مینمودیم و جمیع آن مملکت چون زمرد سبز و از کثرت اشجار و وفور خلایق پایانی بر آن متصور نبود. و در عرض راه گوسفندانشان که به‌نظر میرسید دنبهٔ گوسفند شان[5] مثل دم گاو دراز و کشیده میبود وهم‌چنین گرازهای آن مملکت دم بسیار طویل میداشتند. درهرجا بطریقی ولهجه [ای] تازه خلایق[6] ملاحظه می گردید تا — درکشور فرانسه

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: این دو کلمه را ندارد.

۲- Calais . ف.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: اوضاع ایشان آماده.

۴- اصل: و بقانون انگریز مرتب وآماده بود. مجلس: وبقانون مرتب و آماده بود.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: (درهردو مورد) گوسفند ایشان.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: خلایق آن ملک.

غروب آفتاب وارد شهربه «سن تومر»[1] که یکی از مداین فرانسه است گشته به هوتلی بسیار عالی فرود آمدیم و در آن روز پنجاه و پنج میل قطع مسافت نمودیم.

و یوم چهارشنبهٔ بیست و هفتم ازآنجا حرکت کرده بشهرعظیمی رسیدیم که آنجارا «بیلو»[2] می گفتند و از آنجا بشهر «لیل»[3] درآمدیم. چهار ساعت در آن شهر عظیم توقف کرده[4] خلقی بسیار بدور ما جمع گشته تماشای هیأت و لباس ما میکردند ما نیز سیاحت آنها[5] میکردیم و آن شهر انتهای خاك فرانسه بود.

اما مملکت فرانسه از جمله مملکت مشهور اروپه است[6] اگرچه به حسب وسعت و خلقت[7] زیاده از انگلند می‌باشد ولی ترتیب‌واوضاع انگلندراندارد[8] و شهرپایتخت فرانسه «پاریز»[9] است که ازجمله بهشت شهر مشهور در عالم محسوب‌می گردد. اعتدال آب و هوایش بهتر از انگلند می‌باشد. حدودش از طرف‌مشرق منتهی گردد[10] به «نزلند»[11] و

۱- Saint Omer. ف. ۲- Baillul. ف. ۳- Lisle. ف.

۴- اصل و مجلس: نموده.

۵- اصل و مجلس: آنهارا.

۶- اصل و مجلس از جملهٔ ممالك مشهوره است‌در اروپ.

۷- اصل و مجلس: کثرت.

۸- اصل و مجلس: بر حسب اوضاع و ترتیب انگلند معمور تراست.

۹- اصل و مجلس: پاریس.

۱۰- اصل و مجلس: می گردد.

۱۱- Netherlands. ف.

«سویت‌سرلند»[1] و «پیدمنت» [2] مغرب و شمالش متصل شود به دریای محیط و جنوبش ملحق گردد[3] بـه مملکت سپانیه و دریـای مغـرب (مدیترانه .ف.)

حدود فرانسه

طول مملکت فرانسه ششصدو پنجاه میل و عرضش پانصدوشصت میل است و بلاد متصرفهٔ دولت فرانسه در خارج مملکت به[4] ینگی دنیا و مملکت جزایر بسیاراست و رسوم حریت و آزادی در آن مملکت زیاده از انگلند سراعت[5] میگردد واغلب قانون و قواعد ایشان ازقراری است که در قواعد و مرسومات انگلند نوشته شده است احکامات کانشیل و پارلمند بهمان قسم در میان ایشان جاری است. اسم پادشاه فرنکسیس **لویس فلیپ** [6] و خلقت[7] آن مملکت را سی‌وپنج میلیون که هفتاد کرور عجم باشد برآورد کرده‌اند وششصد هزار لشکرر کابی مواجب خوارازآن دولت آماده و موجوداست وهم چنین مراکب بسیار در آن سرکار بهم میرسد و از ممالک ینگی‌دنیا نیز در تصرف آن دولت بسیاری آمده‌است که بالفعل متصرفندودر زمان‌سلطنت «بنی‌پارت»[8] اهل فرانسه براغلب

آزادی وزندگی درفرانسه

۱- Swizerland .ف. اصل و مجلس: سویت ئیزلند.

۲- Piedmont .ف. اصل ومجلس : سپر منت .

۳- اصل و مجلس: می‌شودو می گردد.

٤- اصل و مجلس : از.

٥- در هرسه نسخه چنین‌است.

٦- Louis philippe .ف. در نسخهٔ مجلس فلیت وغلط‌است.

۷- اصل و مجلس: کثرت.

۸- Benaparte .ف. درنسخهٔ اصل «پاناپورت». مجلس: «پاناپارت».

ممالک ارپه [1] مسلط و حکمران بوده‌اند. اغلب ازایشان به مذاهب تناسخی و عود ارواح باجسام واجساد قائل هستند و لغت ایشان غیر سایرلغات فرنگستان است و تسعیرغـلّه و میوه در آن مملکت رخیص [2] تر از انگلند می‌باشد و وفور نعمتش زیاده از آنجا است و نشانهٔ دولت فرانسه‌وشکل واعلام [3] مراکب ایشان تاجی‌است که بردو طرفش پلنگی باشد [4] و گل مریم نشانهٔ دیگـر آنست [5] و لغت فرانسه در فرنگستان مشهورترین لغات است هر یک از بلاد اریه‌را لغتی مخصوص معین [6] است ولیکن لغت‌فرانسه در میان ایشان‌عرض عام‌است‌ومکاتیب‌سلاطین بایکدیگر به‌لغت فرنسیس [7] است.

تشویق‌صادرات درفرانسه

واز خواص معاملات آن‌مملکت است که تجاری که به مملکت فرانسه بجهت معامله میروند [8] بعدازخریدن‌امتعه که خاصهٔ‌آن مملکت است اورا به گمرک میبرند واشیاء ابتیاعیهٔ‌اورا ملاحظه کرده آنچه از محصولات آن مملکت خریده است ده یک‌مال‌را از دولت بآن شخص

۱- اصل و مجلس: اروپ.

۲- رخیص: ارزان. ف.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: شکل اعلام.

٤- نسخهٔ اصل: آن‌پلنگی‌باشد. مجلس: آن پلنگی‌می‌باشد.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: دیگراست.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمهٔ را ندارد.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: فرانسه.

۸- اصل: میروند بجهت معامله. مجلس: میروند بجهت معاملات.

منفعت میدهند وهر کس که خریدی درآن مملکت کند ده یک خریدرا از دولت میگیرد واین قاعده بجهة آن است که تجار از هرمملکت درآنجا رفته معامله کنندودرسایر بلاداروپه[1] پنج یک خریدرا از تجار گمرک میگیرند.

باری در آن روز بعد از توقف شهر لیل[2] از آنجا حرکت نموده به اول مملکت «بلجیم» که اورا بلاد نثرلند[3] گویند رسیدیم. بعدازمسافتی[4] چند بشهر «انجین»[5] درآمدیم. شهری بغایت آراسته و عظیم ملاحظه گردید و بجهة تبدیل اسب گاری بردر هوتلی اندك تأمل کرده که بقدرسی هزار[6] خلق زن ومرد بدورما اجتماع نمودند. گویا تا آن روز خلق ایران را ندیده بودند. آن جمعیت بردوش یکدیگر سوار گشته وبر بامهای مرتفع برآمده که تماشای ما کرده باشند. هنگامهٔ غریبی ازازدحام ایشان برپای گردید.

تماشای شاهزادگان

باری از آنشهرهم گذشته همه جا درکوچه باغها و سایهٔ درختان می آمدیم تا وارد شهری دیگر گشته بهوتلی عالی درآمدیم ودرآن روز شصت میل مسافت طی نمودیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست و هشتم از آن شهر حرکت کرده همه جا

۱- نسخهٔ اصل مجلس: اروپ.

۲- اصل و مجلس: در شهرلیل (کلمه عربی بمعنی شب) وتلفظ غلط است.

۳- اصل و مجلس: نثر. Netherlands. ف.

٤- اصل و مجلس: طی مسافتی.

٥- Enghien. ف.

٦- در ترجمهٔ انگلیسی سه هزار است. ف.

در باغات و عمارات قطع مسافت بیست و پنج میل نموده تا وارد شهر[1] «برسل»[2] که پایتخت مملکت[3] بلجیم است گشته عجب شهری عظیم و عماراتی[4] عالی و وفور نعمت ملاحظه گردید. از اینکه[5] پایهٔ عرابان ما شکسته بود و آن شهرنیز پایتخت محسوب میشد آن روز و شب را بجهت سیاحت در آن شهر توقف کرده، تیمور میرزا بعزم سیاحت در آن شهر گردش کرده بمکانی بسیار مرتفع درآمده[6] بود که تمام شهر در زیر قدم نمایان بود. در آنجا کلیسائی بسیار عظیم که در هشتصدسال قبل از از این آنجارا بنا نهاده بودند واقع گشته چون آن روز عیدی ازطوایف نصارا بود از اهل آن مملکت ازدحام غریبی در آن کلیسای بزرگ نموده بودند. دختران نصاراوارامنهٔ[7] اطراف باقسام مختلف خودرا آراسته

۱- اصل و مجلس: قطع مسافت نموده بیست و پنج میل راه که آمدیم وارد بشهر.

۲- Brussels. ف.

۳- اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد.

۴- اصل و مجلس: عمارتی.

۵- اصل و مجلس: چون.

۶- اصل و مجلس برآمده.

۷- طبق توضیح مترجم انگلیسی خواجه‌اسعد در آن‌موقع ارامنه‌راایرانیها نجیب ترین فرقهٔ مسیحی میدانستند وبطور اعم مسیحیون‌را ارامنه می‌گفتند و مسلماً در آن موقع ارامنه در بروکسل زیاد نبوده‌اند. ف.

در آن معبد بعبادت مشغول[1] صدای ناقوس های آن کلیسیا[2] چندین میل میرفت. تفصیل بنیان و زینت آن کلیسا در قوهٔ تحریر نیست. تصویر یکی از سلاطین را بالباس مرصع وتاج جواهری که داشته است بااوضاع سلطنت در آنجا خوابیده کشیده اند و آن پادشاه را **ارنس** گفتندی در چهارصدسال قبل از این وفات یافته. چون مردی خیر بوده است اورا زیارت می کنند و بر کرانهٔ دیگرآن کلیسا تصویر عیسی علیه‌السلام را از طلای ناب مصلوب ساخته و همچنین تصویر مریم را از نقره ساخته بودند. در بالای سر آن دو تصویر، آن ضعیف‌العقول به تصویرقیاسیهٔ[3] خود شبهی از حضرت رب‌العزت تصور نموده صورتی با ریش بلندی کشیده اند که کاسه[ای] از گل های رنگارنگ‌ دردست دارد ونظاره به حضرت عیسی(ع)میکنند. آنقدرآن تصاویررا بطریقهٔ[4] نقاشی خوب کشیده بودند که بهتر از آن تصور نمی‌شود و آن هرسه تصویررا خدایان خلق وخودمیدانند وستایش می کنند وبرطرف دیگرآن کلیسا تصویربهشت[5] را کشیده بودند که جبرائیل شمشیری دردست گرفته[6] حضرت آدم وحوا[7]

توصیف یک کلیسا

۱- اصل و مجلس: مشغول بودند.
۲- اصل: ناقوس های کلیسیا. مجلس: کلیسا(در همهٔ موارد).
۳- اصل: قاسیه. مجلس: باطله.
٤- اصل و مجلس: ازجهت.
٥- اصل و مجلس: جنت.
٦- نسخهٔ اصل و مجلس: داردو.
۷- نسخهٔ اصل ومجلس: حوارا.

از بهشت بیرون میکند ایشان رو بهزیمت نهاده جبرائیل آنهارا تعاقب کرده بطور غریبی آن صورتها را کشیده‌اند.

و خارج از کلیسیا مکانی بسیار با صفا ملاحظه نموده‌بود که در آنجا چهارهزار نفررا[1] بطریقهٔ نظام و دیف یکدیگر دفن نموده بودند و کیفیت آن[2] کشتگان چنان بوده‌است که درصد سال قبل ازاین درمیان اهالی آن شهر نزاع واقع گشته هردو طرف روی به توپخانهٔ شاهی آورده که بجهت مخاصمت بایگدیگر[3] توپخانه‌را تصرف کرده منازعت[4] با یکدیگر نمایند. از اتفاقات[5] نصف از توپخانه بتصرف نصفی از اهل شهر آمده و نصف دیگر بتصرف نصفی دیگر. خلاصه توپخانه برصفوف یکدیگربسته بنیاد نزاع نمودند. درحملهٔ اول آن چهارهزارنفر بضرب گلوله وچهارپارهٔ توپ از پای در آمده ازدوطرف[6] منازعه موقوف گردید[7] وآن چهارهزار نفر را در آن مکان آورده دفن نمودند و بعداز ملاحظهٔ آن مفسدهٔ عظیم با یکدیگر صلح کرده مرافقت کردند[8].

دفن بصورت نظام

۱- اصل . . . آدم‌رادر آنجا . مجلس. . . آدم‌را درآن خانه

۲- نسخهٔ مجلس: این کلمه‌راندارد.

۳- اصل و مجلس: بجهت اینکه در مخاصمت بایکدیگر.

٤- اصل و مجلس: مخاصمه ومنازعه.

٥- اصل و مجلس: از قضایای اتفاقیه.

٦- اصل و مجلس: آنگاه از.

۷- مجلس: منازعه‌را موقوف‌نموده.

۸- اصل و مجلس: نمودند.

خلاصه در آن روز تیمور میرزا سیاحت معقولی از اوضاع آن شهر[1] نموده عصر آن روز **سر همیلتن سیمور**[2] ایلچی دولت انگریز که در آن شهر بود دیدن ما آمده اظهار دوستی و مهربانی زیاده از حد نمود. و در شب جمعه بتماشا گاهی در آن[3] شهر رفتیم که بطریق اپرهٔ لندن از هر قسم سازها و بازیگریها[4] و رقاصی‌های غریب میبود. تماشای معقولی از همه جهت نمودیم.

و یوم جمعهٔ بیست و نهم بعلت[5] تعمیر عرابه تاقریب بظهر در آن شهر توقف نموده بعد ازصرف نهار ازآنجا برآمدیم[6].

اما مملکت «بلجیم» که مشهور به نثرلنداست درسنوات قبل جزء مملکت هولنده بوده است که پادشاه هولنده حکمران در آن مملکت بوده و چند سال قبل ازاین خلق نثرلند بقانون حریت قایل گشته برپادشاه هولنده عاصی گردیدند. پسر پادشاه که اورا **پرنس دارنج**[7] گویند وما خود او را در لندن ملاقات نمودیم لشکرها بمملکت نثرلند کشیده مقهور مراجعت نمود.

۱- اصل و مجلس: کرده بود از اوضاع آن شهر.

۲- Sir Hamilton Seymour. ف. اصل و مجلس: سرسیل تن سیمور

۳- اصل و مجلس: آن.

۴- اصل و مجلس ازبازیگرها.

۵- اصل و مجلس: بجهت.

۶- اصل و مجلس بیرون آمدیم.

۷- The prince of Orange. ف. اصل و مجلس: وارنج و غلط است

کرة‌الثانی لشکر بیکرانی آراسته و معاودت بر سرایشان کرده[1] دراین وهله در قوهٔ خود مقابله با آن شاهزاده‌را[2] ندیده تسلیم کردند ودرجزو بدولت فرانسه ملتجی گشته ازاینکه[3] دولت فرانسه مایل بحریت بودند یکی از جنرال های معتبررا با چهل هزار سرباز و توپخانه مأمور کردند که آمده شاهزادهٔ هولنده‌را از مملکت‌بیرون کرده اهل آن مملکت[4] را مطلق‌العنان سازد. بعداز ورود جنرال شاهزادهٔ هولنده مخاصمت‌بادولت فرانسه رادر قوهٔ خود ندیده آن مملکت‌را گذاشته بمملکت خودمراجعت نمود واهل نثرلند آزادو مطلق‌العنان گشته یکنفر ازشاهزادگان‌نمسه‌را آورده تاج سلطنت بر سر او نهاده[5] ومنشور سلطنت‌اورا کل سلاطین‌ارپه مهرنموده‌بالفعل پادشاه می‌باشد و اسم‌او **لیوپولد**[6] وسکهٔ پولش عبارتی است‌که اتحاد و اتفاق خلق با یکدیگر مایهٔ نجات وآزادی‌است[7].

استقلال یافتن بلژیک

خلاصه اهل آن مملکت نیز آزاد وفارغ البال میباشند ازقراریکه معین[8] است ده میلیون که بیست کرور باشد[9] خلق آن مملکت میباشد[10]

۱- مجلس : برسرایشان معاودت نموده .
۲- اصل و مجلس : پادشاهزاده.
۳- اصل و مجلس : چون.
٤- اصل و مجلس : آن ندارد.
٥- اصل و مجلس : گذارده.
٦- Leopold .ف.
۷- L' union fait la force .ف .
۸- اصل و مجلس : معین شده است.
۹- در ترجمهٔ انگلیسی دومیلیون نوشته‌شده .ف.
۱۰- اصل و مجلس : جمعیت‌آن‌مملکت‌ده...

غله و میوه[1] در آن مملکت بیشتر از انگلند و فرانسه ملاحظه گردید و هم در آنجا از چغندر قند شکر بعمل می‌آورند و حدود نثرلند که معروف به بلجیم است از طرف مشرق منتهی گردد[2] به بلاد «هنوور»[3] و شط «رین»[4] شمال و مغربش متصل گردد[5] بدریای نمسه و جنوبش مملکت فرانسه میرسدوشهر « برسل[6] »راازحیث آراستگی‌وعمارات‌شایستهٔ پاریزه [7] کوچک می گویند.

وازجملهٔعمارتی[8] که مشهورجهان‌است عمارتی‌است در آن‌مملکت که بینان آن عمارت از پرنس دآرنج شاهزادهٔ هولنده است وما در هنگام حرکت از شهر برسل به تماشای آن عمارت شاهانه و قصر خسروانه رفتیم .الحق لذتی از تماشای آن عمارت‌وقطعاتی که در آنجا ازهر چیز نفیس گذاشته‌بودند بردیم . کیفیت‌آن‌عمارت‌چنان‌است که پادشاه‌هولنده که قبل از اینها بر مملکت نثرلند حکمران بود آن مملکت را به پسر خود پرنس دارنج تفویض نموده‌از حیثیت‌اعتدال‌آب و هوای شهربرسل

۱- اصل و مجلس : میوه‌جات.

۲- اصل و مجلس : میگردد.

۳- Hanover . ف.

٤- Rhine.ف.

٥- اصل و مجلس : میگردد.

٦- مراد شهر بروکسل پایتخت بلژیک‌است .م.

۷- اصل و مجلس : پاریس.

۸- اصل و مجلس : عماراتی.

شاهزادهٔ مذکور بجههٔ زنش که دختر پادشاه روس است بر کرانهٔ شهر عمارتی ساخته‌است که اطراف آن عمارت جمعاً گلزار ولاله‌زاری‌است که چشم روزگار بهتراز آن بوستان ندیده و مخارج بنیان‌آن قصریک میلیون پول فرنک شده است که چهار کرور عجم‌می‌باشد. اینقدرهااشیاء نفیسه و امتعهٔ باقیمت درآن عمارت بکار برده و نهاده اند که به حیز تحریر نخواهد آمد.

وصف یک عمارت‌شاهانه

اطراف آن عمارت‌را از سنگهای سماق مصقول بارتفاع پنجاه ذرع برآورده‌اند که‌مژهٔ‌چشم در دیوارآن عمارت نمایان‌است وفرش بیوتات‌آن عمارت‌را تمام ازچوب فوفل‌و صندل بطریقهٔ خاتم‌بندی به الوان‌واشکال مختلف طراحی و منقش کرده‌اند و بجهت دخول در آن‌عمارت کفشهای مخمل ترتیب نموده که هرکس بخواهد درآن خانه‌ها داخل شود کفش مخمل پوشیده در آن فضا رفتار می‌نماید. اینقدراسباب واوضاع مجلس درآن‌عمارت آماده و مهیا ساخته‌اند که پایانی برآن متصورنیست از جمله اشیاء نفیسه که در آنجا ملاحظه شد در عمارتی که بجههٔ‌نشاط و سرور ساخته بودند گذشته از اسبابها[ی] لازمه دوازده شمع‌دان‌طلا باطراف‌آن‌خانه نهاده بودند که هریک چندین‌چراغ داشته وبسیارخوب ساخته بودند هریک از آن شمعدانها سه هزار تومان تمام شده بود و دیوارهٔ هرخانه‌را از سنگ مرمرصیقلی که هرسنگی برنگی علیحده میبود مفاصل سنگهارا با طلا ونقره مطلا بقسمی‌ساخته [بودند] که دیده محو در نظارهٔ آن صنایع لطیف می گردید و روی تمام دیوارها را از سقف تا

اسباب‌آن عمارت

زمین روپوشهای مخمل رنگ برنگ آویخته و پرده‌ها کشیده بودند. صندلی های طلاونقره به اطراف خانها نهاده تصویرات چندباطراف آویخته بودند که [هر] پرده از آن تمثالهای بی‌مثال هوش از سر میبرد. تصویر دختری رابه دوازده هزار تومان شاهزادهٔ معزی‌الیه خریده وآویخته بود. تنگ آبی پایه‌دار[ی] که ازسنگ چخماق‌ملون بطریقهٔ الماس تراش اورا تراشهای ریزه داده بودند **الکساندر** پادشاه روس بجهت دخترخود که زن شاهزاده باشدفرستاده دریکی از آنخانه‌ها بنظر رسیدالحق عجب تحفه بود. و یک پارچه‌سنگ دیگر که شبیه به زمرد ولی خوش رنگ‌تر از زمرد میبود در پیش‌آینه جزو آن عمارت نصب کرده بودند که اورا به صدهزار تومان قیمت میکردند. وهم‌چنین گلدانی پایه‌دار وسنگی دیگر که لون اورا نمیتوان مشابه به چیزی کرد. در دیگری[1] از عماراتش ملاحظه گردید که آن دوپارچه‌را به دویست هزارتومان‌قیمت میکردند. و بعضی‌از عمارات دیگرستونهای مرمربسیار سفیدرا پایهٔ عمارت قرارداده بودند که از لطافت ونظافت آن‌سنگها شمه [ای] بیان نتوان نمود.

غرض‌عمارتی بآن‌خوبی ودل بستنی[2] چشم روزگار کمتردیده طرفه‌تر اینکه بعدازاتمام‌چنان‌عمارتی‌اهل مملکت‌چنانچه درسابق ذکریافت بحریت مایل گشته برآن‌شاهزاده‌شوریدندوپادشاه‌فرانسه‌حمایت‌به‌اهل بلجیم نموده

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: درعمارت دیگری.

۲- نسخهٔ مجلس: دل‌نشینی.

آن شاهزده را از آن مملکت بیرون کردند. قسمت آسایش و عشرت را در آن عمارت چون جنت نیافته و بصد هزار حسرت چنان عمارتی گذاشته و به مملکت پدر شتافت ولی از آنجائی که آن عمارت را از پول خود ساخته بود و آنچه در آن عمارت می‌بود مال او بود، پادشاهی که بالفعل از شاهزادگان نمسه است و خلق آن ناحیه برخود معین نموده‌اند[1] قدرت آن را ندارد که در آن عمارت پای تصرف گذارد و هرقدر اظهار بآن شاهزاده در فروختن آن خانه نموده‌اند شاهزادهٔ هولنده قبول نکرده گفته است که اگر تمام آن عمارت معدوم شود که من نخواهم سنگی از حصار آنجارا فروخت. قیمت آن عمارت تا بحد[2] چهار میلیون[3] که شانزده کرور باشد پادشاه بلجیم داده و شاهزادهٔ هولنده نفروخته است. اکنون کماکان جمعی از خدام خود را شاهزادهٔ هولنده مأمور کرده است که در آن عمارت سرایدار و متوجه اسبابهای آن عمارت هستند[4] و مردم دور و نزدیک به تماشای آن خانه میروند و بر حسرت آن شاهزاده افسوس میخورند و تمام آن اسبابها تازه و نو است بطریقی که گوئی تازه از دست استاد بر آمده است.

یادگاردوران پادشاهی

خلاصه بعداز تماشای آن عمارت رو براه‌آوریم. از شهر برسل که خارج شدیم در خیابانی افتادیم که هفت‌میل در هفت‌میل را درختهای

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: برخود پادشاه نموده اند.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: با آنچه دراوست.

۳- نسخهٔ مجلس هشت میلیون واین صحیح است.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: شوند.

بسیارقوی بلندبجهت دکل جهازات کشته بودند و همگی‌آنها سالخورده گشته هنگام بریدنش گشته بود[1]. درآن هفت‌میل طول و عرض در هر سمت، خیابانهای هفت میلی بهمرسیده بود که در هر خیابانی گاری‌آمد و شدمی کردند[2] وذره[ای] آفتاب در[3] سطح آن‌زمین نمی‌افتاد. الحق‌عجب مکانی باصفا ودرختان گران‌بها می‌بود. خداوند عالم قیمت آنجارا داند که چقدر بوده است.

سیاحت در شهرهای بلژیک

باری بعد از گذشتن ازآن اشجاروارد شهری‌از شهرهای‌آن‌مملکت گردیدیم که‌اورا «لوی»[4] گفتندی. شهری‌بغایت آراسته‌و مردمش‌بسیار جمیل بنظر رسید. عبورا دیده‌را آبی داده گذشتیم و خانهٔ بسیاری درآن شهر میبود که اهل‌آن شهر آنخانه‌را بجهت افتخار خودساخته بودند. بعداز ملاحظهٔ‌آن‌شهر همه‌جاآمده تا وارد شهر«ترلمان»[5] شدیم ازاینکه[6] در آن روز بعدازظهر از منزل حرکت کرده‌بودیم زیاده از سی‌ودومیل قطع مراحل ننموده.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: رسیده بود.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: می‌نمود.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بر

۴- Orey. ف. این کلمه در نسخهٔ اصل و مجلس: لویس نوشته شده ودررموزالسیاحه لوین وظاهرآهمین هم صحیح ومراد شهر Louvain است. م.

۵- Tirelemont. ف. در نسخهٔ‌اصل ومجلس: سیمن‌تران.

۶- نسخهٔ اصل ومجلس: چون.

و یوم شنبهٔ غرهٔ جمادی‌الثانی[1] از آن‌شهر حرکت نموده همه‌جا در باغات و عمارت آمده تا بشهری رسیدیم که آنجا را «سن تران»[2] گفتندی. ازدحام وآبادی غریبی درآن‌شهری بنظر رسید. اسبهای‌عرابه‌را درآنشهر تبدیل‌نموده گذشتیم تا هنگام زوال بشهری بسیارعظیم که آخرمملکت نثرلند وبلجیم میبود رسیدیم. نام‌آن‌شهر را «لیج»[3] می گفتند. عجب‌شهری دلکش و فضائی با طراوت ملاحظه گردید. مردمش سرخوش از بادهٔ نشاط و از مهرویان دلستانش در[هر] گوشه بساط دلربائی‌آراسته،شطی عظیم در وسط شهرجاری، مرکب بسیار در روی شط آمد و شد نموده و آنشهر در دوطرف شط بحسب طول واقع گشته. مدت‌سه ساعت دریکی از هوتل های آن مدینه فرود آمدیم. بقدر بیست‌هزار خلق به اطراف هوتل بجهت تماشای ما اجتماع نمودند و ازهیکل وهیأت و لباس ما تعجب می کردند وحالات غریب ازایشان مشاهده می گردید.

باری بعد از آن مخمصه از آنجا حرکت نموده تا هنگام غروب همه‌جا درعمارت ومعموره‌آمدیم‌تا به اول خاك مملکت پروسیه‌رسیدیم. بعد از ملاحظهٔ پاسه پرت که در دست مابود مستحفظین گمرك پروسیه مارا اذن دخول در آن مملکت داده بآن خاك قدم نهادیم.

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس: الثانیه. ودرحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی بخط دیگری نوشته شده ۱۲۵۳.

۲ـ Saint Trond. ف.

۳ـ Liege. ف.

در کشور پروس

تاسه ساعت از شب گذشته وارد بشهر «ایل دشبیل»[۱] گردیدیم. در آن روز پنجاه میل راه پیموده بودیم و آنشهر از بلاد مشهور مملکت پروسیه بود از وفور جمعیت و خلقش در آن شب بچند هوتل رفته خواستیم منزل کنیم مکان نزول بجهة ما نبود بهر قسم که بود[۲] در هوتلی نزول کرده ویوم یکشنبهٔ دویم را از آنجا حرکت نموده بعد از قطع مسافتی چند بشهر «جولیه»[۳] که یکی از مداین معتبرهٔ پروسیه بود رسیدیم. چند حصار مستحکم بدور آنشهر کشیده بودند و بجای خندق[٤] آن حصار، رودخانهٔ عظیمی واقع گشته، محکمه [ای] بسیار مستحکم[٥] بنظر درآمد و از آنشهر گذشته بشهری دیگر رسیدیم که آنجا را «کولن»[٦] می گفتند عجب ولایتی آراسته و خلایقی نوخواسته [کذا] بنظر درآمد. در هوتلی بجهت نهار [کذا] خوردن فرود آمدیم. قاعدهٔ نهار خوردن در آن هوتل چنان است که صاحب هوتل ساعتی را معین کرده است، درسر همان ساعت میزها را چیده و از هرقسم مطبوع ومأکول مهیا نموده است. زیاده از پانصد نفر از بزرگان و اعیان چه از اشخاصی که اهل آن مملکت باشند چه[۷] کسانیکه غریب

۱- Aix la Chapelle. ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بهرقسم بود.

۳- Juliers. ف.

٤- در ترجمهٔ انگلیسی نوشته است اطراف شهر خندقی است که رودخانه ای درآن دور شهر جاری است. ف.

٥- نسخهٔ اصل: مستحکمی. مجلس: محکمی.

٦- Cologne. ف. درنسخهٔ اصل ومجلس: کولس وغلط است.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: در هردو مورد: خواه.

آن دیار باشند درهمان وقت به آن مجمع حاضر گشته هر کس پولی معین میدهد و بر سرمیزها نشسته هرچه بخواهد در آن مجمع حاضر وموجود خواهد بود. و درهنگام غذا خوردن سازنده های بسیار به نواختن ارغنون و موسیقار پرداخته تا دوساعت آن جمعیت بطریقهٔ رفاقت با یکدیگر اکل و شرب نموده بعداز فراغت هر کس پولی داده از پی کار خود می روند. در آن مجلس همگی باهم نشسته در بین صرف غذا صحبتها و مطایبه ها با یکدیگر میدارند[1]. ناهار بارفاقت

باری در آن روز مانیز مرافقت با ایشان نمودیم و بسیار ازطریقهٔ الفت ووداد ایشان بایکدیگر لذت بردیم واین قاعده در مملکت پروسیه و نمسه و اغلب ازفرنگستان متعارف است. بعداز آن، از آن شهر حرکت کرده قدری راه که آمدیم بر سرشطی بسیار عظیم رسیدیم که آن شط را شط «رین» گفتندی. سرچشمهٔ آن مابین مملکت فرانسه و ایتالیه میباشد. از مملکت پروسیه گذشته و بمملکت هولنده در دریای شمال میریزد. آبش بمثابهٔ دجلهٔ بغداد است. بسیار بسیار گواراست. جهازات بسیار در روی آن شط تردد میکردند وطول شط از سر چشمه تا بجائی که متصل به دریامیشود نهصد میل است و در آن نهصدمیل طول شط وجبی وشبری از زمین نیست که آبادی و معموری نباشد. قصرها وقلعه های محکم در کنار آن شط بنا نهاده اند. باغات و بساتین اطراف شط از حیطهٔ حساب بیرون است و مکانی بآن طراوت و صفا گویا کمتر درعالم بوده باشد. رن و اطراف آن

ـــــــــــــــ

۱ـ اصل و مجلس: مى نمايند.

بهترین آبهای مملکت اروپه است. همه جا بطول آن شط تفرج کنان درهوای معتدل و مرغزار زمردفام باوجود ترشح باران می‌آمدیم تا هنگام غروب آفتاب بشهر «بان»[1] رسیدیم در هوتلی بسیار عالی نزول نموده.

از جمله خبری که تازگی داشت و تا آن مدت بنظر نرسیده بود آن بود که در بیوتات آن هوتل بعوض بخاری تنوره از آهن ساخته بودند و لوله از آن تنوره در دیوار خانه کارگذارده بودند متصل به تنوره[2] و از بیرون خانه آتش نموده و آن تنوره بفاصلهٔ نیم‌ساعت چنان گرم شده که تمام خانه‌را چون حمام گرم کرده اصلا و مطلقا دود آن در خانه یافت نمیشود و بقلیل هیزم هرقدرخانه وسیع باشد گرم‌مینماید و آن صنعت بسیارخوب تصنعی میباشد.

بخاری آهنی
یادستگاشوفاژ

باری در آن شب فراغتی حاصل نموده آن‌منزل را شصت‌ودومیل قطع طریق کرده بودیم.

و در یوم دوشنبهٔ سیم از آن شهر حرکت نموده همه جا در کنار شط رین و در میان مرغزار و بوستان مملواز اشجار می آمدیم و آن راه چنان افتاده بود که از دوطرف شط دو کوه بسیارطویل عظیم بفاصلهٔ دو میل اتفاق افتاده و آن شط از وسط آن دو کوه جاری میبود. تمام جبال و اطراف شط از هرقسم اشجارمملو از اثمار بارور گشته‌آنچه در نظر سیر مینمود تمام گلزار و درختان میوه دار میبود. از آنجمله سیبی در آنجا ملاحظه نمودیم که در مدت عمر سیبی بآن‌طعم ولطافت نچشیده بودیم

۱- Bonn. ف.

۲- اصل و مجلس: نموده بفاصلهٔ نیمساعت.

و انگور بسیار در آن کوهسار فصیله‌اش[1] غرس نموده بودند و اغلب آن شوارع را که کوه و کمر مانع بوده صخرهٔ صماء‌راچنان نقاری نموده و معبر گاری ساخته بودند که حیرت بسیار ازآن قدرت وتصنع بهم‌میرسید باری در فصل خزان و جناق[2] آن مرغزار و بوستان رشک روضهٔ رضوان می بود کمال غرابت‌را داشت و هرگز هوائی بآن اعتدال و گلزاری بدان کمال ملاحظه نکرده بودیم.

و همه جا در عمارات و مداین مشهور می آمدیم تا اینکه بر سربلندی برآمده سواد شهری عظیم و جلگه[ای] وسیع در کنار آن شط ملاحظه نمودیم و آن‌جلگهٔ بسیار وسیع از کثرت عساکر و سپاه وتیره و سیاه گشته ازدحامی غریب از هجوم خلایق پدیدار آمده از موج سنان سوار و سرنیزه سربازان دشت و مرغزار چون‌بحر مواج وذخار[3] گشته. از اجتماع خلایق و ترتیب‌آن سپاه‌تحقیق نمودیم گفتند که قانون‌مملکت پروسیه براین است که تمام اهل مملکت‌از شاهزاده‌و گدازاده‌سپاهی و کسبه ودهقان‌وعلماء‌ازصغیرو کبیرهر کس که‌باشد پس ازحد تکلیف و سن تمیز برخی در نظام سواره و پاره[ای] در نظام پیاده تا مدت‌سه‌سال متصل بهم مشق سواری و سربازی را می کنند و تمام فنون سپاهی را می‌آموزند و بعد از انقضای مدت سه سال هر کسی در پی شغل وعمل نظام‌وظیفه

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: فسیله‌اش را.
۲- نسخهٔ مجلس: این کلمه راندارد.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس : ذخار مواج.

خود رفته بشغل و گذران معیشت مشغول میشود[1] و در هر شهری و قریه[ای] عمارات بسیار بجهت لشکریان ساخته‌اند که لباس واسلحهٔ ایشان در آن عمارات موجود و آماده‌است و جمعی خدام همیشه متوجه آن اسباب و اسلحه میباشند. هرگاه که دشمنی قوی بجهت آن دولت بهم رسد که سپاه رکابی و مواجب خوار پادشاه نتوانند دفع آن خصم قوی دست را کنند اهل آن مملکت صغیرو کبیر برنا و پیر لباس سپاهی پوشیده بطریقهٔ جهاد مدافعهٔ خصم را مهیا باشند[2] و بجهت اینکه اهل مملکت عاری از مشق و عاطل از قواعد و رسوم رزم نشوند وفراموش نکنند در سالی سه روزرا قرار داده‌اند که خلق هر ولایت‌ازمملکت پروسیه درآن سه روز لباس خودرا پوشیده بقاعدهٔ رزم با یکدیگر مشق کنند یراق و حربهٔ خود را آزمایش کرده مذاکره درآن باب بعمل میآورند و امروز یک روز از آن سه روز است وسپاه این شهر که مسمی به «کپلیس»[3] است زیاده از چهل هزارسوار و سرباز میشود با چهار نفر از شاهزادهٔ[4] پروسیه در اینجا مشغول به اسب‌تازی و مشق سربازی هستند ودر هر یک از ولایات از ممالک پروسیه امروز و در روز دیگر همین غوغا و هنگامه خواهد بود.

از آن معنی بسیار خوشوقت گردیدیم. گفتیم از محاسن اتفاق

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس: خود مشغول‌میشود.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: مهیاسی گردند.

۳ـ Coblentz .ف.

٤ـ نسخهٔ اصل ومجاس: شاهزادگان.

امروز راتماشای معقولی خواهیم کرد . می آمدیم تا نزدیک بآن سپاه و دستگاه رسیدیم . معادل چهل هزار سوار پیاده نظام با توپخانهٔ بسیار در کمال آراستگی واستعداد بنظر رسید ولیکن سواران ایشان کمال آرایش و اسبهای ایشان نهایت امیتاز رامیداشت و سوار مملکت پروسیه در کل ارپه مشهوراست .سوارانشان را اسلحه منحصر به نیزه ایست که در گلوی آن دو بیدق کوچک برنگ سفید و آبی بجای ریشهٔ نیزه آویخته اند جفتی[1] طپانچه و شمشیر هریک دارند .از دور آن بیدق ها عالم غریبی بر سر نیزه ها دارد و سرباز آنهارا اسلحه منحصر به تفنگ وشمشیر کوچک است . [کذا]

باری تماشای معقولی ازآن اسباب و اثاثیه نمودیم و تماشائیانی که در آن صحرا از اطراف اجتماع نموده بودند زیاده ازسیصد هزارخلق میشدند .جمالات[2] غریبه درآن اجتماع ملاحظه گردید ودراتفاق آن گروه مرافقت نموده تاوارد شهر «کپلس»[3] گردیدیم و بجهت صرف نهار در هر هوتلی که خواستیم فرود آئیم از کثرت خلایق ممکن نبود، تاشخصی از اکابر آن مملکت اطلاع برحال ما یافت، نزدیک ما آمده و مارادعوت به خانهٔ خودنمود، ما نیزاجابت تمنای اورا نموده به خانهٔ اوفرودآمدیم . چاهی و شیرینی حاضرساخته فراش ومحل آسایش مهیا نموده دوساعت در خانهٔ آن شخص آسایش کرده و رو براه آوردیم . بازهمه جادر کنارشط

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس : حق .
۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : وجمالهای .
۳ـ Coblentz . ف .

رین ودرمیان مداین وعمارات می‌آمدیم تا هنگام غروب بقصبه [ای] رسیدیم که آنجارا «سنگوار»[1] می گفتند. بهوتلی فرود آمده شب را آسایش نمودیم و در آنروز نیز شصت ودو میل راه پیموده بودیم.

ویوم سه‌شنبهٔ چهارم ازآنجا حرکت نموده همه‌جا در کنار شط رین باغات و عمارات‌را از قرارسابق تماشا و تفرج می کردیم وقلعه‌جاتی که مشتمل بر قصوری چند بود در قلهٔ آن جبال مشرف بر آن شط بحرمثال میدیدیم تا اینکه وارد «میانس»[2] گشته و از مملکت پروسیه در گذشته. وسملکت[3] «پروسیه» از جملهٔ ممالک مشهور اروپه است وشهر برلین سواد اعظم مداین او است و پایتخت آن مملکت میباشد و آب وهوایش بهتر ازانگلند و فرانسه است وتسعیرات آنجا رخیص‌تر از سایر ممالک می باشد وحدودش ازطرف مشرق [بفرنک‌فرت‌ می‌رسد واز صوب مغرب متصل به نثرلند جنوب و شمالش...][4] و معدن کاه‌ربا در آن مملکت میباشدواز آنجا بسایر بلاد عالم میبرند و طلبهٔ علوم در آنجا از سایر بلاد می‌باشد و علم طبابت در آن حدود اشتهاری کامل دارد خاصه کحالی و کحالان

۱- St Goar .ف.

۲- Mayence .ف. درنسخهٔ اصل و مجلس: هیانس.

۳- اصل و مجلس: و اما مملکت.

۴- در هرسه نسخه افتاده واین قسمت از روی کتاب رموزالسیاحه نوشته شده است. در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی محرر کتاب نوشته است که «اینجا نیزازنسخهٔ اصل خط مرحوم رضاقلی میرزا بهمین اندازه انداخته ونانوشته است».

آن مملکت مشهور جهان می باشند وسواران آن مملکت زبده سواران اروپه اند[۱]. وپادشاه آن مملکت را نام **فره دریک** میباشد ویکصدو بیست هزار سوار مواجب خوار موجود و مهیادارد. در هنگام ضرورت از قراری که مرقوم گردید تمام خلق مملکت لباس واسلحهٔ سپاهی پوشیده شرّ اعدارا آماده و مهیا می باشند[۲]. در قانون ایشان کانشیل و مشورت وزراء بقانون سایر فرنگستان است ولیکن پارلمند و مشورت عامه ندارند. خلقت[۳] پروسیه دوازده ملیون که بیست وچهار کرورباشد برآورد شده است. نشان سلطنت ایشان نسر[٤] طایر سیاه رنگی است که در دستی شمشیر دارد ودستی سیبی گرفته است.

وصفی از پروس

باری بعداز گذشتن از خاك پروسیه وارد بشهر «میانس» گردیدیم[٥] شهری بسیار عظیم که از قدیم الایام بنیان آن شهررا در کمال استحکام و آراستگی نهاده بودند بنظر درآمد. شطرین در وسط معمورهٔ آن شهر واقع است و پهنای آن شط را که قریب نهصد و پنجاه ذرع میشود[٦] جسری در کمال استحکام بسته بودند که چهار گاری پهلوی یکدیگر

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: اروپ هستند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: از ملك دور می نمایند.

۳- نسخه اصل ومجلس: وکثرت جمعیت.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: نسر: کمرکس. ف.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: بشهر میانس وارد گردیدیم.

٦- درترجمهٔ انگلیسی ۷۰۰ بیک pikes. ف.

ازآن جسر میگذشت وآن‌شهر ونواحی‌آن متعلق است بسه‌پادشاه‌نمسه[1] و پادشاه پروسیه وپادشاهی[2] که اورا **دوك همس‌همستند**[3] گویند ولشکر آن سه پادشاه با ایلچیان ایشان در آنشهر می‌باشند وبه‌مصلحت‌یکدیگر در مصالح آن ملک می‌پردازند . اگرچه حکمرانی آن ملک بادوك هس‌همستند می‌باشد و لیکن بعلت[4] اینکه آن مملکت حصانت کاملی دارد اگربتصرف پادشاهی‌خارج درآید ضرربسیاربممالك[5] نمسه‌وپروسیه خواهد رسید بدین سبب پادشاه نمسه و پروسیه درآنجا لشکر فرستاده محارست می‌کنند که آن مملکت محفوظ باشد .

بعداز تماشای آن شهر همه‌جا قطع مراحل نموده مسافت پیموده تا اینکه بعداز زوال وارد شهر «فرنک‌فرت»[6] گردیدیم و در آن روزنیز شصت ودو میل آمده[7] بودیم وشهر فرنک‌فرت عروس مداین ارپه‌است *بلکه‌از حیثیّت ظهور صور جمیله و جمالهای بدیعه سرامد اغلب از مداین ارپه‌است[9]* کوچه‌و بازارش بطریقهٔ شهرلندن آراسته و وسیع و

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: که پادشاه نمسه .

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: وپادشاهی دیگرکه .

۳ـ Duke Hesse of Darmstadt .ف.

۴ـ نسخه اصل و مجلس: بواسطهٔ .

۵ـ نسخهٔ اصل ومجلس : به مملکت.

۶ـ مجلس : فرنک فره . Franrrfort . ف.

۷ـ نسخهٔ اصل و مجلس: براه آمده .

۸ـ نسخهٔ اصل ومجلس: در هردوجا اروپ‌است .

۹ـ بین دوستاره در نسخهٔ اصل ومجلس نیست .

عمارات مرتفع بدیع در آنشهر بنا نهاده‌اند. رودخانهٔ «مین»[1] که متصل به شط رین میشود بر کنار آنشهر واقع گشته. اهل آن مملکت با هفت شهری که از توابع آن محسوب میگردد بدون پادشاه و حکمران آزاده و مطلق‌العنانند[2] و خلقت[3] فرنکفرت از قراری که مشخص شده است یکصد و بیست هزار کس میباشند ولیکن پادشاهان ارپه[4] رعایت احوال ایشان‌را زیاده از حد منظور دارند و ایشان‌را بحال خود گذاشته اند و احدی ازسلاطین را رجوعی بکار آنها نیست واز هر یک از سلاطین ارپه ایلچی و خیر خواه درآنشهر میباشد و مهمات احکام ایشان بروضع پارلمند به‌مشورت چهل و دو نفر می گذرد و آن اشخاص متفرق[5] به سه فرقه اند فرقهٔ تجار و فرقهٔ اعاظم مملکت و فرقهٔ رئیس وو کیل عامهٔ خلق میباشند و قانون ایشان براین است که جمیع مهمات‌را بمشورت یکدیگر قطع و فصل کرده[6] درسالی یک‌نفررا حاکم وسلطان بر خود می کنند[7] سال جدید اورا عزل و دیگری را بر خود معین[8] می‌نمایند و قانون ایشان

شرحی ازشهر فرانکفورت

۱- Maine . ف.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : مطلق‌العنان میباشند .

۳- اصل و مجلس : جمعیت.

٤- اصل و مجلس: سلاطین اروپ .

٥- اصل و مجلس : منقسم

٦- اصل و مجلس : قطع کرده.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس : قرار می‌دهند.

۸-نسخهٔ اصل و مجلس: نصب.

بدین رویه است. و درهنگام ورود بدان شهر بهوتلی بسیار عالی که چنان هوتل درکمتر از بلاد یافت می گردد نزول نموده هنگام عصردر کنار رودخانهٔ مین به حمامی بسیار با صفا رفتیم خودرا شست و شوی کرده در آنشب محفلی ملوکانه بجهت‌ما برپای گردید.

و یوم چهارشنبهٔ پنجم تا هنگام زوال در آنشهر توقف‌نموده برادر پادشاه روس که اورا **میخائیل**[1] گفتندی در آن روز از مملکت روس‌وارد آن شهر گشته و اراده میداشت که بعزم سیاحت و ملاقات همشیره اش که به‌هولنده[2] میباشد رفته واز آنجا درممالک‌فرنگستان‌سیاحت‌وعشرت نموده باشد. درآن روز هنگام حرکت‌از فرنک‌فرت **مستر کخ**[3] نام‌بالیوز[4] دولت انگریز که درآنشهر ازجانب دولت می‌بودند نزدماآمده وازطرف ایلچی سلام رسانید که اکنون مارا اطلاعی از آمدن شما بهمرسید و تمناداریم که بطریق تفصیل‌صحبت شمارا درک کرده باشیم ونیزهمشیرهٔ پادشاه انگریزدراین‌شهر می‌باشد خواهش‌اوچنین‌است که شمارا‌ملاقات کرده باشد. اگررفتن‌امروزرابفردا قرار داده وامروزرا دراین‌شهرتفرجی کرده امشب‌را بعزم‌ملاقات همشیرهٔ پادشاه‌بخانهٔ من قدم رنجه فرمائید منتی‌برما[5] خواهد بود.

قرار ملاقات با خواهر پادشاه‌انکلیس

۱ـ Duke Miguel .ف.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: که در.

۳ـ Mr Koch . ف. درنسخهٔ اصل و مجلس: این نام‌نوشته نشده.

۴ـ درترجمهٔ انگلیسی قونسول‌محل ذکرشده. ف.

۵ـ نسخهٔ اصل ومجلس: برمن.

حسب‌التمنای ایشان رفتن آن روزرا موقوف داشته بنای توقف‌را نهادیم بعد[1] استفساری از تماشاخانه و سیرگاه آن‌مملکت کردیم. بالیوز بیان نمود که اگر شمارا میل به تفرج و تماشا باشد من در خدمت‌شما بجائی خواهم رفت که تماشائی کامل کرده باشید. در همان لحظه باتفاق بالیوز درگاری نشسته به باغی درآمدیم که نهایت طراوت و صفارامیداشت. درآن باغ عمارتی چندساخته درآن عمارات ازسنگ‌های مرمر و غیره تصویری چند ساخته بودند که کمال امتیازرا داشت. ازآن جمله تصویر دختری‌را برهنه که‌سوار بر شیری گشته بود ساخته‌بودند[2] که ازمشاهدهٔ آن صورت‌بدیع‌الجمال و تمثال بی‌مثال دیدهٔ عقل‌حیران گشتی و نزاکت حرکات آن‌دختررا چنان نقاری نموده بودند که گفتی مجسم است[3] و همچنین صور بسیار ساخته بودند و آن صورت مرمر[4] را به چهار هزار تومان تمام کرده بودند.

بعد از تماشای آن تصاویر دلپذیر بعمارتی دیگر رفتیم که آن عمارات‌راچندین‌طبقه برروی یکدیگرساخته‌بودند. درطبقهٔ‌اول درآمدیم[6] بیوتاتی بی‌شمارملاحظه گردید که‌در آن‌بیوتات‌از هرقسم‌حیوانات برّی‌و

۱- نسخهٔ مجلس: بعدازآن.

۲- اصل و مجلس: چنان‌ساخته‌بودند.

۳- اصل و مجلس: روح مجسم‌است.

۴- اصل و مجلس: از سنگ مرمر.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: عمارت.

۶- اصل و مجلس: که درآمدیم.

بحری که شنیده شده است و در کتابها ذکر آن مذکور گردیده است و از هرنوع که متصور شود[1] جلد آن حیوانات را بطریقی که بهیچوجه تفرقه در حیات آنها نشود[2] از اطراف عالم آورده در زیر آینه ها نهاده‌اند زیاده‌از صدهزار جنس از جملهٔ حیوانات ملاحظه گردید [کذا] اگر ذکر هریک آنهارا بخواهیم نوشت چندین جلد کتاب نوشته میشود. آنچه در جانور-خانهٔ لندن دیده بودیم بعلاوهٔ جانورهائی که در چندین هزار سال قبل از این در هرجائی از اطراف عالم که بهمرسیده بود، جلد اورا بهمان وضع آورده در آنجا نهاده بودند که از تماشای هریک از آن حیوانات هوش از سرما بدر رفته.

از آنجمله حیوانی به هیکل دوژنده‌پیل وبه هیأت کرگدن [که] در سرچشمهٔ رود نیل بعهد فرعون بهمرسیده بود پوست اورا کنده وپنبه در آن نهاده با بچهٔ آن حیوان درآنجا نهاده بودند. دندانهای آن حیوان عاج می‌بود تماشای غریبی داشت. دیگر ازجمله حیوانات بحری ماهی[ای] ملاحظه گردید که از سر تا کمربند او معاینه بشکل آدمی بود و مثل پستان زنان پستان میداشت و از کمر به پائین آن حیوان چون ماهی بود وآن حیوان را از نقطهٔ جنوبی دریای ینگی دنیا آورده بودند.

ودیگر ازجمله حیوانی که ملاحظه گردید دوال دست بیابان[3] بود که

۱- اصل و مجلس: که بتصور درآید.

۲- اصل و مجلس: که بهیچوجه تفرقه در میان آنها ازحی ومیت داده نشود / نمی‌شود

۳- اصل و مجلس: دست پایان.

که بتر کیب نسناس است ولیکن دست و پای او چندین ذرع میشود و مثل تسمهٔ چرم[1] دراز گشته گویند که آن حیوان را از نقطهٔ جنوبی افریقیه می آورند. و دیگر حیوانی [بود که] او را به فارسی تنبل می گفتند شبیه به بوزینه است ولیکن هیأت بسیار غریبی میداشت. گویند آن حیوان بسیار کاهل و تنبل در حرکت است بدین جهت در لغت فارسی کاهلی اسم آنرا گذارده اند. و دیگر حیوان دریائی[2] بود که از اقصای روس نزدیک به نقطهٔ شمال از دریا آورده بودند. طرفه حیوانی بود. هیکل او چندین مقابل ژنده پیل و چشمهای آن[3] چون دو قدح معصفر بر کاسهٔ سرش در آمده و دندانهای او از عاج بطول سه ذرع که دندان هیچ فیل بآن بزرگی نمیشود روی به نشیب آویخته، عجب هیئتی میداشت که صاحب عجایب المخلوقات هرگز تصور چنین حیوانی ننموده بود[4]. دیگر چندین قسم برهٔ کوچک و بزرگ[5] از جزایر مملکت حبشه آورده بودند. بعضی دوسر داشت و یک تنه و پاره [ای] دوتن و یک سر داشت و برخی چندین دست و پا و پاره [ای] بخلاف عادت آنها معکوس واقع گشته و متصل به یک سر و بیشتر.

خلاصه انواع غرایب و اقسام عجایب ملاحظه گردید و سایر

۱- اصل و مجلس: وچرم.

۲- ماموت Mamouth. ف.

۳- نسخهٔ اصل او. مجلس ندارد.

٤- اصل و مجلس: است.

٥- اصل و مجلس: که.

حیوانات دیگر در آن عمارت الی غیرالنهایت[1] میبود . بعداز تماشای آن حیوانات بمرتبهٔ فوقانی آن عمارت درآمدیم و بهمان قسم انواع طیور غریبه زیاده ازهزارهزارقسم[2] بنظر درآمد[که] تفصیل آن موجب ملال خواهدشد. و در عمارت دیگر اقسام ماهی ها و حیوانات دریائی دیگر ملاحظه گردید. بعدازتماشای حیوانات بحری بچندین عمارت دیگر رفتیم که استخوانهای آن حیوانات و طیور برّی و بحری جمیعاً آورده بطریق تشریح بریکدیگر نصب کرده بودند .اینقدر تماشا کردیم که شمه[ای] از آن مشاهده را نمیتوان ذکرنمود. ودر عمارت دیگر رفتیم که جمعی از اموات قدیمهٔ آدمی را که هریک در سه چهارهزارسال[3] قبل از این درخاك یونان ومصر مرده بودند آورده با همان کفنها درزیر آینه گذارده بودند و اصلا اعضای ایشان از یکدیگر متفرق نگشته بود و اغلب را شکل آدمی از سنگ مجوف تابوتی تراشیده اموات را درآن تابوت سنگی که بصورت آدمی میبود دفن کرده بودند.

باری درآن روز از وفور تماشا خسته گشته مراجعت بمنزل نمودیم **مستر کارت ریت**[4] ایلچی دولت انگریز در آن وقت بدیدن ما آمده و وعدهٔ مارا بخانهٔ خود گرفته مارا دعوت نموده و وعده باودادیم.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : النهایه.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: زیاده از هزار .

۳- اصل و مجلس : سه چهارسال.

۴- Mr Cartwright . ف.

باری در آن شب[۵] بخانهٔ ایلچی معزی الیه رفته مجلسی آراسته و محفلی از بزرگان و ایلچیان دول متعدده پیراسته، خواتین ولیدیان صاحب جمال که هریک در نکوروئی و کمال بی‌مثال بودند درصدر مجلس بر کرسی های زرین نشسته، همشیرهٔ پادشاه انگریز که او را **لندگریوین - هس‌هم‌برگ**[۶] گفتند درآن مجلس با چهارنفراز ایلچیان به گنجفه بازی مشغول بود.

میهمانی در منزل سفیر انگلیس

اینجانب که وارد در آن محفل گشتم همشیرهٔ شاه باستقبال آمده تعظیم و تکریم زیاده از حد بجای آورد، کمال مهربانی والتفات رانموده ما نیز شایستهٔ ملکه تعارف لازمه تقدیم نمودیم وبرجای خود نشستیم. همشیرهٔ پادشاه بعد از تعارف[۷] وتکلفات نسبت بما مشغول بازی گنجفه گردیده ایلچی روس نزدما آمده تعارفات نمود واظهار کرد[که] برادر پادشاه روس میخائیل وارد بآن مملکت شده و تمنا دارد شمارا ملاقات کند. گفتم اگرچه مامسافرمیباشیم اگر[۸] فرصت درک خدمت ایشان میسر گردد غنیمت خواهد بود. بعد از صحبت ایلچی روس سایر ایلچیان ممالک اروپه یک یک آمده هریک تعارفی شایسته و تواضعی علیحده به ظهور رسانیدند.

تعارفی باسفراء

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: ودرآن شب.

۶- Landgravine Hess Homberg .ف. در نسخهٔ اصل و مجلس: لنکردین هس همبرك.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: تعارفات.

۸- اصل و مجلس: چنانچه.

بعد از معرفت به احوال ایلچیان زنان ایشان و لیدیان یک یک نزدما آمده تواضعی بلیغ تقدیم نهادندو بر اطراف ماآن‌مهوشان زیباحلقه زده به صحبت داشتن نشسته[1] و هریک هریک را لغتی وزبانی علیحده میبود که هیچ یک زبان دیگری را نمیدانست ولیکن خواجه اسعد باشی‌ترجمان ما که اصل‌اویونانی‌بودو ازجمیع لغات‌واصطلاحات باوجود صغرسن اطلاع کامل میداشت[2] با هریک از آن لیدیان چون بلبل هزار-دستان جواب‌وسئوال مینمود. همهٔ ایشان در[3]طلاقت بیان‌ورطب‌اللسانی او حیران بوده‌آفرین میکردند[4]. و از هر گونه صحبت در آن مجمع بمیان آمده بسیار بسیار خوش گذشت. و ایلچیان‌اغلب ازممالک ارپه مثل فرانسه و پروسیه ونمسه و هولنده و«بواریه» و«سکس»[5] و «سردینیه»[6] و«سویس»[7]و ایتالیه تمام[8] در آنجا حضورداشتند. قدری از شب‌را درآن مجلس به‌نقل وصحبت گذرانیده‌برخواستیم [کذا] ودرخدمت همشیرهٔ شاه وداع کرده بمنزل مراجعت کردیم.

زباندانی خواجه اسعد

۱- نسخهٔ اصل‌ومجلس: مشغول بصحبت داشتن شدند.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: اطلاعی کامل داشت.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : از.

۴- نسخهٔ اصل ومجلس: میگفتند.

۵- Saxon . ف. واحتمالا Saxony است.م.

۶- Sardinian . ف.

۷- Swedish . ف. سویس غلط‌است و باید سوئد باشد-ف.

۸- اصل ومجلس : بودند که تمام.

و یوم پنجشنبهٔ ششم تیمور میرزا را کسالتی واقع گشته تا قریب به زوال در آن شهر میبودیم. بعداز ظهر ایلچی به دیدن ما آمده او را وداع کرده از آنشهر حرکت کردیم. بعداز مسافتی چند از ملک فرنک فرت گذشته قدم به مملکت «بواریه»[۱] نهادیم. مستحفظین اول حدود بقانون معهود پاسه پر[۲] ما را ملاحظه کرده اذن[۳] بما دادند. همی[٤] در مملکت بواریه میامدیم. بعدازطی[٥] بیست و پنج میل راه بشهر «اسافن برگ»[٦] رسیدیم. شهری بسیار خوب و مملکتی بسیار مرغوب جلوه گر نظاره گردید. در درهوتلی نزول نموده شب را آسایش کردیم.

و یوم جمعهٔ هفتم از آن منزل حرکت کرده همه‌جا در مملکت بواریه می‌آمدیم و تمام راه ماهور وجبال پست و بلندبوده اشجار بی‌حد و حساب در صحرای آن مملکت بطریقی انبوه و جنگل گشته که سوای ازشوارع[۷] از جایهای دیگر میسر نبود. غرض که در آن روز بعد از قطع وصف مملکت باویر

۱- Bavaria . ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: پاسه پرت.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: اذن دخول.

٤- اصل و مجلس : وبهمین قسم.

٥- اصل : بعدازطی مسافت. مجلس: بعداز مسافت.

٦- Offenburg . ف. این کلمه را آقای فرمانفرمائی ابتدا Aschaffenburg نوشته و بعد خط زده و باینصورت نوشته‌اند ولی ظاهراً صورت اول صحیح است زیرا شهری که نزدیک فرانکفرت است Offenbach است و پس از آن آشافن بورگ که بنوشتهٔ فارسی نام شهرخیلی نزدیک است. م.

۷- اصل و مجلس: از شارع امکان عبور و مرور ازجای دیگرنبود.

پنجاه میل مسافت بشهر «وارنس برگ»[1] رسیدیم. شهری عظیم ومدینهٔ شاهی میبود. شطی عظیم از وسط آن‌شهر گذشته مرکب بسیاری در روی آن‌شط رفتارمینمودند[2]. پلی بسیارعظیم که دراطراف آن پل تصاویرقسیسان چندرا از سنگ تراشیده در[3] روی آن شط ساخته بودند که بآن خوبی و عظمت بنائی کمتر ملاحظه شده بود. وآنشهرمخصوص است به قسسیان کلیسا و بناهای عجیب و عظیم درآنشهر بنیان نموده‌اند. بعدازورود به آنجا در هوتلی‌فرود آمدیم.

و یوم شنبهٔ هشتم بعلت‌اینکه عرابه‌ما معیوب شده بود تا قریب به زوال در آنشهر توقف کرده ازاینکه[4] وقت رفتن دیر شده بودحرکت در آن روزرا موقوف داشتیم و بجهت‌مکانی که تماشاگاه‌باشد وبنائی که شایستهٔ سیاحت بود سئوال کردیم.

گفتند که درآن ولایت بعهد قدیم که پاپ‌هاوقسیسان رادرممالک ارپه استیلایی‌بوده است یکی‌ازایشان که اورا...[5] می گفتنددراین ولایت قصری ساخته‌است که دیدهٔ روزگار چنان بنیاد[6] و اساسی ندیده وبنای

۱- Wurtzburg .ف. کلمهٔ فارسی در هر سه‌نسخه یکسان‌است.

۲-اصل و مجلس: بر روی آن شط عبور مینمودند.

۳- اصل و مجلس : بر.

٤- اصل و مجلس : چون.

٥- در ترجمهٔ انگلیسی‌هم نام قصر معین‌نشده‌ولی در کتاب فریزر کنت شئن‌برون بی‌شاپ‌ورتزبورگ Count Schoenbronn bishop of Wurtzburgh معین‌شده .ف.

٦- اصل و مجلس : بنا.

دهر درشهرستان وجود بمثل آن بنائی نه نهاده‌است. بعداز اطلاع برآن معنی درگاری نشسته درآن روز به تماشای آن قصرعظیم‌البنیان رفتیم. الحق دیدنی وتماشا کردنی‌بود. مختصراینکه‌آنچه در فرنگستان‌عمارات و قصور ملاحظه کرده بودیم چندین برابر اسباب و تصاویر و حجاری سنگهای غریبه بطورهای مختلف درآنجابیشتر وپاکیزه‌تر میبود. میدان بسیار وسیعی در یک طرف آن عمارت واقع گشته و دو طرف[1] دیگرش بوستان وگلزاری اتفاق افتاده است که در حقیقت‌رشک باغ جنان‌است طول آن عمارت ششصدذرع و عرضش چهارصد ذرع میباشد. ابتدا که وارد درآن عمارت شدیم دردهلیز آن‌عمارت فضائی بسیاروسیع وبنائی منیع بنیاد نهاده بودند که تمام جداروستونهای آن عمارت بکلی ازسرسر بوده[2] *تصاویرچندبالباس‌واساس ازمرمرحجاری کرده‌بودند* که هوش‌ربای عقل و اندیشه می گردید. در سقف‌آن عمارت نقشهٔ عالم‌را که مشتمل بر اهالی[3] اقسام اربعه میباشد بطریق بسیار خوش نقاشی کرده بودند که همان پردهٔ تصویر چندین هزارتومان تمام شده بود وهریک از اقسام آسیه و افریقیه‌و اروپه وامیریکیه[4] بااشخاص و حیواناتی که

وصف کاخ شوئن برون

۷- اصل و مجلس: سه طرف.

۸-اصل ومجلس: حجاری کرده بودند. بین دوستاره‌درآن دونسخه‌نیست.

۱- اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲- اصل و مجلس: آسیا، افریقا، اروپا، امیریکا / آمریکا

خاصهٔ آن اقسام و اقالیم باشند و ممیز کرده بودند[1] کشیده بودند نهایت امتیاز را میداشت[2].

بعداز تماشای آن دهلیز بعمارت و قصور درآمدیم. زبان خامه از نگاشتن تفصیل آن قصر یگانه عاجز و قاصر است. جزئی از اسباب و تصاویر آن عمارت چندین کرور مخارج گشته است. از آن جمله حجره[ای] از حجرات عمارت[3] ملاحظه شد که تمام آن آینه و طلای ناب بوده زیر آینه های کوچک و بزرگ را از تصاویر و اقسام طیور و عمارات دورنما وحیوانات و اشکال مختلفه چنان مینائی[4] ازالوان متفاوته کرده بودند که تا شخص بچشم خود ملاحظه نکند تصور نخواهد نمود که چگونه آن صنایع لطیف و هنرهای شریف را تصنع نموده اند. یحتمل که یک کرور متجاوز مخارج همان حجره شده باشد و همهٔ حجرات آن عمارت را برآن[5] قیاس توان نمود اینقدر اوضاع و اسباب و اشیاء نفیسه در آن عمارت ملاحظه گردید که پایانی متصور برآن نخواهد بود.

در یکی از آن عمارات در وسط عمارت چرخی از آهن بر روی زمین کارگذاشته بودند و چهار ستون بر آن چرخ بشکل صلیب قرار داده و بر سر هر ستونی اسبی با زین و لگام از سنگ مرمر ساخته بودند

۱- اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.
۲- اصل و مجلس: که ... داشت.
۳- اصل و مجلس: آن عمارت.
۴- اصل و مجلس: چنان بنیانی
۵- اصل و مجلس: بر این.

چهارنفر[1] برآن چهار اسب سوار گشته آنچرخ بحرکت می‌آیدبطریقی که آن اسبهای سنگی خود بخود بدوند حرکت مینمود و تماشای خوبی داشت. و برطرفی ازآن‌عمارت‌در هزار سال قبل از این کلیسائی ساخته بودند که بآن خوبی و تازگی درعالم عمارتـی کمتر به‌هم میرسد. ستونهائی از سنگ مرمر مارپیچ در آنجا ملاحظه شد که چشم روزگار چنان سنگی نظیف ندیده تصویرعیسی(ع) از طلای‌ناب ونقره وسنگهای مختلف در آن کلیسا ساخته بودند که‌نهایت‌امتیازرامی‌داشت[2].

از آنجمله دراطاقی دیگر مرجانی در زیر آینه گذارده بودند که آن مرجان یک ساقه داشت و چندین شاخه بود بقدر دووجب طول آن مرجان بود. مانند درختی‌بسیار خوش ترکیب که تا بحال چنین‌مرجانی باین بزرگی دیده نشده بود.

غرض در آن روز نه اینقدر تماشا و تفرج کردیم که توان بیان نمود. چندین میل دراطراف و اکناف آن عمارت گردش کرده وسیاحت نموده مراجعت[3] بمنزل نمودیم.

و از آنجمله بناهای عظیم درآنشهر قلعه ایست که پادشاه آنجا درسر کوهی که در میان شهر واقع‌است ساخته و عمارت و بنیان قوی در آنجا بنا نهاده‌اند[که] در هنگام ضرورت محکمهٔ مضبوطی‌میباشد. غرض اینکه چون آن مملکت سابق بر اینها بتصرف اساقفه بوده است

۱- اصل ومجلس: چهارنفر انسان.

۲- اصل ومجلس: داشت.

۳- اصل و مجلس: بالاخره‌مراجعت.

در آنجا بناهای محکم از کلیسا و قلاع و عمارات عالیه بنا نهاده‌اند. از اینکه[1] ما مسافر بودیم اجمالاً زیاده از این مجال سیاحت نشد.

و یوم یکشنبهٔ نهم از آن منزل حرکت کرده تا دوساعت از شب گذشته می‌آمدیم همه‌جا در ماهورات و دره‌های سخت ولی در آبادی و معموره‌های معتبر عبور کرده بعد از قطع مسافت هفتاد میل وارد بشهر «نورن برگ»[2] گردیدیم. شهری بغایت آباد و مملکتی معمورخوش بنیاد بنظر آمد. در آنشب بهوتلی که رفتیم از کثرت جمعیت مکان نزول بهم نمیرسید و در آن‌شهر یعنی خارج از آن بلد راه آهن و گاری بخاری ساخته بودند که تردد مینمود. درآنشب بهر طریق که بود درهوتلی فرودآمده آسوده گشتیم.

و یوم دوشنبهٔ دهم از آنجا حرکت کرده هفتاد میل قطع مراحل نموده درقریه[ای] از قراء «ریزین»[3] منزل نموده بهرقسم که بود آنشب را گذرانیده.

و یوم سه سه‌شنبهٔ یازدهم ازآنجاحرکت کرده بعد از قطع پانزده میل بشهر ریزبن بجهت ناهار خوردن در هوتلی فرود آمدیم وآنشهراز جملهٔ مداین مشهور مملکت بواریه میباشد. شط «دینوب» که بقدر رود نیل است در حوالی آنشهر چند شاخه و شعبه گشته در محلات متعددهٔ آنشهر عبور کرده در آخر شهر بازبیکدیگر پیوسته میگردد. پلهای بسیار

وصف رود دانوب

۱- اصل و مجلس: چون.

۲- Nuremberg. ف.

۳- Ratisbon. ف. اصل و مجلس: «زیزبن».

خوب در روی آن شط از هرطرف بسته اند . باغات و بساتین بسیار در کنار آن شط واقع است. در مکانی باصفا و سرحدی خوش آب و هوا آن شهر واقع گشته و سرچشمهٔ دینوب قریب بشط « رین » از کوهی بسیار بلند که در حوالی سویس است می‌آید و سویس در میانهٔ ایتالیه وفرانسه‌واقع‌است. آن شط همه‌جا در ممالک پروسیه وبواریه عبور کرده به مملکت نمسه میرود و ازآنجا گذشته به دریا[ی] «قره‌دنگیز»[1] میریزد. ازابتدای‌آن‌شط‌الی‌انتهاء آن‌شط هزاروپنجاه میل‌میشود. آبش‌بسیار گوارا است. ازآن‌طرف شهر«وینه» که پایتخت مملکت نمسه‌است‌آن آب عبور میکندازشدت سردی هوا در چهارماه اززمستان چنان‌آن شطیخ بسته که گاریهای متعدد از نمسه تا لب دریای قره دنگیز روی آب عبورمیکند.

باری در آن روز بعد از صرف نهار از شهر ریزبن حرکت نموده هنگام غروب در شهر «ستراتین»[2] بهوتلی فرود آمده منزل نمودیم ودر آن روز چهل‌ودومیل قطع مسافت کرده بودیم.

و یوم چهارشنبهٔ دوازدهم از آن‌منزل حرکت نموده قبل اززوال بشهری رسیدیم که آنجارا«ولس هوتن»[3] گفتندی. بجهت ناهارخوردن در هوتلی فرود آمدیم . خلق آن شهر که از آمدن مااطلاع بهمرسانیده خورد[4] و بزرگ آن‌شهر از هرطرف بجهت‌تماشای‌ما آمده قریب‌سی‌هزار کس در هوتل جمع شده انگور بسیار خوبی بجهت ما صاحب هوتل

تماشای شاهزادگان

۱- دریای سیاه .ف.

۲- Straubing .ف. نسخهٔ مجلس: «مستراین».

۳- Vilshofen . ف.

۴- نسخهٔ مجلس: خرد وابن‌صحیح است.

آورد. قدری‌را ماخوردیم و چندخوشه از آن‌انگوررا **اسدالله‌خان افشار** که بهمراه ما بود برداشته بود که بخورد چون تعجیلی‌در رفتن مابود مجال‌انگور خوردن نیافته ناچارچندخوشهٔ‌انگور را درورقی کاغذپیچیده سقف‌گاری‌ما آویخته در آن جمعیت و ازدحام عوام که به اضطراب و خجلت تمام میخواستیم سوار شویم برادر مکرم والی در حالتی که میخواست بر گاری‌سوارشود کلاهش به سقف گاری‌بر کاغذ انگورخورده کلاه و خوشه‌های انگور بیکدفعه در میان آن جماعت بر زمین‌افتاد. برآن اشخاص چنین مفهوم‌شد که برادر معزی الیه انگورهارا در کلاه خود ذخیره کرده.صدای خنده‌وگواژه از آن جماعت بلندشد. اینقدر خجالت و افتضاح حاصل گردید که‌نتوان[1] شرح نمود. به تعجیل تمام گاری‌را رانده از آنشهر بیرون آمدیم. الحمدلله که کسی‌مارا نمیشناخت و ندانستند که کیستیم‌و به کجامیرویم.باری از آن‌اتفاق در آن روز نه این‌قدر خندیدیم که توان‌شرح نمود.

تصادف خنده‌آور

از آن[2] شهر گذشته بعد از طی مسافتی‌چند به شطی بسیار عظیم رسیدیم که آن‌شط را «این»[3] گفتندی. آن شط نیز ملحق به‌شط دینوب میگردد و در روی آن شط پلی بسته‌اند که نصفهٔ آن‌پل تعلق بمملکت بواریه دارد و نصفهٔ دیگرش متعلق‌به‌مملکت نمسه است.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نه‌اینقدر... که‌توان.

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: خلاصه ازآن.

۳- Inn در کتاب فریزر Een ضبط شده .ف. در اصل «دین» در نسخهٔ مجلس: «ذین».

اما مملکت بواریه از جمله ممالک مشهور ارپه است و آب و هوایش از اغلب ممالک ارپه سردتر است. پایتخت آن مملکت «مونیک»[1] است. اسم پادشاه آنجا **لویس چارلس**[2]. لغت اهالی آن مملکت و پروسیه و بلجیم الی نمسه یک لغت است. علامت دولت ایشان تاجی است که بردو طرف تاج دوشیر تاجدار بوده باشد. لشکر مواجب خوار موجود آن دویست و چهل هزار است. خلقیت مملکتش[3] پنج میلیون که ده کرور باشد برآورد شده است و تمام خلق آن مملکت بعد از بلوغ تا شش سال درنظام سرباز و سوار مشق سپاهی میکنند و بعد از فراقت[4] از مشق و تعلیم اشتغال به مشاغل معیشت میکوشند[5]. در هرسالی چند روزی را معین کرده اند که آن خلایق لباس رزم پوشیده بجهة مذاکرهٔ خاطر مشق میکنند که اگر دشمنی بجهت ایشان بهمرسد عاری[6] نباشند و بجهت دفع خصم هجوم عام کرده باشند. ودرقاعدهٔ کانثیل ایشان پارلمند که محل مشورت عامه باشد نیست و پارلمند مشورت وزراء بقاعدهٔ سایر فرنگستان برقرار است. فقرای آن مملکت زیاده از سایر بلاد ارپه است و تسعیرات غله رخیص ترمیباشد.

شرحی ازحکومت باویر

۱- Munich . ف.
۲- Louis charles. ف.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس : کثرت جمعیت آن مملکت به.
٤- اصل ومجلس : فراغت و این صحیح است.
٥- نسخهٔ اصل ومجلس: به مشاغل شخصی وتحصیل معیشت مینماید.
٦- نسخهٔ اصل و مجلس : ازکار عاری .

باری در آن روز از مملکت بواریه به اول خاك نمسه قدم نهادیم اینطرف شط این به گمرك نمسه که[1] رسیدیم مستحفظین سرحد مملکت در جلوما آمده مطالبهٔ پاسه پرت کردند. بعدازملاحظهٔ پاسه پرت ما را اذن داده ازآنجا گذشتیم.

اما پاسه پرت قاعده ایست در تمام ممالك فرنگستان هر کس[2] از شاه و گدا اعلی وادنی سپاه و تجار[3] که بخواهد در مملکت[4] اروپه مسافرت [کند] در هر شهری و مملکتی که حرکت می کند و منظور دارد که به مملکتی دیگر رفته باشد ایلچی از همهٔ ممالك در آنشهر البته خواهد بود. شخص مسافر لازم است که نزد ایلچی رفته خود و همراهانش رامعرفی کند وبشناساند. بعدازمعرفت ایلچی نوشته از ایلچیان دول متعدده میگیرد که فلان شخص کیست وشغلش چیست و بکجا خواهد. رفت آن کاغذرا پاسه پرت میگویند در ابتدا و انتهای هر مملکتی گمرکی ومستحفظی بجهت پاسه پرت معین [است] مادام آنکه[5] پاسه پرت رانبینند ومهرایلچی آن دولت برصحت احوال مسافر بر پاسه پرت نباشدامکان عبور ازآن خاك را ندارد و در هرمنزلی که هر مسافر عبور میکند وفرودمیآید صاحب هوتل و منزل کاغذوقلمی

۱ـ اصل و مجلس: کلمه که راندارد.

۲ـ اصل و مجلس : که مصطلح و برقرار است که هر کس.

۳ـ نسخهٔ اصل و مجلس : تاجرو پیش از هرپنج کلمه، ازهم دارد .

٤ـ اصل در ممالك فرنگستان. مجلس در مملکت فرنگستان.

٥ـ اصل و مجلس : معین است و تا اینکه.

آورده آنشخص بایداسم خودرا برآن ورق بنویسد و این بجهت‌آن است که اگراز کسی خطائی سر بزند و فرار کند از همان اسم رد اورا گرفته اورا خواهندیافت وخواهند دانست که آن شخص مخطی بکجا وازچه راه رفته است. و مستحفظین پاسه‌پرت در معابر و سرحدات هر مملکت علی‌الدوام حارس و نگهبان میباشند احدی‌را بدون پاسه‌پرت نمیگذارند که عبور ازآن مملکت کنند.

باری بقاعدهٔ معهود پاسه‌پرت خودرا بعساکر دولت نمسه‌نموده و قدم بخاك بلاد نمسه نهادیم. بعداز قطع مسافت هفتاد میل درشهر «سیکرتین»[1] بهوتلی نزول نموده‌آسایش کردیم.

و یوم‌پنجشنبهٔ دوازدهم از آن منزل حرکت نموده باوجودفصل خریف‌همه‌جا در صحرای زمردفام و بساتین‌جنت مقام طی مراحل‌نموده و بشهرهای معتبر عبورکرده بعدازقطع مسافت شصت‌و پنج‌میل بشهر «سترن‌برگ»[2] درهوتلی‌منزل‌نمودیم واغلب جبال و صحرای‌آن‌مملکت ازدرخت‌زرشک ودرخت‌فندق وسیب‌وگلابی‌چنان[3] جنگل وبیشه گردیده بود که سوای شوارع ممکن[4] عبوراز جای دیگر نبود. بعدازمدتی که آن[5] زرشک‌تازه بآن‌خوبی‌ملاحظه گردید بسیار چیده درآنشب جگرهای

۱- Siegharding . ف.

۲- Sternberg . ف . در نسخهٔ اصل ومجلس: سترس برگ.

۳- اصل و مجلس : چون.

۴- اصل و مجلس: شوارع مخصوصه امکان.

۵- اصل و مجلس آن ندارد.

[را] از آب زرشک جلائی دادیم .

و یوم جمعهٔ سیزدهم از آن منزل حرکت کرده قریب به زوال بشهری رسیدیم که آن شهر را «ملک»[1] گفتندی . شط دنیوب بر کرانهٔ آنشهر گذشتی . مشرف برآنشط پارچهٔ کوهی مسطح بر یکطرف آنشهرواقع است[2] بر روی آن پارچه کوه در یکصد وهژده سال قبل ازاین بجهت رهبانان دیری و کلیسائی درمیان آن دیر[3] نهاده بودند که چنان عمارت‌وبنای عالی‌در کمتری‌از بلاد یافت میگردد . بجهت تماشای‌آن عمارت ساعتی بر بالای آن کوه برآمده بنیانی عظیم و رفیع و عمارتی وسیع بنظردرآمد . چندین کرور مخارج آن عمارت شده بود . خدّامی چند بجهت رهبانان در آنجا معین کرده و قرار راهبان‌چنان است که اگر کسی‌موافق‌شریعت عیسی(ع) بخواهد مرتاض‌شود وتصفیهٔ نفس نماید ترک مزاوجت‌نموده دوری از خلق و ترک مؤالفت آشنایان خواهد نمود . لباس سیاه پوشیده بدیر رهبانان میرود وخدمت میکند . رؤسای‌آن دیر اگر خدمت اورا قبول نموده اورا قابل رهبانیت دیدند اورا نگاه داشته درجرگه رهبانان محسوب میدارند و ریاضت ایشان درآن دیور[3] تفصیل ومراتبی علیحده دارد و همچنین بجهت نسوان‌دیری دیگراست که خدام‌و اهالی آنجا مجموع نسوان میباشند و آن دیور را اهل مملکت و مردمان خیر

آداب رهبانیت

۱- Molk . ف .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس : واقع گشته .

۳- نسخهٔ اصل : کوه . مجلس : کعبه واشتباه گویا ناشی از غلط خواندن است

جمعی متفق‌شده میسازند و املاك بسیار وقف آن[1] دیر مینمایند که امر معیشت راهبان وراهبه‌ها ازمداخل آن املاك میگذرد. مادام‌العمردرآن دیور توقف کرده بطریقهٔ خود بعبادت مشغولند و مادام‌العمر رجال رهبانان و نسوان راهبه[2] متزوج نمیشوند و نتوانند شد و این قاعده در قدیم الایام شایع در ملت نصارا بوده است ولیکن دراین زمان که در دنیاداری اجتهاد ایشان کامل گشته است و اعتقادی باموارت منافیه رواج امور دنیا ندارنداین قواعد و رسومات‌اندکی‌منسوخ گشته ولیکن بقیهٔ‌آن در بعضی بلاد اروپه باقی‌است.

باری در آن روز بطور تفصیل تماشای آن دیررا نمودیم. الحق عجب بنائی نهاده‌اند که نهایت تماشا وسیاحت دارد. در کلیسای آن‌دیرنه‌اینقدر طلا و نقره و اشکال‌بدیعه بنیان نهاده بودند که شرح آن در قوه تحریرآید.

از جملهٔ غرایب دونفر از خلفاو پیشوایان مذهبشان‌را در ایام قدیم‌مرده بود[ند]استخوانهای آنهاراجواهربسیاری پوشیده بطریقی که مطلقاً تمام استخوانهاظاهر نگشتی و انگشتان‌اورا[3] انگشترهای قدیمی کرده و برویفراش[4] مخمل و جواهر درزیرآینه در آن کلیسا خوابانیده بودند دهان آن میت‌ها بازگشته دندانهای‌ایشان پیدا بود وآن‌میتان‌را

۱ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس: آن ندارد.

۲ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس: راهبه‌ها.

۳ـ نسخهٔ مجلس: آنهارا.

٤ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس: فرش.

زیارت و تعظیم[1] تمام میکردند. یکی را **سنت کسنت**[2] گفتندی ودیگری را **بنویاریت**[3] واسم آن دیر «بنه دیک‌تی»[4] میبود. چهل نفرازرهبانان در حجرات آن دیر میبودند و چندین هزار جلد کتاب در کتابخانهٔ آن دیر ملاحظه گردید.

باری بعد از تماشای آن‌دیر روبراه آورده همه‌جا میآمدیم. بعداز طی مسافت هفتادمیل به قصبه[ای] رسیدیم اورا «استرن برگ»[5] گفتندی بهوتلی[6] فرود آمده آسوده گشتیم.

ویوم چهاردهم ازآنجا حرکت نموده بعد ازقطع مسافت چهل میل بشهر«وینه» که پایتخت امپراطورقیصرنمسه است رسیده درهوتلی بسیار عالی[7] فرود آمده و هنگام ورود از جماعت‌عثمان‌لو بسیاری‌را درآنشهر ملاقات کردیم و خورسند از این معنی گشتیم که بعد از مدتی متمادی لله‌الحمد از اهالی شرق کسی‌را دیدیم. بعد از ساعتی ازورود گذشته بحمام رفتیم واز کسالت راه برآمدیم وشب یکشنبه به‌تماشاخانه[ای]

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس، زیاده‌ازحد.

۲ـ St Kissnat. ف.

۳ـ Banoltiarist. ف. اصل بنویازیت ـ مجلس: بنوپازیت

۴ـ Benedictine. ف.

۵ـ Sternbergh. ف. مرحوم رضاقلی میرزا درنام شهر سهو کرده زیرا طبق ترجمه وکتاب فریزر این‌شهر Perchling – Parchling است. ف.

۶ـ نسخهٔ اصل و مجلس: در هوتلی.

۷ـ طبق کتاب فریزر در Hotel de Londres منزل کرده‌اند. ف.

از آن مملکت رفتیم که از هرنوع اسباب طرب درآن مجلس فراهم آمده بود. ازجمله چیزی که تاآنوقت ندیده ونشنیده بودیم و کمال صنعت وتازگی را داشت شخصی بود که در جلد بوزینه رفته معاینه آن حیوان پاره[ای] حرکات میکرد که مطلقاً مشخص نمیشد[1] که بوزینه یاانسان است و صد هزار مرتبه چالاک تر از بوزینه بود و تفصیل حرکات اوراقوهٔ تحریر نیست. و همچنین از ساغری نیز بترکیب وزغ جلدی دوخته بودند همان شخص در جلد وزغ رفته صنایعی چند بظهور میرسانید که عقل متحیرمی گشت. رقتی عظیم در آنشب بر اهالی آن مجلس از حرکات این دو حیوان دست داد. در واقع تماشای خوبی داشت.

درشهروین

و یوم یکشنبهٔ پانزدهم را نیز در وینه توقف نموده ایلچی دولت انگریز بدیدن ما آمده اورا ملاقات کردیم وشب دوشنبه ایلچی میهمان ما بوده در مجلس ما شام خورد. از جمله چیزی که در مجلس ما آورده بودند و بسیار تازه گی[کذا] میداشت قدحی مملو از هرقسم میوه برسر میز بجهت ما نهاده بودند هریک از اهل مجلس به مقتضای میلی که داشتند بطرف میوه دست دراز کرده که آن میوه راتناول کند چون برداشته همگی از یخ و بستنی بود. بطریقی آن میوه هارا از اشیاء مختلف بسته بودند که هیچکس بامیوه ممکن نبود تفرقه کند.

ملاقات با سفیرانگلیس

باری بعداز صرف طعام در آنشب به تماشاخانه رفتیم که بطریق اپرهٔ لندن از هر قسم اوضاع طرب مهیا بود. دختران حورسرشت و

۱- نسخهٔ مجلس: مطلقاً شخص تمیز نمیداد.

مه‌رویان چون بهشت در آن محفل به بازی گری و دلفریبی جلوه گرآمده و بغارت هوش نظاره کنان[1] بی‌دل دست تطاول گشوده شرح آن مجلس و تفصیل آن محفل بجهت محرومان عاقل تطویل به لاطائل است و باید دید و فهمید. الحق تماشای خوبی در آنشب از هرجهت نمودیم.

و یوم دوشنبهٔ شانزدهم را نیز درآنشهر توقف کرده بجهت سیاحت و تماشا تغییر لباس داده در بازار و محلات شهر رفتیم آن‌روز را تا عصر در شهر وینه به تماشا مشغول بوده دقیقه[ای] آرام نگرفتیم. چقدرها اشیاء نفیسه و صنایع بدیعه بنظرما رسید. از هرجهت سیاحت معقولی شد.

و یوم سه‌شنبهٔ هفدهم را نیز کما کان بسیاحت شهر پرداختیم و درشب چهارشنبه به تماشاخانهٔ بسیار خوب[2] رفته.

و یوم چهار شنبهٔ هژدهم را نیز در آن مملکت توقف کرده به تماشای جبه‌خانهٔ امپراطور قیاصرهٔ مملکت نمسه رفتیم و آن جبه‌خانه از چندین هزارسال قبل از این تا بحال اسباب و اوضاعی که در سر کار هریک از قیاصره بوده است تا این زمان و بعد از زوال دولت آن پادشاه آن‌اسباب واسلحه‌را در آن خانه آورده بطراحی و ترتیبی در آنجا چیده‌اند که عقل متحیر میشود که چگونه بدین ترتیب و سلیقه توان یراق و اسلحه‌را آراست و هریک ازسلاطین که خلفاً بعد خلف[3] آمده‌اند هریک بر آن اسباب واسلحه افزوده‌اندو در غزوه[ای] از غزوات که پادشاهان

تماشای موزهٔ سلاحها

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نظاره گیان.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: بسیارخوبی.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بعد سلف و این صحیح است.

آن مملکت غالب برخصم آمده‌اند غنیمتی ورایتی که از خصما بدست ایشان افتاده است با اسلحه و یراق حرب تمام و کمال را آورده درآنجا بطور خوشی نصب کرده‌اند. تصویر سلاطین وبزرگان وپهلوانانشان[1] را با همان لباسهای قدیم که داشته مجموع را بهمان‌طور و طرز ساخته‌آن لباسهای آهن را که از فرق‌وصورت وحتی‌چشمها ولبها تمام‌الی‌پنجه های پا ازآهن‌است دور تابدورآنعمارت سواره‌و پیاده بااسلحه نصب نموده‌اند یحتمل که از چهارهزار سال‌الی این زمان‌آن لباسهای‌غریب باقی‌مانده بود[2] ولیکن اسلحه و البسهٔ ایشان نهایت غرابت‌را میداشت[3] و هرقدر که بخواهیم تفصیل از آن اوضاع واسباب‌نوشت نمیتوان. چندین هزار هزار دست اسباب و اوضاع اسلحهٔ حرب پیشینیان از هرچیز که تصور شود و درکتابهای تواریخ ذکر شده است در آنجا ملاحظه گردید و هر ترکیبی و شکلی که آدمی تصور کند البته بهمان ترکیب و شکل آن اسلحه‌را بر روی یکدیگر چیده وطراحی کرده‌بودند. اشیاء غریبه‌در آن جبه‌خانه ملاحظه گردید که بسیار بسیار دیدنی‌بود. ودر آن خانه شخصی‌راملاقات کردیم که‌اوراکپتان مک‌دانول[4] گفتندی ازهندوستان به ایران رفته و آن‌روز تازه از طرف ایران آمده بود. زبان‌فارسی‌راخوب

ملاقات‌بایک انگلیسی فارسی‌دان

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس: پهلوانان ایشان‌را.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: باقی‌مانده است.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: داشت.

۴- Captain Mc Danold. ف.

می گفت[1] با او آشنا گشته در هنگام مراجعت اورا بمنزل خود آوردیم از احوالات و گذارش[کذا] ایران از او استفسار کردیم. **مسترفریزه**[2] نایب ایلچی‌دولت انگریز که در نمسه بود بدیدن ماآمد. چون هنگام غذا خوردن بود آنشب‌را با ایشان غذا خوردیم‌وصحبت داشتیم.

و یوم پنجشنبهٔ نوزدهم[3] ازشهر وینه حرکت نموده به تعجیل تمام می‌آمدیم تا هنگام غروب به قریه[ای] از قراء مملکت «هنگریه» رسیدیم. در آن قریه دوساعت توقف کرده غذائی‌صرف کردیم. بعد از فراغت از غذا برگاری نشسته وهمه‌جا اسب تبدیل‌نموده تا ظهرجمعه بیستم بشهر «پست»[4] رسیدیم و در آن شبانه‌روز یکصدو هفتاد میل‌قطع مسافت کرده بودیم. درآنشهر به هوتلی فرودآمده و آسوده گشتیم‌وشهر پست پایتخت مملکت هنگریه میباشد ومملکت هنگریه سابق بر اینها بالاصاله پادشاهی کامکارداشته وخود یکی‌ازممالك ارپه محسوب‌بود اکنون چندی است که آن مملکت به تصرف دولت نمسه بیرون آمده امر ونهی آن مملکت ازدولت‌نمسه میشودو قراردولت ایشان‌براین‌است که بعوض مالیات از ایشان لشکر میخواهند و لشکریان آن مملکت بغایت چالاك و شجاع میباشند و شهر پست شهری است دلکش و شط دنیوب از وسط شهر عبور می کند جسری بسیار عظیم بر بالای آن شط

ورود به مجارستان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: خوب‌تلفظ می کرد.

۲- M. Fraser .ف. نسخهٔ‌اصل: فریزه.

۳- طبق کتاب فریزر مطابق ۲۹ سپتامبر ۱۹۳۶. ف. ۱۸۳۶صحیح است

۴- Pest [یک‌نیمه‌ازشهر] بوداپست است. ف.

بسته‌اند . هوایش نسبت به سایر فرنگستان گرم‌تر است و هوایش با اغلب از ممالک ایران مشابهت تام‌دارد[1] و یکصدو بیست هزار کس خلقت[2] آنشهر برآورد شده‌است .

باری‌آن‌روز و شب، پاره[ای] درآنشهر گردش کرده و یوم یکشنبهٔ بیست و یکم از آنجاحرکت کرده زمینی بی‌آب و گیاه در پیش ما آمده که تمام آن زمین رمل بوده عرابه‌های گاری در زمین فرو رفته در هر قدمی‌میباید ازگاری‌پیاده شده عرابه‌های گاری‌را ازگل‌بیرون می‌آوردیم و بسیار[3] در آن روز پیاده رفتیم زحمتی بسیار روی داد تا ۲ساعت‌ازشب گذشته به‌قریه[ای] از قراء مملکت هنگریه فرودآمدیم . بهرقسم بود غذای مغشوشی بدست آورده خوردیم و خوابیدیم . در آن روز پنجاه میل آمده بودیم . ریگزاری دراروپا

ویوم یکشنبهٔ بیست‌ودویم‌ازآن منزل حرکت کرده‌راهی‌صعب‌تر از راه روزگذشته درجلوآمده همه‌جا عرابه‌ها در ماسه و رمل‌فرومیرفت[4] و هرقدر[5] که میخواستیم پیاده راه رویم‌تاحد[6] زانوی‌ما در ماسه رفته[7]

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: و هوایش‌مشابهت تامه با اغلب‌ازممالک ایران دارد .

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: جمعیت .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: آورده و بسیاری .

٤- نسخهٔ اصل‌و مجلس : ورمل فرورفته .

٥- نسخهٔ اصل : وهر میخواستیم .مجلس: وهی‌میخواستیم .

٦- نسخه‌اصل ومجلس : این کلمه‌را ندارد .

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : و رمل فرو میرفت .

که قدرت حرکت برما باقی نمانده با وجود آن مشقت همهٔ آن راه را پیاده میرفتیم و همه‌جا اسب گاری میغلطید و در ماسه فرو میرفت . بهر قسم که بود افتان و خیزان هنگام زوال خودرا بقریه [ای] رسانیدیم و بجهت تبدیل اسب گاری ساعتی در آن قریه توقف کرده باغچه [ای] درآن جا میبود از شدت زحمتی که برما رسیده بود قدری در سایهٔ درختان آسوده گشتیم . هنگام‌سوارشدن اسدالله‌خان‌رادر زیر درخت خواب‌ربوده و ما غافل از اینکه او همراه ما نیست رو براه شده رفتیم . بعد از قطع مسافتی‌چند مشخص‌شد که اسدالله‌خان در آن قریه مانده و بهمراه‌نیامده است در آن صحرا توقف کرده بعداز دوساعت دیگر آن بیچاره بهرطرف از بیابان دویده تا بما رسید . از شدت اضطراب و دوندگی قریب به هلاکت رسیده بود .

باری در آن روز تمام آن راه را پیاده به‌زحمت تمام آمدیم تا چهارساعت ازشب گذشته بخرابه[ای] رسیدیم‌از شدت‌زحمت‌وگرسنگی احوالی برما باقی نمانده بود چشمهای ما ازگرسنگی جائی‌را نمی‌دید . اینقدر در آن زحمت تأمل و صبر نموده تا قریب بصبح غذائی‌بهم‌رسید . گوشت گاوی پخته، بهرقسم‌بود چون‌مائدهٔ بهشت خوردیم و غنودیم . در آن روز نیز پنجاه میل پیاده آمده بودیم .

و یوم‌دوشنبهٔ بیست وسوم‌زن ایلچی‌را کسالتی از صدمات گذشته روی داده بعلت استمالت احوال او تاهنگام زوال‌را در آن قریه خرابه توقف کرده بعداز ظهر از آنجا حرکت نموده بعد از قطع مسافت‌ده‌میل

بشهر «سیگدین»[1] رسیدیم چون ازصدمات روز گذشته بسیار خسته بودیم در آنشهر توقف کرده و آن شهر از جملهٔ مداین هنگریه میبود .رودخانهٔ عظیمی از کنار آن‌شهر جاری‌است و در روی آن رودخانه‌را تخته‌بندی کرده حماسی ترتیب کرده‌اند . بعداز ورود بآن‌شهر بهوتلی فرودآمدیم و درآن حمام‌رفته‌شست‌وشوئی کردیم .

و یوم سه‌شنبهٔ بیست و چهارم قبل از زوال از آن شهر حرکت کردیم‌برودخانهٔ عظیمی رسیدیم که‌آن رودرا «تیس»[2] گفتندی . کشتی حاضر نموده گاری‌هارا درکشتی نهاده از آن عبور نمودیم تا سه‌ساعت از شب گذشته پنجاه میل قطع مسافت کرده بقصبه[ای] رسیدیم که آنجارا «کم‌لس»[3] گفتندی . بهوتلی فرود آمدیم و از جملهٔ غرایب‌در آن هوتل کلبی ملاحظه‌شد که مضمون کلباً کبیرا آیتی بود که بشأن او نازل گشته .آن کلب باندازهٔ گاوی تنومندمیبود بود . سری‌بسیاربزرگ و قدی طویل میداشت که چنان کلب[4] هیچکس تا بحال ندیده بود . کلباً کبیراً از بلاد اطراف بتماشای آن سگ فوج‌فوج از خلایق می‌آمدند .آن‌شب‌را درآن قصبه بسر بردیم .

۱- Szegudin . ف.

۲- Theiss . ف .

۳- Komlos .درکتاب فریزرKolnos است .ف .اصل‌ومجلس : کم‌لش.

٤- نسخه اصل‌و مجلس: تابحال درهیچ جاندیده بودیم بلکه هیچکس تابحال چنین کلبی بآن عظمت ندیده بود .

و یوم چهارشنبهٔ بیست و پنجم از آن منزل حرکت کرده آمدیم قریب بظهر بشهری رسیدیم کد آنجارا «تمس‌وار»[1] گفتندی. آنشهررا حصاری مستحکم‌وقلعه[ای] محکم‌می‌بود. بجهت‌نهارخوردن دوساعتی در هوتلی فرود آمده غذائی صرف گردید و از جماعت عثمان‌لو بسیاری در آن شهرمی‌بودند. بعدازصرف‌غذاازآنشهرحرکت کرده‌تاسه‌ساعت‌ازشب گذشته بقریه[ای] رسیدیم که‌آنجارا «زنابورس[2]» [گفتندی] بهوتلی‌نزول کرده در آن روز شصت و پنج میل راه پیموده شب را آسوده گشتیم.

و یوم پنجشنبهٔ بیست‌وششم از آن‌منزل حرکت کرده چهل‌وپنج میل قطع مسافت نمودیم قریب به کوهسار در منزلی فرودآمدیم‌آنجارا «کزلو»[3] گفتندی.

و یوم‌جمعهٔ بیست‌وهفتم ازآنجا حرکت کرده همه‌راه جبال‌وزمین مرتفع‌را قطع کرده‌راهی بغایت صعب بنظر آمد ولیکن همهٔ طرق‌را بجهة عبورگاری حجاری و نقاری کرده بودند که در نهایت سهولت ازآن راه عبور میشد.

در آن روز بعدازظهری از خاك مملکت هنگریه گذشته به اول مملکت «ترن سیل‌وانیه»[4] رسیدیم‌و لیکن آنچه از مملکت هنگریه بنظر رسید معموری‌وترتیب سایر بلاداروپه‌را نداشت و خلق آن مملکت‌نسبت

درناحیهٔ ترانسیلوانی

۱- Temiswar. ف. نسخهٔ‌اصل‌سمش‌وار. مجلس: سمش. ف.

۲- Rimagoros. ف. در کتاب فریزرKisetta آمده. ف. درنسخهٔ‌مجلس: «زنابوسس».

۳- در کتاب فریزرKossova. ف. درنسخهٔ اصل و مجلس: کیرلو.

۴- Transylvania. ف.

بسایر بلاد که ملحوظ شده بود نسبت روستا و شهرستانی[1] محسوب میگردید . نعمت و ارزانی در آن مملکت بسیاراست . اکنون جزءدولت و مملکت نمسه محسوب میشود ولی مالیاتی به دولت نمی دهند بعوض مالیات نوکر میدهند . گاوهای آن مملکت بسیار تنومند و خوشگلند . شاخهای طویل بسیار مقبول دارند .

باری در آن روز بعد از قطع مسافت پنجاه میل به هوتلی رسیدیم که آنجارا . . .میگفتند[2] شب را در آنجا توقف کرده ویوم شنبهٔ بیست و هشتم ازآنجا حرکت کرده همه‌جا به معموره‌هایی که در جبال واقع بود عبور نموده تا اینکه هنگام مغرب بعداز قطع مسافت پنجاه وهفت میل وارد شهری گشتیم که آنشهررا « همشند »[3] می گفتند . آن‌شهر پایتخت ترن‌سیل وانیه محسوب میگرددوآن‌مملکت نیزجزءممالک نمسه محسوب است . شب رادرآنجاتوقف کرده یوم یکشنبهٔ بیست نهم رانیزدرآنشهرمتوقف [گشته] چون اراده چنین بود که ازراه« کران‌شتد»[4] به «بکرش»[5] رفته استفساری از راه[6] نمودیم . مذکورگردید که راه کران اشتد ناخوشی وبا میباشدوبجهت‌آن‌مرض ترددی نخواهدشدوراه دیگری به بکریش است

۱ـ نسخهٔ اصل ومجلس : به‌شهرستانی.

۲ـ در ترجمهٔ انگلیسی دهکده‌ای به‌نام Kerzo قیدشده ودر کتاب فریزر Kosesd .ف. نوشته‌شده نسخهٔ مجلس عبارت« که‌آنجارا . . .می گفتند» ندارد.

۳ـ Hermanstadt .ف. نسخهٔ اصل ومجلس : «همستد».

۴ـ Cronstadt .ف.

۵ـ Bucharest .ف.

۶ـ نسخهٔ اصل ومجلس: ازآن راه.

که تمام آن راه جبال مرتفع و کوهسار صعب است و گاری را عبور آن راه مخاطرهٔ عظیم میباشد.

چون در راه کران اشتدنا خوشی بود ناچار بر رفتن کوهساروطی مسافت دشوارتن در داده ، در یوم دوشنبهٔ غرهٔ شهر رجب المرجب از آنجا حرکت کرده بعد از قطع مسافت چند میل باول جبال سخت رسیدیم. کوهی بغایت صعب و طرقی[8] سنگلاخ و پر تعب در نظر آمده باوجود راه های باریک که تمام آن کوهسار را بریده و معبر گاری ساخته بودند ازیک طرف آن راه درهٔ عمیقی بود که رودخانهٔ وسیعی ازوسط آن دره میگذشت ویکطرف آن راه کمرهای بسیار بلند که به ذروه آن نسرطایر نتوانستی پرید و عقاب تیزپر قلهٔ آن کوهسار را نتوانستی دید واقع گشته همه‌جا از آن راه‌های صعب وپرتگاههای پر تعب عبور میکردیم تا قبل از زوال در میان کوه‌بسیار بلند و کنار رودخانه رسیدیم که آنجا منتهای خاك مملکت نمسه واول خاك مملکت «فلاخ»[9] میبود. ودر آنجا حصاری بجهت کارنتین کشیده بودند که هر کس از مملکت مشرق و بنی عثمان به مملکت اریه و فرنگستان آمدی در آن حصار کارنتین پنج روز توقف نمودی. قواعد کارانتین ازقراری بود که سابقاً به‌سمت تحریربرفته[10].

۸- نسخهٔ اصل ومجلس : طرفین.

۹- Walachia رومانی فعلی. ف. نسخهٔ اصل و مجلس : مملکت فلاح.

۱۰- نسخهٔ اصل ومجلس : سمت تحریریافت.

و اما مملکت آستریه که معروف ومشهور به نمسه است ازجمله ممالک کبار ارپه محسوب میشود .آب وهوایش بغایت سردسیر. حدودش ازطرف مشرق منتهی میشود بمملکت «ملداویه»[1] و«ولاشیه» که آن دو مملکت درعرب مشهور به «فلاخ» و«بغدان» است ومغربش متصل گردد بممالک «پیدمنت»[2] و «سویسرلند»[3] و «بواریه» و شمالش میرسد بولایت «سیلزیه»[4] و «پولنده»[5] و«بواریه» و جنوبش متصل گردد به بلاد بنی عثمان وبحر«بندقیه»[6] وایتالیه .شط دنیوب که اعظم شطوط ارپه است در اکثر آن مملکت جاری است . و نشانهٔ سلطنت آن دولت دونسر است که درمیان آن دونسر تاجی واقع است و برسر هر نسری تاجی واقع بوده[6] در دست یکی شمشیر و در دست دیگرش[7] کره که عبارت از کرهٔ زمین باشد نقش کرده‌اند آن سه تاج علامت است ازاینکه سه مملکت عظیم در تصرف آن دولت جلیل می‌باشد یکی آستریه و ثانی «بهمیه» و ثالث هنگریه[8] و شمشیروکره نشانه است که به استعانت شمشیر کرهٔ ارض را به تصرف درآورده‌اند .

درکشور رومانی امروز

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: بواریه و غلط است.
۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس : پندمنت وغلط است.
۳ـ اصل: سویس ئیزلند. مجلس: سویس ئیرلند وهردوغلط است.
٤ـ نسخهٔ اصل و مجلس : سلدینه وغلط است.
٥ـ لهستان Poland .ف.
٦ـ Venetian Sea . ف.
۷ـ اصل ومجلس: نیزتاجی واقع است .
۸ـ اصل و مجلس: دیگری .
۹ـ اصل و مجلس : که استریه و بهیمیه و هنگریه باشد.

خلقت[1] آن مملکت سی‌وسه ملیون است که شصت وشش کرور[2] باشد[2] لشکرر کابی آن دولت سیصدهزار سرباز و سوار است. مداخل آن مملکت که واصل بخزانهٔ دولت میشود[3] در هر سالی چهل و هشت کرورمی‌شود .

اسم پادشاه آن **فردیناند**[4] است و شهر پایتخت آن[5] « وینه » است که از جمله هفت شهر مشهور[6] اریه‌است‌خلقت[7] شهر وینه‌سیصدو هفتادهزار کس است وبطریقهٔ دیگر [8] فرنگیان پارلمند و مشورت‌عامه در میان ایشان متداول‌نیست. قطع و فصل مهمات به‌کفایت ودرایت وزراء است خاصه وزیر اعظم که[در] نهایت شوکت و اقتدار است[9] و در این اوان پرنس **مترنیک** [10] وزیر اعظم‌را[11] که به اصابت عقل و

۱- اصل و مجلس : وجمعیت .

۲- نسخهٔ مجلس : شصت کرور،وغلط است .

۳- اصل و مجلس : که داخل بخزانه میشود .

٤- اصل‌ومجلس : فردنیند .

٥- اصل و مجلس : آن مملکت.

٦- نسخهٔ مجلس : هشت شهر دراروپ‌است .

۷- نسخهٔ‌اصل و مجلس : وجمعیت .

۸- نسخهٔ اصل‌ومجلس : سایر.

۹- نسخهٔ مجلس : دارد.

۱۰- Prince Metternich. ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس: مسترنیک‌وغلط است

۱۱ - نسخهٔ اصل و مجلس: اعظم‌است .

رزانت تدبیر مشهور تمام ممالک عالم است. قوه و اقتدار[او] زیاده از حداست. عمر او به نودسال رسیده[1] و اعتماد کلی خلق آن مملکت را نسبت به‌وی میباشد[2].

شرحی از اوضاع سیاسی اطریش

و پادشاه نمسه را نیز تسلطی در مهمات به نفسه هست[3] که می‌تواند تصرفی در امور ملکی کرده باشد. و در سنوات قبل در اغلب اوقات میانهٔ سلاطین بنی‌عثمان و پادشاهان نمسه غزوات کثیره واقع گشته گاهی ممالک نمسه بتصرف دولت عثمانی بیرون آمده وسلاطین ارپه اعانت به قیصر نمسه نموده و آن مملکت را استرداد نموده‌اند و بجهت زیادتی حرب حصاری مستحکم که عرض بارهٔ آن پنجاه ذرع میشود براطراف شهر وینه‌سابق براین کشیده بودند و خلایق بجهت حراست‌مال[4] قریب بیکدیگر در آن حصار خانها ساخته‌اند بدین‌جهت معابر و طرق‌شهروینه اغلب تنگ است اکنون[5] خارج از آن حصار عمارات و باغات بسیار بنا نهاده‌اند.

و **ناپولیان** که مشهور به بنی‌پارت[6] است بر آن‌مملکت بعدازجنگهای نمایان وغزوات بی‌پایان تسلط واستیلا یافته دخترقیصر رابه ازدواج خود

۱- درست‌نیست پرنس‌مترنیخ در ۱۸۳۶ شصت وچهارسال داشته .ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : آن مملکت نسبت‌بوی دارند.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : و

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: حراست‌ومال کار.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : ولی اکنون.

٦- Bonaparte .ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس: پاناپرت.

درآورده و پادشاهان نمسه‌را قیصر و امپراطور میگویند و در شهر وینه از اهالی مملکت‌اروپه هر کس که غریب آن ملک باشد ولباس فرنگی پوشیده باشد و در آن شهر وارد شود زیاده از بیست و چهار ساعت اذن توقف ندارد اگر بخواهد که زیاده[1] توقف کند باید ضامنی معتبر بدهد که مادام‌توقف در آنشهر ازوی خطائی‌سرنزند و الا اورا بیرون‌خواهند کرد و این‌فقره مخصوصه خلق فرنگستان است[2] وغربای سایر ممالک‌را متعرض نمیشوند. قوانین متداوله در آن مملکت بسیار است‌بنابراین[3] بهمین‌قدرنگارش اکتفارفت.

قانونی‌از شهروینه

باری درآن‌روز بعد ازگذشتن‌ازکارنتین‌نمسه باول‌خاک «فلاخ»* قدم[4] نهادیم. چون امیر فلاخ که اورا **الکسندر** گفتندی ازوصول‌مابآن مملکت باخبر بوده‌جمعی سوار و پیاده‌را با اسبهای‌بسیار و اسباب گاری‌کشی به اتفاق یک نفر ازحکام آن مملکت بعلت سختی راه و صعوبت کوهسار به اول‌خاک‌آن دیار فرستاده که مراقب[5] احوال مابوده بسلامت

۱ـ نسخهٔ اصل‌ومجلس: این کلمه‌را ندارد.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: اختصاص به‌اهل‌فرنگستان‌دارد.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: لهذا.

۴ـ نسخهٔ مجلس: قدیم و غلط است.

۵ـ نسخهٔ اصل: مراغب.

* درهرسه‌نسخه چنین‌است‌ولی‌صحیح آن «افلاخ» است که بخشی‌بوده است ازرومانی‌امروز و آن‌را افلاق‌هم میگفتند وقبلاً هم ذکری‌ازآن شده‌است. در رموزالسیاحه‌هم فلاخ ذکر شده.

مارا از آن راه سخت گذرانیده باشند. بعد از[1] وصول فرستادگان امیر و اظهار مهربانیهائی که تقدیم یافته بود همه‌جا در آن کوهسار[2] می‌آمدیم و بر گاریهای ما هریک بیست رأس اسب و گاوهای توانا بسته بودند و طناب های مستحکم بر اطراف گاری و پایه های عرابه محکم کرده بودند. پیاده گان [کذا] نیز[3] طناب ها را گرفته که اگر از آن راه‌های باریک پرتاب شویم گاری را گرفته باشند. بدین زحمت ومشقت قطع آن مسافت را میکردیم[4] تا قریب بزوال ما را بخانهٔ یکی از سرداران مملکت بردند که که اورا **یورقه‌بیک**[5] میگفتند. زبان ترکی میدانست[6]. عمرش به‌صدسال رسیده بسیار بسیار مهربان و متواضع می‌بود. نهایت مهربانی و خدمت گذاری [کذا] را مرسوم داشته نهاری مرتب ساخته بود.

مهمان نوازی امیر افلاخ

بعد از صرف ناهار از آنجا حرکت نموده باز بهمان قسم مارا به مشقّت بسیار از آن کوهسار[7] می‌آوردند و تمام آن جبال سبزوخرم میبود از هر دره چشمه‌سار و رودخانهٔ عظیم جاری گشته آبش بحدی گوارا و مشتهی بود که در آن روز چهار مرتبه غذا صرف نمودیم و کوهساری

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: پس از.

۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس: کوهساران.

۳ـ نسخهٔ اصل ومجلس: سر.

٤ـ نسخهٔ اصل و مجلس: کردیم.

٥ـ Yorgha Bey ف. در رموزالسیاحه ونسخهٔ اصل ومجلس: یورغه بیک

٦ـ نسخهٔ اصل و مجلس: ترکی را خوب میدانست.

۷ـ نسخهٔ مجلس: کهسار.

بدان طراوت و صفا کمتر دیده بودیم در آن کوهسار و چشمه‌سار گاهی سواره و گهی پیاده‌سیامدیم تا هنگام غروب بقریه [ای] رسیدیم که اورا[1] ... میگفتند. چون بسیار خسته و بی‌حال بودیم در آن قریه آسوده گشتیم و بعلت سختی راه در آن روز زیاده از سی و پنج میل نتوانستیم آمد.

سیر در کوهساران

و یوم سه شنبهٔ دویم از آنجا حرکت کرده راهی بغایت صعب تر از روز گذشته در پیش آمد. فرستادگان امیرفلاخ در آن سنگلاخ همه‌جا مارا میاوردند و مشقت میکشیدند تا قریب به زوال به معموره [ای] رسیدیم که خانهٔ برادر حاکمی بود که باستقبال ما آمده بود. درآن خانه پیاده گشته ناهاری پاکیزه حاضر نموده لوازم تعارفات از هرقسم بعمل آوردند. بعداز صرف ناهار ازآنجا حرکت کرده درعرض راه نایب بالیوز دولت انگریز که درمملکت فلاخ وشهرستان «لوکریش»[2] میبود باجمعی از غواصان[3] بالیوز باستقبال ما آمده **مستر کوهان**[4] بالیوز فلاخ کمال تعارفات و رسوم تواضعات را بتقدیم رسانید.

بعد از ملاقات نایب بالیوز به دیری رسیدیم که آنجارا دیرمریم میگفتند. بنیانی‌عظیم و عمارتی قدیم میبود. در حوالی دیر جمعی ازسواره و پیادگان دیگر با اسب و اسباب جدید باتفاق یک نفر از سرداران

۱- نام قریه در هیچیک از مآخذ ذکرنشده‌است.

۲ - Bucharest لوکریس : بخارست. ف. در نسخهٔ اصل و مجلس : ابوکریش.

۳- درترجمهٔ انگلیسی Jannissaries نوشته. ف. که همان ینی چری باشد وصحیح آن قواسان است بمعنی کمانداران. م.

٤- Colquhoun. ف.

از جانب امیر فلاح باستقبال ما آمده ایشان نیز ملحق به فرستادگان سابق گشته و درعبور ازآن معبر سخت مارا امداد و اعانت میکردند و همه‌جامی‌آمدیم تا چهارساعت ازشب گذشته به قصبه[ای] رسیدیم که آنجارا[1] ...می گفتند. در خانهٔ حاکم آنجا پیاده گشته شامی پاکیزه حاضر و آماده نهاده بودند. در غایت اشتها غذائی صرف نموده واز آنجاحرکت کردیم تا به صبح به تعجیل تمام میراندیم.

کوهسار به انتها رسیده جلگهٔ بسیار وسیعی در پیش آمده. و چهارشنبهٔ سیم رانیزتا زوال بسرعت می‌آمدیم تا اینکه شهر«ابوکریش» بنظر درآمده قریب بشهر جماعتی بسیار از سرداران و سپاهیان خودرا امیر فلاح باستقبال ما فرستاده ومکتوبی در غایت‌مهربانی و تواضع‌مشعر براستفسار احوال ما نگاشته وآن جماعت با رایات واعلام بسیاری از دولت همه‌جا در اطراف گاری ما اسب تاخته اعزاز و اکرام اقدام داشته تابه‌میهمانخانه[ای] که‌امیربجهة‌ما تعیین کرده‌بود مارا پیاده‌نموده و سپاهیان بسیاری بجهت اکرام و حراست ما بردرخانه معین ساخته مستر کوهان بالیوزدولت انگریز بدرخانه ایستاده ومارا به‌محل نشستن[2] راه نمائی کرده عمارت[3] عالی‌وخدامی‌چنددرآن خانه معین‌ساخته‌بودند. بعد از ورود بمنزل و تعارفات با بالیوز فراغتی حاصل کرده درآن‌دوروز

مهربانیهای امیر افلاخ

۱- در هیچیک از مآخذ ذکرنشده است.

۲- نسخهٔ مجلس: نشیمن.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: عمارتی.

ویک شب یکصدوسی‌میل قطع مسافت کرده بودیم و همه‌راه در جبال سخت وکوهسار و سنگلاخ آمده بودیم.

و چنان مذکور گردیده بود که‌آن کوهسار سابق براینها بهیچوجه معبر نبوده و مطلقاً تردد عرابان وگاری نمیشده در شش‌سال قبل‌ازاین که لشکر روس برسر قسطنطنیه کشیده و اغلب از ممالک بنی‌عثمان‌را بتصرف درآورده از اینکه بلاد «ولاشیه» که مشهور بفلاخ است معبر لشکر روس بوده آنجارا متصرف[و]آن جبال صعب‌را بجهة تردد گاری مسطح وهموار نمودند وکرورها مخارج کرده‌اند که چنان راهی پدید آورده اند. اغلب‌آن راه‌را تخته‌بندی کرده میخ های آهنین زده‌اند که کمال حیرت از آن صناعت حاصل‌میگردد.

باری در آن روز هنگام‌عصر بالیوز ماراتکلیف برفتن بحمام نموده باتفاق بالیوز درگاری نشسته بحمام‌رفتیم. بعداز مدت‌هفت ماه که حمام ندیده بودیم و بدن خودرا کیسه ننموده‌بودیم[1] درآن‌روز حمامی‌بسیار خوب ملاحظه شد. بالیوز درسر حمام نشسته ما داخل حمام شدیم شست و شوئی کرده بیرون آمدیم. وشب پنجشنبه مهمان بالیوزگشته درخانهٔ‌وی رفتیم. همشیرهٔ بالیوز که اورا **مسزواش**[2] می گفتند درآنجا می‌بود. بسیار بسیار تواضع ومهربانی ظاهر ساخت. از هرقسم‌مأکولات ومطبوخات درمیان‌آوردند. غذائی صرف شده تا مدتی‌ازشب‌را مشغول

حمام پس از هفت‌ماه

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس : نزده بودیم.

۲ـ Mrs Voshie .ف. نسخهٔ اصل و مجلس : مستر داش

صحبت داشتن بودیم. استفساری از راه اسلامبول درمیان آمد. گفت دو راه به اسلامبول میرود یکی از راه خشکی دوازده روزه میرود وازشهر «ادرنه» عبور می کند که اکنون تمام آن راه را ناخوشی طاعون گرفته و راه دیگر آن است که به «کلاس»[1] رفته ازشط دنیوب به قره دنگیز میرود، پنج روزه به اسلامبول خواهد رفت و در اسلامبول ناخوشی طاعون شیوع دارد. ازاستماع آن اخبار حیرتی تمام حاصل گشت ندانستیم که چه باید کرد. بعد از تفکر بسیار از خانهٔ بالیوز بمنزل خود آمدیم.

خبرطاعون اسلامبول

و یوم پنجشنبهٔ چهارم جواب مراسلهٔ دجوك[2] الکساندر امیرفلاخ را نوشته مصحوب خواجه اسعد ترجمان روانه نزدامیر معزی الیه نمودیم. کمال احترام و اکرام را در بارهٔ ترجمان نموده خواهشمند ملاقات ما شده بود ونیزدرباب ناخوشی طاعون دراسلامبول وتوقف مادر ابوکریش قرار چنین شد که شرحی به **لارد پانسن بای**[3] ایلچی دولت انگریز که در اسلامبول است نوشته شود بهرقسم که ایلچی معزی الیه صلاح داند قلمی دارد، از آن قرار معمول گردد وقرار توقف ابوکریس[4] چهارده یوم مقرر گردید.

۱- Galatz . ف.

۲- درترجمهٔ انگلیسی پرنس تصریح شده ودرکتاب فریزر Prince Ghika آمده. جوك باید همان [دیوك] باشد که بواسطهٔ عدم آشنائی به زبان وتلفظ به این صورت تحریر شده. ف. درنسخه اصل و مجلس: دوك الکسندر.

۳- Lord Ponsonby .ف. نسخهٔ اصل پالس پی و مجلس: پالس بی.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: در ابوکریش.

و در شب جمعه بخانهٔ بالیوز مهمان شده جمعی از لیدیان انگریز در آن مجمع حاضر بودند تا اواخر شب به صحبت داشتن و تکلم لغایت مختلفه مشغول بودیم.

و یوم جمعهٔ پنجم از اسلامبول خبری رسید که ناخوشی طاعون در آنجا شدتی کرده است در روزی جمعی کثیر تلف میشوند. و نیز در آن روز یکی از جنرالهای دولت را امیر فلاخ به احوال پرسی ما فرستاده هردم بنوعی تازه محبت خود را ظاهر میساخت. و در شب شنبه بخانهٔ **مسترهندرسه**[1] که مشارالیه یکی از کبرای[2] تجار انگریز میباشد میهمان گشتیم. **میسیز هندرسه**[3] زن او بزمی شایان و محفلی نمایان آراسته آوای چنگ و چغانه[4] در آن خانه هوش ربای آواره گان [کذا] از وطن و کاشانه گشته وعکس رخ پری رخان جانانه و نوشانوش باده و پیمانه[5] خویش و بیگانه عاقل و فرزانه [را] دیوانه نموده مجلسی مسرت افروز و محفلی بهجت فروز بنظر آمده دو ساعت در آن محفل بصحبت یاران همدل و تماشای مه رویان خوشگل مشغول گشته مراجعت بمنزل نمودیم.

مهمانی در خانهٔ یک بازرگان انگلیسی

و یوم شنبهٔ ششم بجهة ظهور محبت های امیر الکساندر، بالیوز

۱- Anderson. ف. نسخهٔ اصل مسترهندسته و مجلس: مسترهندسه.

۲- نسخهٔ اصل: کبار. مجلس: این کلمه را ندارد.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: و زن مسترهندسه.

٤- نغمه و نوائی از موسیقی وسازی. ف.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: باده پیمایان پیمانه.

مصلحت ما را چنین دیده که امیر معظم الیه را ملاقات نمائیم. این اخبار که به امیر رسید گاری طلای خودرا با جمعی از بزرگان مملکت و سرداران دولت‌را با سواران و سپاهیان و اسباب سلطنت به در خانهٔ ما فرستاده در گاری امیر سوارشدیم و بالیوز نیز در گاری علیحده نشسته در اتفاق[1] ما تا بمجلس امیر درآمدیم. کمال تواضع و تعارف‌را امیر کبیر به تقدیم رسانید[2] مجلسی مرتب مشحون به بزرگان و شرفا و بارگاهی مقرون از اعاظم و کبراء بنظر درآمد. بعداز لوازم تعارفات صحبت ازهرجا درمیان آمده پاره[ای] با یکدیگر بزبان ترکی از وقایع حال وروی داد احوال گفتگوی کرده پس از صرف شیرینی و قهوه اعاظم دولت وطایفهٔ خودرا معرفی کرده باهریک ازایشان تعارف وتکلفی که لایق بود بظهوررسانید. در هنگام رجعت امیر به مشایعت قدری راه آمده مجدد بر گاری امیر سوار گشته با همان اساس و اسباب بمنزل آمدیم. وشب یکشنبه نیز درخانهٔ بالیوز میهمان بوده جمعی از اشراف و اقربای امیر در آنجامیهمان بودند. عموی امیر که اورا[3] ... می گفتند مردی معمّر بوده ازاغلب لغات استحضاری کامل داشت با اوپاره[ای] بزبان ترکی صحبت داشته درآن شب بسیار بسیار خوش گذشت.

ملاقات با امیر افلاق

و یوم یکشنبهٔ هفتم هنگام زوال امیر الکساندر در کمال جلال در منزل ما بعزم بازدید با چند نفر از اقارب و جمعی از رؤسای مملکت و

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: دراتفاق ما بود.
۲- نسخهٔ اصل و مجلس: امیر کمال تواضع و تعارف را بتقدیم رسانید.
۳- در هیچیک از مآخذ نام او نوشته نشده.

بازدید امیر

سرداران سپاهی آمدند . تعارفاتی که مستلزم قدوم چنان مهمانی عظیم‌الشأن باشد بظهور رسید واز هرنوع صحبت‌ومحاورات درمیان آمده پس از ساعتی برخواسته [کذا] رفته و عصر آنروز باتفاق‌میسیزواشه[1] همشیرهٔ بالیوز خارج از شهر بوکریش به‌قصرخواهر امیر که سمت شرقی آن‌شهر واقع‌است‌رفته وآن قصر جای خوش‌آب وهوا اتفاق‌افتاده زمینش پست و بلند بطریق بعضی باغات ایران مرتبه دارد و کلیسائی پاکیزه بر کنارآن قصر ساخته‌اند قدری تفرج و تماشای‌آن باغ و عمارات نموده بمنزل‌مراجعت نمودیم . دوشنبهٔ هشتم‌جمعی‌از اعیان بدیدن ماآمده شب سه شنبه‌را بخانهٔ بالیوز مهمان بودیم .

مهمانی درخانهٔ قونسول انگلیس

و یوم سه شنبهٔ نهم وچهارشنبهٔ دهم‌از قسطنطنیه اخبار رسید که ناخوشی طاعون شدتی کرده در روزی هزار نفر هلاك میشوند و شب پنجشنبه درخانهٔ‌بالیوزمهمان بودیم . همشیرهٔ‌امیرفلاخ که‌ساز ارغنون‌را خوش مینواخت و صورتی مستحسن داشت درآن محفل حضور داشته بعد از تعارفات وتکلفات لازمه از راه محبت و کمال‌مودت طبعش‌مایل نواختن ارغنون گشته تحقیق نمود که شمارا میلی باشد که استماع ساز و آوازی کرده‌باشید . گفتم‌زهی منت‌و سعادت که از تو جانانه ترانه‌ای استماع افتد .فی‌الفوربرخواسته[کذا] وارغنون‌را نواخته تا نصفی‌ازشب گذشته به پرده سازی و نغمه پردازی مشغول بود . بزمی آراسته برروی محفلیان گشاده گردید .

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس : مستر داشد .

و یوم پنجشنبهٔ یازدهم بعداز ظهری به قصر همشیرهٔ امیر فلاخ خارج شهر رفته در آنجا با جمعی از عظمای مملکت و لیدیان ماه طلعت مهمان مستر کوهان بالیوز بودیم. مردابی در کنار آن قصر و بوستان بود ساعتی در کنار آن مرداب چند دانه ماهی صید نموده بعدازآن درآن بوستان با خواتین و لیدیان دست یکدیگررا گرفته تفرج تماسی در اطراف گلزار کرده هنگام غذاخوردن بر سرمیز رفته از هرچیز درآن مجلس حاضر گشته غذائی صرف گردید. بعدازصرف غذادرشعاع ماه‌تاب باتفاق لیدیان چون آفتاب بی‌حجاب رو براه نموده تفرج کنان همراه تا بمنزل آمدیم و یوم جمعهٔ دوازدهم و شنبهٔ سیزدهم و یکشنبهٔ چهاردهم و دوشنبهٔ پانزدهم مجاری حالات به دستور سابق گذشت.

شدت بیماری در اسلامبول و سرگردانی شاهزادگان

یوم سه شنبهٔ شانزدهم از قسطنطنیه اخباری آمد که طاعون شدتی کرده روزی دوهزارنفر تلف میشوند. درآن مقدمه[1] درچارهٔ آن بلیه متحیر و بیچاره بودیم که بعد ازمدت دوسال مسافرت بدان درد بی‌درمان چه سازیم وچارهٔ آن غایله راچکنیم. گاهی خیال بی‌پروائی ورفتن به قسطنطیه و تصورات باطله در پیش داشتیم و لحظهٔ دیگر زورق تفکر را مجدداً در بحر مغرب میراندیم. گهی حکیم عقل عنان عزیمتمان را به مملکت یونان میکشانید وبرخی رایض اندیشه توسن اختیارمان را در زمین «ازمیر» میرانید. همه روز در حسرت و هر شب به حیرت، به کدورت میگفتیم وبضرورت میخوردیم وبدین گونه شبان را به روز می‌آوردیم ونمیدانستیم

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: میشوند و دراین مقدمه.

که بکجا رویم و درچه مملکت توقف کنیم :

از هر طرف که رفتیم[1] جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وآن راه پر مخافت

عاقبت توکل بر حضرت قاضی‌الحاجات نموده باز در همان شهر توقف کرده منتظر اخبار میبودیم . یوم چهارشنبهٔ هفدهم و پنجشنبهٔ هژدهم وجمعهٔ نوزدهم وشنبهٔ بیستم گاهی به تفرج صحرای خارج ازشهر رفته و دیدنی باحباب میکردیم و منتظر اخبار اسلامبول میبودیم .

رفع بیماری و موعد حرکت

و یوم یکشنبهٔ بیست ویکم و دوشنبهٔ بیست‌ودوم ازلارد پانسن بای[2] ایلچی دولت نوشته رسید که الحمدلله ناخوشی دراسلامبول تخفیف یافته و در«تراپیه»[3] که قریب به قسطنطنیه است بکلی رفع ناخوشی گردیده‌است و حضرت **سلطان محمود** بعد ازاستماع آمدن شاهزادگان سرای خودرا در تراپیه تخلیه فرموده و **محمود ندیم بیک** نام[4] که از خواص سلطنت است اورا با اسباب و اثاثیهٔ لازمه[5] مهمان دار معین فرموده از غایت مرحمت و وفور عنایت در هرباب قصوری مقرر نداشته‌اندو منتظر ورود شاهزادگان میباشند . بعدازاطلاع برمضمون نوشتهٔ ایلچی بسیارخوشوقت

۱ـ نسخهٔ مجلس : رفتم .

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس : لارد پایس .

۳ـ Therapia ـ ف . نسخهٔ اصل و مجلس : ترابیه .

٤ـ طبق کتاب فریزر خانه متعلق به محمودندیم‌بیک یکی از افسران پادشاهی [بوده] ودر Yeni Kewy که مرض طاعون نبوده‌قرارداشته .ف .

٥ـ نسخهٔ اصل اساس لازمه . نسخهٔ مجلس : اثاث لازمه .

گردیدیم و مدت توقف را [کذا] در ابو کریس را بعد از وصول این خبر در ابو کریس[1] بجهت آمدن جهاز چهارده روز بعد قرار دادیم که بعد از انقضای مدت مذکوره که وعدهٔ آمدن جهاز است به قسطنطنیه رفته باشیم.

و یوم سه‌شنبهٔ بیست و سیم وچهارشنبهٔ بیست وچهارم نیز از قرار گذشته توقف در ابو کریس گذشت و در آن ایام لاینقطع رحمت الهی نزول نموده سرمائی بسیار شدید واقع گشت.

و یوم پنجشنبهٔ بیست وپنجم برفی بسیار و سرمائی بی‌حساب واقع گشت. مذکور نمودند که سردی هوا باعث رفع طاعون گشته است ودرآن روزها مهیای رفتن به اسلامبول و منتظر جهاز نار میبودیم ویوم جمعهٔ بیست‌وششم و شنبهٔ بیست‌وهفتم والی را تبی‌شدید عارض گردیدناخوشی احوال روی نمود.

ویوم یکشنبهٔ بیست وهشتم عید بزرگ طوایف نصارا بود. جمعیتی عظیم از اطراف و نواحی مملکت فلاخ بشهرابو کریس[2] گرد آمده جمیع رجال و نسوان خودرا بالبسهٔ فاخره‌و آرایش نفیسه آراسته در کنیسه ها و معبدها بعبادت و جشن عید میرفتند. تماشائی لایق در آن شهربرپای گردیده بود. عید نصاری

یوم دوشنبهٔ بیست ونهم صبح بسیار زود بعادتی که ما را همیشه بود برخواسته [کذا] نمازی کردیم. پس از نماز بعادت هر روزه قلیان

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: «را»ی دوم و« درابو کریس» راندارد.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: ابو کریش (وهمچنین سایرموارد).

طلبیده معلوم شد که درشب گذشته سر قلیان طلارا درمنزل ما دزدیده‌اند برخواستیم [کذا] واز هرطرف و از هر کس بجهت وصول سر قلیان تفحص و تجسس می‌نمودیم و در اطراف منزل ما باغی بود که چند اوطاق خرابه بجهت فصیلهٔ باغ ومزبلهٔ عمارات مقرر داشته بودند که تمام آن خرابها مملو از کثافات و زباله بود. تیمور میرزا در حوالی آن باغ در یکطرف آن عمارت گردش میکرد و دو قلاده سگی که از ممالک فرنگستان به قیمتی گزاف خریده بود وبارها اورا در ابتیاع آن کلاب شماتت میکردیم و سرزنش میدادیم در اتفاق او گردش میکردند. آن حیوانات بی‌زبان چون صاحب را در تجسس دیدند آنها نیز در اطراف گردش کرده در هر سوراخ و ثقبه تفحص نموده درطلب مجهول مطلق مستغرق بحر تجسس و تفحص گردیدند. اینقدر آن حیوانات باطراف و جوانب گردش کرده سعی نمودند که ازدماغ آنها خون جاری گشته هرقدر که آنهارا منع میکردیم فایده نمیکرد باز طرفی میرفتند. تا اینکه عاقبت ماخود خسته گشته در گوشه [ای] نشستیم بعد از چند دقیقه یکی از آن سگها نزد تیمورمیرزا دویده و رو بخرابهٔ باغ مراجعت کرد و اورا متحمل نشده پنداشت که بازی می کند. کرة الثانی بهمان دستور رفتار کرد باز اورا اعتنائی نکرده کرة الثالث آن حیوان پیش آمده دامن قبای اورا گرفته و خود بطرف خرابها دوید. گفتم بهمراه آن سگ برو گاه باشد که سر قلیان را پیدا کرده باشد. تیمور میرزا همراه سگ رفته در خرابه داخل شد ومارا آواز داد. در عقب اوشتافتیم وقتی که در آن مزابل رفتیم وخاشاکی چند را دیدیم

دزدی اسباب شاهزادگان

هوش سگ

که آن سگ بر کنار کرده در زیرآن خاشاك و تاریکی برق جواهر و پاره [ای] اسباب بنظرمادرآمد. درست که ملاحظه کردیم دیدیم که اسباب و اثاثیهٔ خودمان است که ازخدامین ما دزدیده‌اند ودرآنجا پنهان کرده‌اند که شب هنگام آمده وازآنجا برده باشد وزیاده ازدوهزارتومان درآنجا پنهان کرده بودندو منتظروقت میبودند. خداوند عالم‌را منت‌ها برده وشکرها گذارده رحمتی‌چند بر نمک خوارگی‌آن سگ ولعنتی بی‌حد بر خیانت نمک بحرام خادم کرده آن اسبابهارا بمنزل آوردیم. خادم دزد را ادبی بلیغ کرده از آن حسن اتفاق مسرت و نشاطی بی اندازه حاصل گشت.

و شب سه شنبهٔ سلخ شهرمذکور تامدتی از شب گذشته برادران گرد یکدیگر نشسته به‌کتاب خواندن و صحبت داشتن مشغول‌بودیم. برادر گرام والی‌را تب‌شدیدی که بود رفع شده ولیکن قلیل دردی در حلقومش بهم رسیده بود ولیکن باکی نداشت وصحبت میداشت. آخرشب، برخواسته [کذا] هریک درمنزل‌خود خوابیدیم. ازاینکه عادت‌اینجانب چنان است که بدون روشنائی چراغ باید بخواب روم ودر هنگام‌خواب چراغ خاموش‌نموده‌بودم، هنگام سحر ملاحظه کردم چراغی روشن‌است و کسی درزیرپای من‌خودرا انداخته‌است. تصور کردم‌خادم خیانت‌کار سارق‌است که فرصتی جسته است در این وقت آمده و در پای من‌افتاده معذرتی از خطاهای‌خوداقدام‌مینماید. ازاینکه این‌جانب‌را از وی بسیار تغیر بود به تأدیب روز گذشته اطفاء حرارتی از وی حاصل نگشته

بیمارشدن‌والی وتیمار برادر

درآن وقت نیز ازآن خواب خوش در حالت خمارتریاك برخواسته [کذا] بودم[1] درکمال تغیّر چند لگدی بر کله‌اش فروکوفتم. اصلا حرکتی از وی بظهور نرسید. دشنامی چند بدرقهٔ لگد نموده برخواستم [کذا] که اورا ازجامهٔ خواب بیرون کنم خوب ملاحظه کردم دیدم که بیچاره‌والی است که درآن نیمه شب از شدت احتراق خون خناقی بسیار شدید عارض وی گشته[2] گلوی او متصل[3] گردیده است که مطلقاً نفسش بیرون نمیآید از بیچارگی و بی کسی درآن نیم شب خودرا به بالین من رسانیده است که مرا مطلع از احوال خود کند درآنجا نفسش قطع گشته بی‌خودافتاده بود و من درآن خیال که خادم نمک بحرام است لگدی چند برسرش زده از شدت درد متنبّه نگشته بود.

باری از حالت والی مضطرب گشته تیمور میرزا و خواجه‌اسعدرا بیدار کردم. درآن نیم‌شب دست‌ما به طبیبی ومعالجی نمیرسید پاره[ای] تجربیات و ادویه در جعبهٔ تیمور میرزا بوده برهرچیز که نوشته بودند بجهت درد گلونافع است پاره[ای] ادویه‌را بقرقره وطلایه مصروف داشتیم فایدهٔ چندان نبخشید ولیکن همینقدر بود که بدان ادویه مرض را مسکن گشته حیاتی مستعره[4] در برادرمعزی الیه تاصبح باقی بود. صبح بسیار

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: بیدار گشته بودم.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: درگلویش عارض گشته.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بیکدیگر متصل.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: مستعار.

رسانیدن دکتر زود مستر فریزررا اخبار نموده طبیبی از اهل نمسه که اورا[1] ... داکتر می گفتند و عمری از وی گذشته بود در خدمت **یوسف پاشا** پاشای[2] «بلگراد» سالهای سال بوده در[3] بالین برادر معزی الیه آوردند . داکتر که چشمش بر والی افتاد گفت من تا بحال چنین خناقی ندیده‌ام اگر[4] هم نیم ساعت دیگر زالو نرسد هلاك خواهد شد. جمعی را از هر طرف بطلب حجام و زالو فرستادند. فضل الهی شامل حال گشته که بزودی حجام و زالو آماده گشت. آن حکیم ماهر خود نشسته در هرطرف گلوی برادر معزی‌الیه هفت‌عدد زالو انداخته بمحض اینکه چند دقیقه گذشت چشمهای او از یکدیگر باز گشته کم کم نفسش بیرون‌آمد. جرعه[ای] چند که از خونش خوردند آوازش باز گشته در سخن آمد. بعداز اینکه همگی قطع حیات از برادر معزی‌الیه نموده بودیم اورا خرم و خندان دیده شکر الهی‌را بجای آوردیم. داکتر قدغن کرد که‌ساعت به ساعت دستمال گرم کرده منسوجی[6] گرم بر روی‌زخم انداخته که خون او قطع نشود ما نیزچنان کردیم للهالحمد برادر معزی‌الیه صحت یافت.

و یوم چهار شنبهٔ غرهٔ شهر شعبان المعظم * برادر معزی الیه

۱- در هیچیك از مآخذ ذکرنام نشده .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : پای و غلط است.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: بر ۴- نسخهٔ اصل ومجلس: چنانچه.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: همین که جرعه‌ای چنداز خونش.

۶- نسخهٔ‌اصل: مستوجی . نسخهٔ‌مجلس : مطبوخی.

* در حاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی‌نوشته شده‌است‌غرهٔ شهرشعبان‌المعظم ۱۲۵۳ .

احوالش رو بخوبی یافت[1] تا یوم یکشنبهٔ پنجم شهر مذکور بکلی رفع کسالت گردیده و یوم دوشنبهٔ ششم مستر کوهان بالیوز که چند یوم قبل از آن باقتضای مصالحی چند به مملکت ملداویه رفته بود درآن روز وارد ابوکریش[2] گشته مذکورنمودجهاز نار وعدهٔ آمدنش به«کلاس»[3] قریب است خودرا مهیای رفتن کرده‌باشید. مانیزتهیهٔ خودرا دیده‌آماده بودیم. وهم در آن روز حکیمی ازحکمای آن مملکت‌نزدما آمده یعنی بالیوز اورا نزدما فرستاد. آن حکیم در معالجات چنان ادعا میکرد که اغلب امراض مزمنه‌را من معالجه میکنم و نیست مرضی در عالم مگر شفای آن در نزد من خواهد بود. مگر اینکه[4] شخص را اجل موعود رسیده باشد. از دعوی‌حکیم‌متهور متحیر گشته از بعضی اشخاصی که اعتمادی بقولشان‌بود از احوال وی سؤال کردیم[5] جمعی تصدیق بقول او کردند معلوم شد که او از تلامذهٔ حکیمی‌است در مملکت نمسه که نود سال ازعمر آن حکیم گذشته و تمام عمررا به تجربیات و معالجات و استعلام مزاج ادویه[6] گذرانیده است و برای خود کتابی در علم طبیعی نوشته و خود مخترع ادویهٔ چند بجهت رفع امراض گشته است‌و

شرحی‌ازیک طبیب‌دانا

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: گذاشت.

۲ـ نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه‌را ندارد ۳ـ Galatz.ف.

۴ـ نسخهٔ اصل و مجلس: الا اینکه.

۵ـ نسخهٔ‌اصل و مجلس : استفسار نمودیم.

۶ـ نسخه‌اصل ومجلس : امزجهٔ ادویه‌جات.

چنان جوهری ازادویه کشیده بود که هزار مثقال ادویه[1] بقدر خشخاشی جوهر حاصل کرده.

از آن جمله حکیم مذکور کتابچه[ای] درجیب داشت که اورا خانه بخانه ساخته بودند شیشه های بسیار کوچکی از آن ادویه چون خشخاش مملو ساخته بیان میکرد که همین کتابچه چندین دکان عطاری که تمام ادویهٔ آن از جوهر بوده باشد دوا دارد وهمیشه همراه‌من است

باری حکیم بعداز اختراع طب جدید مورد طعن وضرب حکمای فرنگستان گردید واحدی جرأت بر معالجات وی نمیکرد[2] وبقول او[3] معمول نمیداشت تا آنکه بعضی اشخاص در امراض مهلکه بجهت تجربه ناچار گشته پاره[ای] ازمعالجات اورا معمول داشته بوی رجوع کردند. چون اثر کلی از معالجات وی دیدند جمعی اورا تصدیق کرده اکنون دوسال است که حکمت او متداول است تلامذهٔ او در کل بلاد به معالجات مشغولند و شهرتی عظیم در فرنگستان کرده است پاره[ای] ادویه جزئی از حکیم مذکور گرفتیم و درشب دوشنبه بخانهٔ بالیوز مهمان گشته پس از رسم تعارفات قرار شد که مستر کوهان بالیوز مارا تا «کلاس»[4] بدرقه کرده در اتفاق ما باشد از این معنی بسیار خوشوقت گردیدیم.

١- نسخهٔ اصل و مجلس: دوا را.

٢- نسخهٔ اصل و مجلس: نمیکردند.

٣- نسخهٔ اصل و مجلس: و قول اورا.

٤- Galatz ف.

و دریوم سه شنبهٔ هفتم یوم حرکت از ابوکریش بود. امیرافلاخ جمعی از اقربا و خویشان خود را برسم تعارف بدرقهٔ ما فرستاده کمال تعظیم و تحریم را بجای آورد وشب چهارشنبه را بجهت وداع سفربخانهٔ بالیوز در هنگام تغذیه رفته غذائی صرف گردید مسزواشه[1] همشیرهٔ بالیوز و مستر فریزه‌را در آنجا وداع نموده دو ساعت از شب گذشته باتفاق بالیوزومستر فریزه‌بر گاری سوار گشته روی براه‌آوردیم. جمعی‌ازسرداران وسپاهیان امیر نیز در اتفاق‌ما قدری مسافت آمده ایشان‌را مرخص کرده مراجعت کردند. آنشب‌را در جائی درنگ نکرده همه‌جا آمدیم تا یوم چهارشنبهٔ هشتم هشت ساعت‌ازشب پنجشنبه گذشته وارد معدوره گشتیم که آنجارا «ابرایلف»[2] میگفتند. درخانهٔ نایب‌بالیوز کلاس فرودآمدیم چون بسیار خسته و بی‌حال بودیم استراحت کردیم و آن دوشبانه‌ویک روز را یکصدو پانزده میل آمده بودیم.

وداع با امیرافلاق

و ابرایلف آخر مملکت فلاخ است و درکنار رودخانه واقع‌است ودرآنجا بکنار رودخانه سابق براینهاقلعه[ای] بوده است که بحصانت‌و متانت آنقلعه مشهورآفاق بوده‌است وآن حصن حصین در تصرف‌دولت بنی‌عثمان بوده‌درسنهٔ هزارو دویست وبیست وپنج هجری[3] که لشکرروسیه بعزم تصرف قسطنطنیه روی آورد مملکت فلاخ را متصرف ودرابرایلف بعلت حصانت‌آن قلعه مبارزت کلی‌در میان دولت روس و عثمانی‌وقوع

شرح یک قلعهٔ نظامی

۱- Mrs Voshie .ف. نسخهٔ اصل وسجلس : مستر واشه.

۲- Ibrailoff .ف.

۳- هزارودویست‌وچهل وپنج صحیح است.ف.

یافته جمعی کثیر از طرفین مقتول گردید و عاقبت آن قلعهٔ حصین نیز به تصرف روسیه درآمده تفصیل استیلای روسیه بر آن قلعه چنان بوده که بعداز محاصرهٔ قلعه وقلعه گیان [کذا] هرروز نایرهٔ جدال در میان ایشان اشتعال داشته و دوشاه برج بسیار بزرگ که منتظم به توپخانه وعساکر بسیار بود در مقابل لشکر روسیه پایدار و برقرار ایستاده و درمحلی آن برج عظیم واقع شده بود که پستی زمین حایل حوادث توپ و گلوله برآن بروج می‌بود. چندین شبانه روز اهالی آن بروج تصرف و عروج لشکر روس رابرآن حصار مانع ومقابله نموده بودند عاقبت الامر که دست تصرف روسیه از آن حصار کوتاه گشته انحصار چاره راه در نقب زدن دیده از مسافتی بعید زیر آن بروج را نقب زده و باروط بسیار ریخته و از خارج یورش سرباز و توپخانه برده در هنگامی که لشکر ایشان با لشکریان آل عثمان درآویخته بودند که به یک دفعه نقب آتش زده چهارده هزار روس و عثمانی در طرفة العین بر خاک هلاکت[1] افتادند وآن حصار به تصرف لشکرروسیه درآمد ومقتولین مذکوررا دریک جامدفون ساختند وقبرستانی عظیم بریک طرف آن معموره واقع گشته بود که بعد از هفت سال که عبورما از آنجا شد هنوز استخوانهای آن اموات و کشتگان بر روی زمین ریخته بود. باری «ابرایلف»[2] آخر بلد فلاخ است ودر کنار رودخانهٔ «سودان»[3] واقع است.

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: هلاک.

۲- نسخهٔ اصل: ایرا ایلف ومجلس. ابرا ایلف.

۳- Sereth. ف.

و اما بلاد ولاشیه که درغرب[1] مشهور بفلاخ[2] است از ممالک متصرفه آل عثمان است. حدودش از جانب مشرق متصل گردد به بلاد ملداویه و سمت مغرب منتهی شود[3] به ولایت هنگریه. شمالش به ترن سل وانیه[4] رسد[5] و جنوبش به بلاد ترک وبنی‌عثمان واصل گردد[6] طولش دویست و پنجاه میل و عرضش یکصدوشصت میل است. هوایش سردسیر و در آن مملکت کوهسار و جبال خوش آب وهوا دارد. سابق براینها سلاطین قسطنطنیه نهایت تسلطرا درآن مملکت داشته‌اندومنافع بی‌شمار از محصولات آن‌دیار به دولت عثمانیه میرسیده[7] بعد از تصرف روسیه و قرار مصالحه فیمابین دولت روس وبنی‌عثمان بین‌الدولتین چنین مقرر گردید که حکمران ولاشیه و ملداویه خارج از دولت عثمانی باشد و درسالی بیست هزار کیس که دویست هزار تومان باشد بدولت سلطان محمود برسم مقاطعه ارسال دارند و درظل حمایت دولت روس باشند. اکنون به قانون مذکور حکمران آن مملکت به نفسه مقتدراست نظام و احکام آنجا بقانون و طریقهٔ روسیه میباشد. متاع آن ولایت خز و سمور

وصف ایالت والاشی

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: عرب.

۲- نسخهٔ مجلس: فلاح.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: آن منتهی میشود.

٤- نسخهٔ مجلس: ترن‌سل واتیه وغلط‌است.

٥- نسخهٔ‌اصل: میرسد. مجلس: ندارد.

٦- نسخهٔ‌اصل ومجلس: میگردد.

٧- نسخهٔ اصل ومجلس: میرسد.

وسایرنعوت است که از آنجا بسایر بلاد میبرند وزمین آن مملکت غله خیز و تسعیراتش بسیار رخیص است و اغلب از اقسام اثمار درآن دیار یافت میشود. مردمش بغایت عیاش وسصردر مناهی میباشند. معمورهٔ پایتخت آن بلاد شهر «ابو کریش» است که قریب بصدهزار جمعیت در آن‌شهر میباشد اگرچه بنای عالی و عمارتی معتبر درآنجا دیده نشد ولی از حسن سلوك امیرآنجاوآثاری که تازه‌بنیان نهاده بودندمعلوم گردید که‌عنقریب آن حدود[1] بطریقهٔ ممالك اریه معمور خواهدشدوامرتجارت‌آن مملکت رواج کلی دارد. عساکر موجودهٔ امیر فلاخ چهارهزارسوار وسربازمیباشد و خلقت بلاد فلاخ دو میلیون است[2] که چهار کرورعجم باشد و درآن مملکت ابریشم نیکو بعمل میآید.

باری در یوم پنجشنبهٔ نهم جمعی از اعاظم مملکت ملداویه را حاکم «کلاس» در ابرایلف به استقبال مافرستاد. بعد از هنگام‌زوال ازابرایلف متوجه کلاس گردیدیم وراهی پر وحل را باچندین زحمت‌وحیل طی کرده واز رودخانهٔ سودان عبور نموده پس‌از قطع مسافت بیست‌میل درخانهٔ بالیوز کلاس که اوراستر **کمین‌هو**[3] میگفتند نزول نمودیم. چون هنگام غذاخوردن بود برسرسیز رفته مجلس پاکیزه‌آراسته‌ازهرقسم مأکولات در میان نهاده در بین غذاخوردن حاکم کلاس با بزرگان و جمعی ازسرداران بلاد مداویه بعزم‌ملاقات‌ما‌آمدند. کمال خدمتگذاری در شهرگلاتز

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس: آن حدودنیز.
۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: و کثرت جمعیت بلاد فلاخ دومیلیون نفوس‌است
۳- M Cunningham . ف.

و مهربانی‌را مرعی داشیه خدام و عساکری چند بجهة محارست‌وتعظیم ما درب خانه گماشته مراجعت نمودند. از اینکه جهاز ناری تاآنوقت‌از قسطنطنیه نرسیده[1] درخانهٔ بالیوز بنای‌توقف‌را گذارده‌آن شب‌را استراحت نمودیم‌ویوم‌جمعهٔ دهم‌تبی‌بسیارشدید براین‌جانب عارض گشته کسالتی عظیم روی نمود[2] مستر کوهان بالیوز و بالیوز کلاس[3] داکتری ازاهل مملکت جرمانیه که اورادا کتر **ابک**[4] می گفتند بربالین‌این‌جانب‌آورده مشغول معالجه گردید. در آن روز و شب بسیاربسیار بداحوال بودم که بی‌هوش افتاده قدرتی به رفتار نداشتم. بالیوزان و جمعی دوستان با اخوان‌بربالین‌من نشسته غمخواری وپرستاری میکردند وصحبت میداشتند در آن شب مذمتی از ناگواری آب لندن درمیان آمده بالیوز کلاس گفت که مدت سی‌سال من در لندن بوده‌ام ویک قطره آب نخورده‌ام که بدانم گواراست یا نه وهروقت که‌تشنه شدم[5] رفع‌عطش‌را به‌فقاع میکردم و این معنی از جمله غرایب است.

باری در آن شب نیز به پاره [ای] از صحبت دوستان و التهاب

۱ـ نسخهٔ اصل و مجلس: نرسیده بود.

۲ـ نسخهٔ اصل و مجلس: روی‌داد.

۳ـ نسخهٔ‌مجلس: مستر کوهان بالیوز کلاس

۴ـBeyg. ف.

۵ـ نسخهٔ اصل: شده‌ام و مجلس: میشدم.

حمامی[1] سوزان بروز آورده ویوم شنبه یازدهم مرض شدت کرده‌داکتر جلاب استفعال و استفراغ تجویز نمود. آن‌روز به بدترین‌احوالی گذشت و بالیوز روس در آن روز بعیادت آمده مستر کوهان بالیوز بکرش[2] که دراتفاق ماآمده‌بود ماراوداع کرده روانهٔ‌ابو کریش گشت وشب‌یکشنبهٔ دوازدهم برطبق معالجه داکتر چند عدد زالو بجهت درد پهلوبرشکم انداخته خونی فاسد و تیره دفع گردید و در آن روز بالیوز دولت نمسه بعیادت ما آمده ونیزخبر رسید که جهازنار در اسلامبول چرخش‌شکسته است و تا ده روز بعد نخواهدآمد و شب دوشنبه و یوم دوشنبه اندکی در ناخوشی احوال افاقه بهمرسیده و مجدداً به انداختن زالو انکسار[3] خون فاسده از طرف چپ نمود و شب سه‌شنبه از طرف راست فصدی در باسلیق[4] کرده معادل یکصد وپنجاه مثقال خون گرفته شد [و] در بین آمدن خون ضعفی‌شدید عارض شد.

در آن چند شبانه روز ایام مرض باوجودآنهمه استفراغ واطلاق و انکسار دم مثقالی قوت که باعث قوت روح حیوانی و علت حرارت غریزی شود بگلوی من فرو نرفته و شاهد خواب درآینهٔ ضمیر دیده‌ام دقیقه[ای]جلوه گرنگشته لحظه بلحظه برضعف‌و نقاهت افزوده و تایوم سه‌شنبهٔ‌چهاردهم بدان منوال در بستر ناتوانی و ملال افتاده قوه تکلم

۱- نسخهٔ‌اصل ومجلس: شعله‌حمای، واین‌صحیح است.

۲ -نسخهٔ اصل ومجلس: ابو کریش.

۳- نسخهٔ مجلس: وانکسار.

٤- مأخوذ ازیونانی شاه‌رگی دردست.ف.

و تنفس را بهیچوجه نداشتیم و در شب چهارشنبه نیز از دست چپ فصد قیفال[1] کرده معادل یکصد وپنجاه مثقال دیگر خون گرفته شد. ضعفی مشرف به غش[2] روی نمود. تمام آن شب بحالت مرگ افتاده[3] حواس ظاهر و باطن معدوم گردیده خودرا بهیچوجه نمی‌شناختم ودر یوم چهارشنبهٔ پانزدهم بهمان ضعف ونقاهت دربستر ناتوانی افتاده افاقه در امراض روی ننمود ویوم پنجشنبهٔ شانزدهم بهمان طریق احوالی باقی نمانده خودرا نمی‌شناختم واعضای خودرا از خود نمیدانستم.

درشب جمعه باوجود این همه ضعف وناتوانی چندین قسم ادویهٔ مشروب ومسهل تجویز نمود ومرهمی بجهت دردسینه برسینه‌ام انداخت. بعد از دوازده ساعت آن مرهم‌را از سینه‌ام برداشت. زیر جلد سینه ملاحظه شد بقدر به بسیاربزرگی تاولی نمایان شده با مقراض آن پوست وقدری گوشت متعفن شده‌راچیده‌آب زرد بسیاری ازسینه گرفته بمرتبه[ای] که استخوان سینه نمایان گشته و بعد روغنی بر روی زخم نهاده وپنبه بر روی آن گذارده و باوجود آن آلام و بی خوابی از سرشب تا بصبح بآشوب دل واسهال مبتلا بوده حالتی داشتم که درقوهٔ تحریرنیست ویوم جمعهٔ هفدهم نیزبدان منوال گذشته شب شنبه باز بیست عدد زالوباطراف شکم انداخته خون بسیاری دفع گردید. آنشب نیزچون سایر شبها بخواب نرفته هوش بر قرار نداشتم.

ویوم شنبهٔ هژدهم جمعی ازاطباء حوالی واطراف‌راجمع کرده‌بر بالین من آوردند همگی گفتندو محضری نوشتند که درمعالجه خطائی واقع نگشته

۱- رگی در بازو. ف. ۲- نسخهٔ اصل: ضعفی مشرف بر غش (مجلس: غشی)
۳- نسخهٔ اصل ومجلس: افتاده بودم.

و یوم یکشنبهٔ نوزدهم لله‌الحمد اندکی حرارت وسخونت تسکین یافته بعداز چند شبانه روز که خیال خواب در آینهٔ ضمیرم نقش نبسته بود یک دوساعت خوابیدم ویوم دوشنبه وسه شنبهٔ بیست‌ویکم لله‌الحمد افاقهٔ کلی در احوال بهمرسیده و تب بکلی رفع گردید. اشتهای غذائی بهمرسیده ولی شبانه روزی یک دانه سیب پخته زیاده تجویز نمیکردند وبنیه‌ام اینقدر نبود که زیاده‌ازآن غذائی‌راتواند تحلیل بردواینقدرضعیف و نزار بودم که تصور می کردم: بهبودی مؤلف

باد اگر در من اوفتد ببرد   که نمانده است زیرجامه منی[1]

ولی هرلحظه خداوند عالم را صد هزار بار شکرانهٔ نعمت صحت نموده که جانی تازه عنایت کرده بود[2] و در یوم چهارشنبهٔ بیست‌ودویم لله‌الحمد افاقهٔ کلی دراحوال بهمرسیده یوم پنجشنبهٔ بیست‌وسوم مرکب ناری ازقسطنطنیه به کلاس‌وارد گردید واخبار قسطنطنیه‌اینکه ناخوشی طاعون نسبت بسابق تخفیف یافته‌است باین‌طریق که‌قبل‌ازآنهادر روزی چهارهزارنفربدین بلیه هلاک میگشتندودرآن‌روزها که تخفیف‌یافته‌بود در روزی هزار کس رسیده‌است‌و تابحال‌بقدر صد هزار کس‌از شهر قسطنطنیه بدین‌مرض‌تلف شده‌اند وهرگزچنین امتدادی‌در آن‌ناخوشی‌نبوده است و کمتر کسی‌بخاطر داشته است که در اسلامبول اینقدرمرض توقف کند نعوذ بالله‌من غضب‌القهار. باوجودچنین خبروصعوبت‌آن‌سفرازاینکه‌در کلاس

۱- نسخهٔ‌اصل و مجلس: تنی .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : ... صد هزاربارشکر می کردم که نعمت صحت عطا نموده وجانی تازه عطا کرده بود .

مزاج ما ازحالت اعتدال گذشته به وسواس رسیده بود و از کثافت مکان ونجاست آنحدود نمیتوانستیم توقف کرد. رفتن درآن بلیه و طی مسافت و مخاطرهٔ دریای قره دنگیزرا در فصل زمستان برخود گوارا دانسته، دریوم جمعهٔ بیست وچهارم دوساعت ازظهر گذشته حاکم کلاس گاری خودرافرستاده برگاری حاکم مذکور سوار گشته بجهازناری که مسمی به «فردینانند»[1] بود درآمدیم. ازشهر کلاس بشط دنیوب نشسته.

حرکت از گالاس

و اما معمورهٔ کلاس کثیرالانجاس من توابع بلاد ملدوایه است که بلاد مذکور درعرب مشهور به بغدان است وحدود ملداویه مشرقش به مملکت[2] روس رسد ومغربش به بلاد ترن‌سل‌وانیه[3] متصل گردد[4] شمالش به پولنده[و] استریه واصل گردد[و] جنوبش به مملکت ترک وبنی عثمان منتهی‌شود. طولش دویست میل وعرضش یکصدوبیست میل. مدینهٔ پایتختش[5] شهر«یاس»[6] است و آن بلاد نیزازممالک متفرقهٔ بنی عثمان محسوب می گردد و از هنگامی که لشکر روس بعزم تصرف قسطنطنیه درحرکت آمد، آن بلاد رانیزبطریقهٔ بلاد ولاشیه متصرف گردید.

وصفی ازملداوی

۱- نام کشتی Ferdinand de primo بوده‌است. ف. نسخهٔ اصل: فروینند. مجلس: فردتنید.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: ممالک.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: برن سل وینه.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: این دو کلمه را ندارد.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: مدینه پایتخت و شهر معتبرش.

٦- Jassy. ف.

بعداز مصالحه بادولت‌عثمانی‌مقررشد که‌آن‌بلادرا جزیه کرده[1] حکمرانی از خود آن حدود واهالی مملکت برخود حاکم سازند و هرساله برسم مقاطعه مبلغی معین به دولت عثمانی ارسال دارند. اکنون برین قسم مقرراست‌ودراحکام و نظام تابع ودرظل حمایت روس میباشند. خلقت این بلاد[2] یک کروراست و معمورهٔ کلاس اسکله ایست در کنار شط دنیوب واقع گشته‌است ولی انجس ترین امکنهٔ عالم آنجاست. اهالی‌آن معموره چون دود در مزبله[3] هرقدر کوشش می کنند[4] از کثرت وحل نجاتی ازبرای‌ایشان‌واقع[5] نیست. حیرتی‌تمام‌از زیست سکنهٔ‌آنجا نمودیم که چگونه میتوانند در آنجا بسر برده باشند. وصف گالاس

باری[6] مزبله جهنم‌است. در آن روز بشدت باران درآن باطلاق ووحل بزحمت تمام[7] آمده تاوارد کارنتین کلاس گشتیم. بمرکب‌فردینانند درآمدیم. کپیتان جهاز که اورا **اورسن**[8] گفتندی‌نهایت‌اعزازواکرام‌را بجای آورده مکانی درکمال نظافت و امتیاز بجهت منزل‌ما معین کرده

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: حرّیت داده.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: جمعیت آن بلاد.

۳- نسخه اصل و مجلس: چون دود درمزابلند.

۴- نسخهٔ اصل: وهر کوشش می کنند. مجلس: وهرچه کوشش.

۵- نسخهٔ اصل و مجلس: ندارد.

۶- نسخهٔ اصل و مجلس: خلاصهٔ کلام وبطور اختصار.

۷- نسخه اصل و مجلس: هرچه‌تمامتر.

۸- Everson. ف. اصل و مجلس: اورس

درکشتی فردیناند

آن کپتان انگریزی میبود ولیکن کمپنی آن مرکب و بعضی از مراکب دیگر جمعی از تجار عظیم‌الشأن و اغنیاء فرنگستان میبودند[1] که با یکدیگر شرکت کرده مراکبی چند در دریای قره دنگیزوشط دنیوب‌الی ممالک نمسه واز قسطنطنیه تا حدود یونان و ازمیر معین فرموده[2] که متصل بهم بمسافرت وتجارت‌مشغول است. در هر پانزده روز لازم‌است که از اسلامبول بکلاس[3] آمده باشد و از کلاس به قسطنطنیه مراجعت کند و در تمام‌سال بهمین‌قرارمسافرت میکند الا در سه ماه زمستان که شط دنیوب یخ بسته تردد آن جهاز موقوف میشود بجای دیگر خواهد رفت. منافع آن جهازات بسیار است‌از اینکه‌پادشاه نمسه که فردیناند[4] است‌یکی‌ازشرکای ایشان محسوب می گردد واعلام ونشانهٔ‌آن مرکب علامت دولت نمسه است.

الحق مرکبی پاکیزه و مستحکم بوده از هرچیز در آن جهازبهم میرسید. در آنشب مابجهاز استراحت کردیم‌و یوم شنبهٔ بیست وپنجم آتش‌وزگال[5] درکانون‌جهازکرده توپی‌چند انداخته وروی به‌قسطنطنیه روان گشتیم. هوائی در غایت اعتدال‌و آفتابی‌درنهایت فروغ وجمال[6]

۱ - نسخهٔ اصل ومجلس : میباشند.

۲ - نسخهٔ اصل و مجلس: فرموده‌اند.

۳ - نسخهٔ‌اصل و مجلس : ازکلاس به اسلامبول

٤ - نسخهٔ‌اصل: فروینند - مجلس: فروتنید .

٥ - نسخهٔ‌اصل و مجلس : این کلمه‌را ندارد .

٦ - نسخهٔ‌اصل: درغایت‌صفا و فروغ - مجلس: درنهایت‌صفاو فروغ

پرتو افکن میبود. بعداز مدت دوساعت ازکنار معمورهٔ چند گذشتیم که آنحدود را «بسرابیه»[1] گفتندی[2] و بسرابیه مملکتی است از ممالک روس جمعیتی بسیار در آن ارض و دیار از پیاده وسوارقزاق بکنار شط دنیوب فوج فوج در گردش وحارس بودند ومحارست مینمودند که مبادا ازجماعت عثمانلو بعلت ناخوشی طاعون احدی قدم درمملکت روس گذاردو درآن زمان تمام بنی عثمان ساکنین و عابرین آن‌سامان بعلت ناخوشی طاعون در قسطنطنیه مردود و در کارانتین بودند وامکان نداشت که توانندروی بجائی آورند و در آن حدود بکنارهٔ شط دنیوب هر هزارقدم سواری از قزاق ایستاده ومراقب میبود که مبادا از آنطرف شط که بلادبنی عثمان است یا مراکبی که از روی[3] شط عبور می کند احدی بخاك روسیه قدم گذارد و بمحض اینکه جهازما بیکی ازاسواران[4] میرسید آن‌سواردرمقابل جهاز اسب تاخته تا اینکه‌مارا به سواری دیگرمیرسانید و کذالك آن سوار بسوار دیگر رسانیده بهمین قسم مراقب احوال‌ما بوده تا اینکه‌مارا به‌دریا رسانیدند. و تمام سواحل دنیوب که متعلق به ولایت روس است بهمین قسم احتیاط کارنتین را داشته[5] همه‌جا در طرف یمین بلادبنی عثمان

درایالت بسارابی

قرنطینه

۱- بسارابیا Bessarabia .ف.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : می گفتند .

۳- نسخهٔ اصل : یاازمراکبی که بر روی - مجلس: یااز هر..

٤- نسخهٔ اصل ومجلس : آن سواران .

٥- نسخهٔ اصل و مجلس : داشته‌اند.

و سمت یسار ممالک روس میبود[1].

هنگام غروب آفتاب بیکی از معموره‌ها[ی] بسرابیه رسیدیم که در آنجا شط دنیوب دوشاخه گشته در آن مکان مراکب بسیار ازدولت روسیه ایستاده بودقریب بآنجابطرف مملکت بنی عثمان که‌آن نواحی‌را بلاد «تولجه»[2] گفتندی بعلت[3] اعوجاج شط دنیوب و تاریکی شب لنگر انداخته ودر آن شب پسر **حسن پاشا** که اورا **محمد پاشا** میگفتند[4] جوانی در غایت جمال و کمال میبود با جمعی از اعیان ورؤسای تولجه[5] در جهاز بعزم ملاقات ماآمده اظهارخدمتگذاری نمود. آنشب‌را دربرابر تولچه بسر بردیم.

صبح یکشنبه بیست‌وششم ازآنجالنگر برداشته درمیان میراندیم[6] و در همه‌جا بطریقی که ذکر یافت بکنارهٔ شط از لشکر روس عساکر روسیه حارس و نگهبان میبودند. در منتهای شط و ابتدای قره دنگیز معموره[ای] بود که‌آنجارا«سولینه»[7] گفتندی، مراکب جنگی دولت روس درجائی که آب شط ملحق به دریا می‌شود ایستاده مستحفظ آن حدود

۱- نسخهٔ اصل و مجلس : است

۲ – Tutktcha. ف.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : بواسطهٔ .

٤- نسخهٔ مجلس : اورا می‌خواندندو .

٥- نسخهٔ اصل‌ومجلس: تولچه.

٦- نسخهٔ‌اصل و مجلس : درمیان شط‌میراندیم.

۷- Sulina . ف.

سفردر دریای سیاه

میبودند. از آنجا گذشته[۱] متصل به دریا گشتیم. آنروز و آنشب را در[۲] قره دنگیزمیراندیم. باوجود فصل زمستان وانقلاب دریا لله‌الحمد بطریقی سهل گذشت[۳].

دربندر وارنا

تا یوم دوشنبه بیست و هفتم یک ساعت قبل از ظهر در مقابل شهر«ورنه»[٤] که یکی‌ازاسکله [های] بلاد بنی‌عثمان[٥] است لنگرانداخته کپتان و جمعی از اهل جهاز بشهر ورنه رفته بجهت امورات مدت سه ساعت در خورورنه توقف کردیم. پاشای‌آنشهررا **نجیب پاشاسی** گفتند. خلقت‌آن شهر[٦] ده‌هزار کس میبود. دو ساعت بعد از ظهر که کپتیان کار خودرا پرداخته[۷] ازخور ورنه لنگر برداشته تا قریب بمغرب ملایمتی در هوا بود و کشتی بطریقی رفتارسی‌نمود[۸]. بعد از مغرب بادمخالف‌شد[۹] موج و طوفان شدت کرد[۱۰]. بطریقی‌شد که یک‌نفر در آن کشتی بحالت

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: ازآنجانیز عبورنموده.
۲- نسخهٔ مجالس: از.
۳- نسخهٔ اصل ومجلس: تااینکه.
٤- Varna. ف.
٥- نسخهٔ‌اصل و مجلس: عثمانی‌است.
٦- اصل و مجلس: وجمعیت نفوس آنجارا... میشمردند.
۷- نسخهٔ اصل‌و مجلس: پرداخت.
۸- نسخهٔ اصل ومجلس: بطریق‌خوشی‌میرفت.
۹- نسخهٔ اصل ومجلس شدت کرد.
۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: وطوفان سر از دریابرداشت.

شعور و صحت نبود . انقلاب احوال ما از حد گذشته همگی تا به صبح بیخود افتاده بودیم .

وصف بوسفر

قریب به صبح افاقه در انقلاب دریا بهمرسیده هنگام طلوع آفتاب یوم سه‌شنبهٔ بیست وهشتم به‌اول بغاز«بسفرس» رسیدیم وهمه‌جا دربغاز می‌آمدیم . ازدوطرف بغازجبال خوش‌آب‌وهواوخضرای باصفامیبود که‌چنان مکانی در کمتر از امکنهٔ عالم واقع گشته[1] و آن مکان محلی میباشد که دریای قره دنگیزتنگ میشود . در میانهٔ دو کوه که فاصلهٔ آن[2] زیاده از یک میل مسافت[3] نیست وبعضی‌اماکن کمتر از یک میل[4] خواهدبود[5] و آن جبال چون زمرد سبز و خرم‌است . از دو طرف کوه بحسب طول بکناره و مشرف بردریای بغاز باغات،خانه‌ها و عمارات عالیه ساخته‌اند وقصوری[5] مرتفع بنا نهاده اند که از آن کوهسارخرم‌متصل بهم‌چشمه‌ها و نهرهای مصفا برخانه‌ها و قصرها جاری است و از آن عمارات آب روان به دریا میریزد و اشجار بسیار خاصه درخت سرو بر کنارهٔ دریا از هر خانه سایه افکنده مساجد و مصلی عظیم در کنارهٔ بغاز آغاز نهاده‌اند .

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: کمتر از امکنهٔ عالم واقع خواهدشد.

۲- نسخهٔ اصل مجلس : آن دو کوه.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه‌را ندارد .

٤-نسخهٔ اصل ومجلس : دربعضی از اماکن کمترنیزهست.

٥- نسخهٔ‌اصل ومجلس : قصرهای .

و بجهت تغییر آب وهوا ازسر کار سلطان و سایر پاشایان وامراء بنی عثمان[1] خانها و عمارت[2] بسیار در کنار بغاز واقع است که هریک از آن عمارات و باغات جنتی[3] آراسته و فردوسی پیراسته می بود[4] خاصه[5] قصری از قصور سلطان محمود که آنجارا «استورس سرای»[6] می گفتند و در اطرف شرقی بغاز واقع است وبآن آراستگی وترکیب کمتری ازعمارات دیده بودیم[7] ونیز عمارات بسیار خوب درآن روز عبوراً بکنار بغاز بنظر رسیده تاآنکه[7] به منتهای بغاز مابین مدینهٔ «قسطنطنیه» و « اسکدار »[9] لنگر انداختیم.

ساختمانهای کنار بوسفر

و اما سمت غربی بغاز بسفرس انتهای خاک اروپه میباشدوطرف شرقی بغاز ابتدای قسم[10] آسیه است و ابتدای بلادآن دول طرف شرقی[11] بغاز مذکور خواهد بود.

۱- نسخهٔ مرحوم نفیسی : عثمانی . نسخهٔ مجلس: ندارد.

۲- نسخهٔ اصل ومجلس: عمارات.

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : جنتی است.

٤- نسخهٔ اصل و مجلس: این کلمه را ندارد.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: خصوصاً.

٦- Astoray Seray . ف.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : دیده شده بود.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: خلاصه آنکه در منتهای.

۹- Scutari . ف.

۱۰- نسخهٔ اصل: قطعهٔ خاک .مجلس: خاک.

۱۱- نسخهٔ اصل ومجلس: ممالک آن دولت ها.

اماقسم ارپه یکی از اقسام اربعهٔ جهان است واقسام اربعه[1] قسمی آسیه و قسمی افریقیه و قسمی ارپه وقسمی امیریکیه خوانند وحدود هریک بطریق اختصار ذکر خواهد یافت واین قسم ارپه که اغلب ازممالکش را[2] بطریق اجمال سیاحت کردیم اگرچه[3] بحسب وسعت کوچک است از اقسام ثلاثه[4] ولیکن عمارت وخلقت[5] آن زیاده ازاقسام مذکوره می باشد[6] و در اغلب ممالک ارپه زمین مخروبه[7] ولم یزرع نیست مگر پاره[ای] از[8] بلاد روسیه که بعلت[9] وسعت مملکت در عمارت[10] آن امکنهٔ بعیده نتوانسته[11] کوشیده باشند و بعضی از اراضی که بعلت[12] بعد از آفتاب و سردی هوا زیست در آنجاها صعوبت داشته و الا تمام اراضی ممالک ارپه آباد ومعموراست.

مختصر ی از جغرافیای اروپا

۱- نسخهٔ اصل ومجلس: ازاینقرار است. آسیا ، افریقا، اروپا ، امریکا / امیریکا

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: و قسمت اروپ را که اغلبی ازممالک آن را.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: وهرچند.

٤- کوچکتر از اقسام ثلثهٔ دیگراست.

٥- نسخهٔ اصل و مجلس: جمعیت.

٦- نسخهٔ اصل ومجلس : دیگراست.

۷- نسخهٔ مجلس خرابه .

۸- نسخه اصل ومجلس : در.

۹- نسخهٔ اصل و مجلس : بواسطهٔ.

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: عمارات.

۱۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نتوانسته اند.

۱۲- نسخهٔ اصل ومجلس: بسبب

عرضش دوهزار و طولش سه هزار میل است و اطراف [و] حدود اراضی ارپه را دریای «اتلن تیک»[1] که عبارت از بحر محیط باشد باسایر بحور دیگر احاطه نموده‌اند مگر از طرف آسیه‌اش[2] که متصل به‌شط دن و مملکت روسیه می‌شود وحدود ارپه از جانب مشرق به آسیه بلاد بنی عثمان[3] میرسد و مغربش به دریای محیط الی ینگی‌دنیا[4] وشمالش به‌بحر بلتیک رسد[5] و جنوبش به‌دریای مغرب منتهی گردد[6]

حدوداروپا

و ممالک مشهوره که[7] هریک پادشاهی و شهریاری مخصوصه[8] دارند درقسم ارپه[9] بدین ترتیب است: بلاد روسیه، بلاد فرانسه، بلاد آستریه، بلاد پروسیه، بلاد اسپانیه، بلاد بواریه، بلاد پردکال[10] بلاد هولنده، بلاد بلجیم، بلادسویت‌سرلند[11]، بلاد هنور، بلاد ورتمبرك

ممالک ارپا

١ - اقیانوس اطلس : Ocean Atlantique .ف.

٢ـ نسخهٔ اصل و مجلس : آسیه .

٣ـ نسخهٔ اصل و مجلس: به آسیا و بلادعثمانی.

٤ـ نسخهٔ اصل و مجلس : ینگی‌دنیا رود .

٥ـ نسخهٔ اصل ومجلس : ...بالتیک منتهی گردد .

٦ـ نسخهٔ اصل و مجلس : ... مغرب میرسد.

٧ـ نسخهٔ اصل و مجلس : مشهورهٔ اروپ .

٨ - نسخهٔ اصل ومجلس: مخصوص .

٩ - نسخهٔ اصل و مجلس : درقسمت اروپا .

١٠ - نسخهٔ اصل و مجلس : پرتکال .

١٢ـ اصل : سویس ئیزلند . مجلس: سویس ئیرلند .

بلاد سردنیه، بلاد ناپولی، بلاد رومیه[1]، بلاد توسکانه[2]، بلاد یونان، بلاددنی‌مرکه[3]، بلادسویدن، بلاد سکسانیه، بلادنسو[4] بلاد ملداویه، و بلاد ولاشیه است[5] که حکمران ممالک مذکوره هریک صاحب تاج و سکه می‌باشند الا[6] ملداویه و ولاشیه که حکمران آنجارا امیر گویند.

جزایر اروپا

و جزایر ارپه بسیار است واز آنجمله جزایر معموره کنار ارپه که در بحور متعدده واقع است بدین تفصیل مفرر و معین کرده‌اند[7] اما جزایر معموره واقعه در بحرمحیط بریتانیه وایرلنده که معروف است به انگلیزه[8] و جزایر واقعه در بحر مغرب شش است: سیسیلیه مجورکه[9] مینرکه[10] ملتا[11]، کرید[12]، واوبو[13].

۱- ایطالیا. ف.

۲- Tuscany. ف. در نسخهٔ اصل ومجلس: تونس کانه وغلط است.

۳- Denmark . ف. درنسخهٔ اصل: دقی‌مرکه. مجلس: دقن‌مرکه.

٤- Nassau. ف. اصل ومجلس: تسو

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: این کلمه را ندارد و کلمهٔ بلاد هم فقط درجلوی اسم روسیه است.

٦- نسخهٔ اصل ومجلس: مگر

۷- نسخهٔ اصل: بدین تفصیل مقرراست. مجلس: بدین تفصیل است.

۸- نسخهٔ اصل و مجلس: انگلتره.

۹- Majorca. ف.

۱۰- Minorca. ف. نسخهٔ اصل و مجلس: مسترکه.

۱۱- Malta. ف. اصل: مالتا. مجلس: مالته. ۱۲- Crete. ف.

۱۳- Cyprus. ف. Eubé صحیح است وکلمهٔ اول نام جزیرهٔ قبرس است. م

و آنچه در دریای شمال که آنرا بلتیک[1] خوانند واقع گشته[2] نیز شش جزیره‌است: زیلند[3]، فونن[4]، الند[5]، فالسه[6]، بُرُ هم[7] گتلند[8]، و جزایر کبار غیرمرتبه نیز در قسم اریه بسیاراست و «ایس‌لند» یکی از جزایر است که در بحر محیط واقع است و عجایب بسیار در آن‌جزیره بسیار دیده‌اند. رودهای اروپا

وشطوط اریه[9] بدین موجب است دنیوب[10]، ولگه[11]، رین[12]، تمس[13]،

۱ - Baltic. ف. نسخهٔ اصل و مجلس: که‌اورا بالتیک.

۲- نسخهٔ اصل: گشته است.

۳- Zealand. ف.

٤ - Fyn یا Funen. ف.

٥ - Oland. ف‌نسخهٔ اصل و مجلس: لالند ومراد جزیره Lolland است.

٦-نسخهٔ اصل ومجلس: فالته‌وصحیح آن فالتر Falster است.

۷- Bornholm. ف

۸ - Gotland. نسخهٔ‌اصل و مجلس: ارلند.

۹- نسخه‌اصل و مجلس: وانهار ورودخانه های‌اروپ.

۱۰- Danube. ف.

۱۱- Volga. ف. ۱۲- Rhine. ف.

۱۳- Thames. ف.

تیه‌بر[۱]، ستوله[۲]، ادینرایشه[۳]، رونه [۴]، دوینه[۵]، الب[۶]، تاکس، وورو،* لوار، وان[۷]، کران*.

و مردابهای ممالک اروپ بدین ترتیب است: آنچه واقعه در ممالک روسیه‌است: لدوله[۸]، انیکه[۹]، پی‌یس[۱۰]، واقعه در مملکت سویدن ونر[۱۱]، وتر[۱۲]، ملر[۱۳] واقعه در بلاد سویت سرلند[۱۴]، جنوه[۱۵] کنستانس[۱۶]

دریاچه های اروپا

۱- Tibre .ف.

۲- Vistula .ف. نسخهٔ اصل و مجلس: سیوله.

۳- ظاهراً مراد رود Deniestre است. م.

۴- Rhone .ف. این کلمه را آقای فرمانفرمائی «ران» نوشته‌وخط زده. و«رونه» کرده‌اند. نسخه اصل ومجلس: «دان» وظاهراً مراد رود Don است.

۵- این کلمه در نسخهٔ اصل ومجلس: نقطه ندارد وظاهراً مراد رود Devina است

۶- Elbe .ف.

۷- نسخهٔ اصل ومجلس: رونه.

۸- ظاهراً مراد دریاچهٔ لادگا Ladoga است.

۹- نسخهٔ اصل ومجلس: اتیکه ومراد دریاچهٔ اونگا است.

۱۰- نسخهٔ اصل و مجلس: پی‌پس ومراد دریاچهٔ Peipsi است.

۱۱- Väner. ۱۲- Vätter.

۱۳- نسخهٔ اصل ملر. مجلس: یلیر وظاهراً مراد دریاچهٔ Hialmar است

۱۴- نسخهٔ اصل: سویس ئیزلند و مجلس: سویس ئیرلند.

۱۵- Geneva .ف. نسخهٔ اصل حنوه.

۱۶- نسخهٔ اصل ومجلس: کهنش.

* مقصود ازاین دو کلمه معلوم نشد.

وجبال ارپه بدین ترتیب میباشد: آلپس[۱]، پیره‌نیز[۲]، کرباسین[۳]، اسکنداوین[٤]، سمس[٥]، اپه‌نی‌نس[٦]، خلقت[۷] و ساکنین ارپه‌را از قراری که درسنهٔ هزار و دویست و سی و یک هجری برآورد کرده‌اند یکصد و هشتاد و دوملیون ونیم معین است[۸] جمیع آن گروه عیسوی مذهب[۱۰] الاقلیلی از یهود می‌باشند[۱۱] وحد شرقی ارپه‌مغرب بغاز قسطنطنیه است.

باری آن روز در هنگام ورود به قسطنطنیه، بجهت اخبار ایلچی دولت انگریز از ورودخود، مستر فریزه‌را نزد ایلچی فرستاده وماخوددر جهاز فردینند[۱۲] بودیم

امااز کلاس تاقسطنطیه راچهارصدمیل برآورد کرده‌اند بدین تفصیل که ازکلاس تا «سولینه» که‌انتهای دنیوب وابتدای قره‌دنگیزاست.

۱- Alpes .ف.

۲- Pyrenees .ف.

۳- Carpathian .ف. نسخهٔ‌اصل و مجلس: کوهاسین.

٤- مراد کوههای اسکاندیناوی است.

٥- Haemus .ف. نسخهٔ‌اصل ومجلس: هیمس وشاید مراد کوههای Bohème باشد.

٦- Appenines .ف. نسخهٔ‌اصل: اپه بی‌لس. مجلس: اپی‌یه‌لس.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس: جمعیت.

۸- نسخهٔ‌اصل و مجلس: معین کرده‌اند.

۹- نسخهٔ‌اصل و مجلس: جمیع اهالی‌آنجا.

۱۰- نسخهٔ‌اصل و مجلس: عیسوی مذهب می‌باشند.

۱۱- نسخهٔ اصل ومجلس: الا قلیلی ازآنها که‌یهودند.

۱۲- نسخهٔ‌اصل ومجلس: فردیلنند(درهمه‌جا).

فاصلهٔ گالاتز تا قسطنطنیه

یکصد و ده میل و از سولینه تا ورنه یکصد و پنجاه میل و از ادرنه تا ابتدای بغازنیز بیست میل .طول بغاز نیز بیست میل است[1] که کلاً چهارصد میل میشود ولیکن دراغلب[2] ازآنمکان‌ها از روی دریاخشکی و جبال مرتفع نمایان است وهمه‌جااز کنارهٔ قره‌دنگیزمی گذرد ومخاطرهٔ آن دریا زیاده از سایر بحورمی باشد ولله‌الحمد که برما بطریقی سهل گذشت .

خلاصه بعدازفرستادن مسترفریزه‌نزد ایلچی‌ازطرف **رایس‌افندی**[3] ناظر امور خارجه معتمدی نزد ما آمده[4] و بیان نمود که حضرت سلطان قبل‌از آمدن شما در«ینگی کوی»[5] بکنارهٔ بغاز که مکانی‌است باصفا و مبرای از امراض خانه معین‌فرموده و مایحتاج وخدام مقرر داشته‌اند . هروقت[6] که بدانجا رفته باشید کشتی‌سلطانی بجهت‌شماموجودومهیاست[7] . بعد از وصول اخبار از طرف ناظر امور خارجه قدری شکرانهٔ مراحم سلطانی‌را بجای‌آورده چون وقت‌دیربود تاینگی کوی مسافتی بعیدمیبود

۱- نسخهٔ‌اصل : طول بغاز را نیز بیست میل می گویند. مجلس : این جمله‌را جز فعل می گویند ندارد.

۲- نسخهٔ مجلس: دراغلب‌را ندارد.

۳- Reis Effendi .ف. نسخهٔ اصل ومجلس : از آنطرف رئیس‌افندی.

٤-نسخهٔ اصل فرستاده . مجلس : فرستاد.

٥- Yeni Kewi .ف.

٦- نسخهٔ اصل و مجلس : که هروقت.

۷- نسخهٔ اصل و مجلس : موجوداست و مهیا.

آن‌شب را راضی برفتن نشده درهمان جهاز فردینند توقف کرده‌پاره[ای] مکاتیب، از لندن و بغداد رسیده به مطالعهٔ مکاتیب مشغول گشته.

یوم چهارشنبهٔ بیست ونهم مرکب کوچکی‌ازسال سرکارسلطان آوردندمارا درآن ماشوبه[1] سوار کرده بخانه[ای] که ازسرکار معین شده بود درینگی کوی برده عمارتی عالی مشرف‌به‌دریا و خدامی‌چند باتمام مایحتاج مهیا داشته، **محمودندیم‌بیک** نامی از خواص سلطان میبود[2] مهماندار گشته ابتدا تمام‌اسباب واعضای خودرابه بخور ودود رسانیدم[3] که اگر مرضی‌باشدرفع گرددوبعددر آنخانه درآمدیم [و]ازخستگیهای سفر برون آمدیم.

تعیین منزل و مهماندار

ویوم پنجشنبهٔ‌سلخ شهرمذکور**محمدآقا**نام خوئی که‌ازدولت‌ایران ایلچی در دولت عثمانی میبود با جمعی از اعیان بدیدن‌ما آمده ازهرجا گفتگو درمیان آمد، تااینکه صحبت بر سر سیاحت ممالک ارپه وقواعد متداولهٔ فرنگستان رسیده کتاب سیاحتی که روی داد حوادث و قواعد پاره[ای] از بلاد دردست داشته مینوشتیم‌حضرات تمنا کردند که‌دیده باشند. از اینکه جزوی‌چند از آن کتاب‌را دردستمالی با قلمدان پیچیده و درجهاز همراه داشتم که وقایع یومیه‌را بنگارم بنا براحتیاط ناخوشی طاعون،قلمدان‌وجزوه‌های کتاب‌را خواستم‌بخوری‌داده به‌دودی‌رسانم. بیکی از نوکرهای جدید خود که درعدم ادراک بی‌نظیر بود گفتم که

ملاقات نمایندهٔ سیاسی ایران با شاهزادگان

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: ماشویه.

۲- نسخهٔ‌اصل و مجلس: مهماندار میبود ابتداء.

۳- نسخهٔ اصل ومجلس: رسانیدیم.

سوختن نسخهٔ اصلی سفرنامه

جزوه‌های کتاب و قلمدان را بر روی منقلی که در مجلس بود گرفته بخور داده آورده باشد. آن احمق دستمال قلمدان و اوراق کتاب را در برابر منقل گشوده اطراف خود را ملاحظه کرده چیزی که بخاری از آن صادر شود بنظرش نرسیده و ما سرگرم صحبت غافل از کردار آن جاهل بودیم که بیکدفعه ملاحظه شد که جزوه‌های کتابی را که بزحمت تمام در مدتی نوشته بودم و نسخه منحصر بهمان بود در شعله‌های آتش انداخته و از بخار آن[1] اوضاع قلمدان و دستمال را بخور و دود می‌دهد. دود از[2] نهاد ما برآمد تا اورا منع کردیم[3] بکلی اوراق کتاب سوخته بود، و دودی از آن اوراق باقی نماند. اهل مجلس را نداشتی از آن تمنا حاصل گشته چون امری بود گذشت[4] از تأدیب و شفاعت خادم احمق گذشته[5] بعد از آن آنچه بخاطر بود از بسیار اندکی مجدداً نگارش یافت.

باری آن روز از وقایع مملکت ایران و عراق عرب برخی آگاهی یافته[6] و یوم جمعهٔ غرهٔ شهر رمضان المبارک[7] لارد پان سان بی ایلچی

١- نسخهٔ اصل و مجلس: از دودو بخار آن.

٢- نسخهٔ اصل و مجلس: که بیک دفعه دود...

٣- نسخهٔ اصل مجلس: تاآمدیم اورا منع کرده باشیم که.

٤- نسخهٔ اصل ومجلس: گذشته لهذا.

٥- نسخهٔ اصل ومجلس: نیز گذشتیم.

٦- نسخه اصل و مجلس: آگاهی حاصل نمودیم.

٧- درحاشیهٔ نسخهٔ مرحوم نفیسی نوشته شده است: غرهٔ شهر رمضان المبارک ١٢٥٣.

دولت انگریز و نایب ایلچی دولت فرانسه بدیدن‌ما آمدند[و] کمال تکلف وتعارف‌را بظهور رسانیدند . الحق لارد معزی‌الیه مردی‌بزرگ‌منش و پخته میبود . عمری در دولت خواهی از وی گذشته مدتی‌در مجلس نشسته بعد از گفتگوی محبّانه برخواسته[کذا] رفتندویوم شنبهٔ دویم بادو طوفان بسیار شدیدی شده که آب‌دریا و امواج بغازبسفرس قریب بمنزل‌ما میریخت . درآن‌روز جمعی از جماعت انگریز بدیدن ما آمدند .

ملاقات باسفیر انگلیس

و یوم یکشنبهٔ سوم[1] تیمورمیرزا را تبی‌شدید عارض‌شد وانقلاب احوال روی نمود . از اینکه[2] مرض طاعون در قسطنطنیه و نواحی آن شیوع داشت وکسی در نزد کسی تردد نمینمود ممکن نشد که طبیبی بر بالین اوبجهة معالجه‌آورده باشیم .عاقبت ناچار گشته پاره[ای] ادویه و مسهل که باحتیاط سفر از لندن برداشته بودیم برحسب هدایت استخارهٔ کلام‌الله مسهل‌استفراغ واستفعال باو داده‌چند مجلس استفراغ و اجابت کرده خدامی که بجهت خدمات‌ما در آنجا بودند این‌خبررا به پسر مهماندار دادند که اورا **شوکت بیک**‌سی گفتند رسانیده‌آن جوان[3] از سرایت ناخوشی طاعون واهمه کرده درخانه‌را بر روی خود بسته‌قدم از خانه برون نگذارد . خدامی که بودند ازما دوری کردند .احدی‌در

بیماری تیمور میرزا

۱-نسخهٔ اصل و مجلس : سیم .

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: چون .

۳- نسخهٔ اصل و مجلس : آن‌جوان‌نیز.

در نزدما باقی نبود از مشاهدهٔ آن احوال و غریبی و بیکسی خود و بد احوالی تیمور میرزا آرام‌وقرار ازماسلب گشته در ناخوشی‌اویقین کردیم که طاعون است ولی از آنجا که جز فضل پروردگار کفیل وپرستاری بجهت‌مانبود ما خود اورا پرستاری کردیم‌و متوجه می گشتیم وبرحالت خود در آن مهلکه میگریستیم . در آن روز مستر فریزه بعادت هر روزه از خانهٔ ایلچی در منزل ماآمد[1] کپتان جهاز سرکاری بایک نفر دیگر از فرنگان بهمراه وی نزدماآمدند. تفصیل‌احوال تیمور میرزارا که بجهة ایشان بیان کردیم‌محض‌استماع آن مقدمه واهمه‌برایشان مستولی گشته از مجلس‌ما برخواسته [کذا] رفته‌ودوری‌نمودند . این‌معنی‌بیشترباعث‌بر تشویش واضطراب ما گشته نزدیک بهلاکت بودیم. آن روز وشب‌از هجوم غصه و غم نمیدانستیم چه باید کرد. تا اینکه در شب دوشنبه دوائی دیگر بتجویز و استخارهٔ کلام‌الله مجید به برادر معزی الیه داده دوساعت بعدغرق عرق صحت‌گشته‌تب بکلی رفع گردیداشتهی[2] غذائی بهم رسید. برخواست [کذا] و نشست . صدهزار شکر خداوند عالم‌را بجای آورده احوالش بجای خود آمد. کم کم خدام گریخته جمع گشته و آسوده خاطر شدند که لله‌الحمد ناخوشی‌طاعون‌نبود .

و یوم دوشنبهٔ چهارم وزیر دولت[3] خارجه که اورا **کمال‌افندی** میگفتند ازجانب وزراء دولت [آمده] بیان نمود که وزارء دولت بجهت

---

۱ - نسخهٔ اصل ومجلس: آمده.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس : واشتهای.

۳ - نسخهٔ اصل ومجلس: دول .

عذرخواهی از حرمان حضور بسبب اینکه در کار نیستند و از خانه قدم بیرون نمی نهد[1] مرا فرستاده سلام میرساند[2] که هر نوع خدمت وفرمایشی باشد رجوع شود که قصوری در خدمت نخواهد شد و هر وقت که شما را میل به رفتن بغداد باشد مهماندار از سر کار سلطان بافرامین و تهیهٔ سفر موجود و آماده است و پاره [ای] دیگر از تعارفات بیان کرد. ما هم آنچه لازمهٔ شکرانهٔ التفات سلطان پیغام[3] داده تا اواخر شب سه‌شنبه بزبان ترکی وفارسی با نایب وزیر صحبتهای متفرقه میداشتیم. جوانی با کمال وبا استحضار میبود، لغت فارسی را خوب حرف میزد.

باری آن شب را بدین طریق گذرانیده ویوم سه شنبهٔ پنجم معلوماتی صورت وقوع نیافته وشب چهارشنبه بخانهٔ لارد پانسنبی[4] ایلچی دولت انگریز مهمان گشته هنگام رفتن بخانهٔ مشارالیه کشتی کوچکی از مال خودرا فرستاده سوار گشتیم و از روی بغاز همه‌جا تفرج کنان میرفتیم تا بخانهٔ لارد معزی‌الیه در آمدیم. خانهٔ او سابقاً در اسلامبول بوده آتش گرفته بود[5] بعد از احتراق خانهٔ اسلامبول حضرت سلطان محمود در ترابیه که مکانی است بسیار خوش آب و هوا خانه بدولت انگریز بخشیده

۱- نسخهٔ اصل و مجلس: نمی نهند.

۲- نسخهٔ اصل و مجلس: میرسانند

۳- نسخهٔ اصل و مجلس: حضرت سلطان بود.

۴- نسخهٔ اصل و مجلس: پان سان‌پی.

۵- اصل و مجلس: و پس.

که از دولت[1] هرکس مأمور به ایلچی گری قسطنطنیه می‌باشد درآنجا منزل کند.

باری ایلچی مذکور در خانهٔ مزبور میبود. بعد از نزول در آنجا نهایت اکرام و اعزاز را بعمل آورده تعارفات شایسته بظهور رسانید. بزمی خسروانه و محفلی ملوکانه مرتب نهاده از هرقسم مأکولات و مطبوخات در میان آوردند. ایلچی سپانیه که اورا **کرداوه**[2] میگفتند با جمعی دیگر از اعیان و بزرگان در آن مجلس حضور بهمرسانیده ایلچی مذکور زبان ترکی وقلیلی از فارسی میدانست وزن او درآن مجلس حضور داشته تا اواخر شب در آن محفل ارم مشاکل به صحبت یاران همدل مشغول گشتیم. بعداز انقضای وقت نشستن بمنزل مراجعت کرده آسوده و یوم چهارشنبهٔ ششم ...

نسخهٔ مرحوم نفیسی و نسخهٔ درآنجا پایان می‌یابد. در حاشیهٔ نسخه نفیسی بخط کاتب اصلی نوشته شده است:

«بتاریخ یوم دوشنبهٔ بیست وهشتم شهر رجب المرجب سنهٔ ۱۳۱۱ هزارو سیصدویازده این نسخهٔ سفرنامهٔ مرحوم رضاقلی میرزای نایب الایاله ولدمرحوم حسنعلی میرزای فرمانفرمای مملکت فارس ولد مرحمت پناه فتحعلیشاه قاجار ازروی نسخه[ای] که بخط مرحوم رضاقلی میرزا میبود طابق النعل بالنعل سوای اینکه در بعضی عبارات که بطوراملاء درست نبود تغییر داده وما بقی رایعنی بحسب معنی طابق النعل بالنعل تا آخرصفحه ازکتاب مذکور که منتهی میشود

۱- نسخهٔ مجلس: از دولت انگریز.

۲- Gardova . ف.

به عبارت و یوم چهارشنبهٔ ششم رمضان المبارك، حقیر فقیر سراپا تقصیر ابن مرحمت پناه حاجی میرزا محمد رضای حکیم الهی طاب‌ثراه مصطفی شیرازی استنساخ نمودم. دیگر از یوم چهارشنبهٔ ششم‌را نمی‌دانم مرحوم روزنامه‌نگار ننوشته است یا اینکه از کتاب افتاده است. غرض این‌است که کتاب مجلد بخط مرحوم تا همین‌حدود ختم‌بود. غرض اینست که چنانچه بدقت در این کتاب ملاحظه‌شود میتوا... قطع نظر از پاره‌ای... وپاره[ای] ازاظهارتعیشات و مطایبات رسمی و کذلك بواسطهٔ بی‌بهره بودن از نکات علمی‌جدید و طبیعی حضرات فرنگان بالفطره شخص‌آن مرحوم طالب وجاهد[1] بوده است که دراین سفر مطالب راکماهوالواقع فهمیده و نوشته‌باشد. غرض اینست که چندروزنامهٔ سفرنامه از هرکس که تابحال بنظررسیدچنین کتابی که مشتمل برجمیع مراتب سیر و سیاحت باشد ندیدم. فی‌الواقع شخصی سیاح وصاحب جودت و ذکاوت بوده است. چنانچه بدقت‌نظر ملاحظه‌شود براولواالنهی‌پوشیده نخواهدبودولی هزار حیف که انجام آن ناتمام است.

غرض نقشی است کزما بازماند | که هستی‌را نمی بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت | کند درحق درویشان دعائی

اللهم اغفر لکاتبه و ناقله ولجمیع المؤمنین بحق‌محمد و آله‌الطاهرین.
صحیح من الاقل مصطفی‌الشیرازی ۲۸ رجب‌المرجب‌سنهٔ ۱۳۱۱

در حاشیهٔ نسخه مجلس هم بخط کاتب اصلی نوشته شده‌است:

بتاریخ یوم‌شنبهٔ سیزدهم‌شهرذی‌حجة‌الحرام سنهٔ ۱۳۲۰ مطابق بارس ئیل ترکی‌برحسب‌امر مبارك بندگان‌حضرت‌مستطاب اجل‌اکرم‌افخم‌صاحب‌السیف والقلم آقای معتمد دیوان دام اقباله العالی سفرنامهٔ مرحوم رضا قلی میرزای نایب‌الایاله ولد مرحوم حسنعلی [کذا] میرزای فرمانفرما ولدخاقان مغفور فتحعلی‌شاه قاجار طاب ثراهم تا عبارت شنبهٔ ششم که خود روزنامه‌نگار بیش

۱ - در اصل: جاحد.

ازاین نوشته با کمال افتخار بیداین بندهٔ فقیرضعیف محمودبن علی نقی الشیرازی سمت اختتام پذیرفت والسلام خیر ختام.

❀❀❀

این سفرنامه را که اصل آن بخط مرحوم نجفقلی میرزوالی است ازطرف مرحوم رضاقلی میرزانایب الایاله جداعلای این جانب نوشته شده‌ودرسال ۱۳۱۱ قمری هم مصطفی شیرازی پسرحاجی میرزا محمد رضای حکیم الهی نسخه‌ای ازروی آن استنساخ کرده[است]. این جانب نیزبرای یادگارخانوادگی استنساخ کردم و اسامی لاتین را از روی ترجمهٔ انگلیسی خواجه اسعدترجمان و کتابی که مستر فریزرمهماندارآنها دردوجلد نوشته وچاپ‌شده‌است تکمیل کردم.

اسامی کتابهای انگلیسی بقرار زیراست :

Jonrnal of a residence in England of Persian Princes in 2 Vol. By Assaad y. Kayat.

بقیهٔ سفرنامه چون درترجمهٔ انگلیسی هست معلوم می‌شود که بعداً از نسخهٔ اصل افتاده وازبین رفته‌است واین جانب این نسخه را با استفاده ازترجمهٔ انگلیسی بشرح صفحات بعدتکمیل کردم. ف.

❀❀❀

و یوم چهارشنبهٔ ششم و پنجشنبهٔ هفتم تازه‌ای روی نداد. آقای گاردوا سفیر اسپانیه بملاقات‌ما آمد. جمعهٔ هشتم و شنبهٔ نهم نیزوقایعی که شایستهٔ تحریر باشد روی نداد. همه روزه منتظر بودیم که اسلامبول را ترك کنیم. یکشنبهٔ دهم و دوشنبهٔ یازدهم و سه شنبهٔ دوازدهم درخانه گذشت. چهارشنبهٔ سیزدهم روزمیلاد سلطان محمود بود و جشن بزرگ و مفصلی در پایتخت باعظمت آل عثمان برقرار بود.

آنروز **حسین محمد افندی** ازطرف دولت بملاقات‌ما آمد واظهارداشت که ازطرف دولت مأموریت یافته که مارا از راه «دیار بکر» و «موصل» به

«بغداد» برده و مهمانداری کند و آمده بود راجع بآنچه در این مسافرت مورد احتیاج است استحضار حاصل کند.

پنج شنبهٔ ۱۴ وجمعهٔ ۱۵ وشنبهٔ ۱۶ ویکشنبهٔ ۱۷ نیزواقعهٔ مهمی روی‌نداد. دوشنبهٔ ۱۸ و سه‌شنبهٔ ۱۹ خبری راجع به عزیمتمان دریافت داشتیم وایام‌را به کسالت روزه برگذارکردیم ، زیرا ماه رمضان‌بود.

چهارشنبهٔ بیستم اطلاع حاصل کردیم که **خلوصی پاشا** وزیر خارجه مبتلا به طاعون شده و ناخوشی باز درشهر رو به افزایش‌است . به این سبب حرکت‌مانیز معوق‌ماند. وهمچنین اطلاع حاصل کردیم که یکی‌ازشاهزادگان ایرانی از راه دیار بکر به اسلامبول خواهد آمد و روز بعد وارد خواهد شد .

پنجنشبهٔ ۲۱ و جمعهٔ ۲۲ وشنبهٔ ۲۳ واقعهٔ خاصی‌روی نداد و اطلاع حاصل کردیم که شاهزادهٔ ایرانی**الله وردی میرزا** است و وارد استانبول شده . خبر ورود الله‌وردی‌میرزا

یکشنبهٔ ۲۴ و دوشنبهٔ ۲۵ خواجه اسعد ترجمان‌را فرستادیم به استانبول رفته تعارفات واحترامات ‌مارابه‌شاهزاده الله‌وردی میرزا ابلاغ نموده‌واطلاعاتی از معزی‌الیه کسب نماید.

از آن روز تا یکشنبهٔ اول شوال و عید فطر بعلت تأخیر درحرکت به کسالت و اندوه گذشت زیرا نمیدانستیم که تاریخ عزیمت‌ما چه موقع خواهد بود. عید فطررا دراسلامبول باشکوه و جلال زیاد برگزارکردند و عادت‌اینها این‌است که عیدفطررا سه‌روز میگیرند و همه بعیش و تفریح مشغول میشوند و باوجود مرض طاعون مراسم عید بنحو سابق انجام شد.

درآن‌روزشاهزاده الله‌وردی‌میرزا بمنزل‌ماتشریف‌آورده‌وماراسرافرازفرمودند وشب و روز بعدرا تا غروب باما بودند و بعد بمنزل خودشان که دراسلامبول بود مراجعت‌کردند. ماهم شاهزاده‌رابا قایق خودمان تا قسمتی‌از راه‌همراهی کردیم و با شکار مرغابی خودرا سرگرم کردیم و از شاهزاده اخبار ایران و جریان کارهای خودمان وغیره‌را کسب کردیم .

دوشنبهٔ دوم و سه‌شنبهٔ‌سوم مادوباره با قایق به شکار مرغابی رفتیم‌ولی چیزی نصیب نشد . از چهارشنبهٔ چهارم تادوشنبهٔ نهم به بطالت و کسالت گذشت و هیچ خبری از دولت عثمانی راجع به حرکتمان نرسید. سه‌شنبهٔ دهم از طرف سفیر انگریز دعوت شدیم و قسمتی‌از شب‌را درقصر او بودیم وخوش گذشت. چهارشنبه‌را در منزل بودیم .پنجشنبهٔ ۱۲ به خدمت‌شاهزاده‌الله‌وردی-میرزا رسیده وشب‌رادر خدمت ایشان گذرانیدیم . روزبعدرا که جمعه بودباتفاق شاهزاده معظم‌له به دیدن و تماشای مساجد اسلامبول و جاهای دیدنی آن صرف کردیم . عمارات و بناهای بسیار عالی دیدیم که بعداً به تفصیل آن خواهد پرداخت.

تماشای آثار تاریخی اسلامبول

جداشدن خواجه اسعد

چهارشنبهٔ هجدهم‌خواجهٔ‌اسعد ترجمان، ازماخداحافظی کرد که به‌دمشق برود . بی نهایت از مفارقت او متأثر و متألم شدیم . زیرا بیش از یکسال او برای‌ما بهترین رفیق و مصاحب بود و بسیار بسیار از رفتن او دلتنگ شدیم.

امروز شاهزاده‌الله‌وردی میرزا به ملاقات‌ما آمد وروزوشب‌را درمنزل ما تشریف داشتند . جمعهٔ بیستم باتفاق شاهزاده معظم له به اسلامبول رفتیم‌و بعضی از بناهای آنرا تماشا کردیم . دراین مدت هیچ خبری از دولت عثمانی نرسید و نمیدانستیم درچه تاریخ حرکت‌ما صورت خواهد گرفت و چه اقدامی کرده‌اند و باوجود اقدامات ایلچی دولت انگریز هیچ چیز تمشیت‌نیافته‌بودو اوقات‌ما به بی‌کاری و بطالت بهدرمیرفت. چندروز در اسلامبول توقف کردیم و بعد به منزل خودمان که درینکی‌کوی[1] بود مراجعت کردیم و تاسه‌شنبه به کسالت و بطالت گذشت و همه روزه در انتظار اخبار دولتی بودیم . عاقبت روز جمعهٔ ۲۷ اخبار رسید که مهمانداری بطور قطع از طرف سلطان‌معین شده و احکام لازم صادرگردیده و بدون شک بزودی ترتیب عزیمت ما داده خواهدشد. ازاین‌خبر خوشحال‌شده و منتظر نتیجه بودیم .

قطعی‌شدن حرکت‌ببغداد

سه‌شنبهٔ دوم‌ذیقعده با وجود اینکه دهم بیسیه[2] بود بمقدار زیادی‌برف

۱ـ Yaui koi. ف. ۲ـ Pisces . برج حوت(اسفندماه). ف.

بارید بطوری که اشخاص معمر اظهار می کردند در عمرشان چنین برف سنگینی ندیده بودند وبقدری هوابرودت داشت که هیچکدام ازما جرئت خروج ازمنزل را نداشتیم وبعد از اینکه مدتهابرای تمشیت و ترتیب کارمان ازطرف دولت معطل شدیم حالا بعلت بدی هوا حرکتمان به تأخیرافتاد و سرما تا جمعهٔ پنجم ادامه داشت . امروز شاهزاده اللهوردی میرزا بمنزل ما تشریف آوردند **وطاهر بیک** از طرف دولت آمده خودش را مهماندارما معرفی کرد واظهار کرد که سلطان اجازهٔ حرکت و مرخصی ما را داده اند و دوشنبه برای عزیمت ما مقرر شده.

تأخیر حرکت بخاطر سرما

صدور اجازه حرکت

جمعه وشنبه طاهربیک باتفاق به منزل ما آمده و اظهار داشت که همه چیز برای حرکت ما حاضر شده. مانمی دانستیم درجهٔ مسرت و خوشحالی خودمان را از این خبر که نوید میداد بزودی خانواده ودوستانمان را خواهیم دید بیان کنیم بخصوص که توقف در ینگی کوی برای ما بمنزله حبس و زندان بود.

امروزصاحب فریزر مهماندارما که ازطرف دولت انگریزما را تااسلامبول همراهی کرده بود برای خداحافظی نزدما آمد. ما هم برای یادبود وجبران زحمات او یک حلقه انگشتر الماس قیمتی باوداديم و باتفاق طاهربیک سوار قایق شده شده ینگی کوی را ترک کردیم . بعد در«اسکو تاری»[1] پیاده شده و چند ساعتی درآنجا بتماشای مخلوق وقت گذرانیدیم و چهار ساعت بغروب مانده حرکت کردیم .

خدا حافظی فریزر

اسلامبول یکی از هفت شهرمعروف و بزرگ عالم است و بعلت آب وهوا و موقعیت جغرافیائی در دنیایک تا[ست]ونظیرنداردوهیچ شهری با آن برابری نمی کند . این شهر عالی و بزرگ بوسیلهٔ **کنستانتین کبیر** درسال ۳۳۰ مسیحی یا ۲۵۴ سال قبل از هجرت حضرت رسول (ع) ساخته شده و باین مناسبت آنرا قسطنطنیه می گویند. این شهر در مدت هزار سال کانون و محور امپراطوری شرق بود و امپراطورانی که در آن مقر داشتند به قسمت عمده [ای] ازشرق

وصف اسلامبول

۱- Scutari .ف.

فرمانروایی میکردند و احکام آنها تا نقاط بسیار دور شرق نافذ و مطاع بود.
درسال ۱۴۵۳ بعداز مسیح **سلطان محمد فاتح** آنجارا فتح کرد و از آن‌به بعد در تملک سلاطین آل عثمان درآمد و مقرآنها گردید وبا تصرف پایتخت مستملکات امپراطوری نیز تسلیم سلطان فاتح شدند.

قسطنطنیه روی هفت کوه به‌شکل مثلثی ساخته شده وبین‌دو تنگهٔ‌طویل بحر اسود و دریای «سارسارا» یا «ماکمس»[1] واقع است. هر کدام‌ازاین تنگه ها بیست‌میل طول دارد و بندر اسلامبول به اندازهٔ جای دادن ۱۲۰۰۰ کشتی وسعت دارد. منظرهٔ خارجی این بندر بسیار زیبا و عالی است اما کوچه های داخل شهر خیلی تنگ و بیشتر خانهایش از چوب ساخته شده و در معرض خطر آتش‌سوزی میباشد. چنانکه غالباً اتفاق میافتد که حریق روی میدهدو در یک لحظه آن خانه های چند طبقه باتمام اشیاء درونش مبدل به تلی از خاکستر می‌شود.

خطرحریق در اسلامبول

ترکهااین‌حادثه‌را «یگین»[2] می گویندو برای همین‌خطراست که‌هر کدام از وزراء یا پاشاها در خانه اش منارهٔ بلندی ساخته و دائماً شخصی در آنجا کشیک می‌دهد و مراقب‌است که بمحض اینکه آتش‌سوزی واقع‌شد پاشاهارا مطلع ساخته و بوسیلهٔ خدام و مستخدمین آتش‌را خاموش می‌سازند. بدبختی که خانه اش آتش میگیرد و ممکن‌است یک میلیون دارائی داشته درظرف یک روز بطوری از هستی ساقط میشود که باید دست تکدی وسؤال درازکند و حقیقةً این موضوع یک طاعون دهشتناکی برای این شهر است.

غالب‌بناهای قدیمی ومعروف قسطنطنیه‌باستثنای مسجد«ایاصوفی»[3] که

۱= Macmais

۲ – Yaghin. ف. در رموزالسیاحه «یان‌غین».

۳–Agra Sophia. ف.

سابقاً کلیسا بوده و کنستانتین آنرا ساخته بقیه رو به انهدام رفته. سلطان محمد فاتح پس از اینکه قسطنطنیه را تصرف کرد این کلیسارا تبدیل به مسجد نمود و مشهوراست وقتی که سلطان محمد فاتح وارد اسلامبول شد ۱۲۰۰۰ مسیحی در مقابل در این کلیسا بقتل رسیدند. چنین بنائی در هیچ نقطهٔ دیگر دیده نشد و مسجدی که به پایه و عظمت آن برسد در عالم وجود ندارد. طول آن ۲۷۰ پا و عرض آن ۲٤۰ پا میباشد. شرح و بسط عظمت قصور وحمام ها وخانهای متعلق به سلطان باعث تطویل کتاب خواهد بود.

وصف مسجد ایا صوفیا

بهرحال بناها و مساجدی که درقسطنطنیه است در هیچ نقطهٔ عالم نظیر ندارد. مساجد بزرگ مسلمانان درقسطنطنیه به ۳۰۰ میرسد که همه با معماری بسیار عالی و باشکوهی ساخته شده. در تمام قبرستانها سرو کاشته شده و سروهای قسطنطنیه از سایر درختها بیشتر رشد و نمو دارند. بعد از مسجد ایاصوفی مسجد سلطان سلیمان و بعد از آن مسجد سلطان احمد از همه بزرگتر است. طایفهٔ مسیحی نیز سی کلیسا دارند.

جمعیت قسطنطنیه بالغ بر ۱/۳۰۰/۰۰۰ است. آبش بسیار سبک و مشتهی و هوایش فوق‌العاده سالم و پاک است و بهترین چشمه هایش درینکی کوی واقع است.

اقسام میوه‌جات از نقاط مختلفه به قسطنطنیه میاورند وبیشتر میوه‌جات هم در آنجا بعمل میآید. غله از روسیه میآورند و برنج از مصر زیرا باندازهٔ کافی در آنجا بعمل نمیآید. اقسام گلها در قسطنطنیه فراهم است. درتنگه یک قسم ماهی کوچکی [وجود دارد] که دارای مزهٔ خاصی بود که ما تابحال نچشیده بودیم و در دریاهای دیگر یافت نمی‌شود. مردم این شهر غالباً در رفتار وسلوک بطور کلی مؤدبند و هروقت می‌خواهند برای کار یا مذاکره‌ای یکدیگررا ملاقات کنند به قهوه خانه‌ها میروند. و عادت سایر ملل که میهمانی ودیدوبازدید میکنند در اینجا مرسوم نیست

آب و هوا و میوه های اسلامبول

رسم بخشش که بین اعراب پول چای و بین ایرانیها انعام گفته میشود خیلی معمول است. انگلیسهایی که درشرق مسافرت می کنند نمی‌توانندمعنی این کلمهٔ بخشش‌را درك کنند. یك روزکه درکوچه گردش می کردیم وبه تماشای شهر مشغول بودیم موقعی که بمنزل مراجعت کردیم مردی دنبال ما آمد و بخششی طلب کرد. من باو گفتم توچه خدمتی برای‌ما انجام داده‌ای که توقع بخشش داری؟ او جواب داد: وقتی شما درشدت گرما وآفتاب درخیابان گردش میکردید زن من لباسهایش‌را در ایوان آویخته بود که خشك کند و در نتیجه شما از سایهٔ آن استفاده کرده و دفع حرارت کرده‌اید. بنا براین لازم است که در مقابل بخششی بمن بدهید.

تقاضای انعام برای استفاده ازسایه

روز دیگر که به قسطنطنیه رفته‌بودیم، که مسجد سلطان احمدرا تماشا کنیم‌مرد دیگری آمد و بخششی خواست. باوهم گفتم توچه کارنیکی درحق ما کرده‌ای. جواب داد: چندنفر شمارا از دور دیدند و خیال کردند شما اهل این ولایت هستید من که میدانستم اهل‌قسطنطنیه نبوده وایرانی هستید مدح وثنای شمارا نزد آنها کردم و بنا براین باید حق‌مرا بدهید[1].

...و برای تعریف

این است راه و رسم آنها درطریقهٔ گرفتن انعام و صدقه. نظیر این‌انعام هم برای خودمان روی داد وقتی که از اسلامبول‌حرکت کردیم وبسمت‌بغداد رهسپار بودیم. پس از اینکه بشهر بزرگی رسیدیم ودرعمارتی‌مستقر شدیم چون درآن‌روز مسافت زیادی طی کرده بودیم بی‌نهایت گرسنه شده بودیم و چیزی برای خوردن خواستیم. بما گفتند که شام‌را باید از قصر حاکم بیاورند. ماهم برای اینکه تعارف حاکم‌را رد نکرده باشیم راضی‌شدیم تأمل کنیم ولی چند ساعت گذشت وخبری ازشام منتظر نشد. تاسه‌ساعت از شب گذشته‌منتظر شدیم و شام نیامد و بطوری گرسنه شده بودیم که دیگر تاب و تحمل سلب

۱- ازشرح بعد اینطور مستفاد میشود که‌دوحکایت‌برسبیل‌مثال بیان‌شده‌و برای‌وقایع‌نگار روی‌نداده است ودرترجمه اشتباهاًباونسبت داده شده است.ف.

شده بود. دراین موقع چندنفرمردوارداطاق شدندومطلبشان را جویاشدیم. بزرگتر از همه گفت من آشپزباشی پاشا هستم ویکی از این دورئیس قراولان پاشاودیگری آبدارباشی او است. پاشا دستور داده‌است برای شما شامی تهیه کنیم که حاضر است و حالا آمده ایم انعامسان‌را بگیریم و شام‌را بیاوریم. چون خیلی گرسنه بودم و رمق نداشتم نتوانستم سر آن احمق‌را بکوبم ولی اورا از اتاق بیرون کردم. آنها که وضع را چنین دیدند متوحش شده در پشت در ایستاده طلب بخشایش وعفو می کردند زیرا میدانستند که اگرپاشا از موضوع اطلاع حاصل کند نسبت به‌آنها خشمگین شده و آنهارا مجازات خواهند کرد. وبعداز اینکه التماس کردند و پوزش طلبیدند قرار شد که موضوع به‌اطلاع پاشانرسد و درعوض نصف‌شام‌را بجای انعام خودشان بردارند.

نصف شام بجای انعام

این است رسم و عادت مردم قسطنطنیه‌در مورد انعام و بخشش معهذا طبقهٔ اشراف‌واعیان خیلی نجیب ثروتمند و در رفتار و کردارشان شرافتمند هستند و پادشاه آنها عادل وسخاوتمند است. سابقاً هیچگاه پادشاهان آل عثمان در بازارها دیده نمیشدند و هیچکس جرئت نداشت برای تقدیم عریضه‌ای بآنها نزدیک شود و هروقت خارج می‌شدند با تشریفات وجاه وجلال خاصی بودوتمام مردم مجبور بودند سرتعظیم درمقابل آنها فرود بیاورند.

پادشاه فعلی که نام او **سلطان‌محمود** است مرد مدبری است و بسیار لایق است و دارای خلقی مهربان و هوشی سرشار میباشد و قواعد وقوانین اروپائی‌را در مملکت خودش معمول داشته و با این ترتیب امید میرود که وسائل ترقی‌و پیشرفت مملکت واتباعش فراهم‌شود. ولی باوجوداین بی‌نهایت از پیشرفت مقصودش نگران است زیرا باملتی‌نادان سروکار دارد. معهذا تا اندازه‌ای در انجام مقاصدش موفق شده است. در این نهضت تجدد خواهی عده‌ای دیوانه که آنهارا«ینکی‌چری»[1] می گویند سعی کردند که بامقاصد سلطان

اوصاف سلطان‌محمود پادشاه‌عثمانی

۱– Janissaries .ف .

مخالفت کنند . اعلیحضرت سلطان از رفتار آنها خشمگین شده و درمدت کوتاهی سی هزار نفر از آنان‌را معدوم کرد ودر نتیجه آرامشی دردستگاه دولت برقرار گردید .

طرز حکومت عثمانی

شکل وطرز حکومت مانند فرنگیهااست بااین تفاوت که سلطان مستبدانه حکومت می کند و قدرت در ید او است. وزرای دولت نیز دارای اختیارات و قدرت زیاد هستند و عدهٔ آنها دوازده‌نفر است که امورات دولت‌را اداره‌میکنند هرکدام از آنها محکمه و وزارت خانه‌ای در باب عالی دارند و روزانه درآنجا می‌نشینند . همینکه راجع به موضوعی تصمیم اتخاذ کردند آنرا برای صحه و تصویب سلطان میفرستند واونیز بنوبهٔ خودتصمیم گرفته احکام صادرمینماید . چنانچه پاسخ سلطان تأخیر کند هرقدرهم موضوع مهم باشد قرار و قاعده‌نیست که وزراء برای آن موضوع دوباره مراجعه کنند و باید کاملاً به اختیاروسیل شاهنشاه واگذار کنند .

تجزیهٔ امپراطوری عثمانی

اوضاع سابق مملکت عثمانی‌در اثر غفلت و سهل‌انگاری خیلی بدبوده است. روسیه چندین قسمت از مستملکات آنرا تصاحب کرده « الجزیره » با توابعش رافرانسه تملک نموده «والاشیا » و «ملداویا» مستقل‌شده‌وامیرعلی‌حده دارند . جزایر یونان و « مرآ »[1] بکلی مستقل شده و پادشاه تازه‌ای دارند و محمدعلی پاشا نایب‌السلطنهٔ مطلق مصر وشامات و عربستان میباشد . اینها نتیجهٔ غفلت وبی کفایتی وزرای دولت عثمانی‌است . اما حالا در نتیجهٔ حسن تدبیر سلطان حاضر امپراطوری روبه ترقی و تعالی میرود و امیدواریم خداوند تعالی در انجام مقاصدش اورا یاری کند . باوجود اینکه از مستملکات وسیع دولت عثمانی کمی باقی مانده‌هنوز عایدات سالیانهٔ دولت ۶۰۰۰۵۷ پرس[2]

---

۱ - Morea .ف .

۲ - Purses کیسه .ف. و در رموزالسیاحه هم به کیس تعبیر شده .

درآمد وسپاه عثمانی

است و هرپرسی معادل ده تومان ایران است. قشون حاضرالسلاح مواجب بگیر عبارت است از یکصدو بیست هزار پیاده نظام وسی هزار سواره نظام که بعضی از آنها درپای تخت و بقیه در قسمتهای مختلف امپراطوری هستند. توپخانه دارای یکصدوپنجاه عراده توپ است وقسمتی از قشون تحت نظرصاحب منصبان فرانسوی تعلیم میگیرند و قسمتی نیز به سبک روسها، وسواره نظام اینها نیز به سبک جدید میباشند و سوارهای چریک سابق ازبین رفته است. اعلیحضرت سلطان بسیار عشق و علاقه به بنیاد و بناهای جدید دارند و قصرهای زیبا و عالی درقسطنطنیه بنانهاده اند از جمله قصری است که آنرا در ساحل اروپائی بسفر ساخته اند که چشم کسی تا بحال چنین بنائی ندیده وهیچ کسی نشنیده که تا بحال قصری باین زیبائی ساخته شده باشد. بنادرهفت سال قبل شروع شده و چهارسال دیگر کار دارد که تمام شود. این قصر بهشتی است که نام آن «کاراگان سرای»[1] میباشدو حقیقةً بقدری عالی است که بوصف در نمی آید. تمام وزراء و پادشاهان و بزرگان این مملکت قصوری درکنار بسفر دارند و تابستان را در آنجا بسر میبرند و در موقع طاعون هم در آنجا زندگی میکنند. سواحل بسفر از حیث طراوت وزیبائی در دنیا نظیر ندارد.

قصرهای تازه

قسطنطنیه که آنرا استانبول نیز می نامند همیشه دوچار دونوع طاعون است. یکی ناخوشی طاعون و دیگری آتش سوزی و این دو چون دو عفریت مهیبی بشدت و سختی مانع ترقی این شهر است. این سواد اعظم بهترین نقطهٔ روی زمین است اما مردمانش به خوشبختی مردمان اروپا نیستند و علتش همین دو بلیه است که مذکور شد. ناخوشی به عقیدهٔ اطبای اروپائی بواسطهٔ حرارت زیاد خون است و بطور کلی خطرات آن در هوای سرد کمتراست. این ناخوشی به انسان و حیوان هردو سرایت می کند و در غذاهای نپخته، البسه

دو بلای بزرگ

---

۱ - Charagan Serai .ف. در ریوزالسیاحه «چراغان سرای» .

طاعون و راه سرایت و مصونیت آن

پنبه، اشیاء پشمی، میوه و سبزیجات، گوشت وجود دارد و چهل روز در آنها دوام می کند. چیزهائی که عاری ازاین ناخوشی میباشد فلزات، مسکوکات، جواهرات سنگ‌ها و غذاهای پخته می باشد که ناخوشی در آنها سرایت نمی کند حتی اگر آنهارا از دست کسی که مبتلا به ناخوشی باشد بگیرند. بهترین طریقهٔ مصونیت از این ناخوشی اجتناب از تماس و معاشرت با مبتلایان میباشد. اگر شما با کسی که مبتلا است تماس پیدا نکردید ویا به چیزی که بمرض آلوده است دست نزدید هیچگاه ناخوش نخواهد شد. حتی اگر شما نزدیک ناخوشی بروید ولی اورا لمس نکنید و از او فاصله بگیرید خطری متوجه شما نخواهد شد و بعلاوه سرایت مرض بستگی به وضع مزاجی طرف دارد. مثلاً بیست نفر ممکن است یک نفر مبتلای به طاعون را لمس کنند و یک یا پنج نفر آنها فقط مبتلا شوند و بقیه مصون بمانند ولی این هم عمومیت ندارد و قاعده‌ای ندارد و اسرارآمیز است. گاهی ممکن است کسی ناخوشی در وجودش باشد و کسی دیگر را هم مبتلا نکند و حال آنکه به خودش هیچ اثری نکرده باشد و حال آنکه در موقع دیگری با تماس با شیء آلوده‌ای فوراً مبتلا شده دچار مرض و اثرات آن می‌شود.

سرایت طاعون از راه عشقبازی

چندسال قبل یک ترک جوان ثروتمند وتربیت شده‌ای به نام **حسن آقا** بعزم تجارت از ازمیر عازم اروپا میشود. به‌ورود به «مالتا» مطابق قانونی که قبلاً توضیح داده شد هر کس که از شرق بیاید باید به قرنطین برود. این مرد جوان و سایر مسافرین کشتی نیز به قرنطین رفتند و بعد از آن آن جوان در «والتا»[۱] پیاده شد و موقعی که در شهر گردش میکرده چشمش به دختر جوانی میافتد که صورتش مانند ماه شب چهارده میدرخشیده و یک دل نه صد دل گرفتار زنجیر عشق او میشود و عاقبت پس از تحمل صدمات زیاد بوسیلهٔ صرف مبلغی پول

۱- Valetta .ف.

موفق به ملاقات آن دختر میشود. هنگامی که در بحبوحهٔ عشق‌ورزی و معاشقه بوده‌اند حسن به یادگار علامت عشقش و برای ازدیاد محبت انگشتر الماسی که در انگشت داشته باو هدیه میکند وچون انگشترقدری برای انگشت حسن بزرگ بوده و نخی دور آن پیچیده بوده‌است که در سوقع قرنطین از دود و بخور دادن آن غفلت کرده بوده است و چون ساختمان مزاجی حسن برای ابتلای مرض مستعد نبوده مصون مانده اما دختر که حرارت خونش خیلی زیاد بوده است فوراً مبتلا بمرض شده، سپس مرض از او بجوان سرایت کرده، در نتیجه هردو بزودی هلاك میگردند و از آنها ناخوشی به اهل آن محل نیز سرایت کرده وعده زیادی از ساکنین مالتا از ناخوشی طاعون بهلاکت میرسند.

این ناخوشی در آب و هوای معتدل بیشترشیوع دارد. حیوانات زبان‌بسته نیز ممکن است مبتلا شوند و از آنها به انسان سرایت کند ولی مرض درشدت گرما و شدت سرما تخفیف پیدا می کند و در هوای ملایم شدت می‌یابد ولی هیچگاه بکلی از بین نمیرود. درموقع اقامت ما درقسطنطنیه مرض بشدت‌شیوع داشت زیرا با وجودی که اوایل جدی[1] بود گل سرخ باز شده بود وتمام باغات و مزارع پر ازگلهای بهاری بود و بهمین علت‌است که چون هوای‌قسطنطنیه خیلی ملایم است هیچگاه این مرض ازآنجا رخت برنمی‌بندد.

مرض طاعون که خدا مارا از شرآن مصون و محفوظ بدارد به این‌نحو بروزمیکند: بعد از اینکه کسی چیزی را که آلوده بود لمس کرد مرض باوسرایت میکند و اگر سلامت باشد یکمرتبه تغییرحال پیدا می کند. مثل اینکه آب یخی به پشتش ریخته‌اند لرزش میگیرد وبعد تب شدیدی که دوساعت طول میکشد عارض میگردد و بعد تب بالا میرود بطوری که از هوش میرود و آنوقت اگر کسانش بخواهند از سرایت مرض به خودشان جلوگیری کنند اورا می‌بندند

نشانه‌های بیماری‌طاعون

---

1. Capricornos . ف .

که تکان نخورد و بلند نشود. مریض خیلی تشنه‌اش میشود و هرقدرآب باو بدهند میآشامد وهرقدربیشترآب بخورد تب بیشترمیشودواز۱۲ساعت تا۷۰ساعت طول میکشد، بسته‌به وضع مزاجی مریض. بعد مرض ظاهر میشود و دو قسم است یکی داخلی و دیگری خارجی. اگرداخلی باشد که خدا نصیب کسی نکند فوراً خواهدمردواگرخارجی باشدعلامتش این است که دانه هائی به‌تعداد یک تا هفت بیرون میزند دانه هانیزبردو قسم است: قرمزو سیاه. اگر سیاه باشد بدون شک مریض خواهد مرد و اگر قرمز باشد مسلماً صحت خواهد یافت واگر از هردو رنگ باشد هر کدام پررنگتر باشد بهمان نسبت خطر مرگ یا احتمال صحت خواهد بود. ولی در هرحال کسانی که از این مرض جان بدر برند مدت‌ها ناخوش و ضعیف بوده و تب می کند و هرقدردانه ها بزرگتر باشد بیشتر دوام خواهد داشت و مریض بیشتر از آنها رنج خواهد کشید. حکماء واطبای اروپا با تمام دانائی و علمشان در معالجهٔ این ناخوشی بهیچوجه پیشرفتی نکرده و فقط کاری که می کنند مریض را از سایرین جدا می کنند ولی در صددند و سعی میکنند با تحقیقات و تجسسات علمی دوائی برای آن پیدا کنند.

ده‌سال قبل یکی از اطباء معروف فرانسه‌را[1] دولت فرانسه به شامات فرستاد وده نفر از علما و دانایان علم طب نیز همراه او بودند وکارشان این بود که جدوجهد کنند بامطالعه در این مرض دوائی برای آن بدست‌بیاورند و از این راه بعالم بشریت‌خدمتی‌بزرگ کرده باشند. وقتی که آن طبیب به‌بیروت رسید شروع کرد به تحقیقات در باب این‌مرض که بفهمد این ناخوشی چیست؟ موقعی که مشغول تحقیقات بود باو اطلاع دادند که هروقت این مرض بروز می کند تمام دهات و شهرها را فرا می گیرد باستثنای دهکده‌ای در لبنان که نام آن «زفاد»[2] است‌و ساکنین آنجا هیچگاه مبتلا باین‌مرض نشده‌اند. وقتی‌مرض

۱- در مسوزالسیاحه «موپاریری».

۲- Zaffad . ف. در مسوزالسیاحه «شونیات»

قریه‌ای مصون از طاعون

در بیروت ظهور میکند اهالی زفاد روغن زیتون وآذوقه برای فروش بشهرمیآورند و با مردم تماس دارند وبعد ازآنکه کار و معاملاتشان را انجام دادند بسلامت مراجعت میکنند. طبیب دانشمند پس ازاستحضار ازاین معنی باتفاق همراهانش برای دیدن لبنان میرود و چند روز در زفاد اقامت می کند و در آنجا ملاحظه می کند که اهالی آنجا عموماً اشتغالشان تجارت روغن است وغذای عمدهٔ آنها نیز روغن است و کارشان روغن کشی از زیتون میباشد که برای فروش باطراف میبرند و طبعاً بدن والبسهٔ آنها همیشه آلوده به روغن میباشد و از آنجا فهمید که روغن زیتون مانع ابتلای آنها بمرض است و به بیروت مراجعت کرد.

روغن زیتون مانع سرایت طاعون

در آن تاریخ طاعون در« تریپولی»[1] و شامات بیداد میکرد. همینکه دکتر و رفقایش به آن شهر میرسند قبلاً لباسهای خودشان را به روغن آلوده نموده و بعد وارد «تریپولی» میشوند و با کمال بی‌پروائی و آزادی به کسانی که مبتلا بوده‌اند نزدیک شده دواهائی که خیال می کنند ممکن است مفید باشد بآنها میخورانند ولی هیچکدام مفید فایده واقع نمیگردد. ولی باوجود آنکه باسرض حشر داشته وحتی دست به زخمها و دانه های بدن آنهامیزدند معهذا هیچکدام مبتلا بمرض نشده‌اند ولی همه روزه لباسهایشان را با روغن آلوده کرده و با غذاهایشان روغن مصرف می کرده‌اند.

خلاصه بعد از آنکه سه ماه در آن شهر مانده ومیبینند مداواهای آنها بی‌نتیجه است، دکتر رئیس به رفقایش چنین می گوید: « ما مدت مدیدی در اینجا ماندیم ومتأسفانه تمام امتحانات و تجربیات مابی ثمر ماند وبدون اینکه نتیجه‌ای گرفته باشیم باید بفرانسه مراجعت کنیم ولی یک فکر دیگری من در سردارم و میخواهم آنرا آزمایش کنم و آن این است که تصور میکنم این ناخوشی هم نظیر آبله است و تصور میکنم چنانچه همان مایه‌ای که برای جلو گیری ازآبله تزریق میکنیم در این ناخوشی نیز استعمال میکنیم مفید واقع خواهد شد.»

۱ - دررموزالسیاحه «طرابلس شرق»

همکاران و شاگردانش نیز تصدیق می کنند و دکتر می گوید. اگرچه آزمایش این کار خیلی خطرناک است ولی بهرحال باید اقدام کرد.

فداکاری یک طبیب

معاون اول آن دکتر دانشمند که از سایرین داناتر و فهمیده‌تربوده‌است میگوید: « این آزمایش راابتدا باخودمن بکنید » رفقایش میروند وهمانطور که در موردآبله عمل میشود مقداری از جراحت مریض میآورند به دکتر تزریق می کنند ولی پنج ساعت بعد آن دکتر بهلاکت میرسد و دکتر رئیس هیئت وشاگردانش میفهمند که این آزمایش نیز بی‌ثمر بوده واین ناخوشی دواندارد و فقط چیزی که جلوگیری از بروز آن می کند روغن زیتون میباشد.

علاج درراه مصونیت از طاعون

ناخوشی طاعون از چیزهای مایع سرایت نمیکند واگر چیزی به‌ناخوشی آلوده شده باشد و آنرا درسرکه بگذارند فوراً از بین میرود . این ناخوشی فقط دو علاج دارد: یکی اینکه انسان بکلی از آن دور شود و به کسی که مبتلاشده بهیچوجه نزدیک نشود و یا ازمحلی که کانون ناخوشی است فرار کرده بجائی برود که ناخوشی نباشد و ناخوش‌ها راهم بآنجا راه نباشد . کسانی هم که در شهری که ناخوشی شیوع دارد اقامت دارند و ازآنجاهم نمیتوانند خارج شوند باید ترتیبات قرنطین را درخانهٔ خودشان اجرا کنند وبا هیچ کس تماس نداشته باشند و بکلی رابطهٔ خودشان را با خارج قطع کنند و چون بالاخره هرکسی برای زندگانیش احتیاج به تهیهٔ آذوقه و اشیائی از بازار دارد لذا بایدنسبت به‌آنچه از خارج وارد منزل میشود قواعد قرنطین رعایت شود به این ترتیب که درصورت امکان آذوقهٔ لازم رایکجا تهیه ودر خانه نگاه دارد و بعلاوه به‌تمام افراد خانواده اش اکیداً قدغن کند که‌حتی یک قدم ازمنزل بخارج برندارند واگر کسی خارج شد دیگر اورا بخانه راه ندهند . در خانه بهیچ وجه حیوانات از قبیل سگ و گربه نباید نگاه داشت و آنچه باید از بازار تهیه شود لازم است بوسیلهٔ مستخدمی که خارج از منزل زندگی می کند تهیه شده و درسبدی تحویل شود ، و فوراًتمام آنهارا قبل‌از مصرف درسرکه بیندازند

و البسه‌را نیز باید درظرف مسی گذارده کاملا دود بدهند . پول‌راهم قبل‌از گرفتن باید در سرکه انداخت و حتی کاغذها و مراسلات نیز باید دود داده شود و هرصفحهٔ آن باید علی‌حده دود داده شود زیرا ممکن است چند صفحه بهم متصل باشد و دود دادن روی کاغذ کافی نیست باید تمام صفحات روو زیر دود داده شود اگر این قواعد رعایت شود و خدا بخواهد ناخوشی بداخل آن خانه سرایت نخواهدکرد. پنبه و پشم از هر ماده‌ای بیشتر استعداد قبول این ناخوشی‌را دارد و بهترین مانع سرایت هم سرکه و روغن زیتون است . لباسهائی که آلوده به طاعون است چنانچه مدتی در هوای آزاد بماند ناخوشی از آنها خواهد رفت . یاقوت و انگشترهائی که ازاین سنگ باشد نیز در موقع ناخوشی مفید است اما در این بابت شخصاً اطمینانی ندارم و عهدهٔ علی‌الراوی است .

مردم قسطنطنیه درموضوع این ناخوشی مراقبت و توجه نمی کنند وعدهٔ کمی از آنها قواعدقرنطین را رعایت‌میکنندو بهمین دلیل هیچگاه این ناخوشی از آنجا نمیرود . اگر این ناخوشی نبود جمعیت قسطنطنیه از حد حساب خارج میشد . بهرحال مطالب راجع به این‌شهر به اندازه‌ای زیاد است که اگر من بخواهم تمام آنهارا به‌رشتهٔ تحریر بیاورم باید کتاب علی‌حده‌ای بنویسم وبنابر این بآنچه مذکور شد قناعت می کنم .

حرکت از قسطنطنیه

روز بعد ما از قسطنطنیه حرکت کردیم و در ساحل مرمره که ابتدای دریای مغرب‌است براه افتادیم . زمین‌سبز و ازگلهای بهاری پوشیده شده بود . در آنجا چشمه های آب بسیار گوارا دیده شد و بناهای بسیار زیبائی در کنار ساحل ملاحظه نمودیم‌وجاده هانیزتااندازه‌ای شباهت‌به جاده‌های اروپا داشت . بعد از اینکه چهار فرسخ راه پیمودیم رسیدیم به دهکده‌ای که آنرا« کارتال»[۱] میگفتند که در کنار دریای مرمره واقع است و در آنجا درخانه[ای] عالی فرود آمدیم .

۱ – Cartal . ف. در رموزالسیاحه «قارتال» .

چهار شنبهٔ ۲۴[۱] دو باره در ساحل سرسره براه افتادیم و همچنان درسبزه وگلزار و هوای خوب میرفتیم و پس از طی ٥ میل رسیدیم بشهری که آنرا «ظل»[۲] میگفتند . درختهای سرو در آنجا خیلی فراوان بود . در آن روز در فواصل نزدیکی رسیدیم به چشمه های آب بسیارگوارا که از دهانهٔ شیرهای سنگی جاری بود و کنار آن قهوه‌خانه‌ای برای استراحت مسافرین مهیا بود و این راه‌عرابه رو بود . در آنجا به خانهٔ حاکم رفتیم و پس از صرف قهوه شب را در آنجا بسر بردیم و روز پنجشنبهٔ یازدهم از جاده‌هائی که میان کوهستان بود وجوی های آب بسیار گوارا و هوائی ملایم داشت عبور کردیم . در تمام این راه که در کنار تنگه مرمره بود، مناظری بسیار عالی در مقابل نظرمان ظاهر میشد وپس ازطی ۹ فرسنگ رسیدیم به شهر قشنگی که آنرا «از رویت»[۳] می گفتند و شب را در محلی که برایمان تعیین شده بود گذراندیم . این‌شهر نیز در کنار دریای مرمره واقع شده و شهر پرجمعیتی‌است و چندین قصر متعلق به سلطان در آنجا هست . درختهای کاج و درختهای بزرگ وکهن دیگر در آنجا فراوان است و بهمین مناسبت درآنجا کشتی های جنگی برای‌سلطان میسازند. در آنجا دو کشتی دیدیم که تازه ساخته بودند و هرکدام شصت‌توپ داشت .

وصف شهرهای سرراه

جمعهٔ ۱۲ از آنجا حرکت کردیم . هوا ابر و بارانی‌بود و جاده نیز در بعضی قسمتها خیلی گل‌آلود بود و آن جاده‌را خیلی بزحمت طی کردیم .چند رودخانهٔ بزرگ‌هم از آن‌دشت عبور میکرد و چند قسمت از جاده‌را هم‌سنگ‌ـ فرش کرده بودند. بعد از طی شش فرسنگ رسیدیم به «شوشاك »[۴] «تارتار»[۵]

۱ - در ترجمه اشتباه شده و باید چهارشنبهٔ دهم باشد.

۲ - Zele .ف. در رموزالسیاحه «کیپ‌زه» .

۳ - Azruts. ف.در رموزالسیاحه «ازمیت» .

۴ - Shauchak . ف . در رموزالسیاحه «سبانچه» .

۵ - The Tartar . ف .

مارا به خانهٔ **احمدآقا** دوشی باشی[1] راهنمائی کرد[2] و در آنجا فرود آمدیم و اندکی استراحت کردیم تا اسبها حاضر شوند . آقا خیلی مؤدب بود و مارا دعوت کرد که روزرا با او بگذرانیم ولی ما چون عجله داشتیم هرچه زودتر به مقصد برسیم عذر خواسته و همینکه اسبها حاضر شدند رو براه شدیم .

عبور ازکوه وجنگل

از اینجا به‌بعد ازوسط کوههای مرتفع پوشیده‌از درختهای بسیار کهن وجنگلهای وسیع عبور می کردیم وجویبارهای زلال و مصفا زیاد میدیدیم . برف روی کوهها آمده بود و ما نیز در زیر باران میرفتیم و پس‌ از طی شش فرسنگ رسیدیم به دهکده‌ای که آنجارا «ووبه»[3] می گفتند. امروزما ۱۲ فرسنگ طی کرده بودیم و بخانه[ای] عالی فرود آمدیم و شب‌را در آنجا استراحت کردیم .

شنبهٔ ۱۳ براه افتاده و پس از طی شش فرسنگ و گذشتن از جادهٔ بد و گل آلودی رسیدیم به دهکده‌ای که‌آنجارا «داراکالی»[4] می گفتند. چون‌آن‌روز راه خیلی بودوخسته شده بودیم شب را در آنجا نیزتوقف کردیم. بوسیهای‌اهل آنجا شانه و قاشق میسازند و مخصوصاً قاشقهای بسیار خوب میسازند.

یکشنبهٔ ۱۴ از آنجا حرکت کردیم و هوابی نهایت سرد بود معهذا ما مسافرت‌را ادامه داده و پس از طی‌شش فرسنگ رسیدیم به شهری که آنرا «سراهلی»[5] می گفتند. این شهر در دره ای بین کوه‌های بلند واقع است که ازدرختهای کاج کهن پوشیده شده و نهرهای آب در شهر جاری است و تمام

۱— Achmet aga Doochi Pashi. ف. در رموزالسیاحه «بویوردچی » باشی .

۲ - این مطلب در رموزالسیاحه چنین است : « ... آنجارا سبانچه می گفتند بجهت تبدیل‌مراکب تاتاری درخانهٔ احمدآقانامی . . .فرودآمد» .

۳— Vuebeh . ف. در رموزالسیاحه« کسبه» .

٤— Darakali . ف. در رموزالسیاحه «دراق‌لی» .

٥— Serahli . ف. در رموزالسیاحه«بوتره‌لی» .

خانه‌ها استخر و حوضهای آب دارد . ما مسافرت خودمان‌را در این کوه‌ها که تقریباً پوشیده از برف بود ادامه میدادیم و پس از آنکه تقریباً ۱۰ فرسنگ طی کردیم سه‌ساعت از شب گذشته رسیدیم به‌محلی که‌آنجارا «امدرلی»[۱] میگفتند و در خانه‌ای فرود آمدیم . حاکم‌این‌شهر به دیدن‌ما آمد وقدری با او صحبت کردیم و چون خیلی خسته بودیم خوابیدیم .

دوشنبهٔ پانزدهم از این محل حرکت کرده و هچنان از کوه‌های‌مرتفع که برفهای‌آن ضخیم‌تر و عمیق‌تربود ودرختهای کاج‌بسیار تنومند وبلندداشت بالا رفتیم و پس‌از طی‌هشت فرسنگ رسیدیم‌به دهکده‌ای که آنجارا «نوالی»[۲] می‌گفتند و شب‌را در آنجا به‌روز آوردیم .

شیون‌وزاری بعلت‌فوت ناگهانی

سه‌شنبهٔ شانزدهم صبح بیدارشدیم و عازم حرکت بودیم که صدای شیون وزاری ازخانه بلندشد . سؤال کردیم‌چه واقعه‌ای روی داده است گفتند که ارباب خانه ورئیس خانواده که شب قبل در نهایت سلامتی بود بدرود زندگی‌گفته و خانواده‌اش گریه‌وزاری برای او میکنند. خیلی‌ازاین موضوع تعجب کرده و باکمال عجله آن محل‌را ترک کردیم . عادت‌ما این بود که هرکجا منزل میکردیم از ارباب خانه تقاضا میکردیم مقداری غذا وخوراکی برایمان تهیه میکرد که همراه برده و در بین راه درکنار نهرآب ومحل‌مصفائی آنرا صرف میکردیم وچون‌درآن خانه این‌حادثه روی داد غذائی برای‌ما تهیه نشده بود و ناچار صبحانه صرف نکردیم و در آن محل هم چیزی پیدا نمیشد که تهیه کنیم . ترکهائی که همراه مابودند تمام شیرینی‌جاتی که‌درخانه‌بود تصرف کردند .

بعد ازطی پنج فرسنگ رسیدیم به دهکده‌ای که آنرا « ساری » میگفتند و ساعتی‌رادر آنجا توقف کرده وپس‌ازصرف کمی‌قهوه حرکت کردیم . پس‌ازطی

۱ــ Amderly . ف. در رموزالسیاحه «مدرلی» .

۲ــ Nevali . ف. در رموزالسیاحه «نعال‌لی» .

شش فرسنگ دیگر رسیدیم بشهری که آنرا «بیوک بازار»[1] میگفتند وشب رادرآنجا بروز آوردیم در آن روز ما ۱۵ فرسنگ طی کرده بودیم و آنروز تمام درصحرای لم یزرع وتپه و ماهور عبور میکردیم و به ندرت آب دیده میشد.

چهارشنبهٔ ۱۷ آن محل را ترک کرده و پس ازطی هشت فرسنگ رسیدیم به آبادی که آنرا «ایاش»[2] میگفتند و به «انگو»[3] تعلق داشت و روی تپه ها واقع بود. این شهر تعلق داشت به «پاشالیک انگورا»[4] و محل بسیارسردی است و معهذا شب را در آنجا گذراندیم.

پنجشنبهٔ ۱۸ سوار شدیم و از کوه‌های بسیار مرتفعی که پر از برف بود عبور کرده وارد دشت صاف و وسیعی شدیم و پس از طی ۹ فرسنگ رسیدیم به «انگرا»[5] که یکی از بزرگترین و معروفترین شهرهای امپراطوری است ومقر یک پاشا است. این شهر در پای کوهی واقع شده و سه قلعهٔ مستحکم آنرا احاطه کرده وازکوه جویبارهای آب بسمت شهر سرازیر میشود و شهر و خانه‌هارا مشروب میسازد. شالهای معروف «انگرا» در اینجا ساخته میشود ودستکشها و جوراب های بسیار عالی تمیز به بهای مناسب در آنجا تهیه میشودومیفروشند. میوه‌جات آنجا عالی و مخصوصاً سیبش بسیار لذیذاست و تخم آنرا از انگلستان آورده اند. پاشای فعلی آنجا سابقاً صدر اعظم بوده‌ونامش **عزت‌محمدپاشا**[6]

ورود به آنکارا

۱— در رموزالسیاحه «بیک بازار».

۲- Ayash. ف. در رموزالسیاحه «یاس».

۳- Ango. ف. در رموزالسیاحه «انگوریه».

۴- Pashalic of Angora. ف. و مراد قلمرو آنقوره است. ودر رموز- السیاحه «انگوریه».

۵- آنقره یا آنکارا پایتخت کنونی ترکیه.

۶- Azet Mohamad Pasha. ف.

میباشد. پاشا که از ورود ما اطلاع حاصل کرد ازما خوب پذیرائی کرد . شب تیمور میرزا ناخوش شد و تب شدیدی عارض اوگردید روز بعدرا که جمعه بود در آن شهر ماندیم و به رفتن حمام و دیدن بازار گذراندیم وشب من و برادر گرامی والی هم بدحال بودیم وشب بسیار بدی گذراندیم .

شنبهٔ بیستم انگراراترک کردیم و پس از طی هشت فرسنگ رسیدیم به دهکده‌ای که آنرا «الشی»[1] میگفتند و در آنجا پیاده شدیم. حادثهٔ زیردرآنجا اتفاق افتاد:

داستان مردپرخور

یکی از تاتارها که همراه ما بود همه روز قبل از ما حرکت میکرد که قبلاً اسب و غذا و منزل برای ما آماده سازد . این مرد به اندازه‌ای پرخوربود که هرچه بدستش میرسید، رسیده یا نارس، سرد یا گرم، به دهانش فرومیبرد وبه اندازه‌ای اسلحهٔ سنگین و غیرلازم بار خودش کرده بود که قاطر یاشتری نمیتوانست آنها را حمل کند وچون مقدار زیادی گوشت خام وپخته خورده بود بسختی مریض شده بود بطوری که مقدارزیادی ثعلب[2] لازم بود که باو خورانده شود تاراحت شود. او از آن آدمهائی بود که خلقةً بقدری حریص وزرخریدشکمش بود که چون سگ هیچوقت سیر نمیشد و دائماً چیزی میخواست که بخورد . این مرد در اثرپرخوری زیاد و خستگی مسافرت دوچار دل‌درد بسیار شدیدی شده بود. وقتی ما به آن محل رسیدیم آن مرد بیچاره را دیدیم که روی زمین افتاده و از شدت دل درد بخودش می‌پیچد و جمعی از اهالی محل نیز دورش جمع شده‌اند . دو مرد بر بالین مریض نشسته و کیسه‌ای پر از خاک آورده بودند و مشت مشت ازآن خاک در دهان مریض فرو میکردند. ما از این معنی فوق‌العاده متعجب شده وعلت این عمل را از آنها جویاشدیم. جواب‌دادنداین مرد درد قلب دارد وما

۱- Aloshie . ف. در رموزالسیاحه «لوشیک».

۲- Jalap .ف. در رموزالسیاحه به «جلابی» تعبیر شده است .

اورا با این خاک که از قبر وزیارتگاه محل آورده‌ایم و هر ناخوشی را معالجه میکنند میخواهیم مداوا کنیم. قلبا از رنج و صدمه‌ای که این مرد میکشید متأثر شده و بااین مداوا یقین کردیم که پنج دقیقهٔ دیگرمریض بهلاکت خواهد رسید. این است که فوراً جمعیت را از اطراف او طرد کرده و تیمور میرزا ازجعبهٔ دواهایش مقداری ثعلب و ادویهٔ دیگرباو خورانیدوبزودی اثر آنها ظاهرشد ومریض شروع به استفراغ کرد وحالش بجا آمد و موقعیکه میخواستیم حرکت کنیم توانست باما براه بیفتد.

یکشنبهٔ ۲۱ از آن محل حرکت کرده و از کوه بسیار مرتفعی که پوشیده از برف بود صعود نموده مدت سه ساعت در میان کوه طی‌طریق میکردیم . برف به اندازه‌ای زیادبود که اسبهاتا سینه درآن‌فرومیرفتند و بزحمت واشکال رسیدیم بشهری که آنرا «کالوا کاک»[1] میگفتند. حاکم این‌محل که نامش **حاجی مصطفی بیك** بود ازما در خانه‌اش پذیرائی کرد و کمال محبت و تعارف را ملحوظ داشت. این‌شهر در دامنهٔ کوه‌واقع شده‌وچندین ساختمانهای قدیمی درآنجاملاحظه‌شد. سابقاً قلعهٔ خیلی مستحکمی بوده‌وبعد **شاهزاده کورکان**[2] آنجارا تصرف کرده‌واستحکاماتش را تکمیل کرده است ولی فعلا دارای آن استحکاماتی که سابقاً داشته نیست. در فصل تابستان باغاتش از آب‌های برف که از کوه سرازیر میشود مشروب میگردد. **حاجی‌محمدرادینا**[3] که‌اهل قزوین بود ودرآنجا اقامت‌داشت به‌ملاقات‌ما آمده‌وتقدیم خدمات‌نمود. بعدازاینکه یک ساعت در مصاحبت حاکم صرف کردیم‌اسبهاراتعویض نموده وبراه‌افتادیم

۱- Kaaluakak .ف. در رموزالسیاحه «قلاچق».

۲- prince Koorkhan. ف. در رموزالسیاحه «تیمورگورکان»و این صحیح است.

۳- Radina .ف.

بعد از رودخانه‌ای که نام آن «دارساک»[1] بود گذشتیم. در این رودخانه ماهی غریب و عجیبی دیدیم که بدنش به اقسام رنگها که تصور شود الوان بود. تا دوساعت بعد ازغروب در راه بودیم تا رسیدیم به آبادی [ای] که آنجا را «شیخ شامیه»[2] میگفتند. در آن روزه ۱۰ فرسنگ راه پیموده بودیم و بقیهٔ شب را در آنجا گذراندیم.

دوشنبهٔ ۲۲ تمام روزرا در راه بودیم و پانزده فرسنگ طی طریق کردیم تا رسیدیم به آبادی [ای] که آنجا را «امسن کارلی»[3] میگفتند و بخانهٔ حاکم که اوراسیدعلی مینا میگفتند وشخص مؤدب ومهربانی بود فرود آمدیم و کمال پذیرائی را ملحوظ داشت.

سه شنبهٔ ۲۳ درحدود ظهر از این محل حرکت کرده بعد از طی هشت فرسنگ رسیدیم به محلی که آنجارا «لیحا»[4] میگفتند. دواك[5] عمده یادا روغهٔ شهر نامش اسمعیل بیك بود و مرد با محبتی بود و خیلی علاقه به شکار داشت و باز بسیار قشنگ وعالی بما تعارف کرد وبطوری که می گفتند از این حیوان در آن کوه‌ها زیاد است و وقتی جوجه‌اند آنهارا میگیرند و برای شکار تربیت میکنند. اهالی این محل غالباً کارشان شکار است و شکار فراوانی در آنجا وجود دارد.

چهارشنبهٔ ۲۴ ذیقعده حرکت کرده پس از طی شش فرسنگ رسیدیم به

۱- در رموزالسیاحه «ورسق».

۲- Sheih Shamieh . ف.

۳- Amsen Karley . ف. در رموزالسیاحه «سنقرلی».

۴- Layha . ف. در رموزالسیاحه «الایحه».

۵-Dewag در رموزالسیاحه «دیوای».

دهکده ای که آنجا را «دوی»[1] می گفتند ونام کد خدایش علی بیک بود و خدمتگزاری نمود. این آبادی هم در کوهستانی که پوشیده از گل بودقرارداشت و پنجم محرم وارد بغداد شدیم.

❀❀❀

استنساخ سفرنامه و ترجمهٔ متمم آن در تاریخ ۹ خرداد ۱۳۲۹ پایان یافت. معلوم میشود که خواجه اسعد ترجمهٔ سفرنامه را از روی نسخهٔ دیگری که کامل بوده انجام داده زیرا در نسخهٔ اصلی ونسخه استنساخی شرح وقایع ازچهارم رمضان تا محرم را که به بغداد رسیده اندفاقداست.

بطوری که در پایان سفرنامه نوشته شده مترجم هم از چهارشنبه ۲۴ ذیقعده به پنجم محرم بریده است. تفصیل و وقایع این مدت راهم این جانب از کتاب رموزالسیاحه که بقلم نجفقلی میرزا است استخراج کرده ام و بشرح صفحات پیوست است

❀❀❀

این کتاب را نجفقلی میرزا در سال ۱۲۵۶ یعنی سه سال پس از استقرار در عراق نوشته واین بار به نام خودش. مندرجات آن، مطالب مندرج در سفرنامه است بعلاوهٔ فصول مفصلی راجع به اوضاع و احوال طبیعی و جغرافیایی ایران و سایر کشورهایی که در مسافرت به لندن و مراجعت از آنجا دیده اند.

بطوری که والی در رموزالسیاحه مینویسد: بعد از حرکت ازدوی اوراه را گم کرده و از برادران جدا میشود. دو روز در برف کوهستان سرگردان بوده تا اینکه به کومک راهنمائی خودش را به برادران میرساند ویکشنبهٔ ۲۸ ذیقعده

۱ـDeway در رموزالسیاحه چنین است«...بقریه [ای] رسیدند که آنجا را «آیول» میگفتند. دیوای آن قریه علی بیک نامی کمال خدمتگذاری تقدیم نهاد... ودر آن بلاد عامل هرمحلی را «دیوای» گویند.»

از ذیلیه[1] حرکت کرده به قریهٔ «بازار» میرسند و پس از گذشتن از چندآبادی و قریه به‌شهر «سیواس»[2] که رودخانهٔ قزل ایرماق از حوالی‌آن می گذرد میرسند و خانهٔ **مرتضی رشید بیك** حاکم آنجا نزول میکنند.

چهارشنبه غرهٔ ذیحجه از «سیواس» حرکت کرده پس از عبور ازچند قریه ورودخانهٔ «قره‌سو»[3] به معموره‌ای به نام «ارغوانیه» میرسند و در منزل **یوسف بیك** حاکم‌آنجا[4] منزل میکنند.

یکشنبهٔ پنجم ذیحجه به شهر «معدن» که درکنار شط فرات (ترکها به این‌قسمت از فرات مرادسومی گویند) میرسند. نجفقلی‌میرزا راجع به‌آن آبادی چنین مینویسد:

«... بالجمله درآن روز که بمعمورهٔ‌معدن فرودآمدند درخانهٔ یکی از اکابر منزل گزیدند و چون در حوالی‌آنشهر معدن نقره باشد آبادی زیادی در آنجا بهمرسیده و بدین سبب اشتهار به معدن یافته و معدن نقره در کوهی‌است که بمیانهٔ مغرب وجنوب در نیم فرسنگی خارج ازآن معموره واقع گشته و کیفیت حصول نقره از آن جبال بدین گونه‌است که چاهی‌است بر فراز آن کوهسار بعمق ششصد ذرع. کارکنان آن عمل با طناب و آلاتی‌چند به چاه رفته خاکی ثقیل و وزین بیرون آورند و به کارخانه‌ها برده اجزای‌ارضیهٔ آنرا گیرند. بعدازآن، فلزی که باقی‌میماند پنج‌قسمت سرب و یک قسمت نقره باشد. معدن در اجاره است و سالی ششصد حقه نقره بخزانهٔ‌سلطان مال‌الاجاره میدهند.»

۱- این کلمه در رموزالسیاحه درست خوانده نمیشود.

۲- Sivas . ف.

۳- در رموزالسیاحه «قرن‌چای».

۴- در رموزالسیاحه به «اکابرآن‌بلاد» توصیف‌شده‌است.

شاهزادگان سه‌شنبهٔ ۷ ذیحجه از معدن حرکت کرده پس از عبور از چندقریه به شهر«خرپوت»[۱] که مرادسو از وسط آن میگذرد میرسند.

چهارشنبهٔ ۸ ذیحجه از آنجا حرکت کرده پس‌از عبور از چند آبادی و رودخانهٔ «ده کجی» از شعبه های دجله شنبهٔ یازدهم به «دیاربکر» نزول میکنند. در آن موقع **حافظ پاشا** پاشای دیار بکر بوده (این حافظ‌پاشا همان کسی است که سه‌سال بعد، از **کنت دوسرسی** سفیرفرانسه عازم‌دربار محمد شاه پذیرائی میکند). دردیاربکر درمنزل **حاجی‌محمد**ناسی از شاهزادگان پذیرائی‌میشود.

یکشنبهٔ ۱۲ ذیحجه که مصادف با نوروز سلطانی بوده تاچهارشنبهٔ ۱۵ ذیحجه در دیاربکر بوده‌اند و پنجشنبهٔ ۱۶ از دیاربکرحرکت نموده پس‌ازعبور از چند آبادی به«شهر مارین»[۲] میرسند. اتفاقاً حافظ پاشا در ماردین بوده و پذیرائی شایانی از شاهزادگان می کند. پس از گذشتن از قریهٔ «دارا» و معمورهٔ«نصبین[۳]»(مقرقبیلهٔ بنی‌طی)وقریهٔ «دولاب» به‌قصبهٔ«جزیره» که کناردجلهٔ است میرسند. نجفقلی‌میرزامینویسد:

«شیخ قبیلهٔ بنی طی،**شیخ حسن** نام داشت وبا ۶۰ واسطه‌نسبش را به حاتم طائی میرساند و دوهزار خانوار داشت».

در جزیره‌شاهزادگان از رسیدن به‌دجله بسی خورسندوشادمان گردیدند زیرا قصدشان این‌بود که در آنجا برکلکی[۴] نشسته خودشان‌را به «موصل» و

۱- Karpout . ف.

۲- Mardin . ف.

۳- Nasbin .ف. ونصیبین مشهوراست ودررموزالسیاحه‌هم باین‌صورت است.

۴- چیزی شبیه به قایق که با چوب و تخته و چند خیک باد کرده درست میکنند و با آن از روی آب عبور میکنند.ف.

سپس به «بغداد» برسانند . اما **عمر بیک** نامی که از جانب والی دیار بکر متسلم جزیره بوده اظهار میکند که اکراد به دولت عثمانی عاصی گشته اند و عبور احدی از آب دجله میسر نیست و باید از راهی که آمده‌اند مراجعت کرده از راه دیگری به «موصل» بروند . ناچار نامه‌ئی به **حافظ پاشا** نوشته بوسیلهٔ **طاهر بیک** مهماندارشان که از اسلامبول باآنها بوده برای پاشا میفرستند و خودشان هم روز سه شنبهٔ هفتم با خاطری بریشان از راه سنگلاخ و دشواری که بهزار زحمت و مرارت طی کرده بودند مراجعت میکنند . شب پنجشنبهٔ نهم سواری از همراهان طاهر بیک مراجعت کرده اظهار میکند که در «ساردین» بخدمت حافظ پاشا رسیده و مشارالیه برادر خود **علی بیک** امیرعلای را با چهارصد سوار روانهٔ منزل «جلاقه»[1] نموده که از آنجا در خدمت شاهزادگان روانهٔ «موصل» شوند .

از این خبر مسرورالخاطر گشته یوم پنجشنبهٔ نهم به قریهٔ جلاقه ورود نموده . دوساعت از شب گذشته از آنجا به معیت علی بیک و سواران حرکت کرده پس از عبور از قریهٔ «آب‌شور» و «حقنه» روز بعد به موصل میرسند و در منزل **محمد پاشا** مشهور به **بیدقدار** که پاشای موصل بوده از آنها پذیرائی میکنند . یکشنبهٔ ۱۲ هنگام عصر علی بیک و سوارانش را مرخص نموده بر کلک سوار شده روی دجله روان میشوند . سپس به محل الحاق رود زاب کبری به دجله میرسند و روز بعد به زیارت «سرمن رآی» مشرف شده سه‌شنبهٔ ۱۴ به سفینهٔ ناری متعلق به دولت انگلیس برمیخورند. این سفینه در آن اوان برای تشخیص عمق دجله از بغداد آمده و بواسطهٔ قلت آب و نابلدی به گل نشسته بود . **کلنل تایلر** بالیوز بغداد هم برای بیرون آوردن کشتی در آنجا بوده‌است . این تصادف برای شاهزادگان خوش آیند بود . پس از اینکه کشتی براه میافتد با آن متوجه بغداد و کاظمین شده شب چهارشنبه ۱۵ محرم ۱۲۵۳ قریب طلوع

۱ - در رموزالسیاحه «چلاقه» است .

صبح در هنگامی که تمام یاران و متعلقان بخواب بودند و بهیچوجه ازحال آنها اطلاعی نداشتند وارد کاظمین شده پس از استفاضهٔ زیارت آستانهٔ مبارکه به خانه های خود درمی‌آیند. برادران ومتعلقان خودرا به احسن وجهی پس از مدتی مدید ملاقات میکنند و در جوار ائمهٔ انام میآسایند.

نجفقلی‌میرزادر پایان رموزالسیاحه‌مینویسد: « تااین‌اوان‌سعادت اقتران که تحریر این‌بیان بپایان رسیده و مطابق‌است بعشر اول جمادی الاول ۱۲۵۶ للهالحمدوالمنه که در اماکن متبرکه و مشاهد مقدسهٔ عراق عرب روزگاری بفراغت مقرون به عبادت حضرت رب‌العالمین می‌گذرانند. امیدواری ازالطاف کردگاری چنان‌است که‌این نعمت‌عظمی و عطیهٔ کبری را مادام العمر پاینده و مستدام داردوایشان را بمقاصد خویش رساند.

پایان سفرنامهٔ رضاقلی‌میرزا

ضمائم

اعقاب رضا قلی میرزا

مطابق رونوشت مصالحه نامه‌ای که درماه شوال ۱۲۷۹ ه.ق درعراق نوشته شده وآنرا عموزادهٔ گرامی‌آقای اکبر فرمانفرمائی‌مقیم‌نهاوند برای‌نگارنده فرستاده اند، مرحوم رضا قلی میرزا قبل‌از حرکت بسمت ایران کلیهٔ اموال و دارائیش‌را بین فرزندان و متعلقانش تقسیم می‌کند و چنانکه در فصل قبلی اشاره شد در همان‌سال ۱۲۷۹ درقلعهٔ حاجی‌کریم نزدیک کرمانشاه بسرای جاودانی می‌شتابد.

پسر ارشد رضاقلی میرزا سیف‌الملوك میرزا بوده. رضاقلی میرزا پس از بازگشت از لندن و استقرار درعراق، یا چندسال بعداز آن، طبق قراری که‌با زن جیمز فریزرداده بود پسر ارشدش‌را برای‌تحصیل‌به انگلستان میفرستد، لیکن وی بدون اینکه تحصیلاتش را بپایان برساند چند سالی در انگلستان بوده مراجعت می‌کند.

رضا قلی میرزا دختر نظام‌الدوله فرزند عبدالله‌خان امین‌الدوله و خواهر شمس‌الدوله بی‌بی مادر آقاخان محلاتی‌را برای پسر ارشدش بزنی میگیرد.

سیف‌الملوك میرزا بحد افراط بخوردن مشروبات الکلی معتاد بوده. پس از فوتش که میخواهند اورا درمقبرهٔ مادرزنش‌تاج‌الدوله دختر فتحعلی‌شاه‌دفن کنند طلاب و اهالی نجف مانع شده‌اند و نزدیک بوده‌است جنگ و آشوبی راه بیفتد و یک روز جنازه روی زمین‌می‌ماند. فردای روزی که خانوادهٔ صدری‌ها و شاهزاده خودشان‌رابرای زدوخورد با اهالی‌آماده کرده بودند حضرت‌آیت‌الله

حاجی میرزا حسن شیرازی بالای منبر رفته میگوید من و کلیددار دیشب خواب یک نواختی دیده‌ایم که از ضریح حضرت علی علیه‌السلام دستی خارج شده جنازهٔ سیف‌الملوك میرزارا با ادای این جمله که این بندهٔ مؤمن خاص خداست بدور ضریح طواف داده در قبر گذاشت . در نتیجه جنازهٔ شاهزاده‌را با تشریفات و احترامات زیاد بخاک می‌سپارند و چون اطفالش صغیر بوده‌اند مرحوم آیت‌الله شیرازی سر پرستی آنهارا بعهده میگیرد و پسر ارشد را که سیف‌الدین میرزا نام داشته به کسوت روحانی درآورده وادار به تحصیل علوم دینی مینماید .

شیخ سیف‌الدین پس از چند سال تحصیل به درجهٔ اجتهاد میرسد. در سال ۱۲۸۷ ه ق که ناصرالدین‌شاه به عتبات مشرف میشود از آیت‌الله شیرازی میخواهد که یک شخصیت روحانی مورد اعتمادی برای ارشاد ودلالت مذهبی حرمسرایش معرفی کند. مرحوم آیت‌الله هم شیخ‌سیف‌الدین را که شاهزاده واز هرجهت برای منظور شاه مناسب بوده معرفی‌می کند ومشارالیه به ایران‌آمده در زمرهٔ رجال درباری درطهران ساکن می‌گردد.

منزلش که هنوزبحال اولیه باقی‌ونزد یک‌خیابان‌صفی‌علیشاه واقع است‌محل اجتماع اعیان و اشراف زمان بود وخوداونیز در انقلاب مشروطیت ازطرفداران نهضت بوده است.

در کتاب خاطرات وخطرات شادروان مخبرالسلطنهٔ هدایت وکتاب‌شرح زندگانی مرحوم عبدالله مستوفی هم‌از وی نام برده‌شده‌است و معلوم میشود که از متنفذین زمان بوده و هنوزهم گذر شیخ‌سیف‌الدین در کوچهٔ ظهیرالاسلام خیابان‌شاه‌آباد معروف‌است ومسجدشیخ سیف‌الدین‌در همان گذراز آثاراوست .وی درسال ۱۳۲۸ ه ق درطهران فوت می کند واورا درمقبرهٔ سپه‌سالار درحضرت عبدالعظیم بخاک میسپارند .

اکنون از وی دو نوه : تیمسار سرتیپ عزالدین سیف و آقای عباس سیف در قیدحیات می‌باشند . اطلاعات مذکوردر فوق‌رانگارنده به‌لطف‌وتوجه آقای عباس میرزا سیف مقیم نهاوند تحصیل کردم وسپاسگزارم .

آقای دوست‌علی‌خان معیرالممالک در صفحهٔ ۷۸ کتاب «یادداشتهایی‌از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه» مینویسد :

« در اندرون مجلس‌مفصلی برای وعظ ونمازتشکیل‌می‌یافت .میان‌طالار طنبی که شرح آن گذشته است پردهٔ زنبوری میکشیدند . آنسوی پرده منبری نهاده ترتیب محرابی میداد ندو شیخ سیف‌الدین برادر شیخ‌الرئیس که از شهزادگان و بلباس اهل علم در آمده بود بنماز می‌ایستاد . آن‌سوی زنبوری زنها صف آراسته اقتدا مینمودند . پس ازنماز شیخ مزبور بمنبرمی‌رفت‌و خانمها اغلب‌از پس پرده سؤالات مذهبی ازاومی کردند . آن مرحوم هم که‌درحرکت دادن سر ودست وابرو ماهرتر از بیان و تقریربود جوابهای عجیبی که تقریباً چیزی از آن معلوم نمیشد میداد و مقارن غروب مجلس خاتمه مییافت» .

جای‌تعجب‌است که باوجودی که گویاآقای دوستعلی‌خان معیرالممالک با تیمور میرزا عموی پدر شیخ سیف‌الدین نسبت سببی داشته وی‌را که نوهٔ رضاقلی میرزا است برادر شیخ‌الرئیس خوانده (لابد به این دلیل که هردو شاهزاده و معمم بوده‌اند) .

بنظر نگارنده قسمت آخر یادداشتهای ایشان‌هم صحیح‌بنظر نمیرسد زیرا بطوری که قبلاً اشاره شد مرحوم شیخ سیف‌الدین به سرپرستی مرحوم‌آیت‌الله شیرازی سالها به تحصیل علوم دینی مشغول بوده و نگارنده حدس می‌زنم که اطلاعات آقای معیرالممالک مأخذ صحیحی ندارد ویاسؤالات خواتین درباری بقدری بی‌معنی وnaمربوط بوده که مرحوم شیخ سیف‌الدین هم ناچارجوابهائی درخور سؤالات میداده است .

پسر دوم رضاقلی میرزا نوذر میرزاست که شرح حالش در فارس نامهٔ ناصری ص ۱۱۰ گفتار دوم بشرح زیر مندرج است :

« شاهزاده نوذر میرزا در سال ۱۲۴۸ در شیراز متولد گشته سالها در بغداد تحصیل کمالات نموده در سال ۱۲۶۵ از بغداد به طهران آمده منظور نظر اعلیحضرت اقدس شهریاری خلدالله ملکه گشته مواجبی لایق در حقش مجری شد و درسال ۶۶ عود به‌شیراز نموده و املاک مکتسبهٔ والد ماجد خودرا که در فارس که بعقد هبه مخصوص او گشته بود تصاحب نمود.

درسال ۱۲۶۷ حکمران نواحی گله‌دار و سرودشت گردید و در آخر سال هفتادوهفت در خدمت نواب اشرف والا حسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا از شیراز به خراسان رفت و منشاء خدمات کلیه گردید و چندین مرتبه با طایفهٔ ترکمان جدال نموده بفتح و فیروزی فایق گردید و مورد عنایت شاهنشاهی گشته به لقب جلیل سپه‌سالار خراسان سرافراز گردید و در سال هشتاد و دو در خدمت نواب معزی‌الیه عود بشیراز کرده امارت دیوانخانه و عدلیهٔ‌فارس‌را تصاحب نمود و در سال هزار و سیصد حکومت گله‌دار را قبول نمود ونظمی بداد و در سال سیصد و یک‌ضابط بلوک قیرو کازرون شد و از عهدهٔ لوازمش برآمد. اورا سه‌پسر است همه طرهٔ ناصیهٔ نجابت و غرهٔ جبههٔ اصالت: شاهزاده عبدالعلی میرزا و شاهزاده عبدالحسین میرزا وشاهزاده عبدالمحمدمیرزا، در حمایت تربیت والد ماجد خود مشغول تحصیل کمالات هستند».

نوذر میرزا در محاصرهٔ هرات با سلطان‌مراد میرزا حسام‌السلطنه همکاری می‌کرده. ادواردایستویک (Edward B. Eastwick) کاردار سفارت انگلیس درکتاب سه سال اقامت در ایران مینویسد :

« در قریهٔ فریمان که تاقلندرآباد دوفرسنگ فاصله دارد سواره هائی که

شاهزاده حسام‌السلطنه برای استقبال من فرستاده بود رسیدند. آنها عبارت بودند از پانصد سوار شاهسون تحت فرماندهی صفرعلی‌خان سرتیپ که بواسطهٔ رشادت اخیر خود به درجهٔ میرپنجی رسیده بود و یک عده صاحب منصبان دیگر. هرگاه من وزیر مختارهم بودم مجلل تر از این پذیرائی نمیشدم. بهر حال با این جلال و شکوه در اکتبر ۱۸۶۲م (۱۲۷۸ هق) به اردوی شاهزاده حسام‌السلطنه وارد شدم و در چادر نوذر میرزا پسر رضاقلی میرزای معروف که در لندن ازاو پذیرائی شد و بحضور ویلیام چهارم تشرف حاصل نموده بود ورود نمودم، پس از تعارفات همینکه میخواستم به چادر مخصوص خود بروم .....»

نوذر میرزا در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه فوت می کند و در حرم محمد بن موسی برادر حضرت رضا (ع) مدفون می گردد.

همسر وی دختر عمویش تیمور میرزا به نام گیسیا بانو بوده که طبع شعر داشته و مذنب تخلص میکرده است. قطعهٔ زیر از او است که پس از مرگ شوهر سروده است:

تا که سفر کرده برگزیده نگارم ... برده برده به همراه، صبر و هوش وقرارم
رشتهٔ تدبیرورای حوصله تنگ است ... صبح منور بچشم چون شب تارم
قاصد راهی کجا که عرضه بدارم ... کز غم هجرت چگونه زار و نزارم
شرح فراق و حدیث روز جدائی ... هم اگر از آه پیک ره بگمارم
ورنه کجا دست من بدامن وصلش ... کی رسد ونامه [گو که] چون بنگارم
کاش به وقت وصال یار عزیزم ... عمر بسر رفته بود و او بکنارم
بار دگر نوذرم اگر ز در آید ... نقد روان را به مقدمش بسپارم
دیده منور کنم بنور جمالش ... شادی ایام وصل یاد وی آرم
بود ز اولاد هام وجد و سرورم ... تسلیت قلب یادگار ز یارم

بعد پدر مونسند و راحت جانم | دید نشان زنگ غم برد زعذارم
کوکب بختم اگر به خاک فرورفت | حضرت باری نخواست ذلت وخوارم
گل اگر از شاخه ریخت غنچه بجاماند | سرو گر از پا فتاد تازه بهارم
معجر عزت اگر فتاد زفرقم | حمد خدارا که در میان حصارم
مذنب محزون منال زار که دیگر | این سفری نیست مثل شهر ودیارم

خانوادهٔ نوذری شیراز همه از اعقاب نوذر میرزا میباشند و نسخهٔ اصل سفرنامه را که در این کتاب به نام نسخهٔ دیگر ذکر شده نوادهٔ علیه بانونام آور نوهٔ نوذر میرزا همسر مرحوم آصف الملک در اختیارم گذاشتند.

پسر دیگر رضاقلی میرزا کیوان میرزا پدر بزرگ نگارنده است. مشارالیه مبتلا به ناخوشی صرع بوده و در چهل سالگی در عراق فوت می کند.

مرحوم رضاقلی میرزا در سال ۱۲۷۹ قمری قبل از حرکت بسمت ایران کلیهٔ یک خانهٔ بغداد مشتمل بر چهار دستگاه و اسکله با کلیهٔ اثاثیه و کتابخانه را بعلاوهٔ مبلغ پنجهزار تومان به کیوان میرزا مصالحه می کند. وی دارای دو پسر بوده به نام اللهوردی میرزا و محمدحسین میرزا . این پسرها تا سن رشد درعراق زندگی کرده تحصیلات مقدماتی را در آنجا فرا می گیرند. اللهوردی میرزا قبل از برادر کهترش به ایران می آید. وی دارای یک فرزند بوده به نام ماژر کیوان میرزا که از افسران معروف و عالی رتبهٔ ژاندارمری دورهٔ یالمارسن بوده است.

برادر کهتر محمدحسین میرزا که پدر نگارنده است چندسال بعدازبرادرش در ۱۷ سالگی یعنی در حدودسال ۱۲۹۱ قمری به طهران می آید وبا کومک مرحوم شیخ سیف الدین پسر عمش و عالمشاه میرزا پسر تیمور میرزا که در دربار مقام واعتباری داشته اند وارد دارالفنون شده با مستمری قلیلی که در حقش بر قرار میشود مشغول تحصیل می گردد.

پس از ۱۲ سال تحصیل مستمر ومرتب، مهندس راه ومعدن شده موفق

به دریافت نشان درجهٔ اول علمی از وزارت علوم میگردد . پدرم در مدرسهٔ دارالفنون معروف به محمدحسین میرزا عرب بوده و پس از خاتمهٔ تحصیلات مدتی با گاستگرخان مهندس اطریشی برای ساختن راه مازندران وجستجوی معادن کار میکرده. یکی از افتخاراتش این بود که چندبار به‌اتفاق گاستگرخان بحضور ناصرالدین شاه بار یافته و توضیحات مهندس اطریشی‌را که بانگلیسی بوده برای شاه ترجمه میکرده است. سپس مأمور خراسان می‌شود . اولین راه شوسه‌ای که در خراسان ساخته شده راه باجگیران بوده که بسرمایهٔ جد آقایان مهدویها و مهندسی پدرم انجام گرفته است .

بعد از آن هم راه شریف‌آبادرا به سرمایهٔ مرحوم نیرالدوله والی خراسان که شاهزادهٔ خیر وپاک‌نهادی بود،و آب لولهٔ مسجد گوهرشاد نیز ازتأسیسات اواست، ساخت.

چندبار به حکومت سرخس منصوب گردید و درکمیسیونی که‌اولین بار برای تعیین خطوط‌سرحدی بین ایران و روسیه وافغانستان تشکیل شده بود به سمت نمایندهٔ ایران شرکت داشت .

لقبش مظهرالایاله بود ودرجهٔ سرتیپی داشت و در انقلاب مشروطیت رابط بین انجمن ایالتی و والی خراسان یعنی علی‌نقی‌میرزا رکن‌الدوله (پسر محمد تقی میرزا رکن‌الدوله برادر ناصرالدین‌شاه) بود و نزدیک بود جانش‌را در راه انجام وظیفه فدا کند. برای اینکه نام‌رادمردی‌را که حق حیات‌به گردن پدرم دارد زنده کرده باشم واقعه‌را شرح می‌دهم :

پس ازاینکه محمدعلی‌شاه‌مجلس‌را به توپ‌می‌بندد در ولایات‌هم‌حکام اقدامات شدیدی برای‌بستن انجمن‌ها و متفرق کردن مجاهدین به‌عمل‌میآورند رکن‌الدوله والی خراسان‌هم بمتابعت از دستور مرکز نامهٔ بسیار شدیداللحنی به انجمن نوشته اولتیماتوم میدهد که متفرق‌شوند.

حامل نامه ، پدرم، پس از اینکه نامه‌را تسلیم انجمن می کند قارداش بالانام رئیس مجاهدین قفقازی و آذربایجانی سخت متغیر شده پس از دادن چند ناسزای ترکی به رکن‌الدوله به مجاهدین تحت امرش اشاره می کند که پدرم‌را موقع خروج از انجمن ترور کنند .

میرزا آقا کوچک نانوا رئیس مجاهدین خراسانی متوجه دستورقارداش بالا شده فوراً دسته‌ای از مجاهدین خودش‌را به داخل اطاق انجمن طلبیده‌و دستور میدهد که پدرم‌را احاطه کرده از مسجد گوهرشاد که محل اجتماع انجمن بوده‌به حدود محلهٔ ارگ دولتی‌برسانند و باین‌ترتیب پدرم را ازیک‌مرگ فجیع و حتمی‌نجات میدهد .

متأسفانه نگارنده هرچه سعی کردم اعقاب آن راد مرد شریف‌را بشناسم موفق نشدم .

بعد از استقرار مجدد مشروطیت انجمنی بنام انجمن سعادت مرکب از عده‌یی از اعیان و اشراف و تجار و اعضاء ادارات به ریاست مرحوم عبدالحمید خان متین‌السلطنه (برادر مرحوم دکتر خلیل‌خان اعلم‌الدوله) که درآنزمان معاون گمرکات خراسان‌وشخصی‌تحصیل کرده‌و اروپادیده بود، تشکیل گردید. مرحوم متین‌السلطنه‌ازخراسان که به تهران‌آمدروزنامهٔ عصرجدیدرا راه‌انداخت و بعداً بوسیلهٔ کریم دواتگر عامل کمیتهٔ مجازات بقتل رسید.

یکی از کارهای مفید انجمن تأسیس‌مدرسه‌ای بود به نام‌مدرسهٔ‌رحیمیه (حاجی عبدالرحیم صراف‌قسمت‌عمدهٔ مخارج‌تأسیس‌مدرسه را عهده‌دارشده‌بود). ابتدا پدرم مدیریت و نظامت مدرسه را افتخاراً برای مدت قلیلی پذیرفت و پس از اینکه تشکیلات مدرسه‌را داد دائی همسرش مرحوم باقرخان‌سرتیپ‌را (پدر آقای محمود ضیائی یکی‌از مدیران اسبق بانک ملی ایران) بجای خود گماشت وخود به‌حکومت سرخس رفت. باقرخان سرتیپ‌هم چون موقةً عهده‌دار

کار مدرسه شده بود پس از چندماه مدرسه را به مرحوم میرزا سید علی‌خان (بعداً مسعودی) تحویل داد ومشارالیه تا زمانی که مدرسهٔ رحیمیه باقی بود ناظم مدرسه بود. نگارنده تحصیلات ابتدائی‌را در مدرسهٔ نامبرده به پایان رساندم.

حکومت سرخس پدرم یکی دوسال بیشتر طول نکشید و باوجودی که خالصجات سرخس هم برای مدت پنج‌سال در اجاره‌اش بود، بدون هیچ علت‌و موجبی، شاید در اثرتغییر والی، شاهزاده حاجی‌مرتضی میرزا قهرمان متخلص به شکسته که نتیجهٔ حسن‌علی میرزاشجاع السلطنه وعموزادهٔ صلبی و بطنی پدرم بود مأمور سرخس‌شد، و در اثر سخت گیری و اهانت بی موردی که به پدرم کرد وی چنان مریض‌شد که مدتی حافظه‌اش را بکلی ازدست داد و نمیتوانست بخواند و بنویسد.

بعداز یک سال معالجه بهبود یافت لیکن دیگر آن‌مهندس تحصیل کرده و مطلع سابق نبود و حتی نتوانست دیگر کار کند و خانه نشین شد و باهمان مستمری دیوانی و مختصر عواید مستغلاتی که‌داشت امرار معاش مینمود ودر غرهٔ رمضان‌سال ۱۳۰۶ شمسی برحمت ایزدی‌پیوست. مزارش درایوان‌خواجه- ربیع می‌باشد.

وی بسیار باهوش بودو معلومات‌و سوادش از مهندس های امروزی که در خارج تحصیل کرده‌اند کمترنبود. پاک نهاد و وارسته ومانندجدش حسین علی میرزا فرمانفرما بسیار سلیم‌النفس و میانه‌رو و قانع بود.

من لم یشکرالخلق لم یشکرالخالق: در سال ۱۲۹۶ شمسی نگارنده در مدرسهٔ سن لوئی‌تحصیل می کردم. پدرم که در زمان تحصیل درمدرسهٔ دارالفنون با مرحوم اسفندیاری محتشم‌السلطنه هم‌مدرسه و دوست بود نامه‌ای بمرحوم اسفندیاری نوشت و تقاضا کرد مستمری دیوانی اورا که مطابق معمول‌تومانی دو ریال وپانصد دینار می‌پرداختند تمام‌وکمال‌بپردازند. من نامه‌را در کاخ گلستان شخصاً به مرحوم اسفندیاری که آن وقت وزیر مالیه بود رساندم.

باوجودی که متجاوز از سی‌سال بود که پدرم را ندیده‌بود وحتی مکاتبه هم نداشتند به پاس هم‌مدرسه بودن و عهدقدیم فوراً اقدام کردو با تصویب نامهٔ مخصوص مستمری پدرم تا آخر عمرش تمام و کمال پرداخت میشد.

نگارنده دو برادر کهتر دارم به نام سرهنگ عبدالله فرمانفرمائی وآقای عباس فرمانفرمائی. اولی بازنشسته‌است ودومی خدمت می کند.

مرحوم رضاقلی‌میرزا یک پسر دیگرهم بنام افراسیاب میرزا داشته که پس از فوت پدرش به ایران می‌آید ودر دستگاه ظل السلطان مشغول کارمیشودو آقایان فرمانفرمائی های نهاوند ازاعقاب وی می باشند.

تیمسارسرلشکراحمدخسروانی که در زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر سالها فرماندهٔ نیروی هوائی بودو برادر ایشان، مرحوم سرتیپ محمد خسروانی نوهٔ شاهزاده محمد میرزا برادراعیانی رضاقلی‌میرزا میباشند که موقع مهاجرت به عراق عرب خرد سال بوده‌است.

توضیحاتی راجع به حسین علی‌میرزا فرمانفرما پدر رضاقلی‌میرزا

حسین علی‌میرزا یکی از پنج پسر ارشد فتح علیشاه می‌باشد که همه در سال ۱۲۰۳ هـ.ق در قصبهٔ نوا از توابع لاریجان به‌دنیا آمدند(وی درعیدقربان آن‌سال متولد شد) آقا محمدخان سه‌نفر آنهارا که عباس‌میرزا و محمدقلی‌میرزا و حسین علی میرزا باشند به فرزندی خود مفتخر کرد و آنهارا به حرمسرای خاص بردند.

حسین علی‌میرزا درسال ۱۲۱۲ به ایالت فارس و لقب فرمانفرما سرافراز شدد ردوره‌های اخیروتنها کسی‌است که ۳۸سال متوالی‌بدون انقطاع والی‌ایالتی چون‌فارس بوده‌است. بعداً جنوب خوزستان هم به قلمرو او اضافه گشت‌والبته‌در بادی‌امر که خردسال بوده‌چراغعلی‌خان نوائی وزیرش فارس را اداره‌میکرده است.

شادروان احمد کسروی که به عقیدهٔ بنده به تمام معنی دانشمند و محقق و پاکدامن بوده‌و کتابهای تاریخش معتبرو مستند شناخته شده در تاریخ پانصد سالهٔ خوزستان صفحهٔ ۱۹۳ مینویسد :

« گفتیم که فتح علیشاه بخش جنوبی خوزستان‌را جزو فارس کرده به‌پسر خود حسین‌علی‌میرزا سپرد . حسین‌علی‌میرزا در آغاز فرمانروائی خردسال بود ولی‌سپس که بزرگ‌شد یکی از شاهزادگان توانا و کاردان گردید» .

نگارنده نه محقق هستم و نه تاریخ نویس و صرفاً باحترام صلهٔ ارحام و انجام یک وظیفهٔ اخلاقی واجتماعی اقدام به تصحیح وتکمیل سفرنامهٔ رضاقلی میرزا کردم و به حقیقت وراستی‌هم حتی‌بیش‌ازحیثیت اسلافم پابندم وبرخلاف آنچه شادروان عبدالله مستوفی درصفحات ۲۹ و ۴۰ تاریخ قاجار نوشته است میتوانم به ایقان کامل نظربدهم که حسین‌علی‌میرزا شاهزاده‌یی کاردان‌ولایق و دارای‌اخلاق ستوده بوده لیکن برخلاف‌بسیاری از برادرانش بی‌باک‌وماجراجو نبوده وسلیم‌النفس بوده‌است واگر تحریک‌برادرش حسن‌علی‌میرزاشجاع السلطنه وتشویق عبدالله‌خان امین‌الدوله‌وزیر اعظم‌فتح علیشاه‌نبود وبعلاوه‌ظل‌السلطان برادرکوچکترش درطهران به تخت سلطنت نمی نشست شاید بخیال سلطنت نمی‌افتاد و خود و خانواده‌اش‌رادوچار مخمصه وبی‌خانمانی‌نمیکرد .

رفتارمحمدشاه‌هم بااوباوجودسرکشی وعصیانش زیاد بدنبود زیرابرادرش شجاع‌السلطنه‌راکورکردند ولی فرمانفرمارا درمنزل منوچهرخان معتمدالدوله یا بقول هدایت‌درعمارت خورشید تحت‌نظر داشتند وچندتن‌ازنوکرهای خاص اورا بخدمتش گماشتند ولی دیری نپائیدکه در ربیع‌الاول ۱۲۵۱ (درناسخ‌التواریخ ۱۲۵۲ یادشده واشتباه‌است) به ناخوشی وبادرگذشت.

نجف‌قلی میرزا والی پسرش درکتاب رموزالسیاحه می‌نویسد:

« سرکار فرمانفرما ازآن‌بلیه ناگهان به‌دارجنان خرامید. نعش‌اورا

در امامزاده زید به امانت سپردند. بعداز اینکه شاهزاده رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله ولدارشدش از سفرفرنگستان به‌عتبات عالیات عرش درجات عراق‌ساجعت فرمودند در آستانهٔ مبارکهٔ اسدالله علی‌بن‌ابی‌طالب بمکانی مرغوب درجوارآن حضرت مدفون ساختند».

حسین‌علی میرزا مانند پدرش طبع شعری هم‌داشته وحاجی‌علی‌اکبرنواب شیرازی درکتاب دلگشای خود می‌نویسد:

«اگرچه طبع شریفش موزون‌بود لیکن از انتظام ولایات به نظم عبارات نمیپرداخت وبر سبیل اتفاق شعری از بحرخاطر مبارکش چون دُرشاهوار آشکار میشد.»

این دوبیتی از او است:

ای شیر خدا تو آگهی از دل‌ما — کز روز ازل هم توسرشتی گل ما
امهر خود آمیخته‌ای‌آب و گلم — مهر تو کجا برون رود از دل ما

از قرار معلوم حسین‌علی‌میرزا خیلی‌نزد پدرش عزیز و بعداز عباس‌میرزا ارشد واقدم‌پسرهایش بوده‌زیرا احترامات خاصی برای او قائل شده است‌چنانکه تاریخ عضدی میگوید:

«اما احترامات فرمانفرما اینکه در میان تمام اولاد خاقان مغفور فرمانفرمارا مهد علیای بزرگ (مادرخاقان) بفرزندی نگاه داشت و وصیت کرد همانطورکه اسم شاه شهید (آقامحمدخان) به پسر عباس میرزا گذارده‌میشود اسم مراهم‌به دخترحسین‌علی‌میرزا بگذارید. ام‌الخاقان دختر فرمانفرما که گویا قریب نودسال‌عمردارد و درکربلای معلا مجاور است به نام آسیه خانم والدهٔ ماجدهٔ خاقان مغفور نامیده‌شده وخطاب ام‌الخاقان‌یافت. دیگر اینکه‌فرمانفرما در مقر حکومت هیکل مروارید حمایل مینمود واسب نگاری که گوی مرصع بردمش بود سوار میشد. سایرین این‌اجازه‌را نداشتند».

حسین‌علی‌میرزا دارای نوزده پسر وهفت دختربوده . ارشد واقدم پسرها رضاقلی‌میرزا نایب‌الایاله میباشد.

داماد های حسین علی میرزا بشرح مندرج در فارس‌نامهٔ ناصری از این قرارند:

۱- شیخ سید سعید خان امام مسقط.

۲- محمد علی‌خان قشقائی پسرجانی‌خانی ایلخانی قشقائی.

۳ - میرزا ابوالحسن‌خان مشیرالملک فارس پسر میرزا محمد علی مشیرالملک .

٤- حاجی شکرالله‌خان نوری پسر اسدالله‌خان لشکرنویس و برادرمیرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله.

٥- میرزا ابوالحسن خان پسر میرزا محمد هادی وزیر فارس در زمان ولیعهدی فتح علی‌شاه.

٦- حاجی علی‌اکبر نواب مؤلف تذکرهٔ دلگشا.

متأسفانه نگارنده نتوانستم راجع به آسیه خانم ملقبه به ام‌الخاقان اطلاعاتی بدست بیاورم و درفارس‌نامه هم هیچ ذکری از اونیست وحال آنکه ارشد دخترها بوده و چنانچه همسریکی‌ازشش‌نفر مذکور درفوق بوده مؤلف فارس‌نامه نامش‌را ذکر نکرده . آنچه مسلم‌است اوهم به متابعت‌از برادرش به عتبات مهاجرت وهمانجافوت کرده است.

حسین‌علی‌میرزا در مدت‌طولانی فرمانفرمائی کارهای عمرانی‌مهمی‌انجام داده از جمله :

۱- تجدید گنبدوعمارت شاه چراغ وآینه کاری حرم که درزلزلهٔ ۱۲۳۹ ه.ق بکلی خراب شده است.

۲- ایجاد باغ‌نو در سنهٔ ۱۲۲٥ که‌فعلاً پارك سعدی قسمتی‌از آن‌است.

۳- محلهٔ موردستان شیراز.

٤- تعمیر و تجدید بنای مسجدوکیل که در زلزلهٔ ۱۲۳۹ خراب شده بود . در بالای محراب کاشی کاری شبستان چهل ستون مسجد این عبارت نوشته‌شده:

هوالحی‌الذی لایموت ، این مسجد بهشت نشان بعد از اینکه باخاك یک سان گشت بحکم محکم اشرف اقدس والا حسینعلی میرزا تجدید یافت ودرسال ۱۲٤۲ ه.ق انجام پذیرفت. در لوحهٔ سنگ منصوب در مدخل مسجد وکیل هم بخط نستعلیق شرح زیر مرقوم‌شده :

« باعث بر تسطیر این وثیقه که نقش فی‌الحجر گردید این‌است که نواب مستطاب عالی‌جناب باسط انبساط امن واسان ، ناصیت ارباب عدل و احسان ، منظور انظار حضرت آفرید گار، شاهزادهٔ نیک قدر خورشید اشتهار ، حسین‌علی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس ، بنا برحصول دعای‌دوام و اجابت مسئول عالی جناب قدسی انتساب، بحر معارف قدسیه، معدن‌لطائف انسیه، رافع رایات‌بیضاء، جامع آیات شریعت‌غرّاء ، قبلهٔ فضلای انام ، قدوهٔ علماء اعلام، شیخ ابوتراب امام جمعه و جماعت دارالعلم‌شیراز درسنهٔ تنگوزئیل ۱۲۲۳ هجری رسوم محتسبی جمیع صوادر و عوارض جماعت‌خباز و علاف دارالعلم شیراز از قرار یک طغرا رقم مرحمت مشمول موقوف فرمودند که هر کس طالب این کسب بوده باشد مشغول گردیده و درکمال خاطر جمعی نان‌طبخ نموده آورده در بازار بمصرف فروش رسانیده که‌عجزه و ملهوفین از وفور وارزانی خوشوقتی حاصل و ثواب‌آن بروزگار اقدس فرمانفرما حاصل‌شود.

تغییردهنده از حال‌الی ظهور قائم‌آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله‌مستوجب‌لعن اقدس‌الهی و سخط حضرت رسالت پناهی باد بالنبی و آله‌الاسجاد . حرره — الداعی الدوله القاهره الباهره العبدالمذنب سید اسمعیل‌الموسوی الشیرازی فی رمضان ۱۲۲۳ ».

شیخ ابوتراب که در این‌لوح به او اشاره شده همان کسی‌است که پس

از اینکه علی‌محمد باب در شبستان چهل‌وهشت‌ستون مسجدوکیل وبرمنبر ۱۴ پله‌سنگ مرمر در حضور حکومت و اهالی‌از گفته‌ها و ادعای خود توبه‌مینماید اورا از زندان آزاد می‌نماید.

۵- از آثار دیگر مرحوم حسینعلی‌میرزا مسجد سپه سالار شیرازاست که با طرز بسیار باشکوهی ساخته‌شده و بیشتر مراسم تعزیه‌داری وشبیه خوانی‌در آنجا انجام میگرفته. دارای شبستان بزرگ وطالار و شربت‌خانه بوده ولی بعداً رو بخرابی و ویرانی‌می‌رود. درزمان‌حکومت شاهزاده‌نصرت‌الدوله فیروزدیواری در اطراف‌مسجد کشیده‌میشود. درسال ۱۳۲۳ خورشیدی آقای علی‌اکبر منصوری که یکی از بازرگانان خیر شیراز می‌باشد باهمت عده‌ای خیراندیش اقدام به تعمیر و تجدید بنای آن نموده وفعلاً بصورت مسجد زیبائی درآمده‌است.

سرانجام شاهزادگان

پس از طوفانی که نزدیک سه سال زندگی شاهانهٔ رضاقلی میرزا وبرادرهایش‌را در هم پیچید عاقبت از رفاه و آرامشی طولانی برخوردار شدند. پس از مراجعت از لندن و استقرار در عتبات سه شاهزاده رسماً تحت حمایت دولت انگلیس قرار گرفته مجاور آستان ائمهٔ اطهار شدند.

ادوار میتفورد (Eoward Mittford) که در سال ۱۸۴۰ میلادی یعنی سه سال پس‌از استقرار شاهزادگان به بغداد میاید که از راه ایران به هندبرود و در بغداد مهمان کلنل تایلر قونسول انگلیس بوده در کتاب سفرنامهٔ خودش می‌نویسد:

« ما با شاهزادگان ایرانی که اخیراً در انگلستان بودند (رضاقلی میرزا تیمور میرزا و نجفقلی‌میرزا) آشنا شدیم. آنها مدعیان سلطنت ایران می‌باشند. هریک سالی دوهزارلیره ازدولت‌انگلیس‌مقرری دارند. دونفردیگراز شاهزادگان ایرانی نیز در بغداد می‌باشند. بموجب اطلاعی که بدست آورده‌ام این دوبرادر نیزاز دولت عثمانی مقرری دارند وعموهای شاهزادگان مذکور میباشند یعنی پسران فتح علی‌شاه. یک عده چندنفری ازما(یعنی‌انگلیسها) بدیدن آنها رفتیم وشب مهمان‌آنهابودیم. برادر بزرگترعلی‌وردی‌میرزا(الله‌وردی‌میرزاصحیح است) تقریباً چهل‌و پنج‌سال‌دارد و ریش اجدادی خودرا بارث برده چونکه یک‌ریش انبوه و طویلی داشت.

برادردیگرموسوم به‌سلیمان‌میرزااز لحاظ سن‌خیلی کوچکتر وجوانی‌قدبلندو خوش‌سیما اما خیلی‌عجول و باخشونت وحرکات و رفتارش‌مثل یک پادشاه‌بود-

در آنشب شاهزادگان مارا خوب و با احترام پذیرایی نمودند، غذا بسیار خوب بود. شاهزادگان باما درسر یک سفره غذا خوردند درصورتی که این رسم شیعیان نیست. اما سنی‌ها این رسوم‌را رعایت نمیکنند و همیشه باما در یک جا غذا می‌خورند. علاوه بر این شراب‌والکل هم کاملاً فراوان بود».

و در صفحهٔ ۳۶۰ سفرنامه‌اش می‌نویسد:

«محمدشاه‌مکررخواسته‌است که شاهزادگان‌ایرانی که‌دربغداد‌متوقف هستند مراجعت نمایند و گفته‌است که تمام‌املاک آنهارا هم‌بخودشان مسترد خواهدد اشت ولی آنها حاضر بآمدن نیستند و حق‌هم دارند، چونکه اگر به ایران برگردند جانشان در خطر خواهد بود».

از شرحی که میتفورد نوشته‌چنین بر میآید که محمد شاه دراوائل‌سلطنتش برای عودت شاهزادگان به ایران اقدام کرده و وعده و وعید هایی داده است لیکن بطور یقین‌منظورش اغفال آنها بوده والا عده‌ئی‌از عموها وبرادران خودش‌را در اردبیل نگاه نمی‌داشت.

پس از فوت محمدشاه و جلوس ناصرالدین شاه اوضاع و احوال به نفع شاهزادگان متواری تغییر کرد. بعلاوه مرور زمان هم اثرش‌را بخشید و چون موجباتی که باعث سخت‌گیری‌محمد شاه شده بود ازبین رفته‌بود، ناصرالدین شاه کوشش‌می‌کرد که‌ازشاهزادگان‌متواری دلجوئی کندوشایددرهمان‌سالهای‌اول سلطنتش ازشاهزادگان دعوت کرده که بایران‌مراجعت کنند. زیرارضاقلی‌میرزا برای‌آزمایش پسر دومش‌نوذر میرزا را به ایران می‌فرستد وتمام‌املاک‌شخصی خودش‌را درفارس باو هبه میکند.

نوذرمیرزا در سال ۱۲۶۵ ه ق. به ایران می‌آید و سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه عموی شاه اورادر پناه خودش جای داده در نتیجه وی موفق‌به استرداد و تصاحب تمام املاک پدرش در فارس میشود. بطوری که‌درقسمت

آخر کتاب ضمن شرح احوال اعقاب رضا قلی میرزا از او یاد شد ، نوذر میرزا با حسام‌السلطنه در محاصره و فتح هرات شرکت داشته است . برادران دیگر رضا قلی میرزا هم که پس از گرفتاری حسین علی میرزا فرمانفرما در فارس بوده‌اند هرکدام بفراخور حالشان دارای منصب و مقامی می‌شوند . از جمله شاهرخ میرزا به حکومت کاشان منصوب میگردد . با وصف این رضاقلی میرزا که به نظر راقم این سطور جاه طلب بوده و حاضر نبوده است مقامی پست‌تر از زمان فرمانفرمائی پدرش داشته باشد و بعلاوه نمی خواسته یانمی‌توانسته پیمان و عهدش رابا دولت انگلستان بشکند همچنان تاسال ۱۲۷۹ ه.ق. در عتبات می‌ماندوبه‌ایران نمی‌آید. در آن اوان باز از طرف ناصرالدین شاه دعوت میشود که بوطن برگردد. و او این دفعه هم بقصد زیارت حضرت رضا و باموافقت انگلیسها باتفاق برادرش تیمور میرزا عازم ایران میشودواز قضا درقلعهٔ حاجی کریم نزدیک کرمانشاه‌داعی حق را لبیک گفته بسرای جاودانی میرود.

تیمور میرزا درمقدمهٔ بازنامهٔ ناصری چاپ سنگی که درسال ۱۲۸۰ ه.ق. نوشته مینویسد .

« شاهزادهٔ والانژاد تیمور میرزا ولد مرحوم حسین علی میرزا فرمانفرما ابن پادشاه مرحوم خاقان مغفور فتحعلیشاه قاجار که در ابتدای دولت مغفرت دستگاه شهریارجنت‌آرامگاه محمدشاه نوراللهٔ‌ثراه کەسنهٔ ۱۲۵۰ هجری[باشد] ما پنج برادر که رضاقلی‌میرزانایب‌الایاله، نجف‌قلی‌میرزاوالی‌مهتر وشاهرخ‌میرزاو اسکندرمیرزاازبنده کهتربودندازملک‌فارس بهوای زیارت بحکم استشارت‌واستخارت به عتبات عالیات علی‌ساکنها افضل‌الصلوة واتم‌التحیات روی آوردیم وپس‌از ماهی‌چند که در آن آستان آسمان نشان توقف کردیم از مقدرات یزدانی و مقتضیات آسمانی بابرادران رضاقلی‌میرزا و نجفقلی‌میرزا رهسپار طریق‌فرنگستان و پس ازسالی‌نیم باز عزیمت اماکن مشرفه‌را تصمیم داده به توفیق حضرت

الهی سی سال متمادی در آن اماکن سعادت مساکن بر سبیل آزادی بزیارت بقاع آفتاب شعاع و شکار اطراف و اصقاع مشغول بودیم چون تختگاه دولت ایران صانهاالله عن حوادث مقر جلوس میمنت مانوس همایون وزیب قدوم معدلت لزوم اعلیحضرت جم‌جاه سایهٔ فضل ورحمت‌اله مؤید من عندالله السلطان ابن السلطان . . . .

ابو المظفر منصور ناصرالدین شاه
که باد تابع احکام او قضا و قدر

مزین و منصور گردید وصیت معدلت و صوت مرحمت این پادشاه بی‌مانند بلند و در بقعهٔ صاسعهٔ[1] ساکنان خطهٔ آب و خاک بلکه در قبهٔ صوامع افلاک در پیچید، من بنده و رضاقلی میرزا در سنهٔ ۱۲۷۹ از دارالسلام بغداد بعزم سلام و تلثیم عتبهٔ امام همام ثامن ضامن علیه‌وعلی آبائة الکرام بجانب ارض اقدس و مشهد مقدس حرکت نمودیم. در کرمانشاهان در قلعهٔ مسمی به حاجی کریم که منزل بود رضاقلی میرزا را اجل موعود در رسید وبحکم کل نفس ذائقة‌الموت در گذشت. جنازهٔ اورا بجانب نجف اشرف که خانهٔ مأنوس و آشیانهٔ موروث او بود حمل دادم تا در مقبرهٔ پدر و عم مدفون نمایند وخود با خاطری محزون عازم ارض اقدس گردیدم.

چون بشرف زیارت حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام والتعظیم مشرف‌شدم زمان حدت هوا و اوان شدت گرما بود موکب اقدس شهریاری در صفحات شمیرانات ساری بود. ازدولتخواهان‌حضرت‌ونیک جویان دولت کیفیت‌رابعرض رکاب مبارک رسانیده بودند چون نمایندهٔ هستی و برازندهٔ بلند و پستی هر پستی‌را بلندی و هرغمی‌را شادی و هر ذلتی‌را عزتی مقرر فرموده و هررنجی‌را درمانی معین نموده‌است، ضمیر الهام پذیر همایونی مقتضی گردید، جناب

---

۱ - دراصل چنین است.

دوست‌علی‌خان معیرالممالک‌را باحضار این بندهٔ ارادت مسالک مأمور فرمودند. حسب‌الامر الاعلی باتفاق ایشان بکالسکه نشسته و پس از ساعتی وارد نیاوران که آن‌وقت موقع وقوف‌اقدس وتوقف وجود مقدس بود گشتیم و پس‌ازساعتی توقف در سایهٔ حجاب‌بزیارت حضور آفتاب مآب همایون روحنافداه مشرف‌شدیم چندان مرحمت فرمود و ابواب عنایت و مکرمت گشود که آنچه شنیده بودیم مشتی از خروار واندکی از بسیار و یکی از هزار نبود و گفتم:

چشم مسافر که برجمال توافتد عزم رحیلش بدل شود باقامت

از هر در فرمایشات خسروانه در پیوستند و درر کلمات ملوکانه که ملوك‌کلمات تواند بود برشتهٔ‌لفظ و عبارت بستند. این بنده نیز علی‌حسب‌القدر والمقدور در حضرت خلافت عرضی بیغرض بر زبان بی‌خلاف می‌گذراند تاسخن بمقولهٔ شکار رسید...»

گویاحقیقت این است، ویکی ازعموزاده‌ها نگارنده‌هم که نوهٔ رضاقلی‌میرزااست از قول پدرش می‌گفت، تیمورمیرزا تمام‌جواهرات رضاقلی‌میرزا را از قبیل خنجر و بازوبند که در گراور کتاب زیب پیکر اودیده میشودوهمواره ازلحاظ تشخص وتعین همراه میداشت، پس از مرگ برادرش‌حق خوددانسته تصاحب‌میکند و تمام یا قسمتی از آنهارا تقدیم ناصرالدین‌شاه می‌نماید و بعلاوه چون‌درشکار و پرورش و تربیت طیورشکاری‌تخصص و مهارت زیاد داشته و ورزش وتفریح عمدهٔ شاه‌هم شکار بوده از مقربین خاص درگاه میشود، چنانکه در زمانی که حداکثرمستمریها سالی دو الی‌سه‌هزار تومان بوده ماهی هزار تومان مواجب در حق تیمور میرزابرقرارمی کنند.

در چند سال قبل جناب آقای دوست علی‌خان معیرالممالک ضمن‌معرفی رجال عهدناصری مقاله‌ای‌هم راجع به تیمور میرزاحسام‌الدوله نوشته‌اند که در شمارهٔ ۱۱۱ سال‌دهم‌مجلهٔ یغمادرج‌شده‌است. عکسی‌هم که درآخراین کتاب گراور

شده‌عکسی‌است که بمناسبت مخلع شدن تیمور میرزا و اعطای شمشیر مرصع باو گرفته شده است.

چنانکه از مندرجات سفرنامه نیز مستفاد می گردد تیمور میرزا علاوه بر تخصص و مهارت فوق‌العاده در شکار، سوارکار و تیر انداز زبردستی نیز بوده‌و از نقاشی و موسیقی‌هم بی بهره نبوده‌است.

آقای دوستعلی‌خان معیرالممالک می‌نویسد:

«در عربستان بچه شیری برای تیمور میرزا تحفه آورده بودند که رفته رفته ضمن رشد چنان رام و مأنوس شده بود که مانند سگی هیچگاه از کنار صاحبش دور نمیشد. تیمور میرزا بآن علاقهٔ فراوان بهم رسانیده بود وهنگام بازگشت همراه خودبه ایرانش آورد.

پدرم حکایت می کرد که شیر مزبوردر گرمابه‌نیزنمی‌خواست‌از تیمورمیرزا دور بماند و هرگاه کسی‌اورامانع از این کار میشدبا غرشی هولناک می‌فهمانید که جای اعتراض نیست. گرمای گرمابه‌را بادهان باز و زبان آویخته تحمل می‌کرد وآنقدر نفس زنان درآنجا می‌ماند تا تیمور میرزا از حمام بیرون رود از ترس شیر دلاک مخصوص نتوانست بکار خود ادامه‌دهد ودلاکان دیگر حاضر نشدند درحضور شیر دست بکار زنند تا آنجاکه ناچار عمل‌دلاکی‌بعهدهٔ یکی از گماشتگان که مأمور رسیدگی بآن حیوان و بالنتیجه با او مأنوس بود محول گشت.

روزی تیمور میرزا برای آزمایش درجهٔ اطاعت شیر خواست طعمه را از دهانش برباید ولی سلطان وحوش تاب این توهین‌را نیاورد. دندانی‌درشت‌بر دست شاهزادهٔ جسور فرو برد. پس از این واقعه دیگر شیر بحال عادی باز نگشت و پیوسته بادیدهٔ کینه و تردید در تیمور میرزا می‌نگریست تا آنجاکه شهزاده برخلاف‌میل، شیر مأنوس را به باغ وحش گسیل‌داشت».

آقای معیرالممالک نوشته‌اند که تیمورمیرزا در ثلث اول سلطنت ناصرالدین شاه درگذشته و صحیح نیست زیرا چنانکه در مقدمهٔ بازنامه خود تیمور میرزا مینویسد: درسال ۱۲۷۹ بایران آمده و چون در سن کهولت درگذشته مسلماً در ثلث دوم سلطنت ناصرالدین شاه فوت کرده‌است.

جنازهٔ اوراهم به نجف اشرف بمقبرهٔ پدرش انتقال داده‌اند.

متأسفانه از زندگانی نجف قلی میرزا والی نویسندهٔ سفرنامه و کتاب رموزالسیاحه هیچ اطلاعی بدست نیامد وتصور میرود بلاعقبه بوده‌و یامسلماً فرزند ذکورنداشته است زیرا پس از فوت رضاقلی میرزاوآمدن تیمورمیرزابه ایران اولاد آنها درظرف چند سال بتدریج به ایران آمده ودر شیراز، طهران، خراسان و نهاوند مسکن گزیدند. نجف‌قلی میرزا هم اگر پسری داشت اوهم به ایران میآمد. نجف‌قلی میرزاباحتمال‌قریب به یقین چند سال قبل‌از فوت رضاقلی‌میرزا درعراق فوت کرده است.

بانی مسجد باقرآباد در محلهٔ میدان شاه شیراز مرحوم رضاقلی میرزا نایب‌الایاله‌است که از نظر اعراض‌از خودستائی‌وریانخواسته‌است‌نام‌خودش‌را به مسجد بگذارد ونام مباشر و متصدی‌ساختمان را به مسجدداده است. برروی سنگ لوحی که در دیوار جنوبی مسجد نصب است اشعار ذیل که از مرحوم رضاقلی‌خان هدایت‌است خوانده‌میشود:

بعهد خسرو صاحبقران خدیو زمان
شهی که حکم رفیعش روان به بحرو به بر
بگاه ملکت فرمانروای فارس بفارس
که عمر و ملکش پاینده باد تا محشر
مهین سلالهٔ شاهی رضا قلی شه زاد
که حضرتش ز ملک زادگان بود اکبر

به سایه سرور دوران و صاحب انجم
به پایه مفخر کیهان و نایب کشور

پی عبادت یزدان و ذکر خیر عباد
بـرای تعـزیت نور چشم پیغمبر

به محرم حرم خسروی اشارت کرد
که از حریم چنین دهررا دهد زیور

به حکم نافذ او گشت مسجدی برپا
که هست کعبهٔ ثانی زروی رتبه و فر

هدایت از پی تاریخ آن بنا بنگاشت
که مسجد شه والاست کعبهٔ دیگر

اطلاعات مربوط به مسجد باقرآباد واشعاررا آقای دکتر اکبر نوذری ساکن شیراز که از اعقاب نوذر میرزافرزند رضاقلی‌میرزا می‌باشند برای‌اینجانب فرستاده‌و سپاسگزارم فرموده‌اند.

فهرست نامها

الف

ش

ف

ق

ك

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹	۱۷	گزیراز	گریز از
۳۲	۱۷	صبی	صبی
۴۷	۴	صفاد	صغاد
۴۷	۱ ذیل	اسادر	اسا
۵۸	۶	ازحثیت	ازحیثیت
۶۵	۷	بغلان کوه	بفلان کوه
۸۷	۴	بابلغار	بایلغار
۱۰۱	۹	هارو	هارا
۱۱۰	۱ ذیل	توضیح ذیل صفحهٔ ۱۱۰	باید ذیل صفحه ۱۱۱ باشد
۱۲۲	۱۴	کشیدم	کشیدیم
۱۴۴	۷	نماید	نیامد
۱۷۸	۲ ذیل	ننمایند	نمایند
۲۱۲	۱۲	آش	آتش
۲۱۹	۳	دولت	دوست
۲۲۸	۱۶	سیشناسیم	سیشناسم
۲۳۵/۶	۱۴/۷	هراز	هر
۲۵۰	۹	همه‌جا	همه
۲۶۴	۷	کلانژ	کلانتر
۲۷۲	۴	مرخی	مرغی
۲۷۲	ذیل	۱-	۲
۲۷۶	۱	۲	۱
۲۸۳	۱	انداخته	لنگر انداخته
۲۹۶	۱۸	عجز	دست عجز
۳۱۲	۱۲	منقضی‌شده‌است	منقضی‌نشده‌است
۳۲۱	۱۰	خانی	خالی
۳۲۳	۱۸	اتاق	اتفاق

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۲۴	۱ ذیل	Cadlz	Cadiz
۳۲۸	۷	به‌زیرایشان‌فرستاده	به‌زیرفرستاده
۳۳۰	۱۲	۲	۱
۳۳۱	۹	بخور فالمس	بخور. فالمس
۳۴۰	۹	بعین	تعیین
۳۴۵	صدر صفحه	بات	باث
۳۵۳	۸	اری	رای
۳۷۷	ذیل	۷	۲
۳۸۰	۱۰	بشیں	پیشں
۳۸۱	۱۱	چند	چندبجهة
۳۸۱	ذیل	۹/۸/۷	۶/۵/۴/۳/۲/۱
۳۹۰	۱۲	انخا	انخانه
۴۰۴	۶ ذیل	Pains	Paris
۴۱۴	حاشیه	سرگرد	سرگور
۴۳۵	۳ ذیل	Tussand	Tussaud
۴۳۵	«	توسند	توسد
۴۵۱	۱۱	تفنگ	فشنگ
۴۵۴	۲ ذیل	۱	۲
۴۵۴	۳ «	۲	۳
۴۵۴	۲ «	۳	۴
۴۸۱	۲	Patridge	Partrige
۴۸۹	۵	الحق	آنشخص
۴۹۲	۴	شده‌اند	نشده‌اند
۴۹۳	ذیل	Rchmond	Richmond
۴۹۳	ذیل	۲	۳
۴۹۵	۴	۸	۵

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰۷	۹	کوکس	گوگن
۵۱۲	۱۱	بهم	بهم میرسد
۵۴۷	۷	لارها	لارد
۵۶۳	۷	دریر	درزیر
۵۸۰	۱۳	۳	۷
۵۸۶	توضیح ذیل صفحه	۱۰/۱۱/۱۲/۱۳/۱۴-	۱/۲/۳/۴/۵
۵۹۰	۱۱	بهشت	هشت
۵۹۱	توضیح ذیل صفحه	Benaparte	Bonaprte
۵۹۷	۱۱	قایل	مایل
۶۰۵	۱۳	مطبوع	مطبوخ
۶۰۸	۹	ویتره	تیره
۶۰۹	۱۵	در	دو
۶۱۲	۱۳	۵	۶
۶۱۳	توضیح ۶	Franrrfort	Francfort
۶۲۴	توضیح ذیل صفحه	۷/۸/۱/۲	۱/۲/۳/۴
۶۲۷	« ۳	Ratisbon	Ratisbonne
۶۴۵	توضیح ذیل صفحه	۸/۹/۱۰	۱/۲/۳
۶۶۷	۵	سیستر فریزد	سیسیز فریزه
۶۷۹	توضیح ۲	Tutkcha	Tulcea
۶۸۴	« آخر	۱۲	۱۱
۶۸۶	«	Oland	Lolland
۶۸۶	« ۶	فالتر	فالستر
۶۸۷	« ۱۰	Peipsi	Piepus
۶۸۷	« ۱۱	Vatter	Vettern
۶۸۷	« ۱۲	Hialmar	Malar
۶۹۵	۱۶	حسن علی	حسین علی
۶۹۶	۲۲	حسن علی	حسین علی
۶۹۸	٤	داشتیم	نداشتیم
۷۰۰	۱٤	شده آخر سطر حذف شود	
۷۰۷	۷	نخواهد	نخواهید
۷۲۰	۹	بریده	پریده
۷۲۹	۱٤	بردهٔ دوم زیاداست	
۷۳۲	۲۲	ضیائی	صبائی
۷۳۶	۱۲	تا	با
۷۳۷	سرصفحه	اعقاب رضاقلی میرزا - توضیحاتی راجع به . . . فرسانفرما	
۷۳۹	سرصفحه	اعقاب رضاقلی میرزا - توضیحاتی راجع به . . فرسانفرما	
۷٤۰	۶	Eoward	Edward
۷٤٤	۱۲	زاده‌ها	زاده‌های

و ازاین نوع غلطها که بیشتر آنها از سیاق کلام معلوم میشود و به هرحال موجب عذرخواهی است.